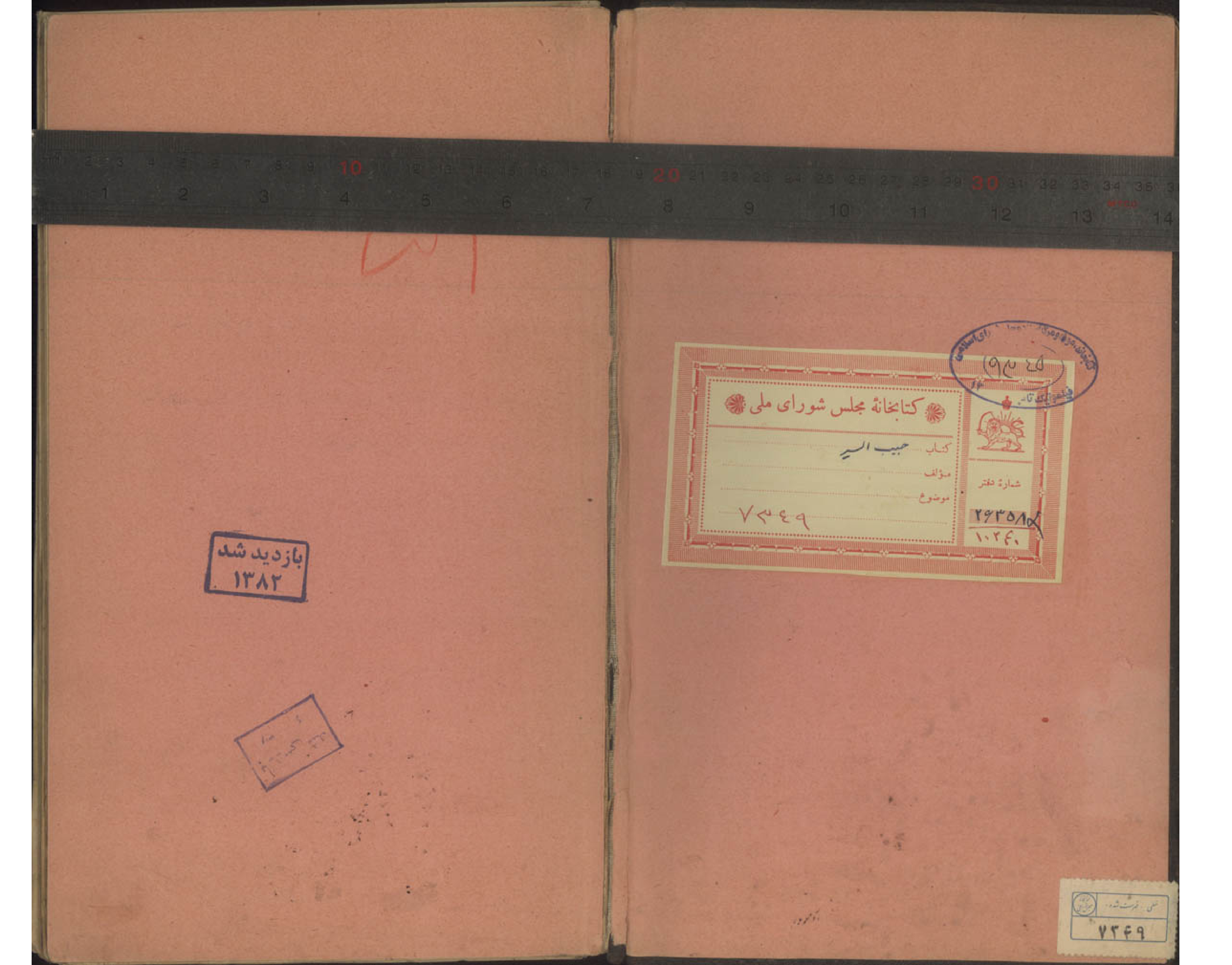



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب حبیب السیر
مؤلف
موضوع
۷۳۴۹
شمارهٔ دفتر
۲۶۳۵۸
۱۰۲۴۰
بازدید شد
۱۳۸۲
۷۳۴۹

زینت التواریخ



[illegible] بوکا انتزاع یافته بر الملک خود شتافت حکم فرمود که جماعتی دیگر از ممالک ختا طعام بجانب اردوی آریغ بوکا
[illegible] برند و بالجمله قحط و غلا در میان ساکنان قلمرو آریغ بوکا اتفاق افتاد و آریغ بوکا ایلچیان نزد الغو خان که از اولاد جغتای
[illegible] بهنگام او پادشاه شده بود پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر شود بجانب ارسال دارد تا ملازمان درگاه را بواسطه
فقدان قوت قوت فوت نشود و الغو بحث شرط اطاعت بجای آورده آن اموال را نگاه داشت و یک من بار بجانب نفرستاد [illegible]
[illegible] قاصدی به درگاه قبلا روان گردانید [illegible] مخالفت جادو رسانید و قبلا ایلچی الغو را نوازش فرموده یرلیغ و پایزه [illegible]
فرمود و آریغ بوکا استماع مخالفت الغو خشمناک شده متوجه دفع او گشت [illegible]
[illegible] الغو [illegible] میدان قتال نهاده [illegible] سپاه آریغ بوکا [illegible]
[illegible] الغو [illegible] فتح منصور شده باردوی خود مراجعت نموده و [illegible] در مجلس عیش و عشرت
[illegible] لشکریان آریغ بوکا [illegible] خون بسیاری [illegible] الغو [illegible]
[illegible] سمرقند رفت و آریغ بوکا در الما لیق قشلاق کرده [illegible] قحط و غلا در الما لیق [illegible]
لشکریان آریغ بوکا [illegible] در پروای ضبط امور مملکت نداشت [illegible]
[illegible] آریغ بوکا [illegible]
[illegible] الغو [illegible] الما لیق [illegible] آریغ بوکا [illegible]
[illegible] قاآن [illegible] ایام حیات [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] قبلا قاآن [illegible]
و چون آریغ بوکا [illegible] قبلا قاآن [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] آریغ بوکا [illegible]
[illegible] قبلا قاآن از آریغ بوکا پرسید [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] قبلا قاآن [illegible]
[illegible] آریغ بوکا [illegible]
[illegible] قبلا قاآن [illegible]
[illegible] آریغ بوکا [illegible] ارکان دولت [illegible]
آریغ بوکا [illegible]
[illegible] امرا و مقربان آریغ بوکا [illegible] پرسید [illegible]
[illegible] تاریخ قدیم
[illegible] غالب آمده [illegible]
[illegible] قبلا [illegible]
[illegible] آریغ بوکا [illegible]
[illegible] آریغ بوکا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مدت سلطنتش چهار سال بود

[illegible] قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وا بی عبارت عرض کرد که این جماعت می‌گویند که ایشان پادشاه ما باعتقاد ما حکم مرده را دارد و قوبلا از استماع این سخن

کرمن بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب تیغ بر حلق گوسفند نکشند و بطریقه مغولان سینه بشکافند و درین باب یرلیغی نافذ

چهار سال هیچ مسلمانی [illegible]

[illegible]



[illegible]

و اما از [illegible] داده کر تهیه اسباب تعزیت پرداخته اما این راز سربسته را پیش هیچکس نگشاید و امیر احمد ترتیب [illegible]
مشغول گشته هر چند سلطان مغولستان [illegible] از ساعت وصول حکیم آگاهی یافته [illegible] ختاییان او را [illegible] کشته و چون زمانی [illegible]
سوگواری در انگنده پس از شب گذشت شمع و مشاعل پیدا شده مردم [illegible] که اینک حکیم در محفه نشسته رسیده [illegible]
ختایی [illegible] به طریق [illegible] در محفه نشسته [illegible] امیر احمد به استقبال استعجال نموده چون نزدیک ختاییان رسیده
[illegible] بشارت [illegible] امیر احمد [illegible] رسیده [illegible]
تیری [illegible] قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت [illegible]
[illegible] امیر احمد را [illegible] موضع مناسب مدفون کرد [illegible]
چون [illegible] تاج قاآن جوهری بزرگ [illegible]
[illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] قوبیلا قاآن [illegible]

قوبیلا قاآن در ایام سلطنت [illegible]
[illegible] قوبیلا قاآن [illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]



[illegible]

پسران قبل یکدوست دختر پسران که گرفت قیدوار زالطلبه گفت ای فرزندان چگونه روا دارید که پیکانی بر جای شما نشیند گفتند مصلحت
خان بهتر داند آنگاه پادشاه دختر کوچک را با او داد و او را خوشدل و مسرور ساخت و پرسش [illegible] و از جمله افاضل مولانا زین الدین
قدسی علاء [illegible] وحید [illegible] خان بوده [illegible] رباعی [illegible] انشاد می‌نماید رباعی اندر ره حق گر بنده و شاه یکیست [illegible] مفتون [illegible]
کیست [illegible] نه جاه نه شوکت [illegible] دیدیم انگشت بر آورده دگر اندکیست ذکر اسامی سلاطین پادشاهان که بعد از فوت تیموقاآن
در الغ یورت رسیده قاآن شدند چنانکه در مقدمه [illegible] قوم [illegible] روایت میرزا الغ بیک گورکان
عدد آن سلاطین [illegible] سیزده نوبت و [illegible] اند که احوال چهارده دیگر نامعلوم است [illegible] قلم [illegible]
بجز و تعداد اسامی ایشان اختصار [illegible] قاآن [illegible] بیت [illegible]
ترقشنای بن [illegible] هشتم [illegible] تولک [illegible] در زمان حکومت او [illegible] خواندند نهم اوغیر [illegible]
و از اکثر اغلاق [illegible] قاآن در زمان سلطنت او [illegible] دهم توقتو [illegible] قاآن
یازدهم [illegible] دوازدهم [illegible] قاآن چهاردهم [illegible] پانزدهم [illegible] شانزدهم [illegible] قاآن
که بملازمت امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالغ یورت رفته بر مسند قاآنی نشست هفدهم [illegible]
از [illegible] هجدهم [illegible] نوزدهم [illegible] اراتی [illegible]
[illegible] انتظام داشته و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم میشود که قاآن که آنحضرت امیر تیمور گورکان رسیده و بعد از فوت [illegible]
[illegible] قاآن [illegible] از قبیل سلطنت [illegible] در [illegible] آورده [illegible]
اصلی [illegible] موضع [illegible] آمده [illegible] و اعلی [illegible]
استیلا یافته [illegible] ذکر شمه‌ای از احوال جوجی خان بن چنگیز خان و اولاد که در دشت قبچاق پادشاهی نموده‌اند
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
چنگیز خان [illegible]
[illegible] جوجی [illegible] چنگیز خان [illegible] خوارزم [illegible]
قبچاق [illegible] جوجی [illegible] جغتای [illegible]
در ایام دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قبچاق [illegible]
[illegible]
[illegible] سلاطین روم [illegible]
[illegible] خان [illegible]
سلطنت دشت قبچاق [illegible]



مقدمه تألیف یافته نامی و نفر [illegible] بموجب [illegible] تفصیل بیان [illegible] اول جوجی خان بن
چنگیز خان دوم باتو بن جوجی [illegible] سیوم برکه خان بن جوجی خان که مسلمان بود و [illegible]
[illegible] چهارم [illegible]
پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible]
هشتم جانی بیک بن اوزبک خان [illegible] عدالت [illegible] ملک اشرف [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] اشراف و اعیان [illegible]
قاضی محی الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] جانی بیک خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا سعد الملة والدین التفتازانی [illegible] جانی بیک [illegible]
[illegible] نهم [illegible] جانی
بیک [illegible] دهم [illegible] قبچاق [illegible]
[illegible] یازدهم [illegible] جانی بیک خان [illegible]
[illegible] سیزدهم [illegible] خضر خان [illegible] چهاردهم [illegible]
[illegible] پانزدهم [illegible] شانزدهم [illegible] هفدهم [illegible]
[illegible] اوروس خان [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] دشت قبچاق [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible] صاحبقران [illegible]
تیمور گورکان [illegible] دشت قبچاق [illegible]
[illegible] تیمور قتلغ [illegible] امیر تیمور
گورکان [illegible] شادی بیک [illegible]
جلال الدین بن توقتمش خان [illegible] کبک خان بن توقتمش خان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
براق [illegible] میرزا الغ بیک گورکان [illegible]
بن شادی بیک [illegible] محمد [illegible] سلاطین [illegible]
دشت قبچاق [illegible] سلطان میرزا ابو سعید [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
فتح سمرقند [illegible] ابو الفتح محمد خان شیبانی [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] ابو الغازی سلطان حسین میرزا [illegible] ابو الخیر خان [illegible]
[illegible] ابو الخیر خان [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] جغتای خان [illegible]
[illegible] جغتای خان که
پسر دوم چنگیز خان بود [illegible] برادران [illegible]

چنگز خان بهنگام قسمت ممالک حکومت ماوراء النهر و بعضی از حدود خوارزم و بلاد الغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا کنار آب
سند بوی تفویض نموده و سمت مقرر ساخته و در وقت وفات مقرر ساخت که قراجار نویان بن [illegible] بن ایردمچی برلاس که جد پنجم
حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان است مدبر امور مملکت او باشد و جغتای بعد از فوت پدر [illegible] دار الملک خود [illegible] اختیار [illegible]
سپاهی و رعیت را در قبضهٔ اقتدار امیر قراجار نهاده و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکتای قاآن برادر [illegible] تا آنکه اوکتای قاآن سال
ازوی خوردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجای می آورد و چون چنگز خان رعایت رسوم یاسا و حکم
و توره مهم خود را بعهدهٔ جغتای کرده بود و خود نیز در تمشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار مینمود و تکالیفی که از شرع و عقل بعدی تمام داشت
نسبت بفرق انام ازوی صدور می یافت چنانچه خلایق را بالکل [illegible] الزام میکرد [illegible] آیند و گوسفند [illegible]
فرع شرعی نمایند و در قضیهٔ کشتن گوسفند [illegible] مبالغه نموده بود که در ایام دولت او در خراسان و عراق هیچ آفریده برملا [illegible]
نتوانست [illegible] تا بماوراء النهر و ترکستان چه رسد و همچنین حکم کرده بود که در آب روان کسی [illegible] در میان آب [illegible]
برسانید و خروج محمود تارابی و قتل او در ایام دولت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنه ثمان و ثلثین و ستمائه اتفاق افتاد
و از جملهٔ افاضل ابو یعقوب السکاکی صاحب مفتاح [illegible] در مصاحبتش بسر میبرد و مهمات وزارتش را [illegible] میکرد و بعد از
فوت جغتای خان سی نفر از اولاد و اقربا او در ولایت توران مسند سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان
استقلال لوای اقبال امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و کشته شدن او

ذکر سکاکی مشهور

بر [illegible] در شهور سنه ست و ثلثین و ستمائه در قریهٔ تاراب که از اعمال بخارا است شخصی محمود نام آغاز [illegible]
[illegible] در عبادت شده و دعوی کرد که جنیان [illegible] ملاقات مینمایند و او از مغیبات خبر میدهند و بوسیلهٔ [illegible]
و امثال این [illegible] جمعی کثیر از جهلا عوام الناس بپای ارادت نزد او آمد شد مینمودند و بعضی از [illegible]
و بحسب اتفاق در آن اوقات [illegible] موجب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلق کثیر [illegible]
[illegible] انبوه انتشار ان بخارا [illegible] شمس الدین محبوبی [illegible] و اعیان آن [illegible] بوده دست ارادت
بآن جاهل داده و گفت [illegible] در بعضی مؤلفات خود آورده [illegible] موصوف بصفات کذا [illegible]
معمورهٔ عالم [illegible] خواهد ساخت و آن اوصاف بذات شریف [illegible] از [illegible] شنیدن [illegible]
پادشاهی در [illegible] افتاد [illegible] متوهم شده [illegible]
اظهار ارادت و اعتقاد کنند [illegible] بعزیمت [illegible] تشریف آورد [illegible] از بن قدوم [illegible]
التماس را اجابت نموده [illegible] وارد [illegible] بخارا [illegible]
بکشند و [illegible] پس از وصول بدان موضع [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
اندیشه [illegible] متوجه [illegible] صاحب بزرگان [illegible] خاص و عام [illegible]
[illegible] از میان بردارند [illegible]
خلایق [illegible]
[illegible]
خواجه از خانه بیرون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا عزل

[illegible]



تا بمنزل اغنیا در آمده مردم مسخ [illegible] و در آن ایام بر زبانش گذشت که عنقریب از غیب اسلحه با خواهد رسید [illegible]
نزدیکی جمعی از تجار شیراز در بخارا بارکش [illegible] وارد [illegible] و بدین اتفاق سبب ازدیاد ارادت خلایق شده و پس از [illegible]
از سلطنت محمود [illegible] از بخارا بیرون رفته بود [illegible] بالشکر بیرون [illegible] مراجعت نموده و روی بمیدان [illegible] آورده
ایشان را استقبال نموده چون بمغولان نزدیک رسید صف لشکر [illegible] و خود در مصاحبت شمس الدین محبوبی [illegible]
[illegible] میان خلق شهرت یافته بود که [illegible] از جنیان [illegible] آسمان و زمین [illegible]
در روی ایشان [illegible] مغولان [illegible] دست [illegible] و سیف و سنان [illegible]
[illegible] بقتل [illegible] و محبوبی [illegible] بر خاک هلاک افتادند [illegible] بسبب شدت [illegible]
[illegible] لشکر جغتای خان [illegible]
تعاقب نموده قریب [illegible] هزار کس از مغولان را [illegible] بقتل آوردند [illegible]
[illegible] برادران [illegible] بر تخت حکومت نشانده [illegible] امیر قراجار رسیده
[illegible]
در برابر مغولان صف آرای گشتند و جنگی سخت اتفاق افتاد و قریب بیست هزار کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی [illegible]
[illegible] اتابکان مغولان بجهت قتل و غارت بخارا [illegible]
[illegible] استقبال نموده [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر قراجار [illegible]

ابو یعقوب السکاکی در حضور جغتای و بیان آنکه میان ایشان بوقوع انجامید

علامهٔ فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب
مفتاح در علم معانی بیان از جملهٔ [illegible] بلاغت [illegible] از علوم غریبه و فنون عجیبه [illegible]
و طلسمات [illegible] و خاصیت اجسام ارضی و اجرام سماوی وقوف تمام یافته [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] جغتای خان [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] و روزی که جغتای خان [illegible] نشسته بود [illegible]
[illegible] بر [illegible] گذرد [illegible]
[illegible] بر زمین [illegible]
و جغتای [illegible] ابو یعقوب [illegible]
[illegible] جغتای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
القصه قرب سکاکی نزد جغتای [illegible] رسید [illegible]
اهل فضل و کمال [illegible] سکاکی [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] جغتای [illegible] ساعت و اقبال
[illegible] جغتای [illegible] وزارت معزول ساخت [illegible]
[illegible] سکاکی [illegible]
[illegible] سکاکی [illegible] جغتای [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] ابو یعقوب [illegible]
[illegible] جغتای [illegible] سکاکی [illegible]

برای چاره امثال این امور قدرت دارد و میتوانست بود که خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشکر آراستن کشید و این سخن مبو شاه قبارد خطای
سکای را بجوبس گردانیده اورا سپال در زندان بسر برده بعد از آن روی بعالم آخرت نهاد **ذکر سلطنت یسو منکو و قرا هلاکو**
در عقد نامه ظفرنامه مسطور است که در وقتی که کیوک خان بر سریر قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه احوال قرا هلاکو کشید و یسو منکو
بن جغتای را در الوس والی گردانید و گفت **شعر** پسر تا بود چون نبیره کلاه  بسر بر نهد تا نشیند بگاه  و روزگار اقبال یسو منکو
بانک زمانی سپری شده از جهان پر ملال انتقال کرده و قرا هلاکو را بر تخت خانی نشاند آیه اقبال ... بر تخت برآمد
پس پر پادشاهی بر فراز آمد که در ایام دولت قرا هلاکو امیر قراجه نویان بتاریخ سنه ثمان و خمسین و ستمائه موافق ... ئیل
جار التوار ... و از وی زوجه و حیل ... مدت عمر او بیش ... و ... سال بود و بعد از فوت قراجار ... بکای
قرا هلاکو ... فوت او ارغنه متصدی ضبط الوس گشت **ارغنه خاتون ...**
بروایت صاحب عقدنامه ظفرنامه دختر ارتق بوکا بن تولی خان بود و بقول مولف الوس اربعه نبیره نورابچی ...
باتفاق مور خان ... خاتون که از قرا هلاکو پسری ... مبارکشاه نام بعد از فوت شوهر ... تاج خانی بر سر نهاده ... حال
مسلمانان پرداخت و اهل الوس را استمالت داده ... لوازم امور پادشاهی قیام مینمود تا آن زمان که الغو خان ... الوس
جغتای را استیلا یافت او را با خود ... **گفتار در بیان ... الغو** الغو ... جغتای خانست ... بالیغو بود ...
بر کثرت ... بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی همواره در
ملازمت منکو قاآن بوده ... اخلاص و هواداری برافراشت و چون منکو قاآن بجانب آخرت شتافت ارتق بوکا او را مصاحب
خویش گردانید و در وقتی که میان قاآن و ارتق مخالفت و نزاع بوقوع انجامید ارتق ... بسپاه قرا هلاکو ... خواهی
قوه قاآن ... آمده ... جنگ و جدال بر روی روزگار ... کشاده ... جانبین ...
... سلطنت آن ولایت ... میان ... بانظار ... ارتق بوکا حکومت الوس جغتای
بالیغو ... مرحمت ... مقصد روان شد و چون نزدیک ... بیش ... ارغنه خاتون ...
امر سلطنت ... و الیغو ... تسخیر ... زمان ...
در آن ... ارتق بوکا ... الیغو خان ... غلبه ... الیغو ...
... ارتق بوکا بود
... اموال ... الیغو خان طالب ... شد
... اموال بر لشکریان قیام نموده ...
... ترکستان شد
الیغو نیز باتفاق ... ارتق بوکا منهزم گردانید
بعد از آن ارتق ... الیغو ... شتافت ... دیگر بدار الملک ... بازگشت
و ارغنه خاتون را ... نکاح ... کشید و ... امر وزارت را بمسعود بیگ بلواج مفوض گردانیده در خلال این احوال قیدو
خان ... با الیغو ... محاربه بدست داده ... الیغو
مغلوب ... بنوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه ... مدت سلطنتش چهار سال بود **مبارکشاه ...**
چون الیغو رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه ... ارغنه خاتون ... اهتمام
امرای ... در سنه اثنی و ستین و ستمائه موافق ... پادشاه الوس جغتای گردید و مبارکشاه پادشاهی ... آزار بود
و همواره ... از ... تعدی منع مینمود ... گشته ... بر دست ...
تابعت ... براق اغلان ... جغتای ... قرا هلاکو ...
سلطنت الوس جغتای حاصل گردانیده بدار الملک ... مبارکشاه ... آن حکم ... و روزی ...

وجابلوس



وجابلوس کنزانیده در خزینه ... مبارکشاه را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام ... سپر انجام ... بود
سوار ... کرده ... او را اسیر و دستگیر گردانیده و جمیع خزاین و دفاین و اسب و شتر ... مبارکشاه را
بحیطه ضبط در آورد ... بجا ... رسانید **گفتار در بیان ذکر براق خان** باتفاق مورخان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم
و جور موصوف و باموال رعایا و زیردستان مشعوف ... منسوب بجلادت و تکبر ... و در اوایل شهور سنه ثلاث و
ستین و ستمائه موافق ... مسند ... الوس جغتای ... امرای ...
رسانیده امر وزارت را بمسعود بیگ بلواج مفوض گردانیده و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو ...
و محاربه دست داده ... مخالفت و مصالحه اتفاق افتاده ... بعد از آن براق خان لشکر ... 
جمع آورده فتح خراسان ... تسخیر عراق ... آب آمویه عبور نموده با اباقا ... 
قایم مقام ... محاربه کرده منهزم بازگشت و چون ... سلطان غیاث الدین ...
چند روز ... گرفتار شده ... سنه ... و ستین و ستمائه ... قیدو خان رفت ...
مسموم ... مدت سلطنتش شش سال بود **گفتار در بیان ... احوال براق و بیان منهزم شدن ... لشکر آذربایجان و عراق**
در روضة الصفا مسطور است که چون براق ... الوس جغتای
بر ... عدل و انصاف انحراف نموده ... ظلم و اعتساف ... مغولان ...
... ماوراء النهر و ترکستان ... رعایا ...
... براق در ایام دولت خود ... بجانب ختن ... 
... مغول ... خطای ...
... 
... براق ...
... براق ... 
... 
... قیدو خان رسید ...
براق ... جنگ ... آب ...
... 
... براق ... دار الملک ...
... آب ... شاهزاده ...
... براق منهزم شده ... 
... ماوراء النهر ... براق ... جنگ و جدال ...
... قیدو خان ...
... ماوراء النهر ...
... براق ... آب آمویه عبور نموده ... خراسان و عراق ... 
در شهور سنه ثمان و ستین و ستمائه موافق ... مسعود بیگ ... اباقا خان ... هلاکو خان ...
... لشکر ... عراق ... 
... مسعود بیگ ... 
... 
... آب آمویه عبور نموده ...
رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقا خان بود باتفاق ... استقبال نموده ...

نرگسی در وزیران داشت در حین ملاقات وظایف ... تقدیم رسانید ... مسعود بیک ... سواره
جناب صاحبی باد در کنار کشید و بزبان استخفاف گفت صاحب دیوان نویس ... نامت ... آنست ... خواجه شمس
الدین محمد که یکی از عمال خود ... آصف بن برخیا ... پنداشت از شنیدن ... آزرده خاطر گشت ... با آنکه محل ...
باز خواست نبود دم در کشید و چون مسعود بیک بیارگاه اباقا خان در آمد منظور نظر عنایت شده ... جمیع ... المقدم ...
و بعبارت خوب ... رسالت ... از خواص ... اختصاص یافت و ...
... و قریب ... بعد از چند روز ... در حق خود مشاهده کرده در طلب رخصت سرعت فرمود و اباقا خان
شرف اجازت ارزانی داشته مسعود بیک ... توقف و اهمال ... بر ... سوار گشته چون فلک الافلاک ...
... از حرکت ... و روز دیگر ... خبر آمد که براق ... جنگ و قتال اشتغال ... و رسالت مسعود بیک
... اباقا خان ... مسعود بیک ...
... و آن ... اسپان ... ایستاده ... سوار شده ... تعجیل ...
سرعت ... مسعود بیک ...
... بتسخیر مملکت ... مقتضای ... بمقدار ...
... براق از شنیدن این سخن غضبناک شده فرمود ...
... از حرکت ... غارت ... قیدو خان ... و ...
خان و چند ... براق ... شاهزادگان گفت ... براق ...
... چون ایشان ... ماوراء النهر رسیده خبر براق ... سنه ... موافق ...
... آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت ... هرات بود ... براق ...
... شاهزاده ... ارغون آقا ... نیشابور ... سپاه ... ماوراء النهر ...
... براق ... بلاد خراسان مستولی شده اباقا خان ... استماع این اخبار ...
... از عراق و آذربایجان ... مخالفان ... چون ... ارغون آقا ...
... حقیقت حال ... رجال براق ... باتفاق ...
در اردوی براق خان ... شاهزادگان ... براقیان ...
... ماوراء النهر ... براق ... جاسوس ...
... تا تحقیق نماید ... خود ... میدان قتال ... شاهزادگان ...
... آذربایجان جاسوسان ... اباقا خان ... از ایشان ...
... اباقا آوازه ... آذربایجان ... فرمود ...
... جاسوسان ...
آمدن خود ... براق ...
آنچه ... سپاه ...
آذربایجان ... براق ... استماع این خبر ... ماوراء النهر ...
... پادشاه ... گفتگوی ...
... بندگی ...
جنگ ... اباقا خان ...
رکاب ... براق ...
رسانید ... آفتاب ...



سیل ... اباقا خان در حرکت آمد و چون نزدیک ... رسید فضای صحرا ... اسلحه ...
... آسمان ... شادی ... براق ... کشید و گفت
... امرا ... مغول ... زبان ... اسباب جنگ
... غزنین و افغان ... خورشید ...
... پادشاه ... سپاه ... زمین و زمان
... سلیمان آمده بر روی زمین
... براق خان ... لشکر ...
... اباقا خان ...
... پادشاه کشورگشای ... قتلغ ... آن واقعه ...
... اباقا خان ...
... براق ... لشکر ...
... رسید ...
عالم ... پادشاه ... زمین ...
... براق خان ...
احوال ... ماوراء النهر ... غیاث الدین ...
... مسعود بیک ...
... براق ...
... سپید ... بتوان کردن
... براق ...
... خان ... مسعود بیک ...
در بلاد ... براق ...
براق ...
اباقا خان ... خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان ...
... براق ...
آن ...
... اباقا خان ...
... مسعود بیک ...
... آق ...
... سال ...
مسعود بیک ... قیدو خان ...

گفتار در بیان ذکر ... خان

... براق خان ... چغتای ...
قیدو خان ... چغتای ...
و چون ... پسر ...
تیمور ... براق خان ...
پادشاه ... سال ...

... اباقا خان ...
... براق ...

گفتار در بیان مخالفت دوا خان بن براق خان با پادشاه الغ یورت و ختای یعنی تیمور قاآن بن [illegible]

دوا خان باتفاق مور خان پادشاه کامکار بلند مقدار بود و در رزم شجاعت و مردانگی از تمامی امثال و اقران ممتاز بود [illegible]
دولت او چون به پایه اکمل رسید [illegible] در ظل رایتش جمع آمده بقصد بعضی از شاهزادگان [illegible] و مملکت تیمور قاآن [illegible]
بودند کرت بعد کرت [illegible] اعتبار کرده شب [illegible] اشتغال داشتند [illegible] رسید [illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible] سرداران [illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] عیش و عشرت مبسوط ساخت و چون [illegible] تیمور قاآن [illegible]
[illegible] احوال سپاه [illegible] دوازده هزار [illegible]
دوا خان [illegible] تیمور قاآن [illegible] سپاه ختای [illegible] شجاعت [illegible]
[illegible] قاآن [illegible] ملک [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] دوا خان [illegible] بعضی از شاهزادگان [illegible]
قاآن [illegible] رسیده و تیغ انتقام از نیام کشیده [illegible] لشکر ختای [illegible] دوا خان
[illegible] ایلچیان [illegible] تیمور قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible] تیمور قاآن [illegible] دوا خان [illegible]
[illegible]
وفات یافت و بعد ازین [illegible] دوا خان [illegible] تیمور قاآن [illegible]
درین نوبت [illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] کونجک خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] جغتای [illegible] کونجک خان [illegible]
بالیغو خان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] دوا خان رایت سلطنت برافراشت ذکر سلطنت [illegible]
چون [illegible] جغتای [illegible] خان و شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] غارت [illegible]
[illegible] امیر [illegible] سلطان محمود [illegible]
اقامت [illegible] سپاه ایران و توران [illegible]
[illegible] خان [illegible]
پای ثبات [illegible]
ساحل [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] گفت [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] گفتار در بیان

در بیان



ذکر کبک خان بن دوا خان

اندرز حکایات

باتفاق مور خان کبک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود
و او بعد از فوت [illegible] بر تخت سلطنت [illegible] جهانبانی [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کبک خان [illegible]
[illegible] طلب کرده [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] اموال موجود [illegible] عدالت کبک خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
معدلت پناه [illegible] کبک خان [illegible]
[illegible] ایلچیکدای خان

بن دوا خان [illegible] پادشاهی الوس جغتای [illegible]
[illegible] ترمه شیرین بن دوا خان [illegible]
[illegible] جغتای خان [illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] الوس [illegible]
[illegible] بوزان بن دوا [illegible]
دوا خان [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] الوس جغتای [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور تیمور [illegible]
[illegible]
[illegible] علی سلطان [illegible] قاآن [illegible]
جغتای [illegible] خان [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] محمد خان بن فولاد و جنکو تیمور خان
بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی [illegible] الوس
جغتای [illegible]

گفتار در بیان ذکر قزان سلطان

قزان سلطان [illegible]
خان بود [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] مصراع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الوس جغتای [illegible] قزان سلطان [illegible]
[illegible] امیر قزغن [illegible]
[illegible] قزان سلطان [illegible]

اتفاق ملاقات افتاده در میدان دار و گیر تیری بجسم امیر قزغن رسیده قزان سلطان مظفر و نصرت دست داد و در آن زمستان
قزان سلطان در قرشی قشلاق کرده از شدت سرما و کثرت باران [illegible] اکثر الاغان لشکریانش [illegible] امیر قزغن چون از
ضعف دشمن آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته بر قرشی رسید آن دو سپاه رزمخواه بار دیگر محاربه نمودند و درین جنگ
قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج منع نموده جناح مرحمت و احسان بر مفارق باز ماندگان قزان
سلطان مبسوط گردانید و در مقدمه مطلع انوار مسطور است که از زمان ملک [illegible] خان جغتای در ماوراء النهر تا کشته شدن قزان سلطان امیر قزغن

دانشمندچه را

[illegible]



اول این طایفه هلاکو خان بن تولیخان بن چنگیز است و او از نبیرگان [illegible] تمور تاش [illegible] سلطنت [illegible]
هلاکو خان در ایام دولت برادر خویش منکو قاآن [illegible] و خمسین و ستمائه از آب آموی گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و
[illegible] ملک اشرف [illegible] رخت بقا [illegible] و دو پسر [illegible] سال [illegible]

گفتار در بیان مدت ایام استیلای هلاکو خان بر ولایت ایران و ایراد [illegible] وقایع و حوادث دوران

[illegible]

و فرستاد و حکام آن دیار بمطاوعت وقت و انقیاد و طاعت نمود و دران زمان ایالت بعضی از آن ولایت تعلق بکاشتگان [illegible] داشت در جند موضع ملک ناصر داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان در حین قصه آل ایوب گذشت حکومت میکرد و ایشان ایلچیان را بر وفق مدعا باز نگردانید بنابران هلاکو خان عزم تسخیر ولایت شام کرده نخست قاصدی نزد بدر الدین لولو فرستاد و پیغام داد که با تو او بواسطه اگر پسر از تو به پرسش صاف و اشتیاق بیند کسیر فرو ملک صالح را همراه لولو که شوهر کوشکی مکر ادانی و بدر الدین لولو بموجب فرموده عمل نموده ایلچیان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را که در آنجا داشت در جب و دوم شهر رمضان سنه اربع و خمسین بجانب مقصد روان شد و چون بدیار بکر رسید پسر خود یشموت را با جمعی از امرای و سپاهی از سپاه بجهت تسخیر میافارقین و ماردین تعیین فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد کرد و راه مدیر کوشید و بجای جبر مارفه آن بلده را انصار گرفت و از آنجا طرف ظنین و حران در حرکت آمده آن دو شهر را بجنگ فتح نمود و در قتل و غارت اهل تقصیر نکرده آنگاه بجانب قلعه الابلغ [illegible] نزول نموده [illegible] و از باره اطراف شهر را بر امرای چپان قسمت کرده جماعتی ازیشان مشغول شده وبعد ازین مغولان از باب الوان شهر حلب در آمده بقتل و غارت پرداخته بعد از آن عمارت قلعه را پیش نهاد همت ساخته آنرا نیز بعد از چند روز بگرفتند ضایع و محقر زنان را اسیر گرفتند و بر خلایق آن گشته و ایلچیان چون از امر فارغ گشته عزیمت دمشق کرد و تسخیر حصار دیگر از مضافات آن ولایت بود در آمد و آغاز محاصره و حرب کرد و کار بر کسان الملک ناصر اطراد رسید پیغام فرستاد که اگر فخر الدین ساقی برسبیل رسالت سوگند خورد که لشکریان متعرض مال و جان ما نخواهند شد بیرون آمده بقبول ایلچیان رسم تسلیم بجای آریم و فخر الدین ساقی که شحنگی بود و بجای موافق داشت در ان ایام ملازمت هلاکو قیام مینمود و فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلچیان عمل کرده خبر عهد و پیمان در میان آورد و اهل آن قلعه پایان آمدند و هلاکو فرمود که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان بکنار به قتل آوردند و همگی از آن جماعت نجات نیافت مگر زرگری که در آن قلعه مانده بود و ایلچیان فخر الدین ساقی را حاکم حلب ساخته تو کل بخشی شحنگی الونبایت موسوم شد اما بعد از چند روز از فخر الدین شکایت کرده هلاکو تفتیش نموده دو نام ریاست آن ولایت در قبضه اختیار زین الدین حافظ نهاد و چون اهل دمشق از فتح قلاع و بقاع مذکوره وقوف یافتند اصناف تحف و هدایا در صحبت طایفه از اعیان بستان سلطنت آشیان ایلچیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلچیان کیوقا نوین را با فوجی ضبط دار الملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیوقا شتافته و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده و انواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص یافتند و مقارن این حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبر فوت منکوقاآن رسانید و هلاکو خان محزون گشته بی اختیار بجانب ایران بازگردید و کیوقا نوین با لشکری بل در دمشق بر سبیل ایلغار [illegible] کلاه با پادشاه مصر سیف الدین قطز در برابرش شتافت و او را اسیر ساخته بقتل رسانید حیات بسیاری از مغولان را برانداخت و ذکر سیف الدین قطز و سایر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی ذکر تخریب مدینه میافارقین و ماردین بدست سپاه مغولان بر وجه تعیین چنانچه سابقا مسطور شد ایلچیان در وقت وصول بدیار بکر پسر خود یشموت را با استخلاص میافارقین مامور گردانید چون شاهزاده روی بدانجانب آورد ایلچی نزد کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نموده او را با ایلی و انقیاد دعوت کرد ملک جواب داد که عهد و پیمان شما اعتمادی نیست زیرا که معتصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام بلاد را بخت بامان مطمئن گردانیده و آخر الامر همه را بقتل رسانیدند مرا هم چون باخود قرارداده ام تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشم از حصار دیگر بیرون نیایم و چون این پیغام بیشموت رسید متعدد محاصره میافارقین گردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده بکشادن خزینه و انبار زر و اجناس دیگر که در خزینه و انبار خانه موجود داشت از سپاهی و رعیت دریغ نیست و الله اعلم و اخذ الامر [illegible] معتصم بجانب تسلیم گردید [illegible] و مردم از فدای نفس و عوض خویش کنم آنچه قوت داده اند با جنگ بستیزند و محافظت این بلده تقصیر از خویش راضی نشوند و مغولان آن بلده [illegible] ایستاده اند و دورشته تیر تیر نیشکاه لشکر قتال شده و از جانبین غالب آمده و منجنیق بکار رو داشتند آغاز اندختن تیر و سنگ کرده و سر از فوق از شیحان بیرون آمده با نیزه قتال میبرافروختند و خرمن حیات جمعی از مغولان را میسوختند جلادت و جوان بودند که بملک کامل اختصاص تمام داشته و ایشان در اکثر ایام بمیدان میخرامیدند و عجیب آثار جلادت ظاهر میکردانیدند که در آن سیستان شجاعت رستم و دستان را منسی میگردانیدند و درین شهر منجنیقی زمان خلقت و ملکیت کاملی کامل را منجنیق بود که از زخم سنگ او بنا از هم گسستی و سپاه ایلچیان بر میافتاد و مغولان وقع او را جارجی گشته منجنیق بدر الدین لولو را او نیز از عداوت کامل [illegible]



بعضی دار الخلافه گرد و چون آن زمین را حفر نمود حوضی مملو از کیسه طلا یافتند که هر یک صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده که دران ایام که خلیفه ناحق در دست مغولان بی ایمان اسیر بود روزی هلاکو خان ایلچیان او را طعام نداده مستعصم از گرسنگی بتنگ آمده از موکلان خوردنی طلبید و او التماس خلیفه را بهلاکو خان عرض کرده حکم شد که طبقی از زر سرخ و جواهر رنگین نزد مستعصم خلیفه بردند و او را بخوردن آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق پیش مستعصم رسید گفت زر و جواهر خوردنی نیست مستعصم ترجمان او از زبان ایلچیان جواب داد که چون دانستی که زر و جواهر نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین مسلمان نکردی و سپاه بغداد را تملک موروث را از لشکر بیگانه نمودی پس اردو خلیفه چون درین باب عذری معقول نداشت ولی چون گوهر و زرکان کرم آمیسره درکشیده از بوته دیده لالی اشک بر رخ روان گردانید و القصه دران ایام خرمن عمر مستعصم باتش غضب ایلچیان سوخته او اولاد و اخوان و اقربا و احفاد و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح او بود او مانند و فرزندان صغیر و کبیر و سایر تمام کشته شدند بلکه حکم قتل عام صادر شد و غبار حیات مشتهر انکسی در دار السلام بجهت استدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و ذخایر اجناس و جواهر ثمین و ظروف و اوانی زرین و سیمین و جول عربی و خیل قیمتی و غلامان رومی و روسی آنقدر بدست افتاد که صره حساب از حساب عاجز آمده و چون لشکر ایلچیان از قتل و غارت فراغت یافتند هلاکو خان تخریب برج و باره آن بلده را فرمود و بعد از آن نایره غضب ایلچیان تسکین یافته بر بقایا رعایا در بغداد و سواد نظر ترحم فرمود و اگر حکم شد که از شوارع بر داشته ابواب دکاکین بکشایند و دیگر هیچ آفریده را از امر خوش نشود و چون مهم دار السلام و مسلمانان انتقام درین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید میداشت که بنابر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد و بوی تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد اما ایلچیان او را منظور نظر شفقت نگردانیده بر زبان گذرانید که کسی از ولی نعمت خود وفا نکند با کرخواهد کرد و از وجه مطمع توان داشت و حکمی بغداد را بعلی بهادر که خصت او بود روی بغداد رفته بود ارزانی داشت و حکومت دار الخلافه را به ابن عمران تفویض نمود و چون حکایات ابن عمران خالی از غرابتی نیست علم مشکین رقم تحریر این عبارت میسزد در تاریخ وصاف مذکور است که ابن عمران در سلک عاملان بعقوبه انتظام داشت و فی الجمله سوادی از حساب معلوم کرده بخدمت عامل بعقوبه قیام مینمود و قبل از رسیدن ایلچیان یک سال عامل بعقوبه بر روقت دار خانه بر بستر استراحت خفته بود و ابن عمران نشسته و او شرایط دلک بجای می آورد و ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمال در خدمت واقع شد عامل از وی پرسید که چرا از پای من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس در نوردیدند و زمام ایالت دار السلطنه در قبضه اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که پشتش بر زمین آمد و در وقتی که هلاکو خان بغداد را محاصره کرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرمایید شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته بوجه ایلچیان رسید و ایلچی را فرستاده ابن عمران را طلب کرد و خلیفه مضمون این مصرع که کم گیر ز بغداد کسی زنبیلی بخاطر گذرانیده ابن عمران را اجازت داد و او نزد ایلچیان رفت عرض کرد که اگر بسبع شرف نفاد یافت لشکر پادشاه را تقدر احتیاج طعام و علوفه هر چند این سخن بعدی تمام داشت هلاکو شحنه تا این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم بعقوبه با توابع گندم در کدام موضع در زمین پنهان ساخته اند باتفاق شحنه بعقوبه بر ترتیب جا بهای گندم و غله بمغولان میداد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکری آن کثرت را تا نعمت از احتیاج و این خدمت موقع قبول افتاده در تقریر ابن عمران بهدف مقصود رسیده و ایلچیان بعد از فتح بغداد او را به دار السلام حاکم فرموده حکم نمود که ابن علقمی را مامور بحکم ابن عمران گردانند و وزیر بنا از ین غم و غصه بیمار گشته در همان چند روز درگذشت

## ذکر مراجعت ایلچیان از دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام

چون خاطر ایلچیان از مهم بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بصوب آذربایجان تافت و بعد از وصول بمراغه در اواخر رجب سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لولو که نسب او پیشتر بر ولایت موصل در اثنای دیگر از آخرین سلاطین اتابکان که از اولاد عماد الدین زنگی بن آقسنقر بود مسطور شد بدرگاه گیتی پناه رسید و چون در آن مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول الطاف و اعطاف ایلچیان گردید و در ششم شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت بموصل تافت بعد از آن هلاکو خان ایلچیان بولایت شام

[illegible]

فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او بدست مغولان جاهل

چون عمر بدرالدین لولو بنود و دو رسید [illegible]

[illegible]



[illegible]

گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکا اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول

چون برکا اغول بن جوجی خان موجب فرموده برادر بزرگتر خود باتو به تقویت امر سلطنت منکو قاآن سعی نموده بود و خود را از هلاکو برتر میدانست [illegible]

[illegible]

داشت. اباقا. تکشی. اجای. ییسودار. هولاجو. یسارجی. طغاتیمور. یشموت. تبشین. منکوتیمور. قنقورتای. هوجاغ
تکودار. و از جمله اباقاخان و تکودار بسلطنت رسیدند. گفتار در بیان بعضی آثار ایلخانی و ذکر شمه از حالات وزرا و
عمال دولت سلطنت جهانبانی. چون منکوقاآن بجودت فهم و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت
و کاهی خاطر بحل بعضی از اشکال اقلیدس حکیم میگماشت همواره میخواست که رصدی در قلمرو ... پیدا شود و حکیم جمال الدین
محمد الزیدی البخاری را ... در سلطنت مصر طلبیده فرمود که بنیاد رصد نماید اما جلال الدین از سرانجام آن امر خطیر عاجز گشته منکو
آن پیوسته در اندیشه انجام آن کار میبود تا آنکه آوازه فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد طوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان
بایران میفرستاد با وی گفت که چون از قلاع ملاحده مستخلص گردی باید که خواجه نصیر الدین محمد طوسی را بدین جانب فرستی تا رصد بندد و بعد
از فتح میمون دز خواجه بخدمت ایلخان پیوست اما هلاکو بنابر فتح بغداد و دیگر ممالک تسخیر و تخریب بغداد و از آن فراغت یافت بنابر رغبت
خواجه ترتیب اسباب رصد استدعا نمود و خواجه نصیر الدین مراغه تبریز را جهت بنای رصد اختیار کرده حکم شد که آنچه
از ... بایشان ... تسلیم نمایند و خواجه کس ... بهر طرف که بابت بود طلب فرمود و بدست آورده در طرف شمال مراغه بر پشته
رفیع بنیاد رصدخانه اشتغال نمود و مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و تدویرات و حامل و ... بروج و ... که ... بدان واقف
و آن رصد بر وجهی ساخته بود که هر صباح پرتو نیر اعظم از ثقبه قبه بالای سطح عتبه ... درجه و دقایق حرکت و سط آفتاب
و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آن معلوم میگشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون بر اقالیم سبعه
طول ایام و عرض بلدان و ... رسم کرده بود ... اختلاف حرکت اوج آفتاب
بیان زیج ایلخانی ... و هنوز عمارت رصد باتمام نرسیده بود که ...
هلاکو خان بتقاطع رسید ... و چون هلاکو را عمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود ... عالی
رفیع میساخت و در حوالی اران و آذربایجان بتخت های بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات حیات ... خود
مواضع مشغول میداشت اما ... مملکت نیز غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیه پسر بزرگ خود ابقاخان
مشاهده نمود زمام حکومت مملکت عراق و مازندران و خراسان را ... و بکفایت او ... ولایت ... بود
و ضبط و ربط دیار ... آذربایجان را بولد دیگر خود یشموت رجوع فرمود و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه ... کرده
مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرده وزارت هلاکو خان در بیشتر اوقات تعلق بخواجه سیف الدین بیتکچی
میداشت و در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمایه که هلاکو خان متوجه بزم برکه اغول بود در منزل ... ایشان جمعی از مغولان نسبت به
خواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل کرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی سخنان ... بعرض نواب ایلخانی رسانیدند و هلاکو بی تأمل
بر غوغای ... ایشان ... و بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه را بیاسا رسانید آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال تقلید ... فرمود و ...
ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد ببرادر خواجه شمس الدین ... علاء الدین ...
حاوی ... کمالات نفسانی عبد الملک جوینی بود و ... مناسب ... و ... از ... شمس الدین محمد نام
داشته مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بوده و در زمان سلطنت سلطان جلال الدین منکبرنی بهمان کار مشغول بوده
خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت و مشکور المساعی و الآثار در گذشت و چون هلاکو منصب
وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد مغولان مشهور بصاحب دیوان است تفویض نمود و بنابر کمال مکارم اخلاق و محاسن الشیم
ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده در ... عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران ... و در تشیید مبانی وزارت و رواج و رونق
در کار سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که آصف بن برخیا زنده بودی شرط متابعتش بجای آوردی و با وجود حکم ... سلاطین
در حمایت دین مبین و تقویت شرع سید المرسلین جهد و اجتهاد در بیان ... و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب
فضل و افضال لحظه فارغ نگشت و چون هلاکو وفات یافت و نوبت ... استقلال بصفحات احوال اباقاخان تافت دیار ... در مراسم
خیرات و التفات بیشتر فرمود و در رعایت مملکت ایلخان نواب ... عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بانتفاع اموات
صلاح و صدقات ... ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مامور گردانید ...



کرده و انتیاز ... از زوال و انتقال ... در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گردیده و چون ... انتهای مدت ... بعد از ... فضلا و
جضا ... روی در گذشت. سال ... دولت بر آمد. جضا و خدمت ... بر آمد. و برادرش علاء الدین ... خواجه شمس الدین محمد عطاملک
جون ... الملک بغداد رسید بساط عدل و احسان ... ساخته ... آن بلده را که در غایت ویرانی بود ... معموری ساخت
و در زمین ... زیاده از صد هزار دینار زر سرخ ... جوی حرف ... آب فرات را در حوالی مشهد مقدس امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب جاری فرمود ... خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در ... حال
و عنفوان ... شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل ... فضایل ... سعی و کوشش میکردند اما خواجه شمس الدین هارون
برادر سبقت گرفته در صنوف علوم ... فنون دانش متبحر شده علم موسیقی را از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته ... کتاب
رساله شرفیه بنام نامی او تألیف کرده و خواجه بهاء الدین محمد در زمان اباقاخان در خطه اصفهان نیابت حکومت برافراخت و از رعایت
سیاست و ... سطوت ... آن مملکت را محفوظ و مضبوط ساخت و مآل حال خواجه شمس الدین محمد و پسران ... عنقریب
سمت تحریر خواهد یافت ... ارتفاع اساس دولت ... ایشان ... خواجه ... از ... مشهور
ز اوان ... هلاکو ... و ... با خلیفه ... امیر ... اکرام ... علم المتأخرین ... العلما
العظام و استظهار الحکما الکرام. گفتار در بیان ذکر خواجه نصیر الدین الطوسی. در آن عصر بوده با وی
مصاحبت میکرد و کنیت آنجناب ابو جعفر و اسم شریفش محمد بن محمد بن حسن بوده و خواجه نصیر الدین در اصل از ساوه است اما چون در طوس متولد
شد در آنجا نشو و نما یافت بطوسی مشهور گشت و آنجناب در تمامی اقسام حکمت بر حکمای اعصار و علمای ادوار رتبه تقدم داشت و در
سایر علوم معقول و منقول ... نقش کمال ... کیفیت ... خواجه ... وزود
رسیدن ... در زمان مستعصم خلیفه خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین
محتشم ... لطف و کرم ... آن علامه روزگار ... کتاب اخلاق ناصری بنام او تألیف نموده و
قصیده ... در مدح مستعصم خلیفه ... بغداد فرستاده ابن علقمی ... نزاع ... نفاق ...
همان قصیده ... ناصر الدین ... نوشت که مولانا نصیر الدین ... خلیفه ... آغاز حکایات و مراسلات فرموده ... و ...
غافل نباید بود و این امر بزرگ ... نوشته ناصر الدین ... رسید خواجه را ... در قلعه ... وقتی که
علاء الدین محمد ... با ... و ... آن علامه زمان ... ضرورت ...
... و چون اساس دولت آن طبقه ... سپاه مغول ... بیرون آمده بخدمت ایلخان
پیوست و ... الطاف ... اختصاص یافت ... مشغول شد و بنابر ... مستعصم ...
خواجه نصیر الدین ... هلاکو ... بغداد ... تاریخ ...
مؤلفات خواجه شرح اشارات و تجرید و نقد المحصل و زبده ... مشهور است و ... آن کتب ... افواه جمهور علما
و فضلا مذکور و تاریخ وفات آن علامه ... معلوم میشود. قطعه. ... دین ... کشور فضل
یگانه ... بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه بروز ... بغداد ... در گذشت
گفتار در بیان ذکر اثیر الدین اومانی. و او از ... در نواحی ... از ولایت همدان و ... اثیر الدین ... فضل ...
هلاکو خان ... بغداد ... مستعصم ... مشغول بود ... تاریخ ...
... اثیر الدین ... در زمان ... مجد الدین محمد طویل بود و ...
... از ... شعر ... تغییر ...
... نظم ...
سوره انعام ... اثیر الدین ... تاریخ ... در گذشت
و از ... خواجه صفی الدین عبد المؤمن ... که در فن ... و در ... ابیات ...
و ... صفی الدین در زمان مستعصم ... بغداد ... در ... گوشه ...

بنزدیک هلاکو خان رسید و بر پای ایستاده آغاز بربط نواختن کرد و چنانکه آن نواحی پر از اصوات [illegible] مغولان [illegible]
وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش [illegible] آن استاد با هر کوشش پادشاه [illegible] رسانید و ایلخان
آنجناب را [illegible] از بربطش نواخته مال [illegible] از ارتفاعات مستغلات بغداد مقرر ساخت که هر سال بوی میرسانیده باشند و آن عارفه
متعلق بود بخواجه صفی الدین و اولادش میرسید و در زمان اباقا خان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه جلال
[illegible] وزارت ایشان [illegible] خواجه شرف الدین هرون [illegible] ساخته [illegible] صفی الدین در آن
اوقات بتصنیف رساله شرفیه پرداخت و از اجله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلچی [illegible]
مستعصم فرستاد حسام الدین بملازمت پادشاه رفت و گفت اگر خلیفه کشته گردد عالم سیاه و تاریک شود و علامات [illegible]
کلمات [illegible] چندان عرض کرد که هلاکو در کشتن خلیفه تردد پیدا کرد و در این باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت نمود خواجه گفت
که اکثر انبیا و یحیی معصوم را بقتل آوردند و هیچیک از این حالات بوقوع نپیوست و اگر حسام الدین دعوی میکند که این احوال
[illegible] مترتب میشود [illegible] از آن [illegible] گشته [illegible] شده [illegible]
[illegible] حسام الدین [illegible] از قتل خلیفه [illegible] معین [illegible] و چون آن مدت انقضا یافت
[illegible] حسام الدین [illegible] و دیگر از اجله
نجم الدین دبیران است و هو ابو الحسن علی بن عمر [illegible] نجم الدین در میدان [illegible] از فضلای زمان [illegible]
[illegible] خواجه نصیر الدین [illegible] نجم الدین [illegible]
وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف [illegible] رساله را بنام [illegible] آن وزیر صاحب [illegible] و شرح کشف و حکمت
العین و جامع الدقایق نیز از جمله تصنیفات نجم الدین است و مؤید الدین عرضی و فخر الدین مراغی موصلی و محیی الدین
مغربی نیز با هلاکو خان معاصر بودند [illegible] خواجه نصیر الدین [illegible] فضلای زمان هلاکو خان
صدر الدین [illegible] است و او بحدت ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و فرط قوت حافظه و وقوف بر علوم [illegible]
[illegible] داشت و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین [illegible] خواندی و [illegible] و در زمان هلاکو
[illegible] منظومات اوست والعلم عند الله المعبود [illegible]
[illegible] و دیگر از [illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible] دولت و سپاهی و رعیت
[illegible] و حکومت ولایت [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] خواجه علاء الدین عطاملک
[illegible] بغداد [illegible] خواجه بهاء الدین محمد [illegible] حکام [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible]
[illegible] و چون براق خان [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]



[illegible] منکو تیمور [illegible] اغول [illegible] منکو تیمور [illegible] توجه [illegible]
افراخت و در ماه رجب سنه مذکوره [illegible] سلطان [illegible] سیف الدین قلاوون [illegible]
[illegible] منکو تیمور [illegible] مغولان [illegible] منکو تیمور [illegible]
بغداد [illegible] اباقا خان [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
مدت سلطنتش هفده سال بود [illegible] و دیگر از وزرا خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان [illegible]
خواجه بهاء الدین محمد [illegible] چون [illegible] اباقا خان [illegible] اصفهان [illegible] حکومت
[illegible] اعیان آن ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] حجاج بن یوسف [illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible] اعیان اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خواجه [illegible] خواجه بهاء الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه بهاء الدین [illegible]
[illegible] شیخ جمال الدین [illegible] خواجه بهاء الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خواجه بهاء الدین [illegible] خواجه شمس الدین محمد
[illegible]
[illegible] خواجه بهاء الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه بهاء الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه بهاء الدین [illegible]

سخاوت اهتمام فرمود و هرگز در باب تعظیم فضلا و علما و تقویت مساکین دقیقه‌ای مهمل و نامرعی نگذاشت و اوقات حیات خود را مغتنم گردانیده از صباح [illegible]
در صفه بار نشستی آنگاه با [illegible] از احبا و اخوان الصفا بساط صحبت و ملاطفت [illegible] و بعد از چاشت ساعتی با افاضل [illegible]
تجرع اقداح ارغوانی [illegible] بودی و در هیچ وقت از سرانجام مهام ملک و مال و جستجوی احوال رعایا تغافل ننمودی [illegible]
خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بسمع خواجه شمس الدین رسید و رفاق قرة العین خویش [illegible] شده این رباعی در سلک نظم کشید شعر
فرزند جوانی ملک سیرت [illegible] بازار زمانه [illegible] تو رفتی [illegible] از آن پشت پدر [illegible]
در گلشن [illegible] دولت [illegible] از عقب [illegible] عالم [illegible] بانجام رسید [illegible]
[illegible]
کمال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که چون در زمان دولت هلاکو خان و اباقا خان چند سال در کمال استقلال بسرانجام امور
ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی نقصان تمام بجاه و جلال او راه یافت [illegible]
روی روزگار [illegible] خواجه عطاء الملک [illegible] مجد الملک که [illegible] صفی الدین ابو المکارم بود و در [illegible] وزیرزادگان یزد
اشتهار داشت [illegible]
[illegible]



چند سال [illegible] و امرا و مقربان [illegible] و علاوه این احکام [illegible]
از پیش سلاطین نداده بود عنایت فرمود و مهم مجد الملک در یک لحظه [illegible] پرتو عاطفت شاهی بر روی او افتاد [illegible]
[illegible] با اوج ارتفاع [illegible] اسپان تازی [illegible]
[illegible] بارگاه سلطنت [illegible] آسمان [illegible] کیوان [illegible]
بود [illegible] تعیین نمود و این رباعی در سلک نظم کشید [illegible] شعر در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن [illegible]
[illegible] خواهم کردن [illegible] و چون آن رقعه بنظر صاحب سعید رسید [illegible]
[illegible]

خاطر پرورگشتم القصه چون مجد الملک و دیگر مکاید او در شان صاحب اصف نشان چندان تاثیر نکرد و صاحب برادرش علاء الدین
عطا ملک سعی نموده او را گرفت و جناب شرف الدین محمد را که نایب او بود بتوقیت تا در جابر علاء الدین آمده آغاز تقریر کرده و فرمان
اباقاخان بمقتضی عطا ملک صادر گشته چون خواجه شمس الدین محمد از کیفیت آن ماجرا آگاه شد پیغام بر او فرستاد که هر چه توان گوید و قرار کند
و هیچ چیز پنهان ندارد ایشان انکار نمودند و بعد از گفتگوی بسیار صاحب علاء الدین متقبل شد که مبلغ سیصد تومان فرو آورد و وضع دیگر
معاندان و حاسدان گشته و مهم بجایی رسید که محصلان او را بالپلاس و اغلال گرد بازارها گردانیدند و انواع شکنجه و عذاب و عقوبت
میرسانیدند تا هر چه داشت و قابلیت آن را نموده میفروخت و به ایشان سپرده و احدی بجز مطالبه اکتفا نکرده صاحب را معاونت
و موافقت حکام معروف شد گرده نزدیک آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام حیات اباقاخان در ملامت بوده و مجد الملک
در غایت اعتبار و اختیار کس به بغداد فرستاد تا صاحب علاء الدین را باز دو آورده و او را محصلان بعد گران براه آوردند
اثنا اباقاخان فوت شد و از دنیای آن خواجه علاء الدین را از آن شدت فرج داد ذکر زوالین و ذکر وفات اباقاخان
و در روضة الصفا مسطور است که در اوان کرش بزاده منکو تیمور بن هلاکو خان از دست برد لشکر مصر و شام انهزام یافت
اباقاخان در سیستان بوده بعد از استماع آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعده سنه ثمانین و ستمائه بدار السلام رسید و در زمستان
آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و در روز چهارشنبه ششم ذی حجه در آن بلده نزول فرموده ترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود
و بسبب دوام شرب مدام عارضه قوی رکه ضعیف مزاج مش طاری گشت و ضعف به قوتیش پذیر رفته روز پنجشنبه مذکور از مجلس
برخاسته بیرون رفت و در صندلی نشسته ناگاه کلاغی در برابر آمده بانگ کردن گرفت و ملازمان او را پرانیدند در آن اثنا
عشی طاری شده همان زمان مرغ روحش از قفس قالب تهی ساخت شهزادگان و خواتین و نوئینان برسم آیین مغول جنبه و گریه
و اشتداد آنگاه تقیه ای کرده نعش اباقاخان را که تاج مار ب هلاکو خان بر لوح ضمیر نگاشته شده و از اباقاخان دو پسر ماند ارغون و گیخاتو
و هر دو بمرتبه سلطنت رسیدند ذکر جمعی از اکابر زمان اباقاخان از آنجمله اعاظم مشایخ عظام و اعاظم عرفای الامام
الاقدام بوده سلطان العارفین مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی با اباقاخان معاصر بوده و در ایام دولت او از عالم فانی انتقال نموده و در نفحات الانس ذکر ملای رومی
مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاء الدین محمد که
ملقب بود بسلطان العلما دختر زاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنابر خوابی که دیده بود دختر خود را بحسین بن احمد بنکاح بسته
بود و مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر اداء وظایف
طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و ستمائه اتفاق افتاد و آنجناب در صغر سن با
که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گذاردن حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته متوطن شد و در بلده لارنده مولانا
جلال الدین محمد را کس نخستین بجهده رسیده بود کدخدا ساخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائه آنجناب را پسری متولد
شده آن مولود را سلطان ولد نام نهاد و مولانا بهاء الدین محمد با اولاد و عظام از لارنده بقونیه رفته در آن شهر
وفات یافت و جماعتی از این معنی بر سید برهان الدین محقق که مرید شیخ بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا جلال الدین محمد
را در علم ترتیب خویش جای داد و جناب مولوی نه سال در خدمت سید بسر برده ترقی تمام کرد و در خامس جمادی الآخر
سنه اثنی و سبعین و ستمائه روی بریاض جنان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونوی بر وی نماز گذارد و از مولانا جلال الدین دو پسر ماند
خواجه سلطان ولد که خلیفه او بود و خواجه علاء الدین و مولانا بعد از سید برهان الدین محقق بشیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافته در عاشر ماه رجب سنه
اثنی و عشرین و ستمائه بجانب عدم شتافت و از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت
مشهور است و سلطان ولد نیز بروزن حدیقه شیخ سنائی غزنوی نظمی مشتمل بر اسرار و مواجید معنوی و از جمله
مشایخ آن زمان و یکی جامع سعادات دینی و دنیوی شیخ صدر الدین محمد بن اسحاق القونوی و شیخ صدر الدین در
عنفوان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میربود و مولانا قطب الدین علامه
شیرازی علم حدیث نزد آنجناب تحصیل نموده و در نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پسر عیال شیخ محی الدین العربی است
و تربیت یافته اوست و او را نیز مولفات است چون تفسیر فاتحه و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه





و دیگر از مشایخ آن زمان شیخ ... است و گویا جان قریه ایست در یک فرسخی تبریز و او متقی و شیخ
متقی و پرهیزگار بود و هم در ایام دولت اباقاخان از عالم انتقال نموده و از آنجمله یکی شیخ اوحد الدین کرمانی
و او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بوده و صحبت شیخ محی الدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات رساله دیگر حکایات از وی نقل نموده
و شیخ اوحد الدین بجهت مشاهده جمال مطلق نظر بر صور جمیله می انداخت و در زمان جوانان ساده و عذار میل بسیار داشت تا بآن روز که شیخ شمس الدین تبریزی از وی پرسید که
در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب می بینم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس گردن دمل نداری چرا در آسمان نمی بینی
نقلست که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفته اند که شیخ اوحد شاهد باز است اما پاکباز است فرمود که کاش کرده بود
و گذشته بود و از جمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود دلالت بر آن دارد که بسیار رغبت بصورت خوب میکرده
بوده شعر زان می نگرم بچشم سر در صورت ٭ زیرا که ز معنی است اثر در صورت ٭ این عالم صورتست و ما در صوریم ٭ معنی
نتوان دید مگر در صورت ٭ و کتاب مصباح الارواح از جمله منظومات اوست و از آنجمله دیگری شیخ ...
است که شارح یکی از قصاید ابن فارض است و از جمله علمای زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین ... است
و آنجناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی بوده و در فضل و کمال بدرجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی فرموده بر فراغ او وفور علم
داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح بیان مینگاشت نقلست که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین
بمجلس هلاکو خان در آمد و ایلخان بنابر آنکه در آن ایام از خواجه رنجیده بود آغاز تولش و خشونت کرد و در آن اثنا آنجناب را گفت
که اگر رصد را تمام نمی کنی ترا میکشم مولانا پیش رفته گفت من رصد را تمام کنم و چون خواجه از بارگاه بیرون آمد مولانا قطب
الدین را خطاب ساخت گفت روا باشد که در پیش این چنین مغول اعتقاد در چنین سخنی میگوئی شاید که او در آتش اندازد و تو زنده است
میکنی جواب مولوی جواب داد که من هزل میکنم و از روی جد آن سخن بر زبان آوردم و از جمله مصنفات مولانا قطب الدین شرح
کلیات قانون مشهور است و نکات و فواید آن کتاب افادت انتساب بر السنه اطبای عظام مسطور و دیگری از آنجمله ...
... بود و او در سنه ... از عالم انتقال نمود و از جمله شعرای زمان اباقاخان یکی
است و در خدمت قاضی در نظم شعر عربی و فارسی بغایت ماهر بوده او را قصیده ایست مطلع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان
و این دو بیت از غزلیات که در آن قصیده مندرج کرده شعر بر یوم خود سر یاری نداری ٭ ندارد عهد تو هیچ استواری ٭ ز تو فرمان کش
کاری ندیدم ٭ ز تو خوبی نرم و سازکاری ٭ و دیگری از آنجمله جمال الدین ... است رستق العظمی اسم محالیست از محال
قزوین و جمال الدین در زمان اباقاخان و در زمان که مدت نود سال از عمرش گذشته بود وفات یافت و این رباعی مشهور از
منظومات اوست ٭ ای ذروتوئی که جامع الآفاقی ٭ محبوب خلایق بر افاقی ٭ نیک تو خدائی نبود لیکن چو خدا ٭ ستار عیوب
قاضی حاجاتی ٭ و دیگری از شعرای زمان اباقاخان ... الدین ... است و او اشعار الطایف بسیار است
از آنجمله قصیده ایست که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم فرموده و مطلع آن ابیات اینست
من ناصیتم در بندر لا ابالی ٭ وین شیوه مرا نیست لایزالی ٭ ای دلبند بتیغ نگه ٭ بر خیزم و هست یار کریم ٭ لب یار بر او اقرار کریم
و دیگری از شعرای آن زمان ملک ... الدین است ملک ... الدین در زمان اباقاخان چندگاه حاکم دیار
بکر بود و چون از آن منصب معزول شد جلال الدین نامی که بعلت ظرافت اتمام داشت قائم مقامش گشت و این رباعی
نظم نموده نزد خواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی شاها هستی که شهرت از همه بیش ٭ داری بمخنثی تو هر دی زر افشان
زین گونه که کار تو شده است ٭ چه شد تو ... به ... ٭ و از آنجمله دیگری ... الدین ... است که
مشهور بود بعادل و در سلک ملازمان صاحب دیوان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی خواجه با وی شطرنج باختی و آن
اشعار بر زبان مطایبه میگفت که ای گوی بیرون رفت و اسب ... ٭ و دیگر از آنجمله فاضلی است شاعر و مشهور به
... و او پسر آن فاضل زمان خود بوده و در اواخر حال از یزد باصفهان رفته چندگاهی در ملازمت خواجه بهاء الدین
محمد بسر برد نقلست که در آن ایام کربچه ... که از جهت غریبی صفت شنگی مشهور بود و اگر بغایت جگر بود و او را نیز کند داشت و بعد از چند
خاتون از عقب شوهر باصفهان رفته و روزی که بچه در خانه نبود بنجا رسید و یکی از ملازمان بچه او را از قدوم خاتون خبر کرد و مو دکان

طلبید محمد گفت شرط کار آنی وقتی میدادم که خاقون بعالم آخرت رفتی و این سخن را مخالفون برسانیدند و چون شور را بدید آغاز عتاب [illegible]

[illegible]

گفتار در بیان کفایت صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بیرلیغ پادشاه عدالت آیین

[illegible]



[illegible]

دیوان بغداد استماع خبر فوت برادر [illegible] بود و اندک ملک بغداد · چو مخزن گشت نه پیروزه خاک · [illegible]

ذکر مخالفت شاهزاده ارغون با سلطان احمد [illegible]

در آن ایام [illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] دولت پادشاه اسلام سلطان احمد [illegible]

[illegible]

عاطفت و احسان او را از جادهٔ موافقت سلطان منحرف گردانید و با خود متفق ساخت و الیناق میان عهد و میثاق انعقاد
ایمان استحکام داد و بپایهٔ سریر پادشاه اسلام بازگشته در باب تخلف ارغون عرضی مستقیم عرض کرد و صاحب دیوان برحسب
شاهزاده و السیناق مطلع شده کیفیت واقعه بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان همت بر استیصال الیناق گماشته او را بزد و اج
دختر کوچک خود سرافراز گردانیده شحنهٔ مخالفت را از فضای سینه برکشید متفق گردید و چون ارغون خان این خبر استماع نمود قاصد جانب صاحب
دیوان گشته ایلچی بدرگاه سلطان فرستاد و قصهٔ تقریر مجد الملک و اشتغال نایرهٔ ایلقاقان و رجعت گریب دولت صاحب دیوان پیغام
داده و فرمان کرد از اوان که خواجه شمس الدین مقرر گردانیده بود که از نقد و جنس و متاع و عقار هرچه در قبضهٔ اقتدار و تملک داشته هم
بیلقان داده همه از رقت فرمن شود و هرگاه مصلحت باشد بر کرشارت نامد کرده و بی مجال بقبول اموال داد و اکنون التماس از حضور
سلطنت آشیان آنست که صاحب را بدینجانب ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح و براق دیده بتجین در حقیقت حال استقصا تمام
و سلطان استماع این سخنان را داشت که غرض ارغون الصاحب دیوان میت بکه قصد جان او دارد و در جواب فرمود که مهمات سلطنت را
حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر و رحیمه کفایت می آورد و اگر آوازه درگاه عالم پناه غیبت نماید مصالح مال و ملک و ملحق اجمال و مستأصل
گماید و برسول و نامه مطلقا التفات ننمود و ایلچی ارغون ناکام بازگشت و این حکایات موجب شکایت گشت و صورت عداوت
ارغون را از پرده پوشش در گذشت و شاهزاده نشانها باطراف و جوانب فرستاد و اسباب شمس الدین محمد را بتصرف نواب گماشته
کاشتکان شاهزاده مهر جانب روانه شده و تا آنکه ارغون حدود عراق اقامت داشت و اقربان در لسان کشتمرکینه
صاحب دیوان آنچه در قبضهٔ اختیار او بود بتصرف گماشته شاهزاده بازگذاشت و ارغون بجانب دار السلام بغداد نزول
و متصرفات لواحق آن دیار را از جانشین اختصاص و نظر نمود و در اوایل سنه اثنی و ثمانین و ستمائه با لشگر جرار از حدود عازم بلاد خراسان شد
شد با وجود فتنه و فساد بران بلاد گذاشت و هم وقت در این اندیشه که سریر سلطنت را از قبضهٔ اقتدار عم انتزاع نموده بر سر
وشب و روز از تنگی حکومت جانخو چقرار کرد سلطان احمد را از زیان پیچ سامان بر دارد و در آن اثنا ایلچیان پیاپیه سریر اعلی فرستاد و التماس نمود
عراق و فارس را که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت بدو دهند چون سپرده دولت بدو نامه ارسال کس سلطانی را می شاید مرا نیز بایست
طرفی باید که حاصل آن مصالح سپاهی کند و علی الاتصال اجتماع از صرف نمود و آنها که رایت ملتمس شرف اجابت نیابد بیدا انواع انصاف
بر صفحات احوال اقاربی ننماید الاجرم و الابعد الیوم مرا تحت تصرف شده و تاج و ترک نبادم جشن و دل ستاند هرگز و سلطان احمد
چون این پیام در شرف استماع جواب فرمود که بورت اصیل و مملکت موروث ارغون خطه خراسانست و ما از روی شفقت آن
ولایت را با او مسلم داشته ایم گر توقع دارد و دیگر اضافه کنیم بدیگر بیشتر سپاهی را نفرستد و آنچه حاضر شود التماس او در حیز اجابت پدید و اگر
نعوذ بالله قصد طریق خلاف سلوک فرماید فرمانی نکنیم که حوب از دریای و غار عین فوج سپاه جرار بجانب خراسان و ارغون را
دست و کردن بسته بدرگاه آورند و ایلچی باز گشته التزام قانون کرده و از محبت ارغون چیزی نمانده شده بود و ابواب صلح و صلاح
مسدود گشته و انتقال آن احوال از خشم و آنکه در گذشت صاحب دیوان بکار رسانی جنود نصرت نشان مشغول فرموده و بسیاری از سپاه
وادوات جنگ مرتب آلات سلاطین و ترتیب نموده و بعد از آن استیلای لشکر الیناق با پانزده هزار سوار از زبدهٔ لشگر نامور
و از این جانب ارغون خان نیز بساکن آذربایجان در حرکت آمد و در غره سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در صحرای مخرج میان او و الیناق حرب
روی نمود و شاهزاده شکست یافته گریز پیش اختیار کرد و سلطان احمد از عقب لشکر به فرود آمد چون ارغون خان جنگ و فتح
زمان تنگ ترکاب و گسسته عنان مقلوب گشته و منتاق الیناق با ده هزار سوار بپای آن حصار رسید شاهزاده بضرورت
تسلیم رای و بر تو کل با عی نیافت بجهت ملاقات الیناق از قلعه پایین آمده الیناق اسپی چند پیشکش کرد و بعد از ملازمت شاهزاده به تقبیل رسم
شرایط تعظیم بجا آورد و ارغون بنکات نوری الیناق تو نقیه شده همراه اردوی بیرون اردوی سلطان احمد خرامید و بعد از قطع منازل
و مراحل در ربو جان بشرف آستان سلطنت آشیان رسید و سلطان احمد حق پادشاه زاده را سرافراز ساخته و آن تقریب باز داشت انگاه ما
و وزرا و امراء او از گوش مهربانی کشید و روی بر روی استاده متنوعی حکومت خراسان امید وار ساخته و چند تکین برادرزاده و دیگر کاهی
تعیین فرمود و برادر بوقا را روق را با چهار هزار کس محافظت آن چون کاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار کس بی نهفت
آن خرگاه امر فرمود و روز دیگر که شهریار نوابت و سپاه را از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد





بجهت دم خود توده ای خاتون که در اردو گذاشته بود و همین شیوه الیناق را بعجلت کوچ داد در اردوی شاهزاده ارغون معین ساخت
لی خیزاند که نقش بند قضا در پس پرده نقش دارد و چون سلطان از رعایت حفظ و طیش بخیال عزت و عیش و اتن
گشت بوقا و بعضی دیگر از نوئینان از هوس مخالفت بر مشورت گذشت و بوقا بتقویت برادر خود که برتبت تقرب داشت و جیعه غیرت شاهزاده
و امرا کاشت که احوال روزگار چنگیزخان او برادر ساخته از بنیاد بر انداخت و رایت عزت مسلمانان تعیین صاحب دیوان تا اوج کیوان
برافراشت مصلحت آن کوس آنست که هو لاجوی را بجانب و احمد را از سر پیطلان برآورد و آنچه در وقت تمکنت یدرک ارغون را از حبس
چون در از صدف بیرون آرند و هم را این رای غلط صواب افتاد و مقرر شد که چون زمانه لباس سوگواری پوشد و مانند دل عاصیان تاریکی
گردد این اندیشه از خبر قوت بفعل آمده بر نقیز ادر و وقتی که ارغون عیان روزگار را از دیدار خرد و شواهب سیار محروم گشت بوقا
نزدیک بخوابگاه ارغون خان رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب حیا از رخ برداشت و ارغون از بستر برخاست با صلوات بر
سنایت بر جسته بتصور غوغا که موسم و داع حیات وزندگانیست و بوقا دست او را گرفته قصهٔ مواضعه بر منهج مسطور عرض کرد و میان تعلق
موافقان ایشان جمع آمده بر باد پایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاختند و او را در خانه خویش یافته و میر علی تمغاچی
از ملازمان بوقا سر با بخشش آمده سرش از تن جدا کرد و واقفان شب صبح و فزع روز آنکه در آن شب است داد و فروانش نالان از
منازل فاک افتاد و اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته گشتند یکی از آنجماعت بهر جیب فرار سوار شده از عقب سلطان شتافته
در چهار فرسخی اسبوا بدو رسیده از فوج و عدو شبیخون انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار تقریر عرض رسانید و سلطان
از این خبر موحش مضطرب گشته در روی بجانب اردو نهاد و ارغون قولی خاتون گردید سر اسب بر هدان نهاد و امرا و سپه بدان اعزاز
کمر ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب خاک مذلت بر سر ریخته جلای اختیار می کردند بهر کجا که نگاهی می کرد
نرمی آیتی مسطور میخواند و صاحب دیوان چون بکام درم رسید الا علی چند جهت آورده عازم اصفهان گردید و بعد از آن کار ارغون
مشیت ایزدی بکار و شمع زرا بحنت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بوده و آنگه که صبح صادق آغاز دمیدن کرد و مواکب کوکب
با نجوم تحت جمشید خورشید ساختند شاهزادگان و امرا و نوئینان بملازمت ارغون رسیدند زبان به تهنیت بقا و زندگانی و حصول
بر شهریار جهان بادگران ساختند بود و چهار هزار سواری برنشاندند لشکر ترا و پس راه بر سلطان احمد گرفتند اساس و اسباب فتح
و مسرعی نیز نزد قوشچیان روان کرد که با زحمت دیوار حمید نوکران پادشاه سلطان برانند و ارغون نیز متعاقب بدان جانب
نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و از آنان حادثه از آن آگاه گردانید قولی خاتون گفت مناسب
آنست که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت باشد با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب چه صورت مدعی منتج
روزی حقیقت حال بر مردم تولی خان در لباس التماس مجوب بود و در کس عجب تقلیل شجاعی خوانند در زبان می آورد و صباح
قرابوقای سکورچی برنان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته و از سبب عدول از پادشاه لشکر و سپاه استعلام نمود و
سلطان احمد گفت ارغون نماز رفته بی نظمان شیاد سپرده رایت مراجعت بر افراشته و قوم ما بجهت لشکر عزیمت بر جانب کرام شخص ... از
اعیان که با بوقا منتظر آمده بود آواز برکشید که صورت واقعه به نیوه حرمت ملکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را پادشاهی برداشتند هم
عالیه برافکنده و قتل سلطان احمد که گشتند اکنون انتظام احوال ایل و الوس منحط و مضطرب گشت نمود و مجال فرار نماند و امرا العبادی استحکام
انتقال از خرگاه پدرشاه بیرون آمده ماه سلطان را گرفته و رسانیده و متعاقب آن افواج سپاه قراؤنان و داروغه بر نجیب غارتهای
غارت و تاراج در عالم انداخته و در سه روز در عرض چهار روز ارغون بدانجا رسیده ایالت تولی فیاضه مسکوی سلطان احمد را دست بسته
باستقبال ارغون برده و ارغون خان چون خشم بروی افتاد و جنگ آن زمان عادت مغولان بود که هر گاه دشمن را مغلوب
چشم دست و پای ایشان بند کرده آنگاه در بیرون زبان برانند و ارغون سخن آنکه بسته از سر شادمانی کوکب احمد کاسه را بشکند تا اوی پر چشم
برافراشت چنین حیف حال بالماسی در آن پیش گویی اثر ندیده و از خشم داشت ندید چون ارغون تجربه علو نموده بود که بر اتقیا و دشمن
فاجعه دیده است مرتب میکرد و با جه تفقد تا و سلطان احمد را بالادعقفو تو دایی سپرده تا شب او را بقصاص در خود
و الی اهل اسلام شکست تعطیل سپهر عدل کرد او شرش تکرار گر بود سر در خوارزمیان خطا زمان، زد و سپهر دولت شب آهنگ اول
ظهور سال شکستش ظهور ارغون خان و از سلطان احمد خان سر برافکند تا آنجا از ملاجی و پیچ بیک سلطنت برسید نزد کفار

در بیان ذکر ارغون خان بن اباقا خان هرچند در استقلال ارغون خان و اتفاق امرا بر خلافت سلطان احمد مقرر جهان بود
کشتن شاهزاده هولاجو و قرامالاکو خان از اسباب پادشاهی دلگیر بودند اوان که ارغون خان سلطان احمد را بالعالم مخذول بکشت و بار دیگر
خواتین و امرا و شاهزادگان که در آذربایجان بودند در مقام فرمانبرداری او اطاعت و اجماع نمودند و او در روز جمعه جمادی الآخر
سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بر تخت خانی نشسته ابواب عیش و نشاط و سرور بر روی جمهور بگشاد و در کشور دادگستری
خورد و بزرگ و تازیک و ترک بشرب شراب ارغون و استماع الحان اغانی قیام نمودند. کسی بربط زنند و کاه طنبور
کی بستان ببرد و کاه میسرود. و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت مطالبات را [illegible] اشراف و اعیان از عظمت
خویش کار ساخت و زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور مملکت را در قبضهٔ اختیار بوقا مجدد و [illegible]
دولت اسباب کامرانی او بود نهاده برادرش اروقا را که بحکم سلطان احمد چندروزی بجای قتلق ارقام نموده بود در
حکومت بغداد و دیار بکر و مرغ الیسراجو را که حب المقرر بمجان بکلاه استقلال داشت جان از انعام و احسان عام گردانید و
شاهزادگان را بلطف و عنف در ربقهٔ اطاعت کشید. شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و صعود سعد الدوله در بیت
در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و دیوان واسطه تزلزل بنیاد عظمت بوقا را یافته باعث جلوس همشیرت و دولت
سلطنت ارغون خان هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین سمنانی بامور وزارتش قیام
می‌نمود. گفتار در بیان ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام
سلطنت ارغون خان. چون صاحب سعید در حالت از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون
خان و کشته شدن سلطان احمد نیز استماع نموده لاجرم بخاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده
براه دریا بهندوستان پناه برد و اگر چند روزی حیات باقی باشد در آن مملکت بفراغت بگذراند. باز از شیراز قتل مغول اندیشید و
خیر بر آن گذرانید که اگر تنفس خود را از این غرقاب فنا خلاص و نجات توان انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و کارگذاران
در آتش خطاب و عقاب و بورتر غارت خواهند افتاد مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط در ایام شباب
بشام غم انجام رسانیده اکنون چون بموجب عادات خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری ظاهر می‌باید کرد از منازعت
تهور و فروغ رای منیر چنین دید که جانب آن کرد و امید بر دامن توکل استوار داشته بدرگاه پادشاه اعتماد و قیام
والتجا بدرگاه عالم پناه برد و اندیشه انواع خوف و ملال و زوال و ارتحال باز آرام گرفت از نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه
اعتماد تمام و التجا بدرگاه عالم پناه ... از اندیشه برون آمد تا به نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه نوازش یابد و در قولنغار
از سر جوی ناگرده بنده و در گذرد. ز رشک بوی در خور رشید فرو رفت دریغ. و الا بادی جز این چنین تن از غم تشکیک و تعذیب
خلاص داده مشیخی گیلانی آنجا بشهر و کار شیخ و افوض امری الی الله بر زبان گذرانید و بصوب اردوی ارغون خان روان
گشت و در اثنای راه امیر طغاجار و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان ایشان را بجهت استمالت صاحب دیوان
ارسال نموده بود رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چنین خدای جاوید را بر دوش تمام تخطئه اداده و تاج خانی بر سر
من نهاده و فرج بار جانانی بر فرق من نهاده است کاد جمیع ابواب جرایم بخشیدیم و آن قلم عفو را از بر جرایم خطایا بکشان
کشیدیم اگر صاحب دیوان بخدمت آید بانواع الطاف اختصاص یابد و ثمرات شتمل بر آن این کلمه سخنان ظاهر گردانیدند
و خاطر شریف صاحب را از استماع این سخنان اندک اطمینان یافته برعت برق و باد قطع مسافت مینمود تا در روز دهم
رجب سنه ۶۸۳ باردو رسیده در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایه سریر اعلی برده ارغون خان صاحب
سعید را بنواخت و تفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب نیز بخدمت رسیده دعای دوام دولت
بادا رسانید و بمنزل خود بازگشت. همچنین چند روزی چون بر سخت بگذشت و نزد اهل حسد بوقوع پیوست که خواجه
شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر انجام مهام وزارت خواهد بود و فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب
با بوقا گفت که با وجود وزارت صاحب بامر حکومت تو صفت نظارت نخواهد گرفت و اگر خواهد روزی چند در این
تواضع سلوک دارد و درکار ممکن گردد تا از تمکن اولی الاختیار رفواهد ساخت. دشمن چو بدست آید و فرصت دارد



زنهار که از دست خویشش بگذاری. در بگذاری و دست یابد بر تو سوی بکند غرامت و غمخواری. بنابر علی فصدا او را
در خلوت بزبان ... سخت ارغون خان در از کرده گفت که از بار ده بار بیک کنیا در شاه کند و بر کفران نعمت اقدام
نموده او را از هرجا از خدمت پسندیده بگونه آید سایهٔ دولت صاحبقران بچ و در مرقد او را زیر بکرد شده تو سرقرین نگذرنست او را
زنده نمی‌باید گذاشت. چو قدرت یافتی بر خصم منادی تقصیر و منفوش ابیرون آید جا بر ان ارغون خان حکم فرمود که صاحب
دیوان را بموقف پرغو حاضر کرده از اوتوچنان همت بر تحقیق آن کار گماشتند که جانب صاحبی را بموجب فرمان و بستانه آبرد و دیوان حاضر
گردند و جانیان فریاد و فغان بر آوردند که در اوراق خلایق را بالله ... و هر چه او را میخواهد دفنه کرد و ... در صاحبت و نیک
خواجه شمس الدین محمد در جواب گفت عقد و عهد عقیقرات و تصرفات بنده را که اگر ابتخاصی عرض کرده اند که را و اعتراف
منیابم انا از تهمت اندیشه غدر و خیانت مبرا . ولی نعمت لعلا طلب ندارم. نه بر زبان گذرانیده‌ام نه بر خاطر نه در عقده
مرگران بوده و طلاقت لسان و فصاحت بیان هیچ فایده نداد. با حکم قضا دم مسیحی چه کند. حکم شد که جان از تن بیم ومعالی
ثواب کشند و در حشر جو و احصار ایشان کرده اند و خواجه شمس الدین محمد چون دانست که از تهمت هلاکت غیبی در آمده و دوکانه
از برای یگانه حقیقی گذارد و مصحف کریم در دست برسم تفاؤل بگشاد و این آیه برآمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم
الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون. لاجرم خاطر از علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم گفت هرچه از تو آید خوش بود
خواهی شفا خواهی الم و روز دیگر روز دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع اهر از سر پنجه جلاد قهر شربت شهادت چشید و پایه قدر
اولاد آن رحیم الحری غیرتی در فرح انده و مسعود و اتابک نیز همان شربت چشانیدند. تیغ کشیده بر سر ایشان چو بگذشت گر که صاحب در شاه
کراد الغدر گشت. چون عاقبت غایت جان و وزنگ را. صفت خوب گذشت گر ز هم باید گذشت. و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان
دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود تحت تصرف در آورده ناساس خیرات و بنای
مبرات او را منهدم پس و منهدم کردند نقل است که پیرو زحاصل الملاک خواجه شمس الدین محمد یک تومان زر سیه و اگر آن و هر را
در امور خیر مصروف میکرد و یکی از فضلا در مرثیهٔ صاحب مغفور این رباعی تصنیف کرده از زر نقش بهمیچ افق خون بچکید. در روی که بیند فرزند
کیوسر بر شب جامه سیه کرده دران ماتم مسیح . بر زد نفس سرد و کیهان بدرید . وز کره و تاریخ و فات آنحضرت چو پسندیده و صفات این قطعه
در سلک نظم کشید . نظام حور آفاق و صاحب دیوان . محمد ابن جوینی بیک نقد ز دهر . بسال ششصد و هشتاد و در ز شعبان چهار . بوقت عصر دوشنبه
بروی خاک بیار . ز دست ظلم بر او رومی اختیار بمحیط . بجام تیغ لبالب چشید شربت قهر . و یکی از دوستان مجد الملک یزدی در این واقعه
گفت شعر . جو مجد الملک از نقد پروانه . سعادت یافت در حوری نو نشر . بقصد صاحب دیوان محمد . که دستور ممالک بود در دهر
بسا از دو سال و ده ماه و دو هفته . چشید او هم ز دوران شربت قهر . تو در دنیا مشو به ره مغاص . که او در دو تراز و نوشش باز هر . و بعد از
انتقال خواجه شمس الدین محمد بجنت الخلد در حکومت تمامت امنی فی استقلال تمام یافته در خلوت ارغون خان در اظهار کمال اقتدار و در فرمود که
تا هر کسی که بزرگ ارتکاب نماید در برغو حاضر شود و خبر بادشاه بکسی که این نشر نرسد و بی آنکه تغافل او حکم یرلیغ را اسموع خواهد و قرامین او را
در فرحی مهمات بود لا یرلیغ اطاعت نمایند و بوقا فی نفس الامر ترک بیحقلی بود و در فیصل مهمات ملک و دولت بر نهج عدالت
چنانچه میبود رعایت کرد و ایام حکومت او یکی از سائلان اصطبل خاص او چیزی از دکان بقال برداشت و کاغذ بر مقتضای عادت
جبلی خود در مقام مناقشه آمده سائس مشتی برو زد و با زاری بفریاد رسی نزد بوقا رفته صورت حال باز گفت بوقا فرمود تا آن بنده
را بدو نیم زدند و با حاضران گفت اگر امثال این مردم در محقرات افعال مواخذه نشوند دیگران در مسلوک ارتکاب عظایم آیند و دم
سلک مهام جمهور از هم بگسیخت ضبط ممالک بسهولت میسر نگردد و بچنین استقلال بوقا از منبع اعتدال گذشت و ارغون خان از سلطنت بجز
نامی از آن نشکسته مثل وصد در سایر امرا و ارکان دولت و ارباب الشغل آمده آغاز رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کرده با وجود لطف
ارغونی نزد ایشان نیز بهدف مراد نرسیدم بعد از آن خواب روزگار بیکه زانیدند و پیوسته از چنان فکر فرو بر در موضع منیخواندند و
منشور دستیل بوده در خلال ایام حال اکرکب طالع سعد الدوله یهود در تقرب و نیابت معهود مقرون شد سپهر غدار حب نجاعات است او
استبداد و هوس کرد کینه . . . و ده مستی فرمود و تبین این مقال آنکه سعد الدوله که الدخیل الدین بهمت الله بن المهذب الدوله ابهری
بود و نابعت ملت موسوی مینمود و در زمان ارغون خان خود را داخل اطبای ایلخان ساخته در خدمت او در محل اوقات انداخت و

و با تنزل تا زنگیب بر بغداد و دیار آغاز اختلاط و انبساط کرده بسبب آن کفایت و دانش و بر حقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و
تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل نموده و ران اشتغال جمعی از مقربان و پیوستگان آستان ارغون میسر و فرصت
یافته بعرض رسانید که سعد الدوله در خطه بغداد دست در دامن قراعت استوار کرده خدمت درگاه عالم پناه اختیار کرده
مرتکب بری کرده شما راست تا در کفری صلاح کار است و حسب اتفاق هم در آن اوقات پادشاه مریض شده سعد الدوله در
معالجه بشرائط اهتمام بجای آورد و ارغون را مسهل داده نافع افتاد و از آن مرض روی در انحطاط نهاد و در ایام نقاهت
روزی ارغون حکایتی که دافع ملالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود در جواب از مثل خاطر ایلخان را بجمع آوردن اموال
و اداران معلوم شد که بصورت اطلاق اشراف نواب و کتاب سرکار حضرت ها و دیار بغداد تبذیر و لیذیر جلوه دل و همگنان ارغون کاشته و
گفت قات اموال مملکت بوده را خویشان او بقبضه تصرف آورده حبه از خزانه پادشاه چیزی معتد به که ارزد ... که برادر او دست
در خطه بغداد ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده در انولات صورت رفاهیت مانده رونق اهل هنر و کرم و کات افتاده
گشاده بر خلایق دست بیداد * ز دست ظلم او عالم بفریاد * بچرخ از ناله بید دود آتش تنگ * ز بارش قاسمی مظلوم چون چنگ * بنابرین
مقرر حکم شد که ... با ... صحبت او و ... و بیان ... بطرف بغداد توجه نماید و تحصیل اموال و تحقیق احوال عمال
استخراج وجوه دیوانی و ربع ویران اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله باتفاق ... را ... ثمان و ثمانین و ستمائه بدار السلام
رفته مدت اندک اموال بسیار از بقایا سال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورده بجانب اردو بازگشت و جواهر نفیسه و مصادره
و اجناس ... پیش انتظار ارغون خان رسانید و دربار ... اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمع و خرج بغداد و تعلق بوی گرفت
و سعد الدوله باز دیگر به بغداد رفته ... که توانست قرینه باصناف کرنا و ... و در ... که عالم ... سلطان ...
موضع است ... ارغون خان ... منظر ترتیب ...
کرده برخاطر گذشت که هر سال آن قدر مال را ... از حاصلات بغداد ... و استطاعت ارغون بر صدق ... و
حسن کفایت سعد الدوله درجه اعلی ... وقایع از کمال اخلاص و کاردانی ... بعرض رسانید که عنان اهتمام ...
... و کفت سعد الدوله ... و در مدت اندک ... مبلغ مال بخزانه عامره واصل گردانید و
محاسبات و معاملات ... اسپیش ... و تشخیص ساخته ... معمور گردانیده اگر ضبط اموال جمیع ممالک ... در عهده
او باشد کار خزانه و ملک را بجایی رساند که نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی هر شهر و ولایت عقل خورده دان
انگشت تعجب بدندان ... تصدیق ... نمود و حکم شد که ... یاسا ... که ... امیر ...
دانند و سعد الدوله را وزیر و حاکم ملک ... خود ... بعرض رسانند اما سعد الدوله هر ... اگر
خواهد اگر مهمی ... باشد بمشورت موقوف نداشته ... کند انگاه سعد الدوله از روی قدرت و اختیار منفردا ضبط و
ربط امور ... بواسطه اعتبار بوقا روی در نقصان نهاده ... بوده در خلوت نزد ارغون خان زبان ... 
گشاده ... بعرض رسانید که ... سلطنت ... خیانت
گشته آن نوع کاری ... قدرت نداشت امروز ... 
و شهزادگان بنظر احترام ... اعتنا ... 
... اموال ...
... به ... 
و اموال ممالک ... رسید که هر که ایلچی ... یرلیغ ... 
... حکایت ... ارغون خان با بوقا متغیر گردانیده
در مجلس شراب بوقا و ... خشونت آمیز گفته شد و پادشاه امیر را بازخواست کرد و ... بوقا از ارغون رنجیده
و ... حسام الدین قزوینی که ... بوقا ... معزول ... 
ساخته و ... بوقا از ... و از اعمال معزول باشد ... بوقا به مخالفت ارغون قرار گرفته ...



شاهزاده جوشکاب بن جماغور بن هلاکو خان که در کنار آب فرات می بود معتمدی ارسال نمود و پیغام داد که ارغون خان بسخن اهل
غرض و حسد از من رنجیده و جمیع مرا که در سلک نوکران منتظم داشت برقت ترتیب سرافراز کرده اند ... از ...
ایلخان با خود متفق ساخته ام و رایت هواداری تو برافراخته ام بدیگر خاطر انور بر استخلاص مملکت موروث قرار ده ... 
که از سلطنت را ... معاندان ... گردانم شاهزاده جوشکاب چون این حدیث عجیب بشنید انگشت حیرت بدندان
گزید ... ایلچی را گفت مرا بر سخن تو زیاده اعتقادی نیست اگر میخواهی که ... کلی پیدا شود ... 
آن جماعت را که با تو موافق اند مفصل کرده ... ایلچی بازگشته التماس جوشکاب با بوقا رسانید و آن ...
آنچنان شاهزاده ... بود ارسال داشت و جوشکاب ایلچی را گفت ... فلان موضع ... رسید باید
که بوقا با موافقان ... ارغون را ... ایلچی ... جوشکاب خواست که صورت حال را علی الرسم
... بوقا ... استعجال بجانب اردو روان شد ... 
رسید ... ارغون خان ... کیفیت حال ... ارغون ...
... سلطان ... بوقا ...
... بوقا ... کیفیت واقعه ...
... ارغون
خان ... بوقا ... 
و ... جوشکاب در آن مجلس ... بوقا را گردن
زد و لشکریان اردو ... غارت و تاراج ... ساختند ...
ببغی اتفاق ... ذکر تمامی از عظمت و حشمت سعد الدوله یهودی و پایان آن که موجب قتل او و ...

## فوت ارغون خان هم بود

چون ارغون ... خاطر از دغدغه مکر و عذر بوقا فارغ ساخت کار
تربیت و رعایت سعد الدوله پرداخت و تمامی مصالح مهمات مملکت ... کاردانی تفویض نموده ...
... اهل ضلال ... استقلال ... سرافرازی رایت ... فلک ...
... وزارت ...
فلک سعادت ... سعد الدوله ... حکومت ممالک ارغون را ... خود داد و ... 
الدین ... افلاطون ... بغداد ... حاکم دیار بکر و ...
ساخت ... اذربایجان ... دیگری از خویشان او ... الدوله
نام ... ولایت فارس ... شاهزاده غازان ... خراسان و روم ... ولایت ...
... حقیقت حال ... زمان وزارت سعد الدوله تمامی مملکت ... آبادانی
بود و ... ارغون بر رعایا ... ظلم و تعدی ... 
... و مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال ... 
مبلغ هزار تومان زر در خزانه عامره مخزون ساخته ... 
آمین زمان ... 
... 
... 
این نوع ... سعد الدوله ... 
... مفاصل است و خلاف ... پادشاه ... 
... دولت ... داشت

چگونه جایز تواند بود

رابرو وقع او متفق ساخت و با نوقیان مواضعه کرده اساس انقراض او طرح انداخت اما بنابر مصلحت وقت آن سر را
کما ینبغی مخفی میداشت تا آن زمان که نوبت بانقراض سرچشمهٔ حیات او رسید و او را بخاک و خاشاک ممات بینباشت و سعد الدوله در ایام
اعتبار بحسب ظاهر در باب ترویج شریعت سید ابرار صلعم سعی مینمود و در ماه رمضان سنهٔ ثمان و ثمانین و ستمائه بحکم [illegible]
وصغار و کتخدائی که تابع دار السلام بغداد است رسالت داشت تا آخر الامر بکمال دولت و غایت عظمت و استقلال مغرور گشت
و نخوت دولت و ابهت و عزت او از حد و عد در گذشت پیوسته آن قوم یهود [illegible] بر طریق استیلا
و استعلا [illegible] زبان استهزاء و استهانت بمنصب حضرت رسالت [illegible] و سعد الدوله از غایت شقاوت
و خبث [illegible] بوقت ارغون خان رسانید که نبوت از چنگیز خان بحسب ارث و استحقاق بتو [illegible] آفاق رسیده و بغایت [illegible]
پادشاهی را شاید قواعد ملک و دولت [illegible] و دولت بکلی [illegible] و اصحاب [illegible]
او دست بازوی عزت [illegible] و بسیاری از منافقان و معاندان [illegible] و قتل ارکان اسلام
برکردن خواص و عوام نهاد و ذکر ایلخان [illegible] لطف و عنف [illegible] نسبت
بار روی ارباب موافقت و اصحاب مخالفت [illegible] امیدوار ساخت و رسوم عادات
پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه از [illegible] بر انداخت ارغون [illegible] حال [illegible] بعد از استماع این
سخنان [illegible] اقدام مینمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی در دیوان کار نفرمایند و آن طایفه را از اعمال
[illegible] سعد الدوله [illegible] کعبهٔ معظمه [illegible] اهل اسلام [illegible]
رحیم رحمان بعبادت اوثان [illegible] اندیشه [illegible] مراسلات و مکاتبات روا داشت و در ساختن
اسباب توجه بجانب مکه اعلام برافراشت [illegible] بجانب ممالک خراسان
[illegible] مشغول [illegible] از غلبهٔ [illegible] عالم بقا و حیات [illegible]
منزل فنا و ممات [illegible] اموال و [illegible] ارغون [illegible] سعد الدوله
[illegible] از علما و بزرگان [illegible] جهان [illegible]
و مال [illegible] سعد الدوله [illegible] از حد اعتدال در گذشت [illegible]
[illegible] بسبب مداومت بر خوردن [illegible] مرضی [illegible]
غایت صعوبت روی نمود و خواجه امین الدین طبیب در معالجهٔ [illegible] آورده مرض روی [illegible]
[illegible] آن جام شراب [illegible] مرض [illegible] معالجهٔ اطبا [illegible]
از قفا [illegible] روغن بادام [illegible] از صعوبت آن حالت [illegible] صدقات
بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از محنت قید و حبس خلاص کرده مطلق العنان گردانیدند
و سعد الدوله [illegible] و از [illegible] صورت [illegible]
بغایت [illegible] عاقبت [illegible] چون [illegible]
آنست [illegible] رعیت [illegible] رسالت
روزی دیگر [illegible] ظلم [illegible] مملکت [illegible]
ساعته [illegible] حکم [illegible] قضا [illegible] و عادوا الکافرین الی [illegible] ضلال
شرف قبول و اجابت [illegible] ارغون خان [illegible]
از [illegible] سعد الدوله [illegible] پادشاه [illegible] ایلخان [illegible]
شاهزاده [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] از ضرب تیغ [illegible] اطلاع یافته
[illegible] سعد الدوله [illegible] بجاکم [illegible]





بجب سعد الدوله نیز رجعت نموده گرفتار شده و سه روزی در خانهٔ [illegible] محبوس بود بعد از آنکه [illegible] عین العین
مشاهده کرد که یک شب در غایت اندوه [illegible] این عبارت [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] ایشان دوست و دشمن [illegible] و الله علی ما نقول وکیل [illegible] قدم
برین نمط [illegible] المعلق [illegible] سعد الدوله [illegible]
[illegible] ساکن خاک [illegible]
[illegible] لطف [illegible] ارغون خان
[illegible] ضعیف و ناتوان بود [illegible] سعد الدوله [illegible]
رسانید و ایلخان حقیقت حال [illegible] ربیع الاول سنه [illegible] بجانب عالم آخرت [illegible] چنین است [illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible] عطالو [illegible] و از [illegible] سلطنت [illegible]

ذکر بعضی از دانشمندان و فضلا که معاصر ارغون [illegible] رضی الدین محمد بن علی [illegible] است و او در علم
[illegible] ربیع و ثمانین و ستمائه [illegible] بجانب عالم آخرت [illegible] محمد یوسف بن [illegible]
المورخ المجود است و او در سنهٔ [illegible] و ثمانین و ستمائه بجهان جاودان [illegible] و دیگری از جملهٔ اعیان علما و اسلام


البیضاوی

[illegible]

و اشراف فضلا لازم الاحترام قاضی القضاة ابو سعید ناصر الدین عبد الله با ارغون خان معاصر بوده [illegible] علوم معقول
و منقول و تحقیق [illegible] و اصول مشغول [illegible] امام الدین [illegible] محمد بن صدر الدین علی
[illegible] امام الدین [illegible] حجة الاسلام [illegible]
[illegible] قاضی ناصر الدین بیضاوی [illegible] مولفات مفیده و مصنفات پسندیده [illegible] تفسیر قرآن و
[illegible] و شرح مصابیح [illegible] طوالع [illegible] نظام التواریخ [illegible] قاضی ناصر الدین بیضاوی
[illegible] در سنهٔ [illegible] و ثمانین [illegible]
[illegible] و ستمائه [illegible] و دیگری [illegible] شهاب الدین محمد بن احمد [illegible]
و او [illegible] علوم [illegible] علوم الحدیث [illegible]
[illegible] ارقام اوست [illegible] و ستمائه اتفاق افتاد و دیگری از [illegible]
الدین محمد بن سلیمان بن [illegible] المقدسی و او [illegible] و فوتش در سنهٔ [illegible] و تسعین و ستمائه اتفاق افتاد
و دیگر از آنجمله عالم عابد زاهد زین الدین بن علی بن [illegible] است و آنجناب [illegible]
[illegible] سعد الدوله [illegible] ارغون خان [illegible] و ذکر مطلعش اینست بیت
من ارا [illegible] و از آنجمله شعرای آن زمان یکی نجم الدین زرکوب است
و این قطعه از ابیات اوست قطعه [illegible]
[illegible] ذکر کیخاتو خان بن ابقا خان کیخاتو [illegible]
بعضی [illegible] نام [illegible] کیخاتو [illegible]
[illegible] کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم [illegible] صورت فوت ارغون
[illegible] والمعنی [illegible] و وصول نوبت سلطنت
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] بغداد بود [illegible]
[illegible] حقیقت حال [illegible]
استعمال [illegible] ماه رجب [illegible] و تسعین [illegible] ولایت نزول اجلال [illegible]
بر سبیل [illegible] کیخاتو [illegible] جبل

را به جوب یا سنزده تومان قبچال را ایلنگوشقوزین عنایت کرد و تومان طغاجار بکری از امرا بخشید و طغاجار را با اولاد و ارد[illegible]

سپرد تا بقصاص پدر خویش تغچل او را و بند و بشران اطراف و ولایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان در دفع ظلم و

طغیان بشارت داد و مقارن آن حال از جانب روم اخباری پریشان مسموع شد و [illegible] نایب خود [illegible]

نموده و بجانب روم نهضت فرموده و در عنت رایت فتح آیت بعضی از شاهزادگان و امرا اجبال خلاف کرده روی به ترتیب اسباب

[illegible] آوردند اما گیخاتو در [illegible] سنه احدی و تسعین و ستمایه از آن سو مظفر و منصور باز آمده به تجدید [illegible] التفات

بسرانجام مهام سلطنت نپرداخت و بخلاف متصور [illegible] اندیشه مخالفت داشته [illegible]

امیر الامرای با آقبوقا [illegible] وزارت را در کف کفایت خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را ملقب

بصدر جهان گردانید و برادر صدر جهان قطب الدین احمد متصدی منصب قاضی القضاة [illegible]

[illegible]



[illegible]

اغاز به پیشی کرد [illegible] شبی چند بروی زد و صباح که از خواب بیدار شد [illegible] پشیمان گشته مجلس پادشاهانه
بیاراست و بایدو را طلبید و از [illegible] پرسش نمود و عذر [illegible] بایدو [illegible] اخلاص [illegible] گردانیده مصلحت
وقت در اظهار غبار ندید و [illegible] گذرانیده و امرا و اعیان [illegible] بود [illegible] داد
ملازمتش رفته [illegible] کیخاتون [illegible] در میان نهند و
اولاب خلاف بر روی [illegible] بعد از آن شاهزاده [illegible] خویش مراجعت نمود و در میان [illegible]
[illegible] اتفاق اطلاع یافته [illegible] کیخاتون [illegible]
[illegible] ساخت و طغاجار [illegible] بغداد [illegible] سال [illegible]
[illegible] مقصد [illegible] آمد و این خبر بسمع کیخاتون رسیده [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] طغاجار [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] و میان [illegible] قراولان [illegible]
[illegible] رسید [illegible] طغاجار [illegible] روز مسافت قطع کرده [illegible] صبح صادق [illegible] طغاجار [illegible]
[illegible] منزل [illegible]
[illegible] طغاجار [illegible]
[illegible] طغاجار [illegible]
ارسال [illegible] کیخاتون [illegible] الامرائی [illegible]
[illegible] طغاجار [illegible]
[illegible] کیخاتون [illegible]
[illegible] اردو [illegible]
[illegible] کیخاتون [illegible] سلطنت [illegible]
زمان کیخاتون [illegible] **شیخ احمد قزوینی** [illegible] و او در زهد و عبادت [illegible]
[illegible] **نظام الدین عثمان قزوینی** است و اشعار [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] طغاجار
[illegible]
سلطنت [illegible]
[illegible] منصب امیرالامرائی [illegible] طغاجار [illegible] صدرالدین
را از وزارت معاف داشته زمام امور در کف کفایت خواجه جلال الدین [illegible] طغاجار
[illegible] عراق [illegible]
ساخت [illegible] ولایات [illegible]
[illegible] کیخاتو [illegible]
بود [illegible] سلطنت بود [illegible]
[illegible] کیخاتو [illegible]
[illegible] منتظم [illegible]
اوایل پادشاهی بایدو غازان خان بن ارغون باتفاق امیر نوروز غازی [illegible] خلاف [illegible] بایجان [illegible]
شده از [illegible] کیخاتو [illegible] مکور [illegible] تبریز روی نمود **ذکر جمعه**
**رسول جا**
**از جانب امیر نوروز غازی و ورود آمدن غازان خان در میان مسین رسول [illegible]**





امیر نوروز پسر ارشد خان [illegible] سال در زمان چنگیز خان حکومت بعضی از ولایات [illegible] و حالا امیر نوروز [illegible] ایمان
و اسلام [illegible] حضرت خیرالانام [illegible] غایت [illegible] و همواره همت [illegible] ارکان شریعت
[illegible] در میدان شجاعت و مردانگی [illegible] از امثال و اقران [illegible] و در زمان ارغون
خان در ولایت خراسان [illegible] شاهزاده غازان [illegible] ارغون خان [illegible] امیر نوروز
[illegible] و غازان [illegible] خلاف [illegible] بیرون آمده [illegible]
و جدال [illegible] نوبت [illegible] در آن اوقات امیر
نوروز [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible] غازان [illegible]
[illegible] اکنون وقت [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
نوروز [illegible] اقبال [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible] غازان [illegible]
[illegible] غازان [illegible] امیر نوروز [illegible]
نوروز [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] خان [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] شیخ صدرالدین ابراهیم حموی [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible] صدرالدین ابراهیم و سلطان محمود خان موسوم شده [illegible]
[illegible] و در آن مقام [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] شاهزاده
غازان [illegible] خلاف [illegible] غازان خان
[illegible] قراولان [illegible] غازان خان
[illegible] غازان [illegible]
[illegible] قراولان [illegible] امیر [illegible]
[illegible] روز معین [illegible] شاهزاده
غازان [illegible] شاهزاده غازان
[illegible] غازان
[illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible]
شاهزاده غازان [illegible] جلال الدین [illegible] غازان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] جلال الدین [illegible] غازان [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible] غازان [illegible]

نقیب بلغ صدر جهان در میان آورد و معاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدوخان را در نوردیده غازان را مطیع و منقاد کردند و [illegible]
خان روزی چند امیر نوروز را نگاه داشت [illegible] سوگند خورده [illegible] مرا اجازت فرماید بخراسان رفته و غازان [illegible]
[illegible] امیر نوروز را رخصت داد و او بخدمت شاهزاده رسید و غازان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] نوروز پشیمان گشته [illegible]
صدر جهان خواجه صدرالدین [illegible] مراجعت نموده بود [illegible] غازان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نوروز بیک [illegible] غازان [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible]
[illegible]
در حدود [illegible] خان [illegible] رسیده [illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
سلطان محمود غازان ولد ارغون خان [illegible] چون [illegible] نوروز بیک [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غازان [illegible]
[illegible] وفات غازان خان [illegible] شوال مذکور اتفاق افتاد [illegible]
تاج اقبال بر سر نهاد و زمان حیاتش [illegible]

بیان وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان کشته شدن امیر نوروز غازی در خراسان

در سال اول از جلوس غازان خان از جانب خراسان [illegible] براق خان [illegible]



[illegible]

یکی از فضلا این رباعی را در ان سلک نظم کشیده بود شعر با صدرجهان فلک چو دمساز آمد شهباز سعادتش بپرواز آمد تا تهنیت دولت
صدساله کند اقبال ز در رجیع کنان باز آمد طوایف انام باز ازو ام عمارت آصف جم احتشام پیوستند و از بیم عداوتش غیبت جمعیت
خاطر و رفاهیت ضمایر در کنج فراغت نشستند و هم در ان سال امیر نوروز غازی بغضب ایلخان گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد
تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدرالدین احمد زنجانی کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن شد بنابر آنکه سابقا نوروز بیک
در عزل او و خلع اثنت همت بر انحطاط مرتبه اش گماشته و با جمعی از امرا اتفاق نموده در هنگامی که غازانخان در ییلاق
همدان مقیم بود بتعلیم تقدیر بر لوح خاطر ایشان نگاشتند که نوروز با پادشاه مصر زبان یکی دارد و میخواهد که باتفاق مصریان خروج نماید و او را از
میان بردارد و از زبان سلطان مصر و نوروز بیک چند مکتوبات تزویر و تعلیم کرده از نوشته ها در مجلس شراب در سر میزبانی از ملازمان
نوروز کسی مخبر آمد شد میبود و ایشان حاجی بیک که برادر امیر نوروز بود دعا دادند و چون پادشاه این سخن بشنید متوجه تحقیق آن گردید علی الفور قتیر
و حاجی بیک را ببارگاه طلبیده مکتوب فرزند از موضعی که نهاده بودند بیرون آورده و غازان مضمون مراسلات را معلوم نمود بلا
توقف حکم فرمود که برادران و نوابان امیر نوروز که در عراق بودند بیاسا رسانیدند و امیر سوتای و مور قوتاق بوجی را تعیین کرد که باده
تومان لشکر بخراسان روند تا جان نوروز را باتش قهر و مور قوتاق بوجی را تعیین کرد که با تومان لشکر بخراسان رود تا جان لشکر بخراسان
ده هزار تا جان نوروز را باتش قهر بسوزند مراجعت نمایند و متعاقب آن دو امیر امیر قتلغشاه را با طایفه از سپاه بکمک ایشان نامزد فرمود و امیر
نوروز را در نیشابور از کیفیت این حادثه خبر داده با امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و گفت مصلحت چنان مینماید
که بهرات رفته پناه بملک فخرالدین کرت برم زیرا که داماد منست و حقوق بسیار نزد وی ثابت ساخته ام طایفه از اهل عقل و تدبیر بر زبان
آوردند که قلعه ... امیر نوروز خود را در حصار ... مقید مکن ... جانب فخرالدین التفات ننمود و نوروز بیک
صواید بخود اعتبار نموده ... با چهار صد کس بهرات شتافت ملک فخرالدین که برادرزاده امیر نوروز را در حباله
نکاح داشت بقدوم او اظهار بشارت نموده آنجناب را در قلعه اختیار الدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلغشاه و بوجی با سپاه جلادت پیکر
در خطه آن بلده فاخره نزول فرموده ... محاصره کرده بر نوروز ... و حصانت حصار و کثرت ...
مغرور شده روزی با ... و بعضی از مقربان و ندیمان خود گفت ... از هیچ ... آن ... و مقاومت قتلغشاه
... از جانب قتلغشاه ... خطور ...
... ملک فخرالدین را موافق و متفق گردانیده ... محافظت ... از جانب معاندان
فارغ ... ملک ... از امیر نوروز گفت معاذ الله ... اندیشه مقصود ...
... ملک فخرالدین ... مشورت ...
... امیر نوروز را ... قلعه ... و ... اتفاق نموده ...
روی دشمنان بگشایند ... مصلحت ... محافظت ... شهر ... تقع
کرد و امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل نموده ... ملک فخرالدین
احمد و جمال الدین محمد سام و سراج الدین ... از ان ... امیر نوروز ... فرمود ... ان ... ها و
خنجرها بر دست گرفتند ... ملازمت نوروز بیک ... جانب قتلغشاه ...
... کانش ... زمین زده ... 
و ... امیر ... اعلا ... امیر نوروز ... گفت
کار ... و ... قدم پیش نهاده ... امیر ... 
... ملک فخرالدین ... امیر نوروز ... محافظت ...
مشغول بود ... نوروز ... قتلغشاه
قتلغشاه ... شوال ... سر ... و غازان ... 
آورده یکی از فضلا در ان باب گوید شعر ... تو ... باد ... 





نوروز آویخته باد و چون خاطر قتلغشاه از جانب نوروز فراغت یافت عنان مراجعت منعطف گردانیده معسکر ...
آشیان شتافت گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان ...
بجانب شام در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ...
عادت قدیم کاهی بقطع طریق اقدام مینمودند پادشاه از ان طایفه فرمود تا خوی ... قیام ...
دیوانی باشد بعد از ان هر کس از ان ولایت را ... 
از ... بتعلیم تقدیر ... ملک فخرالدین ...
ببچه و سلاح مستظهر گردانیده بتاخت بعضی از حدود خراسان ... ساخت ...
و ... واسط ... از فراسیان ... 
نکودریان وقوف یافت ... سلطان ... 
و ... حکومت ... خراسان ...
از ملک فخرالدین طلب ... در تسلیم ...
قوم نکودر ... و چون ... سلطان ... ملک فخرالدین
آمدن ... ملک ... 
جامی ... سلطان محمد غازان ...
یکی از ... 
بجو ... غازان خان ...
... قتلغشاه و صدرجهان یعنی خواجه صدرالدین احمد صاحب ...
... فضایل و معالی ...
... برادر صدرجهان قطب جهان ...
صاحب سعید ... از عقب آنجناب ...
صاحب دیوانی ... خواجه رشید الحق والدنیا والدین ... علوم عقلی و نقلی ...
... خواجه سعد الملک والدین ساوجی ... مفوض گشت ...
صاحب تدبیر ... 
در سلک ... اهل فضل و افضال ... 
عالم ... 
... بلاد ... 
پنجاه ... 
و در خلال احوال مذکوره و وقایع مسطوره ... غازان خان ... سلطان مصر ... چهار هزار سوار ...
... الحین ... 
عیال و اطفال مسلمانان را اسیر ... غضب غازانی ... تاریخ ... 
سعین و ستمایه با نود هزار سوار ... 
... سلطان ... نجم الدین ... 
... از سلاطین ... غازان ... 
مصریان موقوف ساخت و در نواحی آن بلده ... سپاه ... پرداخت و تمامی امرا ...
... امیر چوپان ...

اید خود باو رسانید و زانو زده گفت چون چشم همایون پادشاه درین روز بر اسبی می افتد اگر اجازت باشد اسبی در رفتار پیشکش غلام او [illegible]
بحر کفه اسپی کوه پیکر هامون گذار پیش کشید و ایلخانی بوثوق مزاج صاحب تخت و تاج افتاد و سایر امرا درین امر با امیر چوپان اتفاق نمودند و
اسپان گردون توان پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در نواحی بلده حمص در مکانی [illegible] اتفاق ملاقات
افتاد و بعد از حمله دلیران میدان نبرد و دلیران بسیار کشته شدند و حیات بسیاری از جانبین بر طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم علم غازان در اهتزاز آمده مولای و قورمشی حملات متواتر و بر پیچیدن لشکر مصر را بخاک هلاک انداختند و سلطان مصر [illegible] رو گشته
پشت بر مصر گردانیده و در وقت فرار در رفتار بشتر سرعت نمود که چون به دار الملک رسید زیاده از نصف سواران همراه او نبود و غازان
آن روز در حمص توقف کرده رسم قسمت غنایم بجا آورد و علم عزیمت بصوب دمشق برافراخت و اعیان و اشراف آن بلده بعد از آگاهی از وصول
موکب غازانی خبر یافته بتحف و هدایا باستقبال شتافتند و غازان خان ایشان را بانواع لطف بیکران مخصوص گردانیده [illegible]
بلده را شربت امن و امان چشانید و قتل و غارت [illegible] شد و جماعتی را بضبط عمارات منصوب گشت و امر حکومت [illegible]
که بخیه التجا بدولت غازانی کرده [illegible] و اهالی دمشق [illegible] قتلغ [illegible] و سید قطب الدین و خواجه [illegible]
امیری بشیر رفته آنکه غازان عزم مراجعت فرموده قتلغ شاه نوین را بمحافظت دمشق نامزد فرمود و ریاست حمص و طرابلس و عکه [illegible]
[illegible] شام عبارت از آنهاست [illegible] مقرر شده و ولایات حلب و حمی [illegible] و حوالی شام را [illegible]
گشت و مولای رومی بحکومت [illegible] آورده [illegible] قتلغ شاه و چوبان [illegible] و بعد از مراجعت [illegible]
قتلغ شاه نوین بمحاصره دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیق [illegible] قلعه [illegible] اشارت کرده که کوتوال [illegible]
منجنیق [illegible] بواسطه کمال مهارت [illegible] بعضی از دلیران قوم [illegible]
سازند [illegible] یکی از عیاران مشهور [illegible] پاس کرده [illegible] شتافت [illegible]
استادان منجنیق [illegible] و چون استاد معاودت نمود [illegible]
همان [illegible] مشهور [illegible] از بن جدا گردانیده [illegible]
[illegible] از موضع خویش بیرون آمدند و اسپان مغولان [illegible] قتلغ شاه [illegible]
داشته و سایر امرا و حکام شاه همراه او [illegible] وقت عبور آب فرات [illegible]
پذیرفت و چون امرا بملازمت غازان خان رسیدند از آن [illegible] و صال [illegible]
[illegible] بوده آنکه در شهور سنه احدی و سبعمایه بار دیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم استخلاص بلاد شام شد و بعد از وصول [illegible]
حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر در آن سال از مقاومت [illegible] غازان خان بنابر [illegible] مراجعت کرد و در
سنه اثنی و سبعمایه قاضی [illegible] الدین تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرمود [illegible]
خان خواهند برد [illegible] معاودت [illegible] و چون ایشان [illegible] غازان خان
[illegible] و با جمع جنود [illegible] فرمان فرموده در جمادی الاول سنه [illegible]
شام گشت و چون ظاهر [illegible] رسولان مصر [illegible] ملک ناصر الدین بغازان خان نوشته
بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک مصر با [illegible] و جواب [illegible]
آن بود که [illegible] سلطان [illegible] امیر المؤمنین و
سلطان محمود غازان نقش کنند و در طرف دیگر بعد از نقش لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر [illegible] چون غازان [illegible]
آن مهر [illegible] صندوق مقفل مختوم [illegible] پادشاه رسانیدند غازان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند [illegible]
[illegible] اطلاع حاصل [illegible] صندوق [illegible] غازان از مشاهده آن [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] علم ظفر [illegible] مراجعت [illegible]
[illegible] امیر [illegible] شام [illegible] دولت [illegible]
بموصل ارسال داشته خود بشام شتافت و [illegible] لشکر ایلخانی را [illegible]

این



این قلعه سر حد ولایت و مناسب میباید که قبل از انکه پادشاه عالیجاه آن مملکت را در حیز تسخیر آورد بنده بخدمت شتابد و [illegible]
[illegible] مهمات ولایت [illegible] و اخلاص [illegible] سلطنت ایشان خواهم بود و [illegible] قلعه را [illegible]
این [illegible] متوجه آن دیار گردد و بطرف حلب نهضت [illegible] و در آن حدود [illegible] گذرانید و قتلغ شاه نوین [illegible]
و ایلچیان [illegible] از آنجا [illegible] مراجعت [illegible] و از آنجانب ملک ناصر الدین با
[illegible] دمشق [illegible] مغولان [illegible] قتلغ شاه [illegible] آب فرات [illegible]
[illegible] دمشق [illegible] و [illegible] قلعه [illegible]
افعال خود را [illegible] اموال فتح بلاد حمص را در [illegible] گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمده
[illegible] مسافت [illegible] در دو روز شهر رمضان بموضع مرج الصفر [illegible] رسیده و [illegible]
[illegible] سپاه مصر و شام [illegible] دیده [illegible] آن وقت [illegible] دمشق شتافته [illegible]
وصول مغولان می کشیدند و قتلغ شاه چون از آب فرات بگذشت منزل فرود آمده بود و لشکریان [illegible] خیام [illegible]
و مقام قیام اقدام [illegible] و قرار قتلغ شاه [illegible] گردانیده میل مراجعت [illegible]
چوپان که [illegible] خاطر بر اشتغال [illegible] قرار گرفت و قتلغ شاه [illegible]
توقف کشته امیر چوپان و [illegible] با سایر امرا و لشکریان روی بمیدان آورد و ملک ناصر الدین [illegible]
[illegible] چشم روشنان فلک [illegible] خونریز تیغ [illegible] رسید که خون کشتگان [illegible]
[illegible] امیر چوپان و [illegible] با جمعی [illegible] ملک ناصر [illegible]
[illegible] شد و جماعات بسیاری از مصریان [illegible] و ملک ناصر [illegible] دو هزار سوار [illegible] بطرف [illegible] ارسال داشته [illegible]
لشکر غازان خان [illegible] چون [illegible] خواست [illegible]
دیگر [illegible] لشکر مصر [illegible]
مغولان را تعاقب نمودند [illegible] ملک ناصر [illegible] امیر [illegible]
[illegible] قتلغ شاه و چوبان و سایر نوئینان [illegible] وجود [illegible]
[illegible] سلطان مصر [illegible] لشکر [illegible]
غازان [illegible] ملک ناصر [illegible]
قتلغ شاه [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] مغولان [illegible] هزار [illegible]
[illegible] اقتدار مصریان [illegible] این فتح [illegible]
[illegible] این فتح [illegible]
ممالک ارسال داشت آنگاه [illegible] غازان [illegible] رایت معاودت بصوب دار الملک [illegible]
مغول [illegible] و [illegible] سنه ثلث و سبعمایه بموکب ایلخانی [illegible] غازان [illegible]
و قتلغ شاه نوین و امیر چوپان [illegible] و سایر [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] غازان [illegible] مخصوص شد ذکر فوت
[illegible] آن [illegible] غازان خان [illegible] در قشلاق [illegible]
مریض شده [illegible] سلامت [illegible]
سلامت [illegible] غازان [illegible] در اوایل فصل بهار [illegible]
چون [illegible] غازان عازم ییلاق شده در اثنای راه [illegible]

مرض او بجایی رسید که قوت ماسکه از امساک عاجز شده پادشاه رحلت فرمود و بعد از وصول بجهه و تزوین خبر و معدلت آیین تیغ
توکل قطع رشته تعلق کرد و خواتین و وزرا و متوبان را جمع ساخته شرایط وصیت بجای آورد و قلاده منصب ولایت
عهد او کردن برادر خود سلطان محمد خدابنده انداخت و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه در قریب
الامر چیان باولکا توجه کرده داشت قوت گرفت فی از نجیک بدار السلطنه و ولایت عزیمت صوب عالم آخرت فرمود و اشت
امرا و ارکان و وزرا و اعیان حضرت ملابس تعزیت پلاس نموده جسد شریفش را بدارالملک تبریز برده در گنبدی که ساخته بود جا
بکرده معارهت او بود بر شیخ شریعت بجا که سپرده از التفات استماع افتاده که چیزی دیوار آن گنبد را سیزده گز است و ارتفاع
وصاف مسطور گشته که هشتاد عدد قندیل زرین و سیمین کردن هر یک از اعضا یازده من بوده آن مقبره ساخت و سیصد من لاجورد در
نقش سقف و جدار آن صرف نموده غازان خان در گرد آن گنبد مسجد جامع و مدرسه شافعیه و مدرسه حنفیه و خانقاه و دار السیاده و
دار الشفا و کتابخانه و بیت المتولی و حمام السبیل و حوض خانه و سقایه بنا نهاده بتمام رسانیده بود و اهل شهر او بان نیز از استیه ثلث
آن پادشاه نجسته صفات است و از جمله آثار آن شهریار خانقاهی است که در همدان ساخته و باروی که در شیراز برافراخته اما مشایخ و
افاضل که معاصر غازان بوده اند بسیار بوده زان طایفه یکی **شیخ عثمان ساوجی** است و وفات
شیخ عثمان در بلده ساوه فی عشرین رجب سنه خمس و تسعین و ستمائه روی نمود و از طبقه علما **شمس الدین محمد** معاصر
غازانخان بوده و در زمان سلطنت او از عالم انتقال نموده متن اقلیدس و رساله حساب داخل مصنفات آن جناب است و دیگری از
فضلای آن زمان **رفیع الدین ابهری رحمه الله** و در اصل از ابهر بوده اما در کرمان اقامت نموده و این رباعی
از اشعار او است
با چرخ ستیزه کار و گردون دنگی از زخم زمانه مار چون چنگ منگی در خاک روم زرد و زبر دریا گوهر ضایع که در زمره
بود لنگ منگی رفیع الدین را پسری بوده در کمال علم و زهد و تقوی **رکن الدین** نام و او نیز اشعار دلفریب بر لوح روزگار
می نگاشت و تا زمان سلطان ابوسعید بهادرخان در گلشن حیات نشیمن داشت و از شعرای زمان غازان خان یکی **شمس
الدین کاشی** است که تاریخ آن پادشاه عالیشان نظم کرده او و شمس الدین را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء
الدین محمد بن خواجه رشید و ظاهرا خواجه سلمان ساوجی در نظم قصیده مصنوع تتبع آن قصیده نموده بوده وفات شمس الدین در
زمان سلطان ابوسعید بهادرخان اتفاق افتاده و از شعر اشعارش چیزی که بنظر فقیر رسیده جز این لایق نگشت **ذکر سلطان محمد بن
ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان** ولادت با سعادت سلطان محمد خدابنده در دوازدهم ذی الحجه سنه ثمانین
وستمائه اتفاق افتاد و چون قامت قابلیتش بزیور چهار اقبال آراسته شد نوبان برادر عالیگیر خود غازانخان روی توجه بحکومت
خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر وفات غازان بسمع شاهزاده الاولکی جایتو خان رسید مرد اقتران نویان ارکان سر خلاف داشت چابجا بکبن
متوجه تبریز گشت و در عاشر ذی حجه سنه ثلث و سبعمائه بدان بلده رسیده من اول سر پادشاهی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام
و تمهید مبانی ملت خیر الانام ابواب سعی و اجتهاد گشاده در های ظلم و بیداد بربست و منصب وزارت بدستور زمان برادر خود خواجه
رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین مسلم داشت و لوح ضمیر منیر خود را بنقوش اخلاص اهل بیت رسالت پناه صلوات الله
و اسامی ائمه معصومین را بر وجه سکه بنگاشت و او اول پادشاهیست از چنگیزخانیان که بعبادت متابعت مذهب علیه امامیه
نام های ایشان عشره را در خطبه و سکه مندرج گردانید و ضبط اوقات ممالک و سپاه را بعهده قتلغ قیا و بهاء الدین یعقوب گردانید
بر سبیل تاکید گفت که در صرف حاصل موقوفات رعایت شرایط واقفان بجای باید آورد و در سنه ست و سبعمائه
الجایتو سلطان بعزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرموده میان او و حکام آن بلاد محاربات دست داد و در بعضی از آن معارک امیر
قتلغ شاه از عالم انتقال نمود و آخر الامر گیلانیان در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجا آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام
خوانده در هیات جند فرار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شاهزاده میور و کیل خان باتفاق یکدیگر از آب جیحون
گذشته در بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج کردند و دست ظلم و تاراج و تعدی بر روی روزگار متوطنان آن دیار گشادند جمعی کثیر
و گروه انبوه را دستگیر کرده امیر یساول با بعضی از امرای خراسان بجنگ ایشان مبادرت نموده بوجامی در جنگ کشته شده و امیر یساول
بعیب فرار تافت و الجایتو سلطان از شنیدن این خبر مکدر گشت و امیر تونجی را از جانب شتافته همه بجانب زحمت در هواه میرود





مخالفان برانداز و پس از مراجعت در خراسان یافت بنقاره عذاب و چنگال عقاب معاقب و معذب گردانید و امیر علی باجی کرد از
شیران بیشه یکی از انواف و روایت آمده الجایتو سلطان نیز از عقب ایشان نهضت کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان رسید عنان عزیمت
مراجعت منعطف ساخته یک روی بیورت خویشتن آوردند **بیت** هنوز از غرور خورشید روی ننمود سپاه کواکب بگذارند جای دیگر نزنند
و رفتن امیر دانشمند به دار السلطنه هرات و کشته شدن او در قلعه اختیار الدین در زمان سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید
آن حکایت در اثنای ذکر ملوک کرت مذکور خواهد گردید وفات الجایتو سلطان در بلده سلطانیه در شب روز اول شوال سنه ست عشر و سبعمائه اتفاق
افتاده و حمد الله مستوفی در تواریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم کشیده از هفتصد و نوزده چو نه بگذشت از گاه وگاه
سوی شاه گذشت بگذشت و جهان بیوفا بگذاشت آگاه ز حال خویشتن تا کی گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و
زمانه بود و اوقات حیاتش سی و شش سال بود **و گفتار در بیان مجملی از حالات وزرای سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی از سوانح
وقایع ایام دولت آن آفتاب سپهر بلند پایه** خواجه سعد الدین محمد ساوجی که از زمان که نسبت به
خواجه رشید الدین در مقام وفاق و اتحاد بود و آن اتحاد باعث انتظام مصالح ممالک بود از آن پس اعتصام و ...
کلام از فلک زمانه و لشکرها دستمال اهل نظام وسیع خواجه سعد الدین بواسطه تاویلات و تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی و
سید تاج الدین اوجی و جمعی از نواب خود را بران داشت که نسبت به خواجه رشید الدین در مقام تزویر آمده مبلغ پانصد تومان از
توفیر اموال ممالک قبول کرد و امرای عظام موجب اشارت پادشاه کرد و آن غلام متقرران با وزرا دیوان نفس غوغا ساخته و
کناره خواجه سعد الدین ثابت شد حکم سلطانی از کمی بخشی صادر یافت و خواجه سعد الدین با امیر نظام الدین یحیی و خواجه زین الدین
کیمیاگر و خواجه شهاب الدین مبارک شاه و بعضی دیگر از اهل تزویر بتاریخ دهم شوال سال مذکور در منزل محول من توابع بغداد بیاسا
رسیدند حمد الله مستوفی در تاریخ آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشید عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف هفتصد و از
تاریخ هجری سال ذال و یا الف در محول شد بفرمان خدا وند جهان بدرجه خواجه سعد الدین محمد مخفف و مبلغ پانصد تومان
که فرزندان تزویر کفایت آن شده بود از خانمان و متعلقات ایشان تحصیل موصول گشت و سید تاج الدین که بتاج اولاد شرف
سلطانی هوس سیادت و ولایت میکرد و هم در آن ایام در عقیده و مواخذه و مصادره افتاده و در حضور قاضی القضات ممالک
سادات و علما بوضع پیوست که آن شیر بزیادت او بر سید هم از اموال تقبلات دراز معصومین و بسیار اشراف مسلمانان نیز نصب
و شق گرفته بیاران او را بزات صاحب سعادت پیوسته حقوق خود را ازو بیابد و بجز او کردارش رسانیدند و از آن زر
واجب التعظیم تاج الدین بکنار شط برده بضربات متعاقب قتل نمودند و چون سید عماد الدین سمنانی در آن امر با خواجه
سعد الدین شریک داشت جان من او را بیل کشیده اند اما نور باصره اش تمام زایل گشت و بس از آنکه وزیر قهر الجایتو سلطان
سر البته ان ملکت را باعیان آن سال از وجوه اهل شرارت بپرداخت و خانه یقین و وزیر صاحب تدبیر کرد باتفاق خواجه
رشید الدین فضل الله در امور وزارت شریک شده و در وقتی که نور سید کانا انجمن در نظر سلطان کامل جلوه گر گشت از اوراق شکوفه
درم و دینار بسیار نثار کرده و خواجه علیشاه پادشاه و نوئینان و ابنای زاد در دار السلام بغداد طوی داد و در آن جشن و کلاه بخوبه
نفیس چهار ده رطل وزن داشت و افسر مکلل که قطعه لعل بیست و چهار مثقال و در آن تعبیه کرده بود و انواع جامه ابریسم اندام
کلمه و اسبان که بر کرم زر نگار و زه اسب اطلس از آن و گر زرین و لجام آهن زرین بود پیشکش کرده بصیغه عنایت محظوظ گشت و بهر دو وزیر صاحب
تدبیر موافقت یکدیگر گشت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند و بعد از آن الجایتو سلطان داعیه نمود که بسیاه غازان همت بر تسخیر
بلاد و شام گمارد اما در آن اثنا بجز از اصحاب رسید که چون اهل گیلان با وجود قرب جوار اطاعت فرمان نمی نمایند لشکر بدان دیار
بردن مناسب نخواهد بود و در باب توجه بجنوب گیلان با امرا و اعیان مراسم جانفشانی مرعی داشته و ایلچیان بر آن نواحی فرستاد
نخست ایلچی بدان ولایت فرستند و گیلانیان را بمطاوعت و انقیاد دعوت نمایند اگر بقدم قبول پیش آیند فبها و الا بجمعه تا دیار ایشان توجه نمایند
و در آن ایام در گیلان حکام متعدد بودند که بامارت قیام مینمودند تا آن زمان هیچ یک از اولاد ملوک آنجا را اطاعت ننموده بودند و امیر شیره
و بیع انسیار ولات آن ولایت معظم بست باران الجایتو سلطان نخست ایلچی پیش ایشان فرستاده و امیر پیشکشهای لایق ترتیب
کرده با رودی همایون شتافت و باصناف الطاف اقبال بی اختصاص یافت اما بعد از زمانی از بسیاری تکالیف توقعات

علیه بتاریخ بیست و چهارم رمضان عزم انصراف جزم کرده از آب فرات عبور نمود و بعد از طی مسافت منازل و مراحل قرین بهجت و
عافیت در دار الملک سلطانیه نزول نمود و در سنه ثلث و عشر و سبعمایه اولجایتو سلطان لشکر عظیم با سلطان ابوسعید حاکم
ولایات خراسان ساخته به آنجانب روان فرمود و امیر سونج را باتالیقی آن شاهزاده تعیین نمود و جمعی کثیر از امرای عظام ملازم آن دری
اوج سلطنت گردانید چون خبر ورود موکب شاهزاده کامکار رسانید و صول به آن مملکت انداخت امیر یساول و ملوک هراه و سیستان و سایر اعیان و
اشراف خراسان بملازمت مبادرت نمودند و رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنوده در ریاض ملک و دولت از رشحات سحاب عدل و
مکرمت خضرت و نضارت یافت و در حال این احوال میان کبک خان و شاهزاده و میر کرکش از حال ایشان در اثنای قضایای اولاد
جغتای خان مذکور شده بنابر وقایع تفکرات و میر و صلاح و راه و بعد از آب آمویه گذشته در حدود دیار خراسان ساکن گردید و بنابر آن
یکی از مخصوصان خود را با تحف و تبرکات فراوان بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاده و التجا کرد نمود بجهة او سلطان محمد اولجایتو
پیچ نواخت و جمعی بتبرکات لایقه ارسال نمود و شاهزاده را بجهر ساخته که در هر موضع از ولایت که خواهد توطن نماید و میر یسار
در صحرای ... پس علاقه متعه گرداند

گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از اکابر زمان آن پادشاه عالیشان

سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روزی بعزم شکار
سوار شده ... بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه بازگشت و چون ده روز ازین قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف
یافت و مرضی صعب روی نمود و اطبا در معالجات سعی موفور بظهور رسانیدند و آن عارضه روی بانحطاط آورده و در آن اثنا پادشاه بحمام رفت
و در ایجا تصور نموده بأکل غذای غلیظ مبادرت نمود و مرض نکس کرد و ... اطبا در گذشت ارکان دولت ...
... جهة آمدن شاهزاده ابوسعید ... در سال ... قبل از حصول واقعه ... دار الملک پدر ...
این مدعا بحصول ... سنه ست و عشر و سبعمایه در شب عید فطر سلطان محمد خدابنده رخت آخرت بربست امرا و ارکان دولت بعد
تقدیم تجهیز و تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه دین دار را در ... سلطانیه بگنبدی که ... بنا کرده بود دفن ... فقرا
مساکین پرداخته ... کلام ملک ... سلطانیه است و آن شهر
مربع وضع نموده ... و شانزده برج داشت دیوار ...
... آن پادشاه عالیجاه ... در درون آن شهر ...
آن ... سلطان در سلطانیه ... دار الحدیث و دار السیاده
و مدرسه ... طالب علم موظف بوده اند و ... شهر سلطانیه
پای کوه ... و چون سلطان محمد صحبت علما و ... شریف
... بود ...
... الدین ... طالب علم ...
اکابر اصحاب زهد و رشاد ... بسلطان محمد خدابنده معاصر بوده و آن ... شیخ جمال الدین مطهر حلی
پادشاه ... مذهب ... امامیه نموده ... کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مطهر ... و تصنیفات
... در علوم دینیه و فنون ... و از آن جمله ... و قواعد و شرح
تجرید ... مختلف ... شیخ عبدالرحمن
خراسانی است ... در سنه ... و عشر و سبعمایه ... 
... قدوة العلماء المتبحرین مولانا قطب الدین محمود است ... و در حدود
سنه ... و عشر و سبعمایه در تبریز از عالم انتقال نمود ... شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمة الاشراق و شرح
مفتاح از تصانیف اوست و از جمله مورخان بلاغت انتما صاحب تاریخ وصاف ... پادشاه جنت ... وصاف بوده و در ایام
دولتش آن ... تالیف نموده و از آنجمله دیگر ابوسلیمان فخر الدین داود بناکتی است و فخر الدین داود در ایام ... 
... تاریخ ... تالیف کرده ... و آن کتاب ... روضة اولی الالباب ... نام ... تاریخ بناکتی اشتهار یافته



در اثنای آمدن ... عنان بطرف وطن ... تافت و سلطان محمد ازین حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوبان از راه
اردو ... بجانب لشکر رود و امیر قتلقشاه از طریق حلوان متوجه رشت ... و امیر طغان و امیر مومن از راه ... 
در رشت ... ولایت ... و اولجایتو سلطان بعد از رفتن امرا ... از سلطانیه متوجه لاهیجان گشت و امیر چوبان ... 
قبل از وصول سلطان بلاهیجان ... آن ... امیر قتلقشاه ... حاکم ... شرف الدین ... بخدمت
مبادرت نموده ... درخواست ... جناب امارت پناه ... گردانید ... صعب در پیش است ...
مهابت سپاه پادشاهی در دل گیلانیان جایگیر شده ... مسافت کرده شود و امیر قتلقشاه ...
دندان طمع ... گیلانیات ... آن سخن ... امیر ...
... امیر ... بر فولاد ... آغاز جنگ کرد
... طلب مصالحه نموده
... امیر قتلقشاه ... امیر ...
... گیلانیان ... 
رسید ... گیلانیان ...
... امیر طغان و امیر مومن ... آن ولایت رسیده
امیر ... استقبال ... 
... رایات عالیات اولجایتو ... وصول بولایت لاهیجان انداخت ... 
... سلطان ... قتل قتلقشاه ... امیر شیخ ... 
... امیر سونج ... 
... گیلانیان ... حاکم گیلان ...
قبول نموده سلطان محمد ... امیر قتلقشاه ... گیلانیان ... امیر چوبان ...
... در سنه اثنی عشر و سبعمایه ... حاکم دمشق ... جمال الدین ... مصر و شام ...
... بخدمت اولجایتو ... سلطانیه ...
... الطاف ... 
فرمود ... 
قلعه و حصار ... 
اسب ... 
... 
... پادشاه عالیجاه
... مبارک رمضان
... 
... 
... الدین ...
... 
... 
... 
... سلطان ...

عاطماه
... رمود

ودیگری **محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی التستری** است که نسخهٔ جامع الحکایات از مؤلفات اوست و از جملهٔ اشعار آنجناب چیست نش یکی **سه**
**رباعی** است و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست **شعر** عاشق شد گر او امر تو از ازل بر روز ما قوم از خلایق آن شکل و شمایل برود و از
جملهٔ خوش نویسان آن عصر یکی **سیف الدین محمود الطغرائی** است و ایلچی تیمور سلطان در آن اوان که سلطان ابوسعید به امارت ایالت و حکومت
خراسان میفرستاد و آنجناب را بمعلمی او خود تعیین فرمود و شاهزاده بقدر امکان در تعظیم و احترام آنجناب می‌نمود و خانچه چنانچه پیاده
بمکتب میرفت و استاد را از قیام ... آمده در پیش او بدرزانو بجا در سبق نشست **ذکر سلطان علاءالدین ابوسعید خان بهادر** ولادت **سلطان**
آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه ششم ذی قعده سنه اربع و سبعمایه بمقام اوجان که از بلاد آذربایجان روی نمود و
چون سلطان محمد از عمر شریفش درگذشت بحکم الجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی آن قرة العین سلطنت مقرر گشت و در سنه
ثلاث عشر و سبعمایه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان پیش از او گشت و بدان صوب توجه نمود و پس سال دیگر
دران بلده بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنه ست و عشر و سبعمایه که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر
خبر یافت و انعقاد را توقف فرمود که امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه
نزدیک رسید چوبان نویان سلدوز رسید و خواجه رشیدالدین و خواجه علیشاه دستور زمان بر منصب وزارت و ادامهٔ
ریاست بر ... بمهمت تعلق پذیرفت و امیر تیمور تاش چوبانی بایالت روم پیش از آن گردانیده و در بدو سلطنت سلطان
ابوسعید خان بواسطهٔ صغر سن آن پادشاه عالم شان و کمال استیلای امیر چوبان بسیاری از شاهزادگان و نوئینان در اطراف
دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت کرده فتنها انگیختند و دران ولایت محاربات و مکافحات دست داد و در
میدان کارزار از خون جمعی کثیر از ابنای روزگار بر خاک هلاک ریخته شد و در جمیع آن معارک بسبب قوت دولت شجاعت سلطان
ابوسعید خان نصرت ملازمان اقبال نشان او را روی نمود لاجرم بلقب بهادر ملقب گشت و لیکن بمقتضای عنایت ایزدی لوای
ناامیدی و رفاهیت بر روی عالمیان برکشود و شهادت خواجه رشیدالدین وزیر و قتل شاهزاده میسور و انهدام بنای حیات چوبان
نویان و اکثر اولاد او در ایام سلطان ابوسعید خان بوقوع پیوست اسم و رسم او وفات خواجه علیشاه و جلال وفات ... و قدرت
خواجه غیاث الدین محمد رشید بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلاثین و سبعمایه در نواحی قراباغ
اران وفات سلطان ابوسعید بوقوع انجامیده در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا کرده بود مدفون گردید اوقات حیاتش سی و دو سال
بود و مدت سلطنتش نوزده سال **گفتار در بیان شمه از احوال خواجه رشید و ذکر شهادت آنجناب بسعی خواجه علیشاه**
**و بحکم سلطان ابوسعید** جناب فضایل مآب خواجه رشیدالدین فضل الله نظیر ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت
و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بود و همیشه نقش تألیف و تصنیف بر لوح خاطر می‌نگاشت از رشحات خامهٔ گوهربارش ریاض فضل و افادت
نضرت و ریان بود و از فوائد خامهٔ درربارش چهرهٔ ایمان دولت آرایش و رونق ... میشد **مثنوی** خامه‌اش چون گهر افشان
شدی نافهٔ چین لؤلؤ مرجان شدی و از جملهٔ مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان معروف و مشهور
و حکایات خواجه اینست که چون بیل و خنده صحبات آن اوراق بر لوح خاطر منقوش و مسطور خواجه نگشت که رفت خواجه رشید در زمان غازان خان
بر مسند وزارت نشست و رای صوابنمایش نظم مصالح امم گشت و فکر مشکل‌گشایش رتبه و رجوع آن خدیو ... بدرجهٔ اعلی و بر دشمن در السلطنه شد
ولی زمام ضبط در دست اقتدار آن حضرت شد و آنجناب تا اوان ایام حیات غازان در غایت اقبال و کامرانی گذرانید و چون الجایتو سلطان زمام
مهام کشورستانی بقبضهٔ اقتدار آورد و بیشتر از زمان در بارهٔ آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته رعایا را از انواع جنس تنبیه
ترکیه و آن وزیر انصاف بتسلیم سعادت دولت و عدالت و انصاف بر روی خواص و عوام برکشاده و اهل علم و فضیلت را مشمول لطف و عاطفت گردانید
جهت ایشان مدارس و بقاع الخیر بنا نهاده و مزارع مرغوب و مستغلات خاص بران بقاع وقف کرده پیوسته خوان انعام و احسان بر فرق کافهٔ
رشد و ارشاد می‌گسترد هرکس هیچ آفریده از خوان نعمت و احسان بیکرانش بی بهره و محروم نگردید آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطایا
هنوز در ولایت عراق و آذربایجان پایدار است و زبان ارباب نظم و نثر از تنسیق اوصاف حمیده و خصال پسندیده‌اش هیچ گاه از شکر آن گذار ان اللّٰه ... تل
عیب فانظروا بعده الی آثاره و در اوایل دولت الجایتو سلطان خواجه علیشاه چنان بغایت مقرب شده بعضی از مهمات ملکی موقوف خواجه
رشید فیصل می‌یافت و از آنجهت در ... بخاطر وزیر مجید و فضائل رسیده و بپادشاه زبان شکایت گشاده و بعرض رسانید که اگر منصب





وزارت بنده و بر علیشاه و تقدیم دارد او را ملتبعت من باید که ادراک ... در امور استقلال ... بنده را در سرانجام دیگری هم
آورده و حال خواجه علیشاه هریک از این جهت حاضر بنده بقدم اتفاق پیش ایدا اول آنکه مهتمم سرانجام جمیع امور دیوانی شود تا من بکوب
محاسبات منزلت سابقه قیام نمایم و دیگر آنکه مهمی که متعلق بوزرا می‌باشد بنده به تنهایی نگذارد و تا من عنایات سلطانی مستظهر بوده ام خلعت
آن امور بدون آنکه مستقیم گردد و ممالک مهوره را مستقیم و قرین ساخته هر یک در سرانجام کار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار نکایت بظهور سانیم
الجایتو سلطان در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه هر دو مدتی کار شایسته‌اید و بنیاد رشیدی مردی پر دانش و مدبرست و علیشاه
جوان کاردان پس باید که صلاح مملکت در آنست که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد
تنظیم و رعیت بوده قدم از دایرهٔ موافقت بیرون ننهند و بر حسب فرمان آن دو وزیر عالیشان مصالح ملکی را گشته تمکن حکمی اشتغال کرده نوبا
دیگر بشرکت روی بسرانجام مهام آوردند اما چون سلطان محمد خدابنده رخت بعالم جاودانی کشید و سلطان ابوسعید بمسند سلطنت ارجو
ذوه مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت و نفاق اتفاق افتاد هرچند خواجه علیشاه در خواست که تصرف بخواجه رشید ثابت کند
ابواب حصول این معنی بر روی او گشاده ... در آن اثنا جمعی از علما دیوان چنانچه عادت ایشانست نزد خواجه رشید ... فرستاده
که اجازت آن بخواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آمده تا مبلغی از تصرفات بر وی ثابت کرده خواجه رشید از غایت سلامت نفس
بیان اموال ایشان ... نموده گفت من خواجه علیشاه را نگویم که شما را ... بستر رضا نمایید آن جماعت از خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه
آغاز ... کرده نوبت باتفاق روی به تقریر وزیر رضای خاطر او ... خواجه علیشاه نواب سلطانی را بشورش ... امتزاج سلطانی را بر
خواجه متغیر گردانیده در خدمت پادشاه آن خواجهٔ فاضل نهاد را بعیوب غریب ساختند و در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر
و سبعمایه بر قوم عزل بر نهجی بر احوال رشید و امیر سونج اگرچه بر عزل صاحب سعید راضی نبود اما در آن اوان مرضی صعب داشت و سلطان
ابوسعید در آن زمستان عزم نهضت جانب دارالسلام بغداد برافراخت و امیر سونج در عشر ذی قعده مذکوره در منزل ... عالم
آخرت انتقال نمود در وقت نقل خبر ثوابت و سیاره برج حمل ... سلطان عالی ... جانب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوبان در حدود
آذربایجان بمهم ... پرداخته در آن اثنا خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبیده گفت وجود تو در درگاه پادشاه
منتظم است و ... سپاهی و رعیتی دخل رای صوابنمای تو ثبات معیوب اکثر گشته و دیگر ملازمت اختیار باید کرد و روی به
فیصل مهمات مملکت باید آورد و خواجه در جواب گفت که ... در ملازمت گذرانیدم و جمیع اوقات شباب ... جناب ... سلطانی ...
شباب که موسم ... گران اسباب و کامرانیست به نهایت پذیرفت و ... احوال ... ضعیف و ناتوانی
سمت انتقال گرفت بیان ... از غایه در گذشت از ... بجای تو ... و ...
زمانه ... این خانه جای ... آنچه او روز وزارت است اداره مرکز ... وزیر را اتفاق منفق و اکنون ... اولاد رشید
رسیده اند اولی آنکه ... عوض من در خدمت بکشند و بنده ... متفقات قیام نماید ... ایشان بر ورق ... کشند
رحمت کرماکان ... آزادی بنده ... خواجه رشیدالدین هرچند در باب استعفا الحاح بیشتر نمود امیر چوبان در تکلیف قبول
منصب وزارت افزود و آخرالامر خواجه بر رضا جنبانیده و چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که تقصد جناب آصف مکانی نموده رسیده آغاز
اضطراب کرده ... آقا را که ... امیر چوبان بود باشد در ... تا مزاج امیر ... بر رضای خاطر متغیر گردانیدند خوان بیک اگرچه
با خواجه نیک بود اما لوحی ساده داشت که هرکس ... خواست مطلوب خود بران می‌نگاشت و کار ... رسید که اعادهٔ ... خواجه رشیدالدین
امیر چوبان رسانیدند که خواجه ابراهیم که والده خواجه رشید ... الجایتو سلطان بود با خواهر خود ... داده با ... سلطان
محمد روی بعالم آخرت آورد و امیر چوبان این حدیث را بعرض ابوسعید خان رسانید ... امیر و ... که رشوت گرفته بود و ... ارشاد
نموده حکم قتل آن وزیر عادل نموده در هفدهم جمادی الاول سنه ثمان عشر و سبعمایه در حوالی ابهر ... حکم در ... قصد
ایشان کرده اول خواجه ابراهیم را در نظر ... بکشتند آنگاه در پیش خواجه رشید رفت خواجه را گفت علیشاه دیگری چون هم
قصد جان من کرد و روز گار این کینه از تو باز خواهد خواست ... از بین الجانبین همین قدر خواهد بود که قتل من
کهنه و قتل تو خواهد بود بعد از آن جلاد خواجه را الاشراد را از میان بدو نیم کرد و لشکریان ربع رشیدی که متعلق بانجناب بود
تالان کرده و تمام املاک خواجه و اولادش را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین عتیق در تاریخ فوت خواجه

رشید این بیت در سلک نظم کشید رشید ملت و دین چون رحیل کرد بعقبی نوشت منشی تاریخ او کتاب شراه ذکر مخالفت شاهزاده اسکندر
شاهزاده تیمور که در اوان زندگانی الجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در باد غیس علم اقامت و بیان قتل آن جسور و بی تمیز
برافراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طغی در مملکت خراسان کرده این راز را با امیر یعقوب ولد داود در میان نهاد
یعقوب گفت تیمور می باید اندیشید که امیر یساول تقبل اید و بعد از فوت او درین ولایت کسی نمانده که با ما مقاومت نماید و روزی چند
درین فکر بسر برده در آن اثنا یساول بجانب آنکه شاهزاده تیمور را طلبید هم مال خطیر بلاد خراسان توجه کرد از الجایتو هزار
دینار تنکچی بدار السلطنه هرات رقم فرموده و دو بار و او نیز ست و عشرو سبعمایه پنجاه سوار جوانان تحصیل بهرات آورده و جمع
است و تنخواه در عرض ده روز نقد نمود و درین قیاس در تمام بلدان محصلان پیدا و فراوان متعدد پیدا شد رعایا زبان نفرین بیساول
کشیده و تیرهای دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده تیمور و مکتوب با هم گفتند میتواند بود که طوی یساول مشتمل بر مکری باشد
مناسب آنکه قبل از آنکه او اختیار شود هم او را تعجیل رهیم و امیر یساول را از معنی که بطلم جمع آورده بود از اول زرین و سیمین و اسبان
تازی شاهزاده و غلامان پر زاد و سیصد خروار از اجناس ماکولات و چهل تنگ شراب و ده هزار گوسفند بهم رسانیده متوجه اردوی
تیمور گشت و تخت بخیل خانه مکتوب رسیده بساط نشاط گستردند بشراب خوردن مشغول شد یک ناگاه شخصی با وی گفت که جهاز
قابعان تا گرفته قصد تو دارند بر جناح استعجال پای در رکاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد و هنوز زیر فرسخ
نرفته بود که شاهزاده تیمور تمامی جهات او را غارت فرموده و چون یساول بجدود جام رسید جا رکشاده بن بوجای که از دی کینه
دیرینه داشت بامنی سه هزار سپاه راه گرفته و در آن وقت با یساول زیاده از سی کس نمانده جار آغاز زبکار کرده کشته شد یکی از فضلا
تاریخ آن واقعه گوهر گر قطعه در ششصد و هفده دهم ماه محرم سال و سه تاریخ ز نقصان زر زیاده شد بخراسان یساول
چشم اجل باز بنباد و چه اساس که تقصا کرد اراده چرخ فلک از آن کر برآ ز لخت بر افرخته نیست مرو راصفت و بیرشتکاره سلطان
ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر الیسن قتلغ را که بر تمام جام خراسان بر انضوب روان فرموده و چون الیسن قتلغ
در حدود آن مملکت نزول نمود امیر مکتوب از جانب شهزاده تیمور پیش او رفت و گفت یساول بچه قصد شاهزاده کرد لاجرم بقتل
رسید و الیسن قتلغ بخلاف تصور مردم مکتوب را با نواع نوازش اختصاص داد و گفت باید که پایه امرا خراسان مطیع و منقاد
او باشند و تیمور همه نامه در باب سلطنت نزد الیسن قتلغ فرستاده و آن مغول ساده همین مقدار قناعت کرده روی
سلطانیه آورده و از آنجا بحکم سلطان ابوسعید متوجه ایران شده در اثنای راه بعلت فی ودر گذشت اما شاهزاده تیمور بعد از
آنکه خاطر از جانب الیسن قتلغ جمع کرد مکتوب را بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت گردانید و قامت قابلیتش را بخلع فاخره بیاراست و هر
روز طمع ملک در نهادش متوفر نموده کرد با و همین متوقف گردد خودروی بطرف کرمسیر آورد زیرا که پیش از این بنا بر رعایت خاطر
خوم او اراق خود را بدان طرف فرستاده بوده چون بکرمسیر رسید روزی چند توقف نموده بکذرانید و هو م مخالفت سلطان ابوسعید
جزم کرده بجانب سیستان رفت و خواست که حاکم آن دیار ملک ناصر الدین را بدل باساز و لاجرم بمکتوب که مشتمل بر وعده و وعید بود
او روان کرد ملک در ساعت حال از سطوت او اندیشیده قصد نمود که خزی از تا ل بسیم پیشکش ارسال نماید و آن اخبار
شنود که تیمور بیکو دری با میر را غیر سرکشی در دل ملک غیاث الدین کرت نیز بحکم متابعتش در آورد لاجرم فرستاده آن
او را بقتل رسانید و با عیان کلمه عصیان مبادرت نمود و تیمور در حدود آن ولایت دست بغارت و تاراج برآورده و از قواعع
ملک جمعی را بتیغ بیدریغ بگذرانید و عنان مراجعت انعطاف داده بسبزوار روان تافته و تیمور را که کلانتران آن بود بر
خاک هلاک انداخت و از آنجا بکارسازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت ازین حال آگاهی یافته
قاصدی نزد بعضی از امرای ابوسعید خان کرد و ارکان آن حضرت را فرستاده و از عزیمت تیمور اعلام داده از ایشان التماس نمود
این یاری نیک میخواهد که با ایشان شاهزاده تیمور هرگز به مقام مخالفت پادشاه در نیامده و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او
قرار گیرد از لشکر او کس را بیست نقصان رساند روی بخراسان آورده تیمور بعد از جمع ساختن لشکر رشوه داد که خود را به
جوکی پسر آن بود بیری رفتن و واسطه جاری آن افراسیاب خان و عشرین و سبعمایه متوجه خراسان گشت و چون بقبضه خشت
رسید مکتوب و سایر امرا که در بادغیس اقامت داشتند و خاطر بر یورش هرات قرار داده مکتوب نزد ملک غیاث الدین



فرستاده او را بجنگ و اتفاق دعوت کردند و ملک سخنان خشونت آمیز در جواب نوشته تیمور را از اطاعت او نومید ساخته و در روزه
عید از جلگه هرات لشکر گشته برعت هر چه تمامتر بجانب بادکان که محل اقامت امرای ابوسعید بود توجه نمود و ملک نا گاه بر ایشان
تاخته تمامی یراق و کاروان آن قوم را متصرف گشت و مکتوب دامغان راه تیمور را واسطه ساخته ز ران خان باز گشته و قوال بسیار
گرد و قریب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایت را بر گردانیده چون این خبر بسمع شریف ابوسعید رسید امیر حسین را برعت تمام
حرکت آمده چون تیمور بنشابور رسیده و چند کس تعیین نمود که مال فراوان از متوطنان آن مکان بستانند و بدو رسانند و آن مردم
بنشابور در آمده آغاز مطالبه و مؤاخذه مسلمانان کرده اما پیش از آنکه چیزی بحصول پیوندد خبر وصول امیر حسین شنیده بیت المال مالی که خود
گذاشته آغاز هزیمت نمود و چون تیمور بنواحی مشهد مقدس رسید نزول نموده و استماع نموده که ملک غیاث الدین کرت فوجی از شهر هرات
غوریجانب بادغیس فرستاده و جهات مکتوب و اتباع او را بباد غارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت
و در آن حین سید ... الدین نقیب با سایر سادات مشهد انکه ساوری ترتیب نمود بملازمت شاهزاده شتافته و بطریق
زبان بسلام گشودند و چون آتش غضب تیمور مشتعل بود در زبان بجواب نگشود و سادات را از رخصت جلوس
ننمود و ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر بر پای ایستاده و بعد از آن آن شاهزاده بانیغ سر بر آورده و گفت سپاه و ران ...
و مطبخ را که سفره قلعه با میر ... الدین فرمود که نخست داریم محصلان آمین فرمایند تا بزودی اینجا بفرستد تیمور سید که با امرای نیشابور
و هر جاعتی را در محافظه آورده بوده خاک ... جمعی دیگر از نیشابور را که محبت تیمور او همراه آنجا رفته بودند بقتل رسانیده
و اسبه پیشکش بکیش مرتب ساختند و چون امیر حسین بدان حدود رسید باستقبال بروند و امیر زبان ... کس کشیده و ساده
را بعد از کنفت چندان بنوافت و شاهزاده تیمور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام شهاب الدین احمد جام را
حاضر ساخته از وی اخذی نماید هر چند که از طلب بجناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسیده و شیخ از گوشه تحقیق کشته فرستاده
بیغیر تیره اله ز چیزی نداد و بنابر آنکه الافغان امیر حسین بغایت لاغر بود روزی چند جهت آسایش دوالک ... را در کان توقف نمود و در آن ایام
کات مکتوب تیمور بنواحی ... دار السلطنه هرات را تاخته در باب محاصره آن بلده و تضییق ملک غیاث الدین کوشید و بوقت
نوبت خواجه احمد حشی دار الشفا فرستاده طلب مردم و جا ... ملک و رغبت ایشان را بقا در غنیمت بسیار بزده بوده تا با تو
مصالحه نیشا ملک اصلا بآن سخنان ملتفت نشد و هیچ خبر کس باز نداد و تیمور و مکتوب هم گشته در آن اثنا خبر وصول امیر
حسین بجانب آنجا شنیده شاهزاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر بطرف گرمسیر خرامید و امیر حسین در اوایل سنه تسع و عشرین و سبعمایه
در آن بلده فاخره نزول اجلال نموده و ملک غیاث الدین را باصناف انعام و احسان بنواخت و در سنه عشرین و سبعمایه یکبار
خان بن دو افغان در ماوراء النهر از ترتیب آن حال تیمور خبر یافته بر کینه کرد از وی در خاطر داشت شهزاد ارکان حضور را ...
و سکیو ... فولاد و با حبل ... از آب آمویه بگذرانیده با ایشان مقرر کرد که نام تیمور و مکتوب را بقطع رسانند و نزد
ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنکه شما نیز فوجی از سپاه فراوان بمدد لشکر جاد ماوراء النهر فرستید تا عمل او
الحال تیمور را فیصل یابد امیر حسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کبک خان ارسال داشت و چون آن لشکر بکنار
رسید شنید که سپاه جغتای تیمور و مکتوب را بدست آورده گشته اند و کیفیت واقعه چنان بود که امرای کبک خان بسرعت طی
منازل نموده بحوالی اردوی تیمور رسیده منهیان پیش بر او آن سپاه مش فرستادند که ایشان را با صناف اکرام وعده داده بوده
آن مهم را بایان قبول کردند که چون تالی و تعیین روی نماید بلشکر ماوراء النهر پیوندند و بعد از آنکه شاهزاده تیمور از وصول آنجماعت
مردم خود را از کلکاه داده روی بمیدان قتال نهاد و دو رسته صفوف امراء ارکان دولت جانب المقوریجانب خصم فرستاده
صف تیمور تاختند و اول مکتوب رسیده بیرش از تن جدا کردند و تیمور چاره منحصر در فرار دانسته با معدودی چند از سوار عقب با
ارسال داشت و آن سواران در روز طی مسافت نموده باو رسیدند و دست باستعمال تیر و تیغ برده بقتلش رسانیده و سپاه
ماوراء النهر اولاد شاهزاده تیمور جوک و قران سلطان را باساير خواتین او اسیر گرفته غنیمت بی نهایت بحیطه تصرف در آوردند و روی
بدیار خود آوردند و فضای خراسان از اطمینان داد ذکر بیان وقوع المنازعه من الامراء الکبار و القوم الاعلی بعد

جمعی کثیر از خاصان سلطان ابوسعید بهادر خان و ران او ان که خبر ویرانی ولایت خراسان و وصول شاهزاده تیمور بعرض

سلطان ابوسعید خان رسید و ابوسعید و امیر حسین حسب الحکم جهت دفع اشرار او روان گردید و بعد از چند روز امیر چوپان بعزم ادای [illegible]
چین از قشلاق اران مشخص نموده با علفار [illegible] داشت و دران اثنا پادشاه از کمک شتافته از جانب دشت بدربند [illegible]
آمده امرا ایران را آگاهی بود [illegible] چون [illegible] سلطان عالیشان [illegible] بدو هزار سوار [illegible]
زمان در ملازمت موکب همایون متوجه دفع [illegible] گشته بکنار آب کر رفت و [illegible] لشکریان [illegible] مانند [illegible]
بلب آب فرود آمدند تا در نظر [illegible] بسیار نمایند و در آن طرف آب سپاه او [illegible] ولایات [illegible] تاختند و [illegible]
میبرد امیر چوپان این خبر در [illegible] شنوده دفع او [illegible] از توجه خراسان [illegible] و ده تومان سپاه
را ایلغار کرده و از آب گذشته از عقب ایشان شتافت و جمعی را بقتل رسانید و قومی را اسیر گرفته [illegible]
آورده و سلطان [illegible] جوپان [illegible] کوشیده [illegible] امیر چوپان [illegible]
از امرا [illegible] را که در وقت وصول سپاه [illegible] بودند [illegible] قورمیشی [illegible]
دیگر [illegible] منزول گردانید [illegible] چوپان در دل گرفته [illegible]
[illegible] بعد از آن سلطان [illegible] بازگشته چوپان روی بگرجستان آورد و [illegible]
[illegible] توجه نمود و امرا بعد [illegible] شنود [illegible] چوپان [illegible]
این خبر بچوپان رسانیدند [illegible] ابوبکر [illegible] تحقیق آن قضیه [illegible]
[illegible] کشته شده چوپان بعد از قتل ابوبکر [illegible] گذاشته [illegible]
[illegible] روی بچوپان نهاد و چوپان چون از
وصول [illegible] یافت [illegible] حسین [illegible]
[illegible] رفت و خواجه علیشاه جیلان [illegible] بود چوپان [illegible] استقبال نموده [illegible]
[illegible] امیر [illegible] ملازمت حاجب [illegible] گشتند و چون [illegible] تبریز [illegible]
سلطان بر قتل چوپان [illegible] آورده [illegible] چون [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] بخدمت [illegible] رفته [illegible] پادشاه [illegible] امیر چوپان [illegible]
الملک رفته [illegible] پادشاه حاصل کرده [illegible] امیر [illegible]
از [illegible] سلطان بوده [illegible] از امرا [illegible] نموده از [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید و امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته [illegible]
[illegible] سلطان چند نوبت ایلچیان نزد [illegible] پادشاه [illegible]
طریق مصالحه [illegible] نمود [illegible] عاقبت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ابوسعید [illegible] جنگ [illegible]
بوسعیدیان [illegible] تیر و کمان و سیف [illegible] پادشاه [illegible]
نموده [illegible] سلطان [illegible] امیر شیخ علی [illegible]
دشمن [illegible] امیر [illegible]
[illegible] عنان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
تافته [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
دشمنان [illegible]
[illegible] دولت [illegible]

مقرر ول

[illegible]



منزول گردانید شعر کی با دبر خواست از کوهسار ❊ بزد بر رخ دشمن شهریار ❊ و امرا عاصی را دیده دولت خیره و چشم بخت تیره گشته
بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین باتفاق پسر [illegible] تغای اسیر گردید و سلطان فرمود تا ایشان را از سلطانیه برده
[illegible] گذشتند [illegible] طریق [illegible] عبدالرحمن
و [illegible] و چوپان قرا [illegible] پادشاه [illegible] حسب الحکم
[illegible] و چون سلطان [illegible] چون [illegible]
القاب همایون [illegible] بهادر خان [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible] سلطان ابوسعید بهادر خان [illegible] سلطان [illegible]
نموده پادشاه [illegible] امارت [illegible] امیر [illegible]
بن امیر چوپان [illegible] روم [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] مصر و شام [illegible] مملکت [illegible] طریق [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible] سلطان [illegible]
روم [illegible] امیر تیمور [illegible]
تیمور [illegible] قاضی نجم الدین [illegible] سلطان
ابوسعید [illegible] امیر چوپان [illegible] روم [illegible]
[illegible]
قاضی محمد [illegible] امیر چوپان
[illegible] بغداد [illegible] هلاکو خان [illegible] املاک
[illegible] بغداد خاتون [illegible] امیر چوپان
این سخن [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه رشید الدین
زبان [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید بهادر خان [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه علیشاه جیلان [illegible] چوپان
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
سلطان [illegible] خواجه تاج الدین [illegible]
و سلطان [illegible]
بجوار [illegible] رب العالمین [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] خواجه علیشاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] عراق [illegible]
[illegible] مستقلات [illegible] نموده

سلطان ابوسعید اولاد و قرابتان خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش فرموده میخواست که منصب وزارت یکی از
دو پسر او بدهد دران اثنا میان برادران نزاع روی داده بر یکدیگر تقریر نمودند و متهم بدان معنی ابی سعید آنچه میراث ایشان در عرض
اموال و خزانه بود تاوان داده منکوب و مخذول در کنج فترت بسر بردند و قوت لا یموت روز بروز میگذرانیدند و منصب وزارت
سلطان ابوسعید بعد از فوت خواجه علیشاه تعلق برکن الدین صاین گرفت و رکن الدین از اولاد ضیاء الملک محمد بوده
و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب عارض سپاه داشت میبود و دیگر خود او در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم
گردانیده و امیر چوپان بوجه فیما ورده تربیتش بیاورد تا او را بوزارت سلطان نصب نمود **گفتار در بیان اسباب تغیر مزاج**
**سلطان ابوسعید نسبت بامیر چوپان [illegible]** خوانندگان عجایب حکایات و ناقلان
غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری بود که طراوت عذارش طعنه بر گلبرگ تر میزد و صباحت رخسارش از
ماه و مشتری گرو میبرد و بغداد خاتون نام داشت و امیر چوپان آن ماه پیکر را در شهور سنه ثلث و عشرین و سبعمایه در سلک
ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر اقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی عبارت از اوست انتظام داده و در سنه
خمس و عشرین و سبعمایه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون تعلق پیدا شده عنان صبر و قرار بیکبار از دست
برفت و کار بجایی رسید که ... جو دل در سر آن نرگس مست رفت اگرش دل اگر بنده از دست رفت و این چند بیت که مناسب آن حالت افتاده
که جناب سلطانی دران اوقات در سلک نظم کشیده ... چنانکه دلم تا دوش جان بینی آرزوی دلم ار بهوای بغداد است و چون بیاسای
چنگیز خان جنانست که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید تعلق
اضطراب موی نزد چوبان روان ساخته از مافی الضمیر خویش اعلام نمود چوبان از استماع این خبر بر جیرت فتاده آتش غیرت
در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی نه بر وفق مراد پادشاه گفت و سلطان لب از آن گفت بسته ابیات آغاز کرد
غباری بر حاشیه خاطرش نشست و این قیل و قال و آوازه به ... ییلاق اوجان واقع شد و چون زمستان نزدیک رسید امیر چوپان
بملاحظه آنکه مبادا بجهت میان محب و محبوب حاصل گردد و شاید صورت عشق ایشان ... امیر شیخ حسن و بغداد خاتون را با خود در آن
زمستان سلطان را بجانب قراباغ اران ... ییلاق ببغداد برد و بعد از آن که بغداد خاتون ... بعشق بغداد خاتون ... 
در زمستان ... مستوفی ... دلی عشق گو ... دراستم ... و چون صاین
وزیر ملک نصرة الدین عادل لقب یافته بود و تغیر مزاج پادشاه نسبت بچوپان نوپان معلوم نموده ... مجال اشتمرار اعمال و
افعال چوبان و اتباع او ... و ... تمامی حاصلات ولایات در قبضه اقتدار چوبانست و با وجود او
هیچ کس ... و وزرا را اعتبار نیست ... و سخنان وزیر چون ... 
... این غم عشق بغداد خاتون ... از درگاه بیرون ... و کسی را با ... 
کنج ایوان ... و چون امیر چوبان حال پادشاه ... در خلوت ... 
... سلطان ... معلوم نیست ... 
کن سلطان ... 
توانم بود و ما اکنون روزی ... و اسپر انجام ... سلطان تعلق بوی
پیدا شد ... سلطان پیرون آمده و خواجه ... شنیده بود
با وی در میان نهاد ... و سلطان ... خاطر
... 
در روز و شب در خدمت سلطان ایستاده ام ... از ... خود ...
و ... پادشاه ... 
در رای وی ... چوبان نوبان ... روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور
انداز و ... 

ذکر عشق سلطان با دختر چوپان

فضای



فضای باغ و بستان بهانه ضبط و ربط مهمات ولایات خراسان از سلطان اجازت طلبیده و بدان صوب منعطف گردید و امیر
ارغون و امیر محمود و ایلس قتلغ و امیر محمد بیک و صاین وزیر را مصحوب برده دمشق خواجه را بدستور گذاشت و سلطان هم در آن فصل ببغداد
سلطانیه علم نهضت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که تیمور شیرین خان در حدود کابل منزل گزیده و خیال تسخیر
خراسان دارد جهت دفع او لشکر جمع کرده با سپاه صف شکن بدفع آن مخالف متوجه گردید و جمعی کثیر
باستقبال او رو نمودند و تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داده ... 
حسن غالب آمده و سپاه ... شیرین خان فرار کرده و جنود خراسان بغزنین ... قتل و غارت بجا آوردند ...
سلطان محمود ... مصحف و کتب ... زیر دست و پای انداختند و حسن ...
ست و عشرین و سبعمایه از آن ولایات مراجعت نموده بجانب ... و کیفیت حال باز نمود ... دمشق خواجه بن چوبان ...
توجه بدان صوب خراسان جمیع کلیات و جزویات امور سلطانی را از پیش خود گرفته و در غایت استقلال ...
ملک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر ... گران آمده در خلوتی ...
فی الضمیر خویش با بعضی از نزدیکان در میان نهاد و یکی از ایشان ... گفت دمشق خواجه ...
سلطان ... سلطانیه ... تعشق ... و دمشق خواجه ... 
و ... شهور سنه سبع و عشرین و سبعمایه ... و سلطان ...
گشت ... اتفاق ... بغداد
قطاع الطریق ... آوردند سلطان فرمود ... چوبان و اتباع او ... خراسان ...
... شنیدن این خبر ... از قلعه بیرون تاخت ...
... سلطان مصر خواجه ... قتلغ ... 
... 
... خواست ...
... دمشق خواجه ...
... سلطان ...
... شوال سال ... خزاین و اسباب ... دمشق خواجه ... غارت ...
... وقت شام ... 
ابوسعید ... یکی از معتمدان ... خراسان ... چوبان و اتباع
او ... اهتمام بجا آورند ... 
... سلطانیه ... اجتماع جنود ...
و ... سلطان ... چوبان رسید ... 
چوبان ... کیفیت حال ... 
... 
ابوسعید ... سلطان ابوسعید ...
سلاطین ... خراسان ... سلطان ابوسعید ... 
... 
... چوبان ... 
... 
... 

افتاد

التماس نمود که مرا از میان بردیم زن جلاد رسید که بسبب این تمنا حیث بلکه بجانب جوان نگریست بدو گفت زیرا که شیر گران کنند شما
اعتماد از جهان همین است اخر انجام آن نباشد بر تیغ فرجام او بعد از آن امیر چوبان با امرا و مردم که در آن زمان همراه او داشت در ایام
غیبت بجانب عراق و از بهای جان برافراخت و امرا و نوبینان را سوگند داد که با وی مخالفت نکنند و چون نقل منازل او حاصل کرده بسلطانیه
رسید بجهت انقیاد معارف شیخ رکن الدین علاء الدوله را در نوبت دیگر در مجلس شریف شیخ ذکریا با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورد
که از وی روگردان نشوند و از آنحضرت التماس نمود که پادشاه را ملاقات نموده بزلال موعظت و نصیحت نایره غضب سلطان را
فرونشاند بار دیگر نوبت با ورد در مقام عنایت آمده تبعی را که در کشتن رنج او اهتمام نموده اند بوی سپارد و شیخ رکن الدین علاء
الدوله ملتمس چوبان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانگیر بعد از وصول سلطان علی مقام تعظیم و
اکرام شیخ قائم نموده او را در پهلوی خویش نشانده و بدو زانوی ادب بنشست و شیخ در باب صلاح جانبین و اطفای نایره نزاع و
تسکین فتنه بر زبان آورده سخن موثر و مقبول بیان نمود تا بار دیگر میان سلطان و چوبان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه
و امرا آن نصایح را بسمع قبول نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت راسخ و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ منهزم شده بازگشته آنچه گفته و
شنیده بود بسمع چوبان رسانید و او از شنیدن خشم در روی ولی نعمت تحریم فرمود و چوبان عجب در موضع سمنان روان شد
چون بمنزل ... رسید و میان او و سلطان یک روزه راه پیش نمانده امیر محمد ... که خال سلطان بود و امیر ... با وی
امرا با سی هزار سوار فرستاده و چون چوبان را بر اطاق قیاس بنا دیدند سلطان پرستیدند و چوبان ... لشکر اعتماد نمانده از آنجا باز
روی بولایت خراسان آورده و سایر اتباع و تابعان پراکنده گشتند و چوبان در اثنای راه شاهزاده و ساتی بیک را از دو جانب
و خواهر سلطان بود اجازت داده که پیش سلطان رود و خود بجانب ولایت هرات آن نکن آب و غایب خان باز کشید و دران منزل
از آن عزیمت پشیمان شده عازم هرات گشته کرد چنانچه ملک غیاث الدین کرت کرمانی و بود روزی چند بسر برده سگی ولندی
فرو برده آورده که این چه عوض دولت ملوک کرت باکره و قانکر ده که با کنند ۱ محبت کیسی نماکنند ۱ با کوه کند و کار باکنند ۱ دانشمند
بهادر را بقتل نموده و امیر نوروز را گرفته تسلیم قلعه نموده و چون نامه ... بدان نخبان رسیده بود ... آن شغال را کشته بجا
رفت و ملک غیاث الدین بجهت ظاهر لوازم اقامت بجای آورده چوبان را در منزل مناسب فرود آورده و اعلام حال زمندی نموده و
دران ایام نشان سلطانی بملک رسید مضمون آنکه اگر چوبان را نابود ساخته بملاحظه تشخیص فرستاد و چوبان آغاز قلق و اضطراب
نموده درخواست کرد که ملک وی را ملاقات کند و این التماس بمنزول نیفتاد و نگاه دل بر وافقه بگزید و وصیت فرمود و او
آنکه سرش را زن جدا پس زنده اگر خواهند نشانی بار دو فرستند یک انگشت او را که سپرد شد روانه گردند و دیگر تکلیف اوصاف و
کهولت و کمال قابلیت و جمال بود و از خواهر سلطان ابو سعید و دختر بنت الجایتو سلطان تولد نموده بود و زنده بلوق ارسال و اینه
شاید که چون سلطان را خشم بروی افتد عرق خویشی در حرکت آمده خونش بر بخشد سیوم آنکه کالبد او را بمدینه رسول برده در
عمارتی که در آن جدید طیبه ساخته بود مدفون سازند و ملک غیاث الدین نیز بغایت فرموده زبان بجمیل این مقالات کشوده اشارات نموده تا جلاد
چوبان نو بازها کرد ساخت نخچه و انگشت او را براق روانه داشته آن نعش نوره رساجوم پیشه ثالث و عشرین و سبعمائه باردو رسید
و حکم شده که او را در سرا زدوه با زار آن آویخته شد و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین قوم ملاقات سلطان ظفر قرین کرد
در اثنای راه شنود که بغداد خاتون بحرم پادشاه در آمده اختیار و اقتدار بسیار دارد و در لاجرم دختر ملک را پیش راه باز گرفته
بخراسان باز گردانید تا جلاد و خاز القتل بپاشید خود بپیشگاه سلطنت شتافت در وقایع اوران خیر علامت قایز شمار اسلام است
اغتنام بغداد خاتون همیشه از پیش رفت بملک ملک دارد و موقوف گردانیدند تا گپ ان بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوبان و جلاد
خاز ابرده و آورد و خاقان سلطان ابو سعید مبلغ چهل هزار دینار در وجه محل فرموده تا جنازه فرموده تا آن دو تابوت را همراه کاروان
و از آنجا بقرب مدینه بجهت سیار نمو آنجا حج فرموده محل نموده مطلیمو ... در سایه سنگ چه تابوت با محل بوده دو ... در وجه
انفس حاجیان بدان جنازها از کرد اردو رده همراه خود بمدینه طیبه برده دو رجوار در آرقیع آثار امام عالیمقام حسن بن علی دفن کرده
ودر مطلع السعدین مذکور است که امیر چوبان بصفای نیت و نقای طویت اتصاف داشت و پیوسته همت بر اداء وظایف طاعات
و عبادت می گماشت و در راه معروف شام بعمارت مکه کرامی آثار قیام نموده که سراست طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده



چون واسطه آن بعده مکرر از روح و ... ساخت **گفتار در ذکر اولاد امیر چوبان** چوبان را نه پسر بود
بزرگتر او حسن امیر حسن واو را پسر داشت که از انجمله موسوم است به تالش و تالش در ایام دولت سلطان ابو سعید بهادر خان در
اصفهان و فارس و کرمان حکومت می نموده اوان که امیر چوبان از سلطان گریزان گشت حسن و تالش جان زن از آن اوج ... وزاز آنجا
بروم رفتند و قتلغ تیمور که از قبل پادشاه اوزبک دران ولایت حکومت می گرد و پسر را رعایت نموده نزد خان خود فرستاد
و خان خود ایشان را بتربیت بپرداخت و که از آنجا ده تا سپاهی بیوب و کس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی یافته
در گذشت و سپر در آن اوان تالش بمرض طبیعی عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن که حاجی بیگ و قوح حسن نام داشتند
حاجی بیک را بسر عشش حسن کوچک زهر داد و قوح حسن اسلیمان خان بجان جا و دوان فرستاده پسر دوم امیر تیمور تاش بود و او
فرمانروای روم بوده و در ولایت شنوده و روزی چند در یکی از قلاع باز داشته تحصن نموده آخر الامر با اموال فراوان بمصر شتافت و الناصر
ملک ناصر بوده و مرغ اشراف و اعیان را باز انعام و احسان مسرور نمود و ملک ناصر روزی چند نسبت به تیمور تاش در مقام عنایت
و التفات سلوک نموده چون دید که بیشتر اعاظم آن ولایت معتقد او شده اند ترسید که مباد خروج نماید و منتهاکم فرصت سر تیمور
تاش را از بدن جدا ساخته نزد سلطان ابو سعید فرستاد و در آن برادر شوال بمعضد وصیت و شت اعلاق او جان با ردو رسید
تیمور تاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف و ملک اشتر و ذکر ایشان در داستان های آینده ان شاء الله تعالی
با مولت و پسر سیوم امیر چوبان محمود بود که در گرجستان حکومت می نمود و محمود هم در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان
افتاده رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و چهار بر دست امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف مقتول گشتند و این چهار
پسر امیر چوبان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم چوبان جلاو خان است که ذکر شهادت او سابقا مسطور شد و پسر
ششم او سرغان بوده و مادر این پسر ساتی بیک است دختر الجایتو سلطان و پسر دیگر امیر چوبان که سیورغتمش و علی بیسی ...
نور و ز نام داشتند از یک مادر بوده ذکر ایشان بیکمن که من بعد بتقریب در میان آمده ان شاء الله تعالی و تقدس

ذکر خوشدن

سکوزون خاتون بملک سلطان ذکر بغداد عشق ... کرشمه زن آید ... بحرمت کو اطراف بر آن آید ... که در دشتی کند که روح از آید ... که در وقتی
کریه خون آید ... مشاهکان و والیس ... چه بگرید خود این که زر آراسته اند که با جود و قوع حالات مذکوره و مکایات مسطوره
گشته شدن چوبان و اولاد و استعمال و انطفای نیران شرف و مهر بغداد خاتون بنت چوبان مهیا مستور در میر صاحب تاج و
نگین بود و هیچ وجه پادشاه روی زمین بدان مواصلت آن نوع چنین شکیبایی نمیتوانست نمود ۰ هر کس یار در دل کار
غم و درما ۰ دل جان در رو و جان عهد و پیمان باید ساخت ۰ آخر الامر قاضی مبارک شاه طلب و گفت که پیش امیر شیخ حسن رو و در هر حیله که
توانی او را از سر بغداد خاتون و قاضی رجب زمان نزد امیر شیخ امیر حسین رو و در هر حیله که توانی او را از سر بغداد خاتون وا
قاضی رجب زمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعبارتی که دانست شمه از میان خاطر پادشاه بدان طرافت و موافقت عرض کرد و
شیخ حسن از ترس خان و خوف جان و خان مان با نز دوافتی باعدت جان اختیار نمود و چون زمان و ال ... ثم
از میان خاطر پادشاه بدان دانست موافقت عرض کرد و شیخ حسن از ترس خان و خوف جان و خان مان باز پرداخته
بمساعدت جان اختیار نمود و چون زمان عدت منقضی شد و غلبه شهوت منقضی گشت سلطان او را بحباله نکاح در آورده
و بغداد خاتون پای بر مسند عزت و ناز تربیت نهاد و در امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و بار دیگر مهمات چوبانیان صفت
سامان پذیرفت ... عشق پرافزون و نیرنگ کی مهلت کار داد و کی جنگ ... مشهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمائه از
حاسدان بسمع اشرف رسانیدند که میان شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهان واقعست و سلطان را این سخن باور افتاده
از موقف سیاست حکم قتل شیخ حسن صدور یافت مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود چون او را درخواست کرده پادشاه بخشید
اما او را بقلعه کماخ فرستاده و بغداد خاتون را از نظر اعتبار بینداخت و بعد از چندگاه کذب منقولان نزد پادشاه بحیا
بتحقیق پیوست و بار دیگر بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمده حکومت روم را بامیر شیخ حسن تفویض فرمود **گفتار**
**در بیان فرازهال عالیجناب سعید اجبه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر وقایعی که در زمان دولت**
**سلطان ابو سعید بظهور رسید** خواجه غیاث الدین محمد که از رشد اولاد خواجه رشید الدین فضل الله بود بمبارکی عنوان

اوان جوانی را که خلاصهٔ اوقات زندگانی است باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نموده باندک زمانی حقایق
اکثر علوم معقول و منقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش بحلیهٔ اصناف فضل و هنر آراسته گشت و رایت سخاوت
برافراشت و بطلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهور گشت و هم
در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام مشرف گشته از ارتکاب منهیات درگذشت و در
اوقاتی که سلطان ابوسعید بهادرخان و دمشق خواجه بن چوپان ... عنان توجه بجانب قزوین انعطاف داد
و باستصواب امرا و ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملک و مال را بقبضهٔ اقتدار خواجه غیاث
الدین محمد سپرد و از اعیان خراسان خواجه علاء الدوله محمد را در امر وزارت با آنجناب شریک کرد اما بعد از انقضای
هشت ماه خواجه علاء الدین محمد از آن شغل استعفا نموده صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صاحب ضمیر بحسب ارث و استحقاق
بر مسند وزارت نشسته بجای پدر بمراسم عدل و احسان و اعلام معالم امن و امان و استمالت سپاهی و رعیت و مکارم عمارت و زراعت
قیام و اقدام نموده در تشیید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین جد و اجتهاد تمام فرمود و صنادید ارباب فضل و افضال
از رشحات سحاب کمالش نشو و نما پذیرفت و ریاض آمال علمای ربانی از قطرات احسان بی پایانش صفت طراوت و
نضارت گرفت نظم تا تاج دولت تو در داد آوازه بر عالمیان گشت ز رفعت باز پیر از سپهر کهنه جهان کرد طمع از بخت
جوان تو جوان کرده باز و چون ذات اعتبار و اقتدار خواجه غیاث الدین محمد بر غایت امنیت و اقتدار رسید جمعی از کشید
کرسی نسبت بخاندان رشیدی بی اوسپا کرده بودند متوهم شده و آن خواجه نیکو سیر بخلاف عقیده آن جماعت ایشانرا منظور نظر مرحمت
و احسان گردانید و بیت از کلک تو محروم نگردد کس از آنکه از فروغ خیر دانش بهره ور ... علامه الآفاق مولانا
کمال الدین عبد الرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع السعدین تا فته که ناری طغای ولد کوجک ... آن کیو ... اوایل نشو
تمیز در ملازمت سلطان ابوسعید می بود و امیر دمشق خواجه بن چوپان از ارتکاب او ملول و در ماه ... اوایل پادشاه بود نموده جانب تخت
کرمان نکبت و ادبار از آن دیار اردوی سلطان کامکار مهجور شده ناری طغای استعانت بامیر چوپان برده از غایت نیک نفسی
دمشق را از قصد آن هم بیش منع کرد و او بار دیگر بملازمت پادشاه برجیان پسته و بعد چند فرصت میبود تا تغیر فراج
صاحب تاج را نسبت بچوپان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده از استیصال آن دودمان سخن گفت و چون لختم
بر حسب مدعای او از پیش رفت اصول و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان و اولاد گرفت و رایت نخوت برافراخته
و بحکم یرلیغ ضبط ولایت خراسان را پیش نهاد همت ساخت و پس از آنکه بآن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین کرت بنیاد
لجاج کرده میخواست که تومان هرات را بتصرف در آورد اما چون خواجه غیاث الدین محمد وزیر جمال الملک بود آن مهم از پیش
نرفت بر دو در وقتی که ملک و جهان با خواجه غیاث الدین ... بجانب هرات شیرخ ناری طغای یکی از نوکران خود را
با وجهی از لشکر بسر راه و سیستان تا براق وجهانی ملک ایلچی روان غارت و تاراج نمود در ولایت خراسان دست ظلم و بیداد
برآورده اموال مسلمانان از ایشان می ستانید و در هر چند روز بطمع اخذ مال و اموال بطرف ولایت دیگر میرفت و چون خبر این اعمال
ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در غضب رفته تاشتیمور را جهت کسر صورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید
و ناری طغای قبل از وصول تاشتیمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده بود و جهت تدارک متوجه گردیده و در اثنای راه
آن دو امیر بیکدیگر خلوت کردند و مراسم اتحاد و اتفاق بجا آوردند خاطر مبارک بر آن قرار داده که بغداد خاتون و
خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند و بعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام کرده و چون بمیدان آمدند که
امیر محمود شاه نیز از ایشان در این امر موافقت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستادند و کیفیت اندیشه خود را اعلام فرمودند و چنان
مواضعه کردند که ناری طغای سلطانیه رود و دیگر تو نیز پادشاه را در قصد آن دو عزیز با خویشتن موافق سازد و الا کمر بخدمت مباحث
سلطان بر بندد و هر کدام او را معین باشند دیگر از اعلام غافل نباشند و تاشتیمور در قزوین متوقف شده ناری طغای بسلطانیه
رفت و سلطان بواسطهٔ ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده بود او را بار نداده و بغداد خاتون که قتل وی در ... دانسته بود
میدانست با وی کم التفاتی اعتنا نداد لاجرم ناری طغای پیش امیر شده با میرتورین ملاقات کرد و حقیقت اتفاق خود را با تاشتیمور و





حال پادشاه بر زبان آورد و از روی موافقت طبع داشت و تورین او را با وعده فریفته صورت حال بخواجه غیاث الدین گفت و سلطان
ابوسعید نیز از بعضی ایناقان شمهٔ از ین حدیث استماع فرموده در اندیشه بود که آن عقدهٔ مشکل را بانامل چگونه بگشاید و در آن اثنا
ناری طغای جمعی از ملازمان خود مکمل و مسلح ساخته در مدرسه که متصل بسرای خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت و اشارت
کرد که هرگاه جناب وزارت مآب پای از خانه بیرون نهد دستبردی نمایند و او مسلح شده بدار الوزاره شتافت و گفت
میخواهم که خواجه را در خلوت ببینم پادر وزیر با او گفت حکم بر تیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح تردد ننماید و زره و اسلحه
او را ستانده نوکرانش را نیز از دخول منع نموده و ناری طغای خشمناک رفته نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی نمود و
نوعی چاپلوسی ساخت که نوبتی دیگر پادشاه با من ابواب الطاف مفتوح گرداند خواجه تمنیش را قبول فرمود و گفت شما سوار شوید
که من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را عرض کنم ناری طغای بیرون رفته بنوکران خود پیوست و بهمان خیال
در مدرسه بایستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد در دیگر نیز داشت خواجه از آن در سوار شده بخدمت سلطان شتافت
و معروض گردانید که چند روز است که ناری طغای بامید عنایت سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت بساط بوسی میکشد پادشاه از
غایت سلامت نفس وزیر متعجب شده فرمود که هیچ میدانی که ناری طغای در حق تو چه اندیشه دارد خواجه عرضداشت کرد که
بنده این در کلام و منظر نظر التفات پادشاه هر کس بجنبتی درباره من اندیشه دارد عقیده ام اینست که لا یحیق المکر السیء الا باهله
و چابکی روز سلطان همان طایفه را فرمود بقتل ناری طغای فرمان داد و او ازان حکم خبر یافته و بصوب خراسان شتافت و حکم کرد
خود را بخراسان رساند و لشکریان آن دیار را جمع گرداند سلطان خواجه لولو را از عقبش فرستاد و خواجه بوی شتافته رسید او هم
ایلچیان با منشور واجب الاذعان سیورغان روان ساخت که هر جا ناری طغای را پابسته بندکرده بپای تخت فرستند و آن مرحمت بجا
ری در کوه فرود آمده از نوکران رانده آورده طعام جهت بیجاقی الماس احمد کور آن حدود بود و دستیار و ... الماس
واقف و دانسته سوار شده او را گرفته و گردن بسته بسلطانیه برد و بعد از آن سلطان حشمت آیین کپان تورین
و سپاه و تاشتیمور را بدار الملک رسانیدند و در غرهٔ شوال سنه سبع و عشرین و سبعمایه که عید فطر مسلمانان بود آن دو
سلطان قربان شدند و در سنه ثمان و عشرین و سبعمایه امیر شیخ علی را بامارت خراسان و خواجه علاء الدین محمد را بوزارت آن مملکت
جنت نشان متعین گشته و بعد از وصول بامارت جراحات ظلم و بیداد ناری طغای را بمرهم عدل مندمل گردانید و بمجرد
نزول بار دیگر آن بلده را بسیر معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمایه امیر محمود شاه اینجو را که سالها در مملکت
سلطان بسر برده و بغایت متقرب و گستاخ بود در فارس بحکومت مینمود و ازان منصب معزول شده منشور ایالت آن ولایت
باسم امیر مسافر ایناق رقم گرفته چون امیر محمود شاه در شیراز و توابع آن مقدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان
حاصل آن بود از عزل خویش بغایت محزون گشت و امیر محمود و الی قتلغ و امیر سلطانشاه نیکروز و امیر یک پیلتن که از جانب
مسافر ایناق از ناز بر بار و در خاطر داشت با خود متفق ساخت با جمعی کثیر سوار شده و یک نگاه بدر خانهٔ مسافر شتافت و
مسافر گرداب بلا را بچشم دیده مهر حیدر که از ترکش بود رهانیده بخانهٔ سلطان بگریخت و امرا بدرگاه پادشاه رفته تیری چند بر دیوار زده بودند
مسافر را طلبیدند و کار بر سلطان تنگ شد و بیان رسید که مسافر را بدیشان سپارد و گرد آن اثنا امیر سیورغان بن امیر چوپان
و خواجه لولو باعلنه بشام بود و سلطان عالیمقام آمدند امرا و اعیان مراجعت نموده پادشاه یکیک از ایشان بگرفت و حکم قتل نمود
اما خواجه غیاث الدین محمد خون ایشان را در خواست کرد و امیر محمود و الی قتلغ پیش امیر شیخ بخراسان فرستاد و معتمد
نگاه ... سلطان شاه نیکروز در قلعهٔ سر جان محبوس شد و محمد حقین در قلعهٔ ... محمد و شیخ و سلطان محمود شاه
بترک اصفهان و مسعود شاه بن محمد شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن فرستاد و تمامی این طایفه در مواضع مذکوره بودند تا وقتی
که سلطان ابوسعید درگذشت مگر محمود شاه که چرا ... پسران او آن بعضی و اف حسن مقابل گشت ذکر وفات پادشاه
صاحب تاج سلطان ابوسعید در تابستان سنه ست و ثلثین و سبعمایه که از غایت حرارت هوا جوشش در طبع مبارزان صفت
شکل سیماب سان در اضطراب بود و باد سلطان ابوسعید خان بقصد توجه سپاه دشت قبچاق استماع نموده بجانب
اران نهضت فرموده در صحرای ... پادشاه بعد از نزیج استقامت انحراف یافته متوجه علت شتاقت و بعد از دو هفته

انکه محتی دست داده سلطان عالیمقام بحمام رفت و مرض نکس کرده بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و در معالجه
سعی لازم و لایق بظهور رسانیدند اما فایده بر آن مترتب نگشت و سلطان در سکرات افتاده کار از تدبیر و پرهیز در
گذشت ع برخیز ای طبیب که بگذشت کار از آن • در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان در اواخر اوقات حیات دلشاد خاتون
بنت دمشق خواجه بن چوپان را در سلک خواتین خویش انتظام داد و با بغداد خاتون زهر داد که پادشاه جسارت نموده بدان سبب
کار بروج شیر غیرتش بمراتب انحطاط پذیرد و از فرموده که قاضی نور خان باتفاق بغداد خاتون بنت چوپان و دلشاد خاتون بنت
دمشق خواجه بن چوپان را از جمله ازواج سلطان ابوسعید شمرده و حال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع خواهر و برادرزاده در نکاح جایز
نیست و سلطان ابوسعید در سلک اهل اسلام انتظام داشته بر این معنی قایل باشند که سلطان ابوسعید نخست بغداد خاتون را
مطلقه گردانیده بعد از آن دلشاد خاتون را در سلک ازواج کشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره در قراباغ
سلطان ابوسعید دست از تمشیت طبیعت و امور بدن کوتاه کرده روح شریفش روی بجانب ریاض قدس آورد و افسر
زیب سلطانی از سر بر تقدیر فرود می آورد و روی بر زیر خاک سیاه و تخت فیروز بخت خاقان که از وجود سکندر عار داشت
خوار و زار در گوشه افتاد • گر بگرید تاج و سوزد تخت کی باشد عجب • بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید • امرا و ارکان دولت
در لباس سوگواری مقارن فریاد و افغان و زاری جسد مطهرش را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در منزلی که در
نواحی آن بلده جهت همین مصلحت بنا نموده بود بخاک سپردند • روانش بمینو پر از نور باد • بیادش جهان شاد و معمور باد • از جمله
عطیات عظمی و سعادت کبری که شامل حال روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادر خان گشت یکی آنکه زمان
فرخنده نشانش بشرف وجود فایض الجود عارف ربانی اقتران داشت که باطن مخزن تجلیاتش مطرح اشعه لمعات فیوضات الهی بود
و ضمیر فیض پذیرش مهبط انوار نامتناهی سبحانی و دیده بصیرتش مشاهده اسرار عالم بالا و ذات هدایت صفاتش برگزیده
دست قدرت ایزد تعالی • امانت نژاد و کرامت سیر • ملاذ عام کرام بشر • ز نسل بتول از نژاد امام • ز نسل محمد علیه السلام
یعنی سلطان نقبا معارف شعار و مقتدای اولیا مواهب آثار قبله اصحاب علم و عرفان قدوه ارباب تحقیق و اتقان محیی مراسم
سعادت لم یزل و تاییدات لم یزلی شیخ صفی الحق والحقیقة والدنیا والدین الاردبیلی روح الله تعالی روحه و زاد فی الصدیقین قربه
که اوقات تبرک تازیک دور و نزدیک آستان ملایک آشیان آن حضرت را کعبه حاجات خود ساخته و پیوسته نقش ارادت و
اخلاص آن خادم لازم الاحترام بر خواطر منتقش بود و چون طبقه اتراک با وجود کمال بی باکی هرگز از فرموده آن مهر سپهر ولایت تجاوز نمیکردند
و بقدر مقدور در اطاعت و فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای می آوردند و چون در وقت ذکر نسبت همایون فرمان
فرمای ربع مسکون یعنی حضرت شهریار شاه دین پناه خلد الله تعالی ملکه و سلطانه شمه از احوال آن قدوه اولیا ستوده
خصال که بجد امجد آنحضرت است مرقوم کلک بیان خواهد گشت درین مقام خامه مشکین شمامه از شرح اطناب در آن باب گذشت
و دیگری از مشایخ آن زمان شیخ شرف الدین درگزینی است راه بشرف علوم و حلیه انصاف داشت و پیوسته در باب
رفع ایلچیان و تکالیف دیوانی از رعایای قزوین سخن بعرض سلطان و نوئینان میرسانید و پادشاه آن سخن را از شیخ
می شنود و وفاتش در سنه اثنی و عشرین و سبعمایه در بلده مذکوره اتفاق افتاد و همانجا مدفون شد و دیگری از آنجمله شیخ
زین الدین قتلغ خواجه قزوینی که در سلک احفاد شیخ نور الدین کبیل انتظام داشت و شیخ زین الدین عالم متبحر بود و برغم حمد الله
مستوفی غازان خان و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند و وفاتش در شهر محرم الحرام سنه ثمان و عشرین و
سبعمایه در قزوین روی نمود و مدت عمرش هشتاد و کسری بوده و از آنجمله دیگری عارف معظم سمنانی شیخ رکن الدین علاء الدوله
سمنانی حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده نقل نموده که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است
و او در زمان غازان عمل پیشه بود و بعد مرتبه امارت و بعد از آن تایب شد و بعبادت درجه عالی یافت و در
نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بوده و در سن پانزده سالگی
بخدمت سلطان وقت مشغول گشت و در یکی از ذوب جذبه بوی رسیده و در سنه سبع و ثمانین و ستمایه بوقت مراجعت از حجاز
در بغداد بصحبت شیخ نور الدین عبدالرحمن کوفی رسیده و در سنه تسع و ثمانین و ستمایه ارشاد یافت و بعد از عشرین

و سبعمایه



و سبعمایه در خانقاه سکاکیه از مدت شانزده سال چهل اربعین بر آورد و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر
بر آورده بود وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ست و ثلاثین و سبعمایه در برج
احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیره قطب زمان عماد الدین عبدالوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت
سال و از نتایج طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله مکاتبات و تصنیفات مشهورست و دیگری از آنجمله شیخ اوحدی مراغی
است در نفحات سمت تحریر یافته که از ثقات استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی است و این نسبت
از آنست و شیخ اوحدی را دیوانی مشهورست در غایت لطافت و عذوبت و ترجیعات مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی
بروزن و اسلوب حدیقه سنایی جام جم نام و در آن انواع لطایف درج کرده است و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه آن کتاب را
باتمام رسانیده وفات شیخ اوحدی در سنه ۷۳۸ اتفاق افتاد و در مراغه نیز مدفون شده و از جمله اعاظم علمای آن زمان یکی قاضی
عضد الدین عبدالرحمن بن رکن الدین احمد بن عبدالغفار الایجی است و آنجناب سرآمد فضلای محققین و افضل علمای متقین بود و در
مبادی ایام اسباب تکمیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته بافاده مشغول میبود و همواره
با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت مسلوک میداشت و پیوسته بمدح و ثنای جناب صاحبی او
دیباچه مصنفات میگذاشت شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی
بیان از جمله مؤلفات آن افاضل مجمع صفات که بنام نامی خواجه غیاث الدین محمد در سلک تحریر کشیده و لطایف کمال علم و دانش غیاثیه
خود را در آن رسایل بر فواید بلیغ عبارتی ظاهر گردانیده وفات قاضی عضد الدین در سنه ۷۵۶ روی نمود و دیگری از آنجمله
واقف مواقف نکته پردازی مولانا قطب الدین رازی است و آنجناب را نیز بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص
تمام و شرح مطالع و شرح شمسیه را بنام شریفش تالیف نموده و از آنجمله دیگری حافظ عبدالرزاق بن الفوطی
است که در علم حدیث و فن لغت و تواریخ کمال حاصل داشت و وفاتش در بغداد فی سنه ثلث و عشرین و سبعمایه اتفاق
افتاد و از شعرای آن زمان یکی مولانا جلال الدین عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد که
خاک کف پایت هر که را بر خیزد • جانها خاک زر بار و لشکر زر ریزد • و از آنجمله دیگری فخر الدین فتح الله بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی
است و این مطلع از جمله منظومات اوست • هر که را با زنجیر زلف معنبر زده • عالمی را چو سر زلف بهم بر زده
و از جمله مورخان آن زمان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمد الله مستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین
فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و آن تاریخ گزیده را بنام نامی آن صاحب زاده سعید تصنیف
کرد و از جمله مؤلفات حمد الله دیگری نزهة القلوب است و از آن کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد
و بسیاری از غرایب و عجایب علم و خواص اشیا ظاهر میگردد • ذکر اربا خان • نسب اربا خان که او را قبل از وصول برتبه
سلطنت اربا کاون می گفتند با ارتق بوکا برادر قوبیلای قاآن می پیوندد بر این موجب که اربا کاون بن سوسه بن منکقان
بن ملک تیمور بن ارتق بوکا و سلطان ابوسعید روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که شایسته امر
پادشاهی باشد نمانده این کار باربا خان میرسد و در آن وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد
رشید قاصدی بتعجیل بخانه اربا خان فرستاده او را باردو طلبید و چون سلطان در گذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانکه
رسم و آیین ایشانست اربا کاون را بر تخت خانیت نشاندند و تاج مرصع بر سرش نهادند امرا چون او را بکمر خدمت
بستند بزرگی بجای خود ایستادند و آنروز تا شب بحضور سپرده و کار رانیدند و ای عیش و عشرت بارگاه ناهید رسانیدند
و روز دیگر اربا خان زبان باستمالت سپاه و رعیت گشاده گفت من مانند سلاطین سابق به تجمل و حشم مقید نیستم
عوض تاج زرنگار کلاه نمدی و بجای کمر زرنگار ریسمان خواهم و اکتفا نموده از لشکر متابعت و موافقت و از من رحمت و
شفقت و مناصب امرا و ارکان دولت بدستور زمان سلطان ابوسعید مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته از خطیب
او را معز الدنیا والدین خواندند ای شاه که تکلف و غایت تعلق شکسته سلطانی قبایی بود بر بالای او زیبنده و چتر جهانبانی
غلغلی بود بر قامت قابلیتش برازنده • ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو • تاج شاهی را فروغ از گوهر یکتای تو • اتفاقا

چون بر سیاق دولت اتفاق افتاده بود روزگار ناسازگار آن شهریار عدالت شعار را امان نداده هم در اوایل ایام اقبال اختلال بحال
ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه خروج نموده در سابع عشر رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمایه در چمن الجاتو میان ایشان محاربه دست
داده ارپا خان منهزم شد و وزیر نیز بطریق گریخت و جناب خواجه غیاث الدین محمد وزیر بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته
در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید و بعد از آن ارپا خان بدست دشمنان افتاده در سیم شوال سال مذکور در مقام اوجان از
عقب وزیر روان گردید **گفتار در بیان جمعی از وقایع زمان ارپا خان و ذکر بعضی از اسباب طغیان مخالفان**
**آن زمان و ظهور مخالفت و عصیان** چون ارپا خان بر سریر سلطنت متمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در
زمان سلطان ابوسعید معتبر بوده اند معدوم نشوند زمام امور ملک و مال در قبضه اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابرآن اتلاف بعضی
از امرا و اعیان را پیشنهاد همت ساخت و نخست بغداد خاتون را که بنظر استخفاف در وی می نگریست بتهمت پیش پادشاه
اوزبک و زهر دادن سلطان ابوسعید متهم داشته در اواخر ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمایه بقتل رسانید و زمان واده
خواجه لولو در حمام آن سیم اندام را شهید کرد و آنگاه ارپا خان در میان زمستان لشکر به ... کشید تا اگر پادشاه اوزبک
یکبار دیگر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپا خان طایفه از سپاه پیاده از آب گذرانید تا از عقب
اوزبکان درآمدند و خود از پیش در برابر ایشان بایستاد و همین موجب انهزام مخالفان شده ارپا خان مظفر و منصور بدار الملک
مراجعت نمود و شاهزاده ساتی بیک دختر الجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد در آورد و در روز استقبال
همان پل امیر محمود شد و انچه تهمت آنکه یکی از اولاد هلاکو را در خانه خود پنهان کرده بود ... بقتل رسانید و اولاد امیر
محمود شاه ابواسحق و امیر شیخ ابواسحق از بیم ... در وادی گریز نهادند و مسعود شاه بروم پیش امیر شیخ حسن رفت و شیخ
ابواسحق ... پیش امیر علی پادشاه که خال سلطان ابوسعید بود و از مخالفت ارپا خان در ... ملحق شده هم
در آن ایام ارپا خان ... قتلغ را که ... و قتای خاتون می پیوست با دو پسر ... شید منظم ... کرده ... آن
آن حال زمره از امرا مانند امیر محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه ... روز و محمد بن ... که بحکم سلطان ابوسعید مقید بودند
از بند نجات یافته بملازمت ارپا خان شتافتند و بمقتضی عادت جبلی خود در اشتعال نایره فتنه سعی می نمودند و از آن
دت ... خاتون که از سلطان ابوسعید حامله بود از اردو گریخته نزد امیر علی پادشاه رفت و امیر پادشاه ... خاتون
که بر سریر سلطنت ارپا خان رضا نداشت خواجه لولو را نزد امیر علی پادشاه فرستاده برادر را بر مخالفت ارپا خان تحریص نموده و حال آنکه امیر
علی پادشاه از قوم اویرات بود و از نسل ... در زمان قوبلا قاآن ... با ... پیوسته مقابله و مقاتله
مینمود لاجرم بمقتضی الحب یتوارث والبغض یتوارث امیر علی عداوت ارپا خان را پیشنهاد همت ساخت و موسی خان
بن علی بن بایدو خان را بپادشاهی برگرفت **ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و بیان**
**سرانجام روزگار ارپا خان و جناب وزارت پناه** چون امیر علی پادشاه با جتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را بسلطنت
برداشت همت بر دفع ارپا خان مقصور گردانیده علم برافراشت و این خبر بارپا خان رسید جنابِ ارسطو صاحب
سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورده و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امرای مخالف ایلچیان نزد خواجه غیاث
الدین محمد از غایت غرور جواب داده ... و گفت که ... جای ... اندیشه ... کنند و روز
چهارشنبه هفدهم شهر رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمایه در حدود ... دو لشکر با یکدیگر اتفاق ملاقات افتاده ... در رعایت صوب
دست ... و در اثنای استعمال نیران شعله از محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه ... روز از ارپا خان
روگردان شده با امیر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بر دیوان ... ظفر یافته ... پادشاه و وزیر ... گریختند
و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد ... گرفتار ... ساخته نزد امیر علی پادشاه بردند و امیر علی
جواز آن وزیر ... داشت ... و می خواست که ... جان ... آسیبی ... نرسد
اما ... آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور آن خواجه ...
عالم ... و ارپا خان نیز در ... روز در ولایت ... گرفته با وجان برده بحکم موسی خان باولاد امیر محمود



انچو پسر امیر ... در ثالث شوال سال مذکور بقصاص پدر او را بقتل آوردند و معنی آیه کریمه من قتل مظلوما فقد جعلنا
لولیه سلطانا ظاهر گردانید و بعد از این ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمان غارت و تاراج یافت
چنانکه کتب نفیسه وادوات مرصع و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بغارت رفت که شرح آن گفتن و نوشتن راست نیاید و از
صورت معصیت آن وزیر رفیع منقبت علما اعلام را نتایج مکرمت ارسطو و فضلای کرام را که ... از ... مایه
و در یکی از ایشان ... چند در ... آن وزیر عالیشان در سلک بیان کشیده و چهار بیت از آن نظم در سلک تحریر کشید
گویند جای ... اکنون ... بر سر از ... فاک کنند ٭ در ... از ... جامه در برش ...
چاک کنند ٭ الغیاث الغیاث در کوه ... آه و درد ناک کنند ٭ که وزیری بانهمه زینت بجنین خاری هلاک
کنند ٭ در باب وفور جود و سخا و ترتیب و رعایت علما ثقات و روات حکایات از آن وزیر صاحب سعادت
نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه ... امیر شیخ ابواسحق در ممالک شیراز بر مسند فرمانروایی
نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین بمجلس شیخ بعز رسید و در اثنای محاوره امیر شیخ از آن جناب
پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطان ابوسعید رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در این دولت قاضی
تبسم فرموده جواب داد که صورت حال فقیر آنکه روزی خواجه غیاث الدین محمد بن رشید که وزیر آن پادشاه
سعید بود در یک مجلس ... عطا بخشش ... بجانب من اشارت کرد که مجموع آن التفات آن مقدار اسباب و املاک
بحصول پیوست که حاصلش هر سال ... دیوان ... حاصلات آن ... هزار دینار عراقی بود و امیر شیخ ابواسحق از
تفصیل آن اجمال سوال کرد قاضی گفت یکی از عادت آن وزیر ... صفات آن بود که در شب جمعه علما و موالی طرح صحبت انداخته
در چهار صفه که از صفهای باطن ... میان ایشان حکایت میکرد و می نشست و آن جماعت را علی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای
میداد و بعد از وقوع ... بحث ... میشنود ... و اول نوبت که من بدان انجمن رسیدم
در صفه که وزیر ... بود ... در وسط صف دیگر نشستم و در اثنای قیل و قال بر بعضی سخن تقدیم نمود و بر ... غالب آمدم
و همچنین ... اهل فضل و کمال ظاهر گشت اشارت کرد تا بالاتر نشینم لاجرم بر مقامی که ... جای داشت مقرر
نشستم و بار دیگر بحث در میان افتاده بار دیگر ... دو وزیر اشارت فرمود که نزدیک تر نشینم ... صف آنجناب نشسته بودم
رفتم و چون بکسیوم نوبت بر صدر مجلس فایز آمدم بی واسطه در پهلوی خود نشانده و فرش ... آن صحبت را بحضرت ... عام
و خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب را در باره من ... ترتیب ... این مقدار که ... 
نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابواسحق بعد از استماع این حکایت مبلغ ... هزار دینار عراقی بکار دیوانی ... بر سبیل
مال وجهات از قاضی ... تشند ... بخشید و در طبق این کلمه که ... برکات الاکرم بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر
مکرمت شعار آن افاوت آثار ... عظیم بهره ور گردید ٭ ای گشته ترا مسند اقبال مقام ٭ رای تو امور ملک را داده نظام
خواهی که شوی در دو جهان نیکونام ٭ در تربیت اهل هنر کوش مدام **ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت**
**امیر شیخ حسن ایلکانی با او** در شوال سال مذکور امیر علی پادشاه از مهم ارپا خان باز پرداخت و در موضع اوجان ...
خان را بر سریر جهانبانی نشانده سرانجام ... مهام ... از حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخت و زمام منصب
وزارت را در کف کفایت امیر جلال الدین حاجی ولد تاج الدین علیشاه نهاد و اولای استفا افراشته بضبط
امور ملکی و مالی ... دیوان ... از حد ... مباشرت ... شغل ... دیوان
انتظار وقت می کشید و چون استیلای علی پادشاه و قوم اویرات در اطراف ولایت شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه
روم شده بخدمت امیر شیخ حسن ... بن ... بن ... تیمور بن ... هلاکو خان رفته او را بپادشاهی برداشته
و ... را با خود قرار داده علم ... بجانب ... افراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقلال روان شده
در ... بر ... مذکور ... در موضع ... قرار ... از ... ارپا ... آن ... سپاه ...
و امیر علی پادشاه حیله اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاده و پیغام داد که ... پادشاه ... در سلک ... ایلخانی ...

کار او تمام شود و در این خونریزی با او شریک بیشم سلطنت خان می نماید هر یک با اتباع بر سر شیر آمده اش را بهم گذاریم و در کلام این
دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن را قبول فرموده با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته بر آمده و آتش قتال و
حرب و جدال اشتعال یافت محمد خان عنان بصوب هزیمت تافت و امیر علی پادشاه از سپهر فلک ستیزه کار غافل گشته خود را که غالب
مطلق تصور کرده بود بفراغ بال در کنار آب نزول نموده بتجدید وضو مشغول گشته در آن اثنا امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیرزن از پشته
فرو تاخت و به زخم تیغ جدا علی پادشاه را از زیر و زبر ساخت و موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرد و محمد خان
عنان مراجعت انعطاف داده روی بامیر شیخ حسن آورد ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغا تیمور خان از جانب
خراسان

جون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر سریر جهانبانی
نشاند و بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت و دلشاد خاتون
را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابو سعید از وی ستانیده بود بحباله نکاح در آورد و بنوای عیش و عشرت و صدای
فرح و مسرت با نوان و کهول رسانیده اما هم در آن ایام بعضی از امرا [illegible] بشیوه ناستوده خویش جنگ و مخالفت
ساز داده هر یک استقلالی کرده روی بطرفی نهادند و از آن جمله امیر محمود ایسن قتلغ بکرستان شتافت و امیر علی جعفر
عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخ علی ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت
ولایت خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطر ایشان را بر آن داشت که مملکت عراق و آذربایجان را از امیر
شیخ حسن آسان می توان گرفت و امرا [illegible] متفق شده طغا تیمور خان بن سودی بن بابا بن [illegible]
بن ایلکان بن توربن جوجی قسار بن [illegible] را بخانی برداشته و با لشکر عظیم متوجه آذربایجان گشتند رایات [illegible]
و در ماه شعبان سنه [illegible] و سبعمایه بسلطانیه رسیده آن ولایت را متصرف گردیدند و امیر شیخ حسن چون از این حال خبر یافت از تبریز
[illegible] بدان شتافت و شاهزاده ساتی بیک [illegible] العهود و مواثیق با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال
شد و خراسانیان در ولایت عراق و عجم خرابی بسیار کردند موسی خان نیز بایشان پیوست [illegible] روی بطرف امیر شیخ آورده
شیخ حسن باتفاق محمد خان [illegible] ایشان را استقبال نموده در منتصف ذی قعده سنه مذکوره بولایت [illegible] دست داد و
طغا تیمور خان پیش از استعمال سیف و سنان عنان یکران بجانب خراسان منعطف ساخت و موسی خان [illegible]
[illegible] و بسیاری از خراسانیان و قوم او را بر دست امیر شیخ حسن کشته گشت و موسی خان بیابان [illegible]
و جمعی از امرا و لشکریانش بیکی از قلاع تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان [illegible] و در روز عید اضحی بیاسا رسید و
طایفه که در آن قلعه بودند متفرق شدند اما طغا تیمور خان چون بخود السلطان رسید امیر ارغونشاه [illegible] امیر نوروز غازی که در
ملک امرا عظام خراسان انتظام داشت و در آن یورش تخلف نموده بود [illegible] امیر شیخ علی را در روز عید اضحی [illegible]
بر شمشیر [illegible] گذرانید [illegible] امیر شیخ بعالم آخرت فرستادند و ملک عراق و آذربایجان او را مسلم شد و رایات
استقلال او را مرتفع ساخت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده صاحب سعید خواجه غیاث
الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلاثین و سبعمایه امیر محمود ایسن قتلغ و امیر [illegible] انواع
فتنه و فساد بودند و در آن ایام [illegible] و در قشلاق موغان بیاسا رسانیدند ذکر خروج امیر شیخ
حسن بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع جنگ و امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که امیر شیخ حسن
کوچک عبارت از اوست بعد از توجه پدر بطرف مصر و شام در بعضی از بلاد روم [illegible] و در شهور [illegible] جماعتی
[illegible] غلامی ترک نژاد قراجری نام که پدرش شباهتی تمام داشت و ملوک
حاجی [illegible] بود نزد خود برده جامهای نفیس در روی پوشانیده آوازه در انداخت که پدرم تیمورتاش بیک از جانب مصر
تشریف آورده و تمام مردم را این سخن باور آمد [illegible] قراجری [illegible] در رکاب او پیاده میرفت و چون این خبر در ولایت
عراق و آذربایجان شیوع یافته امرا و اویرات و جمعی از لشکریان [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible]
و او اسباب قتال و جدال بسر رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردید و امیر شیخ حسن ایلکانی بصحوب محمد خان [illegible]



استقبال کرده و چتر زرنگار در صدر و القمش لشکر در مواقف بهم رسیده و چون جلیات امیر شیخ حسن چوبانی در حیله و تدبیر
مشهور بود در حین تسویه صفوف آتش بلند بر فروخت و مردم تصور نمودند که با وی جمع هواخواه گرده اند که در حین اشتعال نایره
اشتعال و قتال بجانب آن آتش روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود حسن بزرگ روی گردان شده منهزم
گردید و بعد از آن امیر شیخ حسن بزرگ عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده و محمد خان بدست امیر شیخ کوچک افتاد و در همین
[illegible] بیاد فنا داده امیر شیخ حسن کوچک را ابواب اقبال در بلاد خراسان و بست بطلم و بیداد برآورده و در آن زمان
قراجری تیمورتاش را که بجای او ظاهر نموده گرفتار و زنده کان امیر شیخ حسن چوبانی منهدم شود او را از روی استقلال جلوس
بر مسند تیمورتاش میسر گردد و منتهز فرصت بود و یک ناگاه کاردی برای امیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و شیخ حسن بطرف [illegible]
گریخت شاهزاده ساتی بیک امیر سیورغان بیوست و حال پدر بزرگ را اظهار نموده و تیمورتاش دروغ و رزم امیر شیخ حسن ایلکانی
متوجه تبریز گشت بعد از عاقبت سلک جمعیت او از هم ریخت و باتفاق قوم اویرات بجانب بغداد گریخته کشته شد در میان خود
شاهزاده ساتی بیک بر تخت سلطنت بسبب استقرار امیر شیخ حسن چوبانی و آمدن طغا تیمور خان بطرف عراق و آذربایجان
جون امیر شیخ حسن کوچک کار از سر در خود رفتن پذیرفت که جستان [illegible] و سبعمایه ساتی بیک بنت الجایتو سلطان
را بپادشاهی برگرفت و نام او در خطبه و سکه مندرج گردانید و رزم امیر شیخ حسن ایلکانی جزم کرده و امیر شیخ حسن ایلکانی عزم کرده و امیر
شیخ حسن کرد در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود و این خبر شنود و عازم قزوین گشته و ساتی بیک و امیر شیخ حسن کوچک بسلطانیه و آذربایجان
مستولی شده و رکن الدین شیخ رشیدی و غیاث الدین محمد علیشاهی بوزارت منصوب ساخت و هم توجه بطرف قزوین بیافت و امیر شیخ حسن
بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میان ایشان صلح گونه واقع شده و شاهزاده ساتی بیک و شیخ حسن کوچک بزرگ
آذربایجان شتافتند امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنا بر آنکه مصالحه ایشان را معاد نداشت اتابک [illegible] و دیگری از خواص
تیمورخان [illegible] و بعضی از ولایت خراسان [illegible] فرستاده التماس نمود که بجانب تختگاه ابو سعید شتابد و طغا تیمور خان
باتفاق امیر ارغونشاه و خواجه علاء الدین محمد وزیر متوجه آن صوب شده در ماه رجب سنه مذکوره بیاد و رسید و امیر
شیخ حسن بر ایشان ملحق گردیده خدمات پسندیده بظهور رسانید اما چندان فایده بر آن مرتب نگشت زیرا که طغا تیمور خان و امرا خراسان
تابع رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکت [illegible] ایشان قرار گرفته و آغاز شکایت کرده و بغیر تعظیم مضایقه مینمود و چنانچه بعضی از
املاک امیر شیخ [illegible] از زمان دولت غازان تا آن زمان از اخراجات معاف بود و خواجه حواله در آن نمود امیر شیخ حسن از آن رو پشیمان
گشت لیکن غیر از اطاعت چاره دیگر نمیدانست و امیر شیخ حسن چوبانی در باب ویرانی سپاه طغا تیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی
تدبیری صایب اندیشیده بجهت ظاهر قاصدان نزد ایشان فرستاده و طلب مصالحه نموده و خطی بطغا تیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی
[illegible] و خطی بطغا تیمور خان پیغام فرمود که اگر پادشاه و قصد شیخ
حسن ایلکانی بما اتفاق نماید من شاهزاده ساتی بیک را بعقد آنحضرت در آورم و بنده وار در طریق سلوک دارم
و آن مقول ساده لوح فی الحال بقبول این سخن زبان گشاده بعد از آن عهد نامه و وثیقه نوشته شد مبنی از آنکه چوبانیان در قضیه
ایلچی فی اتمام نمایند تا امارت الوس بر ایشان مسلم گردد و چوبانیان از توقم نجات یابند و بخط خویش در قلم آورده نزد امیر شیخ
حسن ارسال داشتند و این نوع خیالات فاسد در خاطر او از دوستی نیز میخواهیم که مضمون رسید و آن خط
را بوی تسلیم نموده باز گشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان از نوشته [illegible] و حیرت بکاخ دماغ او تصاعد نمود و
ایلکانی را از مخصوصان طغا تیمور خان طلبیده آن عهدنامه را بطریق [illegible] بوی رسانیده مضمون شرح حالت در پیش انداخته تزویر نامه
رفت و کیفیت واقعه باز گفت و طغا تیمور را از حیله شیخ حسن چوبانی انگشت تعجب بدندان گرفت و از غایت انفعال بجانب
خراسان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی باتفاق رفته در حدود طبس نزول کرد ذکر امیر شیخ حسن چوبانی
[illegible] ایلخانی و کشته شدن سیورغان خان بر جسب [illegible] امیر شیخ حسن چوبانی [illegible]
جون مهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغا تیمور خان [illegible] امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده و جهان تیمور
بن الافرنگ را بپادشاهی برداشت و بجانب [illegible] رفته بغداد و دیار بکر مع توابع و مضافات تحت تصرف [illegible]

دور او آوازه شهرت ... تیغ و تیغش و سبحانه بخاطر امیر شیخ حسن کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از ضمیمه تقویت بخواهد یافت بنابران
سلیمان خان را که از اولاد هلاکو بود بپادشاهی برداشت و ساتی بیک را مطرح [illegible] و در سلک ازدواج خویش کشید و در ماه شوال
سال یعنی [illegible] و چهل و ... از اوجان منزل گزیده سپاه و یکدل در ظل رایتش جمع آمدند و مقارن آن حال امیر شیخ حسن بزرگ با اتفاق
جهان تیمور بن الافرنگ آهنگ جنگ کرده در نواحی [illegible] مقاتله بوقوع انجامید و دران معرکه از جانب سلیمان خان امیر [illegible]
و امرا [illegible] و توقا و حاجی یعقوب شاه و محمود شاه و غیرهم با کمال جلادت و بسالت تقدیم رسانیدند امیر محمود [illegible] قتلغ
و امیر [illegible] را که در میمنه سپاه جهان تیمور بودند تیغ بگذرانیدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده
عنان عزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوبانی مظفر و منصور بتبریز شتافته امیر سیورغان بن چوبان را که برادر
خود ملک اشرف بامارت عراق عجم تعیین نمود و پسر خویش امیر پیرحسین بن امیر شیخ محمود بن چوبان را با فرمان حکومت فارس
نموده و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور [illegible]
کشیده خواجه جمال الدین ساوجی که دران اوان ملازم امیر شیخ حسن بود در باب اعتذار ان [illegible] قطعه مطرح گردانید چه نیت از آن ابیات
خبر از لشکر منصور ما که رجعت کرد نیت بر [illegible] عقل و اندیشه [illegible] رجعت استحقاقت
چند بر [illegible] و در سنه احدی و اربعین و سبعمایه بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از [illegible] و قوم ترکمان
آورده بآذربایجان درآمد و روی بجانب سلیمان خان [illegible] امرا و نوینان [illegible] روان رفت و دران ایام
امیر یاغی باستی ولد امیر چوبان [illegible] از اردوی سلیمان خان روگردان شده [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن بزرگ بود و بغداد [illegible]
کرده [illegible] لشکر بسیار [illegible] رسیدند و متوهم شده بمنزل خویش باز گردید و مقارن
آن حال برادر طغا تیمور خان امیر شیخ علی کاوون [illegible] طغا تیمور عازم عراق و آذربایجان گشت و از جانب ملک اشرف
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible] را استقبال نموده [illegible] امیر حسن ایلکانی [illegible] امیر شیخ
علی کاوون انهزام یافت [illegible] طغا تیمور خان [illegible] و بموجب فرمان او [illegible] دران جنگ کشته شد و در
شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمایه طغا تیمور خان نیز بر دست خواجه یحیی کراوی سربداری بقتل آمد چنانچه کیفیت آن حادثه
در ذکر سربداران مسطور خواهد گشت ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوبانی بجانب دیار بکر و [illegible] روم و بقتل رسیدن
او بعد از رجعت بنابر [illegible] امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره در خدمت سلیمان
خان لشکر بجانب دیار بکر کشید و در ولایت موش [illegible] آتش [illegible]
[illegible]
و از امیر حاجی [illegible] بجانب بغداد [illegible] و امیر شیخ حسن ایلکانی امیر [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن
کوچک [illegible] امیر شیخ حسن ایلکانی [illegible]
[illegible]
آن عمارت با تمام رسید و در سنه اربع و اربعین و سبعمایه نوبت دیگر سلیمان خان امیر یعقوب شاه را [illegible]
فرستاد و او [illegible] امیر شیخ حسن یعقوب شاه را [illegible] محبوس [illegible]
شیخ حسن [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible] رجب سنه مذکوره [illegible]
[illegible] خواجه جمال الدین سلمان ساوجی در آن باب این قطعه گفت قطعه
[illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]



پرده اختفا مستور ماند و روز سیوم امرا آن کنیزک [illegible] تا معلوم نمایند که بچه سبب امیر از خانه بیرون
[illegible] و آن کنیزک [illegible] امیر حسن شتافته او را مرده یافت [illegible]
علی الفور باز گشته کیفیت واقعه بعرض امرا رسانید [illegible]
[illegible] تمام هلاک ساختند و گوشت ایشان [illegible] ذکر بعضی از [illegible] که معاصر بوده اند با امیر شیخ حسن
[illegible] الدین یوسف الرازی [illegible] در زمان امیر
حسن [illegible] جلال الدین یوسف [illegible]
[illegible]
و [illegible] جلال الدین [illegible] اربعین و سبعمایه [illegible] قاضی القضاة [illegible]
[illegible] صاحب منصب قضا [illegible] تبریز بود [illegible]
[illegible] شرح [illegible] و شرح [illegible] و شرح
منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی [illegible]
[illegible] تبریز بود [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن چوبانی [illegible]
اتفاق با امیر شیخ حسن ملاقات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کشف [illegible] منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی [illegible]
[illegible] شرح [illegible] ابن الحاجب [illegible]
امیر شیخ حسن چوبانی [illegible] و اربعین و سبعمایه [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible] شیخ حسن چوبانی
[illegible] ذکر ملک اشرف [illegible]
[illegible] ملک اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک اشرف [illegible] امیر حسن چوبانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن ایلکانی [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible]
بغداد [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible] ملک اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باتفاق مهمات ملکی افیصل دهیم و چون در تسیا و کاس بازگشته سیورغان بن تیمور تاش [illegible] کرد و بجیا بر شتافت و در آن دیار بر دست ملک الیلکان
بن امیر شیخ ایلکانی بقتل رسید و یاغی باستی بملک اشرف پیوسته باتفاق روی بتبریز آوردند و ملک اشرف در آن اوقات یاغی باستی را
دیدی با که ساخته و هیچکس بکیفیت آن اطلاع نیافت آنگاه بعون الله بالدولت عظیم و بیداد او بر آورد و در سنه اربعین و سبعمایه برادر خود
مصر را گرفت و در تحت آن بعین هیچکس گردانید و هیچ جداد و خواجه علی [illegible] بقتل رسانید و در سنه اربعین و ... با عظیم و بیداد
ملک اشرف گشت و بلا نخجوان بکس توانست آذربایجان میشد و جانب رفت و در سنه ثمان و اربعین و سبعمایه ملک اشرف بسپاهی جلادت آئین
عزم هزیمت امیر شیخ حسن ایلکانی کرده روی بغداد آورد و چون امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت در شهر تحصن شده ملک اشرف در آنجا ... 
چون مهارت بر وجه [illegible] استیلا یافت دانست که کاری از پیش نمیرود مراجعت کرده بمستقر خود یعنی آذربایجان و عراق عجم نهضت نموده بعلیا
و قرا اقامت نمود و از پس آن بقوت تمام در سنه احدی و اربعین و سبعمایه بسمت اصفهان توجه نمود و در آن مدت اصفهان تخت و ... الدین
بامیر دیگر و وزیر و خواجه علاء الدین محمود کرمانی که از زمان قبل شیخ ابو اسحق اینجو حاکم شهر بود اطراف شهر را استوار ساخته تحصن نمودند
ملک اشرف مدتی بنه روز بمحاصره پرداخته بعد از آن مصالحه اتفاق افتاد و در اصفهان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده و دو هزار
دینار و سیم بمولای صد هزار دینار ... پیش برون فرستادند و ملک اشرف از آنجا بجهان ... گشته بآذربایجان مراجعت نمود و
بعد از آن ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شده و خندقی در گرد آن منزل حفر کرد و بعضی ... فرمود که شرطهای تبریز را نگاه
داشته تا آن زمان و قرقوات در آن مکان ... از قضات اسلام ... ملک ... مسکینان ... و هر کس ... عقد داشته باشد
ضبط میشود و از خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه اجتماع کرده ... میرزا شده بود و جمع ملک اشرف از خویشان و اقربا و ملازمان
کسی را که گشته اموال ایشان را گرفته بود و در آن اوقات هرکس بسیار ... مشغول شده و خانه تاریک ... ر مانکول ...
غایت احتیاط بجای آورده و جانوران ... بر رادی ... گشته و ... آب آورده و ... حیلی ... و بنجره ... برسم ...
ساخته که ... بر ... ما ... حاضر ... و زنجیری که ... اطراف او بسته ... داشت ... پیش ... خویش ...
زنجیر ... و ... خواهی ... آن زنجیر را ... بجنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته ... بر سیده ... امرا و وزرا
خود ... کرد ... بدین که ... صاحب ... افت ... و سنه ... و خمسین و سبعمایه ... حاکم ... روی ... بتبریز آورده و در ربع رشیدی
آمده ... بسلطنت ... از ملاقات ... ترا ... اوزبکان شب ... گفتار در بیان قتل ملک اشرف

بن تیمور تاش بن امیر چوپان و ذکر بعضی از وقایع که در آن سرزمین روی نموده جانی بیگ خان ... که گذشته در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه ... جانی بیگ خان ... ملک اشرف ... بآذربایجان
و چون ... تبریز ... ملک اشرف ... سال ... ربع رشیدی بیرون آمده ... نزدیک ...
قطار ... و ... جانی بیگ خان روان ساخت و چون جانی بیگ خان نزدیک رسید مضطرب
گردیده ... و ... خزانه ... توقف ... 
واکثر ... بتبریز ... اموال ... ملک اشرف ...
... روان ساخت ... هزار کس ... و شاگردان
... جانی بیگ خان ... رسیده ...
... پادشاه ... ملاحظه ... 
... شب ... 
... 
... ملک اشرف ... 
... شیخ محمد ... 
... 
... 
... جانی بیگ ... 
... 
... ملک اشرف ... بتبریز ... جانی بیگ ...



گرفته باصفهان شتافت بر غیبوبت آل اینجو [illegible] ... و لشکری جمع ساخته علم عزیمت بجانب شیراز که در تصرف شیخ
ابو اسحق بود برافراشتند و چون یک منزل آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی را شنیدند و بسرعت هر چه
تمامتر بعراق و آذربایجان بازگردیدند و بعد از وصول بدان مملکت سلیمان خان بطرفی بیرون آمد و در آن ایام میان ملک اشرف و
یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و میان ایشان مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک اشرف را روی نمود و اکثر بلاد ایران
و آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفت شیروان نامی را ... برگزید و مدت سیزده سال بظلم و بیداد
پرداخته ... آورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بگوش جانی بیگ که در آن زمان پادشاه اوزبکان
بود رسید لشکر بآذربایجان کشید و اشرف را اسیر گردانید و بتیغ بیدریغ بگذرانید و این واقعه در شهور سنه ثمان و خمسین
و سبعمایه روی نمود وزیر ملک اشرف در اکثر احوال خواجه عبدالحی بود

گفتار در بیان وصول کوکب اقبال ملک اشرف به برج شرف و اقبال و ذکر شمه از حادثات احوال آن سالک طریق ظلم و ضلال

ارباب اخبار آورده اند که بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان ... حسین بن امیر حسین بن امیر چوپان را گشته عالم
فراغ گشت و حاجی حمزه مولای چوپانیان اختیار را بمنصب امارت رسانیده یعقوب شاه را از بند خلاص گردانیدند و یعقوب شاه ...
بکثرت عدد و عدد ... دولت سلیمان خان استیلا یافته بر سایر امرا تفوق جست و سلیمان خان ...
... امور ملک عاجز آمده ... ملک اشرف و یاغی باستی ... و چون قاصد ... ایشان رسید ... شیراز ...
داشته ... عزیمت بطرف عراق و آذربایجان ... بسلطانیه در آمده ... بتبریز رفتند و مقارن
آن امیر سیورغان ... امیر شیخ حسن کوچک ... روم ... آن ... ثروت ... از ...
... یاغی باستی ... اشرف ... استقبال ...
... ملاقات ... امیر چوپان ... رفتند ...
... سلیمان خان ... 
... حاجی حمزه مولای ... غیاث الدین محمد علیشاه و
علاء الدین ... ملک اشرف ... غیاث الدین ...
... سیورغان و یاغی باستی ... ملک اشرف در تبریز
... ملک اشرف ... یاغی باستی سیورغان ...
شده ... ملک اشرف ...
خود را ... قتال ساخت ... یاغی باستی ... مخالفت
... علاء الدین ... ملک اشرف ...
... علاء الدین ...
موافقت ... علاء الدین ... اشرف ...
بیکبار بتبریز ... یاغی باستی و امیر سیورغان ... امیر چوپان ... ایشان ...
... ملک اشرف ... تبریز ...
یاغی باستی و سیورغان ... 
... سیورغان و یاغی باستی ... ملک اشرف ...
... ملک اشرف ... یاغی باستی و سیورغان ... ملک اشرف در
تا ... نمود و شیروان نامی ... انوشیروان عادل خوانده
در ایران و آذربایجان ... یاغی باستی و سیورغان ...
... ملک اشرف ...

[illegible]

ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن سلطان اویس بر سریر سلطنت و خلافت

[illegible]



[illegible]

گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس

[illegible]

بیک با قوچی از امرای شیخ حسن شروان [illegible] که اگر طریق اطاعت مسلوک [illegible] ملک موروثش بکلی بر باد
شیخ و علاء [illegible] بیرام بیک رفت و بیرام بیک او را بند کرده پیش سلطان برد و سلطان اویس [illegible]
یافت و خواجه سلمان در مرثیه گفته که مطلعش اینست [illegible] خورشید روز جوانی [illegible] و در سال اول
بغداد سلطان [illegible] فوت شده باره دیگر خواجه مرجان حاکم دار السلام گشت و در همین سال [illegible] که سلطان اویس
[illegible] از صحبت او [illegible] علم [illegible] عالم آخرت بر افراشت و سلطان اویس را [illegible] سیاه پوشیده
خوانین و امرا [illegible] و خواجه سلمان [illegible]
قصیده نظم نمود که مطلعش اینست آسمان با [illegible] شد [illegible]
سبعین و سبعمایه امیر ولی که بعد از قتل طغا تیمور خان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود از سلطان اویس اظهار خلاف نمود و
سلطان متوجه او گشته [illegible] رسید و جنگی صعب اتفاق افتاده امیر ولی منهزم گردید و سلطان [illegible]
نمود [illegible] لشکر [illegible] و حکومت ری [illegible] خان [illegible] بعد از
انقضای دو سال [illegible] عادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی مورخان او را [illegible]
عادل گویند [illegible] احوال [illegible] بغداد [illegible] سلطان [illegible] تا در حکومت
شروع نمود و در سنه [illegible] و سبعمایه امیر زاده [illegible] سلطان اویس [illegible] افتاده جان بداد
[illegible] خواجه سلمان [illegible]
سرو بالا [illegible] و در سنه اربع و
سبعین و سبعمایه امیر ولی لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible] سبعین و سبعمایه [illegible] بغداد خواجه مرجان [illegible]
سلطان خواجه [illegible] و در سنه ست و سبعین و سبعمایه [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] وفات یافت [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] و حکومت عراق عرب تعلق بامیر [illegible] الدین اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت ذکر انهدام [illegible] زنگانی

## سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی

و در اواخر ربیع الاول سنه ست و
سبعین و سبعمایه مرضی صعب بذات شریف سلطان اویس عارض شده و بروایت حافظ ابرو قبل از [illegible]
آن پادشاه عالی [illegible] از فوت خویش اطلاع یافت [illegible]
[illegible] احوال سلطان [illegible] ارکان دولت [illegible] خواجه شیخ علی و خواجه [illegible]
بر [illegible] حاضر شده طلب فرموده [illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible] شیخ حسن [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible] شیخ حسن [illegible]
[illegible]
آورده و خواجه سلمان در مرثیه آن پادشاه [illegible] ای فلک [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] کرده آسمانی [illegible] زمین افکنده و با خاک [illegible] آفتابی را [illegible]
در سایه بود [illegible] حقیقت [illegible]
کرده این مصیبت در زمین [illegible] آسمان [illegible] روزگار [illegible]
سلطان اویس یاد کن وان [illegible] رحمت سلطان اویس ذکر [illegible] سلطان حسین بن [illegible] سلطان حسین

آن [illegible]



پادشاهی [illegible] بهجرت [illegible] و انواع [illegible] و [illegible] رفتار [illegible]
[illegible] سوری [illegible]
[illegible] دیو [illegible] شب [illegible] زلف [illegible] قدم [illegible] و دلش [illegible]
[illegible] و سلطان حسین در آن ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند
سلطنت نهاده و خواجه سلمان قصیده در غایت بلاغت در باب تهنیت جلوس او نظم نموده و چند [illegible] از آن ثبت افتاد
ای در پناه حضرت خورشید پادشاهی محکوم امر و حکم تو از ماه تا ماهی ای [illegible] عالی [illegible] در شان تست
نازل آیات پادشاهی و سلطان حسین بتوجه تمام بر انتظام امور مملکت [illegible] و ارکان دولت [illegible]
[illegible] و در اوایل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه [illegible] و سلطان حسین [illegible] انتظام امور مملکت [illegible]
و ارکان دولت [illegible] سبع و سبعین و سبعمایه [illegible]
[illegible] و [illegible] فتح نموده [illegible]
[illegible] و سلطان [illegible] و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] و شاه شجاع چون [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] سلطنت
[illegible] در ایام سلطنت [illegible]
شیخ علی بن سلطان اویس [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] سلطان [illegible] و ثمانین و سبعمایه
در تبریز [illegible] سلطان حسین [illegible] مدفون کردید گفتار در بیان مخالفت امرا بسبب کار
اختیار عادل آقا در سنه ثمان و سبعین و سبعمایه [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible]
و عادل آقا از سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] شاه منصور بن شاه مظفر از شاه شجاع [illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] عادل سلطان حسین [illegible]
[illegible] شاه منصور بن شاه مظفر [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] شاه منصور [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] شاه منصور [illegible]
[illegible] شاه منصور [illegible]
و قاضی شیخ علی [illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] شاه منصور [illegible]
[illegible] شیخ علی [illegible] شاه منصور [illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت [illegible]

و شیخ علی [illegible]

وچون امیر اسماعیل بن امیر زکریا در بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرده مقرب ساخت و شاهزاده شیخ علی
بن سلطان اویس که در آن ولایت بی اعتبار و بی اختیار بسر میبرد از آن جهت دلگران بود و در شهور سنه ثمانین وسبعمایه امیر
اسماعیل با اویس بمسجد جامع میرفت مبارک شاه نامی که ملازم امیر زکریا بود تیغی بر وی زد و دیگری بروی زخم زد چنانکه پای او رفت و برادر او امیر مسعود
امیر زکریا از خانه بیرون آمد و امیر اسماعیل آواز برآورد که ای مردم مرا دریابید امیر مسعود بجانب برادرزاده روان شد و مبارک شاه او را بزخم دیگر
از پای درانداخت آنگاه خبر به شاهزاده شیخ علی رسید و شاهزاده شیخ علی از کیفیت واقعه باز گفتند والده شاهزاده با قاتلان گفت اگر
راست میگویند سر مقتول را بیاورید ایشان در ساعت سر ایشان بریده بنزد او بردند و بعد از آن بعد از نماز پیشین که اسماعیل بود او را بخشید
غرایب امور آنکه در وقتی که امیر اسماعیل در سر اعمارت نشسته بود استاد انگار دیگری بر نجاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون آمده بود
قطع کند امیر اسماعیل او را منع نمود و گفت بگذار تا بدین زودی گر کسی آن را بنیاد کند عاقبت سر او از آنجا آویختند القصه آن خبر بر تبریز
رسید امیر زکریا که در آن بود برفت برادر و پسر نالید و از آن اغتنام شاد و سلطان حسین منشور ایالت و سلطنت بغداد را بنام شاهزاده
شیخ علی اعلام آورده نزد برادر فرستاد و پیغام داد که ما در ایالت ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان مینماید که
یکی از امرای بزرگ را پیش خود نگاه داری تا با ساعی رعیت و سپاهی قیام نماید اکنون هر یک از نوکران را که طلب کنی بر تو
فرستیم و شاهزاده شیخ علی را نزد پیشتاده برادر از تولش و مرو باز گردانید و بر سریر پادشاهی متمکن گشته منصب وزارت بغداد
بصاحب تفویض فرمود و قاتلان امیر اسماعیل را با وجه عظمت و اقتدار رسانید و چون دید که تمشیت امور مملکت از شاهزاده نمی آید عزیمت
نزد امیر علی باوک که از جمله امرای قدیم آبا او بود و در آن زمان از قبل شاه شجاع در ششتر حکومت مینمود و او را بفرمان طلبید و پیر علی
بدار السلام رفته سرانجام مهمات تمام از پیش خود گرفت و سایر بلاد و مواضع عراق عرب را ضبط و تصرف در آورد و این خبر بمسامع سلطان
حسین و عادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه و دریا نهضت نمی و ثمانین و سبعمایه از تبریز متوجه بغداد گشته بدان حدود رسیدند امرای شیخ علی و
پیر علی تاب مقاومت نیاورده بغداد را بازگذاشته عزم توجه بجانب ششتر از آنجا مراجعت نمودند پادشاه بسوی عیش و نشاط عازم گشته
همچنان عادل آقا گفت مناسب آنست که بنیاد اجتماعی در ششتر روانه و مهم شیخ علی را فیصل دهیم سخن قبول نشد و عادل آقا با گروهی از
لشکر و فوجی از سپاه بجانب ششتر شتافته و با پیر علی لشکر صلح کرده بر آنجمله که شیخ علی بششتر قناعت کند و دیگر در حکومت بغداد دخل ننماید
بغداد فی غره وهله فتحی بخدمت سلطان حسین رسیده و جابر بخشش عفو پادشاه را همیشه آشکارا گشت سلطان بتبریز امیدوار
غایت استقلال بسر انجام مهام امور ملکی و مالی مشغول گردیده و در بهار از زمستان عبد الملک تعالی بعضی از اعیان بغداد را اسماعیل
تومان نزد شاهزاده شیخ علی و پیر علی فرستاده و ایشان متوجه دار السلام گشته سلطان حسین
و در آن حدود رسیدند تحقیق را مبتلا شدند معی لغان نام زده فرمود و آن امیر بر دست پیر علی باوک اسیر شده جمعی کثیر از لشکر آن تعقیل
آمدند و سلطان حسین بعد از استماع این خبر ظغان ولایت بعصب عظیم... انقطاع داد و در راه شقت بسیار کشید بعضی از قبیله
بقصد و سبب خلیل الله باشاه و حکم بایزید ذکر انقطاع غبار توقوشیر گذشته شدن سلطان

حسین ودر آن اوان که سلطان حسین در کمال پریشانی در دار الملک آذربایجان منزول اجلال فرموده و عادل آقا از سلطانیه
بجانب ری رفته فتح بعضی از قلاع آن ولایت را کامیاب و در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکر را
راجع به استمالت خاطر آق بوقا نامزد کرده جا بگذاشته اندک مردمی در خدمت او ماندند و خلاف این احوال فی سنه اربع وثمانین وسبعمایه
سلطان احمد بن اویس که مانند او یکی در خطه خاک پیدا نمی شد خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفته و از اردبیل
که سیورغال او بود را پیش گرفت و سلطان حسین هر چند کسان از عقب برادر فرستاد و التماس مراجعت نمود بجایی نرسید و سلطان
احمد انار ود چیل بیران و مو غان شتافت و لشکری را نام آورده عازم تبریز شد و در پنجم صفر سنه مذکوره شبگیر ناگاه بشهر
بلده درآمد و سلطان حسین را گرفته در گوشه زندان امام زمان شب بدست برادر بنام بیان اتفاق دو زخم تیغ تیز شربت شهادت
چشید تیغ نیلوفری که تازه ز برش تو که لاله شکفته و از ارغوان نیلوفر بعضی از مورخان گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت
بسیار مشغول میبود و کارهای بد انقال که مناسب مرتبه سلطنت نبود ملازمت جانب رعایت بند و اقدام مینمود امیر شمس الدین زکریا
و خواجه جمال الدین بمنصب وزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت معموری شهر و ولایت نقش
اهتمام بر لوح دل نمی نگاشت تقلبت که خواجه کمال الدین بمنصب وزارت بر سر پرده مقید بود با تکلم بلغات مغیر متکلم میشود و در دست
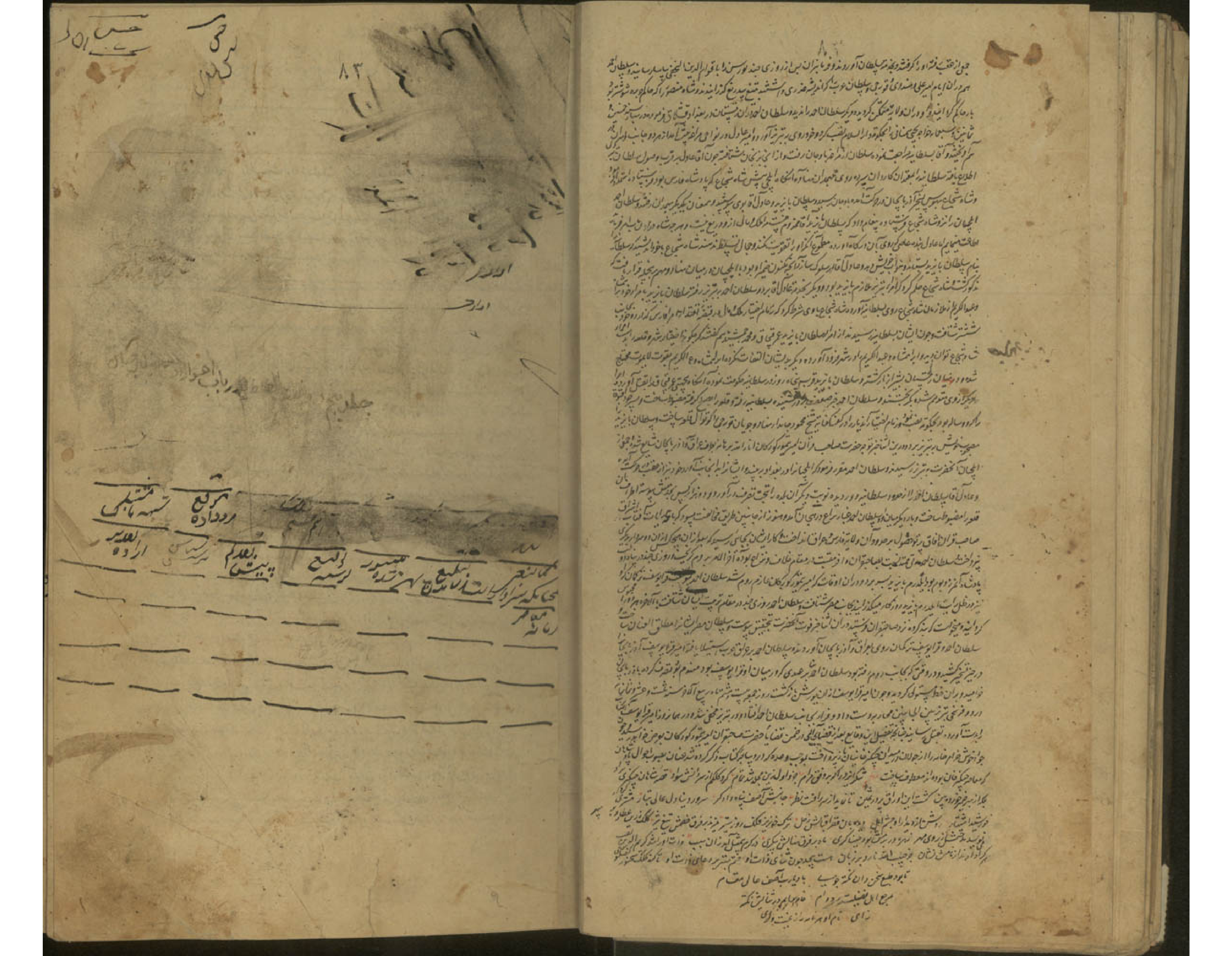




داشت موسوم بعبد الله و فضل الله و نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران را که احتیاط طلب کرد بنجد تر خواجه جلال الدین فرستاد و چون آن شخص
پیغام بگذارد و خواجه جواب داد که پسر عبد الله و جان فضل الله که در متن یا حیدان تین موجود نیست که عبارت فیها قرن بسطح کشیده نمود عصا فرا
بیچاره معنی آن کلمات نداشته بار دیگر گفت بیگ سماع التماس نمود و خواجه فرمود که عبادات از عبادات اولی الالباب
بعینه آن که دیده هر جنونی الستند معنی معلوم نمیشود و بازگشت و امیر شمس الدین زکریا را گفت که من هر چند از خواجه کلام طلبیدم او قرآن
میخواند ذکر شمه از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزو اول این مجلد

سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بی باک و فتنه انگیز و بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم حلم معروف
از بعضی اقسام فضایل بهره ور و در علم موسیقی پیش رو ارباب هنر و خوشنویس اصلا عبید اشتهار بنجش اللبلاغ بود در او منعم بود
زهر و تریاق در کین و مهر بدید او متعاقب مهر و کینه و چون آن پادشاه کیوان قدر بهرام قدرت در دار السلطنه تبریز نزول نموده و شیخ خیر
مهر سلطان حسین را فیصل داده بر او روی کشید سلطان بغزو گریخته بعد از ارتکاب شقت فراوان در کمند اسب کلاه باغ دستگیر شد
و بپای دار رکاب گردید تا زمان وصول السلطان هیچ جا ثابت نشد و عادل آقا را با پادشاهی بر داشته شاه منصور را که تقلدی کرده
متقلد گردانید و با سپاه جنگجوی شتر خوی عازم تبریز گردیده و در موضع اوجان میان بایزید باستی و شیخ علی ایناق و ابو سعید و لد امیر حاجی ملک
عادل که گریخته سلطان احمد سوی پیشرو او را از وصول سلطان با تبریز عادل آقا اعلام داده و سلطان احمد چون صورت فلکی بدید که آن بود هم
ساکنان واشته روبیت عزیمت شد و عادل آقا به تبریز در آمد قریه باسمنج اقامت ساخت و بر زبر رفت و محمد دواتی و قرا
یاکی را بر سر شش فرستاد و ایشان بن حصار ملک ایلکچی را ساخته مدتی اقامت انداخته و سلطان در خفیه قاصدی نزد محمد دواتی
گردانید پیغام داد که شما نوکران منید بخدمت عادل آقا کی کنید و ایشان بجانب سلطان میل نمودند و چون لمعی بر عادل آقا ظاهر گشت
شتافت و سلطان احمد از مراجعت قاصد یافته و بایزید باستی و ابو سعید را بر تبریز بازگذاشت و چون ایشان نزدیک آمدند
از دو سپاه مجلس جمع فرا دید که متوجه در روی سلطان بود نزد ایشان گفتند که عباس را او را تجدید سلطان احمد جلایر رسیده تکلیف کرد
اعتبار قوت دیده آن آنکه خاطر از در عقد ایشان فارغ گردانیده بعد عاقبت پیش از تکلم با توقف تمیز و بر سر نهاده و عباس پیک فرستاد
و دو بایزید باستی سرهای ایشان را نزد سلطان احمد آورد و اکثر ذکر ایشان موافق مرام سلطان نیفتاد اما چون کار از دست رفته بود چاره
به تبریز مراجعت فرمود و به ضبط مملکت و سپاهی و رعیت گشت ناگاه خبر متواتر شد که شاهزاده شیخ علی و پیر علی باوک با فوج عادل آقا عزم
رزم او کرده نزدیک رسیده اند بنابر آن سلطان با استقبال ایشان روان شده در حوالی نخجوان دو دست داد و در عرض قبچاق از نخجوان
سلطان احمد صف بر آراسته و شاهزاده شیخ علی با سپاه بد نهاد بجانب سلطان احمد شتافته از غایت نخوت و غرور به پسرش گفتند
دو مکر متوجه استعداد فرموده و او را گفت این مشت و قتی میدوانند که ما در برابر مخالفان صف کشیم تو با نوکران خود در موضع مخفی کمین تام
توقف نموده قدم پیش ننهی و چون تجربه صورت فتح و ظفر یا غنیمت ظاهر گشت و سلطان احمد مستقل این ... شده و قرا محمد پنج هزار مرد
و بسیعه کسی را بکین فقیه ساخت و قشونی را سپید کرد و تیر انداز... چون انتقام کشید سلطان
گریزان گشته روی کوه بر پیش بست تا بال اعدا افزون بود و بر بسیمول الرایحه شاهزاده شیخ علی و امیر علی که او را بر کرده شاهزاده علی و امر
تعقیب رسیده و ترکمانان غنیمت را از او گرفته روی به نزول نخجوان آورده و بعد از آن سلطان احمد به تبریز شتافته و سر پیر علی باوک را نیز استوار نمود
عادل آقا در سپاه و عادل آقا متوجه تبریز گشته میان ایشان سخن صلح در میان افتاد و سلطان احمد خواجه مولانا شمس الدین پیر حاجی اقا
بجانب او بیار با رسیان موکد ساخته و مسترد از جهت ایشان می بود که تا کار شایسته نشود و که عادل آقا نزدیک رسید و بنابر این متوهم شده
از سلطنت و فوز ملازمت گردید چون بعرف آن اید و در مقرب اقاقی شیخ علی اسد الله طالب که منکر حکم آنجا بود و فرستاده عادل آقا و امرای حیان نیز بهر
امرا بغداد بعد از شتاب و بیان بر سر خواطر انتقام نمی گفتند که ایشان را که مرتبت سلطنت و میراث بود از جمله بین صلح اتفاق افتاد و آذربایجان
تعلق سلطان احمد داشته باشد و قیصر سلطان بایزید و ولد در عراق عرب بشرکت سلطان احمد باشد و اقارب ایناق اورد سلطانیه بایشان
بغداد و دیگر که شیرکتی بنوبت او رسیده اتفاق آقا و تبریز را اقتباط کرده و عادل آقا تو دست او که سرا ای مصاحب جود و بر خلاف او بود یکم را گفت
انجمن او بوزارت بغداد نصب نمود و چون معمور سر رود دار السلام فرمود آن عبد الملک تقناجی که مصاحب دیگر بیان نیز از ربود با عالی قدر امیر اسماعیل
شد کشته بود تعیین او قبض اموال ما مصاحبان تحقیق بعد صلح و دو هزار تومان از منزل او و اصل معلق نشده و بعد در رفته ... اشتغال
عادل آقا قرار آورده بود بنیاد غارت و تاراج و فتنه و ایذا آغاز در سر نکوهش سلطان احمد رسید و بر جانب استقبال ای به بغداد شتافت
شاه منصور را که جمع کرده بود بکتب سلطانی پیوست و چون تو سن از فوز وصول سلطان خبر یافت از راه بعقوبه بوادی شهر ارسالی

عصا فرا

و ایکه اومیند



جزو دوم از مجلد سیوم در ذکر بعضی از طبقات ولات که معاصر چنگیز خانیان لباس پادشاهی پوشیده و نقد کالای [illegible] پوشیده اند

یا رب ز سخن قدر مرا عالی ساز · از غیر حدیث خود دلم خالی ساز · پیوسته چو از ثبات ملکت محکوم · در ملک سخن وری مرا والی ساز

بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که بخامهٔ تقدیرش منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع والله یؤتی ملکه من یشاء
موشح میگردد و جل جناب جلاله و پس از تبلیغ صلوات صلوات و ثنا بانبیایی را که [illegible] مراتب [illegible] رستگیشان [illegible]
وصول بدرجه بلندش [illegible] الله فلا مضل [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم نموده میشود که از [illegible] که معاصر
چنگیز خانیان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه بنظر این بنده احقر در آمده بدین تفصیل ملوک مصر قراختائیان
آل مظفر اتابکان لرستان ملوک سیستان ملوک مازندران سربداران ملوک کرت و [illegible] از احوال
این ملوک [illegible] ازین جزو [illegible] بترتیب در سلک بیان خواهد کشیده و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان
هر یک ازین پادشاهان [illegible] مذکور خواهد گردید ومنه العصمة والتوفیق گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ایالت
ملوک مصر از وقت [illegible] ایام اقبال آل ایوب تا [illegible] مصر بر لوح ضمایر [illegible] احوال اوایل و اواخر مخفی [illegible]
نخواهد بود که چنانچه در مجلد ثانی در آخر ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین [illegible] ملک صالح بن ملک کامل بن ملک
عادل بن سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر دست غلام خود کشته شد [illegible]
زمام اختیار در قبضه اقتدار [illegible] بود سرداری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انتظام داشت
تفویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم که ملقب بشجر الدر بوده و ام خلیل کنیت داشت خواندند [illegible]
و سکه بنام نیز داشت [illegible] دو سال آن ملک را [illegible] ضبط فرموده در سنه اثنین و خمسین و ستمائه امرا
متفق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز باز پادشاهی مصر نیز بر غلامان قرار گرفت و آن قاعده [illegible]
مرعیات [illegible] ملک معز الدین [illegible] پادشاهی شجاع [illegible]
[illegible] و چون بر سریر سلطنت متمکن شد ام خلیل را [illegible] از دواج کشید و بعد از آنکه [illegible] سال در دولت
و اقبال بسر برد فی سنه خمس و خمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد خویش در آورد و ام خلیل از غایت رشک نمود که جمعی
از غلامان ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند ملک منصور علی بن ملک معز بعد از قتل پدر باستصواب امرا و
ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته [illegible] بکشید و چون مدت دو سال در کام [illegible]
غلامان او را خلع نموده سیف الدین [illegible] بر تخت نشاندند و او را ملک مظفر خواندند ذکر کین ورزی ملک مظفر و کشتن
کتبوقا را بعزم تیغ ظفر پیکر سیف الدین که در زمان پادشاهی بملک مظفر لقب یافت بروایت [illegible]
[illegible] و در بعضی کتب تاریخ نام او را [illegible] نوشته اند و [illegible] چون ملک مظفر بر مسند سلطنت
[illegible] استماع نمود که هلاکو خان بر بلاد شام استیلا تمام یافته و کتبوقا را در دمشق حاکم ساخته [illegible]
[illegible] مغول [illegible] داشته [illegible] دمشق [illegible] کتبوقا [illegible] عازم [illegible] گشته
[illegible] در رمضان سنه [illegible] در عین جالوت تقارب فریقین دست داد و ملک مظفر [illegible] از ابطال رجال را در کمینگاه
نگاه داشته با باقی سپاه [illegible] با کتبوقا [illegible] ملک مظفر [illegible]
[illegible] جانب او [illegible] آورد و کتبوقا [illegible] مصر [illegible] و چون بکمینگاه رسید
[illegible] سپاه مصر از اطراف و جوانب او را [illegible] گرفتند و آتش قتال [illegible] بسیاری از
مغولان [illegible] گشت و از وقت طلوع آفتاب تا [illegible] در میان بوده [illegible] ملک مظفر [illegible]
[illegible] و کتبوقا در جنگ [illegible] گرفتار شده و [illegible] رسید و ملک مظفر [illegible]

اعلام



[illegible] در آن ایام بعضی از امرا او را [illegible] بودند بر قتلش اتفاق نموده [illegible] در موضع [illegible] جان گرامی او را
از بدن دور [illegible] و بعد از آن غلامان زمام امر پادشاهی را بدست ابو [illegible] البندقداری [illegible] دادند و او را ملک ظاهر
لقب دادند ذکر ملک ظاهر نامش بقول یافعی [illegible] و بروایت صاحب تاریخ [illegible] و اوایل حال در
سلک [illegible] امیر علاء الدین که از جمله ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار [illegible] در ناصیه حالش
مشاهده کرده او را [illegible] و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در [illegible] سنه ثمان
و خمسین و ستمائه بر سریر سلطنت مصر صعود نموده و او بصفت شجاعت و جلادت و دیانت و امانت اتصاف داشت و در
حمایت [illegible] اسلام مساعی مشکوره [illegible] رسانیده [illegible] عالی را بر [illegible] جهاد میگماشت و در ایام دولت
[illegible] بن الظاهر بالله بن ناصر الدین الله العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله [illegible] مستنصر بالله
الحاکم بامر الله ابو العباس احمد بن [illegible] که از [illegible] شد بالله بجای [illegible] نشاندند و چون ملک ظاهر [illegible] سال [illegible]
[illegible] و اقبال گذرانید [illegible] در شهور سنه ست و سبعین و ستمائه [illegible] گفتار در بیان
بعضی از وقایع [illegible] ذکر [illegible] تاریخ یافعی مسطور است که فی سنه ستین و ستمائه که ملک ظاهر در
مصر [illegible] سلطنت [illegible] بود احمد [illegible] بالله عباسی [illegible] و لقب [illegible] رسیده صحت نسبش در
[illegible] ملک ظاهر [illegible] قرآن [illegible] و اعیان مصر را
مجتمع ساخت [illegible] بجای آورد [illegible] بیعت کردند [illegible] المستنصر بالله ملقب
گردانیدند [illegible] مستنصر [illegible] سلطنت [illegible] ملک ظاهر [illegible]
[illegible] قاهره [illegible] با خلعت خلیفه سوار شده [illegible] شهر [illegible]
[illegible] مستنصر [illegible] ساخت [illegible] جنید غلام
[illegible] مستنصر [illegible] خلیفه اسلام [illegible] بجانب بغداد [illegible]
[illegible] و بدستور آباء و اجداد خویش بر مسند استقلال [illegible] و چون [illegible] سپاه
[illegible] از اطراف [illegible] از اعراب و [illegible] مستنصر [illegible]
[illegible] مستنصر [illegible] شده [illegible] ساحل
[illegible] ابو العباس الحاکم بامر الله [illegible] شد بالله انتقام داشت و چون او بمصر رسید
[illegible] المستنصر بالله گشت و بعد از آن که [illegible] سال [illegible] اسم خلافت بروی اطلاق کردند
در [illegible] ملک ظاهر عمارت مسجد رسول صلعم [illegible]
[illegible] سال [illegible] و در سنه [illegible] و ستمائه [illegible]
[illegible] ارکان
دولت [illegible] مصر [illegible] خویش [illegible] انتقام [illegible] ملک
[illegible] آباقا خان [illegible] ایلچی [illegible]
[illegible] آباقا [illegible]
ملک ظاهر [illegible] معین الدین [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] و معین الدین [illegible] بسیاری [illegible]
روم [illegible] معین الدین [illegible]
[illegible] روم [illegible] اتفاق افتاد
[illegible] دولت و اقبال [illegible] بسیار [illegible]
و چون آباقا خان [illegible] انتقام [illegible]

ومعین الدین پروانه را با دویست هزار سوار مسلمان نامزد کارزار شهید گردانید و چون از ان ولایت بدار الملک
بازگشت خاطر از اشغال رجال را مرتبه بادشاهی ارسال داشت و در مکاتبات تعالجه قلعه بیره مشغول شد و نزدیک
بان رسید که ان حصن حصین را بغلبه و قهر مسخر گردانند ساکنان بیره حال خود را قلمی نموده ان نامه را بر بال کبوتر
بستند و موقف پرواز نامه ساز زرین بال خورشید از افق شرقی ان کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار
حاز و نه بر به بر بندق کبوتر به قاهره رسانیدند و چون بندقدار از مضمون نامه حال وقوف یافت فرمود تا بر فور
در جواب نوشتند که ساکنان قلعه بیره باید که مطمئن خاطر و مستظهر باشند که هیچ رایت دولت ما در روز منتظم ازین
تاریخ بر افق عراق طالع خواهد گشت و اگر درین وعده خلافی واقع شود اشان در تسلیم حصار رخصت نمود السلام
بسیاح فضای هوا بطریقی که آمده بود بازگشت و بندقدار را با دوازده هزار سوار بجانب بیره در حرکت آمد
ونفس نفیس با هفت تن غلام بر مراکب یام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در ان وقت از قاهره تا بیره
در هر هشت موضع یام بسته بودند در چهار شبانروز آن مسافت دور و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول هفت
دویست سوار از لشکرهای سابق بموکب ظفر انتما پیوسته و بندقدار در وقتی که خود را بر قلعه چهار مرحله برکنار آب
فرات که میان او و بیره حایل بود برزد و نشسته رایت علامات سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه فتح و انبساط
با اوان و کیوان رسانیدند مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز
ارسال لشکر تر لشکر مصر جمیل هرچه تمامتر در رسیدند و ما بینه او از آب فرات گذشته مغولان چون ان حال را مشاهده
کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند وفات بندقدار بروایتی که در
روضة الصفا مسطور است در روز پنجشنبه سنه ست و سبعین و ستمایه در دمشق اتفاق افتاد و بقول یافعی ملک ظاهر در
پانزدهم محرم الحرام سنه مذکوره صاحب فراش گشت و بعد از دوازده روز بر بستر ناتوانی افتاده در بیست و هشتم ماه مذکور
درگذشت و از وی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام داشتند و اسامی دختران معلوم نیست
واز مشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که موسوم به شیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ
عراقی از نواحی همدان بود و در صغر سن از حفظ قرآن فراغت یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و باندک زمانی
آفتاب ... در ترقی داشت و اکثر در مدرسه معتبره مسائل درس بیکی از مدارس همدان بافاده مشغول گشت و در روزی جمعی
از قلندران بهمدان رسیدند و پسری خورشید منظر با ایشان بود چون چشم شیخ عراقی بران پسر افتاد بواسطه غلبه
حرارت عشق گرفتار آن پسر شد و دل بباد داده و در حمایت درس دفتری را و سر در پی قلندران نهاده بهندوستان رفت
و در آن بلده بصحبت شیخ زکریا مولتانی رسیده دست ارادت بوی داده و چندگاه در خلوت نشسته ریاضتها کشید
و مرتبه کمال مسعود نمود و شیخ زکریا یکی از بنات خود را بعقد شیخ در آورد و شیخ عراقی از ان دختر پسری یافته
او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ زکریا بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تکریما رفته از
حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونوی مشرف شده استماع فصوص نمود و کتاب لمعات را در آن ایام
تالیف کرده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیفته جمال شیخ
عراقی گشته بجهت آنجناب در توقات خانقاهی ساخت و در روز ملاقات بر کیفیتش می پرداخت و روزی معین الدین
... تر و شیخ فرمود که ما را چیزی نتوان ... و حسن قوال را با رسالت و حسن قوال در آن زمان در غایت
حسن و جمال بود چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید و شیخ با امیر
معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافتند چون شیخ بحسن رسید پیش رفت و سلام کرده او را در آغوش
کشید و خرقه طلبیده بوی داد و آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشتند و سماعها کردند و شیخ در آن ایام
غزلها گفت و یکی از جمله غزلیات که مطلعش اینست ع ساز طرب عشق که داند که چه سازیست کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تاز است
و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافت و سلطان نسبت باو ارادت تمام بهم رسانید و شیخ بی تکلف کوچه و بازار





او را سیر نمود و روزی شیفته پسری گشت از کفش دوزان و جهت دیدن او ... این پسر صاحب جمال بر در دکان کفش
دوزی نشسته امروز متوقف و فقیر ازین حرفه نداریم اگر حرام فرمایند آن کریم نان و شب ما ... شیخ پرسید که هر روز این
پسر چه مبلغ کار میکند جواب داد که چهار درم شیخ فرمود که من هر روز هشت درم بدهیم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن
شیخ عراقی هر روز بدکان کفشگری رفتی و اشعار عاشقانه خواندی و حسودان این خبر را بسلطان رسانیدند
پرسید که هرگاه شیخ این پسر را با خود بجای می برد گفتند نه گفت پس در دکان خلوت میکنند گفتند نه آنگاه دویست
دینار فرمود که هر روز پنج دینار بر وظیفه خادمان شیخ افزایند و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافته
در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیر الدین که در مولتان بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن آن حال شیخ
مریض شده شرط وصیت بجای آورد و بعد از وفات مرتضی رباعی را انشا کرد شعر در سابقه چون قرار عالم دادند
مانا که نه بر مراد آدم دادند ‡ زان قاعده و قرار کان روز افتاد ‡ نه بیش بکس دهند و نه کم دادند ‡ وفات شیخ عراقی در هشتم
ذی القعده سنه ثمان و ثمانین و ستمایه اتفاق افتاده و در صالحیه دمشق در جنب مرقد شیخ محی الدین العربی مدفون شد
و مرقد کبیر الدین هم آنجاست رحمهم الله تعالی و از علماء زمان ملک ظاهر یکی حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی
است و در مجمع المصالح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از انکه سنین ایام حیاتش بعقد عشرین رسد فوت شده اگر
اوراق ایام ... در حفظ حدیث بمرتبه ای رسید که ... سعد ... فایق میگردید غروب کوکب زندگانی
نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین و ستمایه دست داد و دیگر از اکابر صاحب تصانیف تاج محمد بن عبد الکریم بن
مالک الغافقی بوده او نیز در سنه اثنی و سبعین و ستمایه از عالم انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه
حافظ ... الدین ... اسکندرانی در زمان سلطنت بندقدار می بوده و در سنه اربع و سبعین و ستمایه
از لباس حیات عاری گشت و از جمله دانشمندان عالی مقام که در زمان قدر زمان موجود بوده و دیگر از جمله علما و ارباب کمال
شیخ محی الدین نووی است و نام شیخ محی الدین یحیی بود و نام شریف پدرش شرف بن موسی بن حسن
ولادتش در عشر اوسط از ماه محرم الحرام سنه ... دست داده و در سنه تسع و اربعین بتحصیل علم بدمشق شتافت
و در مدرسه رواحیه قریب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات او بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بر زمین
ننهاد و در سنه احدی و خمسین و ستمایه مصحوب والد خود بمکه مبارکه رفته بحج اسلام فایز شد و در سنه ست و ستین
و ستمایه از غایت تصنیف نموده تا سنه ست و سبعین و ستمایه که وفات یافت بان کار مشغول بود روضه و منهاج الطالبین
و تهذیب الاسماء و اللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التقریب و کتاب
الاربعین و کتاب الاذکار و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جمله مؤلفات وی است ذکر ملک سعید بن ملک ظاهر
محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بزرگوار باتفاق امرا و کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت
و چون قریب دو سال حشمت امور ملک بر ذات ... جزوی از مواجب سپاهیان کم کرد نامداران امرا و اعیان مصر
خلع او کردند و ملک سعید ... برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاندند
و او را ملک عادل لقب داده و سیف الدین قلاوون را که در سلک غلامان ... انتظام داشت اتابک وی ساخته و ملک سعید
خویش با برادر خود خضر و بعضی از خواص بقلعه کرک شتافت و در سنه ثمان و سبعین و ستمایه در آن حصار وفات یافت
و خضر زمام حکومت کرک بدست آورده بملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ... در آن دیار شهریار بود و بعد از آن سلطان
قلاوون حصار کرک را از وی بیرون آورده و دیگری بجایش نصب نمود ذکر سیف الدین قلاوون چون ملک
سعید از مصر بکرک رفته فوت کرد اشراف و اعیان آن مملکت بعد از ... ماه سلامش را از حکومت معزول
داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ثمان و سبعین و ستمایه پادشاه گردانیدند و او را
منصور لقب دادند امیر سنقر اشقر ... که ملک الامرای دمشق بود اظهار خلاف نمود و ملقب بملک کامل گشته ...
گشت و در سنه تسع و سبعین و ستمایه سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشید و میان او و سنقر مقابله اتفاق افتاد

سیف الدین طغرل و سنقر بحوالی شام شتافت و در حمص از آن طایفه مستولی شد و در این سال میان سلطان
قلاوون و شاهزاده منکوتمور بن هلاکو که منکوتمور برادر خویش اباقاخان بحمص آمده بود قتال روی نمود و کفار تاتار
منهزم گشته ملک منصور بر حمص دست یافت و نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمائه میان سنقر اشقر و سیف قلاوون بجهت قرابت
اینکه از کفار فرنگ گرفته اهل اسلام نصرت یافت و از آن تخت فرار و در سادس ذیقعده سنه تسع و ثمانین و ستمائه
در ظاهر قاهره مقرر به آن پادشاه غازی از عالم مجازی رحلت نمود و مدت سلطنتش یازده سال و چند ماه بود **ذکر بعضی
از افاضل که معاصر بودند با ملک منصور** از جمله فضلای زمان سیف الدین قلاوون یکی از قاضی القضات **ابن خلکان
مورخ شافعی** است و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی و در تاریخ یافعی مسطور است که ابن خلکان
در سنه ثمان و ستمائه تولد نموده و در موصل تحصیل کرده بمصر شتافت و چندگاه در آن مملکت ساکن گشت بعد از آن بقضای
بلاد شام منصوب گشت و مدت ده سال بدان امر اشتغال نمود و در فصل قضا شرط امانت و دیانت بتقدیم رسانید
و چون سلطان ... بعزل او حکم فرمود ... ابن خلکان بمصر داخل گشت و در سنه احدی و ثمانین و ستمائه
عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله مصنفات ابن خلکان کتاب وفیات الاعیان است و آن تاریخی است که در فن تاریخ
تصنیف نموده اند و از جمله مشایخ آن زمان یکی **شیخ ابو اسحق ابراهیم بن معضاد الجعبری** است و شیخ ابو اسحق بزرگی
صاحب کرامات بوده و در سنه ... در مصر از عالم انتقال نموده و در تاریخ الدول مسطور است که **شیخ ابو اللیث المغربی
المجاور** وفات یافت و شیخ در سلک مشایخ انتظام داده و بواسطه اکثر احوال خود را در ... می پوشید کرده و
با مریدان اشتغال نمود و شیخ محیی الدین نووی را نسبت بشیخ ارادت تمام بوده و پیوسته بزیارت او رفته سلوک
سعادت می نمود و عمر شیخ ... سال بوده و هم درین سال ابا نفیس علامه **علاء الدین علی بن ابی الحزم الکرد
دمشقی** که در دیار مصر بطب و در سایر امصار مثل او طبیبی نبوده از عالم رحلت نمود و از تصانیف او کتاب موجز
مشهور است و بسیاری از اکابر علما آن کتاب را شرح نوشته اند و دیگر از افاضل زمان سیف الدین
قلاوون **ابن النجاری المحدث** است و ابن نجاری در سنه ... تولد نموده بوده و در بغداد تحصیل علم نموده و از مشایخ
آن بلده اجازت روایت حدیث یافت و بصفت صلاح و دیانت و تقوی و امانت موصوف بود و در صالحیه دمشق
نیشابوری و ستمائه بجهان جاودان نقل نمود و بسبب شهرتش بابن نجاری اکثر مردم او را ... و در بخارا هم برده بودم
و درین سال **شیخ عفیف الدین سلیمان بن علی التلمسانی** از عالم فانی بمنزل باقی انتقال نمود و او کتاب منازل السائرین را که مؤلف
منسوب بحضرت پیر خواجه عبد الله انصاری است شرحی نیکو نوشته است و دیوان اشعارش نیز در غایت سلاست
و عذوبت واقع شده و از گفته بعضی از محققین شیخ عفیف الدین را که کفر و الحاد نسبت نموده اند بنا بر کمال علو بوده و از
معانی اعلم **ذکر ملک اشرف علاء الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون** بعد از فوت ملک منصور جمهور
اشراف مصر و لواداران را ملک اشرف در ذیقعده سنه تسع و ثمانین و ستمائه بر تخت سلطنت نشاندند و آن پادشاهی
صاحب رای و کیسی رای بود و چون اخر جانب اعراب بسر بنده را دو ذات را بجانب اسپ و ... تعریف نمود و منصب ...
سپاه را به بدر الدین بیدره تعلق کردانید و ولی ... بالاستخلاص عکا اهتمام نمود بطرف کفار فرنگ در آمده بود
آورد و پس از وصول بظاهر آن حصار در امر محاصره دقیقه را از غایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید و کثیر از کفار
آن بلده را مسخر کردانید و بسیاری از کفره را بتیغ بیدریغ بگذرانید و اساس قلعه را منهدم ساخت و دمشق آن
شهری بود که ... ابن ... نام نهاد و بعد از آن بحر بیحیز ملک بامسال کر ... و قلعه ... محصور کرد و از
انطاکیه ... غلام بودکه ... او بودند متوجه آن حصار گشت و در چهارم ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه
بمقصد رسیده آغاز محاصره و مقاتله نمود و منجنیقها بر حوالی حصار که در آن قلعه بود نهادند در متعلق رفیع
و منع آمده از جانبین تیر و حرب و سنگ منجنیق پران گشت و در اثنای آن روزها از کفار یکی از مسلمانان را که اسیر ایشان
گرفته بودند عوض سنگ در منجنیق نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند و آن بیچاره ... در ...



خلاص گشته از شاهده آن حالت آتش غضب و حمیت ملک اشرف در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکا را
با خاک یکسان نسازد و فرنجیات متوطنان آن دیار را یا و قهر نابود نکرداند دست از جنگ باز ندارد و در نقابان نیز
جنگ را نموده تا در صحرای آن حصار آغاز راه بیرون کردند و از خندق گذشته ستونها زیر برج و بارو نصب نمودند
و نقبها شیب شهر در آن ساخته ستونها را آتش زدند و برج و بارو جوفار و فرنگ کفار بیرون آمد و بعضی از حصار
بیفتاد و در صباح جمعه هفدهم جمادی الاولی سنه مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در شهر ریختند و خون اکثر
آن بی دینان را با خاک راه آمیختند و بعد از ده روز از وقوع این صورت صور بعینه بتیغ فرنج مسخر ملک اشرف در آمد و زیادی
حکام و لشکریان آن بلده را که از صعوبت حمله ملک خبر شنیدند و از بیم در عاصیان محض بودند و رعیت کسی نزد ملک
اشرف فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و دار و نفقه طلبیدند و در اوایل سال ملک اشرف تا بعد از استقلال
حصار صیدا و انطاکیه و طرطوس و طرابلس را نیز مفتوح ساخته لغات فرنگ را تمام از آن دیار بیرون کرد و ابواب
فرح و سرور بر روی روزگار اهل اسلام گشود و درین سال ملک عادل کتبغا بن عبد الله وفات یافت و چون مرتبت
آن روز انوار معدلت وجود آن سلطان عادل بجایی رسید که تیغ تیز از میع زنده کاف بسبرد و برادر ملک
منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کرد و این سلطان وزیر را موافق کردانیده العقد ارسلان کرد که از عالم انتقال
نمود **ذکر احوال دوازده سلطنه کتبوغا و لاجین در سلطنت ملک ناصر بعد از آن سر زمین**
چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت نموده هم پادشاهی بر محمد بن ملک سلطان قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرد
سر انجام مهمات را از پیش خود گرفت و سلطنت ملک ناصر شد و چون بکسال عالی بر منوال بگذشت در محرم الحرام
سنه اربع و تسعین و ستمائه کتبوغا که در زمان غلبه ملک منصور کتبوغا نوبان با سیری در دست مصریان افتاده بود و در دولت
کرت قابلیت بتدریج بپایه امیری رسیده بود با اتفاق لاجین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت و ملک
عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او در آن وقت که بر سر سلطنت صعود نمود چهل ساله بود و بعد از
دو سال از پادشاهی در سنه ست و تسعین و ستمائه اعاظم امرا و بسیاری دو نفس حاضر بجهت سوفا ... در شکسته و بوقتی
آن مملکت را با حسام الدین لاجین منعقد شد و کتبوغا با چهار کس از غلامان خود بصوب دمشق گریخت لاجین ملک
منصور لقب داشت قومی از سپاه را با افاق فرستاد تا او را گرفته در قلعه حرم ساکن کردانیدند و اسباب او مشوش
بهم رسانیدند و در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اعیان مصر بسبب لاجین نیز طریق سوفا پیش گرفته بعد از آن در نماز
خفتن و در وقتی که لاجین بیت سلطنت اشتغال داشت و بعد از قاضی القضاة حسام الدین الحنفی و امیر عبد الله
و بیرخاسی الدین و امام بن الف الی کسی دیگر نیز داده بود اشت که از اعاظم امرا بود با یکدیگر ... دیده لاجین را در شده
ریختند تا لباس او را بشکستند و در ربیع او در اسطرف ایشان بعضی بودند و او روز دیگر کسی بطلب محمد بن سیف الدین
قلاوون کرده که در قلعه کرک محبوس بود فرستادند و او را بمصر در آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب دادند و منصب امیر
سپاه را با ... ضبط کردند و در این و ستمائه **حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن دقیق العید القشیری**
در مصر فوت شد و در تاریخ الفضائح مسطور است که تقی الدین را مصنفات است که ما متقدم را تالیف کرده نشده
و در همین سال کتبوغا که بعد از خلع از سلطنت مصر در سیری بود از عالم انتقال نمود **گفتار در ذکر ملک ناصر و سلطنت او
و آنچه شد در زمان او ظاهر** چون ملک ناصر بر سریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در فصل ملوک
ایام دولت غازان خان از تاریخ مرقوم شده میان او و سلطان محمود غازان عداوت و نزاع در میان آمده غازان در سنه
تسع و تسعین و ستمائه با لشکر عظیم بصوب شام کشیده و در نواحی حمص با ملک ناصر مقابله نموده او را منهزم کردانیده و آن
آن بلده را بحیطه تصرف در آورد و بعد از ... بولایت بر رجعت نمود و امرا و حکام از اطراف بقصد شام ... شدند
... برین بعد از ... غازان خان تا با سپاه عراق ... برد و
بعد از وصول بحلب فتح شام را در خاطر ... قتلغ شاه نوین ... با جنگ کرد ... بصوب ... آورد

ملک ناصر یا حاکم حلب ماثر و در مصنع ... پسر غازان خان تا فتح ... در رجب ... و دولت بنهایت گرفته
قدم برمسند حشمت و قوت نهاد و امیر غیر نایب و لشکرکشی را به بکتمور ... و منصب وزارت فخرالدین مسعود
الملیلی مشغول نمود و قراسنقر را در دمشق حاکم کرد و جمال الدین اقوش در حلب ... و در شجاعت امور ... سپاهی
و رعیت آورد و همت بکمال و قدرت و استقلالت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت ... گرفت و ... دولت
مطیع و منقاد وی گشته تا ممالک مصر و شام صفت معموری پذیرفت و در سنه احدی عشر و سبعمایه الحاکم بامرالله جاینی کرد در
ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت ... شد مراتب نوبت بعقوب ... عالم آخرت بر افراشت ملک ناصر و امرا و وزرای او
پسرش المستکفی بالله را بجای پدر بر تخت خلافت نشاندند و در بلاد اسلام در دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند و بوجود
مدت شش سال از ... خطاب ... ملکت ناصر کرد ... بود ناگاه ... روز کار در کار آمد و
هر ... خلافت امرا ... دمشق ... تبدیل نمود و ... ابن مقابل الکرک سیف الدین سالار ... جانم
بدر جاشنگیر که از اکابر امرا ... و جمال ... و دمشق نمودند ... استقلال ... در سنه سبع و سبعمایه
قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از اندیشه غدر ... وقوف یافت و با ... و ... و جوم ... پسر
معدود ... از غلامان ... از ... از قلعه قاهره ... بجانب ... کرک ... باسم اسکندر
پرداخته ... و ... از ... برج ... از ... ساخته ... خاطر ... حرکت ... سالار
و جاشنگیر چون ... مملکت مصر خالی دیدند المستکفی بالله و اعیان و اشراف را جمع ساخته در باب ... پادشاهی
کردند ... اسلام ... آمد ... مشورت ... و ... بر سلطنت جاشنگیر قرار ... او را
در سریر سلطنت نشاندند و ... را ملک مظفر ساخته خطبه ... خواندند و جاشنگیر نام ... و عقد ... احکام
کتابت سالار ... منصب نیابت را ... تفویض نمود ... سیف الدین ... و ...
... جمال الدین ... و علاء الدین ... از ... فرا ... حلب ...
آن ولایت فرستاد و دمشق را ... جمال الدین اقوش ... و ... قراسنقر ... داد و چون
از جانب ملک ناصر خوف و خشیت بینهایت داشت ... اسنقر ... اقا ... در ... نزد او فرستاد و
پیغام داد که چون سلطان بموجب طریق انعزال ... اختیار کرد و مملکت را باز گذاشت اشراف
و اعیان مسلمانان ... سلطان ... ملک مظفر لقب داده ... از قرار ... مذهب
سلطان است ... اسلام ... خود ... است ... در ...
شجاع ... استان ... از ... چند ... آنحضرت ... آیند
... تا با اتفاق ... ملک ناصر جواب داد
که ... شده ... و ... در مصر ... بوده ام اگر ... باز
فرستم ... معاش ... و طلب ... از غلامان ... ملک
بوده ... زیاده ... هزار ... زاده ... و منصوری
و ناصری ... آستان ... چشم ... بشارت ... ملک مظفر ... داده ... با
... از ملازمت ... برداشته ام و وجود و عدم ... انجا ...
ملک مظفر ... ابن ... سلطنت و امارت ... چون این پیغام
بجاشنگیر و ملازمان او رسید ... از ملک ناصر ... از ... ملک مظفر از غلامان
اشرفی و ناصری ... و ... و ایشان جسارت نمود و ... از ...
در میدان ... از آن ... ملک مظفر ... از مصر ... و ...
... ملک ناصر ... غلامان ... نمود و ملازمت

اعلا



و ملک ناصر ... تا ... بانزل ... جمعی کثیر در ... مجتمع گشته و چون این خبر بشام رسید حاکم حلب و اسنقر
نیز ... نزد ملک ناصر فرستاد و اظهار هواخواهی نمود و ... جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که از
... و ... اسنقر ... ملک مظفر ... غازان ... مصر ... و این ... ملک ... و ...
سلطان ... مخالفان ... و ... برای ... اینها ... گرفته ... چون صاحب دمشق جمال الدین اقوش
... ملک ناصر ... یافت ... بنفس ... داد ... بعقوب مصر ... و ملک ناصر ... پادشاه
... گشته با سپاهی ... از کرک بدمشق ... و ... اکثر امرا و حکام شام ... ایشان
... ملک ناصر ... و ... اعطاف و الطاف ... موانع ... عهد ...
... کردانیده ... بعقوب مصر ... و ... دوم ماه رمضان سنه ... با ...
... از ... دمشق ... آمد و چون جاشنگیر ... و جلال ...
... نموده با ... سلار ... از ... با ... خاص ... سعید
... سلطان ... اسنقر و منکوتمور را ... روان ... با ...
... و ... بجاشنگیر ... در ... روان ... نموده در ...
... رسیده ... و در روز ... مصر ... روی ... نمود و ...
... و ... در روز ... روز دوم ... اسنقر و منکوتمور
... جاشنگیر ... روز ... و روز دوم
... آمد که اسنقر و منکوتمور و جاشنگیر ... ملک ناصر ... حکومت دمشق ... اسنقر
فرستاد ... ملک شام ... جاشنگیر ... سلطنت مصر ارسال ... منکوتمور
... و چون جاشنگیر ... سلطان ... خاطر ... ساخت
... رعایت ... حقوق ...
... جاشنگیر از شنیدن آن خطاب ... مضطرب شده گفت که سالار ... حرکت
... ملک ناصر ... سوگند ... اما ... که بعد
... جاشنگیر ... و ... التماس قتل
... از میان ... شد و چون نوبت ... سالار
... جمال الدین اقوش ... کرک ... و ...
... احتیاج ... ملک ناصر اسنقر را از حکومت
دمشق ... جمال الدین اقوش ... از اهل ... باستان ...
... سلطان ... انعام و اکرام ... سلطان ... ایشان ... کلاب
... و ... در ... پادشاه ... در سنه اثنی عشر
سلطان ... اسلام ... در ... محرم سنه ثلاث عشر ... از ... به
... آمد و در سنه ... سبعمایه ... کرت ... سعادت ... اسنقر ...
... الملک ... باز گشت و ... احوال ... مصر و شام تا ختام کلام

در ذکر ملوک مصر و شام

بخاطر ... اتفاق احوال ملوک عظام و ... اخبار ... پوشیده
... تاریخ ... ملک ناصر ... مقام ... تمام گشت ... ملک
... انتظام ... روز کار ... پادشاه ... سلطنت آن
... یک از ... آن روز کار ... بر آن ... کرد ... و افواه

ما فوق آن الماء استماع افتاده است که از آن زمان باز مملوکی از ذریه سلطان مصری بوده اند و در باب
نسبت امور مهم مملکت و مهم [illegible] و اعتماد [illegible] بوده اند چنانچه از ظفرنامه و مطلع السعدین تحقیق [illegible]
و زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان که [illegible] رونق تمام قرار یافته بود و صاحبقران چون [illegible]
بصوب مصر انعطاف [illegible] بعد از فتح روم ایلچیان بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد نموده [illegible] بنام نامی آنحضرت [illegible] ارسال فرموده و در [illegible] زمان فرخنده نشان خاقان سعید میرزا
شاهرخ ملک اشرف نامی [illegible] مصر و شام استقلال داشت و بعد از آن فوت شد سلطان [illegible] سلطنت
بر او قرار گرفت و مملوک تاتار که در سلک امرا و کبار منتظم بوده اند صاحب اختیار شده [illegible] رتق و فتق [illegible]
آن مملکت اقدام نمودند و بعد از وفات سلطان [illegible] جقمق بیگ [illegible] سلطان مصر شد و میان او
[illegible] رسل و رسائل [illegible] و طریقه اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم از این مجلد [illegible]
به تفصیل این حکومت حکایات خواهد یافت و از جمله ملوک مصر [illegible] سلطان [illegible] است که معاصر سلاطین [illegible]
بوده [illegible] مشهور است که [illegible] اقبال نواب [illegible] شاهی سلطنت
میشود و چون چند سال از حکومت [illegible] گذشت [illegible] بادشاه روم
سلطان سلیم [illegible] لشکر به مصر کشیده [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] در این ملک
بادشاهت [illegible] چنانچه تفصیل این حکایات انشاء الله تعالی در جزو چهارم از این مجلد [illegible] خواهد پیوست ذکر بعضی از علما که در
ایام دولت [illegible] در ولایت مصر و شام بوده اند و بامر شریف درس و تصنیف مشغولی میفرموده اند
[illegible] در سنه احدی و عشر و سبعمایه حافظ علاء الدین [illegible]
[illegible] ... جمال
الدین محمود بن مکرم الانصاری که تصانیف معتبره [illegible] و در سنه [illegible]
[illegible] سلیمان بن حمزه المقدسی که قاضی [illegible] شام بوده [illegible]
[illegible] زکی الدین حسن بن محمد الحسینی [illegible]
[illegible] و آنجناب حافظ قرآن مجید بوده و در علوم تحقیق تصانیف نموده و در سنه [illegible]
مولفات برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری [illegible] و در سنه ثلث [illegible] قاضی القضات
[illegible] الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصنیفات داشت [illegible] و در سنه
اربع [illegible] صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه
خمس [illegible] مولف تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری
[illegible] و در سنه [illegible] قاضی [illegible] شرف الدین [illegible]
[illegible] الجعبری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قاضی القضات [illegible] جلال الدین محمد القزوینی [illegible]
[illegible] قاضی القضات امام الدین و قاضی جلال الدین [illegible] دمشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] العبادة [illegible]

طالب تلخیص مفتاح و ایضاح

[illegible] الکتابان



الکتابان المشهوران فی العلم المعانی والبیان المعتاق [illegible] الایضاح [illegible] هفتاد و دو سال بوده و هم
در آن سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم الجزری الدمشقی [illegible] از عالم انتقال نمود و در این سال
حافظ کبیر [illegible] ابو القاسم محمد بن یوسف البرزالی بجهان جاودانی پیوست [illegible]
[illegible] ابو بکر بن [illegible] عبد العزیز بن عبد الدین
[illegible] از شیخ محی الدین عبد الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible] شرح مختصر [illegible]
و دیگر [illegible] شمس الدین ابو عبد الله بن احمد المعروف بابن اللبان
جاودانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الاصفونی [illegible]
[illegible] مختصر [illegible]
و در سنه اربع و ستین و سبعمایه [illegible] جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی که بصفت
علم و صلاح [illegible] و در علم ادب و فن تاریخ مصنفات معتبره
[illegible] عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی الیمنی بجهان جاودانی انتقال فرمود و
[illegible]
علوم ظاهری و باطنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تاج الدین [illegible]
بن تقی الدین علی از عالم [illegible]
و [illegible] در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که
شیخ فقهای مصر بود از عالم انتقال نمود و در این سال بهاء الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان [illegible]

حکام قراختائی کرمان

[illegible] ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختای [illegible] کرمان [illegible] حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible] براق بن کلدوز [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]

بعد به سیورغتمش یرغو اقامت دیوان مظالم را بدو تفویض فرمود و منصب اتابکی پسر خود سلطان غیاث الدین
پیرشاه را علاوه آن مناصب گردانید و در آن وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را ایالت عراق منسوب داشت
شحنگی اصفهان را براق حاجب داد و مقارن آن حال اختر جاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع آفتاب رایات چنگیزخان
در مغرب زوال مختفی گشت و براق احتیاط از ملازمت ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان
شد شجاع الدین ابوالقاسم زوزنی که در آن زمان حاکم کرمان بود بطمع اموال و براق حاجب سر راه بروی گرفت و بین
الجانبین کارزار اتفاق افتاد و علم دولت براق بعد ارتفاع پذیرفت و ابوالقاسم گریخته در سنه تسع و عشرین و ستمائه براق
بکرمان درآمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانی که اوکتای قاآن در قراقرم کلوران قائم مقام پدر شد براق ایلچی
با پیشکش فراوان بآستان معدلت آشیان فرستاده اظهار طاعت و انقیاد نمود و قتلغ سلطان لقب یافته منشور ایالت
ولایت کرمان بهر افراز گردید و در پادشاهی قاآن سالیس بوده و قریب یازده سال گذرانیده فی سنه اثنین و ثلثین و ستمائه
وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود و بنظام کرمان در محله ترک آباد مدفون شد و از وی یک پسر و چهار دختر ماند
و پسر را رکن الدین خواجه حوق نام داشت و اسامی دختران اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان خرم ترکان
و بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن خمیتار تاینکو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست
زیرا که رکن الدین خواجه حوق در آن روز در اردوی اوکتای قاآن بود و وزارت براق قتلغ بخواجه امین الدین تاج الملک
طالبی مفوض بود و خواجه امین الدین در اوایل حال در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام
علم فضل و نیکنامی برافراشت **سلطان رکن الدین خواجه حوق بن براق حاجب** بعد از استماع خبر فوت پدر
منشور حکومت کرمان حاصل کرده روی بدان جانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته براه بیابان
متوجه اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه بیست و ششم شهر شعبان سنه ثلث و ثلثین و ستمائه
بلده کرمان از این مقدم مشرف گردانید و قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید و در آن اوقات
قطب الدین در ولایت مغولستان در خدمت صاحب محمود یلواج بسر می برد و چون منکو قاآن بر تخت سلطنت نشست
محمود قطب الدین را بنظر منکو قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهت او حاصل کرد و رکن الدین از این خبر با تفرقه گشته
روی در بغداد آورد و اما ورا از آنجا کاری نگشت و لاجرم بازگشته بدرگاه منکو قاآن رفت و قطب الدین از
عقبش رفته منکو قاآن رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند و احوال ایشان
معلوم نیست وزیر رکن الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه امین الدین بوده و ساعی الامر خواجه امین الدین را بخط
قصد و غرض بعضی از اهل حسد موافقت متفقد شده شهادت یافت الکاه فخر الدین ظهیر الملک متصدی منصب وزارت
گشت و بعد از انقضای دو سال قلم قضا رقم عزل بر صحیفه حالش کشید شرف الملک معین الدین زوزنی متصدی امر
گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و باندک زمانی
معزول شده خواجه نظام الدین محمد بن تاج الدین فاضل قائم مقام گشت و او نیز در سال اول میان معادره گرفتار آمده
صفی الدین تاج الدین عثمان برسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند اوائل باندک زمانی از آن کار
معاف شده بار دیگر فخر الدین ظهیر الملک در آن امر شروع نمود و تا اواخر حالات رکن الدین وزیر بود
**قطب الدین محمد سلطان بن خمیتار تاینکو** در منتصف شوال سال خمسین و ستمائه بکرمان رسید و تاج ایالت بر
سر نهاد و قتلغ ترکان که از قطلقان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود و در آن اوقات در حرم قطب الدین جای داشت
و اصحاب رای و تدبیر مملکت را بحضور و آباد آن ساخت و قطب الدین قریب شش سال بفراغ بال سلطنت کرده در ماه رجب
سنه خمس و خمسین و ستمائه مریض گشت و در شهر رمضان همان سال درگذشت و یا پروزارتش خواجه فخر الدین ظهیر الملک
و فخر الدین شمس الملک محمد شاه بن حاجی زوزنی بشارکت یکدیگر قیام نمودند و آن بردو خواجه در غایت عدل و انصاف
بودند نقلست که از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حجاج سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشت اسامی





دختران را مورخان چنین نگاشته اند پادشاه خاتون بی بی ترکان ارو قتلق بوتقلق پادشاه خاتون و بی بی ترکان
از قتلغ ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را اباقا خان در حرم خویش جای داد
و بدین سبب مادرش بعد از فوت شوهر خویش بر مسند رفعت نشاند **عصمت الدین قتلغ ترکان** بعد از وفات قطب الدین
محمد ایلچی بدرگاه هلاکو خان ارسال داشت و کیفیت واقعه را ارسال داشت هلاکو خان فرمود که چون قطب الدین بشرایط
بندگی قیام نموده و بندگی بجا آورده بود مملکت کرمان را بفرزندان او ارزانی داشتیم و چون ایشان خورد سالند باید که قتلغ
ترکان بضبط امور ملک و مال قیام نماید بنابر آن قتلغ ترکان اسم سلطنت بر **حجاج سلطان** اطلاق نموده سر
انجام کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت و در تمهید و ترتیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان کوشید
و قواعد جور و احسان سعی تمام نمود و از اخذ خیرات و انشاء حسنات و انعام علما و اکرام فضلا بمرتبه اهتمام فرمود که
تا آن غایت هیچ یک از زنان پادشاهی ذی شوکت بوقوع نپیوسته بود و در ایام دولتش خوانق و مدارس و مساجد
بنا کرد و کرم و پرستش از چهره احوال حاویان فضائل نقاب فرو کشید و در آن اوقات که اباقا خان
جهت دفع براق اغلان متوجه خراسان بود ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی روان ساخت
و حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر عاطفت اباقا خان شده بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان بی حرمتی آغاز
نهاد و روزی در مجلس بزم اراده کرد که ترکان رقص نماید و خواص و ندما در آن محفل این بیت ترنم نمودند
چرخ بزر و اختر بخت تو نوجوان آنکه بجز دولت خود با جوان و پیر ترکان خاتون از این حرکت ناپسندیده
رنجیده متوجه اردو گشت و حجاج سلطان هراس بقیاس بخود راه داد و روی بهندوستان آورد و مدت ده سال
در آن مملکت مصاحبت نموده بعد از آن سلاطین هند لشکری همراه او نمودند تا ملک موروث را بازگیرد و بطرف کرمان
و حجاج سلطان با جمعی کثیر از هندوان بعزم کرمان روان گشته چون بسرحد رسید مریض گردیده در رجب بنجشنبه
سابع ذی حجه سنه تسعین و ستمائه وفات یافت و او را چهار پسر بود و هفت دختر اسامی پسران سلطان مظفر الدین محمد شاه
و قطب الدین محمد سلطان شاه و رکن الدین محمود شاه و علاء الدین حسین شاه و دختران معلوم نیست و بعد از
فوت اباقا خان در سنه احدی و ثمانین و ستمائه پسر دیگر قطب الدین که سیورغتمش نام داشت باردوی احمد خان رفته
نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان خاتون حاصل نموده و بر مرکب مراد سوار گشته روی بملک موروث آورد و چون
بسپاه کوه رسید و دید که ترکان خاتون یکسان باردوی خان مرده باوی ملاقات کرده آن شب زاید خط اندوه و ملکه
از وقوف مضمون آنجا نمانده کرکشتی کوفتش کرد و بعد از آنکه از غایت سرق بار دوشنا فت
الماسی نتوانست ساخت و آن زمستان در برنج گذرانیده تابستان بتبریز رفت و از غایت حزن و اندوه
مریض شده وفات یافت و بحسب کالبد خون گشت و اوخراللا دخترش بی بی ترکان نعش او را بکرمان برده
در مدرسه که ساخته و پرداخته اش بود دفن نمود زمان اختیار و اعتبار ترکان خاتون که در کرمان بزرگ
بیست و شش سال امتداد داشت خواجه قوام الملک و فخر الدین یحیی و عمید الملک منتجب الدین و محمد الملک تاج
الدین ابوبکر شاه و قوام الدین بهاء الملک بنوبت وزارت ترکان خاتون و حجاج سلطان بسیورغتمش ... و خواجه سنی الدین
رایبری بود ناصر الدین نام تاریخ کرمان که بنام السمط العلی فی تاریخ ... نوشته شده تصنیف ناصر الدین است **سلطان**
**جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان** در شهور سنه احدی و ثمانین و ستمائه بکرمان رسیده با رفیقی
و ساز جمعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن اوقات که ارغون خان احمد خان را که مربی سیورغتمش سلطان بود بقتل رسانید
و در ممالک ایران لوای کامکاری برافراخت بانتقام سلطان سیورغتمش فرمان داد و سیورغتمش با عرض و مجلس
تمام بدرگاه شتافته از ادراک موقف یرغو باز داشته اند اما او را بوجاییک خاطر بجا ارباب همش بتهمت و خواهرش
پادشاه خاتون را که منازعش بود در سلک ازدواج کیخاتو کشیده و با بروم فرستاده و خاتون اظهار کرد و رنجش را
بسیورغتمش داده و فرمان حکومت کرمان بنامش نوشت و اجازت رخصت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش

در اندک زمانی حرم محترم ملک موروث خواسته بر مسند دولت و اقبال صعود نموده و شاهزاده کردوجین دختر شاهزاده
منکوتمور بن هلاکو خان بود و مادرش آبش خاتون بنت اتابک سعد بن ابوبکر است و کردوجین با علو نسب و حسن صورت
وصفای اعتقاد و وفور انصاف اتصاف داشت و در باب انشاء خیرات و مبرات و ارتکاب طاعات و [illegible]
و ترویج بقاع خیر سعی و اهتمام مینمود القصه چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان جلال الدین
سیورغتمش درگذشت ارغون خان فوت شد و گیخاتو از روم بادربایجان آمده پادشاه گشت و پادشاه خاتون
عزم انتقام برادر جزم کرده نشان سلطنت کرمان را بنام خود ستاند و بعجلت هرچه تمامتر بجانب کرمان در حرکت
آمد و در شهور سنه ۶۹۱ بر سر سیورغتمش رسیدند و او را گرفته در قلعه شهر محبوس گردانیدند و شاهزاده کردوجین و بعضی دیگر از
هواداران در مقام استخلاص سلطان شده حیله در میان مشک سقای که آب [illegible] می برد پنهان [illegible]
رسانید و بدان وسیله سیورغتمش از دیوار پایین آمده بگریخت اما چون رشته عمرش بانجام پیوسته بود بار دیگر بدست خواهر
باهم افتاد و در شب هفتم رمضان سنه ثلث و تسعین و ستمائه در وقت افطار شربت شهادت چشید و او را یک پسر
و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان و دختر شاه عالم و وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه نظام الدین
و برادرش امین الملک [illegible] الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین در اوایل حال معزول
شده و امین الملک از روی استقلال بضبط امور ملک و مال قیام مینمود صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین
محمد سلطان

صفوة الدین شاه خاتون ملکه فاضله زیبا صورت نیکو سیرت بود و در ایام دولت خود بسط بساط
عدالت و نصفت اقدام فرموده و حسن خط و لطف طبع داشت و همواره اشعار آبدار بر تتبع نیکو [illegible] از زمانه
یادگار داشت چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر وجنات احوال اهل فضل و کمال
تافت و در روز [illegible] سنه ۶۹۳ که گیخاتو کشته گشت بایدو اغول بر سریر فرمان دهی نشست قرب و اجلال بسیار قرین
روزگار پادشاه خاتون شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش در حباله بایدو بود و از استماع این خبر
کردوجین در غایت [illegible] با اتباع و ملازمان از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه [illegible] رسید [illegible] اطراف
و جوانب این ولایت بوی پیوستند و کردوجین بقصد پادشاه خاتون مراجعت نمود [illegible] کرمان مشغول
و اکثر امرا و معتبران طرفین چون [illegible] سلوک داشته از پادشاه خاتون روگردان شدند و او از ضبط آن عاجز
خاموش شد [illegible] رضا داده و [illegible] و کردوجین [illegible] او را [illegible] مقید گردانیده و در شعبان
سنه مذکوره بنابر فرمان بایدو خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از جهان رخت
بربست [illegible] چه [illegible] و این رباعی [illegible] پادشاه خاتون [illegible]

رباعی [illegible]

و این قطعه نیز از اشعار آبدار اوست: درون پرده عصمت که تکیه گاه منست [illegible] بیت [illegible]

[illegible] امور الملک خواجه نظام الدین وزیر پادشاه خاتون [illegible]

سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان و در اواخر [illegible] سنه ۶۹۳ [illegible] غازان خان
حاکم کرمان گشت و [illegible] مدت [illegible] وزارت قاضی فخر الدین [illegible]
در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه [illegible] اقدام [illegible] تمام داشت و در
[illegible] ایام [illegible] وزارت [illegible] مالک طریق [illegible]
انتقال نمود و مدت [illegible] بوزارت محمد شاه [illegible] قیام [illegible]

خواجه [illegible] گفتار در بیان وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر اشتغال او از مناصب دیوانی بترتیبات [illegible]

قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم [illegible] و منقول بود و در جمیع فضایل [illegible] کمالات انسانی از [illegible]
[illegible] ممتاز [illegible] نمود [illegible] غازان خان [illegible] منشور وزارت مملکت کرمان



کرده با یرلیغ و پایزه [illegible] زد بر بیلوی تخت سلطان محمد شاه برکرسی [illegible] و روی بتنظیم امور وزارت آورد
و بعد از آنکه زمان حیات سلطان محمد شاه [illegible] نایب وزارت [illegible]
[illegible] و [illegible] اقبال [illegible] پادشاه [illegible] وزرای
عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد که در آن زمان [illegible] امور غازانی بودند
[illegible] خواجه فخر الدین [illegible] احکام حکومت کرمان [illegible]
حاصل کرده [illegible] اردوی [illegible] شام در حرکت آمد قاضی فخر الدین در غایت [illegible]
[illegible] کرمان رفت و در اثبات عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی مینمود و بعد
[illegible] از انقضای اندک زمانی روزگار [illegible] کوشیده [illegible]
و سلطان محمد شاه با اتفاق جمعی از [illegible] مردم او [illegible] نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین [illegible]
[illegible] و چون صبح صادق دمید [illegible] آغاز [illegible]
[illegible] الاستقلال [illegible] کرمان آورد و چون حاکم شهر از [illegible]
سپاه فارس و عراق را بهم [illegible] کرمان [illegible] شاه محمود در شهر متحصن شده صادق بیگ [illegible]
نمود و بعد از آنکه مدت [illegible] ماه [illegible] کرمانیان کوشیدند در شهر قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست [illegible]
[illegible] مردم [illegible] نیز [illegible] صادق بیگ [illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] چون غازان خان [illegible] دیگر سلطان محمد شاه را [illegible] حکومت
روان گردانیدند [illegible] شاه در شهور سنه [illegible] و سبعمائه [illegible] گردید قطب الدین شاه
جهان بن سلطان جلال الدین سیورغتمش

بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان [illegible] ایالت
کرمان [illegible] اما از [illegible] سنه [illegible] و سبعماه [illegible]
[illegible] چون [illegible] سلطان پادشاه مملکت [illegible] شد [illegible] از حکومت کرمان
معزول گردانید و شاه جهان [illegible] رفت [illegible]
[illegible] محمود شاه [illegible] شاه [illegible] غازان
خان [illegible] امیر محمد بن مظفر [illegible] شاه [illegible] محمود و سلطان احمد [illegible]
[illegible] حکومت کرمان [illegible] از [illegible] سلطان [illegible] امیر الدین محمد بن [illegible]
[illegible] سنه [illegible] و سبعمائه [illegible] قطب الدین [illegible]
[illegible] و سبعمائه [illegible] امیر محمد بن مظفر [illegible]
[illegible] آغاز گفتار [illegible] و ذکر احوال آل مظفر

حکام آل مظفر

[illegible] احوال [illegible] ذکر جد اعلی
امیر مبارز الدین محمد [illegible] سلاطین [illegible] بود [illegible]
امیر غیاث الدین حاجی [illegible] الخراسانی [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] شفقت [illegible] نمود [illegible]
از [illegible] بود [illegible] چنگیز خان بر خراسان [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] و [illegible] ابوبکر و محمد
و منصور و ابوبکر و محمد [illegible] حکومت [illegible]
هلاکو خان عازم بغداد بود [illegible] ابوبکر [illegible] هلاکو خان [illegible]
فتح دار السلام [illegible] سپاه [illegible] ابوبکر [illegible] رسانید

بتفحص آمد و محمد تا وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله در انتظام داشت و از پنج دو برادر اهتمام
ماند اما منصور بن حاجی خراسانی که همواره در خدمت پدر بزرگوار بسر می برد و او را سه پسر بود امیر محمد امیر حاجی
و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود که چند شاه سلطان نشست و امیر مظفر اگرچه بحسب
سن از هر دو کهتر بود اما در میدان مهرودانی گوی مسابقت از ایشان و اقران می ربود و در مبادی سن رشد و تمیز
خوابی دید و حکیت بغیر آن موصول مراتب علیه امید وار گردید کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رویا مشاهده
کرد که آفتاب از خانه اتابک علاء الدوله بر آمده بگریبان او فرو رفت و او بر پای خواسته آفتاب و هیبت آن بر او
شد و از دهشت بیفتاد و امیر مظفر این خواب بسامع شیخ داود رسانید و شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که
آفتاب اقبال از دودمان اتابکان یزد انتقال نماید و به عهده مرتضی کرده حالی بماند و بعد از زمانی
امیر مظفر منظور تربیت اتابک یوسفشاه ولد اتابک علاء الدوله که قائم مقام پدر گشته بود شده روز بروز رتبهٔ
او در ترقی آمد و در آن اوقات جماعتی قطاع الطریق گروهی که در بیابان قهستان یزد واقع است مختفی
شده بقطع طرق اقدام مینمودند و اتابک یوسفشاه امیر مظفر را بدفع آن طایفه نامزد کرد و چون او نزدیک بدان
رسید آتش پیکار بر اشتعال گرفت و آن قوم بسیار کشته شدند امیر مظفر از بارهٔ جهان نورد پیاده شد و پیاپی
جلادت بسیار در آن درّه رنج بسیار نمود و جمعی از ایشان از نشیب گریزان شده و فوجی را بدین رسم
و منقاد گردانید اول بجامعی که او بود وجه آمد این بود مقارن آن احوال اتابک یوسفشاه بعضی از امرا
او نورکشته از غایت وهم متوهم شده امیر مظفر از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از آنجا بیشتر
یزد شتافت و از آنجا باردوی ارغون خان خرامید و بوسیله امیر محمد حرجی امیر مظفر منظور نظر تربیت ارغون شده
بمنصب سیاولی منصوب گشت و چون سلطنت غازان خان ... و زیب و زینت گرفت مرتبه امیر مظفر ترقی تمام یافت
پذیرفت و در زمان غازان خان بامارت یزد و میبد و میم مفتخر و مباهی شده و در اواسط جمادی الاولی سنه سبعمایه
امیر مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین آل مظفر است متولد شد و به مرتبه حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت عفت
و فضیلت و صفت حسن خلق و مکرمت انصاف و انصاف داشتند اما چون قطع صله رحم و کشتن و میل کشیدن بیکدیگر اقدام
مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و پنج سال امتداد نیافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بموضع
خواهد پیوست و الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر چنانکه گذشت تحریر افتاده
بود امیر محمد ابن امیر مظفر در اواسط جمادی الاولی سنه سبعمایه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاده آثار جلالت و اقتدار
از ناصیه حالش ظاهر گشته امیر مظفر را فرح و سرور موفور دست داده و در سنه ثلاث و عشر و سبعمایه که امیر مظفر
بجهان دیگر ترحل کرد امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید بهادر خان بریاض رضوان انتقال کرده
و در ممالک ایران از پس چنگیز خان پادشاهی نافذ فرمان نماند و در هر سری سودایی و در هر دلی تمنایی پدید آمد
امیر مبارز الدین نیز خیال استقلال کرده بوسیله کمال جلادت و مهابت در زمینهٔ یکه تازی نشست و بعد از آنکه
اسباب اقبال و اجتماع اجلال و رجال و هجوم اعلام ... اعدای او در حیز ... زمام ایالت ...
کرمان تمکن گفتار تبش قرار گرفت و در سیم شوال سنه اربع و خمسین و سبعمایه شیراز را فتح نمود و در سال ... و ...
دست خانه پادشاه ملک شیخ ابواسحق اصفهان سرور روز کار فرهی بر گشود و ... اقبال آن پادشاه ... ده
خصال با اوج فلک رسیده پای بر فرق فرقدان استقلال نهاد و بقدر مقدور در تقویت ارکان شریعت غرا کوشیده
و در دفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و دل شائبه تکلف و بخشوری امیر محمد پادشاهی بود در کمال عدالت
و رعیت پروری از شراب و شرب ... احتراز می‌نمود و از شعار خاص آن پادشاه ... و از کثرت ... در امور ...
دینی ... زبان ... و ... در طلب مختفی شد و در عاقبت جانب ... مقام ... و اعلام ...
... و در ... بعدل و انصاف ... ظلم و اعتساف از خود ... و در ... مبادرت







بچوکان جستی و چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان می ربود و در تنظیم امور ملک و سرانجام مهام سپاهی ...
از خلفای زمان و صدران دوران در پیش بود اما بغایت سخاوت و درشت گوی بود و بغایت غضب و غلبت ...
داشت و بدست خود بیخ خون ریز یا حریص و مشعوف بود و هیچ مویی ملاحظه از ... مینگذاشت از جناب مولانا
لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان امیر مبارز الدین محمد بود منقولست که گفت ... بسیار
مشاهده نموده ام که در وقتی که جناب مبارزی قرآن میخواندند جمعی از خاصان بدرگاه فرستادند پادشاه ... و
او بسر که تلاوت کلام ملک علام کرده برخاست و بدست خویش آنجماعت را بکشت و باز بجای خود نشست و بتلاوت
کلام مجید مشغول گشت و از ... الدین سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایتست که گفت ...
در روزی ... از پدر پرسیدم که شما بزار کس بدست خود کشته باشید گفت نی ولیکن ... آنست که عدد ...
که بتیغ من مقتول شده اند هشتصد میرسد و امیر مبارز الدین محمد مظفر از کمال خشونت خلق اولاد عظام خود شاه
شجاع و شاه محمود را که مربی سپهر فلک را خورشید انوار در ریاض سلطنت و سروری سایه گستر بودند پیوسته
بیهیچ تربیتی میرنجانید و از ... شاه شجاع را در مجلس مدحت شنا صاحب ... قتادی میکردانید بالاخره برادران از آزار
و اضرار پدر نامهربان بجان رسیده باتفاق جمعی از امرا و اعیان جناب مبارزی را مواخذه کرده ... و محبوس
کرده در شب جمعه نوزدهم ماه رمضان سنه ۷۵۹ جهانبینش را میل کشیدند ❁ ز ... شوکتش ... میل کشید
بچشم ... تا میل کشید ❁ سیاه دولتش ... ❁ هم روشنی ... ❁ و امیر محمد مظفر بعد از
آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده بود و در اوایل ربیع الاول سنه ۷۶۵ ... خواجه تاج الدین عراقی و امیر
ظهیر الدین ابراهیم ... و خواجه برهان الدین در سلک وزرای امیر مبارز الدین محمد مظفر منتظم بودند و همواره ... بمقتضی
لوازم کفایت و کاردانی قیام مینمودند گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر قوم افغان نکودری و ذکر
بعضی از حالات آن ... در سنه ثمان و عشر و سبعمایه که بحکم سلطان ابوسعید بهادر خان ایالت
... تعلق بامیر محمد مظفر گرفت و جمعی از نکودریان که در حدود سیستان میبودند بر راه یزد ... دست
... و دفع طرق ... و ... او را ... و امیر مبارز الدین محمد این خبر شنوده با شصت تن از دلیران ...
... ایشان ... ساخت و ... عبد الملک ... افغان رسید و با آنکه
... جنگ ... بود ... از کر و در ... بر ایشان ... و نکودریان در مقام مقاومت ... قدم نمود
... کردند و ... نوبت جناب مبارزی رسید اما چون در پناه حمایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید
❁ ... ❁ نیاید کار گر ... تقدیر ❁ و در اثنای اشتغال نیران قتال بار دیگر امیر
مبارز الدین محمد ... از پای در آمد ... اسبی دیگر کشیده ... آن نیز ... سقط شده ...
... از ... مظفر لوا از عقب جناب مبارزی ... رسیدند و اقدام قرار نکودریان ... کشته روی
بوادی فرار آوردند و امیر محمد مظفر از عقب ایشان ... بود ... از اکابر آن قوم ... بود
... ممتاز ... بقتل رسانید و ... از رؤسای ایشان بود اسیر گردانید و مظفر و منصور از میدان
... باز گشته ... آهنین کرده ... سلطان ابوسعید بهادر خان ...
و سلطان ... پرتو التفات بر حال جناب مبارزی انداخته انواع الطاف و اصناف ... ارزانی داشت اما
چون نکودریان ... رکاب ... در ... خویش نزول نمودند بار دیگر ... ساخته عزم انتقام جزم
کرده چهار صد سوار ... نواحی میبد ... و خبر وصول آن قوم ... جناب مبارزی
رسید با ... مرد از دلیران صف ... روی بجنگ آورد و در این نوبت نیز بعد از وقوع محاربت ...
... روز ... بشد ... نصرت از مهب ... اقبال ... جناب مبارزی ... وزید
و ... که ... نکودریان بود با فوجی ... کشته ... ایشان ... نمودند و امیر محمد

مظفر فیروز فتح نشستن دولت معطوف ساخته روی نامبارک قطاع الطریق را بادوی مهابون فرستاد و بیشتر از
بیشتر بمواطنت خود از اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بعد ازین واقعه چند کرت دیگر امیر محمد را با نکودریان
محاربت بوقوع انجامید و ماده فساد و اختلاف در مدت سیزده چهارده سال بهیبت و کفایت منقطع گردید و در سنه
خمس و عشرین و سبعمایه جناب مبارزی را پسری خورشید منظر متولد گشت و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت
و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه امیر محمد مظفر محمود شاه بخت شاه جهانرا در حباله نکاح کشید و در سنه ثلث
و ثلثین و سبعمایه شاه شجاع ازان شکوفه متولد گردید و در سنه اربع و ثلثین جناب مبارزی شاه مظفر را مصحوب
خویش گردانیده بملازمت سلطان ابو سعید بهادر خان برد و شهریار بدو و پسر را انواع عنایات منظور تربیت و عنایت
ساخت که موجب رشک حسادکان دولت شد و در ان سال سلطان ابوسعید بهادرخان بقشلاق بغداد بخشید و
امیر محمد نیز اقبال آستان ملازمت موکب اعلا اختیار نمود و از بغداد بنجف اشرف رفته بشرف زیارت مرقد معطر
امیر المومنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و او ازان مقام لازم الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرمود
و در سنه ثلثین و سبعمایه کوکب وجود قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد از کتم عدم طالع شده بر افق ظهور جلوه گر

### ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحق

بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان و فقدان پادشاهی نافذ فرمان در ولایت ایران هر بلده از بلاد عراق و عجم و فارس متعلقی
رایت انا ولا غیری برافراشت و در هر گوشه هوسی توشه سر حکومت برآورده خیال سروری با خود در داشت هر کسی
خواست که امیری کرده هر مفتری در فکر آن شد که [illegible] او را چگونه بحصول پیوندد و اولاد امیر شاه
محمود اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی و سلاله ملکی که در شیراز داشتند امیر مسعود شاه که ارشد برادران بود اطراف
ان بلاد را بواجبی ضبط کرده و امیر شیخ ابو اسحق که از جمیع برادران اوفق بود [illegible] داشت روی
بجانب دار العباده یزد آورده و امیر محمد مظفر با اکثر ملازمان او را استقبال کرده و در حین ملاقات آثار خوف
و انفعال بر ناصیه احوال امیر شیخ ابو اسحق ظهور نمود و بر زبان آورده که ما بواسطه جانب امیر مسعود شاه بدینجا
آمده ایم والا [illegible] فضایل نفسانی مقصود است و همگی همت بر حصول کمالات انسانی بر همه مقصور حدیث
من ز مقامی و نه علاقات بوده [illegible] این سخن بر ملکت زکی و جناب مبارزی حقیقت کلمات محبت آمیز زنگ زدوده
ز مرآت خاطرش بزدوده و کما ینبغی لوازم ضیافت بجای آورده آن مهمان عزیز را گسیل نمود و امیر شیخ ابو اسحق
بطرف کرمان رفت و چون انجا نیز کاری از پیش نتوانست برد باز روی عاطفت بیزد آورده و بخیال آنکه ملک چند
و ندیم آمده منصوبه انگیزد و مرتبت مکرر از سبب در دامان فرس آویزد و جناب مبارزی امیر شیخ را دلبسته
و در آرزای بیزد محفوظ ساخت و در اعلام [illegible] اعلام بعقد جنگ و جدال برافراخت و بعد از آنکه صفین
رو نهاده و مقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین [illegible] که امیر محمد مظفر [illegible]
نمیداشت قدم در میدان مصالحه نهاده صورت وان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما [illegible]
زلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانبین را تسکین داد و امیر شیخ ابو اسحق بصلح راضی شده [illegible]
و از گشته [illegible] بطرف شیراز نهاد

### گفتار در بیان منعقد شدن موافقت میان امیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر و ذکر تسخیر مملکت شیراز و کرمان ممالک الملک الاکبر

در سنه اربعین و سبعمایه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز
گشته از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان
با سپاه فراوان از یزد روان شد و در اصطخر فارس اجتماع سعادت دست داد و چون امیر مسعود شاه [illegible] خیل
و سپاه بدار السلام بغداد خواسته [illegible] در پناه دولت شیخ حسن بزرگ رسیده و امیر محمد مظفر [illegible] فتح و ظفر
باردوی امیر پیر حسین مراجعت کرده و ان دو [illegible] باتفاق یکدیگر بطرف شهر شیراز [illegible]
[illegible] سالم



خون آشام جناب مبارزی مجال نداشتند که باقدام تهور سر از دروازه بیرون کنند و [illegible] نیز [illegible]
چون مبارزان [illegible] با اقدام آورد و قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی که از جمله اکابر و فضلا بود پای در میدان مصالحت
و [illegible] رابطه نمود و بنظر امیر محمد مظفر فرستاد و مبارزان [illegible] شکست [illegible]
و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین قواعد بنیان استحکام یافته شهریان ابواب دروازها گشودند و امیر پیر حسین چوپانی
در غایت اقبال بکامرانی بشیراز در آمد ایالت ولایت کرمان را با امیر محمد مظفر داده و او را با عساکر ظفر مآثر [illegible]
فرستاد و جناب مبارزی در عزم احرام سنه احدی و اربعین و سبعمایه بکرمان رفت ملک قطب الدین نیک روز که در ان وقت
حاکم ان مملکت بود گریز و ستیز اختیار نمود و بجانب هرات توجه نمود و جناب مبارزی بلده کرمان را [illegible]
متصرف ساخت و چون [illegible] لشکر اکثر سپاه را استغراق کرده بود چون ملک قطب الدین نیک روز چند روز
در هرات اقامت نمود و تسخیر مملکت کرمان میسر است و در نظر ملک حسین کرت که در ان زمان والی هرات بود آسان نمود
ملک داود نامی را با فوجی از سپاه مغول همراه او تعیین کرد و نیک روز با ان لشکر متوجه کرمان گشته روز بروز [illegible]
مسافت می پیمود تا بچهار فرسخی ان بلده رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنابر تفرق سپاه در [illegible]
بجانب [illegible] رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز [illegible] شهر را [illegible] ساخت و [illegible]
[illegible] و در ان [illegible] میان جناب مبارزی و ملک [illegible] اتفاق افتاد [illegible]
[illegible] و [illegible] روی بوادی فرار آورده امیر مبارز الدین [illegible]
[illegible] شهر [illegible] اهتمام فرموده و در خلال ان احوال از جانب امیر پیر حسین چوپانی فوجی [illegible]
[illegible] ملک قطب الدین نیکروز [illegible] باز [illegible] سپاه
[illegible] و چند روزی در شهر توقف فرموده خواجه تاج الدین عراقی که [illegible]
[illegible] امیر مبارز الدین محمد مظفر رسانید و منصب وزارت یافته [illegible]
[illegible] و بعد از [illegible] دولت [illegible] روی [illegible] محمد
[illegible] و قاصدی [illegible] جناب مبارزی فرستاد [illegible]
[illegible] احوال [illegible] آورده و جناب مبارزی [illegible]
[illegible] و امیر محمد در جمادی الاول سنه احدی و اربعین
و سبعمایه [illegible] امیر مبارز الدین محمد مظفر [illegible]
[illegible] و آن حصار [illegible] ابو سعید بهادرخان [illegible]
[illegible] جناب مبارزی [illegible] آن حصار [illegible] لوازم محاربه [illegible]
[illegible] بانواع [illegible] و مفاتیح قلعه [illegible]
[illegible] امیر محمد مظفر [illegible] سلوک [illegible]

### ذکر [illegible] امیر پیر حسین چوپانی و [illegible] امیر شیخ ابو اسحق [illegible]

در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر [illegible]
و جناب مبارزی از امیر پیر حسین [illegible] امیر [illegible] دفع [illegible] و او را [illegible]
[illegible] امیر پیر حسین [illegible] امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه اینجو کرده زمام ایالت ولایت
اصفهان را [illegible] و چون امیر شیخ ابو اسحق در اصفهان بر مسند حکومت نشست ملک اشرف [illegible]
مملکت [illegible] فارس آورده و امیر شیخ ابو اسحق حقوق [illegible] امیر پیر حسین را [illegible] ملک اشرف [illegible]
امیر پیر حسین [illegible] سپاهان [illegible] گشت و [illegible] نزول کرده و [illegible]
[illegible] شمس الدین صاین قاضی سمنان و امیر طیب شاه و امیرزاده علی [illegible] ملک اشرف [illegible] شدند

و از نتیجهٔ اختلال احوال امیر پیر حسین را باز نمود به ... تا از ترکش امیر شیخ حسن کوچک ... اسمند او باو
و شیخ حسن بخلاف متوقع اظهار سلطنت نمود و ملک اشرف ملک کاشف و شفقت ظاهر و غرب مالک مالک وان گذشته
بجانب شیراز در حرکت آمد و بعد از وصول بمقصد امیر شیخ خبر آن الجمله بشنیده و بزرگی صاحب افزود و کرکی شد و حال
این سخن آنکه چون امیر شیخ ابو اسحق ملک شیراز فوا بسته در آن هنگام که ملک اشرف بر قصد آن ولایت رسید و پیغام رساند که
اگر اجازت باشد چند روزی بشهر در آید و ترتیب نزول و سادری برداز و ملک اشرف رخصت فرمود امیر شیخ ابو اسحق
بشیراز فرماید و بعد اوقات کلیان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط ساخته سلاح و آلات و اسلحه رسانید و چون آن خبر
در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که در صحبت قوام آمده بودند بسان نبات النعش پراکنده و متفرق گشتند و ملک
اشرف منهزم شد و بعضی از مواضع عقبی و غرب را بآتش قهر و غضب سوخت و روی بجانب آذربایجان آورد و امیر شیخ
ابو اسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن کوچک رسید امیر مسعود شاه
و یاغی باستی را با جانب کرمان نمود و امیر شیخ ابو اسحق قتل و عقد و مهام سلطنت را بامیر ... گذاشت و بشیراز باز
آستان ملازمت ایشان را ملازم و مجاهد خود در ... شد و یاغی باستی از جانب ... در آن شد ... چون قریب وقت
بمیان مسعود شاه فرو برد و او را بکشت و در دوم شهر دو فرزند شد و جمعی بامیر شیخ ابو اسحق پیوستند و چند از جانب یاغی باستی گریختند
و چند روز بین ایشان جنگ درگرفت و شیخ مرتفع بود و بالآخره یاغی باستی بجانب آذربایجان گریخت و امیر شیخ ابو اسحق در سلطنت
استقلال یافته بر ... جمیع امور مملکت ... دوام خطبه و سکه بنام او ... زینت داد و ابواب لطف
و احسان بر روی روزگار طوائف انام بگشود ... راستی فقیر فرزانه بوده که بار ... خرمی دل ... درویشان دل خوشدل گردانید

ذکر وصول امیر مبارز الدین محمد و ... وزیر مولانا شمس الدین صاین بخدمت امیر مبارز الدین محمد

در ماه محرم سنهٔ اربع و اربعین و سبعمایه
ملک اشرف چوپانی فوجی از لشکر بایزد جهت تاراج و غارت بجانب قصبهٔ نائین فرستاد و چون آن قصبه از توابع ولایت
یزد و ... امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه مظفر و شاه سلطان ابو فتح اختیار از شیراز بایزد فرمود و ایشان از راه ... مسعود و
قطع مسافت نموده خود را در حصار نائین انداختند و روز دیگر از غایت دست بانگیختن تیر و سنگ کردند و ... خیمه
ظاهر ساختند و ... تا بالاک فته شاه سلطان با جمعی از بهادران از دروازه بیرون تاخت و بزخم شمشیر آبدار آتش
حقد و شرارت از ... منطفی گردانید ... یقین شد که آن قلعه را بعنوان ... گرفت بناء علیه روی توجه بصوب
برعدم فرو رفت ... گرده بازگشت ... و در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شده تا حوالی ... امیر مبارز
محمد مظفر فرستاده ... و طلبید جناب مبارزی جواب داد که اگر خاطر شریف حضرت اشرفی مایل آنست که ... سلطنت اصل است
موافقت و مرافقت مسلوک باشد و ... مولانا شمس الدین صاین قاضی را که ... عقل ... زبان ... حصن
ملک ... بجانب فرستاد و ملک اشرف ... بخدمت امیر مبارز الدین محمد مولانا شمس الدین ... جانب ... رد
کردند و چون خوبت ... بدانجا رسید شغل الجمله مشغول ... شد و اعیان ... آن حال ... شد که
امیر شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف ... بصوب ... و بالجمله جناب مبارزی چون ... کرمان را
از ... استقلال و اختیار برهانید ... و کرمان رفت و میان ... مولانا شمس الدین ... مجدد و مولانا ... نقیم
موکد شده ... چون ... بافت ... مولانا صاین قلعهٔ سیرجان ... کاشتی ... زمان امیر
... اصحاب اختیار امور ملک ... بود و هر سال مبلغی ... بجناب مبارزی
التماس نمود که او را بسم رسالت نزد امیر شیخ ابو اسحق فرستد تا ... عنایت ... دورت از خاطر ... فرو شوید
و ... راه اختلاف میان امیر مبارز الدین محمد و جناب مبارزی ... التماس را ... مبذول ... داده
و چون بمقصد رسید امیر شیخ ابو اسحق وزارت ملک خود را ... سید غیاث الدین علی ... کرده ... خدمت
مولانا ... فرمود ... امیر مبارز الدین محمد ... تیغ ... قتل مولانا
... و چون کیفیت مولانا شمس الدین ... امیر محمد مظفر رسید خواجه تاج الدین ... را که



خدمت مولوی باعزاز او متعلق رسالت شیراز گذشته بود ... طلب ساخت ... از موقف سیاست حکم صدور یافت و فرزانه را جار کرد
در آن حین این ابیات بر زبان آورد   بر نام عراق از سر لطف بخش   تا فنون تاج بخش ... و جناب مبارزی ... 
... او را بخشید و ... و مسعود وزیر گردانید اما بعد از چند روز ... خواجه ... شده شهید گردید ...

ذکر پایان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بطلب عراق و کشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صاین بتقدیر

چون امیر شیخ ابو اسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت بتسخیر کرمان اهتمام نموده ... ساخته در شب ... و اعیان و سپاه فارس ...
بصوب ... نهضت ... و در ... فوج ... بیک ... در خارج ... نزول نموده ... که از قبل امیر ... حاکم
کوتوال ... چون بود از هم ... در ... امیر شیخ ... کرد ... جوانان ... از حصار ... رسید
بجانب آتش قتال و غارت در ... بیرون شهر ... روی بجانب کرمان آورد و چون در قریهٔ ... نزول کرد شنید
که امیر محمد مظفر تمام لشکر ... و ... و اوباش و ... عراق ... خود متفق گردیده ... و ...
اندیشناک شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب ... تا ... جناب مبارزی ... و امیر ابراهیم ...
معرفتی ... با امیر شیخ داشت از امیر مبارز الدین ... بار دیگر امیر شیخ ابو اسحق ... و ...
طریق ... کرده بصوب شیراز بازگردانید و ... و ... خوب صواب ... اکنون
امیر ابراهیم صواب از ... کرمان ... جناب مبارزی اجازت رفتن شیراز ... و ... شده
گردید و بعد از وصول امیر شیخ ابو اسحق سید غیاث الدین ... و مولانا شمس الدین صاین را از وزارت معزول ساخته
آن منصب را من حیث الاستقلال بامیر ابراهیم صواب تفویض فرمود و امیر ابراهیم ... صواب ...
... ابواب ... دولت ... از ...
... بجانب وزارت ... امیر غیاث الدین ...
وزیر گردید ... آن ... سید غالب ... استخراج اموال
... و آتش ظلم و بیداد ... عازم ... کرمان شد ... و او ...
... را ... مبارز ... سرداری شجاعت ... حضور ...
... ملک از شیراز ... سید غیاث الدین ... معنت
... حضرت ... جناب مولوی ... از ...
امیر شیخ ابو اسحق ... و فضلا ... و جمعی ... از مردم ... روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب
مبارزی از استماع این خبر ... با وجود ... از ... انجام ...
... مولانا شمس الدین ... و ... انجام ... گشت و ...
... مولانا شمس الدین ... و جناب مولوی ... گفت
... و چون ... امیر شیخ ابو اسحق ... سپاهی ... اوراق ... بسیار
... گوه ... لشکر ... و چون سیل ... افغان و ... مجمع ...
... بصوب کرمان ... امیر مبارز الدین محمد در شهر متحصن گشته امیر شیخ بعد از وصول ...
... و جناب مبارزی ... از ...
ابو بکر ... شیراز ... مردان ... انداخت ...
... امیر شیخ ... از ... آورد

ذکر شمهٔ از حال هزاره و اوغانی و جرمانی و ظفر یافتن جناب مبارزی بر ایشان

... اقوام مغول ... التماس جلال الدین ... آن ولایت ... احوال

بسیار پیدا کردند و چون شاه شجاع تیغ ظفر پیکر امیر محمد مظفر بر تو تیغ برکمات انداخت ایشان را برطرف نمود و احمق دفعت
مرتب ساخت اما آن قوم که بصورت بیگی در آمده شدند و از الغنیم بجو اندند بواسطه عداوت ملی و شرارت جبلی
در جبهگاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج اموال مسلمانان میگشتند و جناب مبارزی در صدد
محاربت آن بدکیشان در آمده بزخم تیغ آبدار نیران فتنه ایشان را تسکین میداد و در سنه وار بعین و سبعمایه که امیر شیخ
ابو اسحق در مملکت عراق و یرانی بسیار کرده بشیراز باز گشت نوبت دیگر هزاره جرمانی و اوغانی طغیان نموده
ترغیب بجانب آمدند و روزی چند از قتل و غارت و فساد و اسباب نجاد بعرض جناب مبارزی رسید بخیال الکه دفع بیداد ایشان
و بعلامت شعار عصیان مبادرت جستند و دوالی فالنفت افراشتند و چون مرفرقه
چندان حسابی بر نداشت بی لشکر بیراق سپاه نماید عزم نمود بجانب خصم براز اشت در هوا رفتاده بر دشمن تاختند و در
حمله اول اکثر ایشان را پریشان ساخت اوغانان بعد از هزیمت مراجعت کردند و بعیات اجتماعی روی بجانب مبارزی آوردند
او چون در زمان حال که بغیرت شان بغارت و تاراج مشغول بودند شکست یافته مردمی بطرف فرار اختیار نموده جناب مبارزی
مانند آفتاب تنها روی بجانب ایشان آورده فردا و حیدا با اعدا کارزار میکرد تا منقده زخم معدن بیمار کرش رسید و از
اسب جدا شد در حال پهلوان علیشاه بی از جان گذشته با حف بس گران بر خواسته اسب خویش پیش کشید امیر مبارز الدین
بران بار دیگر باده رفتار سوار شد و چون از قراب بلا بیرون برد و فی الحال پهلوان علیشاه دا با زین مشتقه و ملاویر ماه
نعش رسانیدند بیت از جنگ و به التزانات دشنام کی دولت که در خشت
متواتر بود بعد از سه روز بکرمان رسید شاه شجاع با اتفاق خواجه برهان الدین وزیر به تحقیق اخبار سرعان معروف
چند عدد شتر و اسب و اوانی و ظروف نقره و زر از خانه خویش سرانجام نموده بعمارت اعیان شهر با استقبال جناب مبارزی
شتافت و آن مکرمت موقع قبول یافت **گفتار در بیان ایام امیر شیخ ابو اسحق کرت بعد اخری بر شقیق خواجه مستاقی**
بیش از قتل هزاره و اوغانی و جرمانی بوساطت مرتضی سعید سید صدر الدین مجتبی و حاکم ابرقوه ملک نصرالدین میان
امیر شیخ ابو اسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته بود و ابواب محبت و اتحاد مفتوح شده و چون
جناب مبارزی متوجه کرمان رسید از کمال مکارم اخلاق امیر شیخ ابو اسحق توقع میداشت که او را بلشکر یراق
انعام و احسان کرده نیرو دهد تا از دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف مقصود سرداران هزاره و اوغانی و جرمانی را مشمول
مستظهر گردانید
امیر سلطانشاه جانداررا با دو هزار سوار روانه کرد و اوغانیان را بمدد ارسال داشت و مشهور ستارقی و اربعین و سبعمایه
قوت استعداد ایشان بطرف یزد در حرکت آمد و سلطانشاه با اتفاق مرد امیر شیخ بولایت یزد رسیدند و بیرحمی خویش با لشکری از
ساختند و با مردی صبره و محاربه پرداختند و امیر شیخ بیزد رسیده بنابر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت
پدر بود آن خطه را بتحت و تصرف در آورد و شاه مظفر بعد از استماع این خبر جمعی کثیر از عیال و اطفال خود
که در سپید بودند بر جناح استعجال از کرمان جدا شتافت و مقاتلان آن محال امیر شیخ ابو اسحق محمدی دزد وارد
اصفهانی را روانه سپید کردانید و چون آن دو سردار بظاهر آن حصار رسیدند و آغاز محاصره و محاربه نمودند و شاه
مظفر با معدودی از دلیران غضنفر اثر از دروازه بیرون تاخت و در حمله اول مقاوه سوار از نامداران را اسیر کرد
و جمعی کثیر را شربت مرگ چشانید و این خبر با امیر شیخ ابو اسحق رسید شده با شش هزار سوار بظاهر آن قلعه استوار شتافت
دیگران وجب و جنگ انتصاب یافته چند روز ازین روی غایت کوشش و کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابو اسحق
از استداد ایام محاصره ملول شده چون دانست که شاه مظفر بیک فتح و ظفر سرمیت الهی حاصد سپید فرستاده و تمنا
آمیخته بود تا برادر که شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه یافته بود آن ملتمس را مبذول اجابت نمیتوانست
روزی که میکوار بود در قلعه رفت از اسب پیاده شد و گفت بالا رفت و دستی و فغان شد و آنکه از انجا فقه مکان





و شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار را یکبار او دو کتاز گرفته و هر یک قزل خود باز کرده بیدید از ان امیر شیخ
خان قریب بطرف یزد تاخت و چون بر ابرقو رسید و شنید که سلطانشاه جاندار هزاره و اوغان و جرمانی هم کرمان آمده
وا دیار دیگر نوشته سید صدر الدین مجتبی و خواجه علاء الدین محمود که با سعداد و صوفی مشهور بودند با جناب مبارزی صلح نمود
و سلطانشاه را باز خلعه بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزاره جرمانی و اوغانی متعاقب ملاقات جوب زمانی بآستان
اقبال ایشان جناب مبارزی فرستاده زمان یافته او را استغفار کنند و امیر مبارزالدین محمد رقم عفو بر جرائم او ایشان
ایشان کشیده و با ایشان طریق اخلاق و اسلوب و سلوک داشته در کرد هزاره چاه با عیان آن قوم بخشید اما بعد از چندی
باز دیگر مخالفتی از آن قوم گرفته با سر بر زد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک زمانی بسیاری از ایشان را
بقتل رسانیده و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه سمع شریف جناب مبارزی رسید که طائفه از بقیه السیف جرمانی و اوغانی
در کرمان در کوهسارات و نواحی مسکن ساخته اند شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود با لشکری بغزوات ایشان
بجانب سیرجان فرستاد و روزی چند با ایشان حرب نمود و اوغانان نقلق سلیمان مخصوص گشته شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بغارت
و تاراج برده آغاز محاصره آن قلعه کرد و دو منقار در آنحال بار دیگر امیر شیخ ابو اسحق با نقض ایمان عهود جانب اقدام نموده
امیر سلطانشاه را با فوجی از لشکر جرار بکرمانات و حدود هرمز فرستاد و او را مقرر ساخت که بعد از فراغ از آن مهم با
هزاره و جرمانی و اوغانیان قیام نماید و امیر سلطانشاه که او از کثرت زنک و نقض میثاق امیر شیخ ابو اسحق جنگ آمده بود
خط بطلان بر اوراق اخلاص او کشیده بخدمت جناب مبارزی شتافت و بمین خدمات محظوظ گشته در سلک امرا منتظم
انتظام یافت و در آن اثنا شاه شجاع سالما غانما از قلعه سلیمان باز گشته بپدر بزرگوار پیوست و در سنه احدی
و خمسین و سبعمایه امیر شیخ ابو اسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل یزد بیزد در رفت و شاه شرف الدین مظفر اطراف شهر
و قلعه را مضبوط ساخته را بت مدافعت و محافظت بر افراخت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه سعی نمودند لیکن
نتیجه بر کنگره آن حصار استوار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه برد اندر چند روز بشیراز شتافت
و در سنه ثلث و خمسین و سبعمایه امیر شیخ ابو اسحق امیر بیکلی را که از امرا معتبر ملک روم بود و در آن اوقات از ملک
اشرف جوبانی گریخته بود پیوسته بود با جنود نامعدود بجنگ امیر مبارزالدین محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بر
توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد و اتباع و سپاه ظفر پناه از دارالامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود و در شیخ
انگشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین حیرت و تعجب در اینجا گشتند و بالاخره چون شجاعت و مردانگی شاه مظفر و شاه
شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شده بیکبار تاجدار طریق فرار پیش گرفت و فرق نکبت و ادبار با امیر شیخ ابو اسحق
پیوست **گفتار در بیان نهضت امیر مبارزالدین محمد بجانب شیراز و مهم ساختن شاه مظفر از حضرت پادشاهی و با**
و در اوایل سنه اربع و خمسین و سبعمایه همت بلند اوجه امیر مبارزالدین محمد بر آن داشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر
شیراز اندازد و بر اسبابی که از قلع عادت مستند شان آمد سپهر تیره می شد و از روایت اشکر اسلام ایشان دیده
و مهر خیره میگشت عزم نهضت بدان جانب بر افراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود و آن واقف شده جهت تقدیم مشورت
مجدد الملة قاضی عضد الدین الایجی را که شرح ازعال مخفیه مقالش در فرو او اول این اوراق صفت تحریر یافت
بر سم رسالت پیش امیر مبارزالدین محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و حضرت قاضی در هوای دولت بر موکب امیر محمد مظفر
پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بقدر امکان مبالغه نمود و سمع تمنای او را قبول فرمود تا امیر شیخ را
دیار برای خدام و ملازمان جناب کرد و شاه شجاع شیخ متفحص آن حالت پیش قاضی بنیاد نمود و با انواع فوائد
مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از رنج راه بر آسوده در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نمود
اما فایده بران مرتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان شیخ ابو اسحق اصلا اعتماد نیست زیرا که دو
نوبت با ما صلح نموده و باز رد اد نقض عهد نموده و قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنیده
بود بعرض رسانید و امیر شیخ از صلح نومید شده با لشکری چون سیل بر خود روشن کرده عزم کرد و در مرتبه پنج فرسخ

بشیراز در محل نزول ساخته لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی ایمن بود و غافل گشته پیش از وی
محمد مظفر قادر آن بلده رخنه در اعمال ظفر اثر کرد اعد و بعد از امکان در تحقیق قصوران کوشیده و از دو طرف بر آن جنگ اشتغال یافتند بتیر و سنگ علاقه و رابطه کرده و چند ماه هر روز از دو طرف
نمایان می شد تا زمانی که تیغ آفتاب از جانب جنوب تمام مبالغت گشته و چهل آخر بود و درایات جدال و جنگ افراخته
در خلال آن احوال روزی عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد و آنجناب از غایت شجاعت بجنگ با وجود شدت الم رنج
و تمام در محفوظ شده بدستور ایام صحت در امر محاربه و محاصره اهتمام تمام می نمود تا آنکه از شراب الحیاة و از دو وقت خوشش
خرمی تاخ خورشید اما در آن ایام و اوقات شاه شرف الدین مظفر رنجور گشته و در جمادی الاولی سنه مذکور بجهان جاوید
منتقل گردید و جناب مبارزی با وجود ابتلاء مصیبتی چنین جلا حفظ آنکه بجا و دشمنان شماتت ننموده در شروط اهمال اظهار
جزع و فزع نکرده از غایت تهور هر روز سوار شده روی جنود اعدا می آورد و حفظ شهر او را مجروس بجد
ارسال بوده و اولاد و احفاد او در استیلای و خاطرجویی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت بدین ترتیب شاه یحیی شاه منصور
شاه حسین شاه علی ذکر فتح دار الملک سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی سپر گردانیدن

شش ماه زمان محاصره بشیراز امتداد یافت در سیوم محرم سنه اربع و خمسین و سبعمائه امیر مبارز الدین محمد در فتح می شود و امیر شیخ جون مدت
ابو اسحاق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن اوان آنجناب مبارزی در تحقیق قصوران سعی می نمود چند و اوقات را
که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ نقیبی شاهراه امیر حاج ضراب و حاجی شمس الدین که با رئیس امام الدین عمر کرمانی داشت
تمام انعام و احسان مر او را می داد و از دل او را امیر او می کاشت بعضی اسباب بغض و کینه رئیس امام الدین که از اعیان کلانتر بود از وی
رنجیده خاطر بسیار مردم آن دیار از دور و جهش منزل دیده و دیگر آنکه مجد الدین سر بخنی که از اعیان سرداران شیراز بود
از شیر بگریخت و مدت بیرون در دولت امیر محمد مظفر آویخته و جناب مبارزی او را یافت نکو مرتبه امیر وزارت بخشید
و مجد الدین با وی گشته جناب مبارزی بر پرسش ساخت و فتح واقع شده مجد الدین مدت اقامت و جناب مبارزی او را از منصب
انهدام داده و دیگر آنکه قاضی عضد الدین از طول ایام محاصره ملول گشته بعجزه که در خود ساخت خود و از شهر بیرون انداخت
و جناب مبارزی که یکی و منی با او رفته او را از آن و خواهد اعلام برد اخت و دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جمع سپاهان شیراز را
خیر واصل انگشت نمای مردم زمان بود و در روز بیست و ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بیاغ جنان انتقال نمود و او در بیشتر از
الفقه از اعتبار و رخت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحاق از وی پرسید که آیا مهم او و محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه
حاجی فرمود که او مرد رزمی و بازم العام بخواهد مجرد و جامه جلال تو از خواهد یافت و ابیات را اسلطان الشعرا خواجه شمس الدین
محمد حافظ در مدح خواجه حاجی قوام گفته است دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
ایام کار امیر محمد مظفر هر روز از ربیع انجام روی بنقلب آورد و باستقلال بر وسایل قیام و اقدام می نمود و امیر شیخ روی بر عیش دیگر آنکه در
و عشرت آورد و بمجرد غرا لذات کلفام و شاهد اخبار جوانب سیم اندام مشغول و مبتلی بود و روز ارکان اهل شهر امروز بر ایشان متعالی
بگرد که در آن روز که امیر محمد مظفر بشهر در آمد امیر شیخ در خلوات مستی آواز طبل بشنود و پرسید که این چه غوغاست جواب دادند
صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان هنوز از روی اینجاست و دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل امام الدین عمر نمود و کلو
کرد که هرگاه که جنگ سلطانی در انداخته و دروازه حوروست که منسوب بود خود در آنجا محکم ساخته و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول
دولت امیر محمد بود و در سیوم شوال سال مذکور امیر محمد مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیر از جنگ در انداخت
و کلو بر موجب مواضعه که کرده بیان مذکور شد دروازه بکشاد و جناب مبارزی با سکان طرق جانبازی بشهر در آمده امیر
شیخ حسن ابلکانی مدد طلبیده و امیر شیخ حسن دو هزار اره شمشیرزن با مدد او ما مرد فرمود و چون آن لشکر با امیر شیخ ابو اسحاق پیوست
دعام بشیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را برفع مخالفان ارسال داشت و قبل از تلاقی فریقین امیر شیخ و همراهان که همه صد مرکب ارز
شاهجان او سلوک طریق دیلم گزیده و امیر شیخ ابو اسحاق بعزم سفر باصفهان رفته شاه شجاع تیر از باز گشت و معاودت آن حالات رسید





سه ماه و لد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و لیکن منقود و جودت طبع اشتهار داشت مدتی ملازمت جناب مبارزی افتاده و با جمع
از در کمان دوق بدر خود دیگی را در سبیل تاج الدین و کلون اعیان مقید شده دم در آن ایام شاه شجاع با یالت و ولایت کرمان
سرافراز گشته امیر حاجی سپاهی را مرا او بر وی در منزل رودان در شبی آن گل نو شکفته را بعدم بر باد در رفتار هلاکی انداخت
و چون که با جمیع طبیعی نوبت گشت و بسیار کرد رجوع از آن و دیگر نیز بحکم جناب مبارزی را منسوب آن وقت پیش گرفته و چون امیر محمد مظفر
بحکایت پادشاهی آنکه در دار الملک فارس تمکن شد سادات و علما و فضلا با انواع اعزاز و احترام تمام فرمود و حقوق ارکان
شرف و حسیبی منظور مبذول داشت و در امر معروف و نهی منکر بجایی مبالغه کرد که ظرفا شیراز او را محتسب لقب داده و خواجه
شمس الدین محمد حافظ در آن ایام غزلی نظم فرمود که مطلعش این است شعر اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق

در سنه خمس و خمسین و سبعمائه امیر محمد مظفر خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفر آیات بعزم تسخیر اصفهان بر
افراخت و شاه شجاع از کرمان بیرون آمده در ظفر رزد بپدر پیوست و در خلال آن احوال خبر بارد وی نصرت مال رسید که جمعی
که از جمله امرا و امیر شیخ ابو اسحاق است در شهر و عمارت شبانکاره شتافته و بارها امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت
حکومت می نمود اتفاق کرده متوجه شیراز است بنا بر آن جناب مبارزی شاه شجاع را با بعضی لشکر فرمود تا قبل از آنکه شبانکاره
بشیراز رسد مخالفان بشیراز رسیده با ایشان موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ بدان بلده استیلا یافتند و آتش در محله میدان
زدند و شاه سلطان قرار بر فرار اختیار نموده و در اثنای راه با شاه شجاع ملاقات کرد و کیفیت حال را عرض کرد و شاه شجاع
بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیکبار با سپاه ظفر پناه بشهر در آمده و مخالفان را بجا سر غلبه کردند و راه گریز پیش
در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر بر اصفهان برده بمحاصره امیر شیخ و جلال الدین میر میران که کلانتر
اصفهان بود استقلال فرمود و در آن مقام و کیل المعتضد بالله ابو بکر مستعصمی عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد و بخدمت
امیر محمد رسیده فرستاده بود آنجناب بادی بیعت نمود و بنام معتضد خطبه خواندند و سکه زدند و چون ایام محاصره اصفهان امتداد یافت لشکر
بر دولت بر بغداد در آورد امیر محمد پیش از باز گشت اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص شدند و امیر شیخ ابو اسحاق از
اصفهان بلرستان رفته بهنگام هجوم لشکر بهار و ایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع عزم نموده بدان بزرگوار با جنود نصرت شعار
بلاد اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده و در آن اثنا شنود که امیر شیخ در لرستان با اتابک نور الدین سلیمانشاه نبیره محمد
پیوسته است و لشکری بر ایشان جمع گشته و شاه شجاع بنابر اصفهان روی کرد امیر مبارز الدین محمد در نواحی اردوانات
لوای اقامت بر افراخت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره اصفهان پرداخت جلال الدین میرمیران جنگی فراوان
بهم نمی تواند بیرون رفت و روزی از در شهر بر خواسته عزم قیام جانب شیراز بر افراخت و در سنه ست و خمسین و سبعمائه ملک
اردشیر با جنید حکومت ایلک و شبانکاره تعلق بوی میداشت بر بود و همان منظومی در مقام مخالفت آمده و شاه قطب الدین
محمد با شارت جناب مبارزی با جنود نامحدود متوجه تسخیر شبانکاره گشته قهرا قسرا آن ولایت را متخلص و متصرف در آورد
و ملک اردشیر قرار بر فرار اختیار کرد و در سنه سبع و خمسین و سبعمائه امیر محمد مظفر شنود که امیر شیخ ابو اسحاق کرت دیگر
باصفهان آمده ساکن گشته است بنا بر آن سپاه فراوان نامزد آن بلده را محاصره ساخت جاه و جلال گردانیده مدت
چند ماه که در تحقیق اهل شهر کوشیده و بر در بروج و سور مستولی گردیده اعظم را شاه سلطان باز گذاشت و خود با تفاق
اولاد و احفاد عزم توجه صوب استان بر افراخت تا مواد اشغال نور الورد و از آن دیار منقطع گردانید و شاه سلطان
بجد هرچه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و همراهان در تحقیق حصار بحث بسیار روز کار کرد رنجید
و چون نامزد امیر قزل کوتوال حصار بحکم خواهد تقلب خیز طرف جیب منسوب نسیم سحری مفتوح گردید کار محصوران اصفهان بجان
رسیده بود تا فتح از شهر بیرون گریختند و حسب اخلاص در رواسان دولت شاه سلطان می آویختند و در آن اثنا جمعی از اعیان
بزرگ قاصدی نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده از استماع این خبر آشوب تمام در اصفهان
روی نموده هرکس روی بجانبی آورده از جمله میر میران فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه بیرون تاخت و ناگاه

خان گران باز بخشید اما امیر شیخ بواسطه قرب اجل راه فرار مسدود یافته در خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود
پنهان شد و شاه سلطان باصفهان درآمده چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان برگماشت تا پی بجای او بردند مولانا
اصیل الدین خایف و هراسان گشته در خلوت کیفیت حال بعرض شاه سلطان رسانید و [illegible] امیر شیخ [illegible]
وناگاه آن مردم بوثاق شیخ الاسلامی درآمدند و امیر شیخ ابواسحق از [illegible] حیات [illegible] در صندوقی مخفی گردیده
دشمنان آن پادشاه باستخفاف او را از آنجا بیرون کشیده از دم هجوم اصفهانیان [illegible] پنهان کردند و مغلولاً
بردند و دران ایام امیر محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری امیر شیخ را شنود
کس باصفهان فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان باعتماد [illegible] از معتمدان آن حضرت [illegible] بآنجانب روان ساخت
و ایشان او را در روز یکشنبه از ایام اواخر جمادی الاولی سنه ۷۵۸ از راه مجهول بتختگاه که در ظاهر دروازه سعادت ساخته
بودند رسانیدند و حاکم امیر محمد مظفر با سادات و قضات و علما و اعیان فارس دران مقام تشریف داشت و چون
امیر شیخ را در منزلی که بجهت شوکت و استکبار ساخته بود در غایت تنزل و زاری دیده روی بدو آورده پرسید که امام
حاج ضراب را بکشتی جواب داد که بی موجب نموده ام او را بقتل رسانیدند و جناب مبارزی حکم بقصاص کرده آن پادشاه
عالیجاه را با اولاد امیر حاج سپردند و پسر خرد امیر حاج در ساعت [illegible] زندگانی او را بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید
و آب حیاتش را [illegible] ساخت آری سرپنجه تقدیر بهیبت تدبیر نتوان تافت و از قضاها نازل هیچ
جا نجات نتوان یافت این دو رباعی زاده طبع امیر شیخ ابواسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند
امید بهیچ خویش و بیگانه نماند
دردا و دریغا که درین مدت عمر
از هرچه بگفتیم جز افسانه نماند

رباعی

با چرخ ستیزه کار مستیز و برو
با گردش دهر در میاویز و برو
یک کاسه زهر است که مرگش خوانند
خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در تاریخ شیخ ابواسحق و اکابر آن زمان [illegible] گفته

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق
به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام مجد دولت و دین
که قاضیی به از او آسمان ندارد یاد
دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین
که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف
بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریادل
که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند
خدای عزوجل جمله را بیامرزاد

و از جمله افاضل آن زمان دیگری مولانا عبید زاکانی است که بعضی از رسایل [illegible] و [illegible] او در میان مردم مشهور است و درین قطعه در [illegible] شیخ ابواسحق از منظومات اوست که نوشته شده

سلطان تاجبخش جهاندار امیر شیخ
کاوازه سخاوت او در جهان گرفت
[illegible]
[illegible]
در عین [illegible] سعادت [illegible]
در عدل و رسم شیوه نوشیروان گرفت
[illegible]
[illegible]

و از مشاهیر شعرا آن اوقات یکی دیگر خواجوی کرمانی است و او ملقب بکمال الدین محمود بوده خواجو از افاضل [illegible] نقش [illegible] الف داده اند زیرا که در [illegible] الف [illegible] جمع [illegible] و دیوان خواجو مشهور است [illegible] چنانچه خود در نظم نموده است بتاریخ [illegible] و چهل و چهار [illegible] عبدالرحمن [illegible]

رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان و میل کشیدن اولاد آنجناب بدیده [illegible] اصفهان

در شهور سنه [illegible] و خمسین و سبعمایه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده و نهضت بجانب اصفهان نهضت فرموده و دران شهر باجتماع سپاه مرتب ساخته اعلام ظفرپناه بصوب مقصد برافراخت و بعد از آنکه [illegible] اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد و چون امیر شیخ ابواسحق دشمنی را گرفته لوازم خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع اصطناع اختصاص یابد [illegible] خلاف [illegible] او [illegible] و چون امیر محمد از [illegible] وزیر شنوده بود که شاه سلطان [illegible] ازو [illegible]





ساخته جناب مبارزی را بجانب [illegible] و چون [illegible] اسباب بجانب [illegible] در [illegible] آمده [illegible]
[illegible] سیاست کرده [illegible] نامه بهم رسانیده بودند [illegible] نموده و بسبب این [illegible] شاه سلطان
[illegible] در [illegible] شد [illegible] سعید [illegible] بیک خان [illegible] آمده و [illegible]
[illegible] امیر محمد را [illegible] جناب مبارزی [illegible] در جواب [illegible]
[illegible] شاه سلطان [illegible] چون [illegible] باز گشت [illegible] و چون [illegible]
[illegible] بیک خان [illegible] جناب
مبارزی [illegible] با دوازده هزار سوار [illegible] در حرکت آمده [illegible] سی هزار [illegible]
آنجناب را استقبال کرده در موضع [illegible] در [illegible] و [illegible]
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی وزیده [illegible] روی گریز آورد و شاه شجاع و شاه محمود
[illegible] از [illegible] گران باز گشته [illegible] و شاه [illegible]
[illegible] امیر مبارزالدین محمد [illegible] شنیدند و آنجناب [illegible] ناخوش [illegible] و مشوش گردانید
و بعد [illegible] بنام شاه یحیی نوشت و از [illegible] شاهزادگان از [illegible] آزرده خاطر شدند و چون جناب مبارزی
[illegible] و در تبریز [illegible] شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجانست و بنابراین [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] باصفهان آورد و دران [illegible]
[illegible] نتوان [illegible]
[illegible] شاه شجاع و شاه محمود [illegible]
[illegible] شاه سلطان در میان نهاد و شاه سلطان [illegible] جناب مبارزی [illegible] خاطر [illegible]
امیر محمد [illegible] شاه را بگیرد و سلطان [illegible] بر تخت [illegible] آن سه کس با هم عهد و
پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را [illegible] و [illegible] شاه سلطان
[illegible] شاه شجاع آمده [illegible] شاهزاده از [illegible] جواب داد که [illegible]
امیر محمد از [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] خاطر از [illegible] و دیگر شاه شجاع و شاه سلطان و شاه محمود [illegible]
[illegible] امیر محمد [illegible] و جناب مبارزی دران وقت [illegible] کلام [illegible] شاه محمود
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] امیر محمد از [illegible] پرسید [illegible] جواب داد که شاه شجاع [illegible] و جناب مبارزی غضب کرده
دست [illegible] و [illegible] مشغول گشت
[illegible] تا [illegible] شجاعت [illegible] در [illegible]
و [illegible] شاه [illegible] از [illegible] چون شب شد [illegible] شاه یحیی و شاه محمود
شاه سلطان [illegible] جناب مبارزی [illegible] و در شب [illegible] رمضان سنه [illegible]
شاه سلطان بموجب اشارت شاه شجاع [illegible] میل کشید و شاه
شجاع بر سریر پادشاهی نشسته [illegible] فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز دران ایام
[illegible] شاه شجاع گرفتار گشت و بعد از دو ماه [illegible] امیر محمد بعد از [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible] و بنا بر [illegible] او [illegible]
[illegible] فرستادند و در [illegible] خواهی [illegible] فرار [illegible]

امیر محمد نیز از این و خطبه و سکه بدستور سابق بنام و لقبش مزین باشد و شاه شجاع را این استصواب بود و هیچ کاری و قولی نمایند
و جناب مبارزی نیز از نقض شاه شجاع بوعده وفا ننمود و بعد از چند گاه امیر محمد مظفر با خواص طائفه از مردم [illegible] برگشت [illegible]
کاشت که شاه شجاع را گرفته سلطان ابو یزید را بر تخت نشاند و شاه یحیی را [illegible] کرده اند شاه شجاع از معنی او وقوف
یافته مضمون اذا [illegible] الاسباب [illegible] و بدر [illegible] گرفته [illegible] بدوران حصار [illegible] و شاه
شجاع [illegible] روی [illegible] و تا او را [illegible] مرتب شد و در [illegible]
سبع و ستین و سبعمائه مدت حیات مبارزی بپایان رسید و نعش او را [illegible] نقل کرده در مدرسه مظفریه
بخاک سپردند و چنانچه [illegible] است [illegible] و از امیر محمد چهار پسر ماند شاه
شجاع و شاه محمود و سلطان احمد و سلطان ابو یزید و از جمله اعاظم فضلا و علما که در آن شیخ سعد الدین محمد بن مسعود بن محمد الکازرونی
معاصر امیر محمد مظفر بود و در بلده فاخره شیراز متوطن [illegible] علوم دینیه اشتغال مینمود از مصنفات آن جناب شرح مصابیح
[illegible] و سیر [illegible] و آن سیر [illegible] و وفات شیخ سعید در شهور
سنه ثمان و خمسین و سبعمائه [illegible] و از شعرا [illegible] مولانا [illegible] که در میان [illegible]
سابق شهرت گرفته [illegible] که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود [illegible] امیر محمد مظفر [illegible]
[illegible] جناب مبارزی [illegible] مولانا رکن الدین [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] از غایت
خوف و حیرت شاه را [illegible] شاه شجاع [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] مشغول گشت
رکن الدین [illegible] کیفیت آن واقعه [illegible] که چند سال دیگر [illegible]
[illegible] در سال دیگر [illegible]

ذکر پادشاه جهان جلال الدین شاه شجاع

جمیع ارباب [illegible] شاه شجاع [illegible] صوری و معنوی بود
[illegible] آن پادشاه [illegible] و جهت [illegible] کرم [illegible]
و ذوق [illegible] مکارم اخلاق [illegible] معروف [illegible] و کمال [illegible]
[illegible] عدل و انصاف [illegible] مشغول [illegible]
فضایل [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]
شده و در اکثر فنون عقلی و نقلی [illegible] ذات او کامل [illegible] علوم [illegible]
[illegible] اشعار [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] در سنه سبعین و سبعمائه [illegible]
[illegible] بر مسند [illegible] و در [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible] اصفهان [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]

شعبان



شعبان مذکور رخت هستی بباد فنا داد و اوقات جهانبانیش شصت سال و دو ماه بود و او مدت بیست و پنج سال و دو ماه
سلطنت نمود و بر تو اهتمام خواجه قوام الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه
[illegible] سلیمانشاه [illegible] خواجه محمود کمال و شاه رکن الدین حسن [illegible] سید [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده [illegible] بعد یافت و التوفیق من الله تعالی [illegible]

گفتار در بیان وقایع اوایل ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر جلوس شاه محمود و شاه یحیی [illegible]

چون شاه شجاع [illegible] اقبال بر مسند [illegible] و در حکومت [illegible] شد [illegible]
[illegible] امارت اصفهان [illegible] شاه محمود [illegible] حکومت کرمان [illegible] سلطان عماد [illegible]
[illegible] شاه یحیی [illegible] خواجه قوام الدین صاحب عیار [illegible] وزارت [illegible]
[illegible]
و شاه شجاع [illegible] منصب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه محمود و شاه شجاع [illegible]
و در سنه ۷۶۴ [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible]
و شاه محمود [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible] امیر محمد مظفر [illegible]
[illegible] امیر محمد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه یحیی [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] شاه شجاع رسید [illegible]
[illegible] خواجه قوام الدین [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] شاه یحیی [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه یحیی [illegible]
[illegible] خواجه قوام الدین [illegible]

در شیراز آورد و در ذی قعده همین سال سنه ۷۶۴ خواجه قوام الدین صاحب عیار که [illegible] بسیار جدا کرده بود و
و انشان تقدم ذکر می‌شود بکرکای بمشورت پادشاه بعضی مهمات اقدام می‌نمود و در خفیه مقید گشت و بعد از تعذیب فراوان دست
سیاست شاه شجاع جانش در نوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی [illegible] رسید و از سر وقوف
در مقام نشست امور ملک و مال مشغول گردید **ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر [illegible] سپاهان**
در سنه خمس و ستین و سبعمایه شاه محمود ایلچیان بخدمت سلطان اویس ایلکانی فرستاد و رسید او [illegible] سلطان اویس مطالعه
مملکت فارس و عراق کرد و اشارت نمود از امرا [illegible] و سیاقی و [illegible] و وزرا کاردان [illegible]
در امیر غیاث الدین منصور مشغول [illegible] در مصاحبت امیر علی [illegible] روی باصفهان آوردند و شاه محمود [illegible]
رسیدند [illegible] جدا کرده بجانب شیراز در آمد [illegible] و از راه برده [illegible] خلاف شاه شجاع اظهار نمود
و در [illegible] حوالی [illegible] و مردم [illegible] و کاشان [illegible] شاه محمود [illegible] و چون او از [illegible]
آن سپاه [illegible] شاه شجاع رسید [illegible] طریق [illegible] سلطنت [illegible]
بیش خود [illegible] محمود [illegible] دولت [illegible] آمد [illegible]
[illegible] که از [illegible] اویس [illegible]
[illegible] بیهم در [illegible]
و چون این مکتوب بشاه محمود رسید [illegible] در جواب نوشت [illegible] اصفهان آورد [illegible]
و [illegible] سلطان [illegible] شاه شجاع از [illegible]
و [illegible] شاه محمود [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] شیراز [illegible]
ابو الفوارس [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] سلطنت شاه اویس [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible] امیر غیاث الدین منصور [illegible]
[illegible] جانب [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] آورد [illegible]
[illegible]
[illegible] آمد [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] سلطان عماد الدین [illegible] شاه محمود [illegible]
سلطان احمد [illegible] شاه محمود [illegible] شاه شجاع [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
شاه شجاع [illegible] شاه محمود [illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]

شهر



شهر بود رفت و شاه محمود بجانب [illegible] سلطان اویس [illegible] اختیاری
نمانده [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه شجاع
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روز دیگر [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد و شاه یحیی [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
فرستاد و شاه شجاع چون [illegible] سلطان اویس
[illegible] شاه [illegible]
و بعد از انقضای [illegible] کرمان کردند **ذکر [illegible] کرمان و [illegible]**
**[illegible] پادشاه [illegible]** در آن [illegible] شاه شجاع در شیراز [illegible] شاه محمود [illegible]
از شاه شجاع [illegible] خواجه قوام الدین وزیر [illegible]
[illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] کرمان [illegible] امیر غیاث الدین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] خواجه
[illegible] خواجه مجد الدین [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible] امیر مبارز الدین [illegible] خواجه جمال الدین

تو را نشاه و وزیر متعاقب یکدیگر بشهر در آمدند ... اصیحت نمود تا از مقام قلعه ... درگذشت ... [illegible]
اطاعت ... گرفت ... اشراف و اعیان دار الامان ... [illegible] ... گشت و پادشاه ... [illegible]
... خواجه علاء الدین ... [illegible]

[illegible]

گفتار در بیان ... سلطنت شاه شجاع ... و ذکر شاه محمود ... [illegible]

چون ... [illegible]

[illegible]



و پیغام داده بود که ... پادشاه ... [illegible]

[illegible]

ذکر ... سلطان ... امیر مسعود شاه ... و بیان اسباب ... [illegible]

[illegible]

و افنا هبوخت **گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتلات با پادشاه سعادتمند در آن شهر و زمان**
در سنه ستین و سبعمایه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بران قرار داده که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد نماید و از این خبر
اندیشه‌ناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز فرستاد تا محضری که سلطان اویس را
خطبه کند و شاه محمود دیگر حیله نکند هم خواجه جلال‌الدین تورانشاه که وزیر بود و باصابت رای و تدبیر مشتهر بر نام دیر بدان جانب
ارسال داشت و چون این دو ناصح بپایه سریر سلطان اویس رسیدند با جلالت شاه محمود باستصواب خواجه تاج‌الدین درکانی
که سلطان اویس نوشته بود غایت تعظیم بجای آورده مکتوب را مصدر باین دو مصراع کرده بود که العبد و ما فی یده کان
مال انما توابم هرچه داریم و شاه شجاع در نامه خویش سلطان اویس را برادر خوانده عتبش شاه محمود مشغول است دوار حیلها از
حسن صحبت یاس و حیرانی بشیراز بازگشت و خواجه تاج‌الدین قدیم جهل نشین حلیه و تعلق الیکانی در جواز ملک شاه محمود
کشیده و در بین انواع تجمل و حشمت باصفهان رسانید و خواجه تاج‌الدین سلمان در تهنیت این قضیه قصیده گفت که چند بیت از آن
اینست آسمان ساختند از آن بلی سرو وجه سرور که از آن سود رسد اطراف عالم مرور اجتماع شید مشتری با جیس
انتصابیست منور ملکی با ناهور مهد بلقیس زمان در شده از اندرلی برابر بدیهم دولت ترتیب و جهور قطب الدین شاه فلک محمود که او
مهد سرت محمود و دین مذکور ای بر بیش نفرت گشته ملازم بر او گوهرت در برده عیب از دو عالم مستور خواجه تاج علی الدین محمد الحق
سیما کردون پاسخ جناب شکور در اینجا هجر رنگی بکنارت آورده که جهان در طوفان ماتت در اطراف دهور و چون این مواصلت
دست داد شاه محمود و سلطان اویس لشکری بمدد او امداد فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده با سپاه جرار از شهر
بیرون خرامید و شاه محمود نیز عازم میدان قتال گشته در صحرای حوالی حوزه غبار معرکه ارتفاع یافت شاه منصور از سپاه
لشکر شیراز حمله کرده میمنه شاه محمود را در هم شکست و میسره شاه محمود نیز بر میمنه شاه شجاع غالب گشت و مردم سپاه از شهر
و اوبز عاجز آمده بجای منقاد را القائم ریختند و هر یک بطرف محلت خود گریختند **ذکر قتل شاه رکن‌الدین و وزیر کشته شدن**
**ابو الحکم صاحب آن دو پسر وی** شاه رکن‌الدین حسن با وجود اکثر مروت و اجب التعظیم رسول کریم الدین
شاه ولکن ملی خلق عظیم عند التحیه و التسلیم انتساب داشت و از حسن خلق بود و در ایام دولت در شیوه و ثروت
سلوک کرده مجلس از اشراف و اعیان بلکه سلاطین ماند فرمان و چون آفتاب بعد از حبس خواجه قطب‌الدین
سلیمان شاه روزی چند بمعیشت امور ملک و مال بپرداخت بواسطه توهمی که از خواجه جلال‌الدین تورانشاه و خواجه محمود داشت
مکتوبی به شاه شجاع نموده بعرض رسانید که شاه این دو وظیفه داشت و محمود نوشته اند مضمون کتاب اکثر مکاه بحضرت
شاه پادشاه بحوالی شیراز رسد ما بندگان دروازه که ده شهر در آوردیم و التماس نموده بودند که جواب بخط خود نوشته شود و
شاه محمود بخط خود نوشته بود که در فلان روز موکب ما بنزدیک شیراز خواهد رسید باید که اشارات طلب ما
در سر انجام مهمی که وعده کرده اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع خواجه تورانشاه و خواجه
را طلب فرمود و در موقف خطاب و عتاب باز داشت آن دو بیچاره روی بر خاک راه نهادند و سوگند خوردند که ما از این مکتوب
خبر نداریم شاه شجاع پرسید که این رقعه بخط شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده‌ایم
لیکن امید داریم که پادشاه کامیاب تحقیق این صورت نماید و در آن روز شاه حسن با حوزه نشسته
بود شاه شجاع مکتوبی او بر سید که این کتابت از کجا دست تو افتاد و شاه حسن جواب داد
بود از خواجه تورانشاه تسلیم کرده گفتند این مکتوب را از وی گرفتم دولت
و در آن امر مبالغه نمود و شاه شجاع دیگر باره کس فرستاد شاه حسن را حاضر داشت
از قوت شاه حسن در جواب گفت که خواجگان
اعتراف نمایند علام شاه شجاع فرمود که این قضیه و این سخن معقول نیستی نداره که
چنین در دفتر بنده شد که امیر اختیار الدین قورچی شاه رکن‌الدین حسن
و تحقیق که حقیقت این امر چگونه است و امیر حسن نسبت بشاه حسن در مقام آمده چون جناب وزارت





مضطرب گشت گفت که من محمود حاجی احوال در شهر که تقلید این در قلم آرد و زیرا که
اندیشه‌ناک بودم و می‌خواستم که ایشان را استیصال کرده فراغ بال حاصل نمایم حالی و چون
تدبیر پادشاه خبر رسید ایشان
و دیوان در بعضی التفاسیر مسطور است که چون این خبر شاه حسن سید عضد الدین رسید
شاه حاضر گشت و گفت بجای خود نشست
را محبوس کرده اند
مسطور است که معاقب معذب و معاقب شود فرزند خوش است اگر خلف
و بعد از قتل شاه رکن‌الدین حسن خواجه جلال‌الدین تورانشاه بار دیگر بر مسند وزارت بنشست **ذکر طغیان پهلوان**
**اسد کشته شدن او بسعی و اهتمام پهلوان** شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان اسد که صورت خوب
و سیرت مرغوب داشت بیشتر التفات نمود و اتفاق پادشاه پهلوان
شکسته و بواسطه شاه شجاع
از کرمان شاه شجاع
و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز آمد زمام ایالت آن ولایت پهلوان اسد داد و اسد در
کرمان در اندک زمانی خون‌ها کشته امیر سور و شاه شجاع و شاه یحیی
ملک را در نظر اسد جلوه میداد و نوشته که شاه شجاع
و از خویشتن غافل نمی‌باید بود پهلوان اسد و شاه محمود
در کرمان بود اظهار عصیان نمود گرمانی و دیگری خراسانی بود
محمود شاه و پهلوان اسد نزاع واقع شد و شاه محمود از کرمان بشیراز
پهلوان اسد عرض رسانید شاه شجاع پهلوان اسد
و تحفه‌ها خبر از لشکر شاه شجاع
و پس از آنکه این خبر قوت شاه شجاع
و مکتوبی از زبان شاه شجاع بنام پهلوان اسد نوشت مضمون آنکه کرمان سلطان اویس سپاه
پهلوان در جواب گفت که پادشاه شاه شجاع تسلیم
و سلطان اویس از سپاه بجوانب کرمان پهلوان اسد
و شاه محمود شاه شجاع استقلال
شاه شجاع در سنه اربع و سبعین و سبعمایه بآنجانب خرامید و پهلوان اسد در حصار کرمان
آغاز محاصره و محاربه کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد از شاه یحیی که
بجانب ظاهر قوت پهلوان شاه شجاع
بجانب از شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد و این خبر بعرض شاه شجاع رسید
خیال
و چون بجانب شیراز باز گشت این رباعی انشا نمود
تو مپندار که عاقبت
آورده لوازم اهتمام
عظیم محصوران شد و کار اسد باضطرار انجامید
و بعد از چند حصد و بیست نفر از کرمان باصفهان

سلطان احمد نوشتند و چون سلطان احمد مهم کرمان را نزدیک بآن رسانید که فیض دیده و منیجات که از فتح ابالقاسان و هیبت
خلق او کرده و [illegible] از مکنون ضمیر پیش پادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عرضداشت برادر مکتوبی بآن جناب
در قلم آورد که قصه جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت [illegible] که جاوید [illegible]
صورتی که بواسطه ان مادر اسد فی حد ذاته جمیل بی منته نموده [illegible] بجانب [illegible] آثار [illegible] برادر [illegible]
ملازم شوند و موجب از دیاد اتفاق و یکدیگر در [illegible] چون از سر انجام امری خطیر بانجام رسانند [illegible] مقابل [illegible]
و اگر تقدیر [illegible] حکومت کرمان بآن [illegible] بر [illegible] و [illegible] او بر [illegible]
گرفتار گردد و سلطان احمد از این جواب و عتاب شده و در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و شاه شجاع نوشت که [illegible]
شد سلطنت بر [illegible] و [illegible] تغافل و تجمل مفارقت نداد و اسد [illegible] کرمان
[illegible] و پهلوان خرم [illegible] و سلطان احمد را
[illegible] و در آن وقت که پهلوانان [illegible] کرمان رسیدند مهم اسد [illegible] بوده و اگر
مردم شهر [illegible] آن [illegible] پهلوان اسد غالب [illegible]
بعد از آن شد پهلوان علیشاه و پهلوان خرم [illegible] قرار گرفت که [illegible] خطبه بنام پادشاه [illegible]
در کار سلطنت [illegible] فارس فرستد و پهلوان علیشاه [illegible] و پهلوان خرم [illegible]
موسوم محمد بود و پرش [illegible] و سپاه علیشاه [illegible]
[illegible] اسد در قلعه کوه [illegible] روز کار [illegible]
عدوان [illegible] و پهلوان علیشاه نیز [illegible] اسد گشته خاتون [illegible] شاه شجاع [illegible]
و در [illegible] مولانا جلال الاسلام [illegible] خاتون اسد
با جناب حکمت [illegible] در آن امر مشورت نمود و صواب در آن دانست که اسد را [illegible]
مصلحت آنست که [illegible] زهر [illegible]
بیش پهلوان [illegible] اسد [illegible] آن طعام [illegible]
و بنا بر آنکه پهلوان اسد [illegible] مولانا [illegible] و این بیت نظم نمود [illegible]
یارب که گل [illegible] و پس از فوت [illegible] خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام [illegible]
و [illegible] پهلوان اسد [illegible]
بود [illegible]
حلوا [illegible]
[illegible] پهلوان [illegible]
[illegible] حلوا [illegible]
صورت [illegible] شراب خورد [illegible]
کشتند حلوا [illegible] پهلوان [illegible]
و اشارت کرد [illegible] القصه چون دشمنان پهلوان [illegible]
بران قرار یافت که [illegible] پهلوان اسد [illegible] از شهر بجانب [illegible]
[illegible] پهلوان علیشاه [illegible]
[illegible]
چون که پهلوان اسد از [illegible]





و از فقر پایان [illegible] که [illegible] کرمان از تعدی پهلوان اسد بجان آمده بودند از کوشت [illegible] نمودند
[illegible] که [illegible] اسد [illegible]
آن حاصل کرد و این واقعه در چهاردهم رمضان سنه خمس و سبعین و سبعمایه بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین [illegible]
[illegible] پهلوان اسد بود و کوتوال قلعه با پهلوان علیشاه [illegible]
و پهلوان علیشاه [illegible] اسد را [illegible] و کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر [illegible] الدین [illegible]
کرمان حسب الحکم رو بآن ولایت آورد ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان
و چون بمقتضای کلام [illegible] کل نفس ذائقة الموت [illegible] جمیع مردمان در جانب [illegible]
[illegible] زوال [illegible] سلطنت [illegible]
و [illegible] در شهور سنه ست و سبعین و سبعمایه دو پادشاه عالیجاه از فضای عالم [illegible] انتقال نمودند
اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در [illegible] جمادی الاول سنه مذکوره [illegible] سلطنت را وداع کرد و دوم
قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر که در نهم شوال سال مذکور [illegible] آورده و این اخبار [illegible]
بشیراز رسید و شاه شجاع بر فوت برادر [illegible] اخبار [illegible] مراسم تعزیت [illegible] این رباعی
نظم فرمود
محمود برادرم شه شیرکمین [illegible] | او زیر زمین گرفت و من روی زمین
کردیم دو بخش ما برابر خلق | او زیر زمین گرفت و من روی زمین
و با زمین [illegible] این [illegible]
بسیار سلاطین بخاک [illegible] | [illegible]
[illegible] اسحاب [illegible] و چون طایفه از اشراف و اعیان اصفهان [illegible]
[illegible] شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع [illegible]
[illegible] پادشاه بعد از فراغ [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] بشرف ملازمت [illegible] اشراف [illegible]
و چون [illegible] سلطان اویس [illegible]
عریضه [illegible] و شاه شجاع [illegible]
فرمود که [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] اصفهان
[illegible] و شاه شجاع فرزند [illegible]
و سلطان اویس [illegible] شاهزاده [illegible] در آن ایام [illegible]
و شاه شجاع [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] کاشان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] ذکر مصالحه شاه شجاع و سلطان حسین و ارتفاع غبار نزاع بین الجانبین
در آن اوان که در بلده اصفهان [illegible]
که اشراف و اعیان [illegible] سلطان حسین بن سلطان اویس [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] فارس [illegible]
[illegible]
[illegible]

فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و مقصود اعالی ملکوت است ذات ملک صفات را حاصل و دست همت بگردن مرادات و
مرامات جان حیین حور نهشت و با واجبین با داد ودهش و امداد و مجاهد و دعا کوب نسیم آن ریاض تفحات الهی باشد
منتشی از کلید ورات جسمانی مرا از طیات این جانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میکرد اند و در شرح لوایح اشتیاق
و بیان تمنا ابراز آن که پیشه ارباب تکلف و عادات اصحاب حقیقت شروع مینماید کان احوال کاینات الطاف
بی پایان حق جمعیت که محققان اخوان صفا و خورده بینان علان و فا بنظر بصیرت در تتبع عبارت برقی که تشقی
تقدیر برناصیه احوال کاینات کشیده اند و نا نوشته نخوانند بیرون از عالم حسنات جان حوزه بینان را
بغز و سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی عشق انگیز تای دیده را در لباس ملک امن و داون رتبه جاه و منصب را در معرض بهر
بور فلک داس بین و چتر خورشید را انکل بونه و جنس ایشان از شستن در محاضره نموداری بجواهر دو ادیان انا چند سنه زمان
جرا باید کرد در قواعد ملکت و انصاف بکشید نقد قرانند را در محک صراف عقل زند انچه از غش و غش و از زراول
منسوش آمیخته بود در بوته مصارحت کداخته شود با عیار اصلیت آن بید اکرده و اگر بخلاف این رود در زمان موقن
ورنا ند الکم و او برزبان قلم و زبان نتوان راند نتیجه آن باشد العاقل تکفیه الاشاره مختصر الکلام امروز از علم
و زبان ما مخاطب و معاتب و فردا مجاوب و معاقب ابدی مواخذ گرده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و مبلغ
چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق پیشه در طرق التفات سلوک مینمود شاه شجاع این مکتوب
را باین ابیات جواب نوشت چون عاشقان داری دلبرا لیکن چنانکه عاشقم نتوان گفت بنده مخلصم تو
بنده کان و معتقد صادق قرینه جاکران الکه تا بود بود بنده تو وانکه تا باشد الحق باشد جهد بی کم
مبتنی از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد بعرض عرض و موقف عرض انها میرساند اشتیاق عطالعه
طلعت دلارا اگر چه عمر سودای آن داشته هم تمنای آن کاشته ورای آن است که بریدتیز کام وهم فهم بر حد بادیه
آن رسد شاهباز بلند پرواز فکرت با معقول بر شرفات قصر قاب آن تواند نشست سعادت ملاقات حضرت خداوندگاری
سلطانی که زبده آمال و امانی است میسر و مقدر باد بالنبی الهاشمی خیر البشر غرض الکلام از این عتابات قشینه الکه
هیچ بار غباری بر خاطر یاری نه نشست چو اگر غباری برجای آنحضرت و رجوع عاقل التحرد بود در لباس ملک امن
و ماه جاه منصب را در معرض بعد فلک داشتن سیرکه نقد دختران برفرق شاهانه انداختن و سیر امن و ارزد را لا تهمید نامه
نداشت این شاهنشهی شهنشه زمانش و این زمان حمد الله تعالی که تقویت قاف توفیق ابدی و فتح
غایب بر سر ی کلاه سلطنت بر تارک و در دامن فضیلت بر دوش هوش و تیغ شجاعت و حسام استقلام
سیاست بر میان جانت دموار بجای مرسخ کین آورم کان و کنه دیگر آورم و خود ملکت را ایجاب
رجال که قلمزن نکرد و او شمشیر زن نامطرب که مردی نباید زدن باشد نداند که الملک الا بالرجال و لا
رجال الا بالمال در رفیقه اقتدار را دور او ورده میگوید مرا از خدو دشمن زنت های از انجای که غرفه کوی نباشد زجای سپید ان
آنچه در باب تخویف و تحویل آن جانب فرموده اند از آن روز که نقاشان بقدر و قلم زبان تصویر نقش نیکی و بدی
بمرا نزدیک ثبت فرموده آند کس چه داند که پس پرده که خوب است و که زشت لا یعلم الغیب الا الله حیف القلم بما هو
این باتیم که از لاز سماوات مرتبت ابات فوج علم و شجاعت شان ما بر فرود معارج دوات کنند مقام
سرداری که برپرده از آشیان ما انچه در باب یاسای شاه و تربیع همایون و توجه لشکر همایون بر زبان خامه دور با
سلطان با ستحقاق و مخدوم علی الاطلاق رفته بود هر چه آن خسرو کند شیرین بود چه حاجت بلشکر برانکیختن عاشق
بیا که از صف خوبان پسنده است سواری والسلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسید دانست که
شاه شجاع لشکر بدان صوب خواهد کشید لاجرم او نیز بترتیب سپاه و آسته او مردان رزم کوده مشغول کردید شاه
شجاع اقبال فتح و ظفر همایون فی سنه سبع و ستین و سبعمایه با دوازده هزار سوار جوشن پوش خنجر گذار از اصفهان
بصوب آذربایجان روان شد و سلطان حسین با سی هزار تن از لشکر جلادت اثر او را استقبال نموده در صحرای فرمافرمان

بیمینه



بهم رسیدند و درش کوس و بانگ نای برخواست زمین جون آسمان از جای برخواست غبار معرکه بکار بالا گرفت
و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم وادی
نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش وزیده و ادبار ادبار نکبت بر خاک حبت و خسار و رو بداد تبت برزبانی با شید عالمات
اعمال و انتقال با مهوا آن کوه شال در عرصه قتال گذاشتند و مضمون نفقد فرار را غنیمت بنداشته روی بر خود را
گرفته بهر وادی رفتند و گروهی در قید آسار گرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی بنیده و امیر عبد القادر دستگیر شدند
شاه شجاع بر سر ایشان فتح نصیب دست بکار آورده امرا و ارکان دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند
با نعام و الطاف نوازش فرمود و اسیران آذربایجان را ایمان امان داده بصوب تبریز نهضت فرمود و در نواحی
آن بلده خواجه شیخ کججانی با سادات و قضات و موالی و اهالی و اشراف و اعیان شرف پابوس استسعاد
یافته پادشاه بر تخت آذربایجان مقام و ارام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت و حافظ یوسف شاه که وجه
حسن صوتش زمره خنیاگران را که برقص می آورد مجلس همایون را انتعاشات دلکش و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشید
و بلبل طبع خواجه سلمان در آن اوان در مدح شاه کامران قصیده ترانه که مطلعش اینست زهی دولت که اقبال همایی
چتر سلطانی همایون فال شد بر سر کوه روی برایت شاه شجاع را این مطلع مکرر باب این قصیده
مستحسن افتاد و خواجه سلمان قصیده دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک نظم انتظام داد
سخن بوصف رخش چون ز خاطرم سر زد ز مطلع سخن آفتاب سر برزد و بسبب این قصیده شاه شجاع نسبت
بخواجه سلمان اعتقادی عظیم پیدا شد و بر زبان تحیت بیان گذرانید که ما او را زیاده از آنکه از ملک ایران وصف
شنیده بودیم و اشعار المختلف الاحوال مشاهده نمودیم سلمان از آنچه در وصف او میگفتند زیاده بود و قت
سازی و خواجه شیخ کججانی متناقض و چون مدت چهار ماه پادشاه عالیجاه در تبریز بود و لکامرانی بگذرانید نسیم
خبر قتل رسید که شاه یحیی اظهار خلافت نموده خیال استخلاص شیراز دارد و ایضا بر خاطر عاطر شهریاری گران
آمده مقارن آن حال دو سردار از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بودند و یکی از ایشان شبلی او
نام داشت و دیگری بروایتی عمر چوب کشتی و بقولی طاحوت دست ستیجابی بر سر امیر اصفهان شاه که داد و جان
نموده اخشند و او را اسیر کرده و از وصول سلطان حسین در اندخشند و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق
پریشان بودند و شاه شجاع دو پادشاه با وجود غایت مروت مواد او را مراجعت بر او واشت و بعد از فتح
شاه و دوماه سلطان حسین به تبریز رسید و ایلچی بشیر از فرستاده و پیغام داد که دو امیر از امرا در اینجا گرفتار
اگر ایشان را بنویسند شاه نیز اصفهان شاه را مطلق العنان گردانم و شاه شجاع امیر عبد القادر و پهلوان حاجی فرید را
خلعت داده به تبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز اصفهان شاه را تشریف پوشانیده اجازت فرمود

ذکر جلوس شاه یحیی در طریق خلاف و ترد بر پیاپی بعضی دیگر از موه و شاه

چون شاه شجاع از پرستش
آذربایجان بفارس رسید و بتحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده بود طایفه از
اعمال رجال را الجام به تبریز نامزد فرمود و شاه یحیی با استقبال آن سپاه شتافته بعد از وقوع محاربه بشهر
بازگشت و متحصن شده و لشکر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداختن سنگ و تیر کردند و شاه یحیی قاصدی به
بیرون فرستاده پیغام داد که شما در جنگ مساعت ننماید که من ایلچی بشیراز فرستم تا مرده حکم شود و از جانبین
بدان عمل نمایم امرا و لشکریان التماس او بدین سخن نموده تیغ انتقام کشیدند و در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه
شاه یحیی با لشکری آراسته از دروازه بیرون خرامید و شیرازیان سراسیمه شده هزیمت را غنیمت شمردند و بعضی
از حیات ایشان مدت زندگانی افتاد و چون شاه شجاع بر عذر برادرزاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس
نفیس لشکر به یزد برد اما شاه منصور منقصد سنگر آن بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او کردانیده شاه منصور را
قرد برادر فرستاد و آن ضعیفه پسر را چند انی دیوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور بی تبلیغ در داد لاجرم

جنود ظفر ورود وجوق جوق روی بشیراز نهادند و شاه منصور قصد فرمود که یزد و رفته روزی چند با شاه یحیی در بیا
امر مهادستان نشد و شاه منصور در غرقاب تحیر افتاده روی بجانب سلطانیه آورد و چنانچه در اواخر جزو اول
ازین مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت و مصادقت کرد چون شاه شجاع را کرز و جوانان بهادر امرا خویش
و دیگر قرابتان جهه اظهار اعتذار و استغفار بیرون فرستاد و تا جماعت علاقات پادشاه سرافراز گشته بنفر
وزاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استیمان شاه یحیی لغزش شنیدند اما سوگند ایمان بر زبان راندند که بار دیگر
دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قمع و استیصال او کوشش نمایند و این واقعه در شهور سنه ست و ستین
و سبعمایه روی نمود و در سنه ۷۷۲ بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که در سلطانیه حکومت مینماید بدان شکر بسیار گرد آورده
داعیه دارد که ابواب ترکتاز بر روی متوطنان ممالک فارس بگشاید بنابران با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته
در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حرب صعب دست داد و تخت منهزم بر شیراز نهان افتاده تا کاشیم
غایت الهی از حبط و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاه شجاع وزید و ساروق عادل روی از معرکه بر تافت
و در قلعه سلطانیه تحصن جست و اواخر الامر مهم بمصالحه انجامید که بشرف دستبوس شاه شجاع وزید و ساروق عادل روی
از معرکه بر تافت و در قلعه سلطانیه تحصن جست و اواخر الامر مهم بمصالحه انجامید بشرف دستبوس شاه شجاع استسعاد
یافت انگاه پادشاه صاحب اقبال عنان عزیمت بصوب کرامت تافت و در سنه ۷۷۶ سلطان احمد بن سلطان اویس خروج
کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت چنانچه در اواخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان ابویزید بن سلطان
اویس را بپادشاهی برداشته میان او و سلطان احمد نزاع قائم گشت و در اواسط سنه خمس و سبعین و سبعمایه
شاه شجاع بموجب استدعاء عادل آقا نوبت دیگر عازم سلطانیه شد و در اثنای راه بواسطه سعایت مفسدان
و خیانت منافقان از ولد رشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن جوان نازنین را مقید بقلعه اقلید
و سر منق فرستاد و بعد از سه وقت بی شعوری حکم فرمود که رفیقان اخاجی بان رفیقان ارسال داشت
که چشم قره العین سلطنت را آسیب نرسانند اما قبل از وصول الحق تحصن قضا کار خود کرده بود و بالجمله
قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گشتند و کر القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع بعد از فتح
بنواحی سلطانیه رسیده و آن بلده را بنام سلطان ابویزید از سلطان احمد ستانیده روی بطرف شیراز
آورد و شاه منصور که در آن اوان حاکم شوشتر بود نسبت بعم بزرگوار در مقام تمرد سلوک آمده ایلچیان ترکمان
قراوان بملازمت فرستاد و شاه شجاع از برادر زاده راضی گشته عنان عزیمت بطرف شیراز انعطاف داد

ذکر وفات پهلوان فلک ارتقاع جلال الدین شاه شجاع علیه الرحمه چون شاه شجاع از سفر شوشتر و تبریز فتح و ظفر
مستقر دولت و اساس سلطنت را گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب حل فام میکشید و بر سبیل
در بزم عشرت ساغر راحتی بر کف گرفته لحظه لب از لب جام طرب دور نمیکردانید و در آن ایام غذا بسیار میخورد و بنا بر آن
وراثت باده در مزاج او امتزاج تاثیر کرده و علل متعاده در عنصر لطیف مجتمع گشته قوت ضعیف شد و ضعف قوت گرفت
دست تصرف اطبا از مداوای معالجه او قاصر آمده بر استعمال شربت و دوا راغب نشد و شاه شجاع چون دانست
که وقت ارتحال بجوار مغفرت ایزد متعال نزدیک است و ذلالی ما که تقدیم تقدیر در جریده اعمالش ثبت گشته بود
بمقتضای فحوای وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ تدارک نمود و در ارتکاب اسباب
ایام شباب و کیستی است ... از ما استمالت خواطر ضعفا و نوازش فقرا اشتغال فرمود و اسباب سفر آخرت در نظر
انور ترتیب داده عاقلان را بانعامات گرانمند مسرور ساخته ابواب لطف و کرم بر روی ایشان گشود و کسانی که هنوز
بملازمت در تحیر اند اقدام نمایند و هر روز یک نوبت بختم کلام حضرت عزت قیام فرمایند و در بین اشتا امرا و اعیان
متفرق و موفق شده بعضی با سلطان عماد الدین احمد بیعت کردند و برخی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العابدین
آوردند و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده خلع سلطنت فرمود و منصب ولایت عهد بوی تفویض نمود و





و احمد خواهرزاده خود و ترخویش سلطان ابویزید حمایت کرد انگاه سلطان عماد الدین احمد را طلب داشت و چون
چشم احوض پریکدیگر افتاد و گریه بلند پر ایشان غالب شد که مجال تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت
با شاه شجاع تسکین یافت و بر شاه گرفتن سلطان احمد بوده طلبید و گفت که دنیا مشابه اشتغال عام و حکم ایام چون
آن پایه بر یک جا قرار نگیرد و نه از آن خواب بهی عیشت پذیرد و من درین منزل فانی بسیار بر کام بسیم و مقام اصلی دار الملک
کرمان است امید آنکه بی ساعت آن ولایت روی و در آن بلده پرآشوب توقف نمایی و در سبع و خمسین تمامی
و سلطان احمد این نصیحت را قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از امر وصیت
و تقسیم ولایات فراغت یافت دو مکتوب بفصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و دیگری بسلطان
احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و نوجبهان عمارت ملک نشان در قلم آورد و هر یک را مصحوب معتمدی روانه کرد
دیگر از علما و صلحا رابعه عشر معین نمود و فرمود که امیر اختیار الدین حسن قورچی را از کرمان طلب دارند تا نعش او را
بمدینه طیبه نقل کند و از برای مجاوران و سکنه شریفین تحف گرانمند معین فرموده در شب یکشنبه بیست و دوم
شعبان سالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع بوضوح می پیوندد از ین خارستان پر اذیت بگلستان ابتهاج خرامید
فرمود و هم در آن شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و ارکان بعد از آن غایت مراسم تعزیت
روی بجمعیت امور مملکت آوردند از جمله علمای اعلام و فضلای ملازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین
عبد الله فقیه بشاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه ستوده را از شرح مختصر ابن حاجب که مصنف
عضد الدین قاضی عضد الدین است نزد آنجناب مطالعه نمود و از شعرا و ندمای شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانی
است و آنجناب شیخ خانقاه دار بود و شاه شجاع نسبت با او اعتقاد عظیم داشت و گویند که خواجه عماد هرگاه نماز
میگذارد گربه او نیز متابعت یکی آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل میفرمود و پیوسته بقدم اخلاص
ملازمت آنجناب مینمود و خواجه حافظ که بر این معنی رشک میبرد این غزل تتبع در آورد که در آن تعریض میشود
صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت و آهنگ بازگشت به راه حجاز کرد ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان آمد دگر بجلوه و آغاز ناز کرد
ای دل بیا که ما بپناه خدا رویم زانچه آستین کوته و دست دراز کرد فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت عشقش بروی دل در معنی فراز کرد ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست غره مشو که گربه عابد نماز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد کلیات خواجه عماد مشتمل بر قصاید و غزلیات و رباعیات و مثنویات
مشهور است و ابیات لطیف آبدار آن کتاب بر السنه و افواه مذکور و دیگری از اجله خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی است
که بواسطه کمال بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بجودت تعداد عبادت احتیاج بتعریف ندارد و آن نام سخنوری نه ارد یا محتاج
به حاجت شرح مطلق را درنگ است مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است و در سه بیت در تعریف
و گیسوی محبوب در صفت محبوب و شمول در یک قول خلاف طریقت بلاغت و ساتر اسرار غیب و معانی حقیقت که در گفته درا انکار
مجازی در آن اشعار مندرجست گویند که روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت که هیچ یک از غزلیات
شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب و دو سه بیت در تعریف و گیسو
در صفت محبوب و شمول در یک قول خلاف طریقت بلاغت خواجه حافظ فرمود که آنچه بر زبان مبارک شاه میگذرد عین صدق و محض
صواب است اما مع ذلک شعر حافظ در آفاق اشتهار یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون نمی نهد و بنابرین شاه
شجاع در مقام ایذای خواجه حافظ شده بخت اتفاقا در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش اینست
گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردایی و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت که از مضمون
این نظم چنان معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قایل نیست و بعضی از فقهای قصد نمودند که فتوی نویسند
که شک در وقوع روز جزا کفر است و آنجناب از این معنی مستحضر گشته و خواجه حافظ مضطرب گشته نزد شیخ زین الدین ابوبکر

خواجه عماد فقیه کرمانی

خواجه حافظ

بابا ولی که در آن اوان عازم حجاز بود در شیراز تشریف داشت رفت و کیفیت قصه بد اندیشان را باز گفت شیخ
فرمود که مناسب آنست که بیت دیگر مقدم برین مقطع درج کنی مشعر بانکه فلانی چنین میگفت تا مقتضای این مثل که ...
وازین تهمت نجات یابی فی الحال خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل مندرج ساخت بیت
این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت ¤ بر در میکده با دف و نی ترسائی ¤ و بدین واسطه از آن دغدغه نجات یافت و خواجه
حافظ در سنه اثنی و تسعین و سبعمایه بریاض رضوان شتافت ذکر ایالت سلطان مجاهد الدین و مخالفت شاه یحیی و بیان
بعضی وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا چون امرا و ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند موجب وصیت سلطان
مجاهد الدین زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معزالدین اصفهانشاه
اختیار تمام بهم آورده سلطان ابویزید را از رفتن بجانب اصفهان مانع آمد و اشراف و اعیان کس نزد شاه یحیی فرستاده
شاه یحیی را بآن بلد طلبیدند و حاکم خود گردانیدند و امیر معزالدین اصفهانشاه سرانجام کلیات و جزئیات امور ملک
فارس را از پیش خود گرفته امیر علاء الدین اتابک و خواجه جلال الدین تورانشاه را معزول ساخت و ترتیب الات و اسباب
سلطنت پرداخته در بند بود که والده سلطان محمود بن شاه شجاع را در حباله نکاح در آورد و سلطان محمود را بجای ...
بدارد و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته شکوه با یکی از نوکران معتمد اصفهانشاه در ... ماه
رمضان سنه ست و ثمانین و سبعمایه او را از هم دور کردند و امیر اصفهان امری عجب و غریب بود و دولت ... با جسن ...
سلوک میشود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمد و روزی چند در کامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز کرد و با سپاه فراوان
روی بدان جانب آورد و سلطان زین العابدین با لشکر شجاعت آیین او را استقبال نموده در اثنای راه عمش سلطان
ابویزید باتفاق بعضی از امرا از لشکر شاه یحیی جدا شده و از آنجا نیز طایفه از سرداران روگردان شده بجانب سلطان
زین العابدین آمدند و در نواحی پل نو تلاقی فریقین شده بی آنکه غبار جنگ و ستیز ارتفاع یابد موجب التماس شاه یحیی صورت
مصالحه جلوه گرگشت و در میان سرادق بارگاه زده دو آفتاب در یک برج و دو گوهر در یک درج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان
زین العابدین را عذرخواهی نموده التماس نمود که حکومت ابرقوه را از جهت آن مهذب ... شد و سلطان ابویزید با ... در آن
ملک حاکم کردانند سلطان زین العابدین با وجود آنکه عم با یزید در وقتی که از وی برگشته بود ... این ملتمس را مبذول فرموده
منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته شد و مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان بایزید بابرقوه رود
آنگاه میان سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق در میان آمده سلطان زین العابدین متوجه کازرون شد زیرا که شاه منصور
لشکر از شوشتر مدد کرده و کشیده بود و خرابی میکرد و چون شاه منصور از وصول زین العابدین واقف شد روی بوادی
فرار آورد و سلطان زین العابدین در آن نواحی ... و اقبال متوجه مستقر عزت و جلال گشت در آن ایام خواجه حافظ غزلی
نظم فرمود که مطلعش اینست بیت خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ¤ تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری ¤ اما سلطان
ابویزید که بحکومت ابرقوه نشسته بود چون بدانجا رسید بمواعید مهذب اوزا (؟) بشهر راه نداد و جشن و پروانه سلطان زین العابدین
و رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم سلطان بایزید نومید و حیران باصفهان بازگشت و در شهور سنه ... سلطان
زین العابدین خال خود مجاهد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور محمد را ... موافقت اجتهاد و جهان
استخلاص اموال منسوبات زیرا از آنجا باصفهان شتافت و چون اصفهان تشریف نمود که شاه یحیی نقض عهد و پیمان کرده
روی بشیراز آورده و سلطان زین العابدین بجانب ... از عراق شده و ... شاه یحیی ... باز پس گشت
تا باصفهان در آمد و چون سلطان زین العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساکر نصرت مآثر گردانید بعد از سه
چهار روز شاه یحیی بوادی محاربت در آمده از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز در او از آمدن ... تا وقت صلوة
بود از هم پیکار اقدام نمودند و چند روز حال بر منوال گذران بود و فتح شهر تیسر نپذیرفت و در روز سه شنبه ... استیلا
یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس او کوچ کرده و بدار الملک خود شتافت و هم درین سال اشراف و اعیان اصفهان
بواسطه بعضی اعمال شاه یحیی از اطاعت او ابا نموده اظهار پشیمانی شده تمام هواداری زین العابدین کرده و در غایت کرم





مخالفت بود آمدند و بیگناهان که قریب بیست هزار بوده تمام سلخ کرده قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون
فرستاده از سبب آن حرکت پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بود امید
بخاطر که حال سخن ما را قبول نموده از این شهر بیرون رود که بعد ازین اصفهانیان طریقه خدمتکاری بجا آورند اورد و
شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول آن ملتمس گشاده همانشب رخت سفر بربست و مردم اصفهان جهة
ایصال آن مژده با امیر علی میرمیران را بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین او را با انعام خلعت نامزد کرده فرح
مراق از راه اینده بسرعت مرجعت نمودند متوجه اصفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید و امرا و رؤسا و اکابر و اعیان
اصفهان مراسم استقبال بجای آوردند و پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین مورد اعتنای پادشاهانه و عواطف
خسروانه نوازش فرموده و بعد از چندی روز خال خود مجاهد الدین مظفر را قائم مقام گذاشته عازم شیراز شد زیرا که عم
ابویزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال تسخیر مملکت فارس را در خاطر مستحکم داشت
و سلطان زین العابدین یک ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده خود در بطرف رستاق کریحت ورزید
چند روز در پناه دولت اتابک گذرانید تا قضیه مرتبش بود اتاق گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر و منصور
بشیراز رفته سایه عیش ذوق بر ... و بسط گسترانید ذکر شمه از احوال سلطان احمد و سلطان ابویزید و بیان آنچه میان
ایشان بوقوع انجامید سلطان احمد پادشاهی بود بوفور لطف و کرم معروف و بصفای اعتقاد و رفق طبع
موصوف و جمعی از ارباب علم و فضلا و معتمدی ارکان شرف ... و در سابق الایام ... اتابکی ... شت که
شاه شجاع در زمان دولت حکومت کرمان را از زمان سلطان احمد کرده او را با جانب کرمان گسیل فرموده و چون سلطان احمد نزدیک
بدار الامان رسید امیر جمشید اسد الدین حسن ... با از قوت ... و قدرت ... داشت بعد بلاقات ...
استقبال نموده ... قوانین ... و خان ... تسلیم نمود و قریب شیراز فرمود و سلطان احمد فتح آمده گشت
چندان توقف نمان که خبر حرکت پادشاه ... با تفاق عازم آن صوب شده و اگر ... باشند ...
پهلوان ... و ... در ... بعد از دوازده روز از وصول سلطان احمد بکرمان فرصت شاه شجاع شایع شده
و جمشید ... و آنجا توقف کرد و در اوایل سلطنت سلطان عماد الدین احمد امیر سور ... که
سلطان زین العابدین برادر او ... با سلطان احمد در مقام ... آمد و مکتوب بین الجانبین
... در ... شد و فتنه بسیار ... سپاه سلطان ... و ...
جها و افغان خلق به ... کرفت در سنه ... سلطان احمد فرستاد و از مقدم ...
اعلام داد و سلطان فرمود که ... مستعد انتقام داشت ابویزید ... استقبال نمود ...
ذکر ... دار و چون سلطان بایزید در شهر ... و آمد لشکریان او که چند مردی ... بودند
دست ... در ... را هم زدند ... سلطان احمد رسید ... خاطر گشته ...
فرمود که برادر بایزید که از سر حد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه ... شد و سلطان احمد
... و سلطان بایزید چون ... بود ... شاه یحیی پیش گرفت گفتار در بیان وصول
رایات آفتاب اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان به بلاد فارس و عراق و ذکر کشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان
... افساد و شقاق در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه که صاحبقران ... ان
امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایات آذربایجان و عراق گماشت و ایلچی بشیراز فرستاده و سلطان
زین العابدین پیغام داد که ... با در مقام دولتخواهی در آمده ... در وقت دعا ... خطبه ...
ارسال نمودی باید که در مقام دولتخواهی خود بوده ... جناب ... منظور نظر تربیت گردانیم ...
و مباهات مرتفع سازیم و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت بر ... سلطان زین العابدین ... عدم
سعادت بخت و طالع در توجه باستانه جاه و جلال طریق اهمال و اهمال مسلوک داشت بلکه ایلچی را نیز ... بدولتخانه

بعضی دهقانان بجا طلب کرده اند چون این خبر بصاحبقران عالمگیر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمایه اعلام ظفر ارتفاع ی
گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و بعد از وصول بحدود آن ولایت سادات و قضات
و علما و اکابر مراسم استقبال بتقدیم نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند و آن را امان قبول کرده بعضی از خیالات
خان بطرف شهر رفته و امیر الکو تیمور بر سر تحصیل و توجه آن وجه تقلقو طغر در آمده امیر ملک تیمور و له
انیه در و امیر محمد سلطانشاه و شهر درو رفتند و محصلان و نوکران امرا بر جا آغاز شده کرده زمره از سفهان
[illegible] اهل و جهال اصفهان یاغی شدند و چون جمعیت آنجماعت بر اشتغال فتنه محمول بود بسیلات گشته
و در هفتم شوال سال مذکور خروج نمودند و آواز طبل و بوق و صیوق رسانیده نوکران امرا و محصلان را بخواری
هر چه تمامتر بقتل رسانیدند زنجیر غوغا [illegible] شبیخون در وادی شب هنگام و در اول آن شب هجوم
هجوم عام و خروج تمام بارودی سپهر احتشام رسید صاحبقران گردون غلام بر ابرش برتر خرام سوار گشت و دروازه
نوبچی شتافت و طالبان تنگ رنام از اطراف و جوانب روی باصفهان آورده تا وقت طلوع خورشید از افق
باستحواذ آلات قتال قیام و اقدام نمودند و چون از اصفهان زن و مرد و پیر و جوان بیرون آمده بودند
هراسیده ترکان [illegible] کشته از ترس مرگ بی ناموس بازگشت این شاه [illegible] آور باعدار
بکشتن آتش بر آب و نزار اما [illegible] آب و در آفتاب بی جادو دند خفاش وار فرار بر قرار اختیار
کردند اصفهانیان ترک ستیز نموده روی در گریز نهادند و شهر مسخر شد و صاحبقران فرمود تا از غایت غضب سپاه را قتل عام
زبان داده و هر کس در اردوی همایون از صنع و شریف و صغیر و کبیر سری چاودر و تیغ یاسا آغاز سرفتل کرده
و در آن روز قتل و غارت کس در اصفهان نگذشته گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحبقران مظفر لوا بودند
و نیز احتیاط در نفس کسی اقدام نمایند سر از یاساق بخریدند و نزد و غوام ازبکا سلطنت می بردند و در اول روز سری به پنجاه
دینار بود و در آخر سری بیک دینار منجر شد الغصه چون در اصفهان غیر از زنده رود و سادات و قضات و علما و جماعتی که
محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفر لوا حاجی بیک جونی قربانی و یوسف خواجه را کمالیقت در
گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعه اصفهان و توجه کوکبه نصرت قرین خبر یافته بجانب شوشتر
گریخت و شاه منصور که حاکم آن دیار بود خاطر او را بدست آورده دخیل نوکرانش را بر تابعیت خود دعوت نمود
و اکثر ایشان خاک لشکری در وعده ها مرتب باشد [illegible] اطاعت شاه منصور را در گوش کشیدند و شاه منصور سلطان
زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس گردانید و حضرت صاحبقران بجانب بغداد عزیمت فرمود و دراتدا جاپر علام الظفر
مانند شاه یحیی و سلطان عماد الدین احمد و سلطان ابو اسحاق بن سلطان اویس بن شاه شجاع باستان سپهر ارتفاع شتافتند
و در آن اثنا از جانب ماوراءالنهر ایلچی رسید خبر رسانید که توقتمش خان لشکر بحد و سمرقند و بخارا کشید و در آن بلاد آتش
نهب و تاراج مشتعل گردانیده بنابر آن حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز را بمظفرالدین یحیی نایب
فرموده که زاده مسند سابق سلطان عماد الدین احمد تفویض فرمود و ایالت سیرجان بسلطان ابو اسحاق متعلق ساخت و
بصوب ماوراءالنهر رایت حکومت برافراخت اما سلطان ابو یزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان
رسید از یزد بیرون آمده بصوب گرمسیر دارالامان کرمان شتافت و در آن موضع قراره داوغان نوبی به پوسته چون
سلطان احمد این خبر شنید با وجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاهی و رعیت خاطر بمحاربت قرار داده و روزی بعد از ادای
نماز عصر بر سبیل تفأل مصحف مجید گشاده آیت بشارت برآمد و سلطان هم چنان نیک دید بقتل کمال جانب کرده گفت الهی بحرمت
این کلام مجید که بر پیغمبر و احب التعظیم علیه التحیه و التسلیم نازل گردانیده که بازم مرا در مراد است که گرفتار مساز تا در جوار مرم
کرده حق شناس اندیشه و ستیز باد نیکوئی کنم و محافظت [illegible] لشکر را نموده روی سلطان باز بر آورده و بین ای کاس
محاربه روی نمود اثر اجابت دعای سلطان احمد بظهور پیوست و لشکر گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت و سلطان احمد
بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم برادر درگذشت و او را مشمول عواطف و مکرمت گردانید بعد از مراجعه





بکرمان منوجان فرستاد و سلطان ابویزید بدانجانب رفت و قلعه منوجان را بتصرف گرفت از ساکنان آنجا بی مسلمی کرانه
سپاه ند و بحرمت برادر رسانید و سلطان احمد بجا طرب عیش و نشاط اشارت نمود و این ابیات را نظم نمود
باز آمدم و باز نهادم اساس عیش / کردم ز انقلاب جمع اقتدار عیش / ساقی بیی کرد رفیع فرصت قهر رها بنقاب و گشته هماز کان عیش
بنشین بخرمی که برآورد بیخ غم / از سبزه زار گلشن گردون مدار عیش / احمد بگیر دینی و بیهی زلطف بهر / دارد بقصد تحفه خود آتش عیش
در سیقض جوش گرد بر کار گاه غم / خالی مدار از قدح و جام بار عیش

ذکر آمدن بشیراز از طرف شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع امور

شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید شجاعت و کسب وری ممتاز و مستثنی بود و از عنفوان
شباب همواره ارتکاب معاملات و محاربات مینمود و در آن اوان که سلطان زین العابدین را محبوس و مقید ساخت و خبر
مراجعت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان گرم استماع فرموده عزم عزیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه یحیی تاب مقاومت
برادر خود نیاورده دارالملک فارس باز گذاشت و شاه منصور بآسانی تمام و جهی بآن بلده فاخره در آمده
رایت عدالت برافراشت و خواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک نظم کشیده

بیا که رایت منصور پادشاه رسید / نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید / جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت / کمال عدل بفریاد دادخواه رسید
و در آن ایام که شاه منصور در شیراز با سکنات شیخ اطرا اکابر و اصاغر می پرداخت یکی از وزرا دست تعدی دراز نموده
ارباب علائم را که مبلغ هنگفت داده بودند مشغوف ساخت و بر تو شعور شاه منصور چون گشت ناپسندیده داشته از پا افتاده بر روی غضب
فرموده فرمود که چگونه مسلمانان را که آبا و اجداد ما معزز ساخته باشند ناحق گردانیم و فرمود تا ادرارات و وظیفه را بمستحق
هدف آن ساخته بتوجیه در میان سادات و علما و فضلا تقسیم نمودند و از وقوع این غائب ابواب سرور و بهجت بر روی روزگار
شیرازیان مفتوح شده بار دیگر طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این غزل آغاز نهاد / جوزا سحر نهاد حمایل برابرم
یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم / ساقی بیا که از مدد بخت کارساز / کامی که خواستم ز خدا شد میسرم / و چون روزی چند شاه منصور
در دارالملک شیراز توقف و استقرار گزید ناگاه خبر محبس سلطان زین العابدین بسمع شریف رسید کیفیت واقعه آنکه پس
از آنکه شاه منصور از شوشتر بشیراز رفت کوتوال قلعه سلاسل ایلم گشته بغداد را داد و گفت ای پادشاه این چه قلمی است
پناه به پسرعم خویش آورده ای و سالک طریق عدم التفات گشته اسباب سلطنتش بازگرد داور اسعد و محبوس گردانید
آنگاه انجماعت متفق الکلمه والمعنی شعار خلاف شاه منصور ظاهر ساخته سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند
و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر محمد الدین مظفر کاشی که حاکم آنجا بود و از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق موکلان
گریخته بر بغداد میرفت با وی دوچار خورده و فال و خوام آنزاده را بر انگیخت یکدیگر روی باصفهان آوردند و کلفی مهراس عیده
اهالی باشند زیرا که حاجی بیک و یوسف خواجه که گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته بودند
و شاه منصور خبر محبس سلطان زین العابدین شنیده لشکر باصفهان کشید و روزی چند با مهر محاصره پرداخته باز گردید اما شاه یحیی
چون از شیراز فرار نمود و نواحی ابرقوه را غارت کرده بیزد رفت و سلطان ابو اسحاق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته
بعزم تسخیر کرمان روان شد و بعد از سلطان احمد که اتفاق در غایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان ابویزید هم
عرصه او کشیده و سر خاین بازی دیگر بوی داده و منظم دو منصور روی بکرمان نهاده و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه سلطان
با امیر غورش سلطان احمد اتفاق کرده عازم تسخیر شیراز شد منصور ایشان را استقبال نموده در موضع خفر لوا شان
نیران قتال اشتعال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بر حسب نام غورش بیرون فتح و نصرت فایز گشته
سلطان احمد روی بکرمان آورده از سر اطمینان شب در کرمان بسر می برد و سلطان زین العابدین با صفهان رفت و شاه منصور متعاقب او
و منصور از مقام قهاریت زلفه تشنیده فی شور سنه اثنی و تسعین و سبعمایه بجانب اصفهان نهضت و آن را صلح کشیده و دوم فوری سال لشکر بدو
برد و دست بغارت و تاراج برآورد و بتوسط بعضی از خویشان پادشاه یحیی صلح کرده مقرر آن ملاقی ملکان بطرف کرمان رفته و یحیی

تر دسلطان نامه فرستاده پیغام داد که من از شما این نیستم و الا نخواهد گران با هم خویش مضایقت بعنی آمت که خویشان
بانگیرد در طریق معاودت سلوک طریق نموده دفع عهد و پیمان امیر تیمور گورکان از [illegible] و از اقبال و لشکر [illegible] تا
[illegible] که سپاه جغتای از آب عبور نماید سلطان احمد جواب داد که این سخن [illegible] و علامت اختلال دولت
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] و سپاه کشورگشای آنحضرت [illegible]
[illegible] شوکت و کاردانی [illegible] اند ایشان [illegible] کدام استقامت [illegible] و شاهی صاحب شوکت در
مقام مقاومت توانند آمد چون شاه منصور این جواب استماع نمود [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] و در شوال این سال سلطان [illegible] در کرمان از جهان گذران [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] مدت سی و شش سال [illegible] ماه در عالم [illegible] واز اشعار
آبدار این رباعی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گفتار در بیان انقضای ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از
دار ملال بعالم دیگر [illegible]
[illegible]





آنحضرت بود تفویض نمود امیرزاده شاهرخ [illegible] شاه منصور سپاه شیراز را آرایش
کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با پنجاه [illegible] در قلب جای گرفت [illegible]
[illegible]
حمله کرد و صفوف سپاهی [illegible] کارزاری نمود [illegible]
[illegible]
شاه منصور [illegible]
[illegible] رباعیه
[illegible]
[illegible]

داستان اتابکان لرستان [illegible]

اتابکان لرستان

نهادند ابو الحسن با چنین اقبال فرموده که اتباع گفت که ما مرد این قوم خواهیم شد و ابو الحسن فضلوی که رئیس ایشان بود
پسری داشت علی نام و علی روزی بشکار رفته سگی همراه برده و جمعی همراه بودند باز خورده میان ایشان مخالفت واقع
داده و آن جماعت علی را چندان لت زدند که بیهوش شد و دشمنان تصور آنکه مرده است با ترشه کشیدند در غاری
انداختند و سگ از عقب آن زمره بشتافت چون شب درآمد [illegible] خانه معتبر آن قوم را فایده نیامد تا برده
و سگ بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی دانستند که سگ [illegible] و فهمیدند که او را واقعه پیش آمده و سگ
روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا بدان غار رسیدند که علی آنجا بوده او را بیرون آورده علاج کردند صحت
یافت و بعد از چند سال دیگر علی درگذشت و پسرش محمد خدمت سلغریان نمود تا فرزند بواسطه شجاعت معتبر گشت و بعد از وی
پسرش ابو طاهر که جوانی بود و شجاعت ماثر [illegible] اتابک سنقر اختیار کرده و در آن وقت که اتابک [illegible] شبانکاره
مخالفت می‌نمودند ابو طاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر [illegible] مظفر و منصور [illegible]
بازگشت و اتابک سنقر او را تحسین نمود و گفت از من چیزی طلب نمای ابو طاهر گفت [illegible] التماس است و اتابک
اسبی نیک بوی داده و گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاهر داغ اتابکی خواست [illegible] مبذول [illegible]
فرموده که التماس دیگر نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد لرستان بروم و آن ولایت [illegible] اتابک [illegible]
و سنقر لشکری مصحوب ابو طاهر کرده بدان دیار فرستاد **ابو طاهر محمد بن علی بن ابو الحسن فضلویه**
چون بامداد اتابک سنقر [illegible] گشته بدو لرستان رسید [illegible] و لطف [illegible] سنقر [illegible]
استقلال [illegible] جای [illegible] حکم کرد و مردم او را اتابک گویند و فرزندان [illegible] در این تقدیر
ابو طاهر و اولاد او را [illegible] حقیقی [illegible] بوده اند از ملوک سلجوق فرزندان
[illegible] اند و [illegible] اتابک [illegible] چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد
القصه چون لرستان [illegible] ابو طاهر [illegible] اتابک سنقر مخالفت کرده [illegible] استقلال حکومت فرموده
روی بعالم معنی آورده و از وی پنج پسر ماند [illegible] **اتابک هزار اسب**
بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و [illegible] عدالت [illegible] و برادران را [illegible]
نیز [illegible] و خلیفه [illegible] او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل فرا رسید [illegible]
**اتابک تکله بن هزار اسب** که [illegible] سلغریان می پیوست [illegible] بعد از وفات پدر بر مسند [illegible]
نشست و اتابک سعد بن زنگی [illegible] فرستاده [illegible]
ان معارک تکله ظفر یافت و [illegible] اهل اسلام [illegible] و
هلاکو خان از [illegible] تکله [illegible] خان [illegible]
[illegible] الب ارغو [illegible]
[illegible] و عده و وعید سخن گفته [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible]
از حصار بیرون خواسته و او را به تبریز برده بعد از رسیدن [illegible] بقتل رسانیدند **اتابک شمس الدین**
**الب ارغون بن هزار اسب** چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت [illegible]
بعدل و داد و پرداختن آن ولایت را معمور ساخت و [illegible] سبب [illegible]
وازده و دو پسر ماند یوسفشاه و عماد الدین [illegible] **اتابک یوسفشاه بن الب ارغون** بعد از فوت پدر [illegible]
بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پیوسته با دولت [illegible] ایلخانی بود و [illegible] حکومت مملکت [illegible]
[illegible] بعضی از معارک [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] و ولایت خوزستان و شهر فیروزان و [illegible] نیز [illegible]

[illegible]

وفات



وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان یوسفشاه طریق التفات مسلوک
داشت و او را با صفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را بدو آورد و اتابک او را در آن ایام حیات با اجازت
ارغون بلرستان فرستاد [illegible] کوه کیلویه کرد و در اثنای راه [illegible] دیده بازگشت و هم در آن ایام درگذشت و از وی
دو پسر ماند افراسیاب و احمد **اتابک افراسیاب بن یوسفشاه** بحکم یرلیغ ارغون خان قائم مقام پدر شد و برادر خود
احمد را [illegible] و لرستان [illegible] و طریقه ناپسندیده ظلم و عدوان پیش گرفت از [illegible] اسلاف خویش را
[illegible] و جماعت [illegible] لرستان [illegible] باصفهان [illegible]
[illegible] خویش را باصفهان [illegible] و در آن اثنا خبر وفات ارغون شیوع یافت
[illegible] باتفاق [illegible] اصفهان [illegible] و خطبه بنام افراسیاب خواندند و اتابک خود را پادشاه مستقل
پنداشته [illegible] از خواص خویش را [illegible] و عراق [illegible] و [illegible] راه بند کرده [illegible]
[illegible] با صدای مغول [illegible] بجنگ [illegible] و مغولان انهزام یافته [illegible]
[illegible] مشغول گشته [illegible] لشکر مغول از غایت [illegible] مراجعت کرده [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] مغول [illegible] کیخاتو خان [illegible] افراسیاب [illegible]
[illegible] یرلیغ اتابک فرستاد و [illegible] بعد از [illegible] افراسیاب [illegible]
[illegible] افراسیاب [illegible] لرستان [illegible] افراسیاب [illegible]
[illegible] و غازان خان [illegible] افراسیاب [illegible]
[illegible] لرستان [illegible] غازان خان [illegible] اتابک
[illegible] رسید و التفات یافته بطرف لرستان [illegible]
[illegible] عراق [illegible] بعد از وصول بپایگاه غازان خان
[illegible] بعد از وصول بپایگاه غازان
[illegible] اتابک [illegible] یوسفشاه [illegible] رسید **اتابک**
**نصرة الدین احمد بن الب ارغون** بعد از قتل برادر در عهد غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست
و باب معدلت و انصاف [illegible] الی ان [illegible] و در ترویج امور شریعت [illegible]
[illegible] رسانید و مدت سی سال [illegible] در مملکت [illegible] و [illegible] شد
[illegible] درگذشت و پسرش یوسفشاه در لرستان پادشاه گشت **اتابک رکن الدین یوسفشاه**
مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد [illegible] و رعایا [illegible] الاول
[illegible] اربعین و سبعمائه [illegible]
**اتابک مظفر الدین افراسیاب بن یوسفشاه** پس از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد و در ایام [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] لرستان [illegible] عراق [illegible]
ساخت [illegible] **ذکر [illegible]**
[illegible] اخبار [illegible] که سلطنت [illegible] مجلد ثانی
[illegible] ساعات [illegible] بولاد [illegible] شاه بود
[illegible] سلطنت آن طایفه [illegible] خلفای بغداد [illegible] سادات [illegible]
حکومت استقلال یافته اند [illegible] بر مسند جلالت نشست [illegible] ابو الفضل جعفر
بن محمد بن الحسین المحدث بن علی ابن الحسین بن [illegible] الاشرف بن الامام علی زین العابدین علیه السلام بن الامام حسین بن [illegible]
علی ابن ابی طالب [illegible] بوده و سلطنت [illegible] حکومت ابو الفضل محمد بن [illegible]

بن قارن بن سهراب بن نام آور بن خورزاد بن باو دو سان بن کاوباره اتفاق افتاد و کاوباره جاماسب ازجیل بن جیلانشاه
بن فیروز بن نرسی بن جاماسب بن فیروز الملک و چنانچه کلی در زمان در مجلد دوم بیان کرده بعد از آنکه آن شهریار چند روزی
در مسند سرداری مازندران حکومت فرمود و میان او و ابوالفضل محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نمود آل شهریار قدرعنان فرمود
بجانب گیلان انعطاف داد و دیگر باره از اولاد کاوباره هرگز کسی بر مسند استقلال ننشستند و بعد از فوت محمد بن شهریار اصفهبد جیلان الدوله
[illegible] بن شهریار بن رشید جام الدوله اردشیر سی و پنج سال رایت اقبال برافراشت آنگاه پسرش سیف الدوله ناصر جام الدوله اردشیر
بیست و هفت سال پادشاه بود و بعد از آن ولدش فخرالدوله نامور بن شیرالدوله سیف الدوله بیست و پنج سال سلطنت نمود پس برادرزادهاش
اصفهبد اردشیر کیکاوس بن هزاراسب سی و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش عزالدین هزاراسب چهل سال متصدی انتظام
امور مملکت بوده بعد از فوت هزاراسب پسرش شمس الدین شهریوش بزرگ سروری سوار گشت و این شهریوش پادشاهی عالی همت
صاحب همت بود و او بود که حکومت جبال مازندران را بحد کمال رسانید و در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش را
در حباله نکاح کشیده و بعد از مردن ملک معظم شد که این زمان طبرستان بکمال معموری رسید و منظوم شاهوردان ده قصیده سیم اوده
که مطلعش اینست ﴿ حیف عدلت کرد کشور مازندران ﴾ در حرم دولت اصفهبد اصفهبدان ﴾ مدت سلطنت شهریوش سیزده سال
و بعد از وی برادرش اصفهبد ابو کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود بشرح و فرماداسب بن شهریوش بن هزاراسب چون روزی چند
بلوازم منصب جهانبانی پرداخت هزاراسب علاوه سوار شده مخالفت شاه غازی را پیش نهاد همت ساخت و چند نوبت بین الجانبین
محاربه دست داده بالاخره مصالحه اتفاق افتاده و هریک از ایشان در سرحد ولایت خود نشسته و در سنه ثمان و خمسین و خمسمایه
شاه غازی ملک تخت کیکاوس از عالم فانی بعالم جاودانی انتقال نمود پسرش علاءالدین حسین قائم مقام شد و زمان اقبال علاءالدین
حسین بنوده دیگری گشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود حستان نام که بصفت ولایت عهد تعلق بوی
مخصوص بود فرمود اما بسبب تقدیر حسنان پیش از پدرش وفات یافت و پسری کیان نام از او زرین تاج و کیکاوس در سنه ست و خمسین و خمسمایه ملک حقیقی
متوجه شد و مدت ملکش سی و هفت سال بود اصفهبد هزاراسب بن شهریوش بن هزاراسب بعد از فوت عم عالیمقدار بر سریر پادشاهی نشسته
و ادو در ملک مداری و شجاعت یگانه روزگار بود اما بخلاف پدرش و عم در تقویت شریعت نداشت و با ملاحده مودت او
حاکم کرده همت بر تخریب مردم و مصادرت آلات منهدم کرده اقدام کاشت و باعیان اعیان روحانی از دست رعایا گرفته
ملک اردشیر بوده و گیسته مال و ما را از گشتند که مازندران تا حدی کتک داده تا در مسند ارشاد و داد ابرو کسی
بالاعدت و دوام از کتاب شراب طاقت کرده سلوک رشد و رشاد در غیبت مودت هزاراسب جنگ و جدل متوجه گردید
و اوامر هزاراسب از تبرستان و ملازمان بجای اضطرار نزد ادو شیر رفت و ادو شیر او را افزود و اقوام
تمام نموده در مقام ثابت قدم بود و او در خزانه او هزاراسب بر خیل حیث خانی هم گذشت و ملک اردشیر
با اولاد کاوان دولت را از پرسش هزاراسب نزد او فرستاده خود تربیت و نزد شریف بود لهذا بجانب اصفهان دوباره باز
گردید این تخریب بر خاطر هزاراسب گران آمد و خیال و او گرده ابی الفخر او را دعوت ملک اردشیر ساخت بود او را الحال
مقید گردانید و خواست که در قلعه محبوس سازد انا هر اردشیر خورشید که یکی از بنی اعمام اوست بجنگ هزاراسب از اسب
انداخته بتیغ رسانید مدت ملک هزاراسب بیست و شش سال بود ذکر عصیان اعیان طبرستان و صعود بسلطنت رسیدن ملک اردشیر
در تاریخ سبع عشر و ستمایه که مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزاراسب در ولایت رستمدار بشاه غازی عالی ما رزین
جهانبانی نشاندند و بعد از روزی چند شنود که بیرون کرد ما جستان بن کیکاوس بحسن شباب رسیده بود و انوار اقبال از ناصیه
احوال او لایح گردید و خاطر بر آن قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشد و سلطنت مملکت
موروث را در قبضه اختیار او نهد و اعیان رویان برادی الفخر اردشیر وقوف یافته ابلاغی موافق مزاج نارک ایشان
نیفتاد و بخلاف پادشاه دست بیعت بملوک داده میخستون نامی را به حکومت برگزیدند و پادشاه جهان را با عدم زرین از میان رعیت ترکشنه
و اولاد زرین کمر را سر بریدند و زرین کمر گریخته چون این خبر بملک اردشیر رسید با سپاه فراوان متوجه رویان گردید
و سپاهیان رزمی ناورد سپیخ بیرون کنند هنوز جنگ بقلعه رود و بار گریخت آنگاه ملک اردشیر امیر سروری بر سر زرین کمر نهاده و او را



[margin:] چو حسن از سپ عزم سوار شد ... ان ... کنند ... تقرب ... جلال ملک اردشیر ... کشتند و حسان او هزاراسب ...

[margin:] ... ملک اردشیر ... صدوده



آن قدر ثبت کرد که برادر بزرگوار خود رسید و زمین کوه بیست و چهار سال با اقبال گذرانیده در سنه خمس و ستمایه وفات
یافت دستور بن زرین کمر بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان او وقت اول ملک اردشیر بملک فوت
بود و حکومت مازندران بکلاشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و دستور بصفت شجاعت موصوف بوده بتقریب غیرت دلاوری
همواره از ملک آن مخالفت نموده او در سنه خمس و ستمایه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود فخرالدوله نام آور بن دستور
بعد از پدر بر تخت حکومت نشست و در ایام دولت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بحد زوال رسید با جاه و حشمت چنگیزخان
از افق ولایت ایران طالع گردید و چون نام آور بیست سال ملک تخت و افسر بود جام عقبی تجرعه نمود و پسر بزرگ پسرش
جام الدوله اردشیر در حد وکیلاق روی حکومت افراشته و فرزند و نوزش اسکندر که بنیش لقب جانب
پادری به خوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد و چون اصفهبد الدوله پسر وفات یافت اسفندیار بن شهر آگیم
که برادرش بود قائم مقام شد و مدت سی و یک سال بعدل و انصاف او فات گذرانیده در سال پانزدهم از سلطنتش و ابیش
هلاکوخان منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست و ملوک مازندران متوجه ایران کرده و ملوک طبرستان بر تخت ملک طاعت کاشته شهریار
شهر آگیم با اتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم مازندران بود بجانب قلعه گرد کوه فرستد اما قبل از آنکه تسخیر حصار
تیسیر پذیرد هر یک متوجه ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکوخان رسید یکی از امرا ازبک را که مشهور بود بغازانی بود
بادب شمس الدین و رستم اردشیر آگیم نامزد نمود و چون غازان بجانب مازندران در آمد شمس الملوک کرد وفا نمی
کرد گرفت و شهر آگیم نیز نخست خیال گریز کرده بالاخره نزد غازان رفت و از تقصیر خدمت و لوازم اعتذار استغفار
بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول نظر التفات گردانید و صورت دیگری بر سر شمس الملوک فرستاد و او نیز بخدمت
غازان شتافت و غازان از در بار شاه خان تخلص حکومت ایشان را امضا فرموده و در تربیت ایشان کوشیده بعد از چند گاه
میان شمس الملوک و شهر آگیم مخالفت دست داد و فرقه شمس الملوک بار دیگر با او از سر بخیف وانمود و حکومت
مازندران از شمس الملوک و الدوله علی گرفت و وفات استندار شهر آگیم در سنه احدی و سبعین و ستمایه اتفاق افتاد و
و پس از وی پسرش اصفهبد فخرالدوله نامور بن شهر آگیم که شاه غازی لقب داشت در در مسند اوزمایه ایالت
سر نهاد و او پادشاه عادل معدلت پرور و مرحمت گستر بود و همواره مردم را بادای طاعات ترغیب و تحریص میفرمود
بمرتبه که اشارت فرمود تا در اثنای شادی کردند که وقت ادای امام بمقتضای آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی
للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع عمل نمود و در وقت نماز جمعه هیچ آفریده بیع و شری و سایر مهمات
دنیوی نپرداخته و هر کس بمسجد جامع رفته نماز گذارد و در عجز و نیاز قیام نمایند و هیچ یکی از ضعفای صناع و محترفه در کار پادشاه
شکایت معروض داشته که بجهة کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بهم خود مشغولی می باید نمود تا وجه معیشت بهم رسد
و اگر حسب الحکم بمسجد حاضر شویم از قوام آستانه سلطنت امر ترا نایم حکم حضرت شاه غازی فرمود که جهت
مردم ضعیف شهر و بازار وظیفه معین سازند تا هر ساله از دیوان اعلی بگیرند و وجه کسب نفقه عیال از آن داده نماز
بجا آورند و دیوانیان حسب الامر نموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن بتحقیق معلوم شد که شخصی در وقت نماز
مشغول او و دستار خود را دوخته و بآن مشغول گردیده آن شخص گفت آنکه ملک بن ثابت فرموده اجرت کاروان نماز است و اگر بنماز مشغول
گردم سازم چیزی دیگر برای مزد آن کار مقرر سازند و این گفتگو بسمع شاه غازی رسید فرمود تا نفقه بوجه کفاف او از ترتیب
برای آن شخص معین ساخته بود و در وظیفه او افزودند و چون نام مولف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد پادشاه
ملوک زمان ما است ملک شاه کیخسرو بن شهر آگیم بعد از برادر خود شاه غازی با ده سال بود بر مسند سروری
نشست و برادر دیگرش ارغش کوه بحبس برنشست و شاه کیخسرو را از وقتی از سیمرغ فرمانبرداری گذارد فرمود و خوش در
سنه احدی عشر و سبعمایه روی نمود و آنگاه آفتاب دولت شمس الملوک از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه دینداری دولت
شعار بود و همواره با علما و صلحا و فقرا مصاحبت میفرمود و در ایام کامرانی مساجد و خانقاه و بقاع خیر طرح انداخت و قرا و مزارع
و مستغلات مرغوب بر آنها وقف ساخت او و فات از اینجا سی و پنج سال است او باقی و در سنه سبع عشر و سبعمایه فخرالدوله جام الدوله نامدار

[margin:] علی الدوله

نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر افسر خسروی بر سر نهاد و مدت شش سال باقبال گذرانید و چون زمان

جانشینش نزدیک بانجام رسید تاج الدوله [illegible] مخالفت کرد و در سنه ۷۲۲ برادر تاج الدوله [illegible] اسکندر بیک ناگاه

تیغی بر عنقش زد [illegible] رسانید و او را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیار در زمان شهریار برادر در گیلان

مقیم بود و بعد از قتلش مدت نه سال با استقلال حکومت نمود و وفاتش در موضع [illegible] فی سنه ۷۳۴ اتفاق افتاد جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیار پس از فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاد و [illegible] ولایت [illegible] فخر الدوله شاه

غازی غایب فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابوسعید بهادرخان وفات یافت و امیر مسعود سربدار در سبزوار

قوی شده [illegible] لشکر بمازندران کشید و چنانکه در ذکر [illegible] مذکور خواهد گشت بقتل رسید

[illegible] از جانب [illegible] مازندران [illegible] ولایت

اسکندر [illegible] کمال رسید و لشکر [illegible] کشید [illegible] و در تاریخ سید ظهیر [illegible]

مردم رستمدار و گیلان و مازندران چنان بود که [illegible] اما بعد از قتل امیر مسعود [illegible] جلال الدوله

و برادران [illegible] شدند و [illegible] جلال الدوله [illegible]

طرح انداخت و [illegible] بنای آن عمارت عالی را [illegible] ساخت و چون مدت [illegible] سال رسید ناگاه [illegible]

[illegible] متوجه عالم عقبی گردید [illegible] جلال الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله زیار [illegible] بعد از شهادت برادر [illegible]

[illegible] سال در رستمدار بر مسند [illegible] عضد الدوله قباد بن فخر الدوله

[illegible] و در آن ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید و [illegible] قوام الدین [illegible]

سعد الدوله طوس بن تاج الدوله [illegible] بعد از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت بر سر نهاد و او

بعدل و انصاف و جود و سخا و سایر [illegible] اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران

[illegible] انتقال از دار فانی [illegible] ملک کیومرث بن بیستون [illegible]

ملک کیومرث [illegible] تاج الدوله زیار بود و [illegible] از [illegible] افتاده عالم [illegible]

بود و از [illegible] کیومرث نام در وقت استیلای امیر تیمور گورکان بر مازندران [illegible]

آفتاب آثار آن پادشاه [illegible] قلعه [illegible] و چند سال در آن حصار [illegible]

[illegible] اسکندر شیخی [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه [illegible]

[illegible] ملک کیومرث [illegible] اسکندر شیخی [illegible] از قلعه بیرون آمد [illegible] امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه

[illegible] کیومرث [illegible]

و [illegible] اسکندر شیخی [illegible]

[illegible] اسکندر شیخی [illegible] کیومرث [illegible]

[illegible] کیومرث [illegible] امیرزاده رستم [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible] رستم و سلیمان شاه

[illegible] کیومرث [illegible] ولایت [illegible] بعد از فوت امیر تیمور گورکان [illegible]



که کیومرث [illegible] خروج [illegible] ملک [illegible] و در زندان [illegible] از قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible] کیومرث [illegible]

[illegible] کیومرث [illegible]

[illegible] کیومرث [illegible]

[illegible] کیومرث [illegible]

[illegible] کیومرث [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] کیومرث [illegible] مذهب [illegible]

[illegible] کیومرث [illegible]

[illegible] کیومرث [illegible]

[illegible] ملک اسکندر [illegible] ملک [illegible]

[illegible] از زندان [illegible] احکام ملوک رستمدار [illegible] چنانچه در تاریخ طبرستان [illegible]

[illegible] بعد از فوت ملک کیومرث [illegible] ملک کاوس [illegible] ملک اسکندر

[illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] ملک اسکندر [illegible]

[illegible] ملک کاوس [illegible] ملک جهانگیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملک اسکندر [illegible] مقام [illegible]

[illegible]

تاریخ طبرستان [illegible] ملک اسکندر [illegible] ملک جهانگیر [illegible] ملک اسکندر [illegible]

[illegible] سید [illegible] در گیلان [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] ملک اسکندر [illegible] جهانگیر [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] احوال [illegible]

[illegible] ملوک رستمدار [illegible]

معلوم شده و در ضمن اخبار آینده مرقوم خواهد گردید ان شاء الله تعالی [illegible]

مورخان خود سند بعبارات مستحسنه بیان کرده اند که تاریخ سنه خمس و ثلثین و ستمایه که معموره جهان بتاخت بلاد و دمار اهل
و ایران بسبب تسلط و بیداد سپاه توران خراب گردیده ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر کینخوار بن شهریار بن قارن
بن سرخاب بن شهریار بن دارا بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شیرزاد بن سرخاب بن مهرداد بن
باو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عم جد انوشیروان عادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران
ضبط نمود و بعد ازوی هشت تن از اولاد و احفاد وی در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و یازده
سال امتداد یافته و در شهر محرم الحرام سنه خمسین و سبعمایه بنهایت انجامید چنانچه از بیان کلام آینده واضح خواهد گردید

حسام الدوله اردشیر ابو دعوک لقب داشت و او در سنه خمس و ثلثین و ستمایه خروج کرده در مازندران
علم تسلط برافراشت و هر چند با سپاه مغول و تاتار جنگ و جدال رواج بود [illegible] از آن مملکت تهور گرفته بود [illegible] الحال در
آن کوه شیوه چون امرا شد امرای چنگیزی جماعتی که دار الملک [illegible] بود [illegible] آمل [illegible] آن حدود را
تختگاه ساخت و در سنه سبع و اربعین و ستمایه هادم اللذات در رسید [illegible] و مدت دولتش دوازده سال بود و بعد از
وفات پسر کلانترش شمس الملوک محمد با امرای [illegible] مشغول بود در ایام سلطنت او هلاکو خان [illegible]
ملاحده کاشته شمس الملوک با تفاق حاکم رستمدار [illegible] محاصره کرد [illegible] بازداشت و ایشان [illegible] بولایت
خود باز گشته [illegible] شمس الملوک [illegible] مقتولان شهید گردید و مدت [illegible] سال [illegible]
میکرد و اتسد علاء الدوله علی بن حسام الدوله اردشیر بعد از برادر با تفاق امرای مغول حاکم مازندران گشت و مدت
ده سال از سلطنتش گذشت در سنه خمس و سبعین و ستمایه [illegible] روز نامه دولتش در نوشت تاج الدوله یزدجرد بن شهریار
قائم مقام عم خویش علاء الدوله بود و [illegible] مازندران [illegible] بیدار شد و نوبت دیگر آن مملکت را [illegible]
چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در آمل [illegible] مدرسه مشهور گشت و در هر مدرسه عالمی [illegible] و استقلال
[illegible] و چون تاج الدوله [illegible] سال [illegible] در سنه [illegible] و تسعین و ستمایه وفات یافت
و پسرش نصر الدوله شهریار قائم مقام شد و [illegible] سال بر مسند ایالت تمکن بود و [illegible] در سنه اربع و [illegible]
و سبعمایه روی [illegible] برادرش رکن الدوله شاه کیخسرو بر مسند حکومت نشست و [illegible] در آمد شد
[illegible] اهل و عیال و اطفال و اموال خود را [illegible] ولایت [illegible] مسکن آنجا [illegible]
[illegible] الدوله در سنه [illegible] و سبعمایه [illegible] چهارده سال بود و [illegible]
شرف الملوک بن شاه کیخسرو [illegible] در سنه اربع و ثلثین و سبعمایه [illegible]
[illegible] فخر الدوله حسن [illegible] بر تخت حکومت نشست و [illegible] امیر مسعود [illegible]
ایام دولت او [illegible] اهل بلاد [illegible] مازندران [illegible]
[illegible] فخر الدوله حسن [illegible] از اولاد [illegible] قوم [illegible] شده مانده و در آن ایام افراسیاب
[illegible] از علمای ارکان دولت او بود [illegible]
[illegible] مازندران رسید [illegible] فخر الدوله [illegible] افراسیاب [illegible] خواهرش [illegible]
انجام [illegible] از پیش خود [illegible] ضعیفه را از شوهر دیگر [illegible] افراسیاب با تفاق [illegible] فخر الدوله
حسن [illegible] علما و فقها [illegible] قتل او [illegible] حاصل نمود و در روز [illegible]
محرم الحرام سنه خمسین و سبعمایه فخر الدوله حسن [illegible] چون از [illegible] آمد پسران افراسیاب جلاوی [illegible]
خویش آورده بودند و ملک فخر الدوله [illegible] آن دو جوان [illegible] در حمام [illegible]
[illegible] پسر [illegible] کتاب [illegible] ازان دو [illegible]
[illegible] ملک فخر الدوله [illegible] آنجا [illegible] مازندران [illegible]
خون ناحق ریخته اگر فخر الدوله [illegible] برادر [illegible] فخر الدوله [illegible] ملک جلال الدوله اسکندر که





حاکم رستمدار بود نمودند و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند براسودند و اولاد ذکور فخر الدوله حسن
ازان قوم رایت ایالت نیفراشت گفتار در بیان مجملی از حال قدوة اولاد سید المرسلین قوام الدین المرعشی و ذکر
انقضای ایام دولت وزندگانی افراسیاب جلاوی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی سعادت ایاب
چنانکه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن عبدالله بن حسین المرعشی
و نسب سید حسین مرعشی بامام زین العابدین علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیه السلام منتهی میشود و سید قوام الدین ولد سید
صادق بن عبدالله بن حسین المرعشی است و سید قوام الدین از اوایل ایام صبی دانسته ایام نشو و نما بر تیح
سنن سنیه آبا و بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقه صلاح و رشاد مشغول
فرموده و بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مالوف که ولایت [illegible] و فیروز آباد بود
بیرون آمده [illegible] زمان که افراسیاب را در جاده [illegible] فخر الدوله حسن ملکی اکشتی و مع ذلک
پیوسته مرتکب انواع مناهی و ملاهی میشود بنا بر آن افراسیاب [illegible] داعیه [illegible] بجهت
دامن توبه [illegible] جاده شریعت مطهره ثابت قدم بوده بر ارتکاب مناهی [illegible] تو
استدعا [illegible] افراسیاب چون این سخن استماع نمود بحسب ظاهر قبول فرموده [illegible] رو بسید
قوام الدین [illegible] در آن ماه [illegible] آنجناب [illegible] کلمات [illegible] که از او [illegible]
و سایر منهیات توبه کرد [illegible] از شرب مدام [illegible] توبه [illegible] عشق [illegible]
[illegible] و جناب سیادت [illegible]
افراسیاب جلاوی [illegible] بالتمام ابواب شفقت [illegible] مفتوح کردانید [illegible]
[illegible] و مردم چنان [illegible] که افراسیاب [illegible] مرید جناب سیادت
[illegible] سلوک طریق زهد و تقوی [illegible] افراسیاب [illegible]
اسکندر [illegible] حضرت [illegible] افراسیاب [illegible] فخر الدوله [illegible]
چون افراسیاب [illegible] سید قوام الدین [illegible] ارادت نمود [illegible] بیعت سید [illegible]
[illegible] افراسیاب [illegible]
سید [illegible] خود [illegible]
[illegible] افراسیاب از [illegible] تنگ آمده [illegible] سید
قوام الدین [illegible] طبرستان خروج نموده بودند [illegible] ایالت [illegible]
روز [illegible] از فقها و علما [illegible] سید [illegible]
اظهار کرد [illegible] که اگر حال سید قوام الدین [illegible] طبرستان خروج نموده
بودند [illegible] ایالت [illegible] باشد [illegible] ملک و مال [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible] از [illegible] سید [illegible]
و [illegible] شرع شریف [illegible] ثابت [illegible] است [illegible]
[illegible] شرایع [illegible] ارشاد [illegible] افراسیاب
این [illegible] فرمان داد [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] هر چند فقها [illegible] شریعت مطهره [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] افراسیاب [illegible] سید قوام الدین
را [illegible] بازار [illegible] از سران [illegible]

بر داشته بند بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از مجلس نقره بیرون آمده توبه بشکست و
آغاز شرب شراب کرده مجلس عیش و نشاط برافراشت بیت اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چه طرفه‌اش بشکست
اما بحسب اتفاق قضا چنان شد که سید سعادت انتما از مراقبت کیا سیف الدین بن افراسیاب که ولی عهد او بود
در دفع کردن او رفته بود و مردم را همین را از برکات سید هدایت منزلت محو کرده می و فوارم بزندان نشسته و آنجناب
را بیرون آورده بمنزل شریفش بردند که قریه‌ای آباد بود و بعد از این واقعه ماندند و آنجا رفته جمعی کثیر که متابعت سید قوام الدین
را بجان قبول کرده و ابواب محبت آنجناب را بروی خود گشاده در مقام فرمانبری نشستند و افراسیاب از این معنی آن
حال را مطلع شده در شهور سنه ستین و سبعمایه که قریب مدت دو سال از طلوع اختر دولتش در گذشته بود و اتفاقا کار
برقدم زوال استقلال نموده تا اکثر فرزندان و جمعی کثیر از لشکریان متعهد گرفتن سید قوام الدین روان شدند و سید از آن
حال خبر یافتند و فرزندان و همراهان و معتقدان خود را جمع ساخت و در صدد مدافعه آمده در حوالی زادی کوه
اطراف از اشجار خاردار و درخت استوار ساخته موجه بایستاد و آب در حوالی آن موضع سر داده و چون زمین آن قرار بود
لیکن بود ولای و گل بمرتبه رسید که سوار از عبور بر آن شهر بکلی متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید
فرمود تا اصحاب قصد جنگ سید نمودند تیر باران کردند و از آنجانب نیز و همچنان دست برده کمان را بدذخیب لعلم
ملک قدر تیر اول بر هدف مراد او رسید که افراسیاب خود جایگاه از اسب درگذشت جان نقد اوراح سپرده و اجوم اتباع
سید قوام الدین دلیر شده بر غلامان بیگی حمله آوردند و پسر افراسیاب کیا حسن و کیا سهراب و کیا علی سام در آن معرکه
از عقب پدر فرستاده و دشمنان را منهزم گردانیدند تا دروازه اهل و در عقب گریختگان تاخته بسیاری از ایشان را
به تیغ بگذرانیدند و اسکندر شیخی و سایر اولاد و اشیاع افراسیاب چون آن حال مشاهده نمودند باسبان
تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آنجا جان بلاد عیان کشیده از آنجانب برستمدار شتافتند و آن
زمستان در پناه دولت ملک گاو باره گذرانیدند از رستمدار بشهر ازشتافتند و از شیراز بخراسان فرا رسیده از آنجا
باستیلای امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند ذکر سلطنت جناب سیادت مآب هدایت حضرت سید ...
چون افراسیاب بجزای اعمال خود گرفتار گشت و سپهر ستیزه‌کار از مقام رعایت جلاجانان درگذشت قدوه اولاد
ائمه هدی سید قوام الدین با اولاد عظام و اصحاب کرام بآمل تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا
انداخت و رسم فسق و فجور و شیوه ظلم و فساد ممنوع داشت و مبانی دین مبین و قواعد شرع متین محکم ساخت و ملک مازندران
و رستمدار مدت ... آن ... بقبضه اقتدار ایشان درآمده و ملک مازندران شده و در کار و علایق ... اطاعت و انقیاد او را گردن نهادند
گشت و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران را بضرب تیغ نشان و هدیه بتصرف در آورد و
قلعه فیروزکوه را بعد از محاصره بقبضه گرفته آبادانی کرد و آنگاه پسرش سید فخر الدین با لشکر بجانب رستمدار فرستاد
و بعد از جنگ بسیار آن ملکت را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر قلاع آن دیار را مسخر نموده رایت اقتدار
برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال در
ولایت بارفروش ده بعلت برسام بجوار ... در ماه محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمایه رخت هستی بباد
فنا داد و بعد از وی سلطنت آن دیار با اولاد و احفاد و اعقاب آن زاده نیکو نهاد تعلق گرفت و نوبت و اسباب
علم دولت آن سادات صاحب سعادت سالهای فراوان از انقطاع بدر رفت ابتدای سلطنت سید قوام الدین سنه
ستین و سبعمایه بود و چون بیست سال با اقبال گذرانید وفاتش روی نمود و تا سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه که سید ظهیر الدین
بن سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین تالیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانید سلطنت مازندران
در آن خاندان بود و آنچه از تاریخ مولانا ... روی داده بنظر رسیده انتزاع ملک از آن
دودمان بالکلیه روی نموده ذکر بعضی از فتوحات ... و بیان بعضی وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین
اتفاق افتاده و ذکر ...

فتوحاتی



فتوحاتی که آنجناب را در ایام کامرانی دست داده چون خار زنان قدر و قضا از خانه تقدیر الملک یؤتی من یشاء
خلعت سلطنت ولایت آمل در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیده و افسر بر زبور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق مبارکش
نهاده فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانیدند و اولاد عظام خود را جمع آورده مفتاح سود منیر و مواعظ دلپسند
فرموده و فرمود که جناب جلالت که یکی از شما بامر تنزیه و نصرت موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند امور ملک و حشمت نظام کرده و مهام
دین و دولت انتظام پذیرد ارشاد فرموده که امر بنده فرمان بردارم و از مقتضای رای صواب اقتضا تو تجاوز جایز نمی‌شمارم و سید
قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبدالله را بریاست نامزد کرده و آنجناب جواب داد که تردامن و اسبوطاقت و جاه و حشمت و زاویه
فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح داده جناب اکثر و دیگری از برادران متعهد این امر گردد آنگاه پسر دوم سید
قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین متقدم و مشغول این مرتبه از مشکل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمایه بر ساری آمد
برادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و اشتهر بر آوردن از ممالک مازندران موضع معین کرد و شد و آنجا حاکم گردید باتمام
خود مرقم زد و چون کیا فخر الدین جلال کرد از زمان در ساری رسید خلوت ممکن بود و کیا افراسیاب که در قلعه توجی از ایام تبجی بود
از استقلال سادات در ولایت آمل و فتح ممالک مازندران خبر یافتند لشکری جمع آورده بقصد قتال گشتند از ساری بیرون
آمدند و نزول نمودند و معسکر نشستند و از آنجانب سید قوام الدین با اولاد عظام سادات دین و سپاه ظفر آیین بر جلالت
شتافتند از جانبین بر افراشته و سپاه آن ... باخون یکدیگر باخاک ... شدند ... نسیم نصرت بر پرچم
سادات وزید و کیا فخر الدین جلال بجانب ساری گریخت و کیا افراسیاب بقلعه توجی در قلعه ... از آنجا ... سید
قوام الدین مظفر و منصور در باره فیروز شده و فرود آمد و در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند ... کیا
جلال آغاز مکر و تزویر کرده بی دولتی را که موسوم بحسن و دولت بود باده ... از فدائیان جلالی ... حیله بروفق
درود تا متعهد قتل سید زاده سید عبدالله شدند و اهل رفض ... آنجانب شتافتند و مقام و ... نمودند که ما جاهلیم از اهل
صلح و جانیاری ارادت با آستانه سیادت آشیان آمده می‌خواهیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده عبدالله را رو بر
درویش و شیخ و ارادت از خانه بیرون فرامیده و حسن و دولت چاقو بسر آن زبده اولاد خیر البشر زد و دیگران ضرب نیغ بر
جگرگاه او را شرب شهادت چشانیدند و چون هر دو آن سید زاده شهید و ملازمان سید سعید از این حال خبر یافتند ... 
از عقب آنها بخنجران شتافته بهر را بر خاک هلاک انداختند و بر شمشیر آتش تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را از آنجا بدوزخ
روان ساختند و این خبر چون بسید قوام الدین رسید اولاد و علاوه ... از آنجا در قلع و قمع ... انتقام از ایشان مشغول
متوجه ساری گردید و کیا فخر الدین جلال و کیا افراسیاب ... سید ... بسبب ... و کیا فخر الدین جلال در میدان قتال ... بر ...
از ابطال رجال بقتل رسید و کیا افراسیاب با او همراه شده بمقام مقابله آمدند و بعد از جلال و قتلش کیا افراسیاب منهزم گردیده و در
دار ... که ... سپاه سادات و ... جمعی ... جمع آورده لشکر کشید و سید قوام الدین در میان منزل نزول
اجلال فرمود و سید فخر الدین را بجانب ساری فرستاده تا بقبضه فخر الدین کیا فخر الدین جلال بیچاره و سید فخر الدین حسینی کیا را
با معدودی چند از لشکریان ... مشغول بود و کیا افراسیاب از اصحاب دولت و سید فخر الدین بشی بیک آنگاه خود در ...
کیا افراسیاب را قلعه توجی گذرانیده و سالها خانه مراجعت نموده بموکب عالی قوام الدین پیوست آنگاه جناب سیادت شعار با سپاه
جلادت آثار بپای حصار توجی رفته آن قلعه را در گرد و در میان گرفت و کیا افراسیاب با جمعی از اولاد و اقارب سعید کس از
اهل قلعه و اطراف حصار را استوار کرده بدفع مشغول شد و از جانبین ... بهم ... خداعات ... و ... سحاب
سا ... گشت و ... کیا افراسیاب بضرب تیغ ... کرده آخر الامر ... رسیده از پای در افتاد و
... کرده و روی تمام خود را ... سید ستوده خصال گردانید لاجرم اشارت امداد ...
آنکه ... نصرت شعار اطراف حصار در آمده جنگ در ... شد و ... قلعه ... نمودند و ... پاره پاره کردند
و فتح میسر شده سید کمال الدین ... کیا افراسیاب ... کیا ... ملک فخر الدین حسن بود و ... در
کشیده ... سید زاده ... و اسلام کرد و گفت چون ... فخر الدین ... از ... خود ... تاج ... از ... پای ...

جبار شدید الانتقام ایشان را است مس کرده اند اکنون اجساد کیا گشتاسب و منت بسر بردن در این خانه افتاده است و منزا زوجه جلال
چند کرز کرباس فرموده در دفتان مضجع نهاده ام امید آنکه اجازت فرمایی تا اشخاص را برطبق سنت تجهیز و تکفین کرده مدفون گردانند
و سید زاده کمال الدین از کمال تهور آن عورت تعجب نموده متعلقات او و دختر انش را جهت رعایت قسم درخواست و نمود تا کیا گشتاسب را
غسل داده از آن کرباس کفن کرده در جای که سر و تند بهم از زنج توبی از فرزندان و خرامان کیا جلال بر کرمانه بود کرده و اوایل
انصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفتند و در کوشه گمنام پنهان شدند و چون خیر سادات سمره ماثر از جانب الشان
هر فراغت یافت حسب المقرر کمال الدین بساری شتافت و در سنه سبع و ستین و سبعماه از ولایت آمل بگردد و مرد طلبیده زمود تا
خندق عمیق در گرد قلعه ساری کندند و در آن شهر مقری عالی و دیگر عمارات طرح انداختند و در سنه اربع و ... کار کردند
و در سنه سبع و سبعین و سبعماه آن اینها باختتام انجامید و چون تمام مازندران بحیطه تصرف سادات عظام قرار گرفت سید
کمال الدین از پدر استجازه نموده متوجه تسخیر قلاع و جبال ان نواحی گردید بسر وقت منو طمان نمود و زمزگوه که فورا ان کیا جلال
منیم قدم از استقلال زده و چون در آن اوان بواسطه دم بر دی وی محاصره ان حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری
مراجعت نمود ... این مهم را باتفاق برادران ... بعد از کوه شتافتند و در آن نوبت نیز آن مهم منفصل نیافت
و کرت سیوم سید قوام الدین باتفاق اولاد و سادات قرین پای علو فیروزکوه را بتشریف مشرف ساخت شیخ و ایم خود را
و طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا گشاید و از بعض حصار جای فند سکاری بیرون آمد و سید علی کیا سدد او را
بیع سید قوام الدین رسانید و جناب سیادت پناهی ایلات و سیاهی فواحد ... و میان را از ایشان ... کرده و سید
علی کیا این خبر عیار را فرستاد و کیا جلال بیرون آمده شرف ملازمت سادات دریافت با عیال و اطفال و اموال و حیات خانه
خود متوجه ساری گشت و ایالت فیروزکوه تعلق به یکی از سید قوام الدین و اولاد ... خود مراجعت کردند ذکر فتح

قلعه ... و ارتحال سید قوام الدین بجوار رحمت پروردگار

چون خاطر سادات نصرت شعار از ضبط مهام ملک مازندران فراغت یافت سید فخر الدین پسر سید قوام الدین موجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر اجازت
طلبیده با سپاه بسیار بعزم تسخیر رستمدار بتاخت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود تقاعد و منع اقدام
نموده در منزل ... دشت ملاقی فریقین واقع گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزید و ملک قباد بطریق گریخت
و از آنجا بکجور نقل کرده و متحصن بود و در وقت ظهور لشکر ... و از هر سید فخر الدین با سپاه علاوت آثار متوجه کجور
شد و ملک قباد با جنود کوهستان و رستمدار در روی میدان ... در منزل ... هم رسیدند و چون صف
روی نموده ... جنود مازندران منهزم گردیدند اما در آن حین از شصت قضا تیری جانگداز بر گردن قباد خورده ... از
اسب در افتاد و درخت حیاتش ... نظاره جناب سیادت پناه با سپاه نصرت دستگاه بپای قلعه کجور تشریف برده و چون
کوتوال آن حصار دانست که ملک قباد را چه پیش آمده امان طلبید و پایان شتافت ... آن اقلیم گرد و ... گشتند
تمامی قلاع و بلاد دشت کوهستان و رستمدار با ندک زمانی بحیطه تصرف سید فخر الدین ... سید قوام قرار گرفت و در آن ولایت
قاعده عدل و داد ... گشت اعلام نصرت شعار اسلام ... سید فخر الدین موضع ... از ... و امر ملک
نزلش یافت ... آن منزل خندق عمیق ... حمام و ... طرح انداخت و چون دوام ... ممکن نیست از معموره عالم
و فنا و زوال تمامی مخلوقات ازلی و ابدی است ... آن حال کوکب اقبال سادات ... کمال رسید آفتاب
حیات جناب سید قوام الدین بحضیض وبال تحویل نمود و ... اولاد عظام و احفاد کرام آن سید عالیمقام که از اخبار
استماع فرمودند از ... گرده بیمار ... که ... بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند
و سید البشان ... اشفاق گردانید و بسلوک طریق زهد و تقوی و تقویت شریعت غرا ... ترغیب نموده لوازم
نصیحت و وصیت بتقدیم رسانید و سید کمال الدین را وصی ... در محرم الحرام ... بجوار رضوان خرامید و فرزندان ان مغفور
آن سید عظیم الشان بعد از اتمام لوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت ... اقدام فرمودند نعش آن جناب را از ...
گرفته و به آمل بردند و مقتضای سنت سنیه حضرت نبوی ... علیه و آله تحف السلام و التحیه ... سپردند و بر سر مرقدش ... عالی بنا کردند



... سید علی ... باتفاق جمهور اولاد ذکور سید مرحوم مغفور چهارده تن بوده اند
بدین ترتیب سید عبدالله که بتیغ عذر جلاجان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و ... بزرگ بود و سید رضی الدین که والی آمل و
حکومت ... سید فخر الدین که در ... کامکار گشت سید ظهیر الدین که بعضی از ... ولایت آمل تعلق بوی داشت
و سید ظهیر الدین که در ولایت ... و ... که داخل ... ایالت می آراست سید زین العابدین و سید
... که در زمان حیات پدر بعضی از ... ساری با ایشان متعلق بود و سید شرف الدین که در ... داخل ... بود
... و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست ذکر پریشانی اولاد سید
قوام الدین بسبب استیلای لوای دولت صاحبقران علیه الرحمة و الغفران

چون سادات عظام از ... و الاهر کبود
از فوت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال الدین بساری ...
سید فخر الدین برستمدار مراجعت نمود و سایر برادران نیز بجای خود شتافتند تا زمانی که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
مازندران را ایالت آن ولایت برایشان مسلم بود و در سنه اربع و تسعین و سبعماه آنحضرت با نوای اسکندر شیخی ... و اسباب
... که ... دار از ... او در ... اتباع سادات گشته بود ... مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین از ... توقف
یافته پسر خود سید غیاث الدین را با تحف و ترکات ملازمت آنحضرت صاحبقران ... و در باب اطاعت و انقیاد
... پیغام داد و چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان ... ملازمت ...
... در سید غیاث الدین ... و او را ... ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران ... و ...
سعد الدوله طوس ... که از اولاد ملوک کاوباره بود در حدود رستمدار ... باران سادات ...
که ... ملازمت امیر تیمور گورکان را ... اسکندر شیخی در ... دفتر ... مرحمت ... در آن
... سعد الدوله ... و حکومت ولایت رستمدار ... داده ... خلاف نکرده ... موافق
حضرت صاحبقران ... بر سید سعد الدوله ... ملازمت رستمدار ... و سادات در ...
اندیشه ... چاره ... ماهانه سر ... که داخل ولایت آمل است ... ساختند و تمامی اموال و ذخایر را در
آن حصار ... نقل کردند و لشکران ولایت را ... پیرامون ... در روز ... بیست و ششم ... 
... امیر ... خان ... سپاه حضرت صاحبقران و سادات عالی مقام بهم رسیده لشکر مازندران ...
... سادات ... با تمامی جنود و ... رفتند و روز ... معاهده و ... قلعه ماهانه سر
... قیام نمودند ... از سپاهیان مازندران ... شب ... ماهانه سر ... و در روز دیگر اسکندر
شیخی ... سپاه صاحبقران ... سادات را ... برابر حصار ماهانه سر ... اولاد سید قوام الدین
... از قلعه بیرون ... از اتباع اسکندر شیخی ... بکذرانیدند ... خواجه ... شیخ
... که از ... صاحبقران ... تقبل ... صاحبقران ... بجانب ماهانه سر رسید
... مازندران را ... قلعه را ... در ... ماه ... روز گشید آنگاه سید کمال الدین
و برادران ... گشتند و سید کمال الدین ... که در سلک ... انتظام داشت ... بیرون ...
... و حضرت صاحبقران ... سید ... امید وار ... محبس ... سید ...
بموجب فرموده ... مذکور سادات ... سعادت ... از ماهانه سر بیرون آمدند و ... 
در ... بارگاه صاحبقران ... آنحضرت ... تمام نموده ... از ... داشت آنگاه
سید کمال الدین ... و ... دیگر ... سید ... زبان آورده ... امیر تیمور گورکان در
... فرمود تا سادات را با ... از محبس بیرون آوردند و در برابر بارگاه نشاندند و در آن حال شیخ اسکندر ... 
عرض کرد که این جماعت ... خون ... صاحبقران ... جواب داد که ملک ... را ... 
تا ... اگر ... باشد ... بسپارم ... تو باشد تو بسپارم و چون سعد الدوله ملازمت رسید ...

صاحبقران از وی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما بر هیچ یک از این خاندان مذهب شیعی شریف جرجانی ثابت نتوانیم کرد که خون آبای ما ریخته آمده دعوی قصاص می نماییم و دیگر اگر این فرقه واجب التعظیم شرف سیادت مشرفند و در گیتی در قتل ایشان سعی نماید باز مدعی [illegible] محشر خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخن شنید ملک سعد الدوله را گفت که رفت ترغیب کرده او خود را از آتش دوزخ نجات داد ای و گفت بر اسکندر شیخی که ام مان خود را خیرخواهم برساند آنگاه سادات را بجان امان داده از آنجا ایشان را از [illegible] برانگیخت و متعلق اموال [illegible] فرمود و لشکر [illegible] حکم فرمود که [illegible] سادات و سپاهیان [illegible] غارت و تاراج رفت و سید ظهیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر الدین که در آن وقت ده ساله بوده شنیدم که فرمود که از اموال خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه بخزانه عامره امیر تیمور گورکان انتقال یافت نعمت هزار شتر سرخ و سفید و از طلا آلات صد و چند هزار مثقال و از نقره آلات و سیم قالم سید [illegible] و بیایند ایشان برین قیاس باید کرد و چون صاحبقران خاطر خطیر از این امر بپرداخت بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا ایشان را با جمعی از متعلقان ایشان از راه دریا بماوراءالنهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین سید کمال الدین و سید رضی الدین و سید فخر الدین و سید ظهیر الدین در بعضی از بلاد ماوراءالنهر وفات یافتند و سید فخر الدین در کاشغر [illegible] بمغفرت حق [illegible] پیوست و سید زین العابدین در [illegible] از جهان فانی انتقال فرمود و هو الغفور الودود

گفتار در بیان بعضی از قواعد [illegible] و ذکر ایالت سید علی آملی و سید علی ساری

چون امیر تیمور گورکان از ولایت طبرستان و سادات مازندران رایات ماوراءالنهر کوچ فرمود حکومت ساری را به [illegible] جمشید و ملک سعد الدوله طوس بایالت رستمدار سرافراز شد و اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه [illegible] فارغ شیخی علم آفرین برافراشت و حکومت ساری را او داشت [illegible] الدین قلعه فوری را بگذاشت [illegible] حضرت صاحبقران از سر بر خاست ساعد تعریب [illegible] فرمود و اسکندر شیخی را [illegible] و بعد از آنکه سهم اسکندر شیخی بر هم گردید [illegible] صاحبقران مظفر [illegible] ایالت ولایت آمل به سید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین مفوض گردید و سید علی با اتفاق برادر خود سید غیاث الدین با آمل شتافتند و بر تو عنایتش بر رفع جات احوال [illegible] آن دیار تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحبقرانی بهمال [illegible] سید از اخفاد سید قوام الدین [illegible] که در ماوراءالنهر بودند [illegible] دارالسلطنه هرات تافت و بعد از وصول [illegible] خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون بهسترآباد رسیدند پیرک پادشاه که حاکم آن خطه بود سادات را بند فرمود و این خبر بسادات رسید اشرف و اعیان آن ولایت بجوم [illegible] ناگاه بر سر دیوان شتافتند [illegible] را خلاص رسانیدند و خاطر به [illegible] استرآباد [illegible] و کیفیت حال به سید [illegible] بن سید کمال الدین که در آمل بود عرضه داشت کردند سادات شادمان شدند و از مردم آمل بسیاری بجانب ساری پیوستند چنانکه [illegible] پیرک پادشاه سید و سادات از حبس [illegible] بیرون آورده و جامه پوشیده بجانب مازندران روان گردانید و [illegible] حضرت باری در اثنای راه با اولاد سید قوام الدین رسیده دست و پای ایشان [illegible] و سید معصوم این بیت بر زبان راند که

الله الذی لکم [illegible] تا از مردم و [illegible] دیدار مخدوم [illegible] و به مقصود رسیدیم و آن فرقه واجب التعظیم در شهر [illegible] و خانقاه ساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین آمل شتافتند و سید علی بن سید کمال الدین پیغام داد که در وقت هیبت و در ایالت [illegible] با مردم آمل [illegible] بود و سید کمال الدین در ساری حکومت [illegible] اکنون [illegible] است که [illegible] دستور [illegible] باشد سید علی جواب داد که [illegible] مناقشه [illegible] اما چندان بجای باید کرد که خبر قتل شمس الدین غوری [illegible] میرزا شاهرخ معلوم شود که آنحضرت از بیچ [illegible] شده و [illegible] و منزل [illegible] بازآید و در این ایام قاصد سید علی باز آمد [illegible] الاولیٰ آورد و مضمون آنکه [illegible] حکومت ساری [illegible] سادات بزرگوار [illegible] باز گذارند [illegible] و [illegible] خوری [illegible] اتفاق افتاده بود [illegible] سید علی ساری [illegible] برادر خود سید غیاث الدین



مسلم داشت و ایالت آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت یک سال از این تقسیم در گذشت آملیان از سید قوام الدین که بضعف [illegible] و دماسک موصوف بود رو [illegible] از داری از [illegible] کناری در وجود می آمد سیاست [illegible] و متعرض گشته بر حکومت سید علی بن سید قوام الدین را از آمل [illegible] داشت اتفاق کردند و بعد از چندی سید علی ساری [illegible] داشت فرمود و سید قوام الدین را از آمل [illegible] خواست و سید [illegible] که در جنگل آمل [illegible] به شهر طلبیده [illegible] و سید علی در آمل ابواب عدل و انصاف بر گشاد و با سید [illegible] که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود رفتار [illegible] فرمود و دختر برادر [illegible] در آورد و بعد از آن سید علی آملی از اغوای سید غیاث الدین بن سید کمال الدین بنت سید علی ساری در مقام مخالفت و بی یکرنگی آمده از سید [illegible] الدین [illegible] رشید [illegible] را گره از آمل بیرون خواهند [illegible] و اگر [illegible] سید قوام الدین [illegible] مرد جلادت [illegible] در فعل [illegible] سید علی ساری چون این خبر یافت مانند شیر [illegible] با [illegible] از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را بتیغ [illegible] بر خاک هلاک انداخت اما چون اعدا بسیار بودند کاری از پیش نتوانست برد و منهزم گشته روی باسترآباد آورد و سید علی آملی و سید غیاث الدین و سید مرتضی و سید کمال الدین را در ساری بر ایالت نشاندند و هر یک [illegible] خود باز گشتند اما چون سید علی باسترآباد رسید برادر [illegible] سید نصیر الدین که پدر مؤلف تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحفه [illegible] او در سال [illegible] و لشکر [illegible] و سید نصیر الدین ملازمت آستان سلطنت آشیان شتافت و کیفیت واقعه عرض کرد و چند روز [illegible] یافت که بعضی از لشکر خراسان با امرای سپاه جرجان متوجه مازندران گردند و در دفع [illegible] اهتمام بجای آورند اما قبل از آنکه این لشکر ملازمت سید علی ساری [illegible] سید شرف الدین بن سید قوام الدین [illegible] برادر خود سید علی آملی گشته باسترآباد آمده و [illegible] رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بواسطه [illegible] و سید مرتضی با [illegible] در ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال دارند و [illegible] از طرف ساری [illegible] لشکر سپاه [illegible] را دخل دهند مقصود [illegible] حاصل می شود و [illegible] سید [illegible] با دویست کس از [illegible] مسالک [illegible] روی بساری نهاد و چون نزدیک شهر رسید سید مرتضی در حمام [illegible] شنید از خانه [illegible] بیرون دوید و [illegible] منهزم گردید و [illegible] سید عبد الله [illegible] بسوادکوه رفته از آنجا [illegible] و در آن [illegible] وفات یافت و سید علی مظفر و منصور بساری در آمده [illegible] و برادر خود سید غیاث الدین و سایر [illegible] ارسال داشت و [illegible] کشته [illegible] حسن خلق [illegible] موافق گردانید اما [illegible] سید علی آملی در مقام مخالفت بوده [illegible] آنار سید علی آملی [illegible] رسید [illegible] و [illegible] بجانب آمل [illegible] خبر سید قوام الدین رسید بی شایبه توقف فرار نموده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی به آمل در آمده بنا بر آنکه سید علی [illegible] خاطر او [illegible] بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما بعد از آنکه [illegible] در مقام [illegible] آمده [illegible] و سید علی آملی [illegible] التماس حضور فرمود و سید علی [illegible] ساری را قبول نمود [illegible] از آمل [illegible] گیلان گردید و سید قوام الدین [illegible] سید علی ساری با آمل [illegible] بر مسند حکومت نشست و بعد از انقضای مدت شش ماه سید علی ساری [illegible] گرفتار گشته چون این خبر [illegible] سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از [illegible] بجانب آمل [illegible] فرمود و [illegible] و سید قوام الدین از غایت [illegible] ولایت [illegible] قرار آورده [illegible] و سید علی [illegible] در آمده [illegible] قدم او [illegible] روزگار [illegible] بحضرت باری [illegible] سید علی ساری [illegible] و [illegible] که در وقت رحلت [illegible] سید [illegible] کرده بنا بر [illegible] از جانب سید غیاث الدین داشت [illegible]

بفوجی از سپاه یکی ناگاه بیار فرو شده فرستاده تا سید غیاث الدین را با عیال و اطفال گرفته بساری آوردند و محبوس کردند
هم در آن روزها سید علی بجوار رحمت ایزدی انتقال نمود و مدت سلطنتش یازده سال بود ذکر حکومت سید مرتضی
و مخالفت سید فخر و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست و ذکر کشته شدن [illegible] سید فخرالدین بن سید کمال الدین
بعد از فوت برادر و برادرزاده خود سید مرتضی را بر مسند ایالت ساری نشاندند و بر اهل رفته از سید علی آملی و سادات
الجای خبر او بیعت ستاندند و منصب امرا را جهت کرده از روی اخلاص در مقام موافقت بود و اصلا بخلاف در خاطرش
خطور نمیشد اما در آن وقت سید مرتضی اسکندر [illegible] که سابقا نوکر سید غیاث الدین بود تربیت فرموده زمام امور
ملک را در قبضه اختیار او نهاده و اسکندر بنابر توهمی که از سید غیاث الدین داشت در خلوت خاطر [illegible] را بر آن داشت که
مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید فخر را بجانب این مهم مامور باید کرد و اگر قبول ننماید او را نیز قتل باید
و سید مرتضی سخن [illegible] را با مادر در میان نهاد آن ضعیفه بر این حرکت انکار بلیغ نمود و کیفیت حال را بوالده سید فخر اعلام داد
آن مستوره آن قیل و قال را با پسر در میان نهاد و سید فخر علی الفور با زن و کارکنان خود رفت و بنا [illegible]
بفر و سید مرتضی خبر یافت [illegible] نوبت [illegible] کرده و در جمیع آن معارک سید فخر شکست یافت و در کرت سیوم [illegible]
بکلی استیصال [illegible] بطرف گیلان [illegible] سید محمد کیا که حاکم آن حدود بود و سید فخرالدین
استقبال نموده [illegible] از لوازم ضیافت و مهمان نوازی [illegible]
نزد سید رضی کیا که حاکم حکام گیلان بود [illegible] اتفاق نمودند که میان سید مرتضی و سید علی آملی [illegible]
و سید علی [illegible] و دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته [illegible] سید علی [illegible]
انتظار [illegible] سید فخرالدین [illegible] سید علی [illegible] و باتفاق او نوبت دیگر متوجه [illegible]
کرده و عیال و اطفال و اموال و اثقال [illegible] سید علی [illegible]
حدود [illegible] در میان آمده متوجه آمل گشتند و چون سید قوام الدین [illegible] آگاه شد [illegible]
و [illegible] سید علی و سید فخر را [illegible] و سید مرتضی از ساری [illegible] بآمل آمد سید علی و سید فخر [illegible]
از [illegible] شدند و در آن موضع لشکر آملی [illegible] و دیگر [illegible] سید علی و سید فخر [illegible]
و سید [illegible] گیلان [illegible] خود [illegible] نوبت دیگر سید علی [illegible]
[illegible] سید [illegible] در آن ایام [illegible]
[illegible] مشغول شود [illegible] رضوان [illegible] و در ماه [illegible] سنه [illegible]
سید مرتضی ساری [illegible] اجابت [illegible] تخت حکومت [illegible] در شوال سنه [illegible] سید فخر [illegible]
[illegible] سلطنت سید مرتضی [illegible] سال گشت ذکر [illegible] سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر [illegible]
که در آن ایام بوقوع پیوست [illegible] چون از سید مرتضی غیر از سید محمد [illegible] سید ساری [illegible] سلطنت [illegible]
نمودند و سید محمد [illegible] و در ایام دولت [illegible] عدل [illegible]
[illegible] اجتناب [illegible] و [illegible]
[illegible] و در این ایام [illegible] سید محمد سید غیاث الدین بن سید کمال الدین [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] سید قوام الدین [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible] سید محمد [illegible]
[illegible] ساری [illegible] سید کمال الدین [illegible]
قوام الدین [illegible] سید محمد [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible]
[illegible]



بگذارند سید محمد از شنیدن این سخن مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و باره دیگر کس بامل فرستاده و التماس حضور سید کمال الدین
نمود و سید کمال الدین این نوبت ما فی الضمیر خود در اظهار ساخته گفت که آنکه کسی از اولاد سید مرتضی در حیات باشد ما را امکان
نخواهد شد که دیگری در آن وقت حاکم گردد [illegible] در گذرند [illegible] که [illegible] از [illegible]
و چون این خبر بسید محمد رسید با لشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از کارزار انهزام یافته [illegible]
سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود [illegible] مقیم شد و سید آمل [illegible] خود سید عبدالکریم [illegible]
و بعد از [illegible] از [illegible] سید قوام الدین [illegible]
نموده طالب حکومت گشتند و [illegible] سید کمال الدین با سید ظهیرالدین [illegible]
اتفاق نموده متوجه آمل گشت و در [illegible] سید کمال الدین [illegible] سید عبدالکریم [illegible]
آنجا [illegible] در آن ایام سید ظهیرالدین با سپاهی [illegible] ساری [illegible] سید محمد [illegible]
سید ظهیر [illegible] سید مرتضی را [illegible] حکومت [illegible]
گردانید و سید کمال الدین در آن اوان بموضعی [illegible]
[illegible] سید مرتضی [illegible] سید
[illegible] سید ظهیرالدین [illegible]
در سید [illegible] سید مرتضی [illegible] از اولاد خود [illegible]
امیر [illegible] حاکم [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] آمل [illegible] سید کمال الدین [illegible] واقع شد [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible] سید ظهیرالدین [illegible]
[illegible] سید کمال الدین [illegible] آمل [illegible] سید محمد [illegible]
مصلحت [illegible] و در مقام [illegible] سید محمد [illegible]
مرتضی را [illegible] حکومت [illegible] سید کمال الدین [illegible]
[illegible] واقع شد [illegible] سید محمد [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] سید مرتضی [illegible] سید کمال الدین [illegible] سید مرتضی [illegible]
[illegible] سلطنت سید کمال الدین [illegible] سید مرتضی [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] کمال الدین با سید محمد ساری [illegible]
[illegible] مشغول شد [illegible] سید مرتضی [illegible]
[illegible] آمل [illegible]
[illegible] سید کمال الدین
[illegible] سید مرتضی [illegible] سید کمال الدین
[illegible] گشته [illegible]
سید محمد ساری [illegible] سلطنت [illegible]
ذکر سید عبدالکریم بن سید محمد سید عبدالکریم در زمان وفات پدر خویش [illegible]
[illegible] سید محمد [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] سید مرتضی در آمل [illegible]
[illegible] سید عبدالکریم [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] احوال [illegible]

فوت شد و سید اسد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل حاکم گشت و چون
سید عبد الکریم زمانی با قتال بگذرانید او نیز مانند دیگران عالم آخرت را اختیار کرد و پسرش عبد الله قائم مقام گردید
و در زمان دولت سید عبد الله قائم مقام حی بن بهرام بن اسکندر روز افزون صاحب اختیار امور ملکی و مالی
مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیار مینمود با جوانان سادات مازندرانی که بکثرت تیغ از امثال و اقران ممتاز
بودند مجموع کرده روزی در میان قریه ساری علی بن بهرام را بگرفتند و گردن زدند و در میان بر پایش بسته و نعلها
ساری جسد نحسش را بر زمین کشیده آنجا از دو روی او آویختند و سید عبد الله از غایت شغف بشرب شراب و [illegible]
از هر باب پروای امثال این امور نداشت و علی بن بهرام ساکنا بود و [illegible] لاجرم روز بروز پریشانی مازندران
زیادتر میشد و در آن اثنا سید عبد الله از پسر عم خود سید مرتضی متوهم شده مدت خود میل [illegible] در حبس
آن [illegible] سیادت کشیده عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و او در زندان بیمار شده بمرد
برادران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه با دو سه کس اتفاق
نموده در وقتی که سید عبد الله در حمام بود [illegible] بجان آتش و آب [illegible]
رو داده و مدت دولت سید عبد الله مقتول هشت سال بود و در شهادت [illegible] میرزا ابو سعید [illegible] پسر سید
عبد الله سید عبد الکریم در سن چهار سالگی ملازمت موکب همایون میرسید ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان رفتن
[illegible] چون سید زین العابدین کار سید عبد الله را [illegible] و [illegible] سلوک نمود و این خبر بسمع
[illegible] کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلاطین گیلان بود رسید [illegible] گردید و [illegible]
سلطان سعید روانه ساخت سید زاده عبد الکریم بگیلان آمد [illegible] و سادات بارفروش [illegible]
گشته و بتوقیع اعداد سید اسد الله آملی [illegible] و چون دیدند که او نیز بار [illegible] بحقوق سید
عبد الله مقتول را [illegible] در [illegible] توقف نمودند و در خلال احوال [illegible] سلطان ابو سعید
[illegible] ابو النصر حسن بیگ مالک عراق و آذربایجان [illegible] و سید عبد الله مقتول
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible] سید عبد الله و اضطراب پریشانی سید عبد الکریم را [illegible] امیر حسن بیگ
رسانید و امیر حسن بیگ [illegible] و [illegible]
[illegible] سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سید زاده عبد الکریم قیام نمایند و او را بملک موروث رسانند [illegible]
[illegible] سید کارکیا محمد [illegible] سپاه گیلان [illegible] سید عبد الکریم گردانید
و ملک اسکندر بن ملک کیومرث رستمداری [illegible] سید زاده عبد الکریم [illegible]
و سید عبد الکریم متوجه ساری گشته سید زین العابدین [illegible] و [illegible]
عبد الکریم [illegible] رستمدار [illegible] و چون روزی چند از سلطنت عبد الکریم گذشت
سید [illegible] از ساری فرار نموده بسید زین العابدین پیوست و میر زین العابدین [illegible] در موضع
[illegible] جنگل قلعه ساخت و اطراف [illegible] و [illegible] ساری
[illegible] سادات بارفروش [illegible]
سید زین العابدین و سید [illegible] سید عبد الکریم
از آنجا بارفروش [illegible] در قلعه ساری [illegible] و سید زین العابدین [illegible] پیغام فرستاده که
[illegible] گیلان [illegible] سید [illegible]
[illegible] روان گردانید و چون [illegible] رستمدار
[illegible] سید زین العابدین [illegible] کارکیا سلطان محمد [illegible] و در خلال این احوال [illegible]
سید اسد الله آملی سید ابراهیم بن سید رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با هم [illegible] و با سید زین العابدین [illegible]





سید اسد الله از آمل بیرون تاخت و سید اسد الله برستمدار گریخت سادات بارفروش سید زاده عبد الکریم را نیز بآن ولایت
بردند [illegible] رسید از ملک جهانگیر بالشکری در مقام [illegible] سید اسد الله [illegible] فرستاد و میان او و امیر [illegible]
طرح معامله انداخت [illegible] متوجه آمل گشته از طرف ساری زین العابدین نیز در حرکت آمده اعیان چون از دو جانب لشکر بسیار
متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت امیر ابراهیم کوتاه کرده و نزد سید اسد الله رفتند لاجرم سید ابراهیم از آمل بیرون رفت
ملک اسکندر بن ملک کیومرث پناه برد و امیر اسد الله با مل درآمد [illegible] زین العابدین مراسم اخلاص [illegible]
و سید ابراهیم سید زاده عبد الکریم ملحق گشته [illegible] گیلان [illegible] و بعد از وصول کارکیا سلطان محمد
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible] و حسام الدین [illegible]
خود [illegible] دو ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض ملتمسات خود نمودند امیر حسن بیگ جواب داد که امیر زین العابدین
هر سال صد دست [illegible] از مال مازندران [illegible] کارکیا سلطان محمد این مال را متعهد شود منشور
سلطنت آن مملکت را بنام سید زاده عبد الکریم مینویسیم والا فلا و چون قبول آن مقدار ابریشم متعذر بود ناچار [illegible] گیلان
بازگشتند و سید زاده عبد الکریم چندگاهی توقف نموده سید ابراهیم برستمدار رفت ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله
و بیان احوال سادات بایالت رسیدن و حالات ایشان سید ظهیر الدین در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان گردانیده که سید
اسد الله آملی را دو پسر بود حسن و حسین و چون اسد الله حسین را دوست میداشت و موهبت او را برادر بزرگتر تقدیم مینمود
برادران حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و مدتی بدو مشغول گشت و بحکم من یخجل [illegible] از زین العابدین امیر
زین العابدین برادر اسد الله متغیر شد چنانچه سید هبة الله بالمکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاده و مکرر سید اسد الله
او را بامور ساخت و هبة الله ملتمس [illegible] فرموده روزی [illegible] سید قوام الدین رفته سید اسد الله را جانانه طلبید [illegible]
[illegible] و بعد [illegible] سید هبة الله [illegible] و او را گرفتند و مقیدش ساختند و این خبر بامیر زین العابدین
سید [illegible] سید اسد الله را [illegible] ولایت را بسید حسن بازگذاشت و خود بیارفروش شد و رفته
سید اسد الله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه از قتل سید هبة الله که در آن اثنا مقتول بود [illegible] مخالفت نموده
[illegible] فرستاده رستمدار حضور سید عبد الکریم فرمود لاجرم امیر زین العابدین [illegible] شد و
[illegible] ساری کرده و در [illegible] مردم بارفروش را بجوم نموده سید اسد الله را از حبس بیرون آورده [illegible]
[illegible] آمل [illegible] اعیان [illegible] سید حسن این حال [illegible] گرده بطرف [illegible] و سید اسد الله
به آمل درآمد و قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاد و سید عبد الکریم و امیر ابراهیم را بمبالغه تمام طلبید و سید
ابراهیم بی توقف [illegible] مردم بسیار در آمل جمع شدند و سید اسد الله قبل از آنکه سید عبد الکریم بآمل
رسید [illegible] ساری در حرکت آمد و امیر زین العابدین [illegible] خالی گذاشته [illegible] رفت و سید اسد الله [illegible]
[illegible] ساری گذشت [illegible] سید [illegible] و بطرف آمل مراجعت نماید [illegible]
سید زین العابدین [illegible] و [illegible] سید اسد الله در اثنای کر و فر [illegible] و سید
[illegible] سید زین العابدین [illegible] و [illegible] ذیقعده سنه [illegible] دست داده سید ابراهیم
[illegible] سید عبد الکریم نیز [illegible] سید ابراهیم [illegible]
[illegible] مازندران از اطراف و جوانب [illegible] سید عبد الکریم [illegible]
[illegible] بارفروش و [illegible] دیگر سید زین العابدین [illegible] دولت خالی گذاشته
[illegible] و سید عبد الکریم بساری درآمده [illegible] احوال [illegible] مولف تاریخ
طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری [illegible] سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه است سید عبد الکریم در ساری [illegible]
و سید ابراهیم در آمل [illegible] و سید زین العابدین [illegible]
در وقت تحریر این اوراق [illegible] سید [illegible] سنه ۹۲۰ [illegible] سید عبد الکریم

در قید حیات بود باردو شد و باز حکومت بشتنیل داده و ثبت بنام اعلی مقام درگاه شاهی لا زال ایام انعامهم
مصوره چون عمر الشابی سرآمده و لشکر ایلکانیان آورده و سایر مواضع مازندران از حیطه تصرف آنجناب بیرون رفته
امیر محمد ولد امیر رستم روز افزون بر وجه شایسته‌ای مستولی است و او نیز خود را در سلک بندگان آستان ملائک آشیان
میشمارد و کیفیت مآل حال سید زین العابدین و سبب استیلای امیر رستم و پسرش امیر محمد اگر محقق شود در ضمن حکایات
آینده مسطور خواهد گشت والتوفیق من الله الحمید المجید **ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار و ...**
اکابر مورخان چنین آورده اند که در باشتین که قریه‌ایست از قرای بیهق خواجه بود در غایت مکنت ملقب و موسوم بشهاب الدین
فضل الله و نسبش از جانب پدر منتهی میشد بامام عالی مقام حسین بن علی المرتضی صلوات الله علیهما و از جانب مادر به یحیی بن خالد
برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبد الرزاق امیر وجیه الدین مسعود امیر
نصر الله امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابوسعید اوقات میگذرانید و منظور نظر عنایت
آن پادشاه صاحب تأیید بود و در آن زمان شیخ خراسانی که ابومسلم گفتندی وزارت داشت و در فن کشتی گیری و تیر اندازی
مهارت کلی حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابوسعید میکرد و روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قوم ما کسی باشد که با ابومسلم
کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض نمود که بنده را برادریست در خراسان عبد الرزاق نام که با ابو
مسلم مقاومت میتواند کرد و سلطان فی الحال کسی جهت آوردن عبد الرزاق نصب و بخراسان فرستاد و آن قاصد او را بپایه
سریر اعلی رسانید و شکل و شمایلش مطبوع پادشاه افتاد روز اول اکرام نمود و روز دوم عبد الرزاق چادر سلطانیه قرا داد
و دیگر کمان و موزه زر از طاق آورد حقیقت آن امر استفسار نمود گفتند فلان سرداران کمان را او افکنده است و همت او در
هر کس از آن جماعت که زر داری میباشد امیر عبد الرزاق کمان را افزود آورده چنانچه غرابت بخشید و نزد ما از بر باد شد و این
حدیث بعرض سلطان ابوسعید رسید غایتش نسبت با امیر عبد الرزاق بیشتر از پیشتر گشت و فرمود که با ابومسلم تیر اندازد
و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیر انداختن کردند و چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابومسلم بگذشت ابومسلم
خجل شد و سلطان فرمود که عبد الرزاق را منصبی نافع فرمایند و وی را بیان تحصیل مال اجناس کرمان که مبلغ صد و پنجاه هزار
دینار کپکی بود بوی داده منقرر است که بیست هزار دینار را صرف نماید و صد و سی هزار دینار تحویل خزانه عامره فرموده آورد و امیر عبد الرزاق
در کرمان تمامی آن وجوه را بعیش و عشرت صرف کرد و چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یکدینار از آن اموال موجود
نبود لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت و عجب اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابوسعید بهادر خان شایع شد و امیر عبد الرزاق
روی بوطن معهود آورده چون بباشتین رسید مشاهده نمود که فتنه حادث شده و اسباب جمعیت واقع اکثر مردم آن اوقات با هم
بباشتین فرود آمده از حسن تربیت و حسن تدبیر که مردان آن بودند متغیر (؟) و شاهد طلبیده حسن و حسن ادا به شاهد عهدی که از ایشان
رشنیده و خواست که متعرض عورات ایشان گردد برادران آن شرم را کشیده و گفتند ما سر بدار دهیم و تحمل این رسوایی نداریم و آن جماعت
رسانیدند و خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود در فریومد اقامت داشت کسان خود را جهت تحقیق احوال و استماع
و ایشان در رفع نقل کرده و در آن اثنا امیر عبد الرزاق در کرمان تشریف آورد و چون بر حقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را با خود
متفق ساخته نوکران وزیر را بدین مردم باز گردانید و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس فرستاد تا ایشان
روان کردانید و امیر عبد الرزاق در مقام ملاقات ایشان مصاف واقع شد و دو سه کس از نوکران جناب وزارت مآب
کشته شده باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند و بعد از آن عبد الرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنه عظیم در میان بوقوع
پیوست و اکنون این همه کشته شوم و بر دار سر خود گذارده این بار دیگر باید مرگ با مردی بعمل رسید و محقق آن سخن و قول سابق ایشان طلوع
طلب سر بدار شد و لقب سربدار اقبال امیر عبد الرزاق بالا گرفت بانک زمانی جمعی کثیر در صدد متابعت در آمدند و خواجه
علاء الدین محمد حقیقت این اوضاع از فریومد متوجه استرآباد شد و امیر عبد الرزاق از عقب وزیر رفته او را غفلتاً ... در راه

وجه تسمیه سربدار

نوکر



شهرک نو بوی رسیده از جانبین دست بتیر و کمان و شمشیر و سنان در کردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته گردید و امیر و خلق بسیار
بطرف سبزوار بازگشتند و امیر عبد الرزاق سالها غارت کنان باشتین مراجعت کرده منتظر بود تا در آن هنگام سلطنت به ... بر آن
در شهور سنه ثمان و ثلاثین و سبعمایه سبزوار را تسخیر نمود در آن وقت کسی که با ایشان مقاومت تواند نمود نبود سبزوار را بالکلیه
متصرف در آوردند و امیر عبد الرزاق بر مسند حکومت تکیه زده و فرمان داد که دختر خواجه علاء الدین محمد را بحباله نکاح در آورند
دختر چون میدانست که غرض عبد الرزاق از این وصلت آنست که با پدرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد و شبی
از سبزوار گریخته بنوقان رفت و عبد الرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را با جمعی از سپاه بتعاقب آن مستوره مامور ساخت و امیر
مسعود در سکاید به آن رسید خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه بزبان تضرع و زاری با امیر مسعود گفت تو مرد
مسلمانی و نوعی برادر خود را از این کار باز دار که من میدانم که بدین رسوائی خیر نیست و امیر مسعود بحال او رحم کرده بگذاشت
از بدنشین روز جوانمردی از نیت ... امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن آن سخن آتش در دست داد و تتمه به سبزوار آمد و با او گفت
کار خیانت و فضیحت را در باز گذاشت هر چند التماس نمودم دختر علاء الدین قبول نکرد و امیر عبد الرزاق زبان بدشنام
او گشوده گفت از تو بوی مردانگی نمی‌آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت و مروت و مردی بی‌بهره است که بنیاد کار خود را بر خاد
نهاده امیر عبد الرزاق خشمناک برخواست که در برادر آویزد و امیر مسعود شمشیر کشیده حوالۀ او کرده عبد الرزاق خود را از دریچه
بالاخانه بپایین انداخت و امیر مسعود از عقب رفته وی را بزخم تیغ و خنجر از سر جان بگذرانید و این واقعه در ذی الحجه
مذکوره دست داد و امیر مسعود بر مسند حکومت سبزوار پای برافراشت **ذکر وجیه الدین مسعود و ...** امیر مسعود مردی
سرداری بود شجاع و مردانه و با سرعت و فرزانه و در غایت تهور چون آن دولت بوی رسید ... و از فرزانه و ... سبزوار
چون زمام حکومت سربداران از شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخت و او و شیخ قدم در طریق متابعت نهادند و ... ایام دولت
میان او و ارغونشاه جونی قربانی که حاکم نیشابور بود منازعه‌ای واقع شد و امیر مسعود ظفر یافته آن ولایت را بتحت ضبط در آورد و در آن ایام
در شهور سنه ثلث و اربعین و سبعمایه میان امیر وجیه الدین مسعود و ملک معز الدین حسین کرت در حدود زاوه جنگ اتفاق افتاد و جون غالب دست
امیر وجیه الدین مسعود ظفر یافت و در آن اثنا شیخ حسن جوری کشته گردید امیر مسعود عنان عزیمت بطرف سبزوار تافت و در اواخر همین
سال میان شیخ حسن کاوی نیز دو ... طغاتیمور خان و سربداران قتال اتفاق افتاد و نسیم فتح و ظفر بر پرچم امیر وجیه الدین مسعود وزید
شیخ علی در معرکه کشته شد و طغاتیمور خان بجانب سبزوار روان گردید و امیر مسعود و سپاه سربدار باستر آباد در آمده طغاتیمور خان به
طرف مازندران شتافت و امیر وجیه الدین مسعود متوجه جرجان گردید و بطرف مازندران تافت و در آن ولایت بقتل
پایه امیر بسر پنجه غضب نهاد گشت و در ولایت ... مذکوره جلال الدوله اسکندر را در آنجا ... سلطنتش در آن ولایت کرد و ... مدت
پنج سال بود و بعد از وی محمد آیتمور چند روزی حکومت سبزوار نمود **گفتار در بیان مبادی احوال الشیخ حسن جوری و ذکر بعضی از وقایع**
**آیام او** واقفان اخبار نوادر گذشتگان و عارفان شفقت در ... سخن آورده اند که شیخ حسن جوانی بود از قریه جور و در عنفوان او
نشو و نما باکتساب فضایل و کمالات پرداخت آغاز درس و افاده فرمود و در آن اثنا شنیده شد ... روزی کار خلق بنام او
ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات از او مشاهده نموده مرتبت شیخ خلیفه بر جمیع ... الشیخ یافت از خود سبزوار رخت
و موقت صحبت شیخ خلیفه دریافت ... یاد داد و رضای درس و فتوی را ... و شیخ خلیفه در اوایل حال با علم در آن دست ارادت به شیخ
نوا آمده وارد و بعد از چند گاه در عقیده که شیخ با او داشت ضعفی پیدا شد به سمنان رفت و طریقت متابعت ... کار سمنانی
شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی شتافت و روزی چند در خانقاه معارف پناهش به سر برده و از سمنان عقب کرد باز در مرحبا
ثانی الدین ... مقامات فرمود و از آنجا بسبزوار شتافته در مسجد ساکن گشته با واز بلند قرآن میخواند و اوقات
صرف قیام آورد و بنا بر آن جمعی کثیر معتقد وی گشته و فقهای آن دیار بدان انکار آمده و از اشتغال در ... منع میکردند
و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمیفرمود آخر الامر جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید
و منع اصحاب علم و فرمودند آن مردان را ... چنین کس مستحق کشتن باشد یا نه اکثر نوشتند که باشد و آن فتوی را با محضر
درشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادر خان فرستادند و سلطان فرمود که من حکم بر قتل درویشان نمیکنم ...

حکام خراسان بجای آوردند و فقهای سبزوار بسی بسیار شدند و امرا از شیخ خلیفه شده و میان حنفیان و ایشان تزایدی روی نمود و منصور
منازعت قائم بود که شیخ حسن به سبزوار رفته دست ارادت به شیخ خلیفه داد و به صحبت هم او ترقی کرد اما متعصبان آن حال در صباح جمعه
دوم ربیع الاول سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه در میان شیخ خلیفه را در میان مسجد از ستونی معلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ
خلیفه مریدان شیخ حسن بوده او را مقتدای خود ساختند و از سبزوار بیرون رفتند و شیخ حسن به بلاد نیشابور و ابیورد و خبوشان و مشهد
مقدس رفته اهالی آن بلاد را به طریقه شیخ خلیفه دعوت مینمود و هر کس را مرید میشد نامش را نوشته تکلیف میکرد که آلات اسلحه
مهیا نمود که آلات کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشند و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن بود و کلمات عام فریب میگفت
در وقت اندک خلق بسیار مرید او گشتند که قومی مریدان او معتقد او گشتند که فزونی بیرون از حد شمار بود و بنابر آن حکام خراسان از وی توهم کرده ایم
ارغون شاه جونی قربانی که حاکم بود قصد گرفتن او کرد شیخ حسن را بگرفت و به جانب یازر و دره فرستاد
تا که از اطراف مریدان جمع شده محبوس گردانند و چون امیر وجیه الدین مسعود به سبزوار رسید و استماع نمود و جوانان مستعدی شد و بر مسند آن
قصر دولت خود را شدند و بعد از تامل و اندیشه خاطر بر آن قرار داد که شیخ حسن جوری را که اکثر آن ولایت معتقد او
بودند از محبس بیرون آورده مقتدای خود سازد بنابر آن با چند سوار از سبزوار و ... شتافت
و شیخ را از محبس نجات داده بطرف خود رسانید و روایتی آنکه خواجه نامی از مریدان شیخ حسن باتفاق ولایت اعوان او
متفق گشته بحیله او را گرفته شیخ را از قلعه طاق بیرون آورده و به سبزوار بردند و بعد تقدیر چون شاه و موافق بیان
شیخ حسن جوری و امیر مسعود سبزوار و اینها مستحکم گشت خلق بسیار در ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساحت
ساحت مملکت ایشان وسعت گرفت و روز بروز آثار جاه و جلال و علامات دولت و اقبال ایشان بر تضاعف میبود
تا کار بجایی رسید که امرا و خوانین ... بودند که از ایشان ترسیده طغاتیمور خان به جانب رفت و ارغون شاه و جمعی از ولایت
خراسان خود را که محکم ساخته به خوف و بیم روزگار میگذرانیدند ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود به عزم تسخیر مملکت هرات و کشته شدن
شیخ حسن جوری در آن مقامات و بلیات ... چون مجاری امور امیر وجیه الدین مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار
و نیشابور انتظام تمام یافت به تسخیر تمامت مملکت خراسان از نظر همتش سهل و آسان نمود و ده هزار مرد شمشیرزن مرد جنگ را ملازم
تحت فرمان آورده به جانب دار السلطنه هرات که در آن زمان مستقر ایالت ملک معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک حسین
سپاهی فراخور ... از خزانه و هفتاد هزار بار استقبال مخالفان در حرکت آمد و در موضع زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاده
صدای نفیر و کرنای و خروش کوس بعد از آن گوش گردون را کر ساخت و آغاز و بیرون و شور و فتنه در میان ایشان سلسله زلزله
در زمین و زمان انداخت ❊ جهان شد یکی کوس رویینه خروش ❊ که گردون پشت محکم کرده گوش ❊ غبار خاک زیرپای بارگی
شده چون سرمه در چشم ستاره ❊ دلیران از بهر جنگ بی درنگ در یکدیگر آویختند و زخم سهام و ضرب حسام خاک را با خون بر آمیختند
زمین از خون مردان موج زن گشت ❊ سر از تن و تنها کفن گشت ❊ تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد ❊ زمین از بار
تنگ گردان غرق خون شد ❊ در ابتدای حال سربداران غالب آمده بسیاری از مردمان کشته و خسته گشته ملک حسین پای ثبات
بر زمین نهاد و لشکر ... راند و از جانب دشت اشارت فرمود تا علمها بر پای کرده نقارها فرو کوفتند و بعضی گریختگان چون آن
صدا شنیدند و رایت را بر پای دیدند روی به معرکه آوردند و سپاهی که پیچ آمده امیر مسعود را گفتند که کار شیخ حسن کشته شده رعیت گریختند
تو در معرکه توقف نمای و به جانب سبزوار توجه فرمای یاران امیر وجیه الدین مسعود فرمود که شیخ را کشته و فتنه در ملک
خویش معطوف ساخت و ملک حسین بعد از آنکه منصور شده بود نوای فتح و ظفر برافراخت و دشمن را تعاقب نموده طایفه از
ایشان شیخ حسن را بکشت و و زره را اسیر کردند یکی از شعرا در آن باب گوید شعر که خروکرت بر دلیران تیر
و تیغ ... کرد و زبان ایشان تیر زن ❊ آنچه ایشان سربداران تا حشر ❊ یک نفر که غیر یاران تیر زن ذکر فرار شیخ علی کاون با امیر
وجیه الدین مسعود سربدار و بجان کشته شدن شیخ علی در معرکه جاره و انجام روزگار امیر مسعود در رستمدار
چون امیر استیلای سربداران کرت بعد از آن در ولایت مازندران که طغاتیمور خان رسیده لشکری ترتیب داده
خود امیر شیخ علی کاون را به جانب امیر مسعود ... گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با جماعت مردان یکدل و کردان





جوشن کس با استقبال اعدا روان شد و چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید میمنه و میسره مردان لشکر ترتیب کرده سپاه
و مردان یکان ... زبان و دراز کرده و ناوک جان دوزان روی به معرکه آورد و خنجر خونریز بسیاری از جوانان ما به کار برید و گرد
گران کرد و جمعی از مبارزان صف شکن را خورد کرده امیر شیخ علی نفس خونین حملهای مردانه نمود اما چون سعادت بود
کوشش بسیار او بی سود ❊ در آن اثنا کرد زخمی جان بر رخش او خورد و از اسپ بیفتاد و از ضرب آن زخم فوم ملک جاودید
کرد و سپاه جانب انهزام یافته سربداران از عقب تعاقب نمودند و غنیمتی بی نهایت گرفته عنان بطرف جاجرم تافتند
و امیر خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب طبرستان برافراشت و امیر وجیه الدین مسعود مظفر و منصور
بود و سبزوار باز آمد و رفته رفته مستولی به امارت و ریاست مازندران آورد و داشت عزم ایالت و ولایت و حکومت کرد
یکی جمال الدین احمد جلال که پیر کار دیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده و در آن ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از
خود کسی را لایق آن ایالت نمی پنداشت و چون خبر شوکت و عظمت امیر وجیه الدین مسعود و شوکت او رسید که بیگاه در روایت دولت
نازه دولت بهادر را او رده و جمعیت گیران خطه بر انداز و یاران با دو برادر زاده یکی تاج الدین و کیا جلال علاء زمست
امیر مسعود شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود به وجود ایشان مستظهر گشته عطف خاطر به تسخیر
توجه نموده و ملک آن دیار جلال الدوله اسکندر که سابقا شمه از حال او مذکور شد و هنوز در حکومت آن جا خواهد بود و جلال الدین
با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی با مشورت کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایت را به سربداران بازگذارند و
حوالی ایشان در پیش دستید از اهالی مازندران کار زار درآوردند و در موضع مقدم ساختند امیر وجیه الدین مسعود در مجمع
و نفقه ... تا سه و اسپ و مایل نزول نموده حوالی ... ساخت و بعد از آنکه ... از جوی و در هر سه
گذشت نه فرسخ و سپاهیان اسکندر و شاه غازی شبی ... جهان بازی نشسته حوالی اردوی امیر مسعود ... ساخت
کردند و بر دوام قتل و غارت بجای آوردند و چون این صورت چند کرت به وقوع انجامید ... جانب امیر مسعود متزلزل
گردید کیا احمد جلال که نوامیس خود و مازندرانیان به مقام استبداد که سبب اکثر من در ملازمت امیر مسعود آمده است
نه طرفه ... داده جمال خود را ... بیرون برید و دفع سربداران بقدر امکان کوشش نماید از شنیدن این مقال
این سخنان اگر مازندرانیان کرسی واعتماد بر میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی عسکر امیر مسعود را غارت میکردند
و زیاده میدیدند گر ... خراسانیان مازندران بشتافت و کشتن مردان کرده او نمودن شما بدست خویش ابواب بلا بر خود گشوده
بدان وره ام ... را داده بطرف نه رفتن و در عدم خواهند یافت هیچکدام از این مهلکه نجات نخواهد یافت امیر مسعود از شنیدن
امثال این مقال مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته نه هیچ میتوانست که روی بطرفی نهد و نه روی آورده در ای سفر
کردن و نه روی اقامت بعد از آنکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود چون بقریه پایس کلاه
رسید از جنگل ایوان رستمدار و از پس ... مازندران دست جلادت از آستین شور برون آورده خود را ... 
و جوانب سربداران زده و کوشش دلاوری تعقیر و اهمال نکردند و امیر مسعود چون حال چنان دید متوال و دید کیا احمد جلال را
با برادر زادگان به قتل رسانید و در آن لاحج روی بوادی گریز نهاده و در آن خزانه و زر و خواص و عوام آن دیار آغاز قتل و غارت
کرده در هر گوشه کشته افتاده و در هر جا بسیار در دست بود و او با اعیان اسیر گردیدند و امیر مسعود با چند نوکر معدود روی براه
رودبار باوران باو رسید شنیده که فوجی از سپاه ... در کمین او ... امیر مسعود در قریه ... ایشان
افتاد و ... سپاه ... روز ... بقتل آوردند و در تاریخ
سید ظهیر مسطور است که خواجه بهاء الدین ... سمنانی که مستوفی دیوان امیر وجیه الدین مسعود بود و بر سر راه باپس کلاه زخم
خورده بیفتاد و شخصی او را برداشته نزد ملک فخر الدین برد و فخر الدین خواجه بهاء الدین را منظور نظر رحمت ساخته از کیفیت کشتن
امیر وجیه الدین مسعود سوال کرد و جواب داد که در مازندران دو اسپ خاصه امیر مسعود و چهار هزار اسپ و شمشیر ... رستم
و چهار صد ... را که ... از لعل ... مقرر شده و ... سپاه را ... پاس ... نمود ذکر ... 
در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم نوبت ... کاون بر افراشت محمد ایتمور که یکی از بندگان ... او بود ...

بسعادت اتصاف داشت و در سبزوار به نیابت خود تعیین نموده بود و چون محمد ایتمور خبر قتل امیر مسعود شنود در ریاست
خاطر گردیده از روی استقلال بر انجام امور مملکت و مال اقدام نمود و بعد از آنکه مدت دو سال و یکماه بر این منوال بگذشت خواجه
شمس الدین علی که بصفت اعمال انصاف اتصاف داشت متوجه تتبع احوال حیات او گشته و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری
را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد ایتمور درآمده او را از اطراف طلب کردند. گفت عجب حالتیست که درویشان ازین بیش نزد اصلاح و فساد
قدر و وقعت نماند با وجود آنکه خود خواجه و بهمین نقد تقویت این فرقه داعیه العظیم نمیشد بر زبرقه بسته ارادل و اوباش را بر
ایشان مقدم میداری و موافقان خواجه شمس الدین نیز امثال این سخنان بر زبان آورده محمد ایتمور متحیر ماند و چون سلاحی
با خود نداشت دیگر بیش اعتنا نمود آغاز ملاطفت کرد گفت من تا غایت هیچ درویشی را از جای بنیده ام و در ضبط این ملک لوازم سعی
و اهتمام بتقدیم رسانیده ام و حالا از صلاح شما باشد چنان بیکم ایشان گفتند بر خیز و بدین خانه درای که ما خلوت تر دیده ایم
محمد ایتمور بالضروره بخانه درآمد و مخالفان در وی رسیده و خواجه شمس الدین علی را گفتند که بر خیز و بر مانوی مسند حکومت را وجود
شریف خویش فرین گردان تا همگنان در خدمت تو ٭ کمر بر میان جان بندیم ٭ جان نگاه در میان نبندیم ٭ خواجه شمس الدین علی هر چند
خن خلاف ریاست بود اما بود بسند آنکه مردم قتل محمد ایتمور را حمل بر غرض دنیوی تمایند گفت تا درویشی دیگر نشد لیقی را در سلطنت
ربع مسکون برابر بگیریم مناسب آنکه کلو اسفندیار در دولت اختیار نمایید و محمد ایتمور را بقتل رسانیدند و از شر او این باشید و آن جماعت
در حالت بر پن عمل نمودند کلو اسفندیار بعد از قتل محمد ایتمور در سبزوار شهریار شد و او از اصل و اثبات و نسب و فضل
و ادب بی بهره بود و چون بر مسند ریاست نشست ظاهرا بایسته داد تکبر پیش گرفت بجمعی مردم در سیاست میکرد و بشیوه ظلم و تعدی
بجای می آورد لاجرم سرداران از حکومتش متنفر گشتند و چنانچه محمد ایتمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند
و دست بر اطلاق امیر شمس الدین فضل الله که برادر امیر وجیه الدین مسعود بود دراز کردند امیر شمس الدین فضل الله
بعیش و عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود و پیران خبر شده ملک سرداران بجانب طغا تیمور خان رسیده
لشکری فراهم کشیده متوجه محاربه ایشان شود و کیفیت حال را امیر شمس الدین فضل الله شنیده با خود گفت رباعی
ولا کداری در مندی زیاده بنامی به ٭ می زلف نگار از همه خوابی به ٭ وز نام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت
خواجه شمس الدین علی نهاده به بسط بساط فراغت و انبساط مشغولی نمود زمان حکومتش هفت ماه بود خواجه شمس الدین علی
بعضی از مورخان از وی بخواجه علی شمس الدین و بعضی از مورخان از وی بخواجه علی شمس الدین تعبیر کرده اند و در اوایل وقت
آن قتل را که خواجه علی بجا خواجه بجا طرکردانیده عرض مینماید که خواجه شمس الدین علی بصفت شجاعت و ذوات انصاف آراسته
و در زمان دولت مدت سرداران با سیاست و حشمت امور مملکت نگاشت ظاهر ترتیب را بر رعایت منسوب کرد و زنان فاحشه را از
از جمع امور خویش بالکلیه برانداخت و قریب پانصد زن فاحشه را در کشته و در چاه سر نگون ساخت و شربانها کرد و ملازمان طوف
نمودی و اخبار جزوی و کلی را معلوم فرمودی و چون طغا تیمور خان از ایالت خواجه علی شمس الدین و شجاعت و سیاست او وقوف
یافت زر لشکری کرده منان بکوش فرزندت ناخت نتیجت که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم به حیدر قصاب که نقد خلق نموی عزیز
و در اواخر ایام حیات خواجه بی سبب حیدر را فرستاد مبلغی بروی بازی کشید و خواجه جماعتی را تعیین کرد تا بر حیدر وقت آن زر
از و بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نماند و کشته و مفلس گشت روزی فرصت یافته رقعه از عجز و اضطرار خویش بدو
خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی که مردی فاحش و دشنام دهنده بود در جواب حیدر گفت زن خود را در خرابات بنشان و از زر
مرده بده دیوان را بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشتغال دیده بروان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را با خود تصمیم کرد و فرزند دو برادر
با ب شمه با خواجه یحیی کراوی اظهار ساخته رخصت یافت و نماز شام بقلعه بالا رفت و در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود
زبان دراز خواجه بر گشته و گفت ای خواجه بیا ای زخم تا ای دشمن دو بیره خنجر کار بر سینه خواجه شمس الدین علی زد که از پشت بیرون آمد
حسن دامغانی متعهد گردید که حیدر را بگیرد خواجه یحیی او را از آن باز داشته که بهلوان حسن دست نگاه دار حسن گفت ای خواجه بدانستی که این امر
بنابر استصواب شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین علی صفایی نداشت این بیت را حیدر خواند ای در بر حیدر آر روز کاری
ما کرده راست تیغ تو کار روزگار قتل خواجه شمس الدین علی در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمایه بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی





بادشاه گردید خواجه یحیی کراوی بصفت شجاعت و اعمال و بر جز و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب فراغ
بال در رفاه حال علما و فضلا سعی موفور فرمود و از خوان الغام و احسانش غنی و فقیر محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و مرسوم
کامل از نوکران و بر مستحقان بلاد و ختیار در نوشیده و در مطلع السعدین مسطور است که چون حکومت سربداران بر خواجه یحیی
کراوی قرار یافت طغا تیمور خان از جوانب ایلچی بسبزوار فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت کرد و خواجه بخت از قبول این
التماس اباء نمود و آخر الامر بحسب ظاهر شرط اطاعت و فرمان بجای آورده و در اوایل شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمایه با سیصد مرد
بجانب معتقد اردوی عالی گشت و بعد از وصول صلاح چنان دید در وقتی که خواجه غیاث الدین کراوی و دیگر طالب هم بیش بادشاه
رفتند بر درگاه خانه عزیز فرزاش رفتی و خواجه سرا کسی نبود بیارگاه در آمدند و خواجه یحیی آغاز گفتگو نمود ناگاه حافظ شغانی بتیری
بادشاه زد چنانچه بر روی در افتاد و خواجه یحیی سرش را از تن جدا کرد و قریب صد و ترکمان و در میان مغولان بر غارت و مغولان گریخته
بیم تیغ او دیدن آن حیله را کرد و آنچه ظاهر شد سرداران شمشیر کشیده بر هیچکس ابقا نکردند و با اموال بسیار در ایام بهار
روی بسبزوار آوردند و در روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران باردوی طغا تیمور خان رسیدند هر روز شرط ملازمت
بجای آوردند در روز جهارم بوقتی که خان ایشان را خلعت میداد قدم جرأت پیش نهادند و قوی زدند کار طغا تیمور خان را ساختند
و چنین گفتند که اسقدر بین سرداران جلادت آثار کاری را از پیش بردند که اشراف عالم از مشاهدت روزگار محو شدند و آنکه دیدند
در کسی برکنیت این امور و سر دو آنکه انگشت تحیر بدندان تعجب گزیدند و چون مدت چهار سال و هشت ماه
از حکومت خواجه یحیی بگذشت و ملکش معمور و آبادان گشت فی سنه ست و خمسین و سبعمایه برادرزن خواجه علاء الدین خواجه
نکاه داشته در وقتی که خواجه سوار شده بمنزل برای خود در آمد بر حسب دستور ادب او نشست و خنجری بر پهلوی او
زد و برید و خواجه دران کریه دست پس برده او را بگرفت و بر دور انداخت از مرکب بیفتاد خواجه یحیی قاتل خود را زخم زد
و قاتل قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند خواجه ظهیر الدین کراوی بروایت مطلع السعدین خواهر زاده
خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تواریخ سربداران برادرش و بهر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق
حیدر قصاب بسرداری جماعت سربداران شد و او مردی حلیم کم آزار بود و عوام سبزوار مشاهده اشتغال مینمود و حیدر قصاب را با تمام
امام فرق انام استیلا داشت و بعد از انقضای چهل روز حیدر خواجه را معزول گردانیده خود متصدی امر حکومت گردید
پهلوان حیدر قصاب چون چهار ماه رتق و فتق امور سرداران پرداخت غلام پهلوان حسن دامغانی قتلق
بوقا نام بنابر اشارت خواجه خویش فی ربیع الآخر سنه اربعین و خمسین و سبعمایه او را بقتل رسانید امیر لطف الله ولد امیر مسعود
وجیه الدین ره
چون اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود بعد از آن میان او و
پهلوان حسن وحشتی دست داد و پهلوان امیر لطف الله را گرفت و بقلعه دستجردان فرستاد و بقتلش حکم نمود و سرداران امیر
لطف الله را امیرزاده میگفتند و معلوم نیست که پیش از این لقب را بر کسی اطلاق کرده باشند پهلوان حسن دامغانی
در شهور سنه اثنی و ستین و سبعمایه در سبزوار بر مسند ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن
جوری در مشهد مقدس بطاعت و عبادت اشتغال داشت و خلقی کثیر بروی جمع آمدند و درویش بمعاونت اتباعت خروج کرده قلعه
طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن از شنیدن این خبر لشکر بدان جانب کشیده طوس را گرفت چند نوبت و درویش را امان داده
دگر باره دیگر در دیار او اقامت منمای درویش باصفهان رفته ساکن گشت و بعد از چند گاه ازین قضیه خواجه علی مؤید
سبزواری در دامغان خروج کرد امیر نصر الله که کاشته پهلوان حسن بود از شهر اخراج کرد و خود در نقاره گفت تا ابهة
می باید رفت و درویش عزیز را آورد و محمود گفت این خدمت را بتقدیم میرسانم بشرط آنکه چون بادشاه شوی منصب وزارت
مفوض من باشد و خواجه این معنی را قبول نموده محمود باصفهان رفت و درویش بو الفضول را بدامغان رسانید و خواجه
دست ارادت بدرویش داده بدانچه بسیاری از زر دم آن ها و دکر ناشیش کشید و در خلال این احوال جمعی در ربقه
شقاق از بی باطل رخلاف پهلوان حسن گشته و پهلوان حسن دفع ایشان از دولی در نشسته سبزوار را خالی گذاشت و بقلعه
شقاق و محاصره مخالفان مشغول شد و چون خبر بخواجه سبزوار رسید بر علی خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان طرف توجه نمود و به

و پای شفقی شهر درآمده به آرای رعیت و سپاهی استقلال نموده و خواجه یونس سمنانی که وزیر پهلوان حسن بود از تعقب
امیر لطف الله [illegible] رسانیده شده و پهلوان حسن چون این خبر شنید فی الحال [illegible] درویش [illegible]
سوی سبزوار [illegible] خواجه علی مؤید به سبزوار [illegible] سپاه مکتوبات نوشت که پهلوان حسن را [illegible]
اهل و عیال [illegible] در سبزوار بود [illegible] بازگشتند و دیگر بار در اثنای راه [illegible] پهلوان [illegible] از اسپ پیاده ساختند
و سرش را از بدن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند و زمان حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود خواجه علی مؤید
چون خواجه علی [illegible] در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب حقه امامیه مبالغه نموده [illegible] در تعظیم
سادات عظام کوشید و [illegible] صاحب الزمان [illegible] و لطف و کرم الله [illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت [illegible] درویش عزیز [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سبزوار [illegible] درویش [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خواجه مؤید [illegible]
درویش رکن الدین [illegible] شیخ حسن جوری [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] سبزوار [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] درویش رکن الدین [illegible]
[illegible] امیر ولی [illegible] طغاتیمور خان [illegible]
خواجه علی مؤید [illegible] درویش رکن الدین [illegible]
[illegible]
امیر تیمور گورکان [illegible] خراسان [illegible] خواجه علی مؤید [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] ذکر سلطنت امیر
ولی بر ولایت جرجان [illegible] امیر ولی [illegible] طغاتیمور خان [illegible] امیر ولی [illegible]
[illegible] طغاتیمور خان [illegible] امیر ولی [illegible]
[illegible]
[illegible] جرجان [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] امیر ولی [illegible]
از اسپ [illegible] امیر ولی [illegible] طغاتیمور خان [illegible]
[illegible] امیر ولی [illegible]
[illegible] پهلوان حسن [illegible]
استرآباد [illegible] امیر ولی [illegible] جرجان [illegible]
[illegible] امیر ولی [illegible]
[illegible] گرگان [illegible]
[illegible] سبزوار [illegible] خراسان [illegible] امیر ولی [illegible]
در استرآباد [illegible]
امیر تیمور گورکان [illegible] گفتار در ذکر نسبت ملوک کرت و بیان شمهٔ از احوال اجداد آن حکام عالی نژاد



بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک نامدار بسلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه
[illegible] فخر الدین [illegible] سنجر [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک [illegible] ملک معز الدین کرت [illegible] نظم
[illegible] سلطان السلاطین [illegible] ال کرت [illegible] سنجر [illegible] ملوک کرت [illegible] ملک
رکن الدین بوده [illegible] ملک رکن الدین [illegible] سلطان غیاث الدین محمد بن سام
[illegible] اخلاق [illegible] سلطان غیاث الدین
[illegible] مساجد و مدارس [illegible]
[illegible] مساجد و مدارس [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا شهاب الدین [illegible] مؤلف تاریخ [illegible]
[illegible] چت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک رکن الدین [illegible] ملک [illegible] کرت [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible]
[illegible] ملک رکن الدین [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible]
[illegible] منکوقاآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منکوقاآن [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] ملک شمس الدین [illegible]
کرت [illegible] ملک غیاث الدین [illegible] ملک معز الدین حسین ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت
چون ملک شمس الدین محمد [illegible] منکوقاآن [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible]

برین دور راعات نمودی لشکر جغتای در ولایت ایشان فتنه انگیختی و نمودی چنانچه ابقا خان قصد تخریب هرات کرد
و شاهزاده تکشین [illegible] خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را از این مقام گذرانیدند و بعرض رسانیدند که [illegible]
تخت ملک شمس الدین محمد را [illegible] و بعد از آن [illegible] صاحب دیوان او را از این مقام [illegible]
[illegible] از امرا و لشکر [illegible] هرات باز داشت و [illegible] برادر [illegible]
مکتوبی بملک شمس الدین محمد در قلم آورد و آن نوشته را [illegible] فرو فرستاد ملک شمس الدین محمد کرت

[illegible] ملک [illegible] مشفقی که [illegible] رسید [illegible] جانی بچشم من [illegible]
[illegible] زاد و [illegible]
[illegible]
[illegible] و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب [illegible] از عبارات [illegible]
[illegible] بارک [illegible] شمس الدین
[illegible] **نظم** با دشمن [illegible] دولت [illegible] بادوست [illegible]
[illegible] و این رباعی را نیز [illegible] **بیت** آن [illegible]
[illegible] تا عالم [illegible] و در شهور سنه اربع و سبعین و ستمایه
اباقا خان [illegible] هرات [illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible] ارسال [illegible]
[illegible] شمس الدین محمد [illegible] بعد از چند گاه [illegible]
[illegible] ابقا خان [illegible] پادشاه [illegible]
خواجه [illegible] الدین محمد صاحب دیوان [illegible] اباقا خان [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] در ماه شعبان [illegible]
[illegible] ملک [illegible] ملک شمس الدین [illegible]
[illegible] **مولانا وجیه الدین نسفی** با ملک شمس الدین محمد معاصر بود [illegible]
[illegible] بنام [illegible] محمد کرت [illegible]

**ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین بن [illegible] ملک شمس الدین کهین** ملک رکن الدین بعد از [illegible]
[illegible] اباقا خان [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] اباقا خان در شهور سنه سبع و سبعین و ستمایه [illegible] ملک رکن الدین [illegible]
هرات [illegible] ملک رکن الدین [illegible] ملک شمس الدین [illegible]
کهین خوانند و ملک شمس الدین کهین [illegible] در شهور سنه [illegible] و ستمایه [illegible]
[illegible]
[illegible] و در شهور سنه [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible] هرات [illegible]
ارغون خان [illegible] ملک شمس الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] ارسال [illegible] ملک شمس الدین [illegible]
[illegible] **مولانا عظیم الدین [illegible]** با ملک شمس الدین کهین
معاصر بود [illegible] **نظم** [illegible] سال [illegible]



شمس الدین کرت [illegible] شد [illegible] **ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین** از اوان صبی [illegible]
[illegible] ملک فخر الدین [illegible] موصوف بود و بشجاعت [illegible] در اثنا [illegible] از ابنای ملوک
[illegible] و پدر او [illegible] گردانید [illegible] ملک
شمس الدین در قلعه خیسار [illegible] ملک فخر الدین [illegible] و پدر [illegible]
[illegible] در شهور سنه [illegible] و تسعین و ستمایه
[illegible] ملک شمس الدین [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible] ممالک
ایران بود [illegible] شمس الدین کهین [illegible] ملک زاده [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین [illegible] امیر نوروز [illegible] فخر الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible] ملک شمس الدین فخر الدین [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] جمال الدین محمد سام [illegible] ملک
[illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible] **ذکر آمدن [illegible] دانشمند بهادر بدار السلطنه هرات و ذکر بعضی از حوادث آن [illegible]**
چنانچه در [illegible] غازان خان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ملک فخر الدین کرت [illegible]
بهرات [illegible] ملک [illegible] صد هزار دینار [illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] سلطان محمد خدابنده [illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible] دانشمند بهادر [illegible]
[illegible] هرات [illegible] ملک فخر الدین [illegible] دانشمند
[illegible] هرات [illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] دانشمند بهادر [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] دانشمند بهادر [illegible]
[illegible] شیخ قطب الدین [illegible]
دانشمند بهادر [illegible] ملک فخر الدین [illegible]
[illegible] دانشمند بهادر [illegible]

کشید و گفت ترا بفرزندی قبول کردم و ولایت و حکومت ترا دادم و از خوف مقابل کرده ایم و مخالف سوره را تا حصن و حصار ... و چون روز دو آمدند بدر و بانی نهاده نصح الدین محمود که یکی از سرهنگان غور بود پیش رسید و دست او را ببوسید و دانشمند گفت پیش ... باش تا یار کار ملک فخرالدین رستم پید و گفت ... دینار یکمیت امیر دانشمند بخشید و او را دهان کاملی و زنبیک دست که با لشکر گرفت و بکشت که ... بر سر رزه و ابو بکر سیده که در سلک خواص ملک فخرالدین انتظام داشت از جانب بالا در رسیده و شمشیر بر گردن دانشمند زد چنانکه در میان قلعه افتاد و اتباع امیر دانشمند چون حال بدان منوال دیدند باز بیرون جستند خواستند که از حصار بیرون روند ابواب قلعه را از طرف و طرف بسته دیدند بانشمند و تیغ بالای خوریان اغار برف ... کرده القصه از مغولان کشته گشتند حصن حصار از خون ... تموج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکران او چند از ... که عشر عشیر آن قوم از خیال ایشان نگذشته بود و آشوب تمام در شهر افتاد و جمال الدین محمد سام با جمهور غور از قلعه بیرون ... و تیغ انتقام آخته از جانب تا مقر بیشتر قتل و غارت قبیل مغولان بر دو تاختند بعد از آن حسام خونریز در نیام کرده روی ... برج و بارو مغیل و دروازه آورده و حکام ولایات خراسان و لشکریان اولجایتو سلطان هر کس که از تیغ مردمان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده فغان از کف محمد سام ... و دریت ... یکی از آن فضل در تاریخ آن واقعه گوید

بیت: ماه صفر و شش و هفتم شهر مراد ... بحکم ... زدست برد قضا ز کف محمد سام ... شهادت امیر دانشمند

و چون این خبر به سمع ملک فخرالدین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده ... و فرمان ... شده مکتوبی به محمد سام نوشت مضمون آنکه با سبب که این جسارت از تو ظاهر گشت ... باید که در ... قلعه از ... بمعتمد ... بنشین و ظهور ... و از ... ایمان ... عکس ... فرستاد و ... محمد سام ... و چون این اخبار ... اولجایتو سلطان ... پادشاه اسلام ... حکم فرمود که بوجای ... دانشمند بهادر با لشکری از ترک ... کشته و زمام ایالت خراسان بقبضه اقتدار امیر یسا ول ... و بوجای کاتب خراسان شتافت و چون ... برادرش ... سپاه دانشمند بهادر ... پوست و بوجای ... ایلچیان ... ملک فخرالدین پیغام داد که ... نموده ... کشته اند ... هرات ... ملک فخرالدین ... محمد سام ... و ... امیر دانشمند ... بوجای و ... بهرات ... تسلیم کنید ... محمد سام ... در ... و ... هرات ... و سپاه ... آشفته ... بیرون ... و سیاری ... بوجای ... کشته ... شهر ... در ... که ... و ... احوال ملک فخرالدین ... و ... بوجای ... امیر ... گشتی ... سام ... محمد سام ... میان ... محمد سام ... انگشت ... بوجای ... القصه چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلا ... و ... در ... بوجای ... دانشمند ... امیر ... غالب ... ملک قطب الدین ... دانشمند بهادر ... مجانا فرستاد



بلکه قاعده ورات ... و چون ملک ... رسید ... بشهر در آمد و ملک فخرالدین قلعه اختیارالدین را بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت و تهور اتصاف داشت سپرد و در محافظت آن حصار ... اختیار ... فرمود ... خاصه خویش بوی داده گفت هر کس از ساکنان قلعه و شهر از فرمان تو گردن پیچد ... جمال الدین ... و گفت ... جان ... بتقدیم ... رسانید و ملک ... کرده کس ... آورد و چون ... از شب بگذشت ... بازگردانید و بدانشمند پیغام فرمود که ما ... و چون ... بهادر ... امیر دانشمند عازم شهر گشت ... ارادت ... و ... از کوهستان سوار شده ... قلعه ... فصل در ... محمد سام ... بجا ... محمد سام ... حکایات ... امیر دانشمند ... امام ... مولانا وجیه الدین نسفی و شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی ... ملک فخرالدین ... ساخت ... و ... و ... اختیارالدین ... را ... و این سخن را ... جواب ... محمد سام ... کرد ... و چون ... الغ ... سلطانی ... شیخ الاسلام ... ملک فخرالدین ... این ... خواجه قطب الدین چشتی ... ملک فخرالدین ... محمد سام نوشت مضمون آنکه ... امیر دانشمند ... حصار ... سعی نماید و این نوشته را خواجه قطب الدین ... جمال الدین محمد سام رسانید محمد سام گفت ... خواهم کرد و بعضی از مورخان گفته اند که ملک فخرالدین ... محمد سام فرستاده ... القصه چون ... محمد سام با امیر دانشمند رسید ... با اولاد ... که در حصار ... من ... محمد سام ... صلاح ... امیر ... بر ... بدو ... بر ... اختیارالدین ... جمال الدین محمد سام ... فخرالدین ... یک یک ... دو ... دانشمند ... امارت ... درون ... محمد سام ... دانشمند ... در ... سلطان ... و ... محمد سام گفت ... آن است که ... و ... بر ... محمد سام مقبول افتاده دانشمند ... و در ...

آنچه سبب وعده و جاق اقدام نماید و ملک تاج الدین نزد نوجای رفته در آن باب گفت و شنید نمود نوجای چون خبر یافته بود
که عنقریب امیر ساوول بجهت هرات میرسد دید که قبل از وصول او فتح میسر گردد بصلح راضی شد و در آن باب عهدنامه نوشت
و کلمات فرستاد و ناموس محمد سام را رعایت کرد کسی از خواص معتمد نقد شهر را باز گذاشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الآخر
سنه سبعمایه لشکر نوجای بهرات در آمدند و دست بتخریب برج و باره بر آوردند و خلایق از شهر بیرون رفتند که در کار دو باره
اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش نوجای رفت و نوجای او را در آغوش کشیده گفت از سر انتقام در گذشتم
و سابقه جرایم را بآب عفو و اغماض فرو شستم باید که در حصار بگذری تا بعضی از نوکران با او [illegible] و محمد سام سر قبول پیش نهاد
و نوجای او را خلعت ها فرو پوشانید و رخصت انصراف ارزانی داشت محمد سام نماز شام متوجه [illegible] روز دیگر شاه اسمعیل [illegible]
سیستان بخدمت نوجای رفته بطریق محمد سام باز گشت و روز سیم تاج الدین یلدوز بیارگاه او رفت و او نیز از نیک اعزاز و اکرام
باز گردید و نوجای قریب یازده روز در منزل نهالان نهالان پیش نوجای حاضر شدند و اسب و خلعت گرفته باز میگشتند مقارن این
حال امیر ساوول که بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سوار هرات نزول نمود و ایلچی نزد محمد
سام فرستاده کس دفعه بدینجانب توجه نمایی تا ترتیب یافته از شهر نوجای انتقامی یابی و محمد سام بر وعده وفا نموده با جمیع سرهنگان
حصار پیش او رفت و امیر ساوول تمام آن جماعت را گرفته بنوجای سپرد و گفت حکم اولجایتو سلطان چنانست که خونبهای برادرزاده
کشته از ملکان هرات بیرون دهد و نوجای تاج الدین یلدوز و سپهسالاران نقد قریب بیست تن از جماعت را عوض در سر پل ... ن
گردن زد و محمد سام را با چند کس بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ کرد و امیر ساوول این
خبر شنید جمعی را فرستاد تا محمد سام را باز گردانیدند و او در سقید نگاه داشت تا وقتی که نوجای از مرغاب باز گشت آنگاه
نوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را انتقام آورد و امیر ساوول بهرات در آمد مردم را بجارت انداخت تخریب شهر نمود و
والی ایی بود تا زمانی که اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین را حکومت آن بلده متعین فرمود ذکر صدر الدین خطیب کاشانی و احوال او
مولانا صدر الدین که بهیری تخلص میکرد در قصبه فوشنج بامر خطابت اشتغال مینمود و در انواع صنوف و صنعت سخنوری در سلک شعرای
خواص ملک فخر الدین کرت انتظام یافته بنابر اشارت ملک کرت نامه بر وزن شاهنامه در ذکر ملوک غور بسلک نظم در آورده و دوران
مدت که بانشاء آن کتاب مشغول میگردید ملک نسبت باو ابواب انعام و احسان مفتوح داشت و هر ماه قرار داده بود از خزانه
معاونه ادا رسید بجانب مباش و بحو العقول دیعوص بجو و هرچه مشتش ملاقات در شراب و شاهد صرف مینمود و دوام اوقات ملک
شاه گور جریان مینوشید و حال از کل ملک فخر الدین و رونق الخیال مینمود و بهیری سرود و با رها حاضر میکرد و بنابر مسابقت مرتب او قادر
کمال از نعمت بهیری مشغول شده بخدمت مولوی ای رخصت تعهد قهستان رفت و ملازمت شاه حسین ملک فخر الدین پیش رفته را ن
داخل روزی در مجلس شاه حسین زبان بغیبت ملک فخر الدین گشود و شاه حسین از وی برنجید و دو بیت دیگر برو داد و گفت از این
ولایت بیرون رو که وقت محبت ناشناس بود و بعضی از نواب شاه حسین با وی گفتند که از کمال خود مندی با ملک بمیمنت سر
کمینی شاعری که در عراق و خراسان نظیر ندارد روی بیمی از در گاه مراند شاه حسین جواب داد که هر چند بهیری ... مهمان خرد بحق و مرتضی
و اصول انفاق وقت ناشناس بهر جهت که از دوستی کرمشول انعام و اکرام ملک فخر الدین بود و بدینجانب آمد بغیبتش بجنباند و هیچ ملک
نیست که هر کام سر آن ما را بکند بجای او دیگر رفته زبان بغیبت خواهد گشود بیت هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد
بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد القصه بهیری از قهستان به فوشنج رفت و از اوقات فوت و آن گرده ملک فخر الدین
بر سوابق اطلاع یافته اندیشید که چون بهیری بهرات رسد در مجلس اولجایتو سلطان او را وعیت نماید بنابر آن بهیری
برهیمی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعده ای جمیل فرمود و بهیری از مطالعه آن نامه مسرور گشت اما بحکم رعایت قوم غرض غرض کرد که
بهرات رود و و ... مصدر کرد بیت اول ... تطیم سلامی که بنفر او دل آگاه او بهر نکته قدرت کنه کار ... ن
بآن شهر یار جهان کز علو جو صد سپهرات و چو صدار دونق ترد ملک فرستاد و چنانکه هر دو داد که جواب عوض دوات بخط ملک
و صول یابد بجانب هرات بتشام و النایله و چون نوشته بهیری بملک فخر الدین رسید فی الحال سطری چند بنظم در آورده و بسی هزار سالگی فقد
انگیخته و دیگری را نشانه بهیری نهد از مطالعه آن نوازش نامه مستبشر و منتظر خاطر بهرات رفت و ملک او را بر پشتی کرم کرد در

ندما انتظام



ندما انتظام داد و او را طالب صحابه می بود که مباد بهیری باشد و را از جمیع قرآن فاتحه رسانید و در آن اثنا غیبتی بهیری یکی از
اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی صحبتی گشاد و هر یک از حریفان او آغاز خودستایی میکردند
یکی گفت من پیل پیش افکنم یکی گفت کوه از زمین برکنم نظم دیگر گفت من چون عروس آورم ز زمین و زمان از بجوش آوردم
یکی گفت خورشید رای منست سر آسمان زیر پای منست و دیگر گفت گور سرم ز آبی که بیند ز گنبد او دام بر دلی
و خیلی لاف بسیار زده آنگاه گفت که اگر شما با من موافقت نمایید بانگ زنانی ولایتی را ببندم و حلق را جمیع فرزندان آدم
و ماحضران با بهیری بیعت کرده او هر یکی از شاگردان نامی نهاد و منشور ایشان و سام دیوند و بعد از آن هشت ذنی و مبلغ کش
از جمله اعمالی است که در آن شب بر آن مردم اطلاق نموده روز دیگر یکی از شاگردان بهیری که از وی رنجیده بود نزد ملک
فخر الدین رفته کیفیت و احوال بتفصیل باز گفت و ملک متغیر گشته تاج الدین یلدوز تلقا ... زیرک بطرف ... معمول کرد ... ید و بهیری
بانتقام و قهر از یاران گرفتار شده چون ملک فخر الدین بر سر بهیری کاه ایشان پرداخت همه انکار نمودند که ... بهیری گفت
از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت انکار ملک اشارت کرد که بهیری از آن قوم را پوست کنند و فوجی را گوش
و بینی بریدند و بهیری را بزندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیده ای بجهت ملک گفت که غزل باین دو بیت بود
تو حاکمی گر این بیم تقویم الوحوش است از شنیده سیاق من و تو خصم دو حکم
گوش داشت از دور نگیرم بیتم کلم ملک از مطالعه این ابیات بغوره بیچ جواب نداد و بعد از چند بیت مثنوی در وصف و نهایت عجز
و شکستگی نظم آورده ارسال داشت و آن نیز فایده نبخشید رتبت بسکشت و مدت حیات بهیری در حبس بپایان رسید و هیچ از ملک
رقعت آن سطح نگشت ذکر ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین کرت و ذکر اوان که در آن بعد ... و مولانا
خراسان در آمده متوجه دار السلطنه هرات بود و ملک غیاث الدین بنابر آزادی که او از او در خاطر داشت باردوی اولجایتو سلطان
شتافت و منظور نظر عنایت شد و در وقتی که فخر الدین محمد سام و سایر رفقا ... رفته نوجای او با اولجایتو سلطان رسید بموجب
فرمان واجب الاذعان حکومت هرات و اسفزار و غور و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با جمعی از امرا و خلق عظیم
فی شهور سنه سبع و سبعمایه بدار السلطنه هرات شتافته پرتو انوار عدالتش بر وجنات احوال رعایا افتاد و رایات بر خاطر او را
ملک فخر الدین ... ده او را طلب فرمود و او را باد و دخترانش چندی در هرات رخصت نیافت و در سنه ثمان و عشر و سبعمایه ... ملک بی ... زاده
بخوارزم گرد و ... نیز در آن اوقات حصار ... ملک را بتجدید ... تصرف در آورد و در سنه احدی و عشر و سبعمایه هرات ... ملک ...
تزویج مرتبت ... شده و بتعمیر بقاع خیر امرای ... در شهور سنه ثمان و عشر و سبعمایه بادوات ... ملک ... بکعبه شریف
... خدا حامد ... و غیره ... عازم ... و نیک ... تیخ ... اسلام رطواف روضه مکرم خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم ... و مراد از
گشت و در زمان ... مستغرق ... مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمایه چنانچه در ذکر سلطان ابوسعید ... رفاق
سبق ذکر یافت امیر چوپان بپناه ملک غیاث الدین ... برده از دولت و ... بنافرمانی ملک شربت شهادت چشید و در سنه
ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابوسعید شتافته بنابر کمال اختصاص وفور اعتبار بغداد خاتون بنت چوپان نوبان
چندان التفات یافت و بدار السلطنه هرات باز گشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه وفات یافت و در گذشت و ملک غیاث الدین
در ایام دولت خود مسجد جامع هرات که فی الحقیقه جامع خیرات و برکات است و در روی بوریا آورده بود بتجدید عمارت فرمود
و بنا ... در آن بقعه مبرکه که دیوان غیاث الدین محمد سام مدفون شده و ابقای مدرسه غیاثیه کرده در شمال مسجد مذکور است
بنا کرده و معمار ... آن پادشاه والا مکرمت از جمله مشایخ عظام و فضلا و کرام قدوة السادات و النقبا امیر حسینی قدس سره
معاصر ملک غیاث الدین بود و نام آنجناب حسین بن عالم بن ابی الحسن است و امیر حسینی در اصل از کرزیو بود و در علوم ظاهری
و باطنی مهر در خشت و در تیمات مسطور است که سبب توبه امیر حسینی آن شد که روزی امیر حسینی بشکار میرفت و به اهویی رسید
خواست که تیری بر وی زند آهو بسخن در آمده گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی تیر از آن ... بندگی آفریده است
نه بجهت شکار بعد از آن آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و دامنگیر شده با جماعتی از اهل العرفان بولتان رفت و شیخ رکن الدین

آنجماعت را رخصت داد و آنجناب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بجانب [illegible] رسید پس بجانب هرات
روان کردند و چون امیر حسین در آن بلدهٔ فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از هریوان مرید و معتقد وی
شدند و آنجناب را مصنفات منظوم و منثور موفورست کنز الرموز و زاد المسافرین از جملهٔ منظومات اوست و نزهة الارواح
و روح الارواح و صراط المستقیم از جملهٔ منثورات اوست و امیر حسین در ششم شوال [illegible] و در گذشت و در مصنع
هرات در بیرون گنبد عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنه مدفون گشت **ذکر ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین**
ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هرات بر مسند ایالت نشست و از غرایب اتفاق آنکه
تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جلال الدین حسام [illegible] در آن باب این قطعه نظم فرموده است

اجلاس شمس الدین کرت زمانا — واجری فی البحر اوات فلکه
ومن عجب تاریخ عهد ملکه — وافق قول الناس خلد ملکه

و ملک شمس الدین برادر [illegible] شراب شغف تمام داشت چنانچه در مدت دو ماه که زمان ملکش بود ده روز هشیار نبود
و وفاتش در شهور سنه [illegible] و سبعمایه روی نمود **ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین** ملک حافظ جوانی [illegible]
بود و خط خوب می نوشت و بعد از فوت برادر خویش ملک شمس الدین حاکم هرات گشت و در زمان ایالت او غوریان
بر ملک استیلا یافتند [illegible] ملک را [illegible] و در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمایه در [illegible] او را
بقتل رسانیدند **ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین** ملک حسین خلاصه دودمان ملوک هرات و [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] بود [illegible] و رعیت نوازی موصوف [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
شریعت [illegible] و [illegible] ملک [illegible] بر تربیت مشایخ و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] [illegible] رعیت نوازی نمودی [illegible] و ملک حسین بعد از شهادت
ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور [illegible] روشن گشت [illegible] [illegible]
[illegible] و در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه
که سلطان ابو سعید بهادر خان [illegible] [illegible] [illegible] خراسان [illegible] [illegible]
[illegible] عدل و احسان ملک [illegible] بلدهٔ فاخره هرات [illegible] [illegible]
و ابواب انعام و اکرام [illegible] [illegible] طغاتیمور خان [illegible] سلطنت
نشانند ملک حسین [illegible] امور [illegible] هرات و مضافات [illegible] و خطبه بنام خویش خواند [illegible]
[illegible] ملک حسین [illegible]
[illegible] سنه ثلث و اربعین و سبعمایه با امیر وجیه الدین مسعود سربدار [illegible]
و [illegible] امیر قزغن [illegible] از ماوراء النهر
لشکر بهرات کشید و چهل روز هرات را محاصره کرد [illegible] سنه تسع و خمسین و سبعمایه میان ملک حسین و [illegible]
بیک و محمد خواجه [illegible] دولت ملک حسین [illegible]
و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمایه [illegible] انتقال نمود و مدت سلطنتش سی و [illegible] سال بود [illegible]
مسجد جامع دار السلطنه هرات واقع است [illegible] [illegible] ملک حسین [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] و دیگر ولایات خراسان [illegible] و در مسجد جامع [illegible]
بر تربت [illegible] **گفتار در ذکر لشکر کشیدن امیر قزغن بجانب دار السلطنه هرات و بیان کیفیت معاملاتی که در ملک حسین کرت بعد از**
**وقوع محاربات** مستخبران وقایع و اخبار و مستخبران حوادث و آثار آورده اند که ملک حسین کرت بعد از [illegible]
بر جماعت [illegible] و چند [illegible] [illegible] [illegible] نوبت جبارت [illegible] چند کرت لشکر
تا [illegible] [illegible] و [illegible] از هرات غوریان
بجان رسیده [illegible] بجانب [illegible] و ملک حسین با سپاهی [illegible] دفع آنجماعت در حرکت آمد





بعد از وصول بقشنول [illegible] چند [illegible] از ایشان [illegible] آورد که [illegible] [illegible] [illegible]
کردند و چون [illegible] [illegible] امیر قزغن [illegible] [illegible] دولت [illegible] هرات
[illegible] خاص و عام آن دیار دست انتقام [illegible] [illegible] از شیخ [illegible] ملک حسین [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] امیر قزغن [illegible] ملک [illegible] [illegible] **نظم**
[illegible] [illegible] امیر قزغن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ملک حسین [illegible] [illegible]
و ملک [illegible] [illegible] ملک [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و ملک [illegible] و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمایه [illegible] امیر قزغن [illegible]
[illegible] [illegible] امیر قزغن [illegible]
[illegible] امیر قزغن [illegible] [illegible]
[illegible] امیر قزغن [illegible] ملک حسین [illegible]
[illegible] ملک حسین [illegible]
[illegible] امیر قزغن [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
ملک [illegible] غوریان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **ذکر [illegible] ملک حسین [illegible]**
**امیر قزغن [illegible]** چون بعنایت پادشاه ملک [illegible] تعالی شانه و عظم سلطانه ملک حسین کرت دیگر در دار السلطنه
هرات بر سریر دولت متمکن گشت و [illegible] عدل و انصاف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] ملک حسین [illegible] بجانب هرات آورده [illegible] شیخ محمد [illegible]
[illegible] ملک [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] باامیر محمد خواجه [illegible]
[illegible] و چون ملک حسین [illegible]
[illegible] محمد خواجه [illegible] و محمد خواجه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ملک حسین [illegible]
[illegible] [illegible] ربیع الاول آن ماه [illegible]
[illegible] [illegible] محمد خواجه کشته **ذکر [illegible] جناب ملک معز الدین حسین کرت** چون [illegible]

[illegible]

ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن ملک عادل

از جملهٔ علمای متقی [illegible] مولانا نظام الدین عبد الرحیم [illegible] در عهد ملک حسین [illegible] دار السلطنهٔ هرات اقامت داشت [illegible]

[illegible]



[illegible]

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با ملک محمد و خواجه علی مؤید و بیان نهایت کار ملک کرت [illegible]

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک معز الدین حسین [illegible]

[illegible]

بوده و اقصی اقصی مسخر خواهند نمود و در ماه محرم الحرام سنه ۸۲۸ با تضرع و نیاز از شهر بیرون خرامید و در باغ زاغان نزول
دستبوس فایز شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت و چند روز ملازمت درگاه عالم پناه نمود و در وقتی که اعلام ظفر
اعلام بصوب سمرقند معاودت نمودند نوبت دیگر ایالت هراة بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که باز
صاحبقران از توران بایران مشتاق بشرف خود دستبوس رسیده بعرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات ناملایم
از ملک غیاث الدین پیرعلی صدور یافته بنابران در وقت معاودت امیرزاده پیر محمد را با برادر ... یقین که ملک
غیاث الدین پیرعلی را با اولاد و اقربا مقید ساخته همراه خود بماوراءالنهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنا بر سیاستی که
در فتح و تاریخ حضرت صاحبقران مبین خواهد گشت دست قضا روزنامهٔ حیات ملک غیاث الدین پیرعلی و سایر اولاد و ال
کرت را که در سمرقند در بند بودند در نوشت آری سلطنت ابد و ملک مخلد خاصهٔ مالک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس
دنیای حیات و زندگانی دنیا بی اعتبار و اعتماد و این مخصوص بجناب کبریای سبحانی است و بس کار بر و از آن قضا و امر و
بوده و اقبال در بارگاه پادشاهی منسوب بنگرداند و خطبه ... ایزد تعالی هر هفته بر منبر نیابت کردند خطبهٔ ا
استقلال بنام کشورگیری میخوانند بیت صدای خطبه در گنبد فلک هر هفته بنام شاه و گر گوش کن چو دارای هوش
والله الحمد والمنه که تا بدین حین از توفیق سرمدی جلد ثانی از جمله مجلدات بانجام رسید و فارس دل از سیلی نژاد خامه عنان بیان
بصوب و تاریخ ایام دولت امیر تیمور گورکان معطوف گردانید نظم چون علم خوش اثر مشکسای گشت درین جزو جلادت‌زای
گرد بافته ام بصیرت سلوک در ره تبیین حدیث ملوک قصهٔ ایشان چو بپایان رسانید رخش سوی ظفر تیمورخان دوانید
تا شود این نامه روانی تمام در نظر اصف جم احتشام سرور دنیا تیمور عالی گهر از شرف لطف و هنر بهره ور
دور شب افروز دل عاقلش ابر دُرربار کف باذلش هیچ هنرش بود اینه سان عکس پذیر صورت نیکو ان
هست در آیینه چشم خرد هست عیان صورت نیک و بد نیست در آیینه طبعش پدید جز صورت نیک بخت سعید
چون ز کرم مرجع اهل صفات اسم شریفش نعت مصطفی اث ای شرف سرور اهل سخن واقف اسرار جهان کهن
خامهٔ نیکو روش نکته دان گر دو درین نظم چو آب روان
بگه درین جزو همایون اثر غیر ولادت نتوانید دگر
تا ز قلم نامه مزین شود تا سخن از خامه مبین شود
نامهٔ ارباب حقیقت علم نام ورا نام بود و دوام
کوکب اقبال تو تابنده باد
دولت اقبال تو پاینده باد
تمت الجزو الثانی
از مجلد ... بالسیر
تاریخ شهر محرم الحرام
سنه ... 
الهجریه
م

[illegible]

نظم

[illegible]

نظم

[illegible]

شعر

[illegible]

## نسب صاحبقران جمشید درفش و بیان ولادت با سعادت آنحضرت

[illegible]



[illegible]

نظم

[illegible]

## ذکر [illegible] صاحبقران کامکار و بیان تمیز بعضی از عادات و مناصب

[illegible]

مقابله ربع مسکون بمقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بقبضه درایت او داد تا آنچه رایت ظفر آیتش [illegible] فتح کرده تا انتهای مغرب پرتو انداخت و آفتاب روی کشورکشایش [illegible] بر آفاق گشته ولایت شرق و غرب را کواکب [illegible] معدوم و ناپدید ساخت بیت [illegible] خورشید [illegible] [illegible] ستاره نهان کرده اندر حجاب • و از ابتدای زمان [illegible] تا انتهای اوان [illegible] [illegible] آن [illegible] همواره همین دولت و شوکتش [illegible] موکب همایون [illegible] رایت داد و قلاع و حصونی که از غایت رفعت سر [illegible] بر آسمان [illegible] و کره زمین از [illegible] [illegible] آن [illegible] صف آرای [illegible] [illegible] مفتوح [illegible] گردانید [illegible] تحت و تصرفش در آمد علما و فضلا و [illegible] [illegible] و جایزه و [illegible] افزوده اکرام [illegible] حاصل و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر مسند کامرانی [illegible] [illegible] ترکستان و [illegible] و خوارزم و توابع آن بپرداخت و چون [illegible] ممالک از غبار عصیان و طغیان مخالفان و معاندان پاک ساخت و در اوایل [illegible] [illegible] [illegible] از توران با ایران [illegible] [illegible] و ثمانین [illegible] خراسان را مسخر گردانید و در سنه [illegible] و ثمانین [illegible] [illegible] و [illegible] در سلک ممالک محروسه منتظم گردانید و در سنه [illegible] و ثمانین و سبعمایه [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] برافراشت و در سنه [illegible] و ثمانین و سبعمایه عراق و فارس و آذربایجان [illegible] [illegible] آن موضع معروف داشت چون [illegible] [illegible] بازگشت بجانب دشت قبچاق [illegible] [illegible] [illegible] سنه ۷۹۳ در موضع [illegible] توقتمش خان [illegible] کرد و او را منهزم گردانید [illegible] [illegible] [illegible] سنه ۷۹۵ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سنه ۷۹۷ [illegible] بجانب دشت قبچاق [illegible] توقتمش خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بازگشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در سنه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان محمود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایلدرم بایزید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نظم

امیر جهانگیر [illegible] • [illegible] [illegible] آیات [illegible] • ز [illegible] [illegible] تا [illegible] شام • [illegible] [illegible] ربع مسکون تمام
[illegible] • [illegible] [illegible] • سلاطین ایران و توران زمین • [illegible] [illegible] [illegible] • [illegible] [illegible]

[illegible] و حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]





بقدر الامکان مبالغه میفرمود بیت چو بنشست بر مسند سروری • بر افراخت اعلام دین پروری • بتعظیم سادات کوشش نمود • [illegible] [illegible] و اکرام ایشان فزود • کرم کرد با اهل عقل و هنر • بدانش وران داد [illegible] [illegible] • [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علوم دینی پرداختند و در تحقیق مسایل یقینی [illegible] استمام بجای آوردند بیت [illegible] [illegible] • [illegible] [illegible] [illegible] • [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نظم [illegible] [illegible] • [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امیر صاحبقران را [illegible] شطرنج شغف تمام بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیت [illegible] [illegible] • [illegible] [illegible] [illegible] • [illegible] [illegible] [illegible] • [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رباعی [illegible] [illegible] • [illegible] [illegible] • [illegible] [illegible] [illegible] • [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تفصیل کلیات حالات معروف گردانید و من الله الاعانة والتوفیق

## در بیان بعضی حالات صاحبقران از وقت ظهور تا زمان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امیر حسین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صاحبقران نظر و استقلال آن لشکر گشت و چون امیر حسین از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان گریخت
و اکثر ... بازگشت و توقف امیر حسین ... و خلقانی را که ... بقتل رسانید و امیر حاجی ...
از خراسان ... آمده ... امیر ... رفت و ... میان ... امرا ... امیر تیمور گورکان ...
... امرا از و جدا شده به امیر حاجی ... پیوستند ...
... امیر بایزید و امیر حسین و امیر حاجی ... امیر تیمور گورکان

[illegible]

ذکر محاربه امیر ملکی و کشته شدن ...

[illegible]

ذکر فرار شدن امیر ... علی بیک جون قربانی ... آمد ...

[illegible]



[illegible]

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان ...

[illegible]

و بعد از طی مسافت امیر سلطان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دولت تقوز نمود که بطرف کش ایلغار نمایند و مرکب دولت
شاخ بزرگ از دو جانب آب در اوزنه تا دره [illegible] کش کرده و غبار بسیار ... و لشکر کثرت و صولت سپاه نماید بلرزید و امرا ... تقدیم
خبر موافق تقدیر اتفاق افتاده در ... قرار اختیار کرده آری چون اراده ازلی به اشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق گیرد [illegible]
از روز کوشن جمعیت لشکری ... که از ... بر ... و آن سپاه را بر ... بیت ... [illegible]
بر چهره ... ذکر محاربه قرشی و ظفر یافتن امیر حسین

و امیر تیمور بر دشمن و ذکر وقایع

امیر حسین چون با امیر تیمور گورکان بعد از انهزام ... کش ... [illegible]
خونریزی ... بتعجیل ... و در آن وقت الیاس خواجه خان با ... در ... کش ... آبریزی که در ... [illegible]
اقامت داشت و در خلال احوال که ... خان ... وفات یافته بود ... الیاس خواجه خان
برینه القصه امرا بعد از استماع ... کش ... انتقام ... خواجه ... [illegible]
... داشته ... امیر تیمور گورکان ... [illegible]
بنابران ... خاطر گشته ... امیر حسین ... اتفاق ... سپاه ... و از جانب الیاس خواجه
خان ... لشکر ... کرده ... موضع ... [illegible]
... حضرت صاحبقران آورده ... [illegible]
... گردانیده ... خواجه ... [illegible]
فرار ... از لشکر ... امیر حسین و امیر ... [illegible]
بود و ... امیر حسین و امیر صاحبقران ... فتح و ظفر ... [illegible]
در ... سپاه ... [illegible]
... از ... [illegible]

گفتار در بیان جنگ های و انهزام لشکر جته

در ... کاران ... با ... آورده ... امیر ... [illegible]
... صاحبقران ... [illegible]
و امیر حسین با ... امیر تیمور ... امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و امیر
برلاس ... [illegible]
... امیر حسین ... [illegible]
از جانب الیاس خواجه ... [illegible]
... سپاه و امیر حسین و امیر تیمور ... [illegible]
... [illegible]
... آب ... بیت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... شعر ... [illegible]
بر ... و چون از ... سپاه ... [illegible]
... امیر صاحبقران ... [illegible]
... امیر شیخ ... الدین ... الیاس خواجه خان ... [illegible]
... [illegible]
... امیر حسین ... صاحبقران ... [illegible]





بنابر آن امیر تیمور آزرده خاطر گشته در ... طریق ... سلوک داشت و شب ... از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ... [illegible]
... مرتفع گردانید ... صف آراسته ... و کمان و سیف و سنان ... سپاه ... [illegible]
... امیر شیخ ... الدین با طایفه از مردم ... [illegible]
... امیر حسین و امیر تیمور ... [illegible]
... از لشکر جته ... امیر حسین ... [illegible]
از جیحون گذرانیده ... امیر صاحبقران ... [illegible]
... [illegible]
... صاحبقران ... [illegible]
... [illegible] ذکر سلوک

چون امیر ... سمرقندی ... بخاری ... مولانا ... [illegible]

چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته از جیحون عبور نمودند ... سمرقند ... اضطراب
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... صاحبقران ... [illegible]
... [illegible]
... امیر حسین ... حضرت صاحبقران ... [illegible]
... سمرقند ... صاحبقران ... [illegible]
... صاحبقران ... [illegible]

گفتار در بیان رفتن امرا به سمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت امیر حسین و حضرت

صاحبقران تیمور گورکان

... [illegible]
... امیر حسین و امیر تیمور ... [illegible]
... سمرقند ... [illegible]
... [illegible]
... امیر تیمور گورکان ... [illegible]
امیر حسین ... [illegible]
... صاحبقران ... [illegible]
... امیر حسین ... [illegible]
... امیر تیمور گورکان ... امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین ... [illegible]
... [illegible]
... امیر حسین ... [illegible]
... امیر تیمور ... امیر حسین ... [illegible]
... امیر حسین ... [illegible]

بادی موافق باشد چراکه خلاف متوقع دید بنابر آن امیر پیر درویش و الدامیر بایزید جلایر و فرهاد با اتفاق جمعی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور
بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و جمع آوردن لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغولست نزد امیر حسین نوشته فرستادند امیر حسین آن سخن را
کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانید و نشانی ارسال داشت مبنی بر آنکه امیر تیمور را با تیغی که حدیث سی الفتنش نوشته اند تزد ارد و من خان
روند تا تحقیق آن صورت نمایند و اردو خاتون دختر بیشیر خان و زن امیر حسین بوالعقد بین و واسطه مابه النزاع میان امیر حسین
و امیر تیمور ارتفاع یافت و درین اثنا ایل ترکان آغا راه سفر آخرت پیش گرفته علاقه خویشی سببی بالتمامی انقطاع پذیرفت و در تاریخ سنه
سبع و ستین و سبعمائه صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آئین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمده امیر سیف الدین را به رسالت
و امیر حسین را فیال المدمع و آن صاحب حشمت صایب تدبیر را بجانب ... در دوام استقامت کشته ملک بهادر و عبدالله بیرون را بعد از
سنه تا اساس دولت خویش بیش الحضرت فرستاد و در قالب مصالحه و علاقات گشت امیر صاحبقران بوسیله امیر حسین و حکمان
بوده ایلچیان او را صلوة الملاقات نموده و امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب آن حضرت و قتالیشان در حرکت آمده بار دیگر آغاز حیله و مکر
کرده خضر خزینه دار را با مصحف کریم سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که تراع ما ملزم تخریب ولایت و تفرقه سپاه و رعیت است
اکنون انسب چنان می‌نماید که چون ایلچی ایجانب در جلت حان و اسکر خود را دو قوف کنند و هر یک از ما با صد سوار در تنگ چکچک با هم ملاقات
نمایم و بی شائبه نفاق لوازم عهد و میثاق موکد گردانیم هر چند بر ضمیر منیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا بود که امیر حسین درین حدیث غیر از مکر و فریب
و حیله نداره و اما در مبالغه امرا سپرد صاحبقرانان بایلچی با صد سوار در حرکت آمده بجزیت الکامل دویست سوار را جهت حزم در قریه ... توقف
نماید و با صد کس بتنگ چکچک رود امیر حسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریق عهد را خلف و عده مسلوک داشته از ما هزار و پانصد کس
سوار خنجر گذار بجانب صاحبقران ایلغار کنند و او را بدست بیاورند ازین خبر فتنه و انگیخت در واقع شک توقیم با آنحضرت رسید و ایشان
تا ایشان متفرق گردید و رستاق ... در عقب امیر تیمور گورکان بوده و اتفاقا باز ایستادند و این خبر بگوش رسید و سپاه و نوکران
متوهم گشتند حضرت صاحبقران از حملش بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیلی با معدودی چند از خیل بجانب با غان در حرکت آمده از آب
آمویه عبور نموده و کمول در آمده و چاه شوراب با قرار ساخت و لشکر امیر حسین در صباح حا نوز که امیر تیمور گورکان از قرشی نهضت نموده بود در جائی
امیر موسی با نوحه مرق و نفس معاش آن دیار مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتماء ازسر چاه شوراب قاصدان مخفیان تر ... ملک
کرت و محمد بیک جانی قربانی روانه گردانید تا معلوم نمایند که آن دو سپهدار با آنحضرت در مقام وفاقند یا بر سر خلاف و زبان غیبت یلی
سعادت مند آوازه در انداخت که ملک هراة استدعای حضور ما کرده و کار روا نیاز اجازت داده با متعلقان سوار گشته و روی بجانب
هراة آورده و چون بکنار قوشی رسیدند امیر موسی و سایر ایشان و لشکریان خبر امیر تیمور گورکان از ایشان را رسیدند سواران جواب دادند که امیر تیمور
با مردم خود پیش ملک هراة رفت و امیر موسی این سخن را شنیده تصدیق نموده از قلعه نسف بیرون آمده با هفت هزار سوار موضع ... را منزل
ساخت و ملک بهادر با هجده هزار قراول و ماسس در ... سوق نموده کنبد لولی ... را مقر ... اقامت ... فراخت ذکر توجه نمودن امیر صف شکن
بجانب قرشی و انهزام نمودن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی چون حضرت صاحبقران کامیاب
در منزل شوراب ... روانیاز اجازت داده بصحت هراة روان شد و بعد از رحلت قافله باز گشته در منزل مبارک نزول کرده و مواضعی
که کاروان از آنجا بقرشی تواند رسید توقف نموده الکالمت عالی همت بر دفع اعادی این دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب
معطوف گردانید و در آنحال دویست و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون بودند اما بیشتر در سلک اعاظم امرا و شجعان انتظام داشتند
مانند مورهش اغلان و امیر داود دوغلات و امیر جاکو برلاس و امیر صابر بوقا و جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین کوکلتاش بهادر از قبیله
نیکروز و ایتوقا بهادر از قوم تایان و محمود شاه و بخاری و غیرهم از مردم کار زاری و آن جماعت کامکاری با وجود قلت عدد و اتفاق بر غایت قوت
و قوت دولت گروه روی براه آورده و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس ... و از آب آمویه گذشته در حدود حصار کشتیها را گرفته
آب ... ساپر سپاه عبور نمودند و از آنجا بشیرکت رفته امیر جاکو بالصلاح دانست که شبیخون بر سر اعدای دون برند صاحبقران موید مؤید
... اعدای را شنیده و سپاه را متوقف امر کرده بجرای جیشه و عبد اسمودی براه نهاده و چون بکنار خندق قرشی رسید چاره شد و ... را
بر آنجا اسب اسیر گردانید و او عبد الله را ... آن آب از آنجا به شمیرت از خندق گذشته بجانب قلعه روان شده بجانب دروازه
رسید ... و دست بدروازه نهاده و انبوه است که پس از آن انباشته اند و مراجعت نموده نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت





و جای که دیوارش پست بود بعید است نمود که فعل زد بان ساختن و بقلعه در آمدن امیست و از مکان تر ثانی از خندق گذشته بر سبیل سرعت
بلاد امان رسید و بموافقت ایشان با زروی بقرشی نهاده و چون بلب خندق رسید همه را پیاده ساخته جبیل ورسکین را پیش اسپان باز داشت
و صد تقوم ... از دروازه و برج ها جایی که از ... بر گرفته بود بجانب ریز ... تا ... آنکه ... ... بعقلعه ... داخل
پس دیوار ... بیست ... بر ... دروازه ... اسباب ... و آن ... حصار ... بر ... مرد ... و قنع کرده بقلعه در آمده
نیخ استقام ... که در ... نصفی ... بر ... در ... سعی ... و ... کشتند ... دروازه و ...
بر ... کشیده بقلعه در آمده ... در ... اتفاقا ... شدت ... از خواب بر جستند و ... ماندند ... ... ...
که ... حال ... و ... آشوب ... حضرت صاحبقرانی دروازه های قرشی را مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی
بدست صاحبقران ظفر ... افتاده ... محمد بیک ولد امیر موسی که در صغر سن بود راه گریز باز داده ... به پدر ... بود ... و
تا کار ... بامیر موسی رسید ... و ... اسپاه و ... نزد امیر موسی رفته کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار
در ... امیر موسی و ملک بهادر با ده ... هزار ... قرشی شتافته آن ... میان گرفتند و امیر تیمور گورکان از دروازه
... بیرون ... جنگ ... بر دفع اعدای دولت شده ... از امیر ... از تات ... هر کدام در میدان ... تیغ ...
بود ... کارزاری ... که ... کرده ... عقبه در آورده و
در کار ... با ... دولت و اقبال از امیر موسی که ... ملک ... نصرت ... را ... یافت و ... بهادر ... ... در ...
... بر ... بیرون ... بر ... امیر ... از عقب آن ... امیر ... شتافت ... بهادر ... بر ...
هنگامه ... ضرب شمشیر ... برگشته ... از ... امیر موسی ... در ... میدان ... قرار ... بهادر ... از
علم ... بهادر ... با تمام ... امیر ... بوقا ... از ... دروازه ... کرده ... از مخالفان را ... نا ... حیا
... آورده بودند ... دا ... با صد مرد ... نموده ... صاحبقران ... را با پانزده سوار تیغ جلادت
... از حصار بیرون تاخت و بهر طرف که حمله آورد ... بسیاری بر خاک هلاک انداخت امیر موسی با وجود لشکر بسیار ... رفتار ... برق
... نیاورد ... ملک بهادر ... که ... بود ... در ... پای ثبات ...
تا آن غایت استوار داشت صاحبقران ... ملک ... ملک ... بجانب ... ملک ... آن ...
... بود ... ملک ... متوجه ... تاب مقاومت ... گردانیده ... امیر موسی ... و صاحبقران ...
... خویش ... که ... بر ... بودند ... اسپان ... ملک بهادر ...
و ... ملک ... امیر موسی ... امیر تیمور ... ملک ...
... ... ... از ... صاحبقران ... از عقب ...
... بود عاشق ... آن حضرت ... عاشق ... و ...
... امیر تیمور ... حضرت ... صفات ... مقام ...
... صاحبقران ... عاشق ... بر ...
... دولت ... اعتقاد ... امیر تیمور گورکان از ... بازگشته امیر
و امیر سیف الدین ... مخالفان ... بقرشی رسانیدند و صاحبقران
... ... آن ... محمود شاه ... حکومت ... ... و این حکایت
... ... امیر ... تواریخ و اصحاب اخبار است ... در مضمون آن ... تعجب ... امیر ...
... ... آن ... طریق ... بود ... بر ... نیست ...
علی ... ذکر مصاف امیر تیمور و امیر حسین بعد از نکر ... مقابله ... نمیت و امیر موسی ... امیر حسین ...
حال ... امیر حسین ... امیر موسی ... صاحبقران ... از ...
... کرده ... روز ... و ... منزل ... دست ... و چون سپاه امیر حسین

نزدیک به ده هزار بود و صاحبقران که مکار و صلاح جنگ ندید و بصوب بخارا رفت و در اثنای راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر از جهت
از موکب همایون جدا شده بخراسان رفتند و صاحبقران پس از وصول بخارا در نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه و را الکه صلاح
دو اخت که پیش [illegible] با سر اعدا [illegible] زابر وجه دلخواه بسازیم محمود شاه و این معنی را قبول نکرد و بخارا ران امیر تیمور گورکان نیز تعاقب
امرا از آب آمویه گذشته در ماخان بدیشان ملحق شد و در اثنا چند از لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافته و محمود شاه و باتفاق [illegible]
خواجه [illegible] از آب عبور نموده بموکب عالی ملحق شد و صاحبقران عالیجاه چون در ماخان [illegible] گذرانیده اسپان از [illegible] ساخت
پس از ملازمان [illegible] از کردار [illegible] بگذشت [illegible] دیگر [illegible] حکومت [illegible] الجاب آب [illegible] کردانید
از راه [illegible] رفت و بعضی از نوکران امیر موسی که در آن جانب بودند گشته در آن اثنا خبر یافت که [illegible] از لشکر [illegible]
[illegible] لشکر انداز متوجه [illegible] اساس جمعیت ایشان شده چون نزدیک بدان مکان رسید سپاه [illegible] را [illegible]
ساخت و از اطراف و جوانب [illegible] رسیدن [illegible] رعب و هراس بر ضمایر ایشان استیلا یافته با وجود کثرت
از اندک [illegible] بگریختند و امیر صاحبقران که [illegible] و کامران بجانب [illegible] قندز شتافته [illegible] که از قبل امیر حسین بود در [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] و از [illegible] ملازمان موکب همایون [illegible] افتاده [illegible] و [illegible]
تیمور گورکان [illegible] روزی در [illegible] آشامیده و در آن اثنا شنید که امیر حسین جهت [illegible] جنگ و دشمن با محمود شاه
[illegible] در [illegible] منزل [illegible] لشکر [illegible] رسیده [illegible] بگذشت [illegible] چند گاهی مقابله و مقاتله را
در توقف انداز [illegible] بطرف ترکستان منعطف ساختند و اتفاقا با خان [illegible] که دولت [illegible] در آن دولت
[illegible] از سمرقند [illegible] شتافت و در عهد آن [illegible] با [illegible] و [illegible] که حکم خان مغولستان
صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات نموده [illegible] شاید [illegible] ملازمان موکب شهریاری
[illegible] دو نوبت لشکرها [illegible] مجادلت امیر تیمور گورکان
ارسال داشته [illegible] آنحضرت [illegible] نموده سپاه امیر حسین [illegible] اختیار کرده [illegible]
آن احوال صاحبقران [illegible] امیر [illegible] را جهت [illegible] امیر شمس الدین مغول ارسال داشت و [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] وصول سپاه [illegible] کرده اند و امیر حسین این خبر شنوده [illegible]
و [illegible] تا امیر تیمور گورکان [illegible] نموده از مقام مخالفت [illegible] موافقت [illegible]
مجلس همایون [illegible] آنحضرت [illegible] باب تمهید [illegible] مصالحه مبالغه [illegible] نمودند که امیر تیمور
[illegible] امیر حسین [illegible] از لوح خاطر [illegible] عازم ملاقات [illegible] راجعت [illegible]
[illegible] و بعضی از لشکریان امیر حسین را که از مصالحه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و چون در [illegible] امیر حسین [illegible]
با حضرت صاحبقران [illegible] در مقام [illegible] و [illegible] از خواص امیر حسین [illegible]
رسیده [illegible] و امیر تیمور گورکان [illegible] بهادر را [illegible] امیر حسین [illegible]
و امیر حسین و امیر موسی [illegible] ده هزار سوار ارسال داشت تا با صاحبقران [illegible] ملاقات [illegible] آنحضرت را
پیش او [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] رسید امیر موسی [illegible] امیر [illegible]
[illegible] آیند [illegible] امیر تیمور گورکان در [illegible] امیر موسی [illegible]
[illegible] و امیر تیمور گورکان نیز [illegible]
شریف [illegible] و [illegible] آن [illegible] جانی [illegible] ذکر ملاقات امیر حسین

و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی وقایع که روی نمود در آن اوان

[illegible] احوال گذشته [illegible] امیر حسین [illegible] صاحبقران عالی [illegible]
رایت [illegible] امیر حسین [illegible] از سپاه [illegible]





زنبیل دست بغارت و تاراج برآورده بود و خبر مقدم موکب همایون بسمع شریف امیر تیمور گورکان رسیده جهت تادیب ایشان از آب
آمویه عبور نموده و آن جماعت خبر وصول آنحضرت شنیده [illegible] بصوب [illegible] امیر تیمور عازم ملاقات امیر حسین گشته و او
بر [illegible] آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان مصالحه نموده [illegible] مراجعت بطرف [illegible] سپاه [illegible] امیر تیمور گورکان در قندز
[illegible] رسیده [illegible] با یکدیگر [illegible] بعد از چند روز [illegible] الامرای [illegible] باتفاق یکدیگر [illegible] رفت آن
[illegible] از [illegible] بود [illegible] سپاه [illegible] و چون [illegible] مراجعت نمودند امیر حسین [illegible]
[illegible] از ممالک [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] خبر رسید که لشکر مغول [illegible] تاراج ماوراء النهر [illegible]
آمده اند امیر حسین متوجه دفع [illegible] امیر تیمور و امیر موسی را پیش فرستاده خود نیز [illegible] از آب آمویه عبور نموده [illegible]
[illegible] مخالفت کرده [illegible] بعد از [illegible] امیر [illegible]
با امرا و لشکریان عازم دفع ایشان گشته و چون [illegible] رسیده [illegible] بود [illegible] امیر صاحبقران بر
[illegible] ایشان [illegible] آنحضرت [illegible] امیر حسین رفت و چون در وقت
نسبت حضرت صاحبقران [illegible] و شیخ محمد [illegible] سلدوز [illegible] ایشان [illegible] امیر حسین
[illegible] با امیر تیمور گورکان نوشته [illegible] آن نوشته [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] رسید [illegible] که امیر حسین آن نامه [illegible] امیر حسین آن [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] با امیر حسین ملاقات [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] و امیر حسین [illegible] صاحبقران [illegible] آب [illegible]
[illegible] امیر صاحبقران [illegible]
چون [illegible] محمد [illegible] سلدوز [illegible]
[illegible] شیخ محمد [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
امیر حسین مراجعت نمود گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقران و امیر حسین بن امیر مسلا

کرت ثانی چون [illegible] قادری که [illegible] والله یؤتی ملکه من یشاء [illegible]
[illegible] آفتاب اقبال صاحبقران [illegible] امیر حسین
بن امیر مسلا [illegible] امیر حسین
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] امیر [illegible] امیر موسی [illegible]
آنحضرت [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
محمد خان سلدوز [illegible] امیر موسی [illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible] صاحبقران

گروه این ائمه ادوجود عدمش را یکسان انگاشته سیورغتمش اغلان و موید و حسین و جمعی دیگر از اعیان لشکر فلک اساس را ... مصافی ساخت و...
بر طلعت همایون بجا پارا است و چون سیورغتمش اغلان بتر ... رسید منهزم شد و در خیل ... امیر حسین ... سپاهی ایشان را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گروه بر زبان فصاحت بیان گذرانید **توجه حضرت فلک مکنت** و حضرت صاحبقران بوصول آن عالی ... مستظهر گشته و از لوازم تعظیم و تبجیل
دقیقه نامرعی نگذاشت ...
[illegible]



[illegible]
...
امرا و ... چند روز در دست ... و ... هر ساعت ... دیگری کنند
دل در این ... و حیث که ... و این واقعه در ماه رمضان سنه احدی و سبعین
... **گفتار در بیان جلوس همایون حضرت صاحبقران مقرون بحصول آمال و کام**
قال الله تبارک و تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع
الملک ممن تشاء ...
[illegible]

وچون از اشتغال این مهام باز پرداخت حکومت بلخ را برادر سپهر خوفام پرباس عنایت فرموده متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول متوطنان
آن بلده فرزو سپس ما تقدم را مشمول لطف و انعام ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغول فرموده و ابنیه سمرقند را طرح انداخت ذکر مخالفت زنده
حشم پسر امیر موسی و شکست یافتن او در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بعد از استماع خبر قتل
امیر حسین روزی چند در کوهستان سرگردان بوده آخر از آب آمویه عبور نموده بزنده حشم پیوست و او را بمخالفت صاحبقران معظم
تواب و تحریص گشت و در سنه اثنی و سبعین و سبعمایه که صاحبقران کشورکشای قورلتای فرموده زنده حشم حاضر نگردید چون زمان مبارزه
بسمرقند رفت و حضرت صاحبقران خواجه یوسف و الداد و جماعتی دیگر را بر سر او فرستاد و تابان را در راه [illegible] زنده حشم شبرغان را تحصن ساخت و آن جوانان را
بند فرموده این خبر بمسامع پادشاه صفت کشورستان رسید و آتش غضب خسروانه التهاب یافت و رایات ظفر آثار از آب آمویه گذشته عنان عزیمت
بشبرغان تافت و بعد از محاصره و جنگ زنده حشم مضطر گشته از قلعه شبرغان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده و با ستارگان پایه
سریر سلطنت مصیر سپرده و پادشاه عذر پذیر زنده حشم را مشمول مواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر تمام ایالت شبرغان را بعفو
او مفوض فرمود و بعصوب او راه الطاف و اشفاق داده وچون نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته ذات فیض ...
فاخره بیارا است و حکومت ... الوس اولوس مفوض گردانید و در سنه ۷۷۳ حرکت دیگر زنده حشم و جوای ختازاده ابوالمعالی ترمذی
باقی شده و بر عدوت و دراکند دوست بغارت و تاراج بر آورده و این خبر بسمع صاحبقران عالی گهر رسیده جغتای بهادر و ارغونشاه و بوره
ایتی را با لشکری بهادر دل شاه ولیا سازی جنگ ... مهلکی ... و با نام و ننگ . بیرغ نشه مخالفان به اعتراض نموده و چون جنود
شبرغان از وصول بهادران رسیدن توان خبر یافته بجانب آمویه از کشتیها بیستند و جابجا از ایشان جایی فرار از آب گذشته آنجا
ویران کرده و چون زنده حشم باسایر خیل و حشم سپاهی سپاه ولفرت قرین را دید بقلعه رسیده در آنجا ایلغار آورده و بر جریه تاخته و بعد از آن
بیابانی رسیده آن جوانب را مانند عالی غوغ و خراب یافتند و متحیر گشته در آن هین و لیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت بیرون باد الغای آورده
و آن جوانان غلتان از آب معبر روان و متخیب اجل دست تاب شوند و از آب المکند و جمعی کثیر از زخم شکافان سمرقند برسیان آب جان دادند
و زنده حشم با دل پر درد و زمره از مردم باقیمانده بساحل نجات رسیدند و خود را بشبرغان انداخت با استظهار بیرغ مایده و از قوه
بکاه صاحبقران عالی و امیر جاکو برلاس را با سپاه گران و اساس بجانب خبر شبرغان فرستاده و امیر جاکو لعفو زنبیاز از داد لعل جانب یاب
رسانید وچون خلیفه سپاه ... نموده زنده حشم بایزید و اضطرار از حصار و دیوار حصار شبرغان بیرون آمد و امیر جاکو او را بخدمت
بی برده زبان بعذر گناه انشای اطیبی و امیر صاحبقران نوبت دیگر از سر جرایم زنده حشم گذشته کوشش را بعد برسید و لفیمت بیاراست
از اعزاز منصب بلند ساخته کمر زرین بجاه عظمت و خلعت فاخر قامت قابلیتش پوشانید و اسبان تازی نژاد او انعام فرمود و همین سال
صاحبقران نیکو خصال سپاه و منعوت را کشیده در وقتی که مظفر منصور عنان بمستقر سریر سلطنت معطوف گردانید در منزل ... نکور
شنید که زنده حشم و امیر خضر سیوری و ابو موسی و ختازاده ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابولیث سمرقندی با هم عهد کرده سوگند خورده اند
که چون موج قرات آسمان از سپید بجانب آن آفتاب جهانبانی گذرند رسانند و او را ایر موجب الحکم الحکابت را ماخو صاحبقران بعد از تأمل
و ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت سرایملک خانم که خواهرزاده او بود و پسر امیر خضر سیوری و بکاتب حسیف الدین که خواهرش را در حباله داشت
از سیاست نجات یافتند و ختازاده ابوالمعالی را حاشیه بخاندان نبوت دستگیر کرده او را موجب حکم جلای وطن نموده رو بولایت آورده
هر دو را بیادیه عزت خواجه ابولیث سمرقندی بود و قرار شد که بحجاز رفته ساکن گردد و بواسطه تواتر سوالف امالی در افغان اوجی
شهر و زنده حشم را مقید کرده بسمرقند بردند و بمجلس انداختند و همیشه مقید میداشت تیره شد و این سخن دروغ شد
که زندان دشمن با انکوریست گفتا زرد بیان تو جدا میشه چو نگهان مار در [illegible]
موسی بعد از جنگ در زم حسین صوفی فتوحات بیکی از جلوس [illegible]
در رکت تعرف آورده و بود و چون آنحضرت را از سبق و ضبط اوس [illegible]
جانب خوارزم را زد امیر حسین صوفی فرستاده و پیغام داد که [illegible]
تا طریق موافقت بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی [illegible] بر کرده و سلام و پیغام بگذاشت
تزام وبودند این سخن را بعرض صاحبقران کامیاب رسانیده [illegible] حضرت [illegible] خوارزم کرده را جلال الدین کشی



که او بود و صحبت شرف ملازمت صاحبقرانی را طراز خلعت کمالات ساخته بود بوصول رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست السبب
یک شخص بجهت امالی ولایت بتوقع ... باجود اجازت طلبید که بخوارزم رفته هرگونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را از خواب غفلت
بیدار سازد و رخصت یافته بدانجا شتافت و چنانچه سزاوار رجال علمای دین و دار باشد طایفه خیرخواهی و نیکو اندیشی بتقدیم رسانید
اما حسین صوفی آن پند دلپسند را رفض نشنود و جناب مولوی را بند فرموده وچون این خبر بگوش صاحبقران رسانید در سرعت عزم تمام کرد بانتقام
مولوی فطرانه عناشات و سبعین و سبعمایه بود در ثم معتضد مطلع سعدین سپیده ابرع و سبعین با سپاه ظفر قرین عازم خوارزم شد
وچون ماسجه رایات نصرت آیات پرتو وصول بر حدود کات انداخت و در سعد آن ملقوه بگذراجیب ولی با اتفاق قاضی حنیفی دعا
ترتیب و اسباب بزم و رزم مهیا ساختند دعا گرد و ... ابراز روی توجه بدان ملقوه نهاده و دست بانداختن تیر و امداد تیغ بر آوردند
و در روز اول کات را بقوه غلبه گرفتند و آنچه یافتند بیاد رو بغارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم گشته بعد از وصول بخوارزم
آن بلده حسین وزرت که با سپاه و خزینه بقاعده مقاومت مقدور راه منیت دو هجوم تاحدی بالعقب دختر کات پادشاه نه بدیگاه عاملیناه
رسیدا و در جانب هم اول کشته در آن اثنا کیخسرو ... مغلی نقد اخلاص خود را از شاهنه اتفاق مغشوش ساخته بکاتب خوارزم پیغام داد که لشکر
سمرقند پریشان گشته اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آیی تا من بتو ملحق گردم و امیر تیمور را معقوب گردانم حسین
صوفی تا حدت رفته بود صاحبقران کردون غلام چون حیار رت خوارزمیان را شاخته بود با بقیه بهادران صف شکن بکنار آب
کاون کورد در میانه و اسطه بود شتافت و کنار آب گرفته راه عبور خوارزمیان را بربست و صغیر تیرو آغاز آمد شد کرد و چون نایره قتال اشتعال
یافت جمعی کثیر از دلیران موکب همایون شهادت کلثه و حرمقر و شیخ علی بهادر و امیر موید و آق تیمور بهادر و بوقتای بهادر و ایلچی بهادر
و دیگر از آن شیخ آنگنک بعزم رزم در آب راندند و ایلچی بهادر غرق دریای عدم شده و دیگران در رخون صلاحت بساحل نجات رسیدند
و آغاز محاربت کرده و متعاقب آن حضرت صاحبقران عالی منزلت خواست که ما نند برق و باد از آب بگذارد و امیر شیخ محمد بیان سلدوز مانع
آمده خود از آن رود عبور نموده و روی بدشمنان خاک را آورده آنقدر از کار زار کرد که حسین صوفی فرار را بر قرار اختیار نموده و شهید
شتافت و از غایت غم و اندوه مریض شده در آن دو سه روز بجهان آفت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قائم
مقام گشت و ایلچیان با آستان سلطنت آشیان فرستاده و از کرده برادر اعتذار نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقرانی
ملتمس او را بعز اجابت اقتران داده مشروط بر آنکه دختر برادر خود آق صوفی که سوسین بیگم نام داشت و از دختر خان اوزبک در وجود آمده
بشاهزاده مشهور گشته بود بامیرزاده جهانگیر دهد و یوسف منت داشته قبول نمود که هرگاه فرمان همایون نافذ گردد شاهزاده را برسم تسلیم
رسانیده آنگاه آن پادشاه عالی و بعزت معاودت فرموده وچون بولایت سامری رسید کیخسرو ختلانی را بموقف رعیت حاضر گردانید
ولیکن او برای آن ... خون گرفته ثابت شده کشته شد و بعد سلطان محمود بر افتقد و امیر خضر سیوری بخوارزم شتافته یوسف صوفی
اتفاق او سوسیلی کرده قبطان بر حدود جان امیر صاحبقران کشیده تافت بولایت کات برد و امیر تیمور گورکان آن زمستان در ...
اشتاق کرده وچون اسلطنه عالات شعار بهادر در بوقتای دشت و کوسپ را اعلام حضرت آگاه بر انداخت با سپاهی الوالجوی از زبیک
جانب خوارزم عزم نهضت نموده یوسف صوفی رو براه آورده بعد از وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان شده بار دیگر
رسل و رسایل و هرگونه وسایل باد دیگر حضرت صاحبقران را از مقام انتقام بگذرانید و قبول نمود که علی ابیع الجمال شاهزاده را
بسمرقند فرستند و امیر تیمور گورکان بمستقر دولت مراجعت نموده در شوال سنه ۷۷۴ موافق پارس ئیل مبلغم معاد که انسیم الفقاق
آثار ... امیر را باو آوردن نموده سان کل و ریاحین ... حضرت صاحبقران خوارزمین امیر بایکاه ... اشکامه از اوده ...
فرا جان نموده امیر داود و ... اوجی تیمور را بمحل آوردن شاهزاده بخوارزم فرستاده و یوسف صوفی اسرای عظام
تکریم و تعظیم نموده شاهزاده را با آیینی که از آن ... تیمور تقدیر شده معرف ایشان کسی فرموده و حضرت صاحبقران ترتیب طوی اقران را
کرده و اسپ ... بجز قیده ... و دیگر خواتین حرمت آیین و ... و امرا و سادات و قضاة و علما را باستقبال ... شاهزاده
آستانه سلطنت آشیان بترتیب اسباب جشن و سور و عروس ... نموده رعایا و محترفات سمرقند را آیینی بستند
وچون عماری آن گوهر خانی را بشهر در آوردند مراسم پیشکش ... بجای آورده ... سماعی که از خروش شادیانه
بدقت نظری ... آن کار را احتیاط کردند سادات و علما و قضاة در مجلس ... فرستند و ... سید محمد خانی ...

سریر جهانبانی در سلک انتظام کشیده شد و امرا و نوئینان دست بکوش و زبان بتهنیت خاقان گشادند و لوازم شادمانی
بتقدیم رسانیدند شعر ز بس کوس و زنگ آوازه شد ۞ ز بر چرخ گوش دستها ماند و شد ۞ و چون چتر و رایت جهانگشا بر افراشت
رخ مه سپهر و سامان کوکب جلوه گر گردید اجتماع نیرین سپهر نامداری و مقارنه سعدین کامکاری اتفاق افتاد و موافقت
و موافقت ایشان با یکدیگر احسن صورتی دست داد ۞ جهانگیر شهزاده کامکار ۞ گرفتش بعید آنزمان در کنار ۞ چو خوش
ساعتی کز سپهر کام دل ۞ نشستند با هم دو آرام دل ۞ چو خورشید با ماه در سرای سپهر ۞ بگیرند در آغوش ماه مهر ۞ خوش
آن روز فرخنده آن روزگار ۞ که بینند کام دل از هم دو یار گفتار در ذکر بعضی از وقایع احوال هیجده در اوایل
صاحبقران سپتوده خصال بعد از فراغ بال سرانجام مهام امور المملکه در ترکستان عزم تسخیر جتتان نموده بروایت ظفرنامه در روز
پنجشنبه نوزدهم شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه جدا بجانب روان شدند ... لشکر همایون گشت سپاه و برف دیر
برزده دست برآورد که بسیاری از آدمیان و چهارپایان از سرما هلاک شدند و از آنجا معاودت فرمود ... آنحضرت را بسمرقند مراجعت واقع شد
که شدت برودت کمتر شد در روز شنبه شوال موافق توشقان ئیل بار دیگر متوجه گشته و امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد ... سلطان
و حاجی شاه بهرام جلایر را مقدمه کردانید در آن یورش قمرالدین دوغلات که در جتتان سرداری از همه بالاتر بود از دست برد سپاه
منصور شکست یافته با پای ادبار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق در موضع ... امیرزاده جهانگیر تا
منزل اوج ... قمرالدین را در کوهستان یافته ... جدا کرد ... و از قمرالدین ...
دیگر سیف الدین ... آغا را با دختر ... آغا را اسیر ساخته ... بنظر پادشاه ... رسانید و صاحبقران
مظفر لوا ... شاه ... آغا ... در سلک ... منتظم گردانید ... بسمرقند بازگشت و در ... ماه
شیخ محمد ... و سبب ... ملازمت ... که در سنه سبع و سبعین و سبعمائه موافق ... 
... امیر تیمور گورکان ... خوارزم ... امیر حاجی سیف الدین
عادل شاه جلایر و ... سپاه داران ... بجانب جتتان ... 
... صاحبقران آفاق ... سپاه ... 
... امیر تیمور ... از عقب ... 
... بسیار ... 
... مراجعت فرموده ... 
... امیرزاده ... 
... امیر تیمور گورکان ... 
... رایات ظفرنشان ... امیرزاده جهانگیر ... 
در موضع ... رسیده ... غالب آمده ... 
پیش گرفتند و بعد از روزی چند ... 
... قمرالدین ... صاحبقران مظفر لوا ... 
... امیرزاده ... میرزا عمر شیخ ... 
... شیخ ... 
شیخ ... قمرالدین ... 
امیر تیمور گورکان بدان مکان رسید ... قمرالدین ... 
پس از آن ... قمرالدین ... 
... صاحبقران ... آنحضرت ... 
... گذرانیده ... 





روی به شستان ... که از شرح شدت آن ... و از وصف صعوبت آن ...
... صاحب قران ... 
... آن امرا و لشکریان ... 
... قمرالدین منعطف گردانیدند ... 
... قمرالدین ... 
که امیر تیمور گورکان ... قمرالدین ... 
بازگشت ... قمرالدین ... 
و شمشیر در دست گرفته ... قمرالدین ... 
... 
... 
... صاحبقران ... 
... 
... امیرزاده جهانگیر ... 
... شاهزاده ... 
... صاحبقران ... 
... 
... 
... شاهزاده ... 
... امیرزاده جهانگیر ... امیرزاده محمد سلطان ... 
زاده پیر محمد ... امیرزاده ... ظفرنامه
در سنه سبع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد ... امیر سیف الدین ... 
... صاحبقران ... جتتان ... 
... 
... 
... صاحبقران ... قمرالدین ... 
... 
... قمرالدین ... 
... صاحبقران ... 
... 
... توقتمش خان ... 
... توقتمش خان ... صاحبقران ... 
... اوروس خان ... 
... 
... صاحبقران ... 
... توقتمش ... سمرقند ... 
:

بجهة اسباب سلطنت و امر ترتیب ساخته دران اثنا ایلچی ارس خان بدرگاه عالم پناه رسید و بعرض رسانید که توقتمش بر مراکشته
و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را باسپاه و یاری و مدد آن کار ساز آرند صاحبقران کامکار از تیم توقتمش خان او
متوهم ایلچی را معزز گردانیده و بلشکر خراسان متوجه و ارس خان از سیحون گذشته ... در عقب خیام نصرت
شعار گشت و ارس خان با قاعی اوغلن پسر جوجی خان از سغناق رسید و ... و در این اثنا سپاه تیز گرد ... خیام اقتضا کرده
چند فرد نشسته ... و ... فرقتین ... حضرت صاحبقران ... ارق
تیمور قفقاق بهادر و محمد سلطان شاه ... از بهادران ... دشمنان ... بموجب فرمان
و ... روان شده ... شب ... ارس خان تیمور ملک اغلان ... پسر ... اوروس ... و ... ایشان ...
ارق تیمور قفقاق بهادر شربت شهادت چشیده ... ایلچی ... تیمور ملک اغلان رسیده ...
خان بموجب فرمان ... بعد از آن که اورس خان ... صاحبقران گیتی ستان ...
بجوکش ... دشت قبچاق ... ساقت ... روز ...
درمیان ... ارس خان اوروس ... اورس خان ... اردوی خان
تسلیم ... مقام ... ایام ... اختیار ... صاحبقران کامکار توقتمش را ... ارق
بسیار داده بپادشاهی دشت قبچاق ... توقتمش ... تیمور ملک اغلان ...
دیار ... بر توقتمش خان ... اغلان ... صاحبقران ... وداع ... بخشید ... سمرقند ...
**نظم** یکی را بر ... آید ز ... ه امیر تیمور چون توقتمش خان را ... التفات ... انتقال ...
توسن تیمور ... غیاث الدین ... ترخان ... منصب ... ولایت ...
و ... ه ... ۵ ... **ذکر طلوع**
**اختر طلعت میرزا شاهرخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که دران زمان اتفاق افتاد** ...
ملک جلیل ۵ شاه صاحبقران کشورگیر ... دولت ...
... ماه ... ملازم ...
... **شعر** چو بخشش ... ۱۰ ...
... طلعت ... سلطان ... تاریخ روز پنجشنبه ...
... صاحبقران ... ربع مسکون ...
... **شعر** ز نور طلعت آن ... ۵ و توقتمش خان ... حضرت
صاحبقران از سغناق ... تیمور ملک خان ... جوجی خان ...
از ... احوال ... صاحبقران ...
... بهشت ... **ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی و توجه رایات**
**نصرت ... و ... صاحبقران** ... صاحبقران گیتی ستان ...
... یوسف صوفی ... صاحبقران ...
... ایلچی ... یوسف صوفی ...
... صاحبقران ... شوال سال ...
... یوسف صوفی ...
... جنگ ...
... یوسف صوفی ... حضرت صاحبقران ...
... **بیت** ... ۵ ...



... ۵ امیر تیمور ... مزاج شریف ...
... و هرچند ... صاحبقران ...
... جمشید ... خورشید ... یوسف صوفی ...
... یوسف صوفی ...
یوسف ... امیر تیمور ... صاحبقران ...
... یوسف ...
... امیر تیمور ... مراجعت ...
خوارزم ... ایام ... اتفاق ... صاحبقران ...
... یوسف صوفی ...
... سلطان ...
... 
... 
... ... اتفاق ... صاحبقران
... 
... **گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران ... و ...**
**... آستان اقبال آشیان ...** صاحبقران ... سلطان ...
... سلطنت ... ربع مسکون ...
...
... جوجی خان ... ۷۷۳ ... میرزاده ...
... 
...
...
... صاحبقران
... **بیت** ... ۵ ... ۵ ...
...
غیاث الدین ...
...
...
... 
... 
... **بیت** ... ۵ ... ۵ ...
... ۵ ...
...
... صاحبقران ...
...
... 

قدم جرأت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز بر در دروازه [illegible] بر آمده کوشش می‌نمود اما فایده بر آن مترتب
نشد و لخت خلیل [illegible] برآمده اعوان برانقار [illegible] حمله نمودند و [illegible] تیز کرده در این ستیز [illegible]
[illegible] و ملک غیاث الدین چون حال بر آن منوال دید از نهیب سپاه فیروز جنگ در شهر گریخت
[illegible] صاحبقران کامکار از سر خون او درگذشت و [illegible] اجازت [illegible]
[illegible] از رعیت [illegible] بر آمده تا به خویش [illegible] کس [illegible]
[illegible] و ملک [illegible] و ملک غیاث الدین پیر علی [illegible] سلطان خواتون را
که دختر [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] ملک [illegible] اعراز [illegible]
[illegible] اموال [illegible] در موقف [illegible] ارزانی فرموده [illegible]
[illegible] و در حقیقت [illegible] ملک غیاث الدین پیر علی [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] الطاف [illegible] سپهر [illegible]
روز دیگر [illegible] صاحبقران [illegible] ملازمت رسیده [illegible]
[illegible] چند روز توقف [illegible] حصار [illegible] شهر [illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible] نظام الدین [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
[illegible] علی بیک جونی قربانی [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible] رایات منصور [illegible]
در ساعت [illegible] کشیر [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان از
اسفراین [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] زمستان [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] علیه [illegible] امیر موسی [illegible]
بسبب [illegible] صاحبقران [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] عزیمت [illegible]
[illegible] گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران [illegible]

در اثنای زمستان [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] علی بیک جونی قربانی و امیر [illegible] اتفاق [illegible] حضرت
صاحبقران [illegible] زمستان [illegible] نشان [illegible]
[illegible] قلعه کلات [illegible] علی بیک [illegible]
جونی قربانی [illegible] چون [illegible]
[illegible] علی بیک [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] اجازت خواست
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]





علی بیک [illegible] شقاوت [illegible] منصور [illegible] امیر تیمور
گورکان قلعه [illegible] خواجه حاجی [illegible] امیرزاده علی [illegible]
شیخ علی بهادر [illegible] اعلام ظفر [illegible]
[illegible] ملک غیاث الدین پیر علی [illegible]
لطف و احسان [illegible] آن احوال [illegible]
[illegible] آنحضرت در جواب کتابت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] پیر محمد [illegible] خواجه [illegible]
و چون [illegible] صاحبقرانی [illegible]
امیر [illegible] آنحضرت [illegible] تبرکات و تنسوقات [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible] رایات منصور [illegible] ملازمت [illegible]
در خدمت [illegible] صاحبقرانی [illegible] آنحضرت [illegible]
شیخ علی بهادر [illegible] علی بیک جونی قربانی [illegible] حضرت صاحبقرانی [illegible] شیخ علی بهادر [illegible]
قلعه [illegible]
[illegible] شیخ علی بهادر [illegible]
و علی بیک [illegible] شیخ [illegible]
از حضرت صاحبقران [illegible] امیر شیخ علی [illegible]
ملازمت [illegible] امیر علی بیک [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] جونی قربانی [illegible] امیر علی بیک [illegible]
[illegible] جونی قربانی [illegible] سمرقند [illegible] ملک غیاث الدین پیر علی [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] سمرقند [illegible] علی بیک و امیر [illegible] غیاث الدین پیر علی
و ملک محمد برادرش [illegible] جونی قربانی [illegible] ملک غیاث [illegible]
سمرقند [illegible] هرات [illegible]
[illegible] ملک فخر الدین ملک محمد [illegible]
ملک حسین و ملک غیاث الدین [illegible] صاحبقران [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابو سعید [illegible] ملک غیاث الدین [illegible]
[illegible] ابو سعید [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده میرانشاه [illegible] امیر حاجی سیف الدین
و امیر [illegible] هرات [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده میرانشاه [illegible]
[illegible] امیرزاده
[illegible] صاحبقران [illegible] ملک غیاث الدین پیر علی [illegible] ملک محمد [illegible]

امیر مودود و علی بیک جونی قربانی با سار رسیدند و درین سال که موافق سیچقان ئیل بود قوم محترم صاحبقران سعادت اتحاد و آغا [illegible]
بحضرت [illegible] ترکان آغا از دار فنا بعالم بقا پیوسته انا لله و انا الیه راجعون **ذکر لشکر کشیدن صاحبقران نامدار [illegible]**
**و فتح سبزوار و سیستان و [illegible] قندهار** [illegible] سنه [illegible] و ثمانین و سبعمایه امیر تیمور گورکان عنان عزیمت
[illegible] ظفر قرین آنحضرت [illegible] متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهراة رسید و از [illegible]
[illegible] و غارت [illegible] باقی امان قرار یافت و چون [illegible] مردمان اطلاق شده بود [illegible]
بود بسیاری مردم [illegible] و تعذیب هلاک گشته در آن اثنا امیر داود [illegible] امیر تیمور گورکان در اسفزار حکومت [illegible] یاغی شده [illegible] رایات نصرت
آیات پرتو وصول بر سبزوار انداخته و لشکر ظفر اثر [illegible] ساختند و قرب دو هزار [illegible]
زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت سایر متمردان گردد و در آن [illegible]
[illegible] القصه چون [illegible] صاحبقران
کشورگیر از [illegible] فراغ [illegible] شاه جلال الدین فراهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
و آنحضرت [illegible] ملک قطب الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] ملک قطب الدین را
[illegible]
آنگاه صاحبقران ظفر پناه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
و صاحبقران [illegible] امیر [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
آن [illegible] **ذکر [illegible] امیر**
**امیر ولی [illegible] ولایت جرجان** چنانچه سابقاً مذکور گشت امیر ولی [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible]

ساخت



ساخت حاجی خواجه [illegible] ازین جهت [illegible] شیراز رفته بود [illegible]
سلطان [illegible] شاهزاده پیر محمد بن میرزا عمر شیخ [illegible]
[illegible] و چون حاجی خواجه [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] امیر ولی [illegible]
[illegible] ظفر [illegible] حمایون [illegible]
[illegible] امیر ولی [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] امیر ولی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر ولی [illegible]
[illegible]
[illegible] و حضرت صاحبقران [illegible] در شوال سال مذکور [illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطان احمد جلایر [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سید رضی الدین و سید کمال الدین [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] سادات عظام [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] **ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و فتح تبریز و دیار آذربایجان و ولایت**
**عراق** [illegible] صاحبقران [illegible] توقتمش خان
[illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] امیر ولی [illegible] تبریز
[illegible] توقتمش خان [illegible] امیر ولی [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کمال الدین [illegible]
الدین را [illegible]

و قوم آکورد القلعه و ساخته بسیاری از معتمدان و را از القبق آوردند و ملک عزالدین را که حاکم آن دیار بود اسیر ساختند اما در بعضی
امیر [illegible] بهادر و امیر [illegible] پسر خواجه [illegible] بدار القرار انتقال نمودند و مقارن آن حال سارق عادل و محمد سلطانشاه [illegible]
شتافته خبر رسید که سلطان احمد [illegible] عازم تبریز است بنابر آن حضرت صاحبقرانی به جانب آذربایجان نهضت فرمود و میرزاده میرانشاه
گورکان به تبریز روان شد و سلطان احمد [illegible] که در تبریز بود از آمدن [illegible]
گورکان چون به تبریز رسید عادل آقا بنابر حکایت امیر محمد سلطانشاه در روز چهارشنبه [illegible] شعبان سنه مذکوره [illegible]
و دست [illegible]
[illegible]
آن [illegible] العقعده [illegible] صاحبقران گیتی‌ستان در تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه اسلام [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بدعوت کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
آن حال والی ملک شروانات امیر شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible]
قبول [illegible] صاحبقران [illegible] شروانات [illegible]
قبضهٔ اقتدار [illegible]

## ذکر بعضی از وقایع [illegible] صاحبقران گیتی‌ستان [illegible] سعادت [illegible]

[illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
صاحبقران [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

این افعال



این افعال اقدام نماید [illegible] صاحبقرانی [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک عزالدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک عزالدین [illegible] صاحبقران کامران
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

## [illegible] ترکستان و ماوراءالنهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان به جانب [illegible]

[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
[illegible] امیر [illegible] میرزاده [illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
و میرزاده عمر شیخ [illegible]
[illegible] میرزاده عمر شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزاده عمر شیخ [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] ماوراءالنهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ماوراءالنهر [illegible] سمرقند [illegible]
صاحبقران [illegible] عمر شیخ [illegible]

ربعضی را که در جلو سپاه کرده گرفته بودند بازخواست بلیغ فرمود و امیر خدایداد و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر توقتمش خان مامور گردانید
و ایشان نیز تا موضع [illegible] رفته و جمعی از ایشان را کشته بسمت بازگشتند **ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان**
**بدار السلطنه سمرقند اتفاق افتاد و بیان [illegible]** چون صاحبقران [illegible] بدار السلطنه سمرقند [illegible]
[illegible]





و در منقسف [illegible]
[illegible]



[illegible]



[illegible]

به غران گرفت و مقارن وحشت و حیرت صف آرای گشته پیاده شدند و جانب آتش قتال اشتعال یافت و در وقتی که خون از غمام مانند سهام باران
از جوف تیغ فرو می‌بارید و سپرهای سروران در رفتن مانند کعب ... میدان جولان ... صاحبقران صاحب اعتقاد از مرکب
سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گذارد و روی به استکانت بر خاک نیاز سوده به زبان تضرع و ابتهال از درگاه پادشاه حق جلت عظمته ظفر
و برتری سوال فرموده و بعد از فراغ از مناجات و عرض حاجات بیت نشست از متوکل بر پشت سمند ۞ برآمد چو خورشید بر سپهر بلند
گرفته بکف تیغ خارا گذار ۞ عنان تافت سوی صف کارزار ۞ قوی دل شده دولت از صولتش ۞ ثبات ... از دوستی ... و در آن
حین ثمره شجره نبوت ... امیر سید برکه ... شیخ ... جام خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسمعیل ... زاده
و سپنتا به جا باز آورده و از ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان خواسته و از علامات رایت عظمت توقتمش خان را از حضرت عزت
می‌نمودند و ... به ... آورده گفت توجه حیث شئت فانک منصور واتقه البتت سیف قاهرا
... و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ... انها فرموده ... ریزه ... اعدا ... بهت ... جوه
ایام جهان گذار ایشان امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیر زاده میرانشاه و دیگر شاهزادگان و امرای ... و جلادت
... اعدای ... با غیرت ... در مقام ... زلزله در زمین و زمان ... سپاه ...
... جوانان ... آتش کینه ... از ... سیلاب ... گشت
و از ... گشته آن دشت چند کشته از کوه افزون درگذشت سعی جهان گشت یکسر پر از خون ناب ۞ در و کشته سرها چنان چون حباب
شد از کشته در هر طرف پشته‌ای ۞ بهر پشته افتاده سرگشته‌ای ... ظفر ... صفوف ... شکسته
توقتمش خان مقاومت با صاحبقران گردون نهضت ... قدرت خویش ... شاهزاده و ... امیر ... آن شیر بیشه
هیجا چون کوه ... به زخم گرز گران ... آتش آهنگ ... توقتمش خان ... خان ...
هزاره‌ای ... ثبات ... صف کشید ...
... صاحبقران مظفر ... قاصدی ... میرزاده ... آمده ...
مصلحت ... امیر جهانشاه ... سپاه ... عازم ... توقتمش خان ...
نجات خان ... نظم ... ۞ چو نخجیر آهو ز میدان شیر
و ... ۞ چو خورشید رخشان ... ۞ سپاه کواکب برزد ز هم ۞ و شامت ... توقتمش خان
گشته منهزم ... تحقیق ... سپاه ...
ویولون الدبر ... حقیقت ... حضرت ... در روز دوشنبه
سنه ثلث و تسعین و سبعمایه ... شاهزادگان و امرا ... 
... حضرت صاحبقران ...
... سپاه ... آوردند ... 
... کشیدند ... آب ... لشکر ... تیغ
... بیت
... ۞ در میان آب و آتش زندگانی ... ۞ توقتمش خان ...
... امیر تیمور گورکان ... 
روز ... ۞ مصرع ... عیش و ... ۞ ...
ذکر مراجعت صاحبقران ... سمرقند ... در ...
چون لشکر توقتمش خان ... امیر تیمور گورکان
اقبال و سعادت ... سپاه ...
و ... 



که سپاه ظفر پناه ... گذشته ... برگ ... 
... میرزا ... رو به مقصد ... و بعد از عبور از آب
... امیر سیف الدین ... 
سنه ثلث و تسعین و سبعمایه در زمان دولت و اقبال ... سمرقند ...
... امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان
ساخت ... در ... سنه اربع و تسعین و سبعمایه امیر حاجی سیف الدین تمام
سپاه ... امیر تیمور گورکان ... ولایت ...
پرتو التفات ... بجانب سمرقند ... فیروزی ...
و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر ... صاحبقران
گیتی ستان بعد از مراجعت سمرقند ... شاهزادگان عالی ...
سور ... ساخت و چون از آن امر فارغ بال گشت رایات ظفر آیات ... پنج ساله ...
ذکر توجه ... صاحبقران ... پنج ساله صاحبقران هفت اقلیم ... 
... پادشاهی که ملک اوست ... ۞ ۞ خورشید ...
جلال ... مشرق بجانب مغرب ... 
... سپاه ...
... ۞ ... ۞ ...
... ۞ ... ۞ ... ۞ ...
... صاحبقران آفاق ... یورش ... سمرقند ...
... ولایات ... 
... پنج ساله ...
... سپاه ... رجب ... 
... شعبان ... 
... 
... رمضان ... ولایت ...
... فیروزی ... سعادت و اقبال ...
... ۞ ... ۞ ...
... شوال ... 
... قوام الدین ... کمال الدین ...
... سید کمال الدین ... امیر تیمور گورکان ...
... قوام الدین ...
... 
عالی ... 
... 
... 
... امیرزاده ... 
... 

ساخته از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نمودند و در بعضی از آن مواضع شیخ
علی بهادر [illegible] بود از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان را با امیران ایشان که حاکم کردستان بود مصالحه
روی نمود و غنایم گران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند و در خلال آن احوال [illegible] اتصال شنود که ملک
عزالدین والی لرستان حقوق را بعقوق مبدل ساخته و در وادی مخالفت سلوک مینماید بنابرآن بنفس همایون بعزم
دفع او گشت و بعد از نزول در خرم آباد ملک عزالدین دست از ملک و مال باز داشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت از
لرستان فرود آمده امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر [illegible] در آن منزل بموکب همایون پیوستند
پادشاه عالمپناه بصوب شیراز خرامید و [illegible] مذکور است و منصور را مضطرب ساخته مقتول گردانیده
مقارن نصرت و اقبال بشیراز رفت و تمامی حکام الاطراف از آن بلده بملازمت بادرت نمودند بعد از چند روز [illegible]
و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفت لوای کشورگشای در روز چهارشنبه [illegible] جمادی الاولی بجانب اصفهان
در حرکت آمد و در موضع [illegible] فرمان شهریار کامکار [illegible] بسمت نفاذ پذیرفت و در روز سه شنبه
هشتم رجب آن حکام [illegible] رسیدند و امیر صاحبقران نیت فتح سایر بلاد و عزم استیصال [illegible] اصحاب عناد ازآن
نهضت فرمود و در روز پنجشنبه [illegible] در اصفهان نزول فرمود بیت روان [illegible] پامال حادثه شد [illegible] نغمه [illegible]
بر لشکر جنگ ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی وقایع که در آن حالت دست داد چون
در آن اوان که امیر تیمور گورکان بفتح بلاد عراق و آذربایجان و فارس و لرستان قیام نمود سلطان احمد جلایر از دار
السلام بغداد قاصدی بدرگاه عالم پناه فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد [illegible] آنحضرت [illegible] عزیمت بر تسخیر عراق عرب
انداخته در بیست و ششم ماه رجب [illegible] از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون [illegible]
ملک [illegible] آن ولایت رسید [illegible] زمام حکومت [illegible]
[illegible] بتوابع و لواحق [illegible] شاهزاده کامکار معزالدین میرانشاه نهاد و در روز سه شنبه [illegible] شهر
شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چند گاه بشکار پرداخت و در اوایل ماه مبارک رمضان
بدشت قولاغی [illegible]
ساخت و غنیمت بی نهایت گرفت شیخ تیمور بهادر [illegible] اتفاق نموده جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست
و روز یکشنبه دهم رمضان صاحبقران گیتی ستان از دشت قولاغی بازگشته تا [illegible] شتافت و بقیه آن ماه را در آن
مکان بپایان رسانید و در یکشنبه غره شوال بشرایط و لوازم روز عید قیام نموده بعد از دو روز شیخ عبد الرحمن
اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رسالت رسیده امیر تیمور گورکان بتعظیم و
احترام آن بزرگ قیام نموده شیخ پیغام والی دار السلام بغداد را بعبارتی لایق ادا کرده و پیشکشی که آورده بود عرض
نمود و چون سلطان احمد [illegible] منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت
خاص و انعام اسب و زر نوازش یافته بصوب دار السلام عنان عطفت انعطاف داد و تواچیان بموجب فرمان [illegible]
لشکریان رسانیدند [illegible] ترتیب نمایند و روز جمعه سیزدهم شوال موافق [illegible]
ئیل نهضت همایون از آق بولاق اتفاق افتاد و موکب [illegible] شیخ یحیی [illegible]
ابراهیم [illegible] سلطان احمد
جلایر کبوتری بجانب بغداد پرانیده اند و کیفیت آمدن آنحضرت را مکتوب گردانیده [illegible] نامه را
نوشته بود و رقعه دیگر [illegible] آورده و مضمون آنکه سپاهی که [illegible] امیر تیمور تصور کرده بود بعد از تحقیق [illegible]
پیوست [illegible] جغتای رسیده بدین [illegible] آورده اند و آن نامه را بیت
بر بسته بر بال [illegible] دیگر که بغداد باز شود [illegible] سلطان احمد بعد از مطالعه رقعه اول مضطرب گشته [illegible] و اثقال
[illegible] و از دیدن نامه ثانی مطمئن نگردید و بجانب [illegible] دجله [illegible] انتظار [illegible] کشید و ازین جانب [illegible]



صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده بیک نهضت بیست و سه فرسخ طی کرده بتاریخ بیست و پنجم شوال نظم رسید آن جهان
جوی جم اقتدار ببغداد با لشکر بیشمار جهان پر شد از بانگ نای و نفیر بدرید از هم سپهر اثیر [illegible]
بغداد [illegible] به بستند بر عزم جستن میان و سلطان احمد خبر [illegible] کشتیها را غرق گردانیده بطرف حله گریخت و
[illegible] با فوجی از سپاه چون موج بر روی آب روان گشته از آن طرف [illegible] و کشتیها یافته بدینجانب آورد
اما لشکریان بسفینه التفات نکردند و [illegible] برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاص سلطان احمد
که [illegible] نام داشت نشسته از آب عبور نمود و [illegible] داشت که بنفس خویش در تعاقب [illegible] نماید امرا [illegible] استدعا بسیار
آنحضرت را باز گردانیدند [illegible] روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود [illegible] و نفایس اجناس که بر استران و
اشتران بار کرده همراه میبرد در راه گذاشت و بسرعت [illegible] میکرد و آن اموال را امرا بتصرف نموده از عقب [illegible]
تا در دشت کربلا [illegible] و امیر جلال [illegible] و امیر عثمان [illegible] و شیخ ارسلان با [illegible]
رسیدند و سلطان احمد [illegible] ایشان از آب [illegible] آمده دست
بر تیر و کمان برده [illegible] بیت ز پیکان [illegible] آتش افروختند [illegible] دوختند [illegible] جهان
که باد از زلف سیمین تنان [illegible] امیر عثمان را [illegible] زخمی زده [illegible] جان [illegible] بیرون برد و امرا مظفر و منصور
با غنایم [illegible] مراجعت فرموده [illegible] امام عالم [illegible] ابی عبدالله حسین بن علی المرتضی سلام الله
علیهما مشرف گشته و از آنجا [illegible] عالمپناه شتافتند و بنوازش بیکران مخصوص شدند [illegible]
[illegible] و صاحبقران کامران قریب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت و [illegible] گذرانیده
[illegible] جامهای ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق [illegible] بیت وقت صبح است لب [illegible] بهار است ای
[illegible] بغداد و بهار [illegible] ساقی [illegible] بغفلت مگذار ذکر فتح قلعه
تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان بعضی [illegible] چون بغداد
بحوزه تصرف [illegible] درآمد و جمعی [illegible] رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام
بنهایت حصانت موصوف و بغایت متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد و مفسدان متمرد آنرا پناه ساخته اند
همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق اقدام مینمایند و [illegible] که هیچ صاحب دولتی بر
آن جماعت مستولی نگردیده و کمند همت [illegible] حصن حصین منسخر نگردانیده و صاحبقران کشورگشای بعد از استماع این
سخن خیال فتح آن قلعه [illegible] قتل اصحاب بغی و ضلال برخاطر گذرانیده در بیست و چهارم محرم [illegible]
بظاهر قلعه تکریت رسیده [illegible] آغاز محاصره [illegible] در آن زمان والی آن قلعه [illegible] بود
و او را امیر حسین میگفتند و چون آوازه وصول موکب ظفر قرین [illegible] برادر خود را بدرگاه عالمپناه [illegible]
اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران [illegible] پذیرا و را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه [illegible]
آمده غاشیه خدمتکاری بر دوش گیرد تا با انواع الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت رفته آنچه
دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسین از غایت [illegible] قلعه [illegible] و دفع [illegible] سپاه ظفر پناه
مشغول گردید [illegible] آتش غضب جهانسوز [illegible] قلعه گشای از اطراف و جوانب
جنگ در انداختند و قلعه [illegible] امیر حسین با اتباع بحصار درون گریخت و تواچیان [illegible]
حکم عالی اطراف قلعه را [illegible] دولت قسمت نمودند [illegible] آن حصار [illegible]
ساختند و آن جماعت [illegible] اشتغال نموده [illegible] سوراخ سوراخ کردند امیر حسین از
مشاهده آن حال [illegible]
شجاعت [illegible] فایده برآن [illegible] ترتیب یافت و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود
بملازمت شتابد امان یابد و الا آنچه مقدرست بظهور خواهد رسید و این پیغام بامیر حسین رسیده بار دیگر [illegible]

دامن جهد و شکیبایی بچیده و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت آثار ریگ باران از اطراف و جوانب آن حصار
درآمده شب چهارشنبه بیست محرم آتش در ستونهایی که در زیر برج قلعه برافراشته بودند زدند و آن برج با
سرخیمه اکثر دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصار از اضطرار بجان رسید و فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند
چون تضرع ایشان حکم ایمان باس داشت درجه قبول نیافت و چاکران نصرت آثار روز پنجشنبه بیست و پنجم
ماه مذکور بقدم جلادت پیش نهاده بحصار درآمدند و امیر حسن را گردن بسته بپای سریر اعلی آوردند و رعایا
بجان امان یافته تمام سپاهیان بکثرت قتل مستاصل شدند و تواجیان از برای اعتبار نظارگیان از روس
آن قوم چند مناره ساختند و اکثر عمارات و بیوتات ایشان را خراب ساختند و در شنبه غره صفر الختم
بالفتح و الظفر صاحبقران والا گهر از ظاهر تکریت علم نهضت برافراخته امیرزاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرا عالیشان
باطراف و جوانب عراق عرب فرستاده تا بقطع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد پرداخته آثار اقتدار در آن دیار
ظاهر سازند و ایشان بهره و واسط شتافته هر کس بقدم انقیاد پیش آمده باج و خراج بوی گردن نهادند
و از هر کس که سرکشی مشاهده نمودند از پایش درآوردند و سالما غانما در منزل حربا بموکب همایون پیوستند ذکر نهضت
لوای کشورگشای بجانب دیار بکر و ماردین و بعضی امور که روی نمود در آن اثنا ان شاء الله تعالی
صاحبقران سعادت اثر بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب نمای عازم دیار بکر شده و خواجه
مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون بحد
طاق ظفر نگار قلعه کرکوک رسید اهل حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه را بسیم سیورغال تعلق با میر یار علی
موصلی گرفت و صاحبقران در اول از راه موصل متوجه ره گشته و در اثنای راه سپاه ظفر پناه تاخت اموال
تراکمه قراقویونلو کرده در آن نجاعات بحصول مقصود معاودت نموده موکب عالی بعد از طی مسافت بقلعه روها
رسیده و کزل نامی که حاکم آن دیار بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و این معنی
فرو جان بکبرگان آمده زمره از عساکر منصور تا پامال نمودند آتش نهب و سبی در ایشان زدند و بعد تغیر در روها
منزل گزیده گویند آن شهر از بناهای نمرود است و تمامت عمارت آنجا از سنگ تراشیده مرتب گردانیده اند و در
قضیه القاء ابراهیم خلیل علیه السلام در آتش آنجا وقوع یافته بوده و چشمه آب آن زمین مقدم خلیل الرحمن در میان آن
جاری شده هنوز باقیست و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم ... امیر تیمور گورکان مدت هشت روز
در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته امام جنید ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام
صاحبقران گردون غلام بهره ور گردیدند و روز پنجشنبه بیست و هشتم ربیع الاول لوای کشورگشا از روها بعزم
ماردین در حرکت آمده و بعد از وصول ... فتح آن قلعه والی آنجا سلطان عیسی روز شنبه بیست و هشتم ماه
مذکور با اصناف تحف و هدایا بپایه سده اقبال شتافت و بانعام و خلعت خاص اختصاص یافت اما بعد
از آنکه ... امان ماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان آن قلعه مواضعه
کرده که تا توانند زمام اختیار آن حصار را بکسی نسپرند بنا بر آن فرمان واجب الاذعان بحبس و قید سلطان عیسی
صدور یافت و بنا بر آنکه در آن وقت اول زمستان بود علف در حوالی ماردین پیدا نمی شد تا بمحاصره مشغول توانند گردید
امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم آن ملک عزالدین اظهار خلاف می نمود
تاخت فرموده او را بگریزانید و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاربه و محاصره
مهم بصلح انجامید ایالت آن ولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت ذکر شهادت میرزا عمر شیخ
بهادر و ولادت میرزا الغ بیگ گورکان و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حوادث دوران حیات
چون میرزا عمر شیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شده دارالملک شیراز بعدل و انصاف ابتهاج داده اکثر
توابع و مضافات آن مملکت را در حیطه ضبط و تسخیر درآورد روزی که امیر تیمور گورکان از دیار عرب بدیار بکر



حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی همایون گشت و از کردستان گذشته
بقلعه مختصر کاورا فرما تو گویند رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غلبه بسیار داشتند شاهزاده جمعی سپاه
از پیش ایشان بلغار طلبیده و ساکنان آن قلعه تو کران آن انجاب را نومید باز گردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر زبر پشته رفت
تا بر نشیب اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه از شست قضا تیری عمر فرسا گشاده یافته بر شریان آن شیر ژیان رسیده فی الحال
مرغ روحش متوجه آشیانه عالم بالا گردید ع پیوسته نقد عمر ازین دشت ع یکباره کمانکش قضا شست ع کس جان نبرد
جای او نبرده ع ... تیرش ... نکرده ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور همان لحظه قلعه را گرفته با خاک راه یکسان
ساخته و هر کس را آنجا یافتند از پیر و جوان و کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده
پیر محمد که منصوب پدر خود بود باتفاق امرا و ارکان دولت نعش مغفرت مآب بدارالملک شیراز برده و برسم امانت بخاک سپردند
بعد از چندگاه بقیه الخضرا کش نقل کردند چون خبر شهادت شاهزاده بعرض امیر تیمور گورکان رسید زبان بحجت
بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشود و زمام ایالت فارس را در قبضه درایت ولد ارشد شاهزاده مرحوم امیر
زاده پیر محمد نهاده شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه روی نمود و بنابر
آنکه مشیت قادر مختار تعالی شانه بتبدیل احوال جاری شده که در دار دنیا هر ماتمی را سوری در عقب باشد ...
متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختر نور گستری طلوع نمود یعنی از قلعه
سلطانیه که در آن وقت موضع اقامت خواتین و آغایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ اختر
خورشید منظر متولد گشت و این بشارت در قارا دین بسمع شریف صاحبقران ظفر قرین رسیده از غایت فرح و
انبساط از سر جمیع اسرای آن قلعه درگذشت و آن فرزند سعادتمند را محمد طراغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد
آنگاه رایات ظفر سلت بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنای راه بوضوح پیوست که متوطنان قلعه ...
حاضر گویند بحصانت حصار مغرور گشته اند و سر بخط اطاعت در نمی آرند بنابر آن حضرت صاحبقران در روز سه شنبه
بیست و سیم جمادی الاولی سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تاخت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر آن قلعه را که
بواسطه کمال متانت مانند حصار گردون از منجنیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم خیال بر شرفه
آن صعود نمیتوانست در میان گرفتند و آواز نفیر و سورن ... گوش کوتوال حصار مغرور رسید و کوس
کور گرده کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفرنامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه نگرفته بود در مدت
سه روز بقهر اقتدار مفتوح ساختند و آتش نهب و تاراج در آن زده رایات نهضت بصوب الاتاق برافراختند و در
اثنای راه بدفع شرور ارباب بغض و عناد پرداخته مظفر و منصور و خرم و مسرور طی مسافت
می نمودند و در هر منزل از حکام ولایات عراقین و آذربیجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحبقران
مشرف گشته پیشکش میگذرانیدند و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشه افتخار باوج فلک دوار میرسانیدند و چون
در اوج کلیسا و الاتاق والی آذربیجان طرتن بدرگاه ... رسیده و بتقبیل قوایم سریر سلطنت ...
سرافراز گردیده بحرکات لایق شتافته و در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن آن حال تسخیر قلعه اونیک
که در تحت تصرف ... محمد ترکمان بود پیش ضمیر حضرت صاحبقران افتاد و در روز سه شنبه سیزدهم شعبان سنه
مذکوره با جنود نامعدود ... عساکر توفیق ... آن جانب نهضت فرموده بتاریخ روز پنجشنبه پانزدهم همان ماه در
ظاهر آونیک قبه بارگاه معالی پایه باوج مهر و ماه برافراشت و سپاه منصور جنگ در انداخته قلعه زیرین را مفتوح ساخت
و مصریان با ... قلعه بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در ... سکندری را
منظور می آورد شتافتند و ... پیشکش ...
پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام داد که بنده را ... قدم سده سلطنت مرتبت از غایت
هراس بیرون نمی توانم آمد امید آنکه چند روزی امان یابم تا مطمئن گشته بملازمت شتابم امیر تیمور گورکان

اش را نوازش نموده و خلعت بخشیده فرمود که از سر جریمه مصر درگذشتیم باید که بی‌دغدغه بملازمت آید و هیچ
دغدغه بخاطر نرساند و چون پسر و نایب مصر بازگشته و آنچه شنیده بود بمسامع او رسانید توفیق بیرون آمدن
نیافت و مدت محاصره و محاربه ممتد شده روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطرار
مصر و اتباع او بیشتر میگشت و مصر دو سه نوبت دیگر پسر را با بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاد و التماس
امان و مواجهت موکب ظفر نشان نمود اما مجال نرسید و بالاقوه مصر آنجا ایلچی میداد که مردم او از رعایت بیجایی خود را
از دیوار قلعه بیرون انداختند و خاک درگاه عالمپناه توتیای دیده امید میساختند مصر چون حال برین منوال دید روز پنجشنبه دویم
شوال سال مذکور شمشیر بر دست و کفن در گردن از قلعه بیرون آمد و التجا بامیرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و
التماس نمود که خون او را از صاحبقران مظفر لوا درخواست نماید شاهزاده مصر را استمالت داده بپایگاه سریر اعلی آورد
و توقع نمود که خاصیت عاطفت پادشاهانه که ما ورای العفو و لیس فی مقابل بازداد امیر تیمور گورکان بمقتضای التماس شاهزاده بخشید
اما سر وار او را حکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی ماردینی که محبوس بود بسلطانیه برند و سلطان عیسی را
مقید داشته مصر را بسمرقند فرستادند و فرمانبران بر آن موجب عمل نمودند **ذکر بعضی دیگر از وقایع که در ایام بازداشتن**
**سلطان احمد جلایر از دار السلام روی نمود** چون صاحبقران گردون احتشام از فتح اونیک باز پرداخت
آن قلعه با میر المش سپرده روز پنجشنبه نهم شوال رایات مراجعت ارتفاع ساخت و روز جمعه دهم امیر حاجی سیف
الدین از جانب سمرقند رسیده بشرف بساط بوس فایز گردید و هم دران ایام طهرتن بانواع نوازش و انعام مخصوص
گشته و یرلیغ موشح بآل طغای همایون حاصل نموده روی بالکای خود نهاد و [illegible] ایل امیر بایزید حاکم
قلعه آمدین بحضرت خسرو روی زمین رسیده آنحضرت او را بصنوف عطا بنواخت [illegible] و ولایت آمدین را بوی
بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه [illegible] لشکریان نصرت نشان هرجا که با اهل کفر و انکار
دوچار میخوردند [illegible] قتل و غارت بجای آوردند [illegible] معمور دران سفر فتوحات ارجمند و سعادات
بر وفق مدعا روی مینمود از آنجا کوچ کرده روز سه شنبه [illegible] در منزل قارص امیرزاده [illegible]
را ولدی سعادت آثار کرامت فرموده بود و این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورکان رسید بغایت مبتهج و مسرور گشته
مدت [illegible] روز دران منزل بعیش و سور و جشن و سرور گذرانید و آن مولود عاقبت محمود را بابراهیم
سلطان موسوم گردانید بعد از آن از قارص کوچ فرموده [illegible] گول محل نزول همایون گشت و در روز سه شنبه
هژدهم ذی القعده از [illegible] گول در حرکت آمده [illegible] نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه [illegible] فرمان واجب
الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ [illegible] سمرقند [illegible] ضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده
عمل نموده حضرت صاحبقران [illegible] کوهستان گرجستان درآمده و دران ولایت نوبت دیگر [illegible] کمال
تسلط و اقتدار بظهور رسانیده و در نواحی [illegible] رسید که طایفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بجانب شروان
اشتغال دارند [illegible] متوجه [illegible] لشکر توقتمش خان [illegible] اعلان
و عیسی بیگ [illegible] بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران [illegible] محمودآباد [illegible] تافت
و آن زمستان دران محل [illegible] کیفیت حال سلطان احمد
جلایر چنان بود که چون [illegible] سپاه مظفر لوا فرار نموده [illegible] ولایت [illegible]
گذرانیده از حلب بدمشق رفت [illegible] بطرف مصر شتافت و چون نزدیک بقاهره مصر رسید حاکم
آن دیار ملک برقوق [illegible] استقبال نموده غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و [illegible]
اسب تازی [illegible] پیشکش کرده [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] ایام ضیافت و مهمانداری در سر انجام امور ملک [illegible]
[illegible] سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردید و ملک برقوق حاکم



بغداد را بر وفق مرام بدالضرب گسیل کرده چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان
مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنابران مصر بار دیگر بازگردانیده با نوکران خاصه خویش روی به بغداد نهاد
و خواجه مسعود سبزواری بغداد را بگذاشته روی بطرف شوشتر آورد و سلطان احمد در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمایه
بار دیگر بر مسند سلطنت دار السلام تمکن یافت **ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان نوبت دیگر بر سر توقتمش**
**خان** چون عساکر برودت آثار زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار منهزم گردید و
جنود فیروزی آثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای شیروان در اهتزاز آمده عنان بسوی صحرا و کوهستان منعطف گردانید
سلطان بهار از تجمل آرایش سپاه سبزه و گل بر خوات بزم گشت لاله [illegible] کوه و دشت لاله [illegible] رای کشورگشای
صاحبقران ممالک آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قبچاق کشیده دست اقتدار توقتمش خان و
سپاه مخالف را مجدداً گوشمال دهد بتاریخ روز دوشنبه هفتم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمایه اعلام آفتاب اشراق
بر اوج افتخار از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و افواج عساکر ظفر اعتصام مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سپاه
ایوان کیوان در گذشت [illegible] صاحبقران [illegible] در زمان [illegible] لشکر [illegible]
معدوم شده ماه و مهر و چون صاحبقران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغ که جهت [illegible] مصالحت از محمود
آباد نزد توقتمش خان رفته بود باز آمده بعد از ادای مراسم زمین بوسی نامه خان را بعرض رسانید و چون [illegible]
خصومت آمیز مکتوب بود بر آشفت سلطان صاحبقران و بعرض سپاه حکم فرمود و بر حسب فرمان واجب الاذعان [illegible]
[illegible] زرنگار [illegible] فوج فوج [illegible] علما [illegible] شیراز
[illegible] امیران و شهزادگان [illegible] کشیدند [illegible] و کنار آب [illegible]
بوده [illegible] کوه البرز واقعست و از آنجا تا دریای قلزم [illegible] مسافت [illegible] و قبل [illegible]
البرز کوه بوده و قبل [illegible] ساحل دریای قلزم [illegible]
[illegible] لشکری [illegible] عدد [illegible] موضع [illegible] سواران [illegible] البرز تا قلزم آمد [illegible]
آمده [illegible] رزمگاه [illegible] بیابان سپاه و صاحبقران [illegible]
[illegible] طلوع خسرو ثوابت و سیاره [illegible]
[illegible] سواران [illegible] آنجا [illegible] لازم [illegible] چون [illegible]
گشت صاحبقران [illegible] سپاه [illegible] منازل [illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible] قتل و غارت [illegible] توقتمش [illegible] کیفیت حال [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری بتاریخ روز سه شنبه [illegible] جمادی الثانی [illegible]
در برابر [illegible] رسیده نزول نمود و آن شب تا صباح [illegible] جنگ [illegible]
اندیشه [illegible] ستاره [illegible] آسمان [illegible] **گفتار در محاربه کردن**
**امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و اهتمام در باب کشش و کوشش**
روز دیگر که خسرو [illegible] آهنگ لشکر [illegible] علم [illegible] ساخت [illegible] بخت [illegible]
دشت [illegible] گشت صاحبقران [illegible] بعزم رزم توقتمش خان [illegible] التفات [illegible]
سپاه [illegible] نوبت اول [illegible] ساخت و قول بزرگ را بامیرزاده محمد سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه [illegible] مردم سپاه [illegible] علم [illegible]
توقتمش خان باتفاق شاهزادگان جوجی [illegible] امرای [illegible] علمها برافراخته [illegible]
رسیده [illegible] آتش خشم و کین [illegible]
[illegible] بیاد آتش [illegible]

کوه ؛ ز رستم کمان پولاد پوش ؛ در آمد بغلطید قبچاق توش ؛ و نیران قتال بباد حملات ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه
بسمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کونجه اغلان و بیک یارق اغلان و اق تیمور و داود صوفی و غیرهم از سرداران سپاه توقتمش
خان از جانب برانغار بر جوانغار لشکر ظفر شعار تاختن آورده اند … افغان … و کار … مرد … کنند و … افتند
آنحضرت با قشونهای خاصه عنان بمدد میسره تافته … مبادا … موکب همایون پیش در آمد و از آن جهت
قشون فوج ایشان را تعاقب نمود و کرنجیان چون بقول رسیدند عنان مرکب باز گردانیدند و از عقب … مقصود جمعی را گشته
طاقت را بامیر تیمور گورکان رسانیدند و جمعیت قشونات پریشان شد و تبدیل یافته توقتمش خان … با آنحضرت … آورده
و نزدیک بود که چشم زخمی رسیده آنچنین شیر بیشه وغا امیر شیخ نور الدین … جان فدای … کرده با …
قادر اندازان رستم اثر فرود آمده دست بتیر و کمان برده بزخم خدنگان دیده دوز مخالفان را بر جای بازداشته نظم شعر
هر تیر کز شست او در گذشت ؛ یکی نامور پهلوان کشته گشت ؛ … آتش … بدو …
مخالفان را گرفته و بر پشت امیر تیمور گورکان آورده … پیوستند و متعاقب شد … قشون وفادار … رسید …
از اسب پیاده شده در پهلوی شیخ نور الدین زانو زده تیر … آغاز کرد و قشون تولک نیز بمدد آمده …
پیوسته دست بانداختن تیر … و هر چند … از آن دشت متعاقب و متواتر حمله آوردند …
… ایشان را از جای برتوانستند داشت و خدایداد حسینی که قلب دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از …
قوم کونجه اغلان در گذشته از پس پشت در آمد و در برابر امیر تیمور الیسادر بود و جنگ میکرد و امیرزاده محمد سلطان
نیز بمدد رسید و یکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالف را در هم شکستند و امیر حاجی سیف الدین و امیر
جهانشاه … خواجه را که از برانغار مخالف … حمله آورده بود … منهزم گردانیدند
ز چوب خدنگ آتش افروختند ؛ و زو جان بسیاری بسوختند ؛ و در اثنای … بهادران … نوبت …
… که از مقربان توقتمش خان … امیر عثمان عباس را … امیر
عثمان … اظهار نمود که … روی … موجب دل شکستگی
سپاه دشت گشت و بهادران الوس جغتای مانند شیران … روی باوزبکان آوردند و بضرب سرپنجه
شجاعت جمعی کثیر از ایشان … کردند ؛ سر دیو … ؛ … مانند گوی ؛ تن
نازنین پیکران ؛ بیفتاد بر خاک ره ناتوان ؛ … ظفر و برتری در جانب لشکر تیموری … ظاهر گشته توقتمش
خان دانست که کار نوعی دیگرست و فتح و نصرت بعنایت کارفرمای قضا و قدر باتفاق … گورکان … عنان
جنوب وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از کرنجیان … لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتاد ؛ ز کشته فتاد
هزار انجمن ؛ نه تابوت و نه … کفن ؛ و صاحبقران عالی مکان از توسن … لشکر از این فتح … فرود آمده
روی نیاز بر خاک سود و زبان بنوازش … بر … ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت آمده
در کنار آب قوارم قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و امیر شیخ نور الدین را که جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و
تربیت اختصاص داده … و جامه زر دوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار
کپکی انعام فرمود والله اسعد الملک المعبود ؛ ذکر تاختن بعضی از مواضع دشت قبچاق و بیان مراجعت سلطان
آفاق صاحبقران والا گهر بعد از شادیانه فتح و ظفر در کنار آب اتل از عقب … رفته در آن ولایت
التفات بر وجنات قورنی جاق اغلان که پسر اروس خان بود انداخت و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب
عبور نماید و بقبیله ایل الوس … قورنی جاق از معبر توراتور گذشته در دشت قبچاق لوای
شوکت و عظمت برافراخت و توقتمش خان … الوس … کرده … جنگلستان بولو آمده و لشکر فیروزی آثار
درین نوبت نیز در دشت قبچاق دست بغارت و تاراج بر آوردند و … ظلمات رفته مظفر و منصور … باردوی
همایون پیوستند آنگاه صاحبقران ظفر پناه دست راست الوس جوچی خان را تاخت فرموده بیک حمله یارق اغلان و خواجه





اغلان و اقوار کرد … بود ند بگریزانیدند و تمامی اموال و حیات ایشان … در حیطه ضبط در آورد و عنان عزیمت نهضت
بجانب روس معطوف داشت و آن ولایات را زیر و زبر کرده دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاد و
بعد از فراغ بال از غارت و قتل الوس روس صاحبقران … با لشکر … عنان … بجانب قوم جرکس تافت
صدای قتل و غارت در آن ولایت نیز انداختند و از آنجا عنان بجانب … البرز کوه معطوف ساختند و در اثنای
راه صاحبقران جهانپناه بواسطه تهمتی که نسبت بامیر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانیدند و چون سپاه …
البرز کوه رسید ساکنان آن مواضع را نیز از شراب انتقام زهر چشانیدند و قلعه کولاق … کرده و سپرد … اعظم
ایشان بود … گرفته … بدین … و قلعه بولا … تسخیر نموده … آن
دیار را باتش غضب بسوختند و موضع بورغان … رفته … گردانیدند … مقصود … همان بود
صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر سیف الدین … در اغرق همایون
گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و … حاجی ترخان رفته حاکم … استقبال …
داشته استقبال بجای آورد و امیر تیمور گورکان او را در خدمت امیر جهانشاه … آن
آن موضع را ویران ساخته در وقت رجعت که از آب اتل … محمدی را … انداختند …
آفاق متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده بمکافات … سوخته بودند آتش در آن بلده زده و …
بازگشت و در اوایل بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمایه موافق … صاحبقران … از یورت قشلاق … متوجه
آذربیجان گردید و در اثنای راه چند قلعه که … ساخته … مغلوب و منکوب گردانید و چون از … در آب
کر … اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شیروانی که در آن … ملازم موکب نصرت شعار بود … عظیم ترتیب
داده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران … و خلعت خاص و کمر مرصع … پایه … سرافراز ساخته …
رخصت ارزانی داشت و لوای کشورکشا از آنجا در حرکت آمده … مقام …
… که تعلق … گرفته بود … بعدل و انصاف وصیت فرمود و شاهزاده … رخصت …
… تا … یورت ساختند و دست چپ … و همدان … اقامت …
گورکان از … مقام سلطانیه … در آن مقام … سلطان … مدت … در آن …
… فرمود و او را … خلعت … و … ایالت … گردانیده …
… اجازت فرمود و در آن … حلال … رسید … موکب همایون …
یکی از نوکران … پهلول نام … بقتل رسانیده آن بلده … ضبط کرده و … طوق عبودیت …
… یافت که میرزا سلطان حسین … از … پهلول … استیصال …
روان شدند و صاحبقران … نیز متعاقب ایشان … روان گشت و قبل از رسیدن موکب همایون میرزا سلطان
حسین … و اتباع پهلول را بتیغ بیدریغ گذرانیدند و … آتش انداخته بسوختند و صاحبقران
کامران … سعادت و اقبال بهمدان رسیده … عظمت و استقلال … افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان را
در آن … ذکر توجه صاحبقران … از همدان بجانب دار الملک … شده
… روز عید … امیرزاده محمد سلطان را … امیر جلال
… امیر … بجانب فارس … فرمود … سواحل …
گردانید و صاحبقران … در چهار دهم شوال سال … نود و هشت بجانب … آمده …
… رسیده … امیر … را … انعام و اکرام … چون بولایات
خراسان … امیر … استقبال … مشرف …
لایق … شتافت و صاحبقران … غلام … تمام … فرمود و … آب … گذشت

وحضرات عالیات سلطان بخت بیکم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین با میرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی
داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها و اقسام پیشکش لوازم نیاز بجای آوردند و صاحبقران حمیده آثار از خوارشبر
کش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر بقاع آن دیار تشریف برده و بر حفاظ و مجاوران آن مزارات
انعامات کرد و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند نهضت فرموده و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و
اکابر بیاجاعتی و ثواب ملامبرها کرده اینده و خراج سه ساله را برعایا بخشیده و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بر مردم حیف کرده بودند
بسیاست رسانیده آن زمستان برعایت دولت و اقبال دران بلده خجسته مآل بسر برده و در اول فصل بهار بفرمود
باغ شمال را تعمیر فرموده و بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود بیت فیروز تاج بخش تخت نشین شد شاه ارا
سپاه جم آیین شد چند روزی تفرج باغ شمال شد در کمال سعادت و اقبال شد بگذرانید و نشاط پیوده کرده و زعدل ملک
معمور

**ذکر توجه میرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز شدن صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اغلان**

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قاجار نویان و نقاوه خاندان حضرت صاحبقران بود
در شهور سنه تسع وتسعین وسبعمائه بعنایت پدر بزرگوار شاد و خوشحال گشته ایالت ممالک خراسان تا فیروزکوه
تعلق بوی گرفت شاهزاده در اوایل شعبان سنه مذکوره موافق توی ییل از آب آمویه گذشته بجانب هرات توجه نمود
و در آخر همان ماه در الکای ملک پسندیده نزول اجلال نموده و قبه بارگاه برافراخته و بساط عدل و انصاف و رفع رسوم
و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان بهمایی بپایان رسانیده الکاه و در خیابان حمایت ملک همین جنان باغ زاغان را
جای جشنهای همایون فال ساخت و در شب جمعه بیست و یکم ذی قعده مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولد گشته موسوم بالغ
میرزا کردید و امیر تیمور کورکان در همان ماه که میرزاده شاهرخ راهی بخراسان فرستاد از سمرقند از نهضت بجانب شهر
سبز انعطاف داد و ماه مبارک رمضان در آنجا گذرانیده از آنجا بییلاق سلطانی از توج رفت و دران مقام امیرزاده
محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرمز رفته بود و بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را
به تیغ بیدریغ گذرانیده مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسید و برسم پیشکش تبرکات لایقه و تنسوقات را
بشرف عرض رسانید و دران اثنا خیال وصلت با خضر خواجه اغلان در سویدای ضمیر حضرت صاحبقران پیدا شده و جمال حال
پسر خضر خواجه اغلان شمع جانان کرد در شبستان اقبال کشیان بسر میرود با نوازع لطف فروغ داده مصحوب غیاث الدین
ترخان نزد پدرش روان ساخت تا مخدره از مخدرات شبستان خانی را خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رسانند و حضرت
مبارک از ییلاق سلطان اللوج کوچ کرده بمرغزار کان گل فرود آمدند و در یاد نهمان سال بیچ سنه تسع وتسعین و سبعمائه
باغ دلگشا و قصر آن را تعمیر نموده آن منزل فرود و پیش نشاندن دختر خضر خواجه اغلان گشت آنگاه امیره عالیه به شکست
رفته و از آب سیحون عبور نموده و در نزدیک قریه جاسی بطرح قشلاق انداخت و دران زمستان بزیره مزار فایض
الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد بن حنفیه است عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول
سنه ثمانمائه غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر خواجه اغلان را که بجمال عالم و اثبت زینت تمام
و تجلی بیرون از حیطه اوهام با بردوری همایون رسانیده و صاحبقران گردون غلام ترتیب طوی فرمان نمود و باینن شرع مطهر
آن پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانیده و چند روز بعیش و سرور گذرانیده و چون چهره بسیرا و زنگ آفتاب بجنک
چت الشرف خویش کرد روی توجه بصوب سمرقند فرمود و پیش مانند آمد و خطه آتش رحمن نزول و ارتحال کسبان
فارس و تاییدات نامتناهی در مراحل جاه و جلال بعلا میپس ابدیة و دولت قرین و بخت جوان و الاولیه المنتظمان

**گفتار در توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ملک هندوستان** رفع اعلام جهاد جهة تقویت دین و رفع اشراک کفار تمرد کیش
بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات اعلی مراتب جاه و جلال است و احاب اصول
بدرجات امانی و آمال بنا بر علی هذا صاحبقران مظفر لوا در تاریخ ماه رجب سنه ثمانمائه موافق بارس ییل نیت غزا و جها
و قتال اهل کفر و عناد که سبب مهی از اقطار و امصار زیاده و کشوری قامع اهل شرک و فساد در روی بصوب هندوستان نهاد





وامیرزاده پیر محمد میرزا شد بخجسته جبیش بملتان فتاد شد بدان لرزان جنبش کرفت ورد ملک شد کرا از نوکرهای شد با نک هل
هم نغز همای و چون موضع افراب مغرب جنام زرین طناب خیمه و عالیجاب شد طایفه از مردم آنجای پیش رسید و ادخواهی
بدرگاه پادشاه آمدند و عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هرسال از ما مال میستانند و هرکس ادای
خراج آن ازک اهمال میکند او را کشته عیال و اطفال را باسیری میبرند زنان را پس از کشتن کدخدای برمرد زنند آتش غیرت ای
ازشنیدن این سخن عرق غیرت و غضبیت جهانداری در اکشاده اغروق را گذاشته با بعضی از لشکر منصور بجانب کفار المغار کرد
و مواضع حصین و قلاع متین آن جماعت بیدین را از هم تر و زو رپی درهم شکسته و بسیاری از ایشان را به تیغ جهاد بگذرانیدند
و اموال و جهات اهل ضلال را غنیمت تاراج گردانید پس از کشتن اهل بغی و ضلال نفیب سپه گشت بیار مال وجاه را
سعادتمند بر قطر کوهی بلند از روی پیش مبارک آن زده بعد از کوه پیدن کرفتن بجد معبد حقیق فرو فی آورده بروه منار را برافراختند و حکایت
آن غزو در اکثر در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافته مرآنجا بر سنگی ثبت ساختند و چون امیر تیمور کورکان از دفع شر
آن قوم بداختر فراغ بال حاصل کرد بنوق همایون بپیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول آنجا بسر زمین چند روز در
مرغزار او رین قبه بارگاه بر اوج سپهر برین برافراشته در چهارشنبه غره ذی حجه مذکوره از آن منزل پای مبارک در رکاب
سعادت آشنا کرد و در روز شنبه چهارم بنواحی قلعه ایریاب رسید و بتعمیر آن حصار اهتمام فرمود و در عرض چهار ده
روز آن از فراغت روی نمود و صباح جمعه هفدهم ماه مذکوره صاحبقران مؤید منصور بر اسبی بور که از تخت روان کشته
سوار شده کرد قلعه گشت و چون بمجازی دروازه رسید ارروزنه بالاخانه بر ثبت در روازه تیری تقصد آنحضرت انداختند و از
آواز تیر اسب رمیده آنگاه کوشی آن حضره اسماء و تمند رسیده و نایره خشم پادشاه بر او و خته از درو ازه دیگر تعلیم
شاه علی مانیدن پسر فعانی را که مقدم قبیله اوکس و سرداران حصار بود فرمان داد و در و نمابنر داران در ساعت آنحضرت را
معلول کردانیده بحبت تفول سعادت بیکر بجانب خیمه در کشیدند آنکاه اغاز و آشوب نموده و چند کس را زخمی ساختند آخر
الامر کلی استیصال آن جمع را بگرفت و در حاشیه حمایل روز موسی با وجود نفرت از اتباع تغلق رسید و حکومت ایریاب
بملک محمد بای که برادرش بر تشکر شاه بدست موسی کشته گشته تعلق گرفت و در روز هجدهم ماه مذکور صاحبقران عالمی باز ایریاب
کوچ فرموده و روز شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه احدی و ثمانمائه موافق بارس ییل از آب پنجشیر عبور نموده کنار بیابان جوی
که بجول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جود برهنمونی طالع مسعود دران منزل بدرگاه عالم
آمدند و مراسم پیشکش بجای آوردند شرایط مال گذاری و خدمتکاری قبول کردند و بنوازش صاحبقران مفتخر گشته شدند
و بسته اجازت یافتند و در روز چهارشنبه نهم ماه مذکور صاحبقران منصور از آن جول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم
امیر شیخ نور الدین را با فوجی از سپاه جلادت آیین بدفع شهاب الدین مبارک شاه تمیمی که والی جزیره بود و برکنار آب
جمد وانفت ارسال فرموده و خود نیز متعاقب بآنجانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نور الدین و وصول
صاحبقران ظفر قرین گریخته بکشتی در آمد و تمامی جهات و متعلقانش بدست چاکر نصرت مآثر افتاد و اکثر لشکر او عرضه
بیاد فنا داده بعد از آن صاحبقران گیتی ستان بجانب تلبنی کوچ فرمود و روز شنبه غره صفر سنه احدی و ثمانمائه حوالی
آن حصار مضرب خیام عساکر ظفر آثار گشته و اهالی آنجا بقدم اطاعت پیش آمده مال الامان التماس کردند و محصلان جهة
تحصیل آن وجه بشهر رفته دران اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور با ذوق فرمان همایون نفاذ یافت که هرکس به ما غله
برود و با ین جهاز بیگی کرد ما غله از نظر باده و بودا بسم آمده لشکریان تمامی شهر را شبیخون گرفته و ظام خان بلبلانان را که گرفته آتش نهب
و تاراج در شهر زدند چنانچه خراب ساختند و علایکی از آن طبیعیات پیدا شد و روز شنبه ششم صفر رایت ظفر
اثر از تلبنی نهضت نمود و چون گذر نصرت مآثر در اثنای راه کوکرهی را که مردم او بنزار کس از هندوان جمالت کیش ان در
کنار کول عظیم ایستاده می خواستند که دستبردی نمایند منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته بودند بنامه
بغارت بنزد و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل بتو وصول بر کنار آب پاه ماه افتند و دران مقام امیرزاده پیر
محمد جهانگیر بموکب ظفر نشان پیوسته از نور طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون را روشنی دیده امید حاصل ساخت

گفتار در ذکر وصول امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بموکب گردون مسیر صاحبقران فلک سریر و حکایت فتح قلعه بطنیر و قتل اهالی آن از صغیر و کبیر
چنانکه سابقا خامهٔ لطایف فرید در سلک تحریر و عقد
تقریر انتظام داده صاحبقران کشورگیر حکومت ملک قندهار و ملتان و کابل و غزنین و قندهار را شاهزاده رفیع مقدار
پیرمحمد جهانگیر ارزانی داشته بود شاهزاده چون آن ولایت را بحیطهٔ ضبط درآورد عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نمود و از
آب سند گذشته شهر اوچه بجنگ بگرفت و بعد از آن بجانب ملتان شتافته اعلام می‌بره و محاربه پرداخت و در آن وقت حاکم
آنجا سارنگ بود برادر ملوخان و سارنگ و ملو در سلک امرای سلطان فیروزشاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن
پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره بشش ماه کشید اهالی ملتان
از قحط و غلات آمده سارنگ ترک جنگ داده و از روی اضطرار پای از شهر بیرون نهاده و امیرزاده پیرمحمد را فتح میسر گشته
بدرون ملتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است باران عظیم روی نموده اکثر اسبان لشکر تلف شدند و
هنگام آن بهره این معنی را دانسته خلاف ظاهر کردند و فی الحال شبیخون بر شهر آورده هر چه می‌یافتند میبردند و مردم شاهزاده
بجهت کثرت گل و لای و قلت ستوران پای در میان نهادن توانستند نمود لاجرم در رعایت حزم و احتیاط اوقات میگذرانیدند
که ناگاه طلیعه رایات صاحبقران بخجسته ساعات از افق دیار هند طالع گشت و آفتاب کردار آن ولایت را روشن ساخته
دیده بخت بد هندوستان از شعشعه آن خیال تیره شد و خفاش صفت در مغاک مانده امیرزاده پیرمحمد از مضیق زحمت
نجات یافت و بار روی همایون شتافته در ظل عاطفت در آمد و بپایه سریر عرش همالون رسیده و بالطاف
شفقت و عاطفت مخصوص گردید و در روز شنبه پانزدهم ربیع الاول ظفرپناه از آب بیاه عبور نموده سایه اقبال بر منزل جبال انداخت
و چهار شبانه روز آنجا توقف اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیرمحمد صاحبقران عالیمقام مراعات داده پیشکش
کشیده آنحضرت سی هزار اسب بوی بخشید آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعهٔ بطنیر گشته روز چهارشنبه بیست و پنجم
صفر لشکر قیامت اثر حصار را در میان گرفتند و بطنیر از مشاهیر قلاع هندوستان است و از راه دور افتاده و اطراف و جوانب
آن از کثرت جنگل بر شهر از اشکال پر مشتمل و حاکم آن قلعه راجه دولچین مکیفشد و در اطراف هند میاه و درا کوبیده
راه و طین تا آن غایت هیچ پادشاهی بر وی دست نیافته بود و از آنجمله دو روز ... چپ زاستانیده هیچ تا امروز
انتشار ابنیه القصه چون سپاه ظفرپناه در نواحی آن قلعه اعلام اقتدار برافراختند از انفعال صوران آواز
کوس و زلزله در زمین و زمان انداختند و هندیان بخت بقدم محاربه پیش آمدند پس از کمال وحشت سپاه امیر تیمور
گورکان را مشاهده نمودند امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان شده و روز جمعه سپاه قلعه ... دو خروج
با شیخ سعد حوالی بملازمت حضرت صاحبقران شتافتند و نوبا طوبی ... ستاند و تنقوز اسب تازی بازی را
زمین بوسی پیشکش کرده و خدمات او مشرف قبول پذیرفته انعام جامهٔ زر دوزی و کمر مرصع و افسر زرنگار سرافراز گشت معدان
آن حال جمعی از اهالی دیبالپور که پیش از این اتباع میرزا پیرمحمد کابلی را با هزار کس کشته بودند بتیغ انتقام سپاه نصرت اعلام
مقتول شدند و این معنی موجب هراس مردم بطنیر گشته راو دولچین کمال الدین ولد او در رواج کار کشیدند و شعار
خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم راو دولچین مقید شده سپاه ظفرقرین روی بتسخیر حصار آوردند و نوبت دیگر اهالی قلعه امان
طلبیدند کلید امان در بر ارسال داشتند و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نورالدین و امیر اللهداد جهت تحصیل مال امان
بشهر آمده رعایای تیره رای در اوای مال اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهانگشا
قلعه بطنیر درآمدند و میان ایشان و هندویان جنگ صعب روی نمود و آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام
وزیده هزار کافر به تیغ جهاد کشته گشت آتش نهب و تاراج در خان و مان ایشان افتاد و تمامی عمارات آن شهر از
آتش غضب محترق شده و خان و دیار ... و قصبه الملک الملک الغفار ذکر مجملی از حال ملوک هندوستان
و انتقال حکومت آن بلاد از سلطان محمود خان و ملوخان و وصول خاقان شیراز بمیمنه نکیدی العبد العزیز اهل ملک
چنانچه در حد محدثان نسبت ذکر یافت سلطنت مملکت ... چهار اقلیم ...



دلی تا شهور سنه سبع عشر و سبعمایه تعلق بسلطان علاء الدین میداشت و چون بواسطهٔ حلول اجل آن پادشاه جهانگیر
آیین علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی حکم تقدیر عروس ملک دهلی را بسلطان تغلق عقد بست آن
پادشاه عدالت آیین و بعد از وی پسرش سلطان محمد شاه جونه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه
خمس و سبعمایه لشکری جمع کرده کمند همت بر فتح گجرات انداخت و آن ولایت را تا کنار دریا در حیز تسخیر کشیده
مضبوط ساخت و او پادشاه کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام مینمود
و در ایام دولت سلطان محمد شاه مولانا جلال الدین ابن حسام بسند اعلی رسیده قصیده در مدح پادشاه در سلک
نظم کشید مطلعش اینست بیت آن تیغ جهانبان باشد کمند ازان جهانبان محمد شاه تغلق شه سلطان ابن سلطان غازی خداوند
فضیلت شعاری مولانا معین الدین اسفزاری در تاریخ هرات آورده است که چون ابن حسام این مطلع را بسلطان محمد شاه
خواند پادشاه فرمود پس اگر در عهده جماعتی ابیات این قصیده بیرون نمی‌توانم آمد آنگاه مولانا در مجلس شاهزاده
اشارت کرد که خازن ... زر بیاورد و در گرد مولانا چیدند تا بر سرش برابر شد آنگاه مولانا جلال الدین ابن حسام برخاست
و بایستاد و این دو کس سلطان از گوش آمده گفت که ... زر را خود بر گرد وی چیدند تا با قامتش برابر گشت چنین کنند
بزرگان چو کرد باید کار وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی حجه سنه احدی و خمسین و سبعمایه در وقتی که از گجرات کنار
آب سند میرفت اتفاق افتاد و در بیست و چهارم محرم الحرام سنه اثنی و خمسین و سبعمایه برادرزاده او سلطان فیروز شاه قایم
مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی الآخری سنه مذکور بمیدان دیار درآمده سلطنت بروی قرار گرفت و
غبار آشوب و فتن بنسمت آرام و تسکین پذیرفت و بعد از آنکه فیروز شاه نیز خانه کار به دار القضا فرستاد و سلطان محمود
را بر سریر ایالت نشاند ملوخان که از اعیان امرای سلطان فیروزشاه بمزید اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار ملک و
مال آن مملکت گشت و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفرنشان امیر صاحبقران خبر یافتند بسبب استظهار بسیاره
اتفاق و وحدت و ابهت چشم مینهادند جنگ و پیکار گشتند و پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از
عناد و استکبار آن قوم واقف شده بعد از فتح بطنیر باره گردون مسیر بجانب دهلی انعطاف داد و در اثنای راه سپهر قهر
کوه سیدجان و خان و مان کفار را باتش غضب سوخته رجال و اطفال اهل ضلالت را باسیری میگرفت و بعد از طی مراحل
برافراز منازل و بحار بسیار مخافت در روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الاول نشسته از آب جون بگذشت و متوجه قلعهٔ
حصار لونی گشت و چهار روز ابطال آن قلعه رسیده مشهور گردید موسوم بمیمون بود موکب همایون را بقدم استطاعت استقبال
نمود و شیخ اقطع پادشاه و عقل و دین طریق ارادت مسلوک داشته غنود البیدرهٔ صاحبقران رسانیده و سایر مردم
لونی از غایت شقاوت و نادانی تیره ... برروی کشیدند و آخر هدف تیر بلا گشته و لشکر باز اطراف قلعه را
نقب زده در عرض دو ساعت گشادند تیغ بر شرفات آن انداختند و کبرا از مسلمانان جدا کرده عرضهٔ تیغ جهاد ساختند و
غرهٔ ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مقام از حصار لونی جانب آب جون رفته در برابر جهان‌نمای فرود آمده و جهان‌نمای عمارتست
از عمارات که سلطان فیروز شاه در دو فرسنگی دهلی ساخته در بالای کوهی و آب جون از دامن آن کوه میگذرد و روز دیگر
موکب نمای صاحبقران کشورگیر حامل تماشای قصر جهان‌نمای شده به هفتصد سوار رزم آزمای بصوب شتافته و
آن منزل راحت افزای را نظاره کرده و نیز اطراف آن دشت و بیابان را ملاحظه فرمود که به موکب پیکار کدام موضع
لایق ترست و مقارن این حال ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش تیزچنگ و پنج هزار پیاده جرار و هشت و هفت زنجیر فیل از
باغات در صحاری ظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسیدند پادشاه با یساق از آب عبور نموده میمنه همایون شتافت
و قراولان سپاه نصرت نشان بسید خواجه و مبشر بهادر بتعیین افتادند و در آن بلاد از پیش بقاید و مقابله شعلهٔ قتال
قیام نموده جوب گشان تا کنار آب را خفتند و در آن موضع بامرهٔ قتال التهاب یافت امیر تیمور گورکان سونجک بهادر و اللهداد
را بمدد قراولان روانه کرد و ایشان چون باد از آب گذشته بزخم پیکان ... دل دشمنان را شکاف داده صندوق سینه بسیاری
از اهل کینه انداختند و عمی الفعال پای در وادی گریز نهاده و در وقت انتزاع یک فیل کوه پیکر که هنگام پیکار شیر فلک

⁂

دوازده روز در خطر بود چند وقت سقوط شده ارباب کیاست از وقوع این صورت فتح و نصرت واثق گشته بعد که ایشان بشارت داده بودند و در جمعه سیم ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید و در آن موضع شاهزادگان کامکار و امرا نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته در باب توره و یاساق سلاطین باستحقاق کلمات جوانان [چنگیزخان] بر زبان راندند و شرایط رزم و میدانداری و لوازم حرب و تیغگذاری بعبارات رائق و تقریر لایق بیان کرد شعر زهره و قوت کم گشته شد زهره گوهری سفره شد در خلال آن مقال شاهزادگان ستوده خصال بموقف عرض نقطه دایره جاه و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا این معسکر زیاده بر صد هزار نفر از هندوان کافر اسیر شده‌اند و حالا در اردوی همایون مجتمع‌اند بیم آنکه در وقت مصاف بدان طرف میل نموده فتنه انگیزند و این سخن موافق افتاد و فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هر کس در امتثال این مثال اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغ یاسا آغاز کرده بر آن سان اقرب صد هزار هندو کشته شد و مولانا ناصرالدین عمر که در سلک ارباب عمائم انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندو را طعمه شمشیر خونخوار ساخت و در چهارم از نواحی فرصت‌سای از آنجا بجانب ... آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا امواج گشت و روز دیگر صاحبقران از آن مرحله و بر مانند باد از آب گذشته آن طرف رود جون معسکر گشت آب شد و پیاده‌قیان بموجب فرمان واجب الاذعان در گرد اردوی همایون خندق کندند و از شاخهای درخت و چهارپای مرتب ساختند و در پیش خندق گاومیشان را برگردن یکدیگر بستند و خیام افراختند و منتظر جنگ و پیکار نشستند گفتار

در بیان محاربه جنود ظفر ورود با اسپاه هندوستان سلطان محمود صباح روز سه‌شنبه هفتم ربیع الثانی که چهره موکب آسمانی از مطلع تاییدات سبحانی طالع شد و تیغ فتح و فیروزی سر شب هندی سلب را بینداخت و هاتف غیبی بالقای فحوای بشارت موری إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا گوش هوش مجاهدان میدان غزو و جهاد را منصوب و مخصوص ساخت رایات شرف صاحبقران آفاق پیش توکلت بر کارزار هندوان سایه افکند و بر باره تنومند بر آمده برانغار سپاه نصرت شعار را با امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و امیر ... و قاری یاول و تیمور خواجه آق بوغا بیره و جوانغار را از جهت سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان مضبوط و مستحکم کرده و در هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایت طغراییت خاصه آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان درگذشت شعر بقلب سپه شاه نصرت قرین بر افراخت رایت بچرخ برین

عنان تاب شد جانب رای هند بشمشیر کین ملک رای هند ز سوی دگر چیره و دهلوی جهان ساخت آیین ...

و خود باتفاق ملوخان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را بملک معین الدین و ملک هادی و ملتانی داد و ضبط میسره را در عهده طغا خان و میر علی ... کرده بود ده هزار سوار شمشیرگذار و چهل هزار پیاده و صد و بیست زنجیر فیل به میدان کارزار آورده ... ماده اتحاد و عده اقتضاد ... فیلان کوه پیکر بود ... هیبت هیات اقبال ... ابطال رجال ... و ... هندوستان فیلان ... آراسته بودند و بر پشت ... محکم ساخته و بر هر تخت ... و ... نشسته و ... هندوان در پهلوی صف پیلان آماده قتال و جدال ایستاده و صف زنده پیلان پولادپوش ... ز هوش شد و اگرچه لشکرهای ... صاحب قران کشورگشای ... دشمنان ... مهمات کلی ... جلادت از ... چون پیش از آن جنگ فیل ندیده بودند و مهابت ... آن جانوران غرایب آثار ... شنیده اندیشه ... مغلوب ساختن افیال را از جمله محالات ... و ... در ... اشراف و اکابر ... وقت تعیین مواضع ... چون حضرت صاحبقران از علمای عالیشان و فضلای متعال مکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین و مولانا عبدالجبار و پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که جای ما موضعی است که آنجا عورات می‌نشینند شعر ...



در هراس شد معهود بیم را ساز داد پس شد ... صاحبقران مظفر لوا فرمود که از آهن خارهای خسک بزرگ ساختند تا وقت حمله پیلان پیادگان موکب نصرت نشان آنها را در راه ایشان سازند و چون عنایت ازلی در جمیع احوال شامل روزگار آن موید حمیده خصال بود و پیش از آنکه احتیاج بخار خسک شود سپاه نصرت شعار گل فتح و فیروزی در چمن اقبال بشکفت و دیده آمال و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت بیت

پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر شد ... اقبال آمد ببر کیفیت احوال بر سبیل اجمال آنکه بعد از تسویه صفوف و تقابل طرفین صاحبقران پاک اعتقاد بدستور معهود از باره عالم نورد فرود آمد از روی نیاز دو رکعت نماز گزارد و جبین اخلاص بر خاک راه سوده از کریم عطابخش ظفر و نصرت مسئلت نمود و اثر اجابت و علامت قبول صواب بر جبین حال قوی و امانی فسیح پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورد و علی سلطان تواچی و آلقون بخشی و پیره موسی کال با چند قشون از ابطال رجال بهمراه او در اول قوشون رفته و حال آنکه ایشان در آن خاطر گشته بود که حضرت صاحبقران جهانبان ... مسالک ... علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آن جماعت ... ... مستظهر و قوی خاطر شدند ... سید خواجه بهادر و ... و ... قاری ... ... شیران بیشه کارزار و دلیران کارزاری در کمین گاه نشسته ... ... ... دشمن ... ... ... تیغ جلادت آخته از آن کمین بیرون تاختند و در حمله اول قریب ... کس را بر خاک هلاک انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد جهانگیر جوانغار مخالفان تاخته ... فیل ... ... بوده ملازم گردانیده و از میسره همین دولت قاهره امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را ... ... ... کوه آهنین استوار ... ... ... ... ... فیلان ... تیر و نیزه و ... ... آن جانوران مهیب را مجروح ساختند و پیلبانان را ... آن ... بر روی خاک انداختند ... ... ... ... امیرزاده خلیل سلطان با آنکه در سن پانزده سالگی بود و فیل قوی جثه را اسیر کرده ... شاه ولا ... و ... نصرت از مطلع اقبال صاحبقران ستوده خصال ... تیغ ... ... ... ... ... تازی نژاد ... سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت گریزان سپاهان از آن رستخیز شد ... ... رایت اقتدار برافراخته پیلان هندی ... ... ... اسیر گشتند و بسیاری را از لشکر سلطان محمود و ملوخان بر تیغ بی‌دریغ گذرانیدند شعر سپاهان ... ز ... رو ... ... چون ... ... زیر پای ... شد ... ... ... ... ... ... ... سلطان محمود و ملوخان در شهر تحصن نمودند صاحبقران گیتی‌ستان ... حوض خاص ... نزول همایون اختصاص داد و حوض خاص ساخته و پرداخته پادشاه دریادل سلطان فیروزشاه است و آن غدیری در موسم برشکال از آب باران پر می‌شود و تمامی سال اهالی دهلی از آن ... ... القصه چون کنار حوض خاص محل سرادقات سلطنت گشت و شاهزادگان و امرا و نوئینان بکنگاشت رسم تهنیت بجای آوردند ... ... ... و ... ... دولت قاهره ... بظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از ... ... ... الهی ... ... ... ... شده بود آب در چشم گردانید و ... ... ... تحسین ... جلادت آیین ... ... در باره ایشان انعام فرمود

ذکر فرار سلطان محمود و ملوخان و وقوع ... ... ... بر ملک هندوستان

شعر چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم گسیخت و هر یک از لشکریان ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملوخان بشهر در آمده و طریق مشورت ... ... ... ... ... ... ... که ... ... سپاه ... ... ... ... ... ... ... امیر تیمور ... ... ... ... ... ... ... ... گشته ... ... ... ... ... بسیاری ... ... ... ...

دو پسر ملوخان یکی سیف نام داشت و یکی ملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده با اردو آوردند و صباح جمعه
هشتم ربیع الآخر که برق ذوالفقار [illegible] ثوابت و سیارات را بنام این خیل حصار خیره گردانید صاحبقران گیتی
ستان بدروازه میدان تشریف فرمود و در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات و قضات و اکابر و اشراف
دهلی بشرف بساط بوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نمودند و طلب زینهار
عنایت شده بجان امان یافت آنگاه لوای کشورگشای و نقاره‌های جهان آوازه را بر پشت دروازه بر آورده صدای
بشارت در خم طاق نیلگون انداختند و صد و بیست زنجیر فیل کوه پیکر و چند کرگدن خوب منظر که بتحت تصرف لشکر
ظفر اثر در آمده بود بنظر صاحبقران والا گهر در آوردند و آن فیلان مانند گناهکاران طلبند روی بر زمین نهاده فریاد
کردند و روز جمعه هم [illegible] مولانا ناصرالدین [illegible] باتفاق جمهور اعیان حضرت [illegible] آمده خطبه را بنام و القاب
سلطان محمود خان و صاحبقران گیتی ستان و ولیعهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت دادند [illegible] شد از نام او قدر
خطبه بلند ز القاب او روی زر ارجمند و چون [illegible] دولت بجامع نصرت شاه [illegible] فتح بود صاحبقران
مظفر لوا بزم عیش و طرب آراسته نوای نشاط و خوشی به عیوق و ناهید رسانیدند و در خدمت سرای دولت کاسهای جامهای
ارغوانی در کشیدند و در اثنا تاریخ پنجشنبه شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از [illegible]
بدر دروازه نشسته بتوجه حال امان مشغول بودند جمعی از سواره جهت تحصیل غله و علیق بشهر آمدند و جمعی کثیر از نوکران
آغایان و نوبتیان [illegible] اگر در شهر [illegible] سپاه بتاراج و غارت دست بر آوردند و امرا جهت رفع و منع
آمده [illegible] و چون امیر تیمور گورکان [illegible] بزم سپرده و [illegible]
نمی‌توانند رفت که کیفیت حال [illegible] در [illegible] اشتعال یافت [illegible] جوق جوق اموال و اطفال
و عیال را در آتش [illegible] جنگ و جدال [illegible] تیغ آبدار خون ایشان [illegible]
و [illegible] تمام سپاه بشهر در آمدند و [illegible] از نماز شام [illegible] تاراج مشغول
بودند و روز دیگر [illegible] بود [illegible] قتل عام [illegible]
همان شغل [illegible] اشتغال بود و هر فرد از افراد لشکر علی اختلاف مراتب [illegible]
گرد برده گرفتند و انواع لال و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود [illegible] سرخ و سفید آن مقدار بدست سپاه [illegible]
آثار افتاد و [illegible] و صفت [illegible] شرح [illegible] که [illegible]
و دیگر را جهان پناه [illegible] تاراج و تالان [illegible] این حال [illegible]
و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال صدور یافت [illegible] از اسیران [illegible]
میان شاهزادگان تقسیم نمایند [illegible] قلعه همایون مضبوط [illegible]
موکب عالی بسمرقند رفته [illegible] مسجد جامع [illegible] کار کنند **ذکر بعضی دیگر از فتوحات و معاودت**
**کشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند** [illegible] بعد از آنکه پانزده روز [illegible]
اقامت ساخت عازم [illegible] آن ولایت شده صدای کوچ در عالم انداخت [illegible] ربیع الآخر
[illegible] جهان پناه [illegible] اتفاق افتاد و چون [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] سلطان [illegible] در مجلس [illegible]
[illegible] پادشاه رسانیدند [illegible] مقبول [illegible]
[illegible] بساط بوسی [illegible]
الطاف [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] ولایت [illegible]
تشریف [illegible] قلعه [illegible]
مولانا احمد [illegible] قلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان [illegible] ربیع الآخر





صاحبقران عالی مآثر بدانجا رسیده [illegible] منصوره آغاز جنگ کرده قهرا قسرا [illegible] با اهل حصار درین قتال
[illegible] ابرار بدار البوار فرستادند و [illegible] ماه جمادی الاولی اکثر گبران آن حصار بر
دست اهل اسلام کشته گشته بروج قلعه با خاک راه برابر شد آنگاه پادشاه عالیجاه [illegible] غزا و جهاد کفار [illegible]
دریای گنگ [illegible] پای مبارک در رکاب سعادت [illegible] کوه سوالک که مسکن [illegible]
از هندوان کافر کیش بود روان شد و چون بدان ناحیه رسید [illegible] جمادی الاولی تا [illegible] جمادی الآخری در میان کوه سوالک
و جبل کوکه اوقات گذرانید و در آن مدت زیاده از بیست نوبت [illegible] صاحبقران و گبران روی نمود و در جمیع آن نوبات
[illegible] جند لهم الغالبون مجاهدان دین متین ظفر یافتند و از مشرکان [illegible] خلق کثیر بقتل رسانیده آن مقدار غنیمت
گرفتند که [illegible] جمادی الآخری نواحی [illegible] معسکر همایون [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] اطاعت و خدمتکاری کرده [illegible]
[illegible] جمادی [illegible]
[illegible] جمعی از [illegible] موکب همایون [illegible] قتل و غارت [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
غنیمت [illegible] تیمور [illegible]
[illegible] جهان پناه رسانیدند [illegible]
[illegible] تشریف [illegible]
[illegible] لوای جهانگشا [illegible]
پنجشنبه [illegible] فرمان واجب الاذعان [illegible]
[illegible] شاهزادگان و نوئینان و [illegible] سپاه [illegible] از ملوک [illegible]
[illegible] همایون [illegible]
[illegible] آشیان [illegible]
[illegible] حکومت مملکت مولتان [illegible] صاحبقران [illegible]
همایون [illegible] امرای عظام [illegible] جمادی الآخری [illegible] استقبال [illegible]
سلطنت و استقلال گشت [illegible] رجب در [illegible] عنایت ایزد تبارک و تعالی [illegible]
[illegible] کنار آب جیحون محل نزول [illegible]
[illegible] سلطنت و [illegible] امیرزاده الغ بیک [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] عظمت و شهریاری [illegible] اعیان و اشراف [illegible] ماوراءالنهر [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] صفات [illegible] صاحبقران [illegible]
جواهر بسیار [illegible] نثار نمودند و [illegible] اتفاق افتاد [illegible] علاء الملک [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] کوچ [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] اشفاق [illegible]
[illegible] لوای کشورگشای [illegible] همایون [illegible]
[illegible] رایات [illegible] کنار آب [illegible] عالم پناه [illegible]
از آنجا کوچ [illegible] باغ [illegible] کوشک جهان‌نمای [illegible]

ادرم گشت در روز دوشنبه ۲ ماه جاشتگاه بباغ دلگشا رسید و روز سه‌شنبه ۲۱ ماه مذکور که بکنار بود در آید و نفس شهر
سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید بعد از اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات
بساط عیش مبسوط ساخت و چند روز در فرح و سرور و مناسبت بهجت و حضور تمهید مجلس بزم عشرت پرداخت و
چون از انکار ملالت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان دولت مصروف داشته امیرزاده
شاهرخ را بجانب دارالسلطنه هرات فرستاد و از تلقین علم سعادت ابدی هندوستان هوشمند را بعمارت مسجد جامع
سمرقند فرمان داد والحمد لله موفق الاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام وآله والعظام الکرام ذکر شمه‌ای از حال میرزا
میرانشاه در اثنای یورش هفت ساله حضرت صاحبقرانی که در ایام شش و ثمانین و سبعمائه شاهزاده جلالت
پناه میرزا امیرانشاه که متصدی ضبط مملکت آذربایجان بود روزی صید را شکار میکرد بار فقا سوار شده در صحرای مرغزار که
سهم رسیده در جوار مرغزار پر مرغزار آن آهو و نخچیر فراوان مجتمع گردیده و امیرزاده همت در اثنای تاختن و صید انداختن فوج آهوی
را رانده گرفته بتوبوس زین نشانید و صید ظبیه و اسب رسیده آن شهسوار شیر شکار از پشت زین بسر درآمد بروی
زمین افتاد و از صعوبت آن حالت بیهوش شده بعد از زمانی اندک از قوت داد و از قهر شدت سکته خلق باحسن وجه خ
چشم و دماغ بتمورین راه یافت ظبیب که در معالجه درآمد بسهو یا عمد باشد از وظهور رسید که گاهی بیجر ادانی تو تمهید خون بیکنای
بر خاک میریخت واحیانا براه اسراف و اتلاف گنجهای نفیسه بمستحق میبخشید و در اوائل تابستان که بواسطه حرارت هوا آتش در بر
مبارزان ذو مان میافت پیقوتی تمامی بجانب بغداد تاخت و از غایت بیرحمتی و تنزل ادبی لشکر سلطان احمد جلایر
چون میدانست که دران فصل محاصره دارالسلام اشکال تمام دارد پای در دامان تمکن کشیده متوقف و شکر..
چون میرزا امیرانشاه بظاهر دارالسلام رسید و در آن اثنا متواتر ایلچیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند
که اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عقد بسته الحکمت نمودند جاری شاهزاده عالمیان بعد از دو روز گرد دارالخلافه بغداد
تبریز معاودت فرمود و اول فتنه و فساد که ازینجا منشعب شد تبریز اشتعال داشت موروض تیغ بسیاست کرده
و چون گرجیان چندین از اختلال دماغ شاهزاده همت آئین وقوف یافتند قدم شور و جسارت پیش نهاده هنگام فرصت
بعضی از قری و قصبات آذربایجان را غارت کردند و میرزا امیرانشاه تمامی اوقات را بعیش و عشرت و شرب خمر و لهو و لعب گذرا
داشته از تحقیق امور مملکت غفلت میورزید و دران اثنا حرم محترم خویش خانزاده را انتهی تهمت آمیز گفت و آن بانوی مخدره از
شوهر رنجیده بسمرقند رفت و در وقتیکه امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان بازگشته در باغ چنار اقامت داشت بسعادت
ملاقات فایز گردیده و حال ضعف دماغ میرزا امیرانشاه را عرض فرمود و گفت اگر درین اوان رایات نصرت آیت بر تو
وصول برممالک آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده مسلوک طریق مخالف را پیش نهاده همت سازد
بنابرین صاحبقران پسندیده صفات بجمع لشکرها فرمان داد باستعداد یورش هفت ساله حکم کرده و دران باب تعجیل نمود
گفتار در ذکر نهضت حضرت صاحبقران از دیار توران بایران و معزول شدن نوبت دوم میرزا
میرانشاه از کار ✦ بنابر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر تیمور گورکان
از محنت یورش هندوستان بیاساید و خستگی آن دور و دراز تن بر دولت و اقبال تمهید بساط عیش و نشاط
نماید عزم یورش هفت ساله جزم کرده از غایت علو همت روی باستعداد آن مهم خطیر آورده از امرا امیرزاده پیرمحمد
سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهانملک ملکت و پیر محمد انجره و فرستاده فرمان داد که آن قوة العین سلطنت با لشکر
خراسان عازم امیرانشاه با پیشتر بدارالسلطنه تبریز شتابند و شاهزاده بموجب فرموده کاربند شد و چون بعرض رسید که
قرقرا از نزد صاحبقران مظفر لوا خبر رسانید که دو اپاین باید که براه شادمان و اسپرا با قطع مسافت نمایند که ارد و روی اعلی
بطریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ غازی بجانب شادمان تاخت و امیر تیمور گورکان بعد از
تصمیم عزیمت میرزا سلطان محمد را در دارالملک سمرقند حضرت ضبط ممالک توران بازداشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا
عمر شیخ را بحکومت اندکان تعیین نمود و چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه ۸۰۲ که اعلام عزیمت بر افراشت از شقان بنیاد کار





بی عدیل برای صواب و تصدیق درست آهنگ رفتن میان کرد و در آورد پا در رکاب سمند شد آن آفتاب سعادت
بلند قدر اقامت از هر طرف رایتی خواهان زهره سوسنی قامتی و رایات نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور
نموده و منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید تا نقابت
برادر بزرگ خود امیرزاده پیرمحمد بعد از دو روز میرسونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روانه شد آنگاه صاحبقران
منصور از راه نیشابور جبسطام شتافت و از بسطام بجوار ری رفته از آنجا عازم قره باغ آلاکتک شد و در آن مرحله امیر
زاده شاهرخ که امیر سلیمانشاه را جانب الحکم پیشتر بیراق فرستاده خود از راه مازندران متوجه بود به موکب همایون
پیوست و امیر سلیمانشاه چون بری رسید و کیفیت خبط دماغ میرزا امیرانشاه را ثبت داد و تحقیق پیوست و هم نموده
تبریز رفت و سیدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا امیرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر تیمور
فرستاده و او را به تبریز طلبید و فی باب عارتجال جان بلده رفته بعد از دو روز میرزا امیرانشاه را با معدودی از نوکران
بجانب اردوی همایون روان کرد و چون موکب گردون احتشام از ولایت ری بگذشت میرزا امیرانشاه بدرگاه
اقبال پناه رسید و صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم اگرچه شاهزاده را در طلبیده در آغوش کشید
اما نظر التفات در روی نیمور و تیمور خواجه و قتلغ ها را ملاحظه نموده در وقت آنکه چند ساله اگر تعلق بخوانده و عهد وفا بود
شاهزاده بر طبق مدعای خویش مهرکس بخشیده بود باسترداد فرمود و چون در آن ایام بکرات صاحبقران محترم شنود که از فرط
میل میرزا امیرانشاه و شرب مدام و صحبت ساقیان بسیم اندام بسبب ترغیب طایفه از مردم خلیع بیش و زمره از استادان
ساز نده بوده و بیوسته و اتفاق شاهزاده میمیرد و از ناپره غضب صاحبقران بسبب آن اشتعال یافته حکم فرمود که منکوحه
کردند و مبارز نیکان میرزا امیرانشاه و ابراز اعتبار گشتند بموجب فرموده مولانا محمد کاملی که با وجود تبحر در علوم معقول و منقول در
شیوه نظم جو هزل از فضلای زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبدالمؤمن گوینده که هر یک در فن
موسیقی داد و از وزرای سخنیده و ارشاد نظر داشتند گرفتار گشته و چون ایشان بپای دار آورده مولانا [illegible]
بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب الدین آورده گفت تو استاد ای پیوسته پیشرو و پیشقدم بوده ای باید که حالا نیز
همان طریقه مرعی داری استاد قطب الدین گفت درمحل فراغت و جلادت ریسمان بر پای قطب الدین نایی
انداخته او را بر دار کشیده و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید ✦ پایان کار و آخر عمر است ما کریم
و ز خدمت اختیار جفت شده هر دو ایم ✦ و اگر بر نوبت بپای دار ✦ هر دو ایم یار و حریف جهان باهرا ✦ سمان لطف صاحب رفیقان این ستاره
از جهان شربت چشانیدند لا معقب لحکمه لا راد لقضائه ذکر شمه‌ای از فتوحات امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بعضی
از فتوحی که دران زمان صادر شده ✦ چون رایات آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت
خبر قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بدان صوب آورده و از آب ارس عبور نموده در حوالی التون کوب
کریورت و توبان بود و مضرب خیام عساکر اقبال اشتمال گشت و دران زمستان در اطراف جهان وقایع متوفره روی نموده
اخبار بسامع خدام ذوی الاقدار رسید اول آنکه تیمور قتلق اوغلان که بعد از شکست توقتمش خان در الوس اوزبک
بشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود و در آن نعمت اقدام میمنود فوت شده بود و مصیح و موال دشت قبچاق
راه یافته دیگر آنکه ملک الظاهر برقوق جرکس که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت وجه حیات مستعار
اجل سپرده و در میان امرا و ارکان دولت او اختلاف پدید آمده دیگر آنکه فغفور خان که پادشاه خطا بود و در گذشته طریق
طریق ملت آنجا پیش گرفته احوال آن مملکت نیز باختلال پذیرفته دیگر آنکه حاکم مغولستان خضر خواجه اوغلان نیز بعالم
عقبی رفته و اولادش با هم در مقام خلاف آمدند دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه اوغلان لشکر
بولایت مغولستان کشید و بسیاری از قلاع و بلاد آن قمرو را مفتوح گردانیده و سایر اغنام بی شمار بتصرف درآورده و از
استماع این اخبار صاحبقران که مکارم بغایت مبتهج و مسرور گشت و عزم آن کرد که بشکرانه آن فتح به بلاد رومی که هنوز لشکر
با بعضی از سپاه مظفر را همت باقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در عقب سپاه گرجستان شتافت و در راه ...

حاکم گرجان آن دربه بود فرار نمود و عساکر منصور آتش در منزل او زده کلیساهای مشرکان را ویران ساختند و بعد از آنکه
آثار اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند و دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر
سونجک در شیراز با میرزاده پیر محمد رسیدند فرمان صاحبقران را در باب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد به
اتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا بوسحاق شولستان رفته بیمار شد و علم افراشت و امیرزاده رستم
بر اتفاق امیر سونجک چند موضع معتبر از ولایت سلطان احمد جلایر مفتوح ساخته و مخالفان را غارت و تاراج نموده بنیاد
حیات معاندان از بن برانداختند اما میرزاده پیر محمد چون از شیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تاریک دل [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] زاده و سموم قاتل ترتیب داده بعضی از آن [illegible] کیفیت احوال را با میر سعید [illegible] کشته
شاهزاده را در قلعه [illegible] محبوس گردانیدند و در باب [illegible] درگاه عالم پناه فرستاده و مضمون آن نوشته در قوابع [illegible]
همایون رسید و [illegible] صادر شد که امیرزاده [illegible] شیراز رود و [illegible] شاهزاده [illegible] نموده اند [illegible]
امیرزاده رستم بجای برادر حاکم فارس گردانند و امرا چون [illegible] شیراز [illegible] رسید [illegible] رستم [illegible]
آن فتنه بود [illegible] توشتی [illegible] و [illegible] خواجه محب [illegible] شیخ زاده [illegible] گردانید
[illegible] حکومت شیراز [illegible] امیرزاده رستم [illegible] سپاه [illegible] گذاشته بیرزا رستم [illegible]
شاهزاده [illegible] فارس انعطاف داد و امیر سونجک بجانب تراابغ [illegible] بار دوی همایون [illegible]
اما سلطان احمد که حاکم بغداد بود چون خبر استیلای امیرزاده رستم [illegible] عراق عرب [illegible]
عظیم روی یافت و دروازهای بغداد را استوار کردانید و [illegible] از امارت دولت قاهره [illegible]
امری در غایت [illegible] صاحبقران کشور [illegible] حکومت [illegible] شروان نامی داده
و از متولان آن ولایات مال بی نهایت حاصل کرده [illegible] بغداد [illegible] سلطان احمد تربیت
یافت در خفیه با امرا و ارکان دولت سلطان طرح محبت و اتحاد انداخته [illegible] هزار دینار
تا صد هزار دینار [illegible] ساخت و از [illegible] آن [illegible] شروان [illegible]
یکی از نوکران سلطان احمد [illegible] بغداد [illegible] پیش سلطان [illegible] نوشته [illegible]
سلطان احمد [illegible] صاحبقران [illegible] هزار [illegible] در آن مفصل [illegible] هزار دینار [illegible]
نوشته بود [illegible] بدست خود کردن زده و در آن وقت [illegible] قطب الدین [illegible] منصور
[illegible] کیفیت [illegible] نموده [illegible]
آورده [illegible] بغداد [illegible] ارکان دولت [illegible]
خود را [illegible] بغداد [illegible] هر روز [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] از آب [illegible]
آن [illegible] قرایوسف ترکمان [illegible] اطلاع یافت [illegible]
[illegible] و چون سلطان احمد بقرایوسف [illegible]
او را بغارت بغداد تطمیع کرده متوجه دار السلام گشته اما بعد از وصول سلطان احمد [illegible] پشیمان شده
آن [illegible] از [illegible] و اسپان تازی [illegible] قرایوسف [illegible]
مسمع سلطان احمد و قرایوسف رسید که صاحبقران گردون [illegible] فتح سیواس [illegible]
که [illegible] بغداد و روم و شام در آیند [illegible] بغداد [illegible] سپرده [illegible]
روم کردند [illegible] بعد از وصول [illegible] ایلدرم بایزید [illegible] آن [illegible] سلطان [illegible]
نظر شفقت و احسان گردانید و جهت ایشان [illegible] تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید



[illegible]



**در بیان توجه صاحبقران بسیواس بعد از فتوحات گرجستان** چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در
در آن بیابان رسانید و موسم جولان و سمن در انجمن چمن در رسید قوریلتای فرمود و با امرای ملک آرای
مشورت نموده خاطر ابتدا آثار بر غزو گرجستان و تخریب ولایت گرجان [illegible] قرار داد و بیاری [illegible]
ظفر [illegible] آورد و نخست لشکر [illegible] ملک گرگین کشید و گرگین [illegible] اختیار کرده سپاه
[illegible] تمامی مملکت او را زیر و زبر گردانیدند آنگاه صاحبقران بجانب دره جان [illegible]
جانی بیکبار از خوف جان الجا بآشیان دولت آشیان آورد و غازیان نصرت قرین در آن ولایات آتش
کین برافروختند و [illegible] جمعیت اعدا را [illegible] مفتوح ساخته [illegible] حیات [illegible]
براندازند و در آن اثنا [illegible] ملک گرگین [illegible] است و در [illegible]
مانند ابواب سعادت [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] الطاف داده
چون گرگین [illegible] پادشاه [illegible] وقوف یافت [illegible]
ظفر [illegible] بسیاری از اتباع و نوکران [illegible] رسانید [illegible] گرگین [illegible]
اسماعیل نام را بدرگاه عالم پناه فرستاد و از تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورد [illegible]
که من بعد بر جاده خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشد [illegible] عذر او را [illegible]
[illegible] همایون بجانب ولایت [illegible] گرجی [illegible] گرجستان [illegible]
امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منزل انعطاف [illegible] در آن منزل [illegible]
صاحب افر [illegible] از قبل فرستادگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند و باصناف
عواطف [illegible] خلال این احوال [illegible]
[illegible] والی [illegible] مال [illegible]
[illegible] خواهیم ساخت [illegible]
و در آن دیار [illegible] صورت حال را [illegible] درگاه [illegible]
قرآن منصور [illegible] ایلدرم [illegible]
حیات [illegible] روش [illegible] نامه نصیحت آمیز [illegible]
مکتوب [illegible] مضمون آن [illegible]
و عاطفت شاهی امروز اکثر معموره ربع مسکون [illegible] بندگان آستان اقبال آشیان [illegible] ملوک
ایران و توران حلقه اطاعت [illegible] اطاعت [illegible]
عالم پناه [illegible] روشن است [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] عاقبت [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] اقامت [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] غایت [illegible]
[illegible] الملوک [illegible]
احوال اهل اسلام [illegible] آبا و اجداد خویش [illegible] و ترک [illegible]
[illegible] والسلام چون این مکتوب [illegible]
بایزید رسید و بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک [illegible] کلمات [illegible] بر زبان [illegible]
[illegible] اکنون [illegible]
خویش [illegible]

بپرسش شد که تحفه و هدایا هم از پرسش شد و چون ایلچیان بازگشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند
برانگیخته با سپاه قیامت اساس عازم سیواس شد و چون حدود او [illegible] مغرب سپاه [illegible] اوقات عزت و جلال
گشت امیرزاده [illegible] که جهت دفع فتنه امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود شاهزاده را تعقیب آورده و امرای عظام در مقام [illegible]
[illegible] شدند و میرزا پیر محمد را چوب بیاساق زده بند [illegible] برداشته و بگذاشتند و شیخ [illegible] فرید و مبارک خواجه
از جمله آموزان مردم صف شکن باردوی همایون پیوست و در اول محرم سنه ثلث و ثمانمائه صاحب قران [illegible]
ایلغار فرمود شعر سوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب آن قلعه منجنیق و
عراده برافراختند و در برابر دروازه عراده عراقی [illegible] ساختند شعر ز بسیاری خلق و جوش سپاه نواحی سیواس
شد جشن گاه و سیواس را که بنا کرده علاء الدوله کیقباد سلجوقی بود [illegible] بغایت مضبوط و از اساس تا کنگره
سنگهای بزرگ تراشیده و مربوط [illegible] ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق و وسیع پرآب و در
طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن [illegible] پذیرفت و از هر جانب دیگر نقب از پیش برفت و مصطفی نامی
از امرای قیصر [illegible] در درون آن بلده اقامت داشت [illegible] و مقاتله و محاربه [illegible] منصور پرداخته هجده
روز زمان محاربه امتداد یافت و چون برج و باروی سیواس [illegible] اختلال پذیرفت و [illegible]
قلعه را مجوف ساختند و [illegible] و دیگر [illegible] گرفته [illegible] و اضطرار بیرون نهاده
سادات و علما و ارباب عمایم خایف و هایم بدرگاه [illegible] شتافته اظهار انقیاد نمودند و حضرت صاحبقران فرمود
که امرا و [illegible] از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند [illegible] و از [illegible]
چهار هزار کس که جنگ و آلات جنگ زده بودند [illegible] از ایشان ایمان [illegible] در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان
ریختند و حصار سیواس را با زمین هموار ساختند و [illegible] بموجب تقدیم رسانیدند [illegible]
آن صاحب قران نصرت عطیه و حالات [illegible] و ملاطیه [illegible] و قلاع [illegible] ساخته [illegible]
ارزنجان اجازت ارزانی داشت و زمام ایالت ملاطیه و توابع و مضافات را در قبضه اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاده
لوای مراجعت برافراشت **گفتار در ذکر توجه صاحبقران [illegible] بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعه‌های [illegible]**
**بهسنی و [illegible] و انهزام سپاه [illegible]** چون از تسخیر عراق عرب [illegible] ثمان و ثمانمائه [illegible]
را که معلوم [illegible] داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام [illegible] و سخنان [illegible] و کلمات
پسندیده پیغام داده [illegible] بخلاف پادشاهان [illegible] و [illegible] رفیقان او را [illegible]
رسانیده و در آن اوان که صاحبقران [illegible] در دشت قبچاق بمقابله و مقاتله توقتمش خان مشغول میبود
[illegible] قرا یوسف ترکمان [illegible] قلعه او [illegible] اتمش [illegible] محاربه اتفاق افتاد و [illegible] اتمش [illegible] شده قرا
یوسف [illegible] و [illegible] اتمش را [illegible] سابق [illegible] و در آن ایام که [illegible]
در [illegible] آن [illegible] در آمد ایلچیان [illegible] بعد از [illegible]
و شام [illegible] بود [illegible] داشت [illegible] اتمش را [illegible] فرمود [illegible]
محبوس [illegible] و چون این خبر بسمع صاحبقران والا گهر رسید بغایت [illegible] و فتح بلاد شام [illegible]
و [illegible] ساختن [illegible] آن [illegible]
[illegible] کوتوال آن حصار بود [illegible] قلعه [illegible] و در [illegible] سپاه [illegible] ثبات قدم نموده و از [illegible]
دست [illegible] نقب چیان [illegible] جنگ [illegible] برج قلعه [illegible] مجوف ساخته [illegible]
[illegible] در [illegible] آتش [illegible] برجها [illegible]
[illegible] آغاز [illegible] رعب و هراس [illegible] ساکنان حصار را [illegible] سادات
قضاة و علما [illegible] بیرون آمدند و [illegible] عالم‌پناه [illegible] پیشکش [illegible] شفاعت






گناه مقبل را درخواست نمود پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریده جریمه آن غلام کم بها کشیده و از [illegible] عنان [illegible]
[illegible] معطوف گردانید و چون در آن بلده [illegible] عنان [illegible] جنگ [illegible] فتح [illegible]
رعایا را رای اطاعت بر دوش گرفته کلمهای امان در چمن کامرانی شکفت **ذکر فتح قلعه و شهر حلب بضرب تیغ سپاه**
**ظفر پناه** در آن ایام صاحبقران کامیاب [illegible] و [illegible] رفته و [illegible] خوف و بیم عظیم [illegible]
تاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت حلب قیام مینمود [illegible] و [illegible] استغاثت [illegible]
نزد ملک [illegible] ارسال فرمود [illegible] الحکام باطراف و دیار شام [illegible] آمده و بحلب [illegible] و [illegible]
تیمورتاش [illegible] سلطان [illegible] الامرا دمشق بود [illegible] در آمد [illegible] در حلب
[illegible] ترکمان و از [illegible] رسیده [illegible] و در آن بلده آن [illegible] سپاه [illegible]
که [illegible] از [illegible] تمام داشت [illegible] و تمام امرای شام
[illegible] مشورت در میان انداختند و گفتند [illegible] باین کس [illegible] قوی تر [illegible]
[illegible] لشکری قوی [illegible] عجم [illegible] رضا [illegible]
زمان لشکرهای عظیم شکسته و سلاطین ایران و توران و هند و [illegible] و دشت قبچاق و [illegible] تا [illegible]
[illegible] این مملکت [illegible] شعر [illegible] همه [illegible]
و [illegible] شجاعت [illegible] بیت
[illegible] عافیت [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
آن [illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صاحبقران [illegible] و چون [illegible] شامیان [illegible]
داشته [illegible] معسکر همایون خندق [illegible]
پادشاه [illegible] علامت ضعف و [illegible]
از شهر بیرون آمدند [illegible] جنگ و جدال [illegible]
[illegible] حلب [illegible] پادشاه [illegible] بیت [illegible]
برافروخت [illegible] سپاه [illegible] امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ
امیر سلیمانشاه و [illegible] امیر جهانشاه و دیگر نوینان [illegible]
[illegible] و قول را از [illegible]
از [illegible] صفوف لشکر [illegible]
حلب و [illegible] عرب [illegible] در برابر صاحبقران والا گهر [illegible]
[illegible] و [illegible] دو لشکر [illegible]
[illegible] و [illegible] انداختند [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] امیرزاده سلطان حسین [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] و تمرتاش [illegible]
[illegible] شام [illegible]

از اتباع از راه دروازه منقوصه بطرف شهر گریختند و طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از بهادران
لشکر فیروزی اثر ایشان را تکامیشی نموده همه را از پای در آوردند مگر یک سوار که جان تنگ را بیرون برده زنده بدمشق
رسید و خبر آن واقعه را بدمشقیان رسانید و از لشکر حلب جماعتی عجب که گریختند بواسطه ازدحامی که در راه واقع شد [illegible]
کو بسرعت طی مسافت نمایند و اتراک پرستیز عنان ریز از عقب شتافته در میرسیدند تیغ انتقام میکشیدند
و حلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم از انبوه ایشان بر یکدیگر افتاده جان دادند
خندق پر شد **سوبلان عرب خفته در خون و خاک ٭ ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک ٭** و همان روز که یازدهم ربیع الاول بود
شهر حلب فتح شد [illegible] و تیمورتاش بقلعه گریختند و سپاه [illegible] روی تسخیر آن حصار آوردند و نقبچیان
آغاز کار کرده در عرض دو سه روز برج [illegible] سوراخ سوراخ کردند و چون نزدیک بآن رسید که
صورت فتح [illegible] در آینه مقصود جلوه گر آید [illegible] شدون و تیمورتاش [illegible] عجز و انکسار [illegible] روزگار خویش [illegible]
نموده با سادات و علما و مشایخ و اشراف و اعیان تبرکات و پیشکشات بر داشته از حصار بیرون آمدند و [illegible]
درگاه فلک اشتباه رفته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح [illegible] خدمت
نواب دیوان اعلی آوردند [illegible] شدون و تیمورتاش [illegible] و غنیمت آن قلعه [illegible] بود در [illegible]
ملازمان [illegible] منزلت تقسیم یافت و فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ یافت که [illegible] قلعه را
[illegible] از بالای برج بر زمین افکندند و صاحبقران [illegible] الیسن بوقا دوات دار را که از جمله اسیران بود
[illegible] پیش ملک فرج فرستاده پیغام داد که شدون و تیمورتاش درین جانب اسیر و دستگیر شدند و فتح [illegible]
بفتح رسیدن المش است بباید که او را علی اسرع الحال [illegible] تا ما نیز اسیران [illegible] اطلاق [illegible] گردانیم
بعد از آن صاحبقران [illegible] بدر الدین [illegible] و شاه شاهان سیستانی [illegible]
تومن را بمحافظت تعیین نموده خود بعد از [illegible] روز که در حلب بود عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعه حمص
و بعلبک را [illegible] گرفت سایه التفات بر متوطنان آن بلاد گسترد آنگاه درین فتح مظفر روی توجه بجانب دار الملک
شام آورد **گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق مکر و حیله و ذکر گریختن**
**سلطان مصر و شام از جنگ [illegible] با سپاه [illegible] بعد از جنگ و جدال** صاحبقران ظفر [illegible]
چون از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاول عنان عزیمت بصوب دمشق تافت و حال آنکه
در آن زمان ملک فرج بموجب استدعای دمشقیان با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و
بضبط شهر و قلعه و ترتیب [illegible] قیام و اقدام مینمود و چون احوال دمشق [illegible] جهان [illegible] در گذشت پادشاه مصر
شخصی از اهل [illegible] را با دو فدائی [illegible] رسالت پیش آن [illegible] کشورگشای فرستاد و هر یکی را
خنجری [illegible] داد تا در ساق موزه پنهان کرده هنگام اداء پیغام غدری انگیزند و چون [illegible] نوبت
[illegible] با آنکه [illegible] نوبت با صاحبقران [illegible] ملاقات نمودند از [illegible] مجلس همایون کاری از پیش
نتوانستند برد و [illegible] ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم متصدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای [illegible]
از ساق موزه های آن جاهلان بیرون آورد و کیفیت حال با امیر تیمور گورکان عرض کرد آنحضرت بقتل شیخ [illegible] فرمان داد
و آن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در [illegible] شهر [illegible] که بقبه سیار اشتهار دارد [illegible]
[illegible] و کندن خندق اشارت فرمود اطراف لشکرگاه را بچپرها [illegible] و استوار گردانید و در آن روز میان قراولان مقابله و
مقاتله دست داده سپاه مشرق انتساب از ضرب حسام خون آشام [illegible] جمعی از اهل شام را [illegible] رسانیدند
و فوجی از آن طایفه اسیر و دستگیر گردانیدند [illegible] خون اسیران و شدون و تیمورتاش [illegible]
حلب [illegible] و چون مهر روشن چهر از معسکر سپهر [illegible] و میرزا سلطان حسین باغوای جمعی [illegible]
گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم [illegible] طلوع صبح شادمانی از مطلع آمال و امانی [illegible] انواع تعظیم

نکرهم



نکرهم و تیقنوا [illegible] مرعی نگذاشتند و همان شب امیر تیمور گورکان ازین حرکت ناشایسته اطلاع یافته روز دیگر از قبه سیار [illegible]
و بصحرای وسیع که در طرف کسفان بود نزول اجلال فرمود و بعد از [illegible] روز پادشاه [illegible] ملک فرج فرستاده پیغام داد
که معلوم [illegible] در تحصیل مقاصد و مطالب برضا اقارب و اجانب وضع تمام دارد و سلاطین [illegible]
لشکر و ارتکاب لوازم خوف و خطر رعایت ناموس [illegible] روزی تمام است [illegible]
فرستاده المش را طلب داشتیم و فایده بران مترتب نگشت لاجرم [illegible] سپاه [illegible] بدین جانب
کشیده و مهم از [illegible] در گذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که المش را ارسال نماید و خطبه و سکه باسم و القاب ما
بیارایند تا [illegible] نزاع و جدال منطوی گردد و تمهید قواعد مصالحه [illegible] بوقوع پیوندد [illegible]
مانند سایر پادشاهان [illegible] قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی
روزگار همایون [illegible] پادشاه [illegible] بدمشق در آمد ملک فرج بخلاف گذشته [illegible]
با جماعتی از اصول و اعیان [illegible] ایشان باز فرستاده پیغام داد که [illegible] افعال سابق نادم [illegible]
گشته ایم [illegible] المش [illegible] ملازمت [illegible] امید آنکه [illegible] عفو و اغماض [illegible]
بعد [illegible] و اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را تشریفات فاخر بخشیده و مواعید دلپسند کرده
خوشدل و خرم باز گردانید و چون رایت نصرت شعار [illegible] روز در آن منزل توقف نموده علف باتمام رسید از آنجا کوچ
فرموده [illegible] عسکر همایون [illegible] ملک فرج و دمشقیان توجه موکب ظفر [illegible] بصوب مشرق مشاهده
کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بددلی فرار می نمایند بنابران فرصت غنیمت انگاشته حشری عظیم
لشکری [illegible] از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور در آمده بخیال [illegible]
[illegible] سیف و سنان و تیر [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] شامیان [illegible]
دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار [illegible] رسیده [illegible]
جوانغار سپاه نصرت شعار [illegible] روی بحرب اعدا نهاد [illegible] مقاتله [illegible]
ازرق فام [illegible] نور الاحتشام [illegible]
[illegible] **٭** [illegible] **٭** [illegible] **٭**
سینه سوز **٭** [illegible] **٭** اجل آمده [illegible] **٭** [illegible] **٭** پذیرفته [illegible]
[illegible] **٭** [illegible] **٭** [illegible] فتح و نصرت از مطلع دولت صاحبقران [illegible]
[illegible] سپاه شام [illegible] اختیار نموده [illegible] بسیاری از ایشان نهایت [illegible]
سلطان حسین [illegible] دمشقیان [illegible] آراسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده
[illegible] از جمله ملازمان موکب شاهرخی بود [illegible] شاهزاده [illegible] صاحبقران
والاگهر رسید فرمان همایون بقید و حبس [illegible] یافت بعد از چند روز میرزا شاهرخ [illegible]
[illegible] و واقعه مذکور روز [illegible] جمادی الاولی [illegible] اتفاق افتاد
و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ [illegible] با امرا و ارکان دولت مشورت کرده [illegible]
[illegible] هزیمت [illegible] عنان [illegible] بصوب مصر [illegible] گردانید [illegible] بلازمت میرزا
شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده [illegible] صاحبقران [illegible] ارسال داشته [illegible]
[illegible] و امیرزاده [illegible] امیر جهانشاه [illegible] روانه [illegible] و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک [illegible] ملک فرج [illegible] نموده [illegible] ساختند [illegible]
[illegible] و غنیمت فراوان گرفته باز گشتند و روز دیگر صاحبقران والاگهر [illegible] نصرت [illegible] دمشق
[illegible] مستحکمات [illegible] محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در [illegible]

شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ دروازها کشاده بتقدیم مراسم اطاعت و فرمانبرداری بدرگاه عالمپناه شتافتند
و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک و امیر الله داد و خواجه مسعود سمنانی از جلال
اسلام بشهر درآمده باستخلاص مال و ضبط جهات عالی بپرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه بنام [illegible]
همایون مزین ساختند اما یزداد کوتوال ارک دمشق را مغرور گردانید و بخیال محال ثبت بنیاد بمحافظت آن استوار
بنیاد دلاوران جلادت آثار به پیشوده معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار برده نقب زده باندک زمانی
بنوع آن قلعه را مجوف ساخته و بر سر ستونها کرده آتش در انداختند و آتش مشتعل گشته [illegible] و از مواضع اشراف و بعضی از
جدار حصار آغاز انهدام کرده یزداد از مقاومت عاجز گشته پای عجز و اضطرار بیرون نهاده و مقالید ابواب و ذخایر
نزد صاحبقران بستوده آثار فرستاد و چون او از زمان طول امل مغرور بوده ازین اطاعت فایده روی ننمود و فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافته بیاسا رسانیدند و چندان انحصار کرده غلات ذخیره بود در میان شاهزادگان و
نوئینان قسمت یافتند و سایر متوطنان انجا را اسیر گرفتند و مولانا سلیمان و مولانا جلال الدین طبیب را با
بعضی از صناع و پیشه وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و فتحنامهای بلاغت شعار و کتابت براعت آثار فتح اعلام وقوع
اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند

**ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت موکب نصرت آیت از حدود آن ولایت**

دران ایام که بلده دمشق
از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که
همیشه استماع می افتاد که ازمان آل ابوسفیان و مروانیان با عترت طاهره نبوی بتخصیص جناب ولایت مآب
مرتضوی علی المصطفی و علیهم الصلوات افضلها عداوت می ورزیدند و آن [illegible] مشهور از ضرب و قتل [illegible]
آن زمره واجب التعظیم تقدیم رسانیدند شامیان با ایشان دران افعال [illegible] و اعمال غیر حمیده موافق بوده اند
و خوارج را معاونت و مظاهرت نموده اند و عقل این معنی را بالغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خود را از [illegible]
پیغمبران دانند و بیان انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از [illegible] کفر نجات یافته بر حقیقت معرفت رسیده باشند بجهت دنیای غدار
او را فروگذارند و [illegible] ایشان گشته ستم و بیداد در باره اولاد امجاد و خیار العباد روا دارند **شعر**
[illegible] امین دین ببین ۵ و اکنون نزد ما تحقیق انجامیده که آنصورت واقع بوده و [illegible]
[illegible] و چون این ماجرا از خاطر ستوده مآثر سرزد در خاطرها [illegible] سرایت کرده [illegible]
[illegible] و تمام آتش بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خورد و بزرگ دمشق اسیر پنجه تقدیر شده متملکات ایشان
از امتعه و اقمشه و زر و جواهر و اسب و شتر و استر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت آن غنایم بحدی رسید که چهارپایان
از روی بار عظمت تحمل آن وا ماندند و بسیاری از مردم نفایس و اقمشه و رخوت زری و [illegible] و قوی را که از اول
حال گرفته بودند [illegible] و نقود و اوانی زرین و سیمین بار میکردند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی دران دیار
برافروخته بود روز پنجشنبه [illegible] شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و در خانها که مردم از غایت [illegible]
پروای اطفای آن نداشتند و سقف عمارات آنجا بیشتر از چوب می باشد بسیاری از مواضع بسوخت و اثر آن بجامع بنی
امیه رسید مناره شرقی آن مسجد که از سنگ ساخته شده بود خاکستر گشت و بعد از آنکه حال دمشق بدین مرتبه انجامید
امیر تیمور گورکان باطلاق اسیران شام فرمان داد و روز شنبه چهارم شعبان موافق اول ایلان ییل رایت
مراجعت برافراشت و در غوطه نزول اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور یافت که [illegible] از آستان سلطنت
آشیان امیرزاده محمد سلطان که در سرحد ترکستان بود [illegible] نوشتند مضمون آنکه خداداد حسینی [illegible]
را بمحافظت [illegible] بدرگاه عالمپناه [illegible] تختگاه هولاکوخان نزد اوست و [illegible]
آن مثال نامور گشت موکب همایون از انجا نهضت فرموده و از راه [illegible] شاهزادگان و امرا [illegible] ذوالقعده [illegible]
کنار آب فرات [illegible] اسب و شتر و گوسفند بی نهایت [illegible] کرده چون ظاهر حمص محل نصب لوای کشورگشای شد اهالی

آنجا



آن بلده

آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریان بیک حمله گرفته و متوطنان را اسیر کرده خان و مان [illegible]
و بعد از آنکه [illegible] اعلام نصرت از آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعه [illegible] انداخت حاکم آنجا با پیشکش [illegible]
خروج [illegible] پیشتر آمده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه شده حکومت آن شهر تعلق بوی گرفته [illegible] رسید
آنگاه صاحبقران کامکار [illegible] فرموده امرا و لشکریان پنج روزه راه را چرگه انداختند و در حشر راس العین
که بهم رسید از اصناف حیوانات چندان شکاری جمع آمد که [illegible] از هر نوع جانوری بخواست دست میگرفت
و [illegible] و از آنجا موکب همایون بر رها رفته هوای فضای آن بلده را از پرتو انوار [illegible] نصرت [illegible] روشنی افزا
گشت و چون [illegible] حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران [illegible]
و هیچ یکی از برادران و فرزندان خود را نیز نفرستاد امیر تیمور گورکان [illegible] عزیمت
عالی نهمت ساخته اعلام ظفر انجام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول بعمارات بیرون شهر را سوخته و خراب
ساخته امیر قراعثمان را بمحاصره آن شهر باز داشت و بنفس نفیس بصوب [illegible] خرامید و اهالی آن موضع کلید قلعه
[illegible] از شامل حال ایشان کرده [illegible] احوال فتح قلعه النجق وقوع پیوست و [illegible]
مخالف اهالی انحصار باز [illegible] این سخن آنکه حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و
آذربایجان است و فتح آن بجنگ اصلا میسر نیست [illegible] صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر
آراسته بمحاصره آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان آنجا [illegible] پذیرفته فتح میسر گردد و امرا بنوبت در تضییق محصوران
آن میکوشیدند دران ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امرا [illegible] شیخ محمد [illegible]
دولت میرزا شاهرخ امیر فیروزشاه [illegible] آنجا [illegible] بان کار پرداخته کار محصوران بجایی رسید که [illegible]
پوست حیوانات را [illegible] و [illegible] معدودی که دران قلعه
مانده بودند پای اضطرار [illegible] آمدند و امرا کوتوال النجق سید محمد [illegible] را بسته کرده بدرگاه عالمپناه فرستادند و
بعد از آن چند روز [illegible] حکم فرموده کوتوال آن قلعه را [illegible] رجوع نمود

**ذکر فتح دار السلام و قتل و غارت آنجا**

صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم فرمود که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر
سلیمانشاه و امیر [illegible] جاکو و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرا [illegible]
توجه بفتح بغداد [illegible] آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده و در طرف قبله دار السلام فرود آمده آغاز محاصره کرده
فرج نامی از قوم [illegible] حکومت آن مملکت بوجهی [illegible] فراهم آورده در مقام منع
سپاه نصرت شعار ثبات قدم نموده [illegible] زبان بتقریر این معذرت برگشاد که سلطان احمد [illegible]
اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش [illegible] شهر تسلیم نمایم والا ابواب دار السلام بر روی [illegible] فرج را
عرضه داشت [illegible] اعلام کرده [illegible] اردوی کیهان پوی رسیده آنچه از فرج شنیده
بود معروض گردانیدند [illegible] بغداد [illegible] کرده فرمود تا [illegible] جسری بسته و جنگ
هفته تمام [illegible] که [illegible] دار السلام [illegible]
قبة العقاب [illegible] ساخت و [illegible] سدرة المنتهی [illegible] گذشت و در وقتی [illegible]
زرین بال آفتاب [illegible] برج سرطان [illegible] و از غایت حرارت [illegible]
موکب همایون [illegible] شهر [illegible] آغاز جنگ کرده [illegible]
[illegible] اشتعال آتش محاربه و جدال اشتغال ابطال رجال بمحاربه و قتال [illegible]
تقدیر [illegible] خواجه علاء الدین مسعود [illegible] از پای درآورده و دران ایام
[illegible]
در مقابله و مقاتله جنود منصور لوازم سعی و کوشش تقدیم میرسانیدند و چون فتح [illegible] معلوم نمود که امیر تیمور گورکان

خود قطعا به بغداد رسید و مات شخصی که آنحضرت را می‌شناخت به رسم رسالت ارسال داشت تا خبری به تحقیق
بیاورد و آن قاصد به بارگاه عالم پناه در آمده و به واسطه پیشکش فرخ التماس رسانیده نوازش یافت و باز گردید و
آنچه دیده بود و شنیده با فرخ در میان نهاد و فرخ از روی عناد قاصد را بکذب متهم داشته در مقام مقاتله و مجادله
ثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره به چهل روز کشیده در شهر قحط و غلا شیوع یافت مردم از فرخ نومید شده
گریزان گشته خود را از باره می‌انداختند و موکب همایون پیوسته فوج فوج بعد از شش تا میرسیدند و در روز شنبه
بیست و هفتم ذی قعده نیم روز بود که بغدادیان از حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده باره را خالی گذاشته بودند
خود را به سپر پوشیده تعبیه کرده و بجای خود بر داشته به نظر پناه یکبار روی به شهر آوردند و نردبانها بر دیوار نهاده
و طنابها بر کنگره‌ها انداختند چون مور و ملخ بر آمدند پس از همه کس شیخ نور الدین به تعجیل بالا رفته رایت نصرت آیت
برافراخت و متعاقب دیگر امرا و نوئینان و امرا و بهادران بر برج و بروج بر آمده آواز نقارها و نفیرها و افغان سورن
و کرنا زمین چون آسمان بر خواست از جای ش و لشکریان رخنها در دیوارها افکنده از اطراف و جوانب در بغداد در آمدند
صورت فرخ اکبر ... و شت محشر مشاهد بغدادیان گشت و از هر طرف گریزان اندیشه بصوب فرات رفتند راه علاج
و نجات ... یافتند ... و تمامی اهل بغداد را محفوظ و محیط ساخته بودند لاجرم بنوع قتل
الی فروج ... از بغداد خلایق برآمده و بسیاری از زنان و بچگان هلاک را از خوف قتل خود را در آب انداختند
و از بیم آزرده‌های سپیان جان سپیان گوشت ... و خیمه‌کان در حلقه و فرخ در آن شدت با فرزندان در کشتی نشسته
بجانب بالای آب گریزان شد سپاه نصرت پناه کنار آب رفته به نوک پیکان آتشبار او را از روی کشتی بر آوردند
از روی اضطرار خود را در دجله افکند و شعله حیاتش انطفا پذیرفت و چون جمعی از متعینان لشکر نصرت نشان و
بسیاری از ناقوا و اجناد در وقت محاصره رفته بپستی جان فدا داده بودند فرمان قضا جریان به قتل تمامی مردم شهر فرمان
نموده و بر طبق مطاع نفاذ یافت و حکم قضا از ملازمان سپری پاور و سیاه کینه خواه پسر بر خط فرمان صاحب
قران عالیجاه نهاده که اعداد ... انقیاد در میان بستند و مضمون نظم از شنیدیکی ... اشارت و نواهی ... 
عجل نموده بپای اهتمام در طلب سپردن ... و الا اجل صغیر و کبیر و برنا و پیر را به تیغ تیز خونریز فرو ... در بایره
عصب مرد و زن و غنی و فقیر بی تفاوت میسوخت بیت بسوخت آتش عشق تو چار تر و خشک ما چنین بود
در افتد بر غزا آتش ما از سادات و علما و صلحا که پیش از آن خود را به درگاه خلایق پناه در سانیده سالم مانده
عاطفت بادشاهانه الحاجات را مکول و ملبوس عنایت کرده به جانب ... روانه شدند و چون کار سکنان دار السلام تمام
از مهم بگذشت عمارات و جایگاه منهدم شده با خاک راه یکسان گشت بجز مساجد و مدارس و خوانق از حکم
بر دو کس ... واعدام اساس ... بعمود مضمون همایون وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة در شان
بغداد بظهور انجامید و باد بی نیازی بر آن دیار وزیده و مقتضای مخواتی و سیک اوات ... بظهور رسانید
و ذلک تقدیر العزیز العلیم چاره کار جز تسلیم ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد به آذربایجان
و تفرقه ... از عمال و وزرای دیوان چون آب دجله از خون کشتگان بیان پر شد و غیر گان ارسک خون گرفت
و هوای بغداد از عفن جیفه مردگان مانند گشت ... انفاس خستگان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان در اوایل
ذی حجه مذکور رایت منفعت به جانب تبریز بر افراخت و در اثنای طریق بچشم باد فتح بجمیع کردان بگر
نیرو مستحکم کرده سی نفر از ایشان را برد و زنان ... مطلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل جلال
آق مشهد نزول اجلال فرموده و در آن مقام سادات عظام و علمای کرام و اشراف و اعیان تبریز به رسم استقبال
آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران را دولت نواز نسبت بایشان فرمود که اهب التعظیم لوازم اعزاز
و تکریم تقدیم رسانیده هر روز در پایه سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد میگشت و در آن مجلس از تحقیق





مسائل دینی و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و از آنجا به تبریز و صول برادجان انداخته کرسی جنگ غازان از نزول
صاحبقران غیرت افزای سپهر آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام به عیش و فرح گذرانیده قوم و سپه و رنجه
رفته در رود خانه فرود آمده در آن ولا خواجه شرف الدین علی سمنانی از هرات خواجه سیف الدین توفی از بغداد
به درگاه عالم پناه رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود دیوان به وزیر خواجه منصب وزارت
مشرف گشته و جمعی از نویسندگان چنانکه عادت آنجا است به وزیران نو پیوسته برای جلال اسلام و دیگر وزرا
عظام تقریر کردند جلال اسلام و خواجه مسعود محمود شهاب و خواجه اسماعیل خافی در قید و حبس افتادند و مبلغی کلی
بهریک تحمیل و اتفاق شده و محصلان جلال اسلام را آن مقدار تعذیب و شکنجه فرمودند که به کمال گشته کار دوری به خود زد و اما
چون کاری بنود و لجاجت نمو از او را و تشنه التیام نپذیرفت و امیر تیمور گورکان فرمود که او را به سپه دار لشکر تا ... بود
و دیگر را مهم عمال داخل ... و مهر خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنس که تسلیم نموده بود دولت سرا سپه متوطن قرار یافت
و خواجه اسماعیل خافی را فقرنام و ... آب رزالت خفت و شتوی در ... از برد و در وقتی از ... ممالک و مهربانی برو
از دوم ... تسلیم و آنچه از دهت و رش میگرفت از جمع محصلان ... در آن اثنا صاحبقران کشورگشا
تبریز عازم نخجوان گشت و در منزل قرار توبه خواجه اسماعیل بگذشت ذکر رایت نصرت آیت از نخجوان و قشلاق فرمودن
در قراباغ و آمدن سلطان احمد به بغداد و فرار نمودن با دیار روم امیر تیمور گورکان بعد از آنکه
مدت یکماه در حدود نخجوان کامیاب کامران اوقات گذرانید و از جانب گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش نزد آن
بارگاه عالم پناه رسید عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت نمود و در بیست و دوم ماه ربیع الاول سنه
اربع و ثمانمایه بلوای کشورگشای و وصول بران دیار افراخته قبر بارگاه جم اقتدار و شهزادگان کامکار را فتح و فیروزی
اوا فرمود و در آن اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که موجب فرمان واجب الاذعان از سمرقند متوجه مغولستان ... رفت
امیر حاجی سیف الدین متوجه پایتخت اقبال آشیان نمود و چون به تختگاه رسیده جناب امارت مآبی و ... نمود
تبعیت اجل ... و شاهزاده ... و ... تجهیز و تکفین کرده و روی به مقصد آورد و از اردبیل گذشته است و
در اثنای منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین متاسف و از وصول امیرزاده محمد
سلطان شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را به استقبال آن دری به برج دولت و اقبال مامور گردانیده و ایشان
بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب آق تو تلوق شرف تلاقی دست داد و از هر جانب طریق نثار و پیشکش به تقدیم
رسید و باتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان به دیدار جد بزرگوار سرافراز گشت
زانو زده به برکات لایقه و تنسوقات رایقه بگذرانید و صاحبقران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش
مهربانی کشیده به بسط بساط نشاط اشارت فرمود که چند روز به عیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام
درباره میرزا محمد سلطان بجا آورد و از جمله بتوزاب شوه ... مرصع ... زرین ... بوی بخشید بعد از آن
عزم شکار فرموده و در اثنای افکندن آهو و نخجیر نظر مبارکش به نهری عظیم افتاد آب آن از آن مهر پایان ناید ارباب کجا
مانده بود بنابر آن بر خاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه آثار پادشاهان گذشته را مشاهده میکنیم باید که بعد از ما نیز
سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه نمایند و آنرا به مسی بحیر نهری فرمان داد و تواچیان زمین برای احداث کرده
بمدت یک ماه جوی گنده شده کرده فرسنگ طول داشت و آنرا نهر برلاس موسوم گردانیدند و جهت قوی قوت
و با غات ... آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر به امیر تیمور گورکان رسید که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر
به جیال جهان بانی از روم به بغداد آمده و همت بر عمارت و زراعت آن خطه گماشته بنابر آن صاحبقران کامکار
چهار فوج از شاهزادگان و نوئینان را نامزد و به دیار عرب فرموده اشارت نمود که هر فوجی به راهی متوجه مواد اشعارش
سلطان احمد را از آن ولایت منقطع گردانند و حسب الحکم امیرزاده پیر محمد شیخ و امیر الحاج شاه و جهان ملک و پیر علی
از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه و شیخ تاکه به بغداد رسیده سلطان احمد

ان مقدار میسر نشد که مجال جامه پوشیدن یافت و توی پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر
دران طرف آب بر اسپان بادرفتار سوار گشته بطرف حلب گریختند و امیر جهانشاه ایشانرا تعاقب نمود و سلطان
احمد چون برسید بجانب جزیره خالدی مالک پرو رفت و امیر جهانشاه همچنان بازگشته و سایر شاهزادگان و امرا بهر جانب که
از مخالفان هر کس یافتند بغارتیده خون گشتند و بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان در عراق عرب بیابان بماندند
و در اول بهار در محل خاص گذر دوازده فرسخی بغداد بخدمت ملازمت اردوی همایون گشتند ذکر توجه ازعاج
ایلدرم بایزید و ارسال ایلچی از پیش صاحبقران بنزد پادشاه و جواب نامه بایزید دران اوان که امیر تیمور گورکان بفتح بلاد
شام و لوازم اهتمام کامل می آورد قیصر روم ایلدرم بایزید به تحریک سلطان احمد جلایر و قرا یوسف لشکر بارزنجان کشید
آن بلاد را مسخر ساخت و شجاعت سلطان احمد از پیش همه طرز گذشته بار دیگر حکومت امری لغایتی دراز تا آرزن
و فرزند او را ابرسیم نواب خود برساند و دران وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز بیجون ان خرامید امیر طهرتن حلابت
شناخته کیفیت حال عرض کرد اما تیزبانان آورد که ظاهر قیصر ازان تجارت نادم و پشیمانست و در ناحیه ارزنجان که ایلچی
فرستاده و زبان اعتذار و استغفار گشاده مع ذلک غایت جمعیت خیره ... باعث توجه بجانب روم بوده در
مجالس گاهی باظهار ما فی الضمیر زبان الهام بیان میگشود و جزو همت آنحضرت دران مرز و بوم شیوع یافته بعضی
از ناصحان متفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید در تمهید بساط مصالحت ترغیب نمودند باران فتنه ران قیصر که از
قضات آن ولایت را با امیری جهت آن مهم رسالت داشت و ایشان در قراباغ اران بآستان صاحبقران
کامران رسیده نامه ایلدرم بایزید را که از مضمون آن رعایت طریق اطاعت مفهوم میگردید بعرض رسانیدند آنحضرت
فرمود که چون رومیان پیوسته با کفار فرنگ جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه آن جانب نیستم زیرا که نمیخواهم
که از مرور عساکر منصوره دیار اسلام ویران شود و این معنی موجب شماتت اهل اسلام و خلل گردد اما قرا یوسف که شورش
اوقات مسلمانان از قرب تیغ سیاه نفرت ... الهی تقصیر کرده است مناسب آنکه او را بکشند یا مقید کرده
و بدینجانب فرستید یا از قلمرو خویش اخراج کنند تا میان ما و شما کلی یکجهتی و یکدلی بتبدیل پیوند و دروقت توجه بغزا کفار بر تو
اهوال ما بروجه تمام ان مجاهدان روم تابد و الچیان ایلدرم با این سخن زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار
شد و بعد از فراغ ازان مهم ایشانرا خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت داد و فرمود که من بر علاج حکم
کوه برف زمستان اینجا قشلاق میکنیم و اول بهار بجده در روم میشتابم اگر قیصر آنچه فرمودیم بجای آورد فهو المراد و الا شعر
بر خیز تا آسمان بلند ه که او گردن آرد بخم کمند ه و بعد رجوع آن الچیان روم ارسال رسالت مصحوب ایلچیان بگردانید تا بموقف ایلدرم
بایزید رسانند که اگر عرض همیم القلب خیال اتفاق داری باید که مهم قرا یوسف بدانچه گفته ایم بتفصیل رسانی که از
خواهش جوار ابدی ... تواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شرایط وفاق و ملایمت و مخالفت و رفض و شعث ... کل
بار و عبادت شاید و التوفیق من الله المجید و منه الاعانة و التایید گفتار در بیان توجه صاحبقران عالی گهر
بجانب قیصر سلاطین سایه پرورد کار ند ه که شوار جهان آسمان شمارند ه بود اطوار ایشان نوع دگر
نباشد کار شان بجز فتح کشور ه مخالف کر بود چون کوه خارا ه بگرد دو دول ایشان مدارا ه سپوی گوهر سرشتی شان بنده ا
اهتمام و تربیه پرور که سند ... چون آهو بچه ه بنظر ایشان تو پرورده این تو بر جان صاحبقران کشور گیر است که باوجود
انواع اسفار مشقت آثار و وقوع کثرت حقایق و پیکار کار ازان چند سال متعاقب و متواتر هیچ کدورت ... آمده بود
اصلا از وفور استعداد و کثرت اتحاد ایلدرم بایزید خیده شده و بخلاف مقتضای رای ارای ملک آرای توکل بر تایید ملک
بخش عظیم سلطان از گروه مثوبه ملکت روم گرد برد و چنانچه تفصیل آن از ساعدت وقت ماموریت لوای اقتدار و ران
دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر ساخت تبیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان
قشلاق بپایان رسید و ایام از طبیعت علم زایل شده و آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را
خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود و در بعضی از مجالس بهمان معنی اظهار فرمود و از اکابر نجبا بعرض رسانید



انکار کرده با هم گفتند که روم ملکت وسیع است و ایلدرم بایزید با جنود آسوده و چندین زمان محاربت و ما مدت یک سال است
که یورش میکنیم و پای در میدان قتال نهاده و دشمن میشکنیم مصلحت آن تدبیر که هم شمه ازین معنی بعرض رسانیم و حضرت
صاحبقران را ازین داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را که بواسطه کتابت و سخندانی در مجلس صاحبقرانی
راه سخن داشت بران آوردند که بهنگام مجال بعرض رساند که اکثر ارباب نجوم و منجمان غزای روم تامل دارند و منجمان نیز این یورش را
مکروه میشمارند و چون شمس الدین این سخن را بسمع جاه و جلال رسانید صاحبقران پیشتر رحصال انتوری رسید که
تو سخن اهل نجوم را ازکجا میگوئی شمس الدین از خوف عاجز شده امیر جلال الاسلام را پیدا کرده زانو زده معروض داشت که ما
این یورش را بخلاف رای انورا خواستم بی بیخ اختیار میکنیم و بعنایت الهی قوت دولت پادشاهی ایلدرم
که دولت فتح روم خیر خبر قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران دانشور رحمت دفع و غم خاطر فرمود و رسانعت ....
شهاب الدین محمد لنوف که از فضلای افاضل بود و در آن بود طلب فرمود و بمبالغه تمام از اقتضای اوضاع کواکب
استکشاف نمود خواب مولوی جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته ام و درو از مراعات احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون
در غایت قوت و اختر شوکت دشمن در نهایت ضعف چون دران اوان ذو ذنب در برج حمل طلوع میشود و مولانا
عبدالله کتابی از مؤلفات محیی الدین مغربی بمجلس همایون آورد و نقل ظاهر ساخت که ظهور ذو ذنب در برج حمل دلیل است
بر آنکه لشکری از جانب شرق بر بلاد روم استیلا یابد و مملکت روم گرفتار گردد و لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافته در روز پنجشنبه
هفتم ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلال و مطابق ایت ییل از قراباغ اران متوجه بیابان شکور شد شعر بیان است گر
قیامت هجوم ه بخونریزی رومی و تاراج روم ه بجنبید و در جنبش آمد جهان ه فلک سای پرکاله جهان ه و چون حوالی منکل
از فر نزول همایون رشک روضه رضوان گشت بعرض رسید که در پنجره و چهار ریسمان شوم بسوم ترقوم و ترب در ولایت بود
بر کرجیان بی ایمان دران توطن دارند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که ظفر آثار فی الحال روی بتسخیر آن حصار آوردند
و مدت پنج روز زمین ریه و مجاهده پرداخته روز ششم فتح تیسیر پذیرفت و مشرکان از ضرب شمشیر آبدار غازیان آتش
دوزخ پیوستند ه قلعه با خاک راه یکسان کرد ه بعد ازان حاکم ترقوم پناه در درگاه عالم پناه آورد و عفو پادشاهانه او را
بجان امان داد و صاحبقران کشورستان ازانجا باوسنگ رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان فرود حال را بجانب
سلطانیه بازگردانید و ازاو سنگ بنفست همایون اتفاق افتاده هوای ارزروم مقرب خیام عساکر نصرت هجوم شد و
شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند دران یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشور
ستان کمند عت بر کنگره کماخ انداخت و آن قلعه ایست بغایت بنیان زنجی از زنجان و ارز غایت رفعت و متانت
آن دو ه فلک جبران و امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آن حصار گشته با علیقوا از امرا و بهادران و فوجی از سپاه
نصرت نشان بدان جانب شتافت و ایام محاصره ده روز امتداد یافته از الله الامر شیران بیشه پیکار چون کمک
کوه بار بران حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را بزور غلبه و قهر مسخر ساختند خبر فتح بصاحبقران رسیده
آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامید و آن قلعه را بنظر احتیاط درآورده کوتوالی آن را بطهرتن
مفوض گردانید و بجهت اعلام گردون ماسپس ازانجا در حرکت آمده پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت بایزید
چلپی المجلده برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر بازآمده و فرستادگان بوسیله امرا
عالیشان شرف بساط بوسی دریافته و چند جانور شکاری و ده سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که مولانی عدلی
صاحبقران کشورکش بود بعرض رسانیدند فراغ همایون از استماع آن سخنان متغیر گشته و پیامات را در گرد و فرمود
که چون سعادت مساعدت نماید به نصیحت و نیک خواهی کسی راه نبرد ایلدرم بایزید مردم مخنی میگوید و در
طریق مطلوب میسپرد اگر قرا یوسف را فرستد و قلعه کماخ از ما باز خواسته است بعد ازان مملکت بسلامت خواهد
الحمدلله که ولایت او حصار کماخ متصرف بندگان این آستان در آمد اکنون او را بگوئید که چون سخن ناشنیدی مرو از ما
ثبات استوار دارد و من اینک رسیدیم نگهدار ره ذکر نهضت صاحبقران بفتح حصار سیواس و محاربه بجانب قیصر روم و الحاصل ...

رسیدن قیصر و تعبیه سپاه و تسویه لشکر صاحبقران هفت کشور در صحرای سیواس [illegible]
قیصر را اجازت مرحمت ارزانی داشت آنگاه قلعه‌ها و کوت فتح کرد و عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراخت و بعزم
وصول رعایت رعیت آن بلاد فرموده سپاه ظفرپناه را بر برداشتن ذخیره اشارت نمود و از آنجا به منزل بطرف انگوریه
رفته روز چهارم اراضی قیره شهر مخیم نصرت گشت و در آن صحرا از قراول خبر آمد که سپاه ایلدرم بایزید
نمودار گردید ایلاجوم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که لشکریان سوی دشمن متوجه شده آمدند و طلایه [illegible]
کار در خندق زده مجره و شندر محکم ساختند و رایت نصرت از آنجا بیزد در حرکت آمده چون سایه و صولت بر قیصریه
انداخت یعقوب شیبی که کوتوال آن حصار بود بروج و باره مضبوط ساخته دروازها فرو بسته ابواب حصار [illegible]
بهادران موکب ظفرشعار روی جلادت بحصار نهادند و آغاز انداختن تیر و سنگ کردند در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید
بجانب توقات اردوی منزل کرده بنابر اشارت علیه سپاه از جنگ انگوریه باز داشته یک ایلغار پیش رفتند و آب را در
گذاشته متوجه فرود آمدند و در آن شب لشکر منصور از هجوم سپاه روم دغدغه تمام داشتند و از وقت جولان چشم جنبش از
فضای سپهر تا زمان طلوع زنگ روی روز نقش خیالات عجب بر لوح خاطر [illegible] ایلدرم [illegible] لشکری در اشتغال
غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا و جهاد و سپاه امیر تیمور گورکان از مدت سه سال باز لاینقطع در
سفر بوده [illegible] قوی دست [illegible] شهر و کشور گشوده و صاحبقران سعادت انتما پیشتر شب [illegible] بتضرع و زاری
گذرانیده و از حضرت باری یاری طلبیده در وقت آنکه شیخ صادق [illegible] زرکاری آفتاب مشرق [illegible]
سپهر زنگاری جلوه گر دید میان بر قصد مخالفت بسته و بر بارگی کوه پیکر نشسته بتعبیه جنود فیروزی اثر مشغول شده و دلاوران
جوشن پوش و مبارزان پرخاش کوش فوج فوج چو دریای جوشان هنگام موج در جنبش درآمدند از [illegible]
دیده ساکنان فلک خیره شده و از سحاب گرد و غبار آینه آفتاب تیرگی گرفت [illegible] برانغار سپاه نصرت شعار
از صولت امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از امرا [illegible]
طغا بوغا و سونجک بهادر و دولتمور [illegible] و قبل ایشان میرزا سلطان حسین بود و
علی سلطان تواجی و موسی توکبوغا [illegible] لشکر [illegible] علم شوکت [illegible] امیرزاده میرانشاه [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و علی سلطان توچین و [illegible] و حاجی عبدالله عباس
و سلطان [illegible] حاجی سیف الدین و [illegible] امیر شیخ ابراهیم شروانی آن جناب را [illegible]
امیرزاده ابابکر و میر [illegible] و گل برلاس [illegible] رایت خورشید [illegible] صاحبقران [illegible]
از مطلع قول طلوع نموده جمعی [illegible] شجعان جنگجوی [illegible] بهرام خوی [illegible] چتر همایون فال استقلال
جمشیدی [illegible] قلب [illegible] و در هراول قول امیرزاده محمد سلطان و [illegible]
پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و امیر [illegible] عباس و امیر شاه ملک [illegible] شیخ علی بهادر
و زمره دیگر از اهل [illegible] قرار گرفتند و امیر تیمور گورکان چهل فوج [illegible] پیش [illegible]
که بکومک احتیاج افتد فوجی از آن پردلان را بدان جانب [illegible]
[illegible]
[illegible]
بهادران [illegible] ترتیب [illegible] اعلام ایشان [illegible]
لگام بکام ارادت [illegible] شعر [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
ایلدرم بایزید ترتیب [illegible] برلاس [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

روهمان



روهمان جلادت نشان تعیین کرد و خود در قلب جای گرفت [illegible] عیسی و مصطفی [illegible] مقرر ساخت و محمد
چلبی که ارشد اولاد وی بود [illegible] مشهور شده با سایر امرای [illegible] پادشاه [illegible]
بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف [illegible] محمد [illegible] از شجعان پردل در
مواضع مناسب قرار گرفتند [illegible] دو لشکر [illegible] میان دو [illegible]
یکی کوه [illegible]
ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید [illegible]
[illegible] صباح روز جمعه نوزدهم ذی الحجه [illegible] ترتیب [illegible] آن دو پادشاه [illegible]
سپاه [illegible] دریای [illegible] سرها [illegible] اول
مبارزان [illegible] آغاز [illegible]
و شعله [illegible]
انداخت [illegible] ساخت [illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و امیر [illegible] محمد چلبی [illegible]
داشت در آن معرکه [illegible] مقاومت [illegible]
بمیدان [illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible] صاحبقران کشورستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحبقران گیتی ستان [illegible]
نصرت نشان [illegible] شاهزادگان [illegible]
قیامت [illegible] سحاب تیغ [illegible]
[illegible]
و در آن حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان [illegible]
برآمد و ایلدرم بایزید [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید [illegible] امیرزاده شاهرخ و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده
سلطان حسین و امیر سلیمان شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمود خان [illegible] ایلدرم بایزید
[illegible]
صاحبقران زمان [illegible] و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]

کو دران شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت که ایلدرم بایزید را دست بسته ببارگاه همایون آوردند
آنحضرت تخت قیصر را بخان دوزخ کشت گفت انگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشاندند و باتفاق نورخان امیر
تیمور گورکان دران محفل بزبان عتاب از روی رفق بقیصر گفت هرچند ظهور خیر و شر منوط و متعلق باراده
قادر مختار و خالق بشر است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که بتو رسید خود بوده زیرا که در قبول
جزئیاتی که از تو التماس کردیم مضایقه نمودی اگر چنین طریق موافقت رعایت می بود و بواسطه عبور موکب منصور
گرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک همگنان را معلوم است که اگر قضیه بر عکس واقع
می شد و ترا ظفر و نصرت دست میداد از آثار سخط و غضب تو جز امور نالایم در باره من و تبعیان بوقوع نمی انجامید اکنون
بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو و اولاد و متعلقان بجز احسان اندیشه نیست هیچ باک مدار و دغدغه بخاطر راه مده ایلدرم
بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا برگشاد و امیر تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده
خلعت پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانید و بوعده های جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن
عواطف و اشفاق مشاهده فرمود معروض داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در معرکه با من بودند امید آنکه
ملازمان بتفحص حال ایشان مشغول نمایند و هر کدام زنده باشند بمن رسانند در ساعت تواچیان بموجب فرمان حضرت
صاحبقران باطراف و جوانب تاختند و بعد از چند روزی موسی را گرفته بآستان اقبال آشیان آوردند و مکارم
اخلاق صاحبقرانی قیصرزاده را نیز خلعت فاخر پوشانیده نزد پدر فرستاد و دران ایام نزدیک بارگاه فلک
اشتباه خرگاهی مکلف جهت قیصر برافراشته بودند و حسین برلاس و بعضی جمعی بمحافظتش قیام مینمودند
چون امیر تیمور **ذکر شمه از تتمه حادثات روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار رحمت حق تعالی** گورکان از هجوم
گورکان از هجوم سپاه روم فراغت یافته قرین فتح و نصرت در مرغزار انگوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال
کلید قلعه انگوریه را باستانه علیه آورد و مال امانی از آن بلده بحصول پیوست و هم دران ایام فرمان همایون نفاذ
یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر سونجک بهادر با گردان
زمان بتختگاه قیصر که برسه بود روند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده امیرزاده محمد سلطان با سی
هزار سوار نامدار بشرف تاخت گشته و القصه حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین
و امیر سلیمان و رستم طغابوقا و سید خواجه و پیر علی سلدوز حسب الحکم عازم قونیه و آق شهر و قرا حصار و علائیه و دیگر
و این حدود و طایفه منتشر گشته بهر جا رسیدند کمال اقتدار ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار دریا
تاخت کرده پسر کلان قیصر سلیمان چلبی که بآنجا گریخته بود و غلبه از گریختگان و اهل برسه را همراه آورده بکنار دریا رسانید تا از آب مغاره گذشته
با سعادت رفت و گروهی اسیر شدند و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده در مرغزار برسه قرار
گرفت و دران اوان زن و دو دختر سلطان احمد جلایر که در یکی شهر بیان نشسته بود بدست عساکر امیر شیخ نورالدین
افتادند و سلطان احمد جلایر چون بجانب قراباغ عازم شد به بغداد رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع رایات نصرت علیه
برافق قیصر را از برسا بطرف حلب گریخته بود القصه چون امیر شیخ نورالدین از ضبط اموال برسا و غارت و تاراج
آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید را با مسکوکات و دستینه فت لاتیس افرنجی و قرنش بار و روی همایون
برد و حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال این احوال سلطان محمود خان در مرحله برلیغ وفات یافته امیر تیمور گورکان
از شنیدن خبر آن مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد و از برای ترویح روح او تصدقات بفقرا و مساکین داد
و فرمان فرمای بلاد و عباد از نواحی انگوریه بجانب صحرای سوری حصار از فر نزول همایون غیرت
قلعه فیروزه گاه گردون ساخت و دران ایام امیرزاده خلیل امیر شد و در تبریز تکریت آن دیار را سال دوازده
و چون امیر اقبوغا در هرات وفات یافته امیر مضراب جاکو را بجای او در آن فرموده انگاه متوجه رایات اعلی گشت





عطیه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنا بر آنکه آن بلده بنضارت هوا و لطافت مأوی
رشک افزای فردوس اعلا بود مدت یکماه مضرب سرادقات حضرت گشت و بعد از آن امیر تیمور گورکان عزم
شکار فرموده از کوتاهیه نهضت نموده چون بحوالی التونتاش رسید روزی عیش و مجلس عشرت در غایت
آراستگی مرتب گردانیده و ایلدرم بایزید را منتظر نظر مکرمت ساخته بدان صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری
چند بگذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از نخجیری ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف درباره قیصر اظهار نموده از آنجمله
یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود و پس از آنکه خاطر خطیر جهانگیر از تمهید بزم عیش باز پرداخت بار دیگر بتوجه اهتمام
بسرانجام مهام مملکت انداخت و مولانا بدرالدین محمود و از شیخ شمس الدین خوارزمی برسم رسالت بجانب مصر فرستاده
تکلیف مهام و ارکان سپاهیه که خطبه و سکه دران دیار باسم و القاب همایون آراستگی یابد و اطمش را از قید خلاصی
یافته بجانب شام فرستاده و الاهیجی لوای کشورگشای بعد از فراغت از ولایت روم متوجه آن مرز و بوم خواهد بود
متعاقب انجال عجیز بکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته در درگاه عالم پناه رسیده اشرف لسان تحف
بیشمار گذرانیده خراج اهل فرنگ بعرض رسانید و صاحبقران منصور او را خلعت پوشانیده اجازت معاودت
ارزانی داشت و چون موکب همایون در حضور نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب
قضا باشتغال خطیر وزارت جمع کرده بود از پیش برکش میان جبی برسم رسالت آمده و بزکات لاالقیه و تسوقات رایقه
پیشکش نموده گفت که لطف پادشاهانه قیصرزاده را در حضور محفوظ نموده قیصرزاده کشته قدم از ربقه خدمت قبلتشان امیر تیمور گورکان
شیخ رمضان را منظور نظر گیتی اثر گردانیده گفت مثل از ایلکوی که آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور آمد اکنون بعضی
ماضی که گفته اند بزرگان که از سرگذشته نگوییم و دغدغه بآن جانب می باید شتافت تا غبار مخالفت از آئینه مودت
مسحت انجلا پذیرد و شیخ رمضان با نعام کلاه و کمر و اسب و زر مخطوظ و بهره ور گشته رخصت معاودت یافت
و چون زیف رفیف آغاز در سپه ری گرد و لشکر بدو دست بغارت بیاع و بستان آوردند صاحبقران کامران بتفحص آن
نقلان اشتغال نموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت نظر آیت بجانب دست راست برافراز
و هرکس به خلاف داشت باشد از بنیاد براندازد و در شهر قیصریه سپاه قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرموده بآن
طرف رفت و یورت قشلاق امیرزاده شاهرخ گردد و چون انغار بود و لایت کرمان ایلی مقرر شده و چون اعلام نصرت اعلام
از شغور نیع در حرکت آمد و بقطع منازل شهر تیره را که از شهرهای دور دست مانند قلعه گردون روشن ساخت و در آن
مقام محل تعجب جای سپیر آن تیره را آمده میرزا شاهرخ متقبل شفاعت و متعهد غنایت شده او را در کنار پیش کشاه کامران شفیعه
بپای تخت صاحبقرانی آورده و الماس عفو کرده و امیر تیمور گورکان بالتماس شاهزاده را مبذول داشته و خنجر مکرم
بر شیر حاکم ماردین بگیرد و دو قامت قابلیتش الخلعت خاص چارقب و تیغ و کمر انعام نموده و دختر او را با مرزا امیر
زاده ابابکر فرمود و دران زمستان که از خط آسمان به پشت زمین تلی و مهابت شاه جهان و بعلمای مع علیه پیوست تا کار یکی جهنی است
بنیادت حصین و سه طرف آن باب دریا اتصال دارد و یک جانب بخشکی و جمعی کثیر آنجا ازنگ انجا پناه شدند و
آن قلعه را از میر منجوانه واز مواضع محرز گرفته اند و عبا و فتح کیاب ساختن از آن حصار و در قلعه دیگر کرت
سر کوهی و مسکن سلمان است و آنرا نیز از میره بندند و میان اهالی از زیر سلیمانیه که راندام مراقبت اشتغال دارد
و بنا بران در کمیا از آنجا و داشتن از میرکبران اهتمام بسیار است و اغات همچنین از سلاطین اسلام براندات
بیافته است چون بر تو شعور صاحبقران مؤید منصور بجلو کمی حال آن قلعه واقف و عرق غضبیت در حرکت آمده بدان جانب
شتافت و در عرض دو هفته از زیر گیران منحب ساخته کفار سد برآید البوار روانه ساخت و حصار را با زمین هموار گردانید و خاک
بسیواری از میر ایام محاصره آن از یمن ظفر کرد و دانش مسطور رشته بوضع می بود زد **سو** از میره ابا گشت از
تیمور مؤید جهانگیر **ش** وان قلعه که هیچ شاه نگشته **ش** برکند ز آتش کینه تیغ **ش** در جنگ بهفت سال قیصر **ش** شاهی
بران حصار تسخیر **ش** بگرفت و کند از پی **ش** زین شه بدو هفته یافت تسخیر **ش** این کار که کرد **ش** بازوی قوی

حسن تدبیر ، چون صاحبقران کشورگیر از مهم ازمیر گران باز پرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان را پیش نهاد همت
عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات بی‌شمار بخشید تا اگر کفار فرنگ بعزم جنگ متوجه ایشان
گردند در مقام مقابله و مقاومت توانند آمد و در اثنا ضعیف این حالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد سلیمان چلبی بدرگاه فلک
اشتباه آمده و پیشکش بسیار از اسبان راهوار و جانوران شکاری واقمشه نفیسه نمود نامعدود همراه آورده بود
برسید امرای عظام شرف بساط بوس صاحبقران گردون غلام دریافت کیفیت اخلاص و دولتخواهی سلیمان را بشرف عرض
رسانیدند و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمامت ولایت ایدی و
توابع و مضافات مخصوص بغیر زاده باشد و در این باب یرلیغ جهانمطاع بالتمغاء همایون رسید و شیخ رمضان نیز هم
خلعت و اسب مکمل بزین زر سرافراز شده رخصت انصراف یافت و هم در آن ایام از پیش پیر و کرقیصر عیسی چلبی
رسولی قطب الدین نام بپای بوس صاحبقران افتاب رسید و او نیز نوازش یافته باز گردید اتحاد را استظهار یافته از
زیر مرجعت کرده سایه التفات بر پشت حصار الغ یلاق انداخت و در اثنای جنگ و جدال اثری بسیار جلال اسلام
رسیده شهید گردید و جهان لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردان انجا بقتل رسیدند و عیال و اطفال را اسیری گشتند و الغ
یلاق با خاک راه یکسان شد بعد از آن اکثر دژ و قلعه‌ها یمن توجه صاحبقران ظفر قرین مفتوح گشته علم بازیر قلاع نمود و در
در اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان بر مبشر بحضرت صاحبقران پیوسته عرض کرد که شاهزاده را عارضه قوی طاری
شده است و از جهت دغدغه ضعف نالوان یافته آماده برخاسته استعجال بار دوی میرزا محمد سلطان فرستاد که کسی
را پیشتر فرستید تا کیفیت حال را کما ینبغی بازیابد و موکب جهانگشای از قلعه حصین بطرف اق شهر در حرکت آمده
در خلال آن نوال الغ قیصر سعید ایلدرم بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه در آق شهر بمرض خناق
و ضیق النفس در گذشت و امیر تیمور گورکان در اثنای راه این خبر شنیده بغایت محزون و ملول گشت و معتمدان اینجا
را نزد او از پیش امیرزاده محمد سلطان آمده تقریر کردند که والا فرخ طینت شاهزاده را مرض مسهلی دارو مفید نیفتاد و علت
در حلق شد و مرض بعجز انجامید و ملال خاطر همایون بجهت از دریا و نیز رفته از خوابگاه را دو اسپ به درگاه رسید
که تا رسیدن موکب فرخنده بدانجانب خبری دیگر بیاورد و شیخ نفیس اق شهر شتافته از غایت عاطفت باز
ماندگان ایلدرم بایزید را دلجوئی نمود و جامه پوشانیده و از پیش موسی چلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و
ترکش بند بادر طلا اختصاص داد و صد سر اسب بدو بخشید و یرلیغ موشح بالتمغاء همایون کرامت نمود و فرمان داد
که قیصرزاده نعش پدر خود را در آق شهر امانت گذاشته بود تا بآئین سلاطین برده در عمارت کرهاس
از برای این معنی ساخته دفن کنند و چون بدین موجب تقدیم رسانیدند امیر تیمور گورکان اتفاق را در آق شهر گذاشته
بر جناح تعجیل روی بار دوی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاهزاده را چنان ناتوان
یافت که مجال تکلم نداشت و از آن جهت ملال عظیم بر باطن حضرت صاحبقران مستولی شد و بیمار را در محفه خوابانیده
کوچ فرموده هم در آن روز چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمدند در هژدهم شعبان سنه خمس و ثمان مایه بوغ الغ
امیرزاده محمد سلطان از تنگی قالب بجانب عالم آخرت پیوست از غم و اندوه از وقوع این حادثه کبری صاحبقران
سعادت اقتران عنان اصطبار از دست داده لالی آبدار از لجه دیده فرو پاشید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر
و کبیر بایوان کیوان رسانید شعر سران ملک پیراهن دریدند ، دم رحلت پیش از برابر دیدند ، آری و اوامر قضا
رضا داده بتجهیز و تکفین شاهزاده مغفرت قرین مشغول گشته و جسدش را در تابوتی نهاده و تابوت را در محفه
تعبیه فرموده حکم شد که امرا لباس سوگواری پوشیدند و سوار از اعیان روزگاران گوهر نفیس السلطنه
و در ورق قیدار پیغمبر علیه السلام بطرف خاک سپردند و عمر شاهزاده میرزا محمد سلطان بیست و نه سال بود یکی از فضلا
در تاریخ آن واقعه این رباعی نظم نموده ، بگذشت ز تیره هم جاه شعبان ، سلطان جهانیان محمد سلطان ، تحت
نوره قبر کنی جمع بنام ، تاریخ وفات گر دهد جانجهان ، ذکر رسیدن خبر واقعه میرزا محمد سلطان باستانه فلک اشتیاق امیر صاحبقران



بیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق و آذربایجان ، چون مولانای بنام بدر الدین محمود صاید
و پسیاولکان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک شام مرلقب یافته بود بر فتح روم و اسیر
قیصر وقوف یافت ، چنین دانست که در مخالفت صاحبقران و از خدمت مرو تمرد بنا بر آن ایلچیان را
بانواع الطاف نوازش کرده باطلاق التمش فرمان داد و او را بیارگاه خود طلبیده مراسم تعظیم و تقدیم
رسانیده از تقصیرات سابقه عذر خواهی نمود و در تمامی بلاد معروف شام خطبه و سکه بنام صاحبقران گردون غلام
آراسته التمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد و اقبغا نام بیک سبنده مقام روان ساخت و پیشکش بسیار
چنانچه سؤال و اوقات فقود و عقود و جواهر و رخوت و اقمشه فاخره و شتران مصری و اسپان تازی ارسال داشت
و قبول نمود که بعد از آن باج و خراج بخزانه عامره رسانید و التمش با همراهان در نواحی آق شهر بحضرت صاحبقران
نصرت بهر رسید و زمین عبودیت ببوسید و نیز کاشف سلطان مصر را گذرانیده کیفیت اطاعت او را بعرض رسانید
آنحضرت اظهار عواطف اشفاق نموده فرمود که چون ملک مصر در ضمن این از سرحد ترتیب ممر محمود گشته رعایت حال او
بر ذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هرگاه که چون بر جاده اخلاص ثابت قدم گشت و در ابواب قبول رسانید و جا
خواهیم کرد که بعون اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بجهت و سایر ضبط و ممر ممر و ممرعد به تعظیم و تکریم اقدام فرمود
وانحصوا تیمره را بانعام خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داد و مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد و چون
از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرموده خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار گرفته الوس ظفر
حلیه بجانب یورتهای ایشان که در صحرای ماسیه و ارغنی قیصریه بود حرکت نمود و قراتاتار قومی‌اند که
هلاکو خان ایشان را از مغولستان بایران آورده بود و جهت تسخیر ممالک روم فرستاده و آن قبیله
بی حد و حساب زر او رنده و مواشی و مراکب و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون بموجب توقف جهانپوش
پرتو وصول بر حد و منازل قراتاتار انداخت و کیسا رکلانتران ایشان اوزک و ممر و قت بملازمت شتافته
بخلعت طلا دوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و برفتن ماوراءالنهر مامور گشته زبان بقبول گشادند و تیر
و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را در گرن و جوق جوق ساخته بر امرای تومانات تقسیم نمودند و با تمامی
ولد گوجانیده روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان کوسفند و چهارپای نخورد تا سکنه
نشوند و خیال فرار نکنند آنگاه عنان عزیمت صاحبقران گیتی ستان بجانب عراق و آذربایجان انعطاف
یافت و امتثال واجب الامتثال سلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و جهان
بیگی آقا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاهزادگان صغار تا حدود
قلعه اونیک تبریز همایون فال را استقامت و استقبال نمایند و چون رایت ظفر آثار بسعادت اقبال از سیواس
بگذشت راقم چهره ونه امیر را اعتماد الفنون نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود تا بولایت خود رود و دیگر
غرم بر چپن بوادی مواظبت نموده و در ارزنجان از رعیتان اسبیر و ... بلوازم خدمتکاری تقدیم رسانید و پیشکش کشید
و کیده و منزل لشکر حراسی کرده بازگشت و در ارض روم رسید و آرای سپهر سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده
ابراهیم سلطان و اولاد امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش حاجت و اقعه جانسوز شاهزاده
محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فالق الانوار صاحبقران کامکار فرو دوید و حضرات عالیات
در او تیک بموکب همایون پیوسته آن واقعه هایله را بولد شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند و پستر علیا را غصه
های در شکسته مضطرب گشته بروحی نوحه و زاری و گریه و بیقراری نمود که فلک زنگاری اگر تواستی جدرود اشک
اشک گلگون می‌افشاند و تمامی آغایان لباس سوگواری پوشیده بموافقت خانزاده بر ماتم سرا جامه نشستند و
تعزیتی در رعایت علت داشته جهت تربیت روح شاهزاده سعید تختانه اکابر ملک علماء و اعیان ضعفا و ایتام بیمار طعام
نمودند بعد از آن فرمان عالیشان نفاذ یافت و همه از شمار ماتم بیرون آمدند و علم الحجه جبهه و غیره را بالغ آراد و

اکرام و خلعت و انعام نواخت و جهت او از فضیلت غزا یورش گرجستان را پیش نهاد همت ساخت **ذکر نهضت**
**رایت نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک به شاهزادگان عالیمکان**
لوای کشورگشای از مملکت روم بازگشته پرتو وصول بر حدود گرجستان افکند و ملک گرگین باقدام اخلاص و عبودیت
موکب همایون را استقبال نمود و عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان
جزم کرده بطرف منکول روان گشت و در آن ولا ایوانی قیمیر آتقه قاهر گرجی با تبرکات لایقه درگاه عالم پناه را مستسعد
او گوستندیل برادر ملک گرگین نیز بساحت آستان دولت آشیان دولت استشباع زا مقبل ملتزم گردانیده در قلعه
در هر منزل سپه وران و حکام بخدمت ملتزم گشته و پیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص می یافتند و چون
منکول محل نزول همایون گشت بندگی حضرت صاحبقران برحال میرزاده محمد عمر شیخ افتاده بار دیگر حکومت شیراز باو
اختصاص پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزاده رستم ییلاق قمرز دوان خبر شنیده عازم
اردوی همایون گردیده و در منزل خواب ... را از اعمال برد بادعان فرمان واجب الاذعان میرزاده رستم رسید که حکومت
اصفهان را بو عنایت فرموده ... از آن عبده ... خود بود و جود رفته قلعه ... بتجمل عمارت ... و در هم
و در آن منزل میرزا ابو محمد و میرزاده رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک روی بالکای خود نهادند و امیر تیمور گورکان
بعد از آنکه در منزل قاربن نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تسخیر دار السلام بغداد گشته ایالت ولایت
عراق عرب تا بواسط و بصره و کردستان و ماردین و ... علاء الدوله و میرزاده ابابکر عنایت کرده و فرمود که
شاهزاده بخت بیدار بکشتابد و مغز ان ... را بتیغ سیاست نیست گردانیده در فصل بهار بیلاق درآید
و شهر قرا یوسف را که در آن وقت ... و دیار ربیعه بود ... مع ساختن درد عمارت و زراعت دار السلام بغداد
مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرا یوسف و عراق عرب آنکه چون اردوی همایون بعد از وصول موکب
صاحبقرانی بتبریز و استماع ... بیقیاس بر ... راه یافته بطرف عراق عرب شتافت و اعلام آنکه
راجع آورده در صحرای ... و سلطان احمد در آن زمان که بغداد آمده بود بجلایش پسر خود سلطان طاهر
رفت و آقا فیروز را که حد الملک طاهر بود گرفت و بدین جهت پسر از پدر توهم نموده باتفاق امرا عظام محمد بیگ
امیر علی قلندر و میکائیل از خشاک ... ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت و شب از آب بگذشت
روز دیگر سلطان احمد چهره بدو در ... طرف اب ... اب ... منزل گزید و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را
بکومک طلبید و قرا یوسف بشتاب ... باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست
دادند و سلطان طاهر ~~حرب کرده او را شکست دادند~~ و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که اب از جوی بگذراند
با چهره اسپ در آب افتاده شعله حیاتش فرو نشست بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک
شده از وی مفارقت اختیار کرده و بغداد رفت و قرا یوسف اندیشناک شده از وی مفارقت اختیار کرده به بغداد
رفت و قرا یوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان در کوشه ... و تحصن
تواجش نام او را بدرود در شب او را بر دوش کشیده قرب نه فرسخ برد آنگاه بحجلی رسید که گاوی داشت سلطان
احمد بران گاو سوار گشته بتکریت رفت ... او برات ... بوجبل پیاده اسب ... و از نقدها آنچه با خود آورد
پیشکش کرده سلطان احمد مغلوک چند ... کشیده ... بطرف شام خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف
بالفعل ... چون میرزاده ابابکر بحله رسید امیرزاده رستم نیز وی ... بموجب فرمان واجب الاذعان بدو پیوست و
شاهزادگان و قول ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرا یوسف استقبال نموده بکنار شهر الفلم ... تقین
روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده
رستم بطرف فارس رفته میرزا ابابکر ببغداد درآمده بعمارت و زراعت مشغول گردید **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان و**
**ایلغار و مراجعت فرمودن از آنجا و عزیمت بجانب قراباغ بعزم قشلاق** چون حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت گرجستان

درآمد



درآمد ... اندافته را سیاست خشند در هر جا ... که در هر طرف ... ساختند و موکب همایون بعد از قطع مراحل و منازل
روز دوشنبه ... ذی قعده بقلعه فیروزه کوه رسید حاکم فیروزه کوه در آن قلعه از غایت استظهار احتیاج تسیق ... دار
مانند نگین در میان انگشتری احاطه نموده و بافروختن آتش جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداختند و اهل قلعه
از صولت سپاه ظفر پناه دست و پا از کار رفته بعجز شامل حال صاحبقران عادل را شفیع جرائم خود ساخته و پسر اسکندر (؟) ...
اعیان ... حصن آسمان نشان از راه عجز در بحضیض ... قصور رابر ... در نوزدهم ماه مذکور با پیشکش اقبال آشیان
شتافت امیر تیمور گورکان رقم بخشش و لوا عاطف و لطف بحقیقت احوال ایشان کشیده و کوتوال فیروزه کوه را با میرزاده
مفوض گردانید و در خلال این احوال یکی از قوم عراقانا که در ظاهر از اعیان دست عذر در آستین عصیان
... آورده ... و شکری بر ... را که متعهد که جای ... ایشان بود و ... فرزانه ... آغاز گریز کردند و چون این خبر بدرگاه جهان
رسید همین طریق سلوک داشتند و امرا عظام مثل سونجک بهادر و امیر شیخ الدین عباس و الممش و شاه ملک
و غیر ایشان را تعاقب نموده خلقی کثیر قتیل گردانیدند طایفه از آن قوم جان تنگ پای ... برده در بیکه (؟)
اغار گرفتار گشته و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب ... در عقب اسکندر**
امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزه کوه ... عالیات ... همایون را بجانب سمرقند روان ساخت ... نهضت
بدفع شر اسکندر ... برافراخته در آن اثنا امیرزاده شاهرخ را ... طاری شد و ... توجه بطرف ... یافت
و حضرت صاحبقران روز جمعه ششم ذی قعده بجلاو رسید و بموضع ... اسکندر ... و ... از ...
و آن عقبه ایست بنهایت تنگ بر ... و پشته ... باریکی ... آب بزرگ که اسب بشناه از آن
نمیتواند گذشت از میان آن دره میگذرد و بواسطه این صعوبت ... ناچار ... صاحبقران ...
از عقب اسکندر ... آن دره در آمد و چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته و ... را ... کرده
به بستن پل اشارت کرد و فرمان بر ان بموجب فرموده عمل نموده روز دوشنبه ... بیست و سیم ماه مذکور ...
که ... اول بود ... بر آن پل گذشته و متعاقب یوسف ... برلاس و سید خواجه و امیرزاده سلطان حسین و امیر
شیخ نور الدین عبور نمودند و ببالای کوه چهل ... آمده جنگل ... طی مسافت کرده و در آن ... بجا ... ی ... 
اسکندر را طلبیدند روز پنجشنبه بیست و ... هشتم ماه مذکور شاه ملک برلاس و ... برلاس ... از قراولان ...
اسکندر رسیده جوانا ... بیت ... نمودند و اسکندر دویست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت ...
رستم و ... آغاز کشش خویش می پنداشت ... کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و ... الملوک
حاجی عبد الله عباس از عقب رسیده ... اسکندر را غارت نمودند و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود ... 
اسکندر ... اسب دیگر متعلقان او با خورد و بزرگ اسیر کرد و امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه بر قراولان ...
گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند بیاد حمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر ... دیگر
یافته با اندک مردمی بطرف گیلان گریخت و ... کرد ... در ... ست و ... خبری ... امیرزاده
سلطان حسین با میرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امرا عظام ... باتفاق ... روز ...
قلزم ... فرسنگ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب ... بموجب فرمان با لشکر خراسان
براه آمل و ساری آمده بود و باشان پیوست و نوبت دیگر ... شیران بیشه جلادت ... جنگل درآمده در طلب اسکندر ... 
نمودند و چون از وی اصلا اثری نیافتند به درگاه عالم پناه باز گشتند کیفیت حال عرض کردند امیر تیمور گورکان ایشانرا
معاتب ساخت و حکم فرمود که بطرف گیلان روانه شوند ... اسکندر را بدست آورند و ایشان ... 
ظفرنامه و مطلع السعدین ... بیت ... و ... جنگل ... کشیده آنکه اسکندر را در ... 
موکب همایون مراجعت نموده ... سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گردانیده که چون ایلغار ...
صاحبقران فلک اقتدار باز گشته فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت بر ایشان غضب فرموده ...

دیگر کار او را [illegible] نیاز [illegible] را اول بلیغ خواهیم کرد لاجرم ابا نمود و [illegible] و افتاده بولایت [illegible] در آمدند
و رسولی نزد سید هادی کیا که بدان وقت حاکم آنجا بود فرستاده پیغام داد که اگر میخواهی که مملکت تو [illegible]
[illegible] اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن [illegible] کرده و [illegible] اسکندر را خبر [illegible]
[illegible] بعضی از جنگلهای این ولایت [illegible] و بر حال میکرد و خانه آنکه [illegible] شکار و [illegible]
[illegible] سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی [illegible] جنگل [illegible]
داشت و [illegible] آن جماعت [illegible] سید ظهیر [illegible] محمد [illegible]
خود از وی شنیده‌ام که گفت در آن جنگل [illegible] وجهی اسکندر کردیم جمعی از [illegible] دو [illegible]
[illegible] یک عورت و دو طفل [illegible] آمدند و طعام طلب [illegible] خورده با [illegible] در آمدند و [illegible]
[illegible] تاختند چون اسکندر آن عورت [illegible] و طفل [illegible] و مادر اطفال آغاز نوحه کرد
او را [illegible] و خود با یک نوکر [illegible] و سپاهیان سید هادی کیا در رسیده اسکندر [illegible]
[illegible] مجروح ساخته [illegible] تا [illegible] گرفتار [illegible] و [illegible] سید [illegible]
آن [illegible] را [illegible] صاحبقران [illegible] مولف ظفرنامه گوید که اسکندر [illegible]
[illegible] و در میدان [illegible] رستم [illegible] بود [illegible]
[illegible] و چون اجل موعود [illegible] فایده [illegible]

ذکر [illegible]

[illegible] جانب سریر سلطنت و استقلال [illegible] چون خاطر همایون [illegible] ربع مسکون از [illegible]
فراغت یافت [illegible] بیلاق [illegible] شتافت و در آن منزل امیر سید علی [illegible] سید کمال الدین
بن سید قوام الدین [illegible] ایالت ولایت آمل [illegible] آنگاه [illegible] عزیمت
ماوراءالنهر فرموده شاهزادگان و حکام عراق و آذربیجان را [illegible] رخصت [illegible]
ملازم امیرزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس را [illegible] بصوب اصفهان روان [illegible]
روز [illegible] پنجم ذی‌الحجه [illegible] بفیروزکوه [illegible] صاحبقران [illegible]
ری و فیروزکوه [illegible] و خلعت طلادوزی و کلاه مرصع [illegible] اجازت داد و روز [illegible]
محرم الحرام سنه سبع و ثمانمایه [illegible] عبور نموده [illegible] صاحبقران [illegible] و در آن منزل امیرزاده [illegible]
رسیده [illegible] پادشاهانه [illegible] رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب [illegible]
[illegible] امید [illegible] و [illegible] تقبیل [illegible]
[illegible] نصرت آیات [illegible] برآمد [illegible]
[illegible] علاء الملک ترمذی [illegible] همایون گشته لوازم [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] مقدم جهان آرا [illegible] سپهر [illegible] سلطنت [illegible]
و قضاة و اکابر و اعیان سمرقند [illegible] رسیدند و آن [illegible] کامرانی از [illegible]
مانند جان در تن [illegible] بسمرقند [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] بجای آورده [illegible] نشاط و عشرت [illegible]
[illegible] اشتغال فرمود و در آن [illegible] و [illegible] لوازم اطاعت و انقیاد
ظاهر گردانیده و [illegible] صاحب [illegible] برکات
[illegible] مصور بود [illegible]
[illegible] و در [illegible] صورت آن [illegible] الاحد [illegible]



صاحبقران کامران بجهة تزویج شاهزادگان عالیمکان

علو همت صاحبقران گیتی‌ستان بر طبق کلام معجز
نظام علو الهمة من الایمان همواره مقتضی آن بود که تمامی بلاد و امصار جهان در تحت تصرف بندگان آن [illegible]
آشیان در آمده و همای چتر همایون [illegible] تمامی [illegible] بسیط غبراء [illegible] و آفتاب [illegible] حضرت
[illegible] سپهر [illegible] بال اقبال [illegible] و [illegible] سالم [illegible]
فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نمود خاطر عالی [illegible]
و [illegible] و لوازم [illegible] بتقدیم رسانیده [illegible] و [illegible] اقدام [illegible]
[illegible] خوف و خطر [illegible]
شاهزادگان کامکار را [illegible] اطراف [illegible] فرمان [illegible]
یافت [illegible] اطراف ایران و توران [illegible]
[illegible] اعلان [illegible] امیرزاده پیر محمد
جهانگیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ از [illegible] حضرت صاحبقران در جواب ایشان فرمود [illegible]
[illegible] شاهرخ [illegible] مملکت [illegible] عراق و آذربیجان [illegible]
[illegible] امیرزاده پیر محمد جهانگیر [illegible] و حکم همایون [illegible] ترتیب اسباب جشن و سرور [illegible]
[illegible] مرغزار کان گل [illegible] یافت [illegible] شوال
سنه سبع و ثمانمایه [illegible] کان گل [illegible] همایون [illegible]
[illegible] فلک [illegible]
[illegible] عالم آرای [illegible] هفت رنگ بود [illegible]
[illegible] و وسعت [illegible]
داشت [illegible] جهان [illegible] و [illegible]
شاهزادگان سعادت‌قرین و [illegible]
[illegible] کواکب [illegible]
[illegible] همه کوه و بیابان [illegible] و از ممالک [illegible] ترکستان و مغولستان و خراسان و
سیستان و [illegible] تمامی بلاد ایران و توران [illegible] خلایق مجتمع گشتند [illegible]
مشکل [illegible] ملک [illegible] سلطان [illegible] کمالات [illegible] کلام [illegible]
[illegible] و فصاحت بیان و طلاقت [illegible] ارباب عرفان [illegible]
و توفیق امتیاز تمام داشت [illegible] ملک ناصر سلطان فرج [illegible] رسالت رسیده [illegible]
و [illegible] جواهر [illegible] رسانید [illegible] علاوه [illegible]
بود و امیرزاده خلیل سلطان [illegible] و امیرزاده پیر محمد جهانگیر [illegible] سعادت
[illegible] دریافتند و حضرت صاحبقران [illegible] امیرزاده [illegible] امیرزاده محمد سلطان
[illegible] مثال [illegible] شد و چون [illegible]
حضرت صاحبقران شاهزادگان [illegible]
[illegible] نورانی روز [illegible] و ایام [illegible]
[illegible] ایران و توران و مصر و شام و روم [illegible]
[illegible] عجب [illegible] مجلس انس و بساط نشاط [illegible]
[illegible] کاینات [illegible] غم [illegible]

تزویج شاهزادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت و جمعی کثیر از علما و قضاة و موالی و اشراف و اعیان
و اهالی در پایه سریر سلطنت مصیر مجتمع شده امیرزاده الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده
ایجل بن میرزاده اقمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ با گرامی دودمان سلطنت و عفایف
خاندان خلافت عقد بستند و در آن محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بتلاوت خطبه
نکاح اشتغال نمود و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و در روزگار
تهنیت و نثار گشت ده ... از لؤلؤ و گوهر شاهوار و درم و دینار بسیار افشانده گشت بیت جهان از نثار گوهر دست
مردم ۵ گر گفتی ز فلک بیبارد انجم ۵ و حضرت صاحبقران بر پسند جهانبانی بر آمده خواتین بلقیس آیین بهمه مشتری
سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر ترتیب را بنور حضور نور و صفا بخشیدند و جای شاهزادگان جمشید
قرین و نوئینان و امرای تمکین و سادات عظام و قضاة اسلام و اکابر و اعیان در سایر دوازده پایه مقرر گردانیده
صف حاجبان مرصع کلاه ۵ بخدمت ایستاده در پیشگاه ۵ و سایر خلایق از امراء هزاره و اعیان روزگار و اشراف هر
بلاد و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور دیوال بسته و یساولان محرم توان خلعتهای طلادوزی
در بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و پیلان کوه پیکر بدیع منظر بکلها
گوناگون آراسته و بر پشت هر یک تختی بسته در جای مناسب باز داشته خوان سالاران از شیرهای زرین و
سیمین مشتمل بر انواع مرصع المقدار کاه فراوار ... نطاق نطق از اداء آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و از
اصناف اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه و ثمار حلاوت آثار در آن طوی چندان موجود بوده که تحریر شرح شمه از آن
شیوه جهان عشرت اندیش از انواع مسکرات پیش از پیش ترتیب نمودند و بغیر شیرهای سلطانی چندین خم
خسروانی پر از باده و صاف آماده کرده صلای عام در دادند و ساقیان گلعذار زرین کمر و از جامهای زرنگار
بر کف بلورین گرفته از کیفیت می گلفام و فروغ رخ فرح انجام هر دم از سرور دیگر و هر منزل نوری دیگر
بخشیدند و هر یک از مجلسیان والا روی گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیده
در بزم رخ آن جام لبالب چه خوشست ۵ از دست نگار سیم غبغب چه خوشست ۵ هر روز بتکلف صبوحی چه نکوست ۵ گلکام ز لب
لعل بهر شب چه خوشست ۵ و در آن ایام از غایت التفات عام بیت بفرموده شاه صاحب قران ۵ منادی گری شد
بشارت رسان ۵ که ایام سورست و هنگام عیش ۵ مبادا کسی تشنه از جام عیش ۵ درین جشن کس را مگوید بخت ۵ اگر
تیره روز است اگر نیکبخت ۵ چو این مژده کالی زمردم رسید ۵ گل شادمانی ز دلها دمید ۵ گرفتند از آن سوی هر کس براه
ز سرود و سرو و ز ساقی و جام آوازه سرود و مطربان نغمه پرداز بنغمه دلکش آواز زهره را برقص آورده و نوای
قانون و صدای عود و ارغنون در رفیع ایوان چنگ پیچیده و جوانان چنگ زلف نقش چیره کرده ۵ بی آنکه یکی بوم بشکر بود ۵
زنشکر چو شیرین کاری بود ۵ نوای ارغنون و ناله چنگ ۵ از آن منزل برفتی تا بسنگ ۵ و چون چند روز صغیر و کبیر
غنی و فقیر بنای و نوش و جوش و خروش گذرانیده ۵ صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح ۵ متصل گردانیدند صاحب
قران در پایه اول شهزادگان و امرا و نوئینان زادها و ایلچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت قپچاق و سایر اکابر و
اشراف آفاق را بخلع گرانمایه و انعامات موفوره مباهی و مفتخر ساخت و بساط ملاهی و مناهی را طی کرده بمهمات
معظمات امور مملکت پرداخت ارباب احتساب را باجرای امر معروف و نهی منکر اشارت نمود و خلایق را از ارتکاب
شرب و سایر منهیات منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود والحمد لله المنعم المنان و علیه الاعتماد و التکلان

ذکر استعداد سپاه ظفر پناه و عزیمت یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف و اکناف

صاحبقران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاهزادگان و امرا و ارکان مشورت بتقدیم رسانید خاطر خجسته
آنحضرت جهت غزا ... بر خطه ختا قرار داده و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را از ده و هزاره گرد



هر جا که نامی اضافه داشته باشند از سر تحقیق حساب زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند و امرای تومان و امرای
هزاره و صده بلکه ده باشیان که بجهت یراق و دستور یورش آیند و نوئینان و تواچیان موجب فرموده کار بندند و حکام
ولایات و سرداران اطراف بعد از قرار حساب جهت جمع آوردن و یک ... به مواضع خویش گشتند متوجه اکثر چلبی معین
با رودی کیهان پوی پیوستند و امیر تیمور گورکان از کان گل بسمرقند در آمده در مدرسه سرای ملک خانم نزول فرموده و در آن
نقطه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را باسب و خلعت و کمر و افسر مفتخر و ممتاز ساخته رخصت داد که بولایت مراجعت نماید و امیرزاده
سیدی احمد بن عمر شیخ را که مادرش در خانه شاهزاده شادملک بود و خود در طوی مذکور ... بوده بود ...
ساخته و ایشان را همراه متوجه قندهار شدند و امیر تیمور گورکان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر ارزانی داشت و از
انعامات دیگر محظوظ و بهره مند ساخته دستوری داد و مولانا عبدالله کشی را با جمعی دیگر رفیق او گردانید و مکتوبی نوشته
سر کرد و در طول شصت و دو گز آب زر تحلی شده بخط مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی تبریزی که در حسن خط از سایر خوشنویسان
زیبای آن زمان امتیاز داشت بهم ملک فرخ در مصاحبت ایشان ارسال فرمود و چون سلطان مصر بپیغام فرموده
بود که ما سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم و هر چه اشارت علیه نفاذ یابد در باره ایشان امتثال آن فرموده
بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور گورکان در جواب این سخن نوشت که سلطان احمد را مقید نموده قرا یوسف را
از قید زندگانی نجات دهند و تحقیق گرانند و تفاصیل حقیقت به رسول و نامه ارسال دارد و بعضی ایلچیان ... امراء
اطراف را اجازت مراجعت ارزانی فرمود آنگاه از مدرسه سرای ملک خانم نهضت کرد ... رحمت ...
بود نقل فرمود و امر عالی نفاذ پیوست که امیر سنجق نخستین لشکر را از آنجا ... معلوم کنند که در این یورش چند نفر کس
ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و حساب مرتب نموده بر درگاه فرستند ... و مطلع السعدین مسطور است
معروض داشتند که بموجب حساب گورکان کان گل قرار یافت از بلاد ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بدخشان و ...
و مازندران و ... دویست هزار سوار و پیاده نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود و جناب حضرت ابوی
محمد امیر مرحوم در روضة الصفا نوشته اند و از میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا عمر شیخ مسموع شده
که دفتر حساب صاحبقران گیتی ستان پیش نوشته و از آن اوراق بوضوح می پیوندد که ملازمان آنحضرت در حین
توجه بجانب ختای دو صد و شصت و دو هزار و پانصد و دوازده نفر در شمار آمده بودند و مجموع سپاه ظفر اثر در آن
سفر ... هزار پیاده و سوار رسیده والعلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات و الاحوال ذکر نهضت رایات
ظفر آیات بجهت یورش خاقان ختا و ... چون مقتضای قضای سبحانی و اقتضای تقدیر ربانی
در اقاصی کشور گیری و ملک ستانی لشکر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی در تحت بعضی از امور ها بدیها مانند غارت
و ... مقارن نموده بود در آن ولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک ایران و شام و روم و گرجستان فارغ
گشته بدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرموده بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی بر خاطر خجسته ... رحیم
نقش نمود که جرایم و آثامی که از خدام امل مقام در حال استقلال ... و قتال و استیصال با مشغال القاب
صاحب جاه و جلال صدور یافته بود و جبار و کفار ضلالت آثار ختا قیام نماید تا بر طبق آیه کریمه ان الحسنات
یذهبن السیئات معاصی و زلات بود ... ان الله یغفر الذنوب جمیعاً بنا علی ذلک بعد از فراغ
از طوی کان گل و دیوان سپاه پر دل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده
احمد عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با فوجی دیگر از امرا از اطراف قباب پیش تاشکنت و شاهرخیه
و سیرام اشتافته در توران دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه بر آنطرف رود سیحون
زمستان گذرانند و ضبط سمرقند بعهده ارغون شاه ... مفوض شد ... تعلق گرفت و رایات جهانگشای
بتاریخ بیست و سیوم جمادی الاول سنه سبع و ثمانمایه از سمرقند نهضت فرموده متوجه آق سولات شده ... مبارک در ...
سعادت ... آب آورده با لشکری که عدد من خیال ... از حساب ... احصای آن بتقصیر اعتراف

بنمود و روی براه نهاده روان شده در آن راه چندان سپاه گذشته تنگ چو او کم شکیباه سطح زمین از بار صلاح
مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مراکب سمت ظلمت گرفت بیت بنده در زمین ذره را جایگاه نه
اندر هوا باد را مانده راه و ماه نحر رایت آفتاب اشراق برات اولیا آن نهضت نموده بعد از قطع منازل ساحت وصول
بر تایلیق انداخت و چون خورشید در اواسط قوس بوده ناگاه دم سرد دی مهلو در درجه کمال یافته سراپرده سحاب گران
گران آسمان احاطه کرد و باد شدید در وزیدن آمده برف و باران عظیم باریدن طوفان روان و برق خروشان رعد غران
و رود از چشم سحاب اشکبار و موکب نصرت نشان از آنجا در حرکت آمده و کل مسافت سرعت نموده با اتقولات
نزول اجلال فرموده و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریها که قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان
ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان با تاشکند و امیرزاده سلطان
حسین بسیران و بسی نزول گزیده و صاحبقران بسنده صفات از اتقولات امیر برندق را فرمود که تا شکنت رفته برای
کشورستانی تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله که مقرر شد که بار کرده همراه برده در راه زراعت نمایند
تا در وقت مراجعت چون لشکر منصور جهت آذوق تحقیق یابند و چندین شتر ابستن در اردوی همایون موجود بود که هنگام
حاجت شیر و شتر موجب قوت و قوت لشکر نصرت شود القصه کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون
در اتقولات بمرتبه رسید که گردون نگارنده پیش از آن انعقاد سپاه با آن همه استعداد آن روزگار پیشینگی و ظل
رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهده کمال عظمت ظاهری که آن کمال و وفور جمعیت آن قشلاقات وفور
عظمت خاطر اتفاق ... از ظهور مضمون اذا تم امر دنا نقصه اندیشه تا هم خاطرها مشوش شدند از اسب حسن الکمال
رسیده که صبح و شام بنقش دعای دوام اقبال و رشح پیر انتقام بلوح خاطر نگاشتند ذکر توجه رایات نصرت آیات
از اتقولات باترار و راه و اسطه رسیدن گرانی آب و دریا از فرحی بوده از شدت برودت روی سیحون
منجمد شده مانند نقره خام میشد و از بسیاری برف فلک کوه و فضای صحرا و بیابانها هامون و روی دریا سطح شده بود باهم
مساوی و از وفور طوفان در آن گرد خاک غدر میشد تمامی جبال و تلال را ماوی صاحبقران ظفر لوا از غایت همت
اولو العزم بغره از اتقولات کوچ فرموده متوجه آن راه شده اثنای راه دست و پای جمعی کثیر از برودت منقطع را
سپرده بود و روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار بسرای بیردی بیک برادر شیخ نور الدین از فرود همایون
طراوت صورتی تازه چنین پذیرفت و مقارن وصول از ممر بخاری که آتش در سقف خانه گرفته مشتعل شده کرد چنانکه
آب تسکین بران آتش زدند اما از آنجا که برشاقی خاطر روی نموده در آن اوقات اکابر و اصاغر خوابهای
هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود بغایت دیر رسیدند حضرت صاحبقران موسی کمال را
رنجیده از تحفه نامه که از لوای اردوی چهل میتوان گذشت با نزول و با مثال او مسارعت نموده بازگشت و میوه و ظرف آن
که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگر راه بوف سیرام و عقبه فلان میان کار رود از فرموده و او نیز مراجعت کرده گفت
که در آن عقبه و نیز برف بالا نشسته است و در بین اثنا قراخواجه از پیش توقتمش خان که از در بازده دشت صحرا
سرگردان بود به درگاه سلاطین پناه آمده روزی که حضرت صاحبقران در دیوانخانه بر چند ایست و کامکاری
تمکن داشت و شاهزادگان چنگیزی نژاد تاتاری اغلان و تاشتمور اغلان و دیگر اوغلان بر دست راست
آنحضرت نشسته بودند و طرف دست چپ از وجود امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت
داشت امرای عظام قراخواجه را بشرف بساط بوسی رسانیدند و او بزبان اعتذار گزارد که توقتمش خان میگوید که
مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم بعد از این آستان اقبال آشیان مرجعی
ندانم امید آنکه از ... و از کرم و دیگر شرح حال این شکسته بال تا پای در دایره اطاعت و انقیاد
نهاده بقیه ایام حیات تدارک مافات نماید حضرت صاحبقران قراخواجه را نوازش نموده در استمالت
دو کف آن ... الله تعالی چون از یورش باز گردم دشت قپچاق الوس جوجی خان را نوبت دیگر او بقرار







چنان مخالفان پراکنده بودن سپاه هم و کفار مملکتش را بیستور شیر آب تیغ زمره پیکر فخور بیان سازم و درخاطر خطیر
خسروانی ضمیر چنان نقش گرفت که قراخواجه را با پیشکشات نامی و تنسوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از آنجا علم ظفر شعار
بجانب ختای در حرکت آرد و اما نکاشته قلم تقدیر مخالف اندیشه و تدبیر بود العبد یدبر والله یقدر ذکر انتقال امیر تیمور گورکان
از جهان گذران بجهان جاودان چون عنایت بی غایت خداوند عفو غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران
مؤید منصور بود در این زمان که از نودوشش هفت سال بعبادات معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تأثیر متوجه آن
که فیما بعد اوقات همچنان ساعات را به امری معروف سازد که موجب کفارت ایام سابق گردد و در محو نقوش زلات و هفوات
مضمون همایون وهو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه بیخ ماده تمام اربعه
سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزو کفار چین و ختا جزم کرد و در وقت شدت سرما و هوا و تلخی باز زندگی و پیری را از
سمرقند فرو پس مانند بجانب ابرار نهضت فرمود و چون صورت اتفاق که هرگز هیچکس را از خلوا بان گریز نبود و نیست
آنحضرت را در آن سفر روی نموده آیه ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله
عتبه علیا غایت آمیدوار این عزیمت که مقصود ادراک شرف جهاد بود ثواب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی
مطلع ان الله یغفر الذنوب جمیعا طلوع نموده و نجات حال آنحضرت خواهد تافت بیت که جز نکونامی جست و جو خواهد بود
و آن یار رفیق شده خواهد بود ش از خیر محض جز نکوئی ناید ش خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود کیفیت بر سبیل اجمال آنکه
در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر بر آن قرار داد که خواتین بلقیس آیین را بجانب سمرقند باز
گرداند و بتعجیل از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا نماید با مقارن رسانند سیل تخریج کرده چند روز پیوسته جام عشرت
از دست ساقیان نوشلب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ باده حمرا و شعاع ساغر صهبا صفت روشنی می
پذیرفت و در آن اثنا رغبت نموده چوهری آورده در برگ تنبیه بصفت آتش و ش دلبور خواب و در آتش ارزو و دیگر غایب
از آن والاکر خان بیرق مشغول نمود که اصلا میل طعام نفرمود و بنابر آن مزاج همایون تغیر گشته عشرت اندیشان آن تغیر را
حمل بر خمار کرده معالجه نمودند و جام داکی با آنحضرت دادند و ظاهر حرارت پنکین یافته چون سیر طبیعت در آن شرب اثر کرد و سبب استیلاء
پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه مرضی صعب روی نمود و حکمای اطبای حاذق مجموع گرد از علاج عاجز گشته و دیگری
توی میگشت و با آنکه از جمله اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بوده و در تداوی مرض سعی بلیغ و اهتمام تمام و حمیت و اخلاص
موافق و مستقیم نگشت و چنانکه تقوی را بود صاحبقران سعادتمند دانست که حال نوعی دیگر است انفعالات در
تصرف قابض قضا و قدر لاجرم بتیغ توکل قطع علایق کرده و با اعتقاد راست و نیت درست از جمیع منهیات توبه فرموده و دیگر
قابض قضا و قدر لاجرم بتیغ توکل قطع علایق کرد و با اعتقاد راست و نیت درست از جمیع منهیات توبه فرموده و دیگر آلات
ملاهی اشارت نموده خواتین و آغایان و امرا و نوئینان را جمع آورده و گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح مشحون گردانید
آرایش داده و بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت و حکومت سمرقند با میرزاده پیر محمد جهانگیر
مسلم داشت امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرای بزرگ گفت تا عهد و پیمان در زبان آورده مکرر از مطاوعت
شاهزاده نهیجند و بر جمله پیش آورده پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
دهشتی عظیم و الحالی از بیم و در چشم نهان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود با میرزاده خلیل سلطان و
امرا و نوئینان که در تاشکنت و قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالم پناه آیند و سعادت ملاقات همایون یابند
بی واسطه وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که ع از دیده بسی فرق بود تا شنیده ش آنحضرت
فرمود که وقت تنگ رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده همانا سامان حاضر عنقریب شده شمار ایشان و دیدار ما میسر
نخواهد گشت و بعد از بیرون رفتن امر انبوه عظیم بر خسرو صفت اقلیم غلبه کرده با آنکه از بیرون رفتن امر فوق عظیم
بر خسرو صفت اقلیم غلبه کرده با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقرات قرآن اشتغال داشتند اشاره علیه صدور
یافت که مولانا حبیب الله میر بوالحسن نوری آید و بر بالین همایون بتلاوت کلام مجید اشتغال کند و کلمه توحید مواظبت نماید و چون بسبب

خروخاوری طلوع کواکب لباس نیلوفری و پلاس سوگواری بپوشید مذا امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند
نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بزبان الهام بیان گذرانیده داعی والله یدعوا الی دار السلام را اجابت فرموده طایر روح
شریفش قالب قفس تنگ تیره بجانب ریاض قدس پرواز نمود و آفتاب از پرتو انوار عنایتش عالمی را سایه امنیت
بر فراغت نموده بود کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از نیامتش آثار رعایتش جهانی در مهاد امن و
استراحت می غنودند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی را که عزت شادروان
گردون بود هم فنا نگونسار گردانید و لوای همای آسای صاحبقرانی را که شهپر ظفر پرور پناه و حمایتش ما آسود
عقاب قضا از اوج ثریا تحت الثری رسانید ، دریغ [illegible] و تاج [illegible] آنچنین دین را بلیغ دریغ
آن جانشین پاک اعتقاد صلاح و پناه بلاد رعایا داد و این واقعه عظیم و داهیه کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان
سنه سبع و ثمانمائه در وقتی که افتاب در هشتم درجه حوت بود روی نمود و افاضل و نکته دانان این تاریخ را بعبارات
مختلف نظم کرده اند از جمله مولانا [illegible] الدین جامی گفته بیت سلطان [illegible] [illegible] وز خون عدو روی زمین لاله گون
در هفدهم شعبان سوی علیین تاخت در اول [illegible] رضوان سر او برافراخت دیگر گو که [illegible] الشمس [illegible]
وداع شیراز کرد و تاریخش بیان آمد ذکر وقایع تعزیت زمان و [illegible] و پادشاه شدن امیرزاده سلطان
حسین و در آن شب ظلمت که بر عالم افروز شد سپهر سلطنت بر [illegible] از وجنات روزگار باز گرفت خط
[illegible] علامت روز قیامت و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت سه برآمد ناله و آه از جیب و دامن [illegible]
زمین فغان و ناله برخواست ده فریاد و فغان بود هر سو زد آثار قیامت گشت پیدا شد شاهزادگان عالیمکان
[illegible] بر خاک مذلت افکندند خواتین حرمت آئین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست [illegible] برکندند
هر روی بکنند و زهره گیسو ببرید شد امرای ملک آرای بجای جامه پرده سینه چاک چاک ساختند و خواص [illegible]
اعلی از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک
نیز اشک فشان بود و از فواره دیده تمام صباح قطرات باران [illegible] و چون بخیال [illegible] عاظم امرا [illegible]
که آن واقعه را اظهار کردند هنگام صبح خواتین و آغایان از گریه و شیون و تغییر لباس منع نمودند و روی بتجهیز و تکفین
صاحبقران مغفرت قرین آوردند و بموجب وصیت هندوشاه خازن [illegible] پرداخته مولانا قطب الدین صدر
در تغسیل و تکفین و واجبات آن شروع نمودند و بعد از فراغ از آن امر نوئینان عالیشان پیر [illegible]
و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم با یکدیگر عهد و پیمان درمیان آوردند
که مسالک طریق مخالفت سپرند و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقرانی در نگذرند و تخت سمرقند را با میرزاده
پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی به تاشکند نزد امیرزاده خلیل سلطان و نوئینان که در ملازمتش بودند ارسال داشتند و خبر آن واقعه
بایشان رسانیده التماس حضور نمایند و دیگری پیش امیرزاده سلطان حسین [illegible] فرستاده و پیغام داده که مرض
صاحبقران صعوبت تمام پیدا کرده و باید که [illegible] روی اصلی توجه نماید و خضر [illegible] بجانب غزنین روان شد که امیرزاده پیر محمد
را از رحلت آنحضرت و وصیت منصب ولایت عهد آگاه گرداند برجناح استعجال بسمرقند فرستادند و شیخ تیمور قوچین بصوب هرات
و علی درویش کوکلتاش بجانب [illegible] و بطرف تبریز متوجه گشتند تا میرزاده شاهرخ و میرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی
دهند و در باب حفظ ملک شرایط احتیاط بتقدیم رسانند و [illegible] روی [illegible] و دیگری بجانب اصفهان
شیراز روان شد و در شب پنجشنبه [illegible] تابوت مغفرت [illegible] را در محفه نهادند
از اترار بیرون آوردند و در [illegible] آفتاب [illegible] گذشته در دو فرسخی اترار فرود آمدند و چون گریبان افق بدست تاشیر
صبح صادق چاک شد [illegible] که کنون [illegible] رسیدگان [illegible] چکنم [illegible]
بسوخت مرغ سپیده دم که [illegible] سوز ، اکنون همیشه [illegible] بال و پر بسوخت ، [illegible] صبح محشر [illegible] روز اکبر در عالم آمد

بظهور



بظهور انجامید و فغان در جهان افتاد که صدا ایش از سمت گنبد سپهر [illegible] و گرد [illegible] و چون [illegible] و فزع از ظاهر حال در گذشت و گریه
و زاری سالکان طریق [illegible] معلوم [illegible] سالکان گشت امرا و ارکان دولت و نوئینان مقربان
حضرت با خواتین [illegible] حشمت و مخدرات تتق عصمت مشورت [illegible] داشته [illegible] قرار دادند که نعش مغفرت مآبی را بجانب
سمرقند باز گردانند و در ملازمت امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان عزیمت غزو ختا [illegible] سپاه کنند و در میان
[illegible] خواجه یوسف و علی قوچین نزد [illegible] از سمرقند ساختند و ایشان [illegible] تاریخ [illegible] را آمده جسد
مطهر را به [illegible] رسانیده و بعد از چندگاه بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود [illegible] انتقال نموده بر زبر
صاحبقران والا گهر دفن کردند و امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت مآل حضرات عالیات [illegible]
و غیره را با امیرزاده الغ بیک متعاقب بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت میرزاده ابراهیم سلطان بجانب ختا کوچ فرمودند
و از آب سیحون گذشته در جانب شرقی [illegible] فرود آمدند [illegible] شعبه [illegible] انگیخته که عقده آن جمعیت
از هم فرو ریخت بیان این سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بمیرزا سلطان حسین رسید لشکر [illegible]
پراکنده ساخت و اسبان بعضی از سپاهیان را گرفته [illegible] عازم سمرقند شد [illegible] لوای استیلا مرتفع
کرده اند کیفیت این حرکت بسامع امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک رسیده [illegible] سمرقند [illegible] امیرزاده
سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آن جانب گردیده [illegible] محافظت شهر [illegible] دخول ندهد و اگر [illegible]
[illegible] امیرزاده الغ بیک و حضرات عالیات [illegible] میرزا سلطان حسین
[illegible] رسیده [illegible] توقف نمایند تا [illegible] امیرزاده
خلیل سلطان و امرا تاشکند [illegible] توقف نمودند و امیرشاه ملک و امیر شیخ نور
الدین و سایر امرا و اعیان دولت و ملازمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشته [illegible] آب سیحون [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
برداشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان امرا و ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی
چون امرای عظام که در آن زمستان در تاشکند بودند از کیفیت مخالفت میرزا سلطان حسین وقوف یافتند [illegible]
[illegible] امیر [illegible] حسینی [illegible] و امیر شمس الدین عباس و [illegible] باتفاق امیرزاده
احمد [illegible] شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان [illegible] سلطنت بر [illegible]
وصایا امیر تیمور گورکان [illegible] این خبر [illegible] حضرات عالیات و امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین رسیده
[illegible] و تعلیم [illegible] نوشته بجانب تاشکند [illegible] آنکه چون صاحبقران مغفرت
[illegible] ولایت عهد بمیرزاده پیر محمد جهانگیر [illegible] اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان [illegible]
[illegible] نوئینان [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
این امر [illegible] جسارت نمودند [illegible] مثل این سخن درمیان آوردی [illegible] مشغول گشتندی و چون
آن مکتوب [illegible] امیر [illegible] حضرات عالیات و امیرشاه ملک امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible] ملاحظه [illegible] دولت [illegible] مملکت است [illegible]
[illegible] و اکنون [illegible] حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت کرده [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امیر [illegible] و [illegible] رسیده بعد از [illegible]
[illegible] امیرشاه ملک امیر شیخ نور الدین [illegible] و امیر [illegible] و امیر شمس الدین [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] و لوازم عهد و پیمان درمیان آمده [illegible] حضرت صاحبقران
در نگذرند و بعد از امیرزاده پیر محمد جهانگیر [illegible] آنحضرت [illegible] امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک [illegible]
[illegible] تاشکند [illegible] امیر [illegible] تسلیم نمودند و او را اجازت داده [illegible] بجانب سمرقند آوردند و بعد از [illegible]

نازل بموضع زرق رسید از آنجا امیر شاه ملک باستصواب بعضی از معتبر لشکر بسمرقند شتافت و شهر را ضبط یافت
چار ارغونشاه و سایر سپه داران سمرقند آنجا بودند التماس فتح الباب کرد ارغونشاه دست رد بر سینه امیر شاه ملک نهاده
جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را به سپهسالاری من سپرده و خاطر بران قرار داده که تا وقتی که امیرزاده
پیر محمد ولی عهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را به او سپارم تا از عهده امانت و ارکان
بیرون آمده باشم امیر شاه ملک واقف کار ارغونشاه بوعدهای امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده و روانه باز
نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و چشم نمناک بازگشت و در صحرای علیاباد بحضرات رسیده کیفیت احوال باز گفت و هم آنجا
نزول نموده خواتین و امرا بعد از قیل و قال مشورت مصلحت چنان دانستند که امیر شیخ نورالدین بسمرقند رود و امرا ارغونشاه
را از سر نو نصیحت کرده گذراند و امیر شیخ نورالدین بسمرقند بدروازه چهار راه رفته با ارغونشاه و خواجه یوسف سخن کرده مانند
امیر شاه ملک بی نیل مقصود مراجعت نمود اما امیر برندق چون از آن قبلات تاشکند رسیده مکتوب امیر شاه ملک و
امیر شیخ نورالدین و سخنان ایشان از اجماع امیرزادها و حشم و [illegible] در ولایت و سایر منقبان میرزا خلیل سلطان را
آن طائفه به اتفاق گفتند که فی الواقع شایسته تاج و تخت نیک بخت در سمرقند و [illegible] را مرکز خود امیرزاده خلیل
سلطان نیز بحسب ضرورت خطه مهر خویش بران نهاده و التماس با عهدنامه پیش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک فرستاد و
نگاه [illegible] نموده نزد امیرزاده پیر محمد برد و بعد از آن زمره از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان از بخارا
[illegible] مملکت ترغیب و تحریص نموده گفتند که الملک عقیم فرصت باید شمرد و بسمرقند شتافته خاص و عام را بعدل و احسان
حمید باید کرد و امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این سخنان بر تسخیر مملکت جازم شده عازم سمرقند شد و از امیران
و سپاهیان و لشکریان حضرت صاحبقرانی و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی بود همه را تحت تصرف در آورده بر لوای او [illegible]
و مقربان و طایفه از مردم عراق که با او بی شایبه نفاق دم یکدلی زده بودند [illegible] امیر برندق که مقدمهٔ سپاه شاهزاده
بود چون از آب سیحون بگذشت پل را ویران کرده با تفاق رستم طغای بوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهدی که کرده
بود بیرون آمده باشد و همچنین امیرزاده حسین امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف
اوجق حرکت رفتند و با وجود این حال شاهزاده اصلا و قطعا [illegible]
و لشکریان حاضر و [illegible] قیام نموده روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق به
نواحی دوابه رسید از [illegible] شنید که امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداد و خاطر
از جهت خلیل سلطان نهاده بنابر آن از احصار مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار رجعت
نموده بموکب شاهزاده پیوسته تجدید بیعت اقدام ذکر توجه امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان در مرافقت امرا جانب
بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهة مراسم تعزیت رستم طغای بوغا برلاس که در زمان امیر برندق برلاس از امیرزاده خلیل
سلطان جدا گشته بود بعد از رجعت [illegible] خود در [illegible] بوده نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین رفت و کیفیت
شعف امیرزاده خلیل سلطان را بتسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق را [illegible] باز گفت امرا عظام بعد از شنیدن این کیفیت
چنان مصلحت دیدند که در رکاب شاهزادگان عالیشان الغ بیک گورکان و ابراهیم سلطان به بخارا روند و حضرات عالیات
را بسمرقند فرستند و بعد از تقریر عزیمت روز پنجشنبه سیزدهم ماه مبارک رمضان امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان
و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین و رستم بوغا و ایلتمش و توکل قرقرا و حسن جغاول و ارسلان خواجه ترخان و شمس
الدین المالیغ و موسی کمال و شتری و غیرهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب سمرقند گسیل نموده عنان نگران
بطرف بخارا تاختند و در محل خیرآباد در ریش مصیبت جانسوز صاحبقرانی تازه گشته فریاد و افغان از نساء و ماتم
زدگان بر آمد و بعد از جزع و فزع بسیار سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان صغار مثل میرزا
بایقرا و [illegible] سعد وقاص از علیاباد و لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راه آمده ارغونشاه و خواجه یوسف
[illegible] بجا آورد و آن شب ایشان در شهر نگذاشتند حضرات در چهار باغ میرزا [illegible] گذرانیدند [illegible]





شب بگذرانیدند سه روز دیگر که بار رجوع طلبند شب پرتو مهر بر جهان افگنده بشهر در آمدند و بمقبره منوره رفته [illegible]
و تمامی آغایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده آغاز گریه و افغان کردند و ولوله در جهان و غلغله در زمین
و زمان افتاد و سه روز [illegible] بالا گرفت آن روز زیاده [illegible] صد از گوسفند [illegible] اما شاهزادگان و امرا و نوئیان چون
نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان را امیر ارغونشاه بقدم اطاعت استقبال کرده و بسمرقند در آورده
لاجرم زبان بطعن و لعن گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز بامرا سمرقند فرستادند و بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده حمزه
طغای بوغا برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را استقبال نموده [illegible] باتفاق
یکدیگر بشهر در آمدند و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیر
شاه ملک در شهر باشند و محافظت دروازه دیگر که بجانب [illegible] است با جمعی دیگر از حضار متعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان
و امیر شیخ نورالدین باشد و رستم برلاس و برادرش حمزه ایلتمش و توکل قرقرا و دیگر سپه داران در شهر [illegible]
و در باب حراست و محافظت [illegible] لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدارالملک
سمرقند و بیان انعقاد تعزیت صاحبقران سپهر منقبت چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور
نموده طی مسافت فرموده نزدیک سمرقند رسید امیر خواجه یوسف با [illegible] از شهر سمرقند بیرون آمده در قریه
شیراز که در چهار فرسخی سمرقند واقع است بموکب [illegible] سپاه افزا پیوست و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده بمراسم
استقبال استعجال نموده بعد از آنکه کنار آب کوهک مضرب خیام بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه با مفاتیح [illegible]
قلعه و شهر و مقالید کنوز و خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فردوس مانند
که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود در آمده بتاریخ شانزدهم [illegible] رمضان سنه
سبع و ثمانمایه که آفتاب در برج حمل منزل داشت بر حسب اختیار مولانا بدرالدین منجم در تخت سلطنت نشست و [illegible]
دولت زانو زده مراسم تهنیت بجا آوردند و امیرزاده خلیل سلطان [illegible] امیر تیمور گورکان کرده امیرزاده
محمد جهانگیر ولد امیرزاده محمد سلطان ولیعهد بود بخانی برداشت و فرمود که نام او را [illegible] بر سر منابر [illegible]
[illegible] امیرزاده محمد سلطان که پدر [illegible] سلطان صاحبقران نیز آنجا بود در [illegible] تعزیت را [illegible] و تمامی
شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و نوئیان و اشراف و اعیان بلباس سوگواری در گریه و زاری [illegible]
پس از مراسم اقامت مصیبت جهت ترویح روح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام [illegible]
صدقات بارباب احتیاج رسانیدند و در آن ایام خوان حلوا و طعام بمستحقان رسانیدند [illegible]
تا انتها و در آن [illegible] بعد از آن کوس [illegible] را [illegible] آورده پوستش را پاره ساختند و [illegible]
چند انداختند آنگاه امیرزاده خلیل سلطان شاهزادگان و خواتین و نوئیان را از کسوت عزا بیرون آورده قامت
قابلیت همه را بخلعتهای فاخره جامههای طلا دوز بیاراستند و ابواب خزاین گشاده آن مقدار زر و گوهر بمردم
داد که رسم افلاس از جهان برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزادگان و زوال آفتاب دولت او عنقریب
سمت تحریر خواهد یافت ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران [illegible] از اولاد ذکور صاحبقران
مغفور در زمان وفات آنحضرت [illegible] موجود بودند بموجب [illegible] از نسل امیرزاده جهانگیر [illegible] از اصل و فرع
[illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible] محمد جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی [illegible] ساله امیرزاده پیر محمد
جهانگیر [illegible]
سعد وقاص [illegible] جهانگیر و از نسل امیرزاده عمر شیخ بهادر [illegible] امیرزاده [illegible] در قید حیوة بود [illegible] پیر محمد [illegible]
[illegible] بایقرا ابن عمر شیخ [illegible]
میرانشاه [illegible] عثمان چلبی [illegible]
ساله عمر بن میرانشاه [illegible] خلیل سلطان [illegible] سیورغتمش و امیرزاده شاهرخ

[illegible]

در سن چهل و هشت سالگی در خراسان پادشاهی میسر شد و هفت پسر داشت امیرزاده الغ بیک و ابراهیم سلطان مرده
سن چهل و هشت سالگی اما الغ بیک نزدیک به پنجاه سال از ابراهیم سلطان بزرگتر بود بایسنغر هفت ساله سیورغتمش
ششم بایسنغر محمد جوکی بسیار جوان اغلان در ساله بار وی یکی از زوجات مکرمات حضرت صاحبقران مغفره مخدره در پرده
عفاف مستور بود صبیه آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حباله نکاح امیر سلیمان شاه بود و از میرزاده شیخ عمر
مانده بود و از محمد سلطان پسر عفیفه و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر
و میرزا خلیل سلطان پسر یکی و امیرزاده سلطان حسین دختر زاده حضرت صاحبقران مغفور است و مادر او آغا بیگی بود
و پدرش محمد بیگ بن امیر موسی و العلم عند الله تقدس و تعالی **ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران**
**مشهور و معاصر ایشان بوده‌اند** بر ضمایر ارباب انصاف ظاهر و آشکار خواهد بود که از زمره غیلان و طایفه معطل مکان جمعی کثیر
و جمی غفیر در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان بلاد جهان و امصار ایران و توران را به وجود شریف
مشرف داشته‌اند و کیفیت حال تمامی آن طایفه از کتب تواریخ بوضوح نمی‌پیوندد لاجرم در ذکر جمعی که شمه‌ای از احوال ایشان
راقم این سطور را معلوم بود و اختصار خواهد یافت و من الله التوفیق والرشاد **مولانا جلال الدین محمود زاهد** در
علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود و در متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه سعی بلیغ می‌نمود و
در ورع و تقوی کمال داشت و مداومت بر طاعت و عبادت می‌داشت وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان و ستین و سبعمائه
بود **امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی** حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود و در اوایل حال ملازمت
شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی می‌نمود آنگاه از شیخ تقی الدین علی دوستی کسب روش طریقت نمود و بعد از فوت
شیخ تقی الدین علی باز رجوع به شیخ شرف الدین محمود کرده گفت زمانی چند پیش شیخ متوجه شد و فرمود که حکم چنانست که در
اقصای بلاد عالم بگردی و امیر سید علی بر حسب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرده به صحبت هزار و چهارصد
ولی رسید و چهارصد را در یک مجلس دید مصنفات امیر سید علی مثل کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص
الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه در میان فضلا اشتهار دارد وفاتش در سادس ذی الحجه سنه ست و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و مرقد مطهر
او در ختلان است **بابا سنگو** درویشی مجذوب بود از وی کرامات و خوارق عادات ظهور می‌نمود آورده‌اند
که در شهور سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه که صاحبقران مغفور به نوبت فتح خراسان از آب عبور نمود در قصبه اندخود با وی ملاقات کرد و درویش
از سینه جوشیده گوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت آنحضرت بدین معنی تأمل نموده گفت خدای تعالی سینه روی زمین یعنی
کل خراسان بما ارزانی داشت و مخفی نماند که در موضع وفات بابا سنگو در سنه ... روی نمود و قبرش در اندخود است
**مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی** جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی است
چنانکه در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابوبکر بتحقیق اویسی بوده است و از روحانیت شیخ الاسلام احمد
ابی الحسن النامقی تربیت یافته و در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هرات داشت و در قصبه تایبات به جناب مولوی ملاقات
نمود و آن جناب به زبان نصیحت آنحضرت گشاده سخنان فرمود نقلست که در اثنای قیل و قال صاحبقران سپهر اقبال
از آن قدوه اصحاب وجد و حال سؤال کرد که شما چرا پادشاه ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد و نصیحت نمودید تا ترک اعمال نامشروع
کند مولانا زین الدین ابوبکر جواب داد که او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را بر وی گماشت اگر شما نیز با بندگان
خدا بر منهج عدالت سلوک ننمایید دیگری را بر شما مستولی خواهد شد صاحبقران فرمود که کیفیت آن شخص که او را بر من
استیلا دهد جناب مولوی گفت عزرائیل و امیر تیمور گورکان از شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت هیچ یک
از سلاطین را بر من ظفر میسر نخواهد گشت و انتقال من از دار زوال باجل طبیعی خواهد بود و وفات مولانا زین الدین
ابوبکر در روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه احدی و تسعین و سبعمائه روی نمود و ملک عماد الدین تاریخ وفاتش نظم فرموده **شعر** سنه
احدی و تسعین بود تاریخ **بیت** که گذشته مصطفا از سلخ محرم **بیت** شد نصف المنهار ... پنجشنبه **بیت** که روح پاک مولانا اعظم
سر خلد برین رفت و ملایک **بیت** همه گفتند از جان خیر مقدم **بیت** دیگری از فضلا در این باب گوید **بیت** تاریخ وفات قطب ایام





یکی نقطه آن با خوف و .... و تربتش در قصبه تایبادست **خواجه بهاء الدین نقشبند** اسمش محمد بن محمد البخاری است و او را نظر
قبول فرزندی از خواجه محمد بابا سماسی بوده و تعلیم آداب طریقت از سید امیر کلال الدین نموده و در نفحات مسطور است که خواجه بهاء
الدین بتحقیق اویسی بوده و از روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرد که درویشی شما از
موروثی است یا مکتسبی جواب داد که بحکم جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین بدین سعادت مشرف گشتیم باز پرسید که
در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع چیست فرمود که نمی‌باشد گفت بنای طریقت شما بر چیست فرمود که خلوت در انجمن
بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی **شعر** از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش **بیت** اینچنین زیبا روش کم بود اندر
جهان وفات خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیوم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه اتفاق افتاد
و یکی از فضلا جهت ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم انتظام داده **خواجه علاء الدین عطار** موسوم بمحمد بن محمد البخاری
بود و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام داشت و خواجه در ایام حیات خود در حسب بعضی از سالکان
راه حق را به ایشان حواله میکرد و می‌فرمود که علاء الدین بار ما را سبک کرده است وفات خواجه علاء الدین در شب
چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی و ثمانمایه روی نمود و قبرش در ده نو خیابان است **مولانا سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی**
ولادت با سعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه اثنی و عشرین و سبعمائه روی نمود در تفتازان
که از ولایات نسا است و چون در سن طفولیت به مرتبه تمیز ترقی فرمود آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون منقول
و معقول کرده در اندک زمانی در میدان فضیلت قصب السبق از علمای متقدمین و متأخرین در ربود و شمیم قلم مشکین رقمش
مشام جان مستفیدان روایح فضایل را معطر گردانید و فروغ خاطر افادت آثارش ریاض امید مقتبسان
انوار کمالات نضارت بخشید و آن جناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف نموده و شرح صرف زنجانی را مرقوم قلم
بلاغت انتما ساخت بعد از آن مطول را بنام ملک حسین کرت تألیف نمود آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود
متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان که از عدالت و احسان او پیشتر گریافت در سلک انشاء کشید
و درویش پر لاف و گزاف چنانچه از مؤلفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می‌پیوندد لطافت تحریر و حلاوت تقریر و تنقیح
نکات و توضیح عبارات و کشف مشکلات و دفع معضلات بر طبع نقاد دانش ختم بود و بر ذره همت بلند نقش در آن
که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم فرمود ملک محمد سرخسی پسر خورد ترک ملک معز الدین حسین برادرزاده خود ملک
پیر محمد بن ملک غیاث الدین علی کرت را که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام کرد که هرگاه خوارزم فتح شود از آنحضرت رخصت
طلبیده جناب مولانا سعد الدین را بسرخس بر و از آنجا که بنای عمل مثل اجرای لمعات عالم پیشان حضرت صاحبقران بعد از فتح
بازگشت علما و مشایخ آنجا را به ماوراء النهر کوچ رسانیدند که اگر در تسخیر خوارزم بندگان آستان سلطنت آشیان را تیسیر نفرت
اما محل آن مملکت تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت از مضمون این مجمل استفسار نموده آن جماعت عرضه داشت که
حالا سر آمد علما عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود تفتازانی است که لمعات مصنفات صاحب طبعش
چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین مشام
وجوه تمامی روی زمین را نضرت و نضارت بخشیده **بیت** جهان گرفت چو از ظهور تصنیفش **بیت** که آفتاب بود ذره‌ای بوقت
ظهور وقایق سخن او صفت نجوم سما **بیت** ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور **بیت** ضمیر کلکش گشت مشکلات علوم **بیت** چنانکه
نقوذ او در لوای زبور **بیت** افاضل ام اقتباس انوار انواع فنون از اشعه ضمیر منیرش می‌نمودند آنگاه ام اکتساب
اصناف علوم از رشحات سحاب خاطرش می‌نمودند امیر تیمور گورکان از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف
روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهت استدعای حضور مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین
نخست بجانب خوارزم عزیمت نمود آن ملتمس را اجابت ننموده آنگاه چون شنودکه صاحبقران دوران باب نصرت فتح سمرقند
توجه فرموده چند سال از شهر سمرقند عزت و جلال آن شهر بار اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف مشهور معتبر در آن
مجمع فضلا به انشاء بر ورق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور گورکان در تعظیم آن پادشاه علما و فضلا دانشمندان

مبالغه بسیار مینمود و در مجالس آن جناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت وداع تا سر طلب پیش باز
مشایعت مینمود و وفات مولانا سعد الدین در شهور سنه ۷۹۱ بوقوع پیوست و قبر شریفش در بلده سرخس واقعست تصانیف
آن جناب در اقسام علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و فوائد و زوائد آن تصانیف آن کتب را از تحصیل
حاصل مینماید و از مولانا سعد الدین مسعود یک پسر ماند **مولانا محمد** نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و در حین ملازمت
امیر تیمور گورکان میبود و از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین
یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین استماع افتاده فرمود که در آن اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف
داشت خدمت مولانا چندگاهی در شهر هرات ساکن میبود و در آن ایام فرزند ها و مرغابی بعضی دیگر از علمای بغوی
رسید که مولانا سعد الدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین با کل طعامی که طبیعت آن معلوم شود مبادرت مینماید و اتباع
زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند که چگونه جایز باشد که مقتدای علمای روزگار لقمه طعام شبهه خورد و مولانا محمد سماع
آن سخن در تاب شد و در آن باب رقعه به پدر بزرگوار خود نوشت و التماس نمود که دیگر در مجلس صاحبقران دست
بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بنواحی که از هرات متوجه ماوراء النهر بود داد و نواحی نامه مولانا زاده را با سایر
مکتوبات در دل میان خود نهاد و چون بسمرقند رسید در دل میان را بمجلس پیش امیر تیمور گورکان برد و آنحضرت در
اثنای مطالعه مکاتبات جستجو بر نوشته مولانا زاده افتاد و مضمون آن معلوم کرده از آن باب هیچ نفرمود
و مکتوب را بجناب مولانا سعد الدین ظاهر نساخت و بعد از چندگاه جناب مولانا محمد بسمرقند شتافت و صاحبقران
بلند منزلت را ملازمت فرموده آنجناب مولانا زاده را تعظیم کرده التفات بسیار اظهار نمود و در اواخر مجلس
خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنجهزار دینار کپکی نقد تسلیم مولانا زاده نمائی تا صرف مایحتاج
خود کند خواجه محمود بنابر تعیین که آنحضرت یافته بود گفت که در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمایند مبلغ مذکور را برات بر اعمال
ولایات هرات نوشته تسلیم نمایم امیر تیمور فرمود که از خزانه رعایا آن وجه دیرتر وصول خواهد یافت و ما نمیخواهیم که مولانا زاده در
شهر متضرر گشته خواجه گفت مبلغ پنجهزار دینار از قماش در عوض در روز بوصول می پیوندد و اگر فرمایند آن وجه را
تنخواه مدد معاش مولانا زاده نمایم حضرت صاحبقرانی فرمود که فی الحال برات نوشته پیش مولانا محمد فرستاد و آن
جناب فاتحه خوانده برات را برداشته از بارگاه بیرون خواهید رفت که پا در رکاب نکرده از پیش حضرت صاحبقران
کسی آمده خدمتش را باز بمجلس آورد آنگاه تبسم فرموده گفت مولانا زاده کسی که از لقمه که حرام ترین او بود است
بر سبیل انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری که در عالم علم و دانش او کسی نیست منع از طعام خوردن ما تواند
کند و آنجناب از استماع این سخن خجل شده گفت من داعیه داشتم که برات را بخواجه محمود شهاب باز دهم امیر تیمور از آن
گفت که اگر سخن این بودی بایستی که در وقت نوشتن نامه رنگ وحشتی در بشره تو پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و
سرور آنرا قبول نمودی آنگاه امر علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد بستانند و پنجهزار دینار نقد از خزانه
تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت حضرت صاحبقرانی در بلده فاخره هرات ساکن میبوده در سنه ثمان و ثلثین و
ثمانمایه بعلت طاعون از عالم انتقال نمود **امیر سید شریف الدین علی الجرجانی** در سنه اربعین و سبعمایه در قریه تاکو از
اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و فضا و جای بل تمامی جهان را بیمن قدم شریف مشرف گردانید و بعد از شعور
و تمیز بتحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای محققان علما و حکما گردید و در روضة الصفا
مسطور است که در ایام پادشاهی شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف بنواحی آمده رسید و خواست
که پادشاه را ملاقات نماید و او را بواسطه کمال خویش آگاه گرداند و در آن اثنا مولانا سعد الدین سعید الحنفی را دید که
بخدمت شاه شجاع میرود و خود را در مجلس لشکر بدون … نموده گفت مردی غریبم و تیر انداز خوبم و از ولایت … آمده ام
بآن داعیه آمده ام که در نظر پادشاه … تیر اندازم امید آنکه محل ذمت … ملتمس مرا بعرض رسانند و در رکاب
سعد الدین تا در بارگاه پیاده رفت مولانا گفت که همین موقف توقف نمای تا من رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا

بشرف



بشرف ملازمت پادشاهی فایز شد سخن تیر انداز غریب را عرض کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف
بجانب بارگاه در آمد و چون شاه از کیفیت تیر اندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب …
بود از بغل بیرون آورد و بدست شاه شجاع داد شاه از مطالعه آن صحیفه بکمال امیر سید شریف دانا شده در مراسم تعظیم و
تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفای خود
را بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال بافاده در شیراز مشغول شد و در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور گورکان
شیراز را فتح و مسخر گردانید آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی بافادت در آنجا بموجب فرمان واجب الاذعان
جهانگشا … تا زمان فوت آنحضرت در آنجا میبود و در آن اوقات میان آنحضرت و مولانا سعد الدین التفتازانی مباحثات روی
نمود و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کردی **بیت** خدای که بالا و
پست آفرید ❊ زبردست هر دست آفرید ❊ و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد
خیر البشر و مقتدای علمای … از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آن دیار در سنه ۸۱۶ وفات یافت مصنفات سید شریف
بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب متداول متقدمین و متأخرین حواشی نوشته … و در رد جناب او از زبان
… آنجناب تا غایت غالباً هیچ درسی از افاده حواشی و مؤلفات فضائل آیاتش خالی نبوده و … مدت …
… داشت … **مولانا عبد الله بن مولانا جلال الدین محمد** افضل حکمای زمان و اعلم منجمان دوران بود و در احکام
نجومی … **نظم** مربع مکعب جدول بجدول ❊ مولانا … ❊ و صاحبقران
خورشید … آن فاضل … التفات بسیار داشت و آن جناب نیز همواره … ملازمت …
بوده در رقم … **مولانا نظام الدین شامی** آنجناب … غازانی نیز گویند و اکثر وقایع صاحبقرانی
… تاریخ آن فاضل … در مطلع السعدین مسطور است و از مولانا نظام الدین روایت کرده که گفت …
اول که امیر تیمور گورکان لشکر ببغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید … دار السلام اول کسی که بارگاه
… رفتم و آنحضرت نظر التفات و عاطفت در من … بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کرد
… از متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرمود و … در کتاب مذکور است که در وقت فتح
حلب مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح امیر جلال الاسلام را پیش فرمان فرمای انام برده …
یافت پوشیده نماند که توفیق بیان این … کرده یک کتاب مکتوب خالی از اشکال … آنچه بصحت پیوسته
مولانا نظام الدین بعد از آنکه بصحبت صاحبقرانی رسیده همواره با ارکان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بود
در باب … آن جناب تاریخی تألیف فرمود **شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری** مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای …
… مکان بود … و تقوی معروف … موصوف … در ظفرنامه و مطلع السعدین مذکور است که در آن ایام که امیر
تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید میرزا محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را بر سر … بجمیع … آن
دیار بطرف آن دیار روان … لشکر … آن مردم … شیخ شمس الدین جزری …
بخاری مولانا شمس الدین … از آنجمله بوده اند و امیر شیخ نور الدین شمس الدین محمد را همراه خود … بر …
… بشرف ملاقات صاحبقرانی رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر اعتبار ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آنجا
تا زمان وفات امیر تیمور گورکان در ماوراء النهر اوقات میگذرانید و تصحیح المصابیح آنجا در سلک تألیف کشید و بعد از وفات
آنحضرت بدار السلطنه هرات شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ فی خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثلثین
و ثمانمایه وفات یافت والله اعلم **قاضی قطب الدین عبد الله الاوباهی** بعلو قدر و رفعت مکان از قضات …
خراسان ممتاز … بوده و مدتی مدید در کمال استقلال در آن مملکت … منصب جلیل … قیام و
اقدام مینمود … آن ولایت نیز چندین کار … عالیمقام … ایام حیات

بر مسند جاه و جلال متمکن بوده همواره نقش ابیات بر سجل ضمیر و صحیفه خاطر میکاشت سید برهان الدین اشرف بن
مبارکشاه در سلک اعاظم سادات و علما اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت و در سنه ثلاث و ثمانمائه علم
عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت شیخ کمال خجندی در سلک اکابر مشایخ روزگار بود عالم پناه بزرگوار [illegible]
و علی الدوام بریاضت و عبادات اوقات گذرانید مکاتیب اشعار آبدار بر لوح خاطر اصحاب نقش میشود و در بعضی تواریخ
مسطور است که ظاهر اشتغال شیخ کمال بسر حبتان بود و کرجا مرتش مغلوب باطن نشود چنانچه خود میگوید بیت این تکلف
من در شوم من [illegible] از خواجه عبد الصمد روایت کرده که شیخ کمال خجندی که در [illegible] ساکن میبود و در ان
مدت اهل صحبت جوانی رغبت عظیم داشت روزی والدهٔ من بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در ان گوشت باشد میل فرمایند بر
وجه مطایبه فرمود که هر گاه تنکاه خود را کشیم گوشت بخوریم و حال آنکه پدر ما گاوی بود در غایت فربهی چون این سخن گفت
فی الحال گاو را کشته و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ کمال برد و شیخ جهت خاطر ایشان اندکی از آن گوشت تناول نمود جمیل
کلک سخن گذار افضل الانام مولانا جامی در بهارستان بگوش فضلا سخن آرا رسانیده که شیخ کمال را لطافت سخن بیش از آن
که زیاده از آن تصور شود اکثر غزلیات او [illegible] و مبالغه در آن طریق شعر را از سرحد سلامت بیرون برده است و آنچه بر سر
تتبع شعرا او چنین دعوی نموده اما آنقدر معانی لطیف که در شعر وی است در دیوان هیچ شاعر نیافت و آنکه شیخ را
دزد چنین میگویند جا بر بهمان تتبع توانند بود و در بعضی از دیوان اشعار آنجناب این مقطع مشهور است شعر کیسه بر سر
[illegible] معلوم میشود که [illegible] از حضرت مخدومی ابوی مرحومی استماع افتاده که میرزا امیرانشاه نسبت
بشیخ ارادتی تمام و عقیدتی لا کلام داشت و روزی بملازمت آنجناب رفته کمر مرصع رسم نذر نزد شیخ نهاد و بخلاف
معهود شیخ کمر بر داشته بیرون آمد و بعد از آن تلطف کرد بصحبت اصحاب معاودت کرد و کمر را مفقود یافته پرسید که آن
را چه شد اندکی جواب داد که [illegible] شیخ تبسمی فرموده فرمود که کمر را باز آورده وقف کردند وفات شیخ کمال
در سنه ثلاث و ثمانمائه اتفاق افتاده قبرش در تبریز است و این بیت بر لوح مزار او ثبت کرده اند بیت کمال از کعبه
رفتی بر در یار هزاران آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی مرید شیخ اسماعیل سیسی از اصحاب
شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینیست و شیخ نور الدین عبد الرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد در
سنه خمس و تسعین و سبعمائه از نزد سلطان احمد برسالت نزد امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم و تکریم
بسیار نموده معزز و مکرم رخصت انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و [illegible]
صحبت میداشته اند دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است و این مطلع از غزلیاتش در نعت مسطور بیت ما مهر تو دیدیم و ز ذرات
گذشتیم وز جمله صفات از پی یک ذات گذشتیم وفاتش در سنه تسع و ثمانمائه روی نمود مدت عمرش شصت سال
بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلا و ارباب انتظام داشت و بعضی از وقایع زمان امیر تیمور گورکان بلغت
ترکی بر لوح بیان نگاشت شیخ محمود زنگی کرمانی بصفت فضل و کمال و لطف طبع موصوف بود و در اثنای محاورات
اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانچه گویند اول نوبت میرزای شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان
رسیده بود و چون آنحضرت پرسید که شاه چه پیشه دارد در جواب گفت که بیت دو برادر [illegible] سیم علی ترک و محمود زنگی
عجم شیخ محمود بسیاری از حالات صاحبقران پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده [illegible]
و در سنه ست و ثمانمائه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده در گرجستان بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان
مانند زین الدین سرخ و شیخ صدر الدین کرمانی از آن ولایت بوده و سید قره متوجه آستان سلطنت آشیان گشتند و شیخ
محمود نیز با ایشان همراهی نموده [illegible] و خود را بجهت منظور نظر التفات آنحضرت گرداند
اما بحسب تقدیر در وقتی که از پل نفیس که بر آب کر بسته اند میگذشت در آب افتاده آتش حیاتش فرونشست رخت
فنا بآب بقا برد [illegible] غرق دریای کرم باد امیدش جان او و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را [illegible]

از تو بود



رسانیده بقصد گرامی اندک محظوظ و بهره ور گردید و این مقطع از بعضی غزلیات شیخ محمود است شعر بنویس شعر محمود اگرت
پسند افتد که لطف این زنگی دگر از عجم نزاید مولانا علی بدر از جملهٔ شعرای دار السلطنه هرات بود و در سنه
احدی و تسعین و سبعمائه که میرزا امیرانشاه جهت دفع فتنه حاجی بیک جانی قربانی بهرات آمده در باغ زاغان نزول اجلال
فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشته قصیده گذرانید که مطلعش اینست بیت ای زمین هرات از تو
ماه منور گشته عالم از نکهت زلف تو معطر گشته خط مشکین تو بر صفحهٔ گل نور عذار آیتی چنین و جمالت مصحف گشته
و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صلهٔ مناسب عطا فرمود خواجه عصمت الله بخاری در سلک اعاظم
ظرفای مناظم سخن گذاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آیاتش بر الواح خاطر فضلا
مسطور و از جملهٔ قصاید ایست که در تعزیت حضرت صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن مرثیه را با میرزاده خلیل سلطان گذرانیده
نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیدهٔ مذکور اینست بیت ای فلک بی گناه ویران کن که سلطان غایب است تخت گوهر خاک نشین
چون سلیمان غایب است خواجه عصمت الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی انتخاب در
منظومات خویش درج فرموده یکی از فضلا دران باب گوید [illegible] مولانا نجم الدین محمود
فارسی در فنون علوم امثال شغل زمان خود بود و ملازمت میرزا میرانشاه مینمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر
را بامر شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و کمال فصاحت و بلاغت دران کتاب بجای آورد خواجه علی
تبریزی شطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را نزد شیخ شمس الدین جزری قرائت نموده در علم حدیث مهارت حاصل
نمود و خواجه علی در فن شطرنج آن قدر وقوف داشت که صغیر و کبیر آن دیار استادی او را مسلم میداشتند و خانها را
مانند حافظ نابینا نیکو میباخت و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان بآن لعب میپرداخت مولانا حسام الدین
ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضا مینمود و او نیز در نرد و شطرنج مهارت داشت
و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی بوده در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبد الوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری
استاد شمس الدین نکاروی نیز از جملهٔ شطرنجیان حضرت صاحبقرانی بوده همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان مینمودند

گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال آن شاهزاده عالیمکان

واقفان تصاریف روزگار و عارفان تصانیف اخبار باین حکایت عارف و باین روایت واقف خواهند بود که آنچه امیرزاده خلیل
سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات امنیت و ملک ستانی دست داده عجب اگر کسی را از ابتدای
پادشاهی تا آن غایت میسر شده باشد چه آن شاهزاده والا نژاد از روی نسبت نبیره و پسری حضرت صاحبقرانی بوده
و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشکر فیروزی نشان که در تاشکنت بودند او را
بپادشاهی برداشته سپاه بنود و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بنواحی آن بلدهٔ فردوس
مانند حکام و بزرگان و اعیان آن شهر بقدم فرمانبرداری شاهزاده کامران را استقبال نموده مقالید کنوز و خزاین بملازمانش
سپرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و در آن زمان شهری بدان معموری و جمعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود اکابر
افاضل و اعاظم اماثل و علما و اشراف و هنرمندان اطراف در آن مصر جامع مجتمع بوده و در خزاین و دفاین و کثرت کنوز و
نفایس از نقود و اجناس و جواهر بشأنی بود که اگر مستوفیان ما را از حد و احصای آن عاجز و قاصر آید و اسباب
پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که به بیان تحریر و تقریر
بیان شرح آن تیسیر پذیرد مع ذلک چون سابقهٔ عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفهٔ حال آن سلطان کامران نکشیده بود و
رابطهٔ مشیت سبحانی قاعدهٔ قصر جهانبانی آن نوباوهٔ ریاض صاحبقرانی را بصفت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال از آن همه
موجبات سلطنت و استقلال اثری نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاد هاتف قضا نشان زوال آن دولت در
[illegible] انوار آفتاب آثار پادشاهی [illegible] بر حشمت [illegible] رسانید و بجهت اجتماع
و کثرت سپاه و بسیاری لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد نه هر که طرف کله شکست و شد نشست

کلاه داری و آئین سروری دانند • و سبب انقضاء ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد از قضا
ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان نسبت بجمیله شاد ملک نام که سابقا از جواری امیر حاجی
سیف الدین بود تعلق خاطر پیدا کرده و پنهان از حضرت صاحبقران او را در حباله نکاح در آورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم
مغفور بر آن قضیه افتاد و حکم فرمود که جهانشاه ملک را بیاسا رسانند میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان که
اقشولات محل نصب رایات نصرت آیات بود و نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه در اردو [illegible]
او فرمان داده امیر برات آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم همایون بقتل او نفاذ یافت سرایلک خان بنا بر ملاحظه خاطر میرزا
خلیل سلطان معروض داشت که صرف وجود این عورت در دل از صلب میرزا خلیل سلطان را لیستن است بنا بر آن
امیر تیمور گورکان فرمود که او را بجان آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده در انقیاد سپاه وجه
متعارف آن احوال صاحب قران نیکخصال بانزار گشته رقم وفات یافت و شاهزاده بفراغ بال آن ملکه دلربا را بغنج و دلال
در آغوش کشید و بمرتبه شیفته جمال و مشغوف وصال وی گشت که از استصواب او اصلا تجاوز جایز نمی‌داشت و کلید زمام
اختیار ملک و مال را بقبضه تسلط آن سلیطه داد • [illegible] بود رشید او غلان او • [illegible] بولهان او • [illegible]
مملکت و مال امیرزاده خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شاهزاده بر طبق هوای محبوبه دست باسراف و اتلاف
اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز و خزاین را که بجانکوشی صاحبقران در مدت دراز و محنتهای آن عامر نموده بود بدک زمان صرف نمود
و شتر را بجمعی داد که در آخر سبب بر آن فقره کامران گشتند و قضیه آن [illegible] بخشش اتفاقیه بود که کسی که سپر اوار
دیناری نبود شتر واری مروارید و تنگی شایسته صنوف نوازش میشد و در ازدوی درهمی میرد و میرزا خلیل سلطان
بتعلیم جانانه جمعی از مردم سبکسار را بانواع ترتیب و اصطناع اختصاص می‌بخشید و هر یک را قرینه قارون ساخت
بدرجه امارت و سروری رسانید و از انجهت خاطر امرا و سپهسالاران سپاه را ملال گرفت و دماغ آن فرقه بکلی مختبط
شده مواد وحشت تزاید پذیرفت و چون حشمت دو روزه شاد ملک در نظر مخدرات سراپرده صاحبقران
مرحوم بی وجه [illegible] آن مخالف امیرزاده خلیل سلطان را بر آن داشت که خواهرزاده خواتین و کنیزان سراری آنحضرت
را طوعا او کرها بیکی از ملازمان آستان خود در سلک ازدواج کشید و گروهی را که نسبت بوی مرتبه داری داشتند
جمعی از مردم را جنس همنشین گردانید و رشته سر رشته را باغوش [illegible] ساخت و لعل و ختی را در
سلک مهره جانی انداخت طوطی شیرین سخن را با شانه زاغ و زغن در پیشاه و عندلیب نغمه پرداز را با غلیواژ بوم
در یک قفس جای داده بواسطه صدور امثال این افعال نامرضی طباع صغار و کبار از امیرزاده خلیل سلطان
متنفر گردیده امور سلطنتش اختلال پذیرفت و آفتاب بسر حد زوال رسید چنانچه در سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست
ان شاء الله تعالی و تقدس ذکر خاقان مغفور معین السلطنة والدین شاهرخ میرزا • خاقان سعید میرزا شاهرخ
پادشاهی بود صاحب سعادت منقبت بکمال عدل و عبادت شجاعت بزیادت ابراهیم ادهم جمع داشت و هرگز خیال
تجاوز از جاده ملت بیضا پیرامن ضمیرش نگذشت مدت [illegible] جانشینی آن پادشاه اسلام پناه فوت نشد نماز بصلوات
مکتوبه در رسید و با دام الحیات هیچ آفریده را [illegible] بمقتضای شریعت مؤید همواره از روی اخلاص و نیاز بخدمت
درویشان و گوشه نشینان می‌شتافت و بهر دیار که در می‌آمد اول بشرف طواف مزارات اولیا و اتقیا را در یافت
در میدان حرب چون کوه با شکوه در برابر خصم ثبات قدم می‌ورزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند برگ
بید از باد صرصر میلرزید و در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که [illegible] و در اوان جلالتش هیچ صاحب قوتی
پای انداخت در ب طاق ظلم [illegible] شد • از انصاف آن شاه سپاه افراز • [illegible] گنجشک و [illegible] • [illegible] آهو
شیر و نخجیر بهم آمیخته چون شکر و شیر • [illegible] ظلم [illegible] • طباع بهر خوردی از دست رعیت • ولادت جهانگیر
حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در شهور
سنه تسع و تسعین و سبعمائه صاحبقران تاج بخش [illegible] زمام حکومت خراسان را در قبضه اقتدار او نهاد و بعد از

نوبت



نوبت آنحضرت در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و
مال پرداخت و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنه تسع و ثمانمائه [illegible] سنه احدی عشر و
ثمانمائه بجهت رایات نصرت آیتش بتسخیر ولایت ما وراء النهر رفت و در سنه سبع عشر و ثمانمائه ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را
مسخر گردید [illegible] و ابو یوسف وفات یافته فتح آذربایجان بوقوع انجامید در اواخر [illegible] که در میان آنحضرت و اسکندر
ابو یوسف محاربه اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم پادشاه وزیدن گرفته شکست بر اسکندر روی داد بنوبت ثانی در
[illegible] و نسیم [illegible] آنحضرت رسانیده [illegible]
گشته آنحضرت [illegible] علی الاطلاق از آن [illegible] نجات بخشید [illegible] و ولایت [illegible]
و آذربایجان گشته خاقان سعید [illegible] و در [illegible] الی سنین [illegible] اسکندر [illegible]
یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ما وراء النهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و جرجان و مازندران و عراق
و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و [illegible] تمامی آن بلاد و امصار معمور
و آبادان گشته رفاهیت خلایق بدرجه کمال پذیرفت [illegible] اطراف ممالک محروسه بقاع الخیر و ابواب البر مانند
خوانق و مدارس و رباط بنا نموده و قری و قصبات مرغوب و مستغلات نفاع بران بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید
مدت چهل و سه سال باستقلال تیغ سلطنت و جهانبانی بر سر نهاد در ولایت ری ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمائه مرغ روح
مصحوب عالم آخرت انعطاف داده اوقات حیاتش هفتاد و دو سال بود بعد از آن پادشاه دست قضا ابواب فتنه بر
روی روزگار عالم و عالمیان برگشود خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه
غیاث الدین پیر احمد خوافی و خواجه سید عماد شیرازی و امیر علی شغانی و خواجه شمس الدین علی [illegible]
شاهرخ انتظام داشتند و مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم [illegible] مولانا شمس الدین
محمد امین و مولانا عبد اللطیف قرومی در ایام دولت آن پادشاه عدالت آئین رایت صدارت [illegible] برافراشتند ذکر [illegible]
جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و امیرزاده خلیل سلطان
خاقان سعید و سلطان صاحب تأیید فارس مضمار تفاخر معین السلطنة والخلافة شاهرخ بهادر خلف
صدق صاحبقران مغفور قطب الدنیا والدین امیر تیمور بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه در
[illegible] تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود شریف خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاد
سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت ولاة و ولایات اقتدا و مثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت
فرمان برداری کردند و جباه اخلاص بر آستان آسمان اختصاص گذشته شرایط چاکری و خدمتکاری بجای آوردند و آن
حضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده در باره همگنان مراسم انعام و احسان
بتقدیم رسانید و بسط بساط نصفت و عدالت کرده تمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا فقهاء و
علما را مامور گردانید در آن اثنا اسباب جاه و جلال پسر میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را
مرکز رایات دولت ساخت و دست باسراف و اتلاف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل تجربه و کارزار اندوخته
بر آن ضمیر خورشید نظیر پنهان اتفاق فرمود که پیش از آنکه اختلال با امور ملک و مال راه یابد رایات ظفر مآل قرین
دولت و اقبال بصوب ما وراء النهر برافرازند و امیر مضراب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط
خراسان تعیین نموده اعلام نهضت اعلام از دار السلطنه هراة بجانب آب آمویه نهضت فرموده و در منزل دره زنگی امیر
خداوند علی شیخ بهادر [illegible] رسیده [illegible] استدعای وقوف [illegible] حال میرزا خلیل سلطان را
معروض داشت آنحضرت [illegible] بمشورت امیر جلال الدین فیروزشاه بنیاد [illegible] تعمیر برج و باره [illegible]
از ایام استیلای امیر تیمور گورکان [illegible] آن زمان ویران بود [illegible] امیر سید خواجه [illegible]
آن قلعه را عمارت نماید و [illegible] جون در [illegible] شهزاده [illegible] میرزا سلطان

حسین کو در کرپبانی امرا و نوئینان مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف و الطاف اختصاص یافت و از
همان منزل خاقان سعید امیر حمزه قنقورات را برسم رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاد که تو مرا بجای فرزندی و از
بلکه بجان گرامی برابری و هرچه تمنا داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست اما که پیش دیگر باییم و معرفت نقار در طوایف ایام و دول
انتظام مهام سلطنت دخل تمام دارد و کار امم را بسبب مصادقت و توهم مسن آفت در عین ما اتفاقی کرده و امروز لابد که بتقدیم بصیرت
پیش آئی و بدانچه متضمن استقامت مملکت باشد با ما اتفاق موافقت نمائی چه رایات نصرت آیات از اندخود گذشته بجانب بلخ
چیچکتو رسیده و دران منزل امیرشاه ملک از بخارا آمده سلامتی شاهزادگان عظام عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است
که آنحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ما وراء النهر نخواهد گذاشت امید که بسعادت معاودت فرموده حکومت این مملکت را
به بنده بازگذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانیم و مادام الحیات در مقام فرزندی و خدمتکاری باشیم خاقان
سعید این ملتمس را اجابت فرموده امیرشاه ملک البته دروی شاهزادگان به بخارا و قرشی سپاه و مردان بکران بجانب دار السلطنه
هراة انعطاف داد و چون باندخود رسید امیرزاده سلطان حسین بموجبی قرار نموده بدان طرف آب رفته و هم دران ایام خبر
متواتر شد که میرزا خلیل سلطان از سمرقند بیرون آمده عازم کنار جیحون است و تومان امرا شهر باز گذاشته امیرزاده ارا سلطان
را بپایه سریر اعلی آورده و امیرشاه ملک بضبط کنار آب مامور گشته چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون
آنکه از طرف سمرقند میرزا میرک احمد و امیر شمس الدین را بجانب فرستاده اند ایشان سخن گویند مناسب دولت خواهد بود و آنحضرت
فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدینجانب آیند و شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون این خبر بکنار آب
رسید ایشان و امیرالی موقف استیفای سلطنت آشیان آمده و از پیش امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفت و در باب موافقت سخنی
سعی بلیغ نموده چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از قرای صاحبقران مغفور نشانیده امیرزاده پیر محمد ولی عهد
رسیده و سلطنت ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین باز دولت قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراة گردیده در خلال
آن احوال امیر سلیمان شاه که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفور سپاه ارفیروزکوه و عهده و رستمدار حکومت مینمود از صولت سپاه
میرزا ایرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و در خدمت طلیعه حضرت آسایش از نواحی اندخود فیروزان اقامت فرموده و اعلام
نصرت اعلام بتاریخ بیست و هشتم ذی قعده و دار السلطنه هراة نزول نمود **ذکر رسیدن امیرزاده سلطان**
**حسین و کشتن او بفرموده خاقان سعید و بیان بعضی دیگر و محاربات امیر رکن الدین سلیمان شاه** میرزا سلطان حسین
اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشاء جنون بهره تمام داشت چنانچه در وقتی که حضرت صاحبقران مغفور
در ظاهر دمشق نشسته فال قتال پادشاه مصر بر لوح خاطر میکشت بی جهتی از آن حضرت گریخته بمصر شنگر رفت و بعد از
فوت حضرت بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرده لشکری را که با او بود متفرق گردانیده بجانب سمرقند ایلغار نمود
چون دانست که بشهر درنمی تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و آنگاه ازان بازگشت چیچکتو بتعجیل
شفقت و عاطفت در وی گرفت باز کرو را چون برات داشت که در نواحی اندخود اقامت نموده از آب بگذشت و در شهر
با میرزاده خلیل سلطان ملحق گشت میرزا خلیل سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیده با میر اله داد و ارغونشاه و تیمور
خواجه آقبوقا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب میرزا پیر محمد جهانگیر در آن وان از
کابل ببلخ آمده بود خبردار باشند و بر کنار آب خیال استقلال در دماغ میرزا سلطان حسین پیدا شده به بهانه کنکاش
امرا و سپرداران را از تکلیف طلب داشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را معتقد ساخته امرا شاه داد و
ارغونشاه و تیمور خواجه آقبوقا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاده تا از جانب میرزا پیر محمد جهانگیر
که در آن اوان از کابل ببلخ آمده بود خبردار باشند و بر کنار آب خیال استقلال در دماغ میرزا سلطان حسین پیدا شده
به بهانه کنکاش امرا و سپرداران را از تکلیف طلب داشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را معتقد
ساخته امیر اله داد و ارغونشاه و دیگران را مقید نموده بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را
عهده سوگند داد که او را دوباره تا بر خویش گردانید مقارن آن حال قریه خانیکه موم میرزا محمد سلطان که با اموال از آن مرحوم
بلخ بوده بود بدان حدود رسید و میرزا سلطان حسین او را غارتیده متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تفاوت

مرغابی ... از مو

و تیمن امیر اله داد و ارغونشاه و دیگر امرا که با او بسیل گرا ملازمت میرزا سلطان حسین میکرده اند از وی جدا شده نزد میرزا
خلیل سلطان رفتند بنا بر ان در لشکر هجوم اوهام تمکن یافته میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود
و شبرغان بامیر سلیمان شاه پیوست و میل التجا بنیان قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد سلیمان
شاه فرستاده و میرزا سلطان حسین را طلبید جانب امارت پناهی بر آن سخن ملتفت نشد و حضرت پادشاهی بران داشت که بطریق
شبیخون بر ایشان زند قضا میرزا سلطان حسین و میر سلیمان شاه بیچاره متحیر و سرگردان گشته و بهراة شتافته بخدام بارگاه
پیوستند آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ خطیر از دو خارالکی و اسب و اسباب تیمچی بامیر سلیمان شاه عنایت فرموده و مرحوم را
سورغال گردانید حکم فرمود که امیر مضراب و امیر سعید خواجه که در سبزوار بوده اند از جانب میرزا امیرانشاه که بجای لوشن آمده
بوده واقف باشند و چون امیر سلیمان شاه روی بمقصد آورد و امیرشاه ملک در صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین داشته نوبتی
بر آن کس آن شاهزاده شجاعت پیشه را بیرون دروازه عراق گردن زدند و چون این خبر بسمع میر سلیمان شاه رسید آغاز مخالفت کرده
بقلعه کلات رفت و خاقان سعید متوجه آن حدود شده امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمان شاه بود بکلات روان فرمود
تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند و عبد الصمد با امیرشاه رانیه ملاقات کرده سخنان در و اثر ننمود و بحصول مقصود
باز گشت انگاه خاقان عالی بموجب استدعای امیر سلیمان شاه امیر جان ملک کلات را نزد او فرستاد و چون جان ملک نیز با
عبد الصمد باز گردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرموده و امیر سلیمان شاه بعد از تحقیق آن خبر بطرف
سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه تسع و ثمانمایه بدار السلطنه هراة رسید
میرزا الغ بیک و شاه ملک را بضبط اندخود و شبرغان مامور گردانید و چون فصل شتا بگذشت و بار دیگر لشکر سلطانی تیغ
آتش بار عازم کوه و صحرا گشت خاقان سعادت انتما جهت مصلحت ماوراء النهر ییلاق بادغیس مخیم امید و در منزل قرلق
رباط خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بتواتر انجامید **ذکر محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان**
**و بیان بعضی از وقایع خراسان** دران زمان که میرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک در نواحی
بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده و امیرشاه ملک را طلب داشت و آنجانب ببلخ رفته مخالفت میرزا
خلیل سلطان با شاهزاده و امیرشاه را الاتفاق نموده و ایلچی بخدمت آنحضرت گفته شنیده و حقیقت حضرت صاحبقران در باب ولایت
عهد بسمرقند فرستاده و چون آن قاصد بپایه سریر میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل
سلطان جواب داد که آن خداوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را بامیر تیمور گورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت
سمرقند را بمن عنایت فرموده میرزا پیر محمد و امیرشاه ملک از استماع این جواب در تاب شده میرزا الغ بیک را بخود ملحق گردانیدند
و با سپاهی جنگجو از آب آمویه گذشتند و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه دوم ماه
رمضان سنه ثمان و ثمانمایه در حوالی نسف هر دو لشکر صف کشیده در ولایت نخشب و ما وراء النهر از روی خشم و قهر در
هم آویختند میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قوم میرزا پیر محمد حمله کرد و ایشان را از جای برده شکست قوم او را
بکرگختند و چون انقاره و بران خانه نیز پریشان شده میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک قرین محنت و سلامت
بانجانب رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ما وراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و
امیرشاه ملک را با شارت مشرف ملازمت دریافت جانب امارت مآبی بر بهانه ضعف الاعضاء رخصت یافته که
مدتی بکنه و در بادغیس باشد و چون منزل ماری قشون مضرب خیام اردوی همایون گشت ایلچی از نزد میرزا خلیل
سلطان آمده از زبان آن شاهزاده معروض داشت که ما بر سمان عهد و وفا قیم که تسلیم نمودیت اما چون میرزا پیر محمد
از آب گذشته متعرض حدود سمرقند گشت پای در میدان مدافعت نهاده و دفع او کردیم حضرت خاقانی هر چه بالی
قربانی را امرا و ایلچی میرزا خلیل سلطان بران صوب ارسال داشته و پیغام داد که ما نیز بر همانیم که بودیم و پیمان تو
بودیکن تاکنار آب خوارسم آمده بدیگران ورثه تو نیز بدینجانب آید تا سخنی که باشد بگوئیم و قواعد عهد و پیمان را
مجدد اشید گردانیم اگر خود نیاید بعضی از مردم معتبر را بفرستد و چند روز موکب نصرت شعار در ییلاق بورغان

وایلار توقف نموده و در آن یورت فرصه باز آمده و خواجه علی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورده و از
زبان شاهزاده معروض داشت که آنحضرت هر کار مصلحت دانند بکنار آب رسیده که ما اطاعت نموده و [illegible] در انجام
آنچه حکم کرده ایم خاقان عالی نسب امیر مضراب و جناب شریعت پناهی قاضی عبدالله را بجهت تمشیت آن مهام ارسال فرموده
در خلال این احوال بعرض رسید که امیر شاه ملک بواسطه کمال اعتبار و اقتدار امیر سید خواجه که منصب امیر الامرائی داشت
در [illegible] ضعف [illegible] ساخته از نوکری تخلف نموده است بنابر آن خاقان نصرت نشان پای
سنقر تواچی را پیش امیر شاه ملک فرستاده پیغام داد که مقرر چنان بود که چون یک ماه در بادغیس توقف نماید
بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از موعد گذشته [illegible] هنوز [illegible] مملکت [illegible] باشد و
رایات نصرت آیات عازم دار السلطنه هرات گشته امیر شاه ملک از راه [illegible] الکنک [illegible] رفت و چون خاقان سعید [illegible]
دولت و اقبال [illegible] جاه و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و استقلال در حل و عقد امور
ملکی و مالی خیال فتنه [illegible] و گروه جمعی از امیرزادگان مثل سیف الدین عبد العزیز و [illegible] و شیخ علی پسران [illegible]
در روز تموز ملک و ولایت را با خود متفق ساخت و [illegible] و [illegible] خان و [illegible] الکنک [illegible]
نوبت بصوب جام [illegible] خاقان سعید از آن [illegible] خبر یافته [illegible] در پایتخت سلطنت [illegible]
حاضر بود [illegible] از عقب [illegible] روان شد و علی الصباح [illegible] رسیده [illegible] نمود [illegible] سید
خواجه با اتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک شاهزاده نهاده و [illegible] معترف گشته در رکاب نصرت [illegible]
[illegible] گردید بعد از وصول [illegible] بمکان [illegible] جلال [illegible] از موافقان سید خواجه
با وی گفتند که اگر میرزا شاهرخ [illegible] امیر [illegible] موجب عبرت خلایق
گردد و در دیگر [illegible] متفق شده [illegible] خلاف عازم [illegible] گشتند و خاقان سعید امیر حسن صوفی ترخان و امیر [illegible] شیخ [illegible] سید
خواجه فرستاده [illegible] نصیحت [illegible] و آن دو امیر صاحب تدبیر [illegible] سید خواجه رسیده [illegible] بسیار نمودند [illegible] مخالفت [illegible]
گذشته [illegible] موافقت [illegible] مرتب گشت و مقارن آن احوال [illegible] تیمور [illegible] امیر مضراب و
قاضی عبدالله آمده معروض داشتند [illegible] کنار آب [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] نموده [illegible]
حکم همایون نفاذ یافت [illegible] رایات نصرت آیات خاقانی [illegible] از عقب سید خواجه
نموده روزی چند [illegible] امیر مضراب [illegible] کنار آب رسیده سعادت [illegible]
دریافت و مقارن آن [illegible] امیر خلیل یوسف خلیل کرد [illegible] بود [illegible] امیر سید خواجه [illegible]
برادر [illegible] امیرزاده اسکندر [illegible] شیخ فرستاده [illegible] انوار [illegible]
شیخ [illegible] سید خواجه [illegible] تاریخ [illegible]
مقدمه [illegible] علی [illegible] الصلوة و التحیه نزول اجلال اتفاق افتاد و سید خواجه [illegible] نموده بود [illegible]
نهاده رایت [illegible] در [illegible] امیر شاه ملک [illegible] رسیده منظور نظر
التفات گردید و خاقان سعید [illegible] نصرت [illegible] نموده ییلاق [illegible] از فر نزول همایون فرحت افزای
فزای گردید [illegible] مقام [illegible] احتشام [illegible] تیمور [illegible] رسالت و رسوم سفارت [illegible]
پیرک پادشاه حاکم جرجان [illegible] پیغام داد که [illegible] سید خواجه [illegible] و [illegible] و سپرداری [illegible]
و او [illegible] نموده [illegible] قدیم [illegible] اخلاق [illegible]
سید خواجه در اتباع او [illegible] ولایت [illegible] نموده [illegible] لطف [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مستور باشد [illegible] ظاهر خواهد شد [illegible] نپذیرد [illegible]
نزدیک پیرک پادشاه میرزا شاهرخ [illegible] در رستمدار [illegible] روزی چند توقف نمود و در آن ایام میرزا عمر [illegible] اظهار
اخلاص [illegible] نمود و چون [illegible] بخاطر [illegible] میرزا امیرانشاه [illegible]





عظام او آن زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام پذیرد انشاء الله تعالی [illegible] تحریر [illegible] و تو [illegible]

گفتار در بیان وقایع که بعد از فوت امیر تیمور گورکان میرزاده میرزا شاهرخ و اولاد و [illegible] و ذکر [illegible] میرزا
عمر [illegible] سلطنت آشیان خاقان عدالت [illegible]

صاحبقران والا نژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله [illegible] میرزاده عمر بن میرانشاه عنایت نموده ولایت
[illegible] امیرزاده [illegible] امیرزاده ابابکر رجوع فرموده و مقرر ساخت که میرزا میرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر [illegible]
عم خود گشته [illegible] و [illegible] چون خبر فوت امیر تیمور گورکان [illegible] رسید میرزا عمر [illegible]
[illegible] و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر [illegible]
میرزا عمر بود بعد از تحقیق فوت امیر تیمور گورکان [illegible] جمعی از اهل [illegible] میرزا عمر نموده [illegible]
دوم رمضان [illegible] مولانا قطب الدین [illegible] و شیخ محمد [illegible] و عبد الخالق [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] استقلال [illegible] میرزا عمر [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
اتباع جناب امارت [illegible] امیر [illegible] و عمر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] منصور عمر [illegible] ساخته [illegible]
امیر [illegible] مقارن این حال میرزا ابابکر [illegible] آمده [illegible]
[illegible] میرزا عمر [illegible] نموده پیغام داد که [illegible] برادر [illegible]
آورند [illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا عمر [illegible]
و همان روز گرفتار شده [illegible] محبوس گشت و چون میرزا میرانشاه از قید [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
خراسان [illegible] آمده [illegible] میرزا عمر بعد از گرفتن برادر [illegible]
[illegible] سپاهی و رعیت [illegible] کرامات و
عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر [illegible] روزی
چنین مقدر بود [illegible] معلوم [illegible] حادثات [illegible] روز [illegible]
[illegible] مجلس میرزا ابابکر [illegible] میرزا ابابکر بعد از اندک زمانی [illegible]
جمعی از اهل قلعه با خود متفق ساخت [illegible] قورچی [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible] آورده [illegible] مجموع [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] اطراف [illegible]
میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر بسلطانیه رفت و آن بلده را [illegible] اهل اعتماد سپرده [illegible]
[illegible] مقارن آن حال شیخ خسروشاهی از جانب سمرقند [illegible] رسیده [illegible] میرزا ابابکر
[illegible] سلطانیه [illegible] اندک زمانی [illegible] میرزا عمر [illegible] تبریز [illegible]
و میرزا عمر [illegible] امیر [illegible] آورده [illegible]
از راه [illegible] امیر شیخ ابراهیم شروانی [illegible] میرزا عمر و امیر شیخ ابراهیم [illegible]
و هر یک [illegible] لشکری [illegible] میرزا عمر رسید که میرزا امیرانشاه
و میرزا ابابکر [illegible] سلطانیه [illegible] میرزا [illegible]
با شیخ ابراهیم [illegible] میرزا عمر [illegible] و سلطان [illegible]
حاجی سیف الدین و عبد الرزاق [illegible] امیر [illegible] شیخ [illegible]
ابابکر و میرزا امیرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر [illegible] و اولاد [illegible] ترتیب گردانیده شیخ [illegible]

پایه رسانید آنگاه بصواب دید بعضی از مصلحت بینان تخت زرین ترتیب نموده میرزا ایرانشاه را بر آن نشانده اسم
پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از آنجا
بر الغور رفته بود امیر جالیق ترکمان و سایر [illegible] پلاس و جمعی از سلدوزیان مستظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیکه
جالیق پیشتر بدان بلده شتافته آغاز ظلم و تعدی کرده اهالی خاص و عوام هجوم نموده [illegible] سه هزار دینار
تحصیل داشت [illegible] رسانیدند [illegible] دروازه‌ها را مضبوط ساخته و میرزا عمر امرای ترکمان را
حرب داده در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت معارضه و مقاومت نداشت عنان
عزیمت بصوب اصفهان بر افراشت و حاکم آن بلده میرزا رستم مراسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تبجیل بجا
رسانید و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمانداری دقیقه نامرعی نگذاشت آنگاه آن دو پادشاهزاده [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] غافل گشته بود ایلغار کردند و جهات و اموال بسیار بدست آورده باصفهان
بازگشتند و میرزا رستم [illegible] توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد را با عز و اکرام [illegible]
خسروانه ترتیب داد و تحفهای پادشاهانه [illegible] میرزا عمر [illegible]
اوایل فصل بهار [illegible] میرزا پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر از یزد [illegible] آمده [illegible]
میرزا ابابکر چون چند روزی [illegible] پادشاهی بر خود اطلاق کرد [illegible] خود بر سر سلطنت [illegible]
جمادی الاولی [illegible] بتبریز [illegible] تا بیاید در منازل رعایا [illegible]
اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا [illegible] میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت نمود و بعد از وصول [illegible]
بسطام جاگیر [illegible] از یورش اصفهان اول [illegible] معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر
این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
میرزا ابابکر رسیده و لشکریان خود را [illegible] بر زمین [illegible] آن دو سلاطین [illegible]
آیین دست داده از هر دو جانب مردان مرد و گردان صف نبرد در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح [illegible]
یکدیگر پرداختند و در آن روز قریب چهار هزار سوار و پیاده کشته گشتند [illegible] و طایفه بعسکر خویش فرود آمدند
و همه شب [illegible] روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ [illegible] افغان و غریو
کوس بر خاست [illegible] قتال التهاب یافت میرزا [illegible] ابابکر [illegible] پیر محمد
[illegible] میرزا ابابکر
[illegible] نزدیک آن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنود که امیر شیخ ابراهیم از بسطام جاگیر [illegible]
در تبریز [illegible] شیخ حاجی عراقی [illegible] اصفهانیان صلح [illegible]
آزردی [illegible] میرزا عمر [illegible]
جدا شده روی بدرگاه عالم‌پناه حضرت خاقان سعید آورده در غره ربیع الاول سنه تسع و ثمانمایه در ییلاق سلطان بو
[illegible] سعادت [illegible] منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع [illegible] او بانعام خلع فاخره و اسپان
تازی [illegible] مقارن آن حال [illegible] بر [illegible] پادشاه [illegible]
وفق صواب [illegible] خاقان [illegible] از ییلاق سلطان [illegible] نهضت نمود ذکر توجه رایات حضرت
خاقان سعید با میرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استرآباد بامیرزاده عمر میرزا [illegible] در اوایل [illegible]
در اطراف [illegible] هوای [illegible]
سعید [illegible] مازندران [illegible] چون [illegible] با [illegible] پادشاه
باتفاق [illegible] شمس الدین [illegible] سیف الدین [illegible]
مازندران [illegible] میرزا الغ بیگ و امیرشاه ملک و امیر [illegible]

منزل سالعه

[illegible]



نزول ساخته و میرزا عمر امیر یوسف خلیل و امیر [illegible] علم عداوت بر افراختند و حضرت خاقانی بمعرکه قتال در
قول قرار گرفته [illegible] دریای [illegible] آمده غبار معرکه [illegible] آتش قتل
[illegible] شد ز خون [illegible] تا ز [illegible] دریای خون [illegible]
[illegible] سیف و سپر [illegible] سپاه [illegible] ز غایت سبحانی [illegible] النصر الا من عند الله [illegible] خاقانی
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سید خواجه و عبد القدیر [illegible] شیراز [illegible] شمس الدین [illegible] سید حسام الدین [illegible]
سید خواجه بدرگاه عالم‌پناه [illegible] تمامی خطه جرجان تحت تصرف خاقان [illegible] آمده
[illegible] برادر خود را [illegible] آستان معدلت [illegible] خطبه بنام همایون خوانده [illegible]
[illegible] مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و طاعت [illegible]
کشوره [illegible] خاقان [illegible] ایالت ولایت استراباد را بمیرزا عمر [illegible] اسباب سلطنت او [illegible]
نهضت آیت بصوب دار السلطنه هرات [illegible] حکومت مملکت طوس و قبوشان و کلات [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک تفویض نمود در چهارم جمادی الآخر [illegible] عنایت [illegible]
مستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود ذکر شهادت میرزا پیر محمد جهانگیر تغمده الله بغفرانه میرزا پیر محمد
جهانگیر [illegible] امور مملکت و مال [illegible] قبضه اقتدار [illegible] سپرده
[illegible] مشغول [illegible] از اشتغال [illegible]
[illegible] خواب [illegible] بیت [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] میرزا پیر محمد [illegible] چراغ [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] شاهزاده سعید [illegible]
میرزا [illegible] غافل [illegible] کیفیت [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او
بانقضاء ایام جوانی چون میرزا عمر در مملکت [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا عمر [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]
[illegible] بجانب خراسان [illegible]
خاقان سعید [illegible] بجانب خراسان [illegible]
و میرزا [illegible] شوال سال مذکور میرزا عمر [illegible] استقبال نمود [illegible]
[illegible] ذی القعده [illegible]
[illegible] میرزا عمر [illegible] خاقان [illegible]
و سایر امرا و لشکریان [illegible] بطرف [illegible]
و میرزا عمر [illegible] امیر [illegible]
زخمی [illegible] منزل [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات روان فرمود و میرزا عمر [illegible] ذی القعده [illegible]

روی بعالم دیگر نهاده و در مقبره عمدة المتبحرین فخر الدولة والدین رازی مدفون گشت و در هفتم ذی حجه دار السلطنه هراة از وصول موکب
خاقانی طراوت جنان جاودانی یافت و در منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه به ییلاق بادغیس شتافت ذکر توجه شهریار عالیجاه
تا حین توجه عالم خاقان سرافراز چون آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا الغ بیگ فارغ گردید و دفع بر علی تاز از پیش
نهاده و همت بلند نهمت گردانید و در نوزدهم محرم الحرام سنه عشرین و ثمانمائه رایات ظفر نشان از ییلاق بادغیس بجانب قبة الاسلام
بلخ در حرکت آمده در اوایل صفر سایه دولت بر خطه بلخ انداخت و بر علی تاز ذات شهر و تحویل جانب پیش آمد اما چون موکب همایون نزدیک آمد
بر علی تاز بصوب فرار شتافته روی بیاده و بادیه آورده و حضرت خاقان سید احمد ترخان و امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان
بتکامشی او روان فرمود و امرا بر علی رسیده بجنگ و اشتغال او را گرفتند و او با اندک مردی بجانب تکیه الکف بیرون رفت و امرا باز
گشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و در آن ایام که خاقان گردون غلام در قبة الاسلام تشریف داشت برافراشته بود و بر نوالتفات
بر ثغر قلعه شد و آنکه از زمان ظفر یافتن امیر تیمور گورکان بر امیر حسین تا آن وقت خراب و ویران بود و اندک زمانی آن عمارات
استوار در کمال متانت معمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا ابراهیم و امیر زاده محمد گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هراة
معاودت نمود و بر علی تاز نوبت دیگر سپاهی فراهم کشیده بجده و دفع الاسلام فرا میرسید اما از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم گردید
و درو تنهائی که جمیع اکثر آنان ملازمان او بیشتر گرفتند که از این محل بیک بجانب سپه در راه خواهد بود بواسطه کثرت انوار و شکوه جمعیت
با اصحاب بلخ و سرپر تو و تشویش بجا نیاورد سید آنکه با اتفاق تیزان سر فرمان اهل شقاق را از بدن جدا ساخته بدار السلطنه
هراة فرستاده خلق را از انواع دغدغه و پریشانی نجات داد و نیز ذکر عطف خاقانی بجانب جهان کرت ثانی و بیان
عاطفت امیر جهانشاه بنسبت کفایت خود و عنایت امیر سپاه در سمنان و دران اوان که موکب نصرت حضرت خاقان سعید
از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت شد تا بدار السلطنه هراة رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیگ آمده بموقف عرض رسانید که برکنار
جیحون شیرازاد و بخش خان مرداس از ازل عقبی رسیده نهادند و از دشت فرارات و شمس الدین علی مشید قارن برکنار جیحون
در مضیق فرود آمده و موجب خطر افتاده و میان ایشان خاقان عالی منکر این برادر و ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هراة بگذاشت
بگذاشت و در شهر و جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه رایات ظفر آیات بجانب جرجان بر افراشت و در منزل اطراف اسپ ملک
بوز باطوپس رسیده و در خرجان میرزا الغ بیگ گورکان بشرف ملازمت دریافت و پیشکش کشیده چون منزل لغو اقبال از
سعادت وصول لشکر نصرت اثر غیرت فلک اخضر شد ابو مسلم و امیر ربیع او قرار نمازی در آن آمده حوضه را سرکوب پادشاه از
استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار بیرون رفت آنگاه خاقان عالی جاه در ارانگی اشتراک داده
آن زمستان در مازندران قشلاق فرموده و سید عز الدین هزار جریبی با سپاهیان اقبال آیت یادان شتافته التفات بسیار یافت
و خطه اسمان سیور غال آن سید ستوده خصال شده ایالت مملکت استراباد تعلق بامیرزاده الغ بیگ گرفت و فتن
جانگاه بصوب خراسان منعطف گشته در شهر ذی قعده مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هراة آمده و قرار
این حال جهان ملک مملکت بعضی از امرا بلند درجت باغی شده بنوازل الغیاله از تیبرش رسید و تفصیل این مقال آنکه در این سال
خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کتابت کرده و نیز تمری مرتب ساخته و آنچه امثال
مناصب از هر طرف گرفته بود بنام ایشان جمع کرده بلکه هر کجا که راکوی و هر جوی را قومی و هر دا اگی را دیناری اعتبار نمود و چون
اجناس بسیار در ان اوقات قیمتی تمام داشت بعضی از امرا گمان بردند که چون در تر بوض خاقان عالی رسد آنچه زیاده از مواجب
خود گرفته باشند تبعه ایشان را حواله خواهند داشت و در آن حینه بعرض خواهند رسید و امیر جهان ملک که از قوم قوچیان
بود و محل عز و رعایت اختیار و اقتدار ملازمت خاقانی میفرمود با اتفاق امیر حسن جاندار و پیر پرش یوسف خلیل و سعادت تیمور
تاش و بابا درویش و سیف الملوک بازید و عثمان و تولک با یکدیگر عهد کرده یاغی شدند و بیک باغای ان اشتر بیرون
رفتند در جوف النگ بیت الله و خاقان سعید اقبال یاری فراوان بیرون کتاب آورده امیر مصراب شیترمجی یغایی را بسته
و حکم عظیم کرده و مخدر ورد و مهمات بر حرم همایون ذیل بال اقبال در مواجی قرای جرج النگ پسر امیر جاملک اتباع از آب
کاره باکه گذشته آب را بجاده بیرون ساختند و آنحضرت در طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر پناه جوق جوق بموج

---



اهلی یوسف جانبیان رسیده و هر یک سلطان جشنه سعادت با سعادت و برادرش احمد آقبوقا را آزاد کرده و جان ملکت را
مردم تنشی و حسن صوفی ترخان در باد غیس که فرار آورده و سعادت چاپار رسیده برادرش و احمد آقبوقا را آزاد کرده و جهان ملک
و تولک را امیر سیس ... ماخان بدست آورده بندی برپا بجانب هراة فرستاد و دو ایشان و حسن فخر آن کشته گشته و حسین جاندار
و پیر پرش یوسف خلیل از راه چاپاران طبس پیش میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید در جام گرفتار شده و شفاعت
امیرزاده ابراهیم سلطان نجات یافت
خاتمه از ضمن وقایع یورش جفت ساله صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان مستفاد میگردد
و سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب روم ... بمصر آورده چون در آن زمان ملک فرج بنبت صاحبقران
عقیده رقبت دوم تحفه و مودت مؤدت فرستاده او سپره آوارگرفته ... را در برجی از برج قلعه مقید گردانید اما از آن کسی از انقلاب ملک نگر
منع آمده و در آن حصار قرا یوسف را بسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته بفرزندی قبول کرد و نیز فرج
نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که از آن قید نجات یابند و بدیگر بدولت و اقبال
رسیدند هم متفق و متحد بوده بغداد و تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز حکومت نماید بعد از آن قرا یوسف بنجم ...
و اتفقوا که امیر تیمور گورکان از ان حدود بجانب ... گردانم ... داشت یکی یا پیرون کرده ... گشته وی در آنکور ... وصاحب ایشان باز با سلطان
احمد در میان نهاده و سلطان احمد گفت قراری از اقطار عالم که حضرت صاحبقران متعلق خواهد شد القصه چون جنگ در آن دو بار
در عین پیسر و ... وفات امیر تیمور گورکان بمصر رسیده ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک
پانصد تومان کبکی وار دو باحتیاج هزار کس از اسب و سلاح و زر نقد با ایشان تسلیم نمود خود از ملازمان سلطان احمد و حبیب
وشاکر و ... که جمعی در مصر بود لا جرم آنچه از مصریان گرفته بدیشان داد و اما از کوی تبیع قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری
در آن دیار بود نخود او پانصد کس جیده سکل باختند و هر روز سواری و شتابان بحسن رفاقت در آشتنگی ملازمت می نمود خر از آن
جهت شکوه و تدبر در خاطر مصریان افتاده قاصد اذلال ایشان شدند و در آن اثنا روزی پادشاه مصر بخواهی امر نمیدان جوگان
بازی بخوانید و قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام مصاف نشغل فرج در آمده امرا مصر را با ترکان در امتحان جلادت موافق
نمایش ضعف ترکمانان قرا یوسف گفتند پیاده شده میر از اسب تنگ زینه با یک سر زیر ایشان از قبول این حکم سر باز زدند
و قرا یوسف تعلیم نموده همین سوار بر نزدیک سلطان مصر رفته گفت ما مردم غریب باین ولایت آمده ایم پادشاه درباره
ما غایت در یغ نداشت اکنون بر حقیقت کرد صوم و دیگر خیش بجفرد از رحمان یک دار انعطاف داده با مجموع ملازمان از میدان
بیرون رفت و در ساعت بوثاق خویش شتافت و عیال و اطفال را همراه کرد انیده و روی بدیه بکرآورده و امرا مصر بعوض ملک
فرج رسانیدند که بیرون رفتن اجماعت باین کیفیت نقصان است در ارم سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نمایم جواب
داد که تا اکنون در کمال بی تابی تهور خود دست از جان شسته خود راینجا رسیده اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان بفرستد
بگذارید تا بوطن خود روند قرا یوسف از حدود مصر تا کنار آب فرات در صدد هرچیزی باشد از موضع با گذر کنان قلعه جنگ گشته راه بروی
گرفتند مقابله و مقاتله روی نمود و در تمامی آن معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر در آمد میان آن او و ملک شمس الدین حاکم
اخلاط و تفلیس محبت و اتحاد و اتفاق افتاد و ملک خوهر قرا یوسف را بجباله نکاح کشید و امیر قرا یوسف بقرار ملک سکند بود و
و سلطان برده و لب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایات را بگارت برده و تاراج ساخت و تمامی ایل و الوس ترکمان
بوی پیوسته و ایل تحت تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از رفتن قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط ساخت و چون
آن مقدار براق و استعداد نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود کمیک پوشش گشت با معدودی از فقا ایلیک را
بتوجه شام نهاده و از آنجا بدیار بکر رفته از دیار بکر بجانب شقتی برآمده کوشه نشست و مردم او با بیش و فتنه جوی در ضمن تشنیع آغاز
تک و پوی کردند و آوازه وصول سلطان احمد در عراق عرب شیوع یافت و خبر ان الحیف در بغداد پیدا شد که حاکم آن
موضع و درخواجه ایناق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشت روی باردوی میرزا ابابکر آورد و بعد از آنکه
هفته رفتن او خواجه سلطان بوطن مالوف شتافته بار دیگر بسیر دولت نشست و در اوایل ... میرزا ابابکر جعفر

اصفهان اشتغال داشت و امیر شیخ ابراهیم شروانی به تبریز درآمده دست به ظلم و تعدی گشاده سلطان احمد
گروه انبوه از اوباش گرد کرده و ایرات و احکام تا لنگر [illegible] آورده متوجه تبریز گشت و این خبر در ماه محرم سنه
تسع و ثمانمایه به شیخ ابراهیم رسید به سبیل مشورت با امرا گفت که آذربیجان [illegible] آبا و اجداد
سلطان احمد بوده و مناقشت با این خاندان [illegible] و سلوک [illegible] دست تطاول از
دامان عرض رعایا کوتاه کرده ایم [illegible] متوجه خانه شد مناسب آنست که با ولایت خویش رویم
و خاطر [illegible] امیر شیخ ابراهیم روی به ولایت شروان آورد و در اواخر همان ماه سلطان احمد در دار الملک
تبریز نزول کرد و تبریزیان [illegible] آذین بسته اظهار فرح و سرور نمودند [illegible] چون سلطان احمد [illegible] گرفته
و کرم [illegible] بعضی از افعال ناپسندیده [illegible] بود و در تبریز بساط
عیش و نشاط گسترده [illegible] کبوتربازی و مصاحبت [illegible] امرا و اعیان مملکت [illegible]
میرزا ابابکر مایل شدند و [illegible] میرزا ابابکر با اصفهانیان صلح کرده [illegible] روی به تبریز آورد و سلطان
احمد از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس [illegible] روی به جانب بغداد نهاد و چون در آن سال [illegible] به تبریز
رسید [illegible] طاعون [illegible] متفرق گشته و میرزا ابابکر [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible] از زیادتی [illegible] جمع آمده [illegible] اموال
[illegible] قرا یوسف [illegible] سه روز متعاقب [illegible]
[illegible] روز سیم میرزا ابابکر [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] بغارت [illegible] بغارت برده [illegible]
[illegible] مردم میرزا ابابکر [illegible]
آمده اند [illegible] علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را [illegible] سلطانیه گشت بعد از آن امیر قرا یوسف بتبریز آمده [illegible]
سید علی [illegible] وفات [illegible] تبریزیان رسیده بود [illegible]
رسانیده [illegible] امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی [illegible] قشلاق
کرده در ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمایه امیر بسطام جاکیر [illegible] و منصب امیر الامرایی یافت و هم چنین [illegible]
[illegible] نموده [illegible]
ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا امیرانشاه گورکان
چون میرزا ابابکر [illegible] تبریز [illegible] سلطانیه [illegible]
ولایت همدان و [illegible] قزوین سپاهی [illegible] متوجه [illegible] امیر قرا یوسف
با اتفاق امیر بسطام جاکیر [illegible] آذربیجان [illegible] مقابله و مقاتله [illegible] بتاریخ [illegible] ذی قعده سنه تسع و ثمانمایه
در منزل [illegible] از هر دو طرف [illegible] ایران [illegible] میدان [illegible]
از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام [illegible] سپاه میرزا ابابکر [illegible] و جلال الدین [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
و جلال الدین [illegible]
[illegible] و میرزا ابابکر [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] میرزا امیرانشاه [illegible]
[illegible] میرزا امیرانشاه [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] میرزا امیرانشاه [illegible]





[illegible] میرزا ابابکر [illegible] لشکریان اسیر شده بود [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] سلطانیه [illegible] شمس الدین [illegible]
[illegible] ذکر رفتن میرزا ابابکر به جانب
کرمان و بیان احوال آل پادشاهی پاپا [illegible] میرزا ابابکر چون از دست [illegible] سپاه قرا یوسف [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] حکومت آن
مملکت [illegible] وفات یافته بود و [illegible] سلطان اویس [illegible] و چون سلطان اویس [illegible]
[illegible] سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد [illegible] استقبال [illegible] میرزا ابابکر
[illegible] کرمان درآمد سلطان اویس [illegible] استقلال یافت [illegible] قصد [illegible]
سلطان اویس [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
آنگاه میرزا ابابکر از کرمان [illegible] سیستان [illegible] قطب الدین [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا [illegible] سیستان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] و میرزا ابابکر [illegible] کرمان [illegible] جمادی الاول [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] رجب [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] سلطان اویس [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد
و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات دارای فریدون فر [illegible] در حین نهضت صاحبقران ممالک ستان امیر تیمور گورکان
میرزا پیر محمد بن عمر شیخ [illegible] شیراز [illegible] میرزا رستم [illegible] اصفهان [illegible] میرزا اسکندر
همدان [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] شاهرخ [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible] حضرت خاقان [illegible]
[illegible] و میرزا ابابکر [illegible]
میرزا اسکندر [illegible] شیراز [illegible] میرزا پیر محمد [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] سنه تسع و ثمانمایه [illegible] میرزا پیر محمد میرزا اسکندر
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] میرزا رستم [illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] میرزا پیر محمد [illegible] میرزا رستم و میرزا
اسکندر [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]
[illegible] میرزا رستم و میرزا اسکندر [illegible] میرزا رستم [illegible] از اصفهان بیرون رفته
[illegible]

خاطر جمع دارید که قدم بشیراز از برای ما برکات و فتوحات می آورد و بعد از آنکه شیراز بایشان نزدیک رسید غایت بنا بر این
تعبیه لشکر پرداخته تخت میرزا رستم بر لشکر مرزبان حمله کرده و میرزا پیر محمد بر آن مشغول گشته بدو سپاه در هم
آویختند و بنایت کشش و کوشش تقدیم رسانیده آخر الامر شکست باصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر
روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان
متعرض مردم اصفهان نشوند و همگنان را در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این فرمان شنیدند جوق جوق روی امید
بدرگاه میرزا پیر محمد نهادند و از آن مظهر مکارم اخلاق بمزید انواع نوازش فایز گشته چند روز در مرغزار شیرکوه نهار بخت تا [illegible]
فرود شدند آنگاه کاشان و یزد با توابع و سایر توابع اصفهان را بحیطه تصرف در آورده بشیراز آمد با آنکه در آن زمان آفتاب
بسنبله رفته بود هوای اصفهان را بواسطه آب تا آن غایت رسیده بود و همین مقدم میرزا پیر محمد طاعون شکست یافته و دیگر
اصفهان معمور گشت و ایالات آن مملکت بمیرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال دیوان بخواجه مظفر نطنزی رجوع شد و چون خاطر میرزا
پیر محمد از اشتغال امور آن الکا فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب شیراز بازگشت رفتن میرزا رستم بآستان خاقان سعید
و از آنجا مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه گریزان بصوب خراسان شتافتند میرزا
رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنه هرات آمده باصناف عواطف و عوارف مخصوص گشته و میرزا اسکندر
روزی چند در قریه احمد آباد کرمان توقف و درنگ واقع بسر برده چون زمانه نقش مراد [illegible] دریم شیخ [illegible]
بلخ و شبرغان نهاده و در حدود آن ولایت جمعی بدو پیوسته میرزا قیدو که حاکم بلخ بود قصد وی نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت
نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا بخوارزم و والی آن ولایت سید احمد ترخان شاهزاده را در مقام ضیافت فرود
آورده کیفیت حال بحضرت خاقان سعید عرضه داشت کرد آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر نامه
بمیرزا پیر محمد نوشت و نزد سید احمد ترخان فرستاده پیغام داد که رقعه بمیرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان
کردن و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته در ماه [illegible] در ماه شعبان سنه احدی عشر
و ثمانمایه پیاده بشیراز درآمد میرزا پیر محمد چون زلال برادر در [illegible] از طعام [illegible] و همان ساعت [illegible] و انواع
اظهار لطف و مرحمت نمود و کار فرمایش سلطنت کرده ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر [illegible] شهزاده و جلوس میرزا
اسکندر بجای برادر بزرگوار در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمایه میرزا پیر محمد عزم تسخیر مملکت کرمان فرمود و میرزا اسکندر را مصحوب
خویش گردانید و چون بموضع [illegible] رسید حسین ترکمان که [illegible] التفات آن پادشاه پسندیده اطوار از مرتبه طبابت بدرجه
امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته نیم شبی بسرای [illegible] میرزا پیر محمد را فرو
گرفت و آن جناب را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حال خبر شده موف [illegible] علی الفور سوار شد و رفیق طریق
شیراز پیش گرفته دو شبانروز طی مسافت کرده بشیراز آمده و هم از آن روز امیر تیمور خواجه را از قبل [illegible] شیراز بود
کیفیت حال باز گفت و جمعی از اعیان شیراز از غمخوارگان بودند که آن حرکت از میرزا اسکندر صادر شده و چون مردم کرمان
اردو بشیراز رسیدند حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر داده حسین شربت
شهادت [illegible] میرزا پیر محمد چشانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را بقتل رساند [illegible]
بشیراز رفته بود و امیر عبد الصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع شدند و آن ملعون بجهت [illegible]
پیرون آمد شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخت و دیگر روز از صبح تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و از دو جانب
هو به جنگ پرداختند و هنگام ظلام امرا و لشکریان بجهت جناب اسکندری مایل گشتند و روز دیگر خواجه علی بطرف کرمان گریخته و
اشناد را بعد از میرزا پیر محمد که بقسم [illegible] بطرف کرمان رفته بود و مراجعت نموده بیزد و امیر صدیق او را گرفته بشیراز آورده
سر فراز شیخ مصلح الدین سعدی که بعضی از بروت و ریش آن بدکیش را تراشیده و رخساره نامرادش را سیاه کرده و کلاه و دستار
زنانه که در آن زمان کرده بر سرش گذاشته و بر خری نشانیده گرد شهر گردانیدند و سپس آن بدطینت را بنظر میرزا اسکندر رسانید شاهزاده از وی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب
گفت که او را بقتل آوردم برای آنکه بر خود بنا پنداشته بود شقی اسکندری از این جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست چنین بار از دهم



بیرون کشید و فرمود تا بوجب بجاق آن مردود اهل نفاق را هلاک ساختند و سر پر شرارش را باصفهان فرستاده بجهت خویش و العبد
دو سه روز در آتش انداختند ذکر وقوع سلطان معتصم کشته شدن او از دست دیگر میرزا اسکندر و چاپان رسیدن میرزا
رستم بایالت اصفهان کرت دوم در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع امیر محمد مظفر را از فارس جا و را النهر
گردانید پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال احوال مذکوره از آن ولایت باذربایجان شتافته طوطی عن طاعت امیر
قرا یوسف گشت و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بسطام جاگیر و دلالت قاضی احمد صاعدی عازم
اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن امیر زاده پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر چاپان شاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر باستقبال از شهر
بیرون رفتند اما از آنکه قدم در میدان قتال ننهادند بصوب یزد تافتند زیرا که در اوان مخالفت میرزا اسکندر میرزا
و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مفارقت اختیار کرده در قهرود بکیفیت حال شهزاده اسکندر رسانیده آن جناب را غرت نزد او رفت
پورش اصفهان را اول از پسر عثمان برلاس تاخت و امیر صدیق و امیر گیومرث و امیر چاپان را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او و
آن طایفه را صدو و یزد جلد بکرسیده دست بیغما بر دوره اسکندریان غالب گشته و امیر چاپان شاه با اثبات میت و دیگر
راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را تخلیک نموده از حضرت خاقان سعید اجازت طلبید متوجه اصفهان گردید اما چون
میرزا اسکندر نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی اشکاوران در رسیده که خواهد
بمهر رسید نه و آتش و باستقبال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان معتصم پیوسته و با تحت اصفهانیان دیگر گشته تا نزدیک
بقبول میرزا اسکندر را از ذات الوالاتم نسیم نصرت و بهتری بر پرچم علم اسکندری وزید خوانین و دیوان مظفری روی بوادی فرار
آوردند و اکثر کلانتران سپاه و طرفی و از و رنجان اسیر و دستگیر گشته سلطان معتصم منهزم بکنار بچوی رسیده خواست که از آب بگذرد
چون او جوان عظیم الجثه بود خود را از کاج شوات داشت و بر فقا افتاده و یکی از لشکریان شیرازی بوی رسیده و همو را بکنار آب شهید ساخته
بافروخت نه وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی بجماعه عصیان برخاسته لیکن ابواب اصفهان بر روی میرزا اسکندر
بست و بنابر آن فوالی در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم بحدود شهر رسید قضی احمد با بسیاری از اراذل الملک
عراق آن جناب را استقبال کردند و بشهر آورد و نه میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت و تفاصیل آن حال در اوایل
میرزا رستم بوده و محاصره نموده آن بلده را فتح نمود و آن جناب امیر یوسف خلیل را که تعلق بآن مملکت فرستاده عرضه داشتی
نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نمود و از آنجا که چون پس از آن در اصلاح داشته بجانب و فرستند
تا محمود علی بن یکدیگر بکینه استیر آنحضرت ایلچی نوازش فرمود و میرزا بابقراء بن عمر شیخ را با جمعی از علوم و خیل و حشم نزد میرزا
اسکندر روان ساخت و بوی نوشت که مضمون همایون نشر نشده که جنگ را از خاطر خود بر دور کرده آثار نجابت و
اقبال از ناصیه حال خجسته اش [illegible] نجیب آنجناب فرستاد بر لایق انکه نسبت او لوازم اخوت و مودت بجای آرد
عقد الفت استحکام بذیرد و مهمات آنجانب بر وفق مرام بحسب التیام گردد و السلام و الاکرام و صلی الله علی خیر خلقه والد الطیبین
الطاهرین گفتار در بیان شمه از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و از گشته شدن سلطان در تبریز بتیغ
ستم و بیداد او میر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا ابا بکر و گرگان و فرار میرزا ابا بکر بجانب کرمان تمام ممالک آذربیجان را در
تحت تصرف در آورده شعار عدل و داد ظاهر کرده پسر خود را بر جای خود نشانید که سلطان احمد جلایر سلطنت آذربیجان ارتفاع
دارد با تعلق بوی میدارد او را فرزند خود خواند بر مسند پادشاهی نشاند و در همین قلمرو خود سکه و خطبه بنام وی
موشح ساخت و فرمود که طغرای مناشیر و احکام را چنین نویسند که پیر بوداق بهادر خان بن ابو النصر یوسف بهادر بر سر پیر بوداق
پیر بوداق بمجلس مرور آمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر تخت نشاندی و خود در پایین تخت بدو زانوی ادب نشستی و
چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید الجهان با تحفه و هدایا بدرگاه امیر قرا یوسف از رسائل داشته مراسم تهنیت و اقامت
رسانیدند و امیر قرا یوسف ارسال داشته مراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف ارسال داشته مراسم تهنیت اقامت
رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بوداق را بفرزندی قبول نموده
بود بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکرکشی و دفع شر مخالفان کمر اجتهاد و بمیان بستیم تا برای عالی و النعم

و سلطان ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چند گاهی میان سلطان احمد و
قرا یوسف بنای اتفاق مشید بود و آخر الامر تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال
احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از بند سمرقندیان نجات یافته به آذربیجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را
محبوس و مخصوص عنایت گردانید و آخر الامر اجازت داد که پیش پدر رود و علاء الدوله چنانکه خیال فضولی در سر داشت از راه باز
گشته در وقتی که امیر قرا یوسف در خوی بود به تبریز درآمد و طایفه‌ای از اهل شرارت جمع آورد و قرا یوسف این بشنید و کسی
فرستاد که تا حاجی کوچک که یکبار قبل از او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعه عادلجواز مقید
ساخت و چون این خبر به سلطان احمد رسید [illegible] بغداد او را محکم گرده قصد نمود قرا یوسف و پیر بداق در تبریز بودند و پیغام داد
که بواسطه ضعف مزاج و شدت حرارت هوای بغداد و بهار آینده در الکای همدان ییلاق کرده خواهد شد و از سبب
قید علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف از آن پیغام و از عدم التفات متأثر گشت و چندان توجهی با سلطان
نکرد در فصل ربیع به ییلاق ارطاق شتافته بضبط آن ولایت اشتغال نمود و تا [illegible] و عادلجواز رفت و
از آن طرف سلطان با غلبه و ازدحام تمام به ییلاق همدان خرامید و [illegible] بسطام جاگیر در آن ولایت بوده و [illegible]
متحصن شده و سلطان احمد تابستان در همدان گذرانیده در موسم خزان به سلطانیه رفت و برادر بسطام جاگیر که موسوم به معظم
بود در آن بلده حکومت میکرد و اطراف شهر را مضبوط ساخت و سلطان روزی چند آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش
نتوانست رفت آنگاه شنود که در بغداد اویس نامی دعوی فرزندی او میکند و جمعی از اوباش بگرد او درآمده اند لاجرم
عنان بجانب دار السلام انعطاف داد و بعد از وصول اویس را گرفته طایفه‌ای از مفسدان را به قتل رسانید و در آن زمستان
امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنابر توهمی از امیر قرا عثمان بولایت آذربیجان و [illegible] که حاکم آنجا
بود بدان جانب توجه نمود و پسر خود شاه محمد را در آذربیجان قایم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت شمرده با سپاهی
انبوه و لشکری بیرون از حد تو در ماه محرم سنه ثلاث عشر و ثمانمائه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بگریخت سلطان در
غره ربیع الاول بتجمل و حشمتی هر چه تمامتر به دار الملک تبریز درآمد و امیر قرا یوسف از [illegible] مصالحه مفتوح گردانیده و [illegible]
تا آنجا [illegible] ساخت خبر وصول موکب سلطان به تبریز استماع نموده عنان مراجعت انعطاف داد و چون سلطان از خبر معاودت او بشنید
مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سنه مذکوره بنواحی شنب غازان بین الجانبین مقاتله روی نمود
امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته ترکمانی او را ضربی بپای زد تا از اسب درافتاد آنگاه چادر و اسلحه [illegible]
و سلطان از [illegible] جایی رفته پیره گفتش و او را شناخت و [illegible] رفت و گفت ای سلطان عالمیان این چه حالت
گفت خاموش و سر او فاش مکن که مردم ما در این شهر بسیار است چون شب شود بدیشان رویم و اسب آنچه خواهیم بستانیم و [illegible]
نموده که ببغداد رسیم و [illegible] سیور غال تو مسلم دارم [illegible] و از آن معنی را قبول کرده بخانه رفت و حال
آنکه عجوزه داشت که بجادوی فال میگرفت و از امور مختلفه خبر میداد آن صورت را تقریب با زن خود در میان نهاد و گفت صلاح
چیست عجوزه آغاز فال [illegible] کرد چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و [illegible] مسافتی بعیدست و از آن نفع بما
نخواهد رسید و [illegible] آنست که چون شب درآید آن مقدار مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با او مجال ملاقات نماند و چنین
[illegible] از دام بیرون رفت مصلحت آنست که در ساعت پیش قرا یوسف روی و صورت واقعه باز نمود و از وی [illegible]
نیک بستانی پیره آن سخن عجوزه معقول افتاد و در ساعت پیش قرا یوسف رفت و او را با سلطان نشان داد و قرا یوسف [illegible]
[illegible] ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفته قبای کهنه در بر پوشانیده و [illegible] پیش [illegible]
درآوردند امیر قرا یوسف تعظیم جانب سلطان بجای آورد و او را پهلوی خود نشاند سخن در [illegible] نیامد و [illegible]
آنگاه [illegible] اگر سر گردن [illegible] از پهلوی خویش بصف نعال نشانده و از روی [illegible] و از [illegible] در باب
تفویض ایالت آذربیجان به پیر بداق خان [illegible] و [illegible] حکومت بغداد [illegible] شاه محمد سید اردو
شاه محمد را [illegible] مجلس روی بدار السلام نهاد و قرا یوسف بیخوامت که [illegible] سلطان [illegible] بغداد و در باب



استمداد [illegible] سلطانی مبالغه کرده تا آخر الامر قرا یوسف [illegible] شده [illegible] سلطان را ببند [illegible] قاضی [illegible]
برده و خواجه جعفر تبریزی و جمعی دیگر از سالکان طریق خونریزی او را ضبه هلاک کردند و بپایان پای برادرش سلطان حسین که
بشمشیر غدر کشته گشته بود دفن کردند و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در موکب اسیر شده بودند و علاء الدوله که در عادلجواز
محبوس بود و [illegible] میکرد از جام شربت چشانیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در [illegible]
[illegible] خواجه عبد القادر گوینده را که سالها در مصاحبت سلطان بسر برده بود [illegible] گفته
خواجه این رباعی را در عالم [illegible] کرده بر زبان آورد که عبد القادر ز دیده هر دم خون ریز یاد [illegible] جای [illegible] مهر
[illegible] تاریخ وفات گشت قصه بتزنیا؟ ماه شاه محمد ولد قرا یوسف چون به بغداد رسید اولاد و اتباع سلطان احمد در شهر متحصن گشتند
[illegible] محاصره کرده بعد از یک سال و نیم محصوران از گرسنگی به تنگ آمده [illegible] و شاه محمد دار السلام را گرفته بر تمامت عراق عرب
مستولی شد و خطبه و سکه بنام خود کرده [illegible] پیش پدر رفت و قرا یوسف نیز [illegible] و گشت

ذکر شمه از وقایع ماوراء النهر و در ضمن آن ملک بحوزه تصرف خاقان سعادت [illegible]

در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان
روی به حد زوال نهاده و میان امیر خدایداد حسینی مخالفت اتفاق افتاده خدایداد در حدود ترکستان غلبه جمع آورد
همت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر گماشت و این اخبار در دار السلطنه هرات شایع شده داعیه فتح سمرقند در خاطر خاقان سعید صورت
یافت و پنجم ذی القعده سنه احدی عشر و ثمانمائه رایات آفاق اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بجانب بلخ در حرکت آمد
میرزا خلیل سلطان با لشکر سمرقند بیرون خرامیده در نواحی کش منزل کرده آنجا خبر یافت که امیر خدایداد حسینی بکنار آب خجند رسیده
نیابان [illegible] و امیر [illegible] با سه هزار سوار به قراول آن طرف نمود و امیر [illegible] لشکر [illegible] چون سپاهی بکدیگر [illegible]
برابر [illegible] امرای [illegible] را امیرزاده خلیل سلطان کومک طلبیده شاهزاده معاودت شعار با چهار هزار سوار بدان جانب روان شد
و از سمرقند گذشته بقریه شیراز فرود آمد و خدایداد از قرب وصول شاهزاده آگاه گشته شب هنگام بجانب شیراز شبیخون نمود و روز
دیگر کار زار پیش آمد میرزا خلیل سلطان را سپاه [illegible] مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافتند میرزا خلیل سلطان پناه به قلعه شیراز برد
و خدایداد [illegible] آن حصار گرفته شاهزاده مستولی شد و [illegible] میخواست که او را نگه دارد و بهر جا میخواست میبرد
تا تمام بلاد ماوراء النهر [illegible] درآمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بدست خدایداد در ششم ذی القعده سنه احدی عشر و ثمانمائه
روی نمود چون حضرت خاقان سعید در ییلاق [illegible] این خبر شنید در بیست و نهم ماه مذکور اعلام منصوره آن جانب نهضت نمود
و در ششم ذی الحجه [illegible] آب [illegible] ظفر مآب گذشته امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود ملازمت حضرت پادشاهی شتافت و [illegible]
امیر خدایداد از [illegible] ولایت [illegible] کرده [illegible] و موکب شاهرخ به فیروزی و فتح از چون گذشته میرزا امیرک احمد [illegible]
[illegible] در طرف حصار شادمان نمود و [illegible] ملازمت [illegible] و بملاطفت [illegible] گشتند و چون هوای [illegible]
موکب ظفر شعار [illegible] این خبر شیوع یافت که خدایداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را مقید همراه برده و
بیستم ذی الحجه سمرقند از یمن نزول خاقان [illegible] گشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب [illegible] و اعاظم شرف بساط بوس
دریافتند و نوازش و الطاف پادشاهانه سرافرازی روح یافتند با اوج سماوات رسانیدند در این اثنا از [illegible] بموجب فرمان خاقان [illegible]
پیش امیر خدایداد رفته او را نصیحت کنند و بملازمت رسانند امیر خدایداد جواب گفت که بر همه معلوم شده که از [illegible] خاقانی [illegible]
و رعایت [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] خواهد بود و اگر آنحضرت میخواهد که [illegible] اخلاص در میان بنهم
باید که او را مقید [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] استماع جواب [illegible] نمود بر آشفته در ماه محرم [illegible]
[illegible] دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امرا [illegible]
[illegible] ساخت در این اثنا صورتی [illegible] آینه خیال هیچکس مصور نگشته بود روی نمود [illegible] آنکه امیر
خدایداد از پادشاه مغولستان محمد خان [illegible] بود [illegible] خود شمع جهان [illegible] و چون خدایداد از قرب
وصول شمع جهان آگاهی یافت [illegible] امید و از [illegible] باستقبال شتافت و بعد از آنکه بین الجانبین ملاقات واقع
شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفت خدایداد مردی [illegible] بیوفاست زیرا که با وجود چندان [illegible]
[illegible] از امیر تیمور گورکان [illegible] توقع [illegible] طریق کفران نعمت سلوک داشته نسبت با ما [illegible] این نوع سلوک نکند

آنگاه خاطر بر قتل او قرار داده و شعلهٔ تیغ تیز خرمن حیاتش بسوخت و سرش را از بدن جدا ساخته پیش امیر شاهملک فرستاد و امیر شاهملک
با سایر امرا استعلای مراجعت نموده حضر خداداد و پسرش آمده او را که در شاهرخیه بسر میبرد باردوی همایون رسانیدند و بنوازش
بیکران اختصاص یافت بعد از آن امیر شیخ نور الدین عرضه نمود که مغولان ترکستان اراده خرابی می کنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجا
شتافته دفع شر ایشان نماید همت کرده از حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که بجای معین مراجعت
نماید و در خلال آن احوال میرزا امیرک احمد بن عمر شیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده بایالت ولایت اندجان [illegible] فرستاد و [illegible]
ارشاد و ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بملازمت حضرت خاقان سعید و تفویض یافتن ایالت ولایات شاهزادگان صاحب
تأیید میرزا خلیل سلطان بوده از قبل امیر خداداد [illegible] کلان را با خود متفق ساخته بطرف الان قلعه رفت و با میر عبد الخالق ولد امیر خداداد
که دران حصار بود ملحق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده امیر شاهملک را با جمعی از سرداران بدان صوب روان ساخت و بنفس نفیس
رایت نهضت بطرف سمرقند برافراخت امیر شاهملک بمقصد شتافته قدم پیشتر نهاد و امیر خلیل سلطان [illegible] فرستاد که مرا باز
گذارید تا از تنگنای قلعه بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم امیر شاهملک مصلحت در ترک محاصره دیده متعاقب اردوی عالی گشت و در آن
حیان معلوم شد که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد و بنابران خاقان عالیشان مولانا قطب الدین قرومی و توکل قرقارا پیش او
فرستاده استفسار نمایند که موجب ناملازمت چیست [illegible] با وی ملاقات نموده این جواب شنوده که الطاف خاقانی
درباره من بسیار است و از تقصیری که تا غایت ازمن صادر [illegible] منفعل ام [illegible] اکنون اگر اجازت شود تکلیف خدمت نفرمایند [illegible]
که رایات ظفر پناه با ماوراء النهر معاودت نماید باستان بوسی شتابم و مقارن آن حال میرزا خلیل سلطان از الان قلعه بیرون آمد
با امیر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل باز گشتند سخن امیر شیخ نور الدین بعرض رسانیدند خاقان سعید [illegible]
[illegible] موافقت نموده عنان عزیمت بدانجانب معطوف ساخت و در اثنای راه توکل قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی [illegible] آمده در باب اخلاص
و نیازمندی شاهزاده سخنان معروض داشت و شمول الطاف بیکران گشته [illegible] واجب نموده و میرزا خلیل سلطان [illegible] یحیی
[illegible] فرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورده [illegible] صلاح دانند [illegible] شتابم حضرت خاقانی یحیی
در حضور یحیی [illegible] که [illegible] متعهد جان فرزند خلیل گشته ام و او را معزز و محترم گردانم و امیر شاهملک و امیر حسین صوفی
و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب یحیی [illegible] روان ساخت تا شاهزاده را بپایهٔ سریر اعلی رسانند و چون امرا نزدیک [illegible] رسیدند میرزاده
خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین [illegible] امیر شاهملک در کنار آب توقف کرده امیر حسین صوفی و امیر علیکه را بنزد ایشان فرستاد تا امیر
زاده خلیل را بعنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفر مآب مراجعت نمودند و در [illegible] شاهزاده
بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته بتشریف [illegible] مجلس مختص گشت و خاقان [illegible] جانب خراسان
انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیگ گورکان ارزانی فرمود و امیر شاهملک را در خدمتش
بازداشت و ولایت حصار شادمان را بامیرزاده محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت فرمود و چون موکب همایون از جیحون
بگذشت قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابراهیم سلطان داد و میرزا قیدو را بحکومت کابل و غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر
آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ شانزدهم شعبان سنه اثنی عشر و ثمانمائه [illegible]
اقبال رسید و بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل [illegible]
حسن خواجگی را با قرب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده [illegible] میرزا امیرانشاه و میرزا
عمر [illegible] میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ [illegible]
بانجانب نهضت کرد

ذکر عصیان و طغیان امیر شیخ نور الدین و کیفیت کشته شدن او و همچنان توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین

چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ بیگ ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاهملک را در خدمت
شاهزاده بگذاشت بنفس نفیس رایات عظمت بصوب دار السلطنه هرات برافراخت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و
کین لشکر ترکستان در هم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید امیر شاهملک از شهر بیرون رفته و بمقابله خصم اقدام نموده انهزام
یافت و خود را در کوه الفراق که در میان کش و سمرقند است [illegible] کرد و امیر وفادار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شده
[illegible] گشت و جناب امارت مآبی [illegible] ذی الحجه سنه اثنی عشر و ثمانمائه بدروازه شیخزاده



شتافت و چون اکابر سمرقند خواجه عصام الدین و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین و اولاد شیخ زاده سماغرجی کلیدها
مضبوط ساخته بودند و دل بر محاصره نهاده شیخ نور الدین بقدم یاس و حرمان مراجعت نموده و ترمذ رفته حاکم حصار میرزا [illegible] را
بمدد و فسون [illegible] گردانیده و امیر وفادار را بقتل رسانید و خاقان سعید خبر امیر شیخ نور الدین شنوده میرزا بایسنغر را
بحکومت ولایت بازداشته و در چهاردهم محرم الحرام سنه ثلث عشر و ثمانمائه بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود
بعد از طی منازل و مراحل بکنار کلف رسید و میرزا الغ بیگ گورکان که دران مقام شرف وصول موکب همایون کشید بسعادت
دستبوس مشرف گردید و روز جمعه [illegible] اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نمود و میرزا امیرک احمد و امیر شاهملک باردوی عالی ملحق
شدند و امیر شیخ نور الدین بقدم [illegible] پیش آمده در حوالی [illegible] رباط آق آب با موکب خاقان گردون احتشام جنگ آرای
گشت و در [illegible] بمرتبه کمال شده کار بر [illegible] تنگ ساخت [illegible] لشکر دست بشمشیر و خنجر برده بمحاربه
مشغول شدند و عنایت مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقانی وزید و امیر شیخ نور الدین پای در وادی فرار
نهاد و این فتح در روز شنبه پنجم ربیع الاول سنه مذکور روی نموده و در روز شنبه یازدهم [illegible] چتر همایون فال در دار السلطنه
سمرقند [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] مستظهر بنظر لطف
گردانیده و امیر شاهملک را با لشکر از عقب شیخ نور الدین [illegible] فرستاده [illegible] عازم مستقر سریر جاه و جلال شد
و در اوایل ربیع الاخر دار السلطنه هرات بنزول اجلال و وصول [illegible] اقبال فرمود و هم در آن سال [illegible]
درون [illegible] هرات [illegible] قلعه اختیار الدین واقع است [illegible] در غایت تکلف زیبایی آن بکمال
باتمام رسید و هم در آن سال [illegible] باغ سفید که در میان شرق و شمال هرات طرح انداخت و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمائه
میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ از جانب عراق رسید و در سلک سایر شاهزادگان عظام انتظام یافت بعد از آن
از ماوراء النهر خبر رسید که امیر شاهملک از ترکستان [illegible] سمرقند مراجعت نموده اما امیر شیخ نور الدین از حاکم مغولستان
محمد خان مدد طلبیده و میان میرزا الغ بیگ و امیر شاهملک اندک نقاری واقع شده و امیر شاهملک حرکت [illegible] امیر شیخ
نور الدین متوجه ترکستان گردید [illegible] مقدمات خاقان [illegible] صفات [illegible]
در [illegible] ماوراء النهر [illegible] جمادی الاول سنه [illegible]
آب آمویه عبور [illegible] میرزا الغ بیگ گورکان [illegible]
[illegible] پادشاه عادل [illegible]
شاهملک از ترکستان بملازمت رسید [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] باردوی همایون [illegible] امیر شاهملک [illegible]
رفته نزدیک [illegible] در آن زمان محل [illegible] امیر شیخ نور الدین بود رسید [illegible]
[illegible] امیر شاهملک صورت [illegible] امیر شاهملک [illegible]
[illegible] و امیر [illegible] گفت [illegible] صورت [illegible]
شاهملک امیر شیخ نور الدین را نصیحت کرد که از مقام مخالفت [illegible] عالم پناه [illegible] بجائی نرسید [illegible]
[illegible] امیر شاهملک [illegible] امیر شیخ نور الدین را گفت [illegible]
و در [illegible] امیر شیخ نور الدین سوار [illegible] حصار [illegible] بود و امیر شاهملک
امیر شاهملک [illegible] گفت [illegible]
[illegible] برادران خود را [illegible] نزدیک شیخ نور الدین [illegible]
مقال کرد و در آن حال امیر شاهملک [illegible] امیر شیخ نور الدین بود [illegible] گفت اگر تو امروز
قدم [illegible] پیش نهاده [illegible] امید است که [illegible] فتح و فیروزی [illegible] آید [illegible]
و [illegible] امیر شاهملک
گفت صلاح [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]

در آغوش کشید و بیکدیگر در آن وقت او را از اسب پایین کشید تا خود را بتوانند رسانیده بتمام مهم این ناتمام پرداز مرقاق این جسارت را
بطیب نفس قبول نمود و بعد از مراجعت امرا خود را بملازمت امیر شیخ نور الدین رسانیده موافق تقریر اوفرده جناب امارت پناهی او را از آنجا
که مرقاق تا ده پشتیبانی مرقاق پیاده شده جنیبت را نوازد امیر شیخ نور الدین از بالای اسب متوجه گشته او را در بغل گرفت و همچنین
کرو پستیبای مرقاق در پشت امیر شیخ نور الدین رسیده شمشیر نوری که داشت او را از اسب فرود کشید و او را بر زمین انداخت شمشیر او بر سینه
او نهاده شمشیر از غلاف بیرون آورد و نوکران امیر شیخ نور الدین که بر در قلعه ایستاده بودند بسر مرقاق تاختند یکی شمشیری بر گردن
او انداخت و مرقاق تیغ بر پای اسب او رسانید و امیر شاه ملک انگال شاه بدو کرده تازیانه بر اسب زد و با جمعی از مردم کاری بدانجانب
شتافت مرقاق چون دید که کومک رسید بر جست و یکه و فرصت شمشیر سر امیر شیخ نور الدین را بخاک مذلت انداخت و الحق نام
بیخ بقوت دولت خاقان سعید روی نموده و امیر شاه ملک او را نوازش نموده در حق او انعامات فراوان فرمود و در دو پیشکار و
مقضی المرام بازگشت و رکان کل بشرف ملازمت خاقان سعید استسعاد یافت و به توجه و التفات خسروانه بدرجات علو ترقی
یافت ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراء النهر بدار السلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات
چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از امیر شیخ نور الدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر فارغ شد امیر شاه ملک را بملازمت الغ بیک
گردانید روی توجه بجانب مستقر سریر سلطنت روز افزون آورد و بعد از وصول بجلده فاخره هرات مهد علیا تومان آغا که بعد از فوت حضرت
مغفوره بی بی که از حرم امیر شیخ نور الدین در آمده بود از صوب دار السلطنه هرات رسید حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام بجای
آورده قصبه کوسویه را به شبورغان الکا گردانید و تا غایت آثار مرحمت آن بانوی عظمی در قصبه مذکوره باقیست و در منتصف ذی الحجه سنه مذکوره
یعنی سنه اربع عشر و ثمانمایه خاقان سعادت شعار اوام طواف آستان ملک آشیان مشهد خاک خراسان امام الطیب علی
بن موسی بن جعفر بجا آورد بر سر تقبیل عتبه و اخلاق آن عتبه که اختصاص داشت و سادات عظام و نقبای کرام و سایر مجاوران
آن روضه مقدس را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دار السلطنه هرات بازگشت و در روز جمعه عاشر
محرم سنه خمس عشر و ثمانمایه همای چتر همایون فال سایه وصول بباغ زاغان انداخت و مقارن آن حال ایلچیان خان ختای بملک
خان رسیدند مکاتیب آن پادشاه عالیجاه که بالسنه مختلفه نوشته بود و همه مشتمل بود بر رسالت سلام و تحیت و ستایش محبت
و سفارش میرزا خلیل سلطان عرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته و خود کر
شاهزادگان و امرای عالیشان ایشان را طوی ساختند در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقا با امیرزاده ابابکر طرح
روبرستی انداخته بود و از سر صمصام خون آشام عساکر خاقان عالی مقام رسته ز او اختصاص اعتقاد در کمال کرم آنحضرت کرده بدرگاه
عالم پناه شتافت و زبان عجز و انکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده قبول بیع و خراج نموده پادشاه مهرزش بنظر
عنایت و التفات در وی نگریست و ایالت ولایت سیستان را بدستور سابق بوی تفویض نمود و مهمات ایلچیان ختای را بنظام کفایت
اقران دوران شیخ محمد بخشی را مصحوب ایشان بدان صوب روانه ساخت و از مطلع السعدین بر تواریخ حکایات بدین روایت منقول است
این اوراق میکند که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم با امیر موسی گذاشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمایه
امیر ایدکو که امیر الامرای پادشاه دشت قبچاق شادی خان بود لشکر توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراخته امیر موسی که جادر را النهر
گریخته ایدکو امیر انکا را آنجا حاکم ساخت و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه احدی عشر و ثمانمایه که شادی خان فوت شد سلطنت
دیار اوزبک بپولاد خان رسید امیر ایدکو انکا را طلبیده تقلید ایلچیگری داد روان گردانید و پولاد خان در سنه ثلاث عشر و ثمانمایه
بعالم دیگر رفت امیر تیمور خان بن تیمور قتلغ زمان فرمای دشت قبچاق گشت و قصد امیر ایدکو کرد و او بجانب خوارزم گریخت و در اوایل سنه
اربع عشر و ثمانمایه و گزید غازان بحوالی شهر آمده ایدکو را محصور ساخت و بعد از شش ماه که ایدکو در خوارزم شنیده خبر متواتر شد که
جلال الدین پسر توقتمش تیمور خان را شکست داده بر تخت پادشاهی متمکن گشت و مقارن آن استماع آن اخبار تیمور پریشان روزگار
بکنه و غازان پیوست و غازان و کنه را بجز اسب مشغول ساخته یکی از نوکران خود که جان خواه نام داشت نمود که تیمور را بقتل
آورد و جلال الدین از غازان منت دار شده نشان ایالت خوارزم غازان بجهه مخصوص ساخت و یکبار او را خوارزم انتزاع نموده دو
تجاوز جایز نداره و غازان با ایدکو صلح کرده متوجه دشت گشت در اثنای راه بقوللای سپاه در موضع ملوچا با و رسیده بزبان تبلیغ





باو گفت که خوارزم تسخیر ناکرده مراجعت نمود جواب داد که ما ده هزار مرد و هفت ماه ایدکو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم
برد لاجرم بازگشتیم و مصلحت آن یافت که تو نیز باز گردی مبادا که با این جای گیس که همراه داری آن بلده را فتح نتوانی کرد قاصولی گفت
که من شما را ایدکو فایق می آیم و بنوعی هرچه تمامتر به خوارزم رفت و ایدکو او را استقبال نموده میان ایشان جنگی سخت دست داد و
از دست برد شمشیر قضا قاصولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه خمس عشر و ثمانمایه خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی
که داروغه خوارزم نامزد فرمود و از زمان امیر ایدکو مبارک شاه نام پادشاهی آن دیار بود چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند فتح صلح
در میان افتاده خوارزمیان سالاری پیدا شده و در آن اثنا نوکران الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافته قومی از
مردم آن گشته و جمعی را اسیر گرفتند از این جهت اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده خاص و عام از شهر بیرون آمده تمکن
جنگ مردانه کردند و شب نقاره شادیانه زده آواز انداختند که امیر ایدکو رسید جابران امرا بعضی از اجال و اثقال را گذاشته روی بگریز
گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت شاهرخی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک را
به تسخیر آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند لشکر ایدکو بنابر ظلمی که بر رعایا کرده بودند اعیان و
اشراف آنجا متوهم شده بگریختند و سادات و علما و اکابر از ایشان ملک را استقبال نموده مقالید شهر تسلیم نمودند و آنجناب
بخوارزم در آمده چند روز بضبط امور و رونق مصالح جمهور و تنظیم قواعد سلطنت و وضع قوانین معدلت توقف کرد و بعد از وقوع
از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هرات آورد و بعد از آن اوقات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع آن را با امیر عدالت
انتما تفویض نمود و تا اواخر ایام حیات شاهرخ آن مملکت در تصرف او و پسرش ابراهیم سلطان بود ذکر بعضی از حالات
میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار حضرت مالک الملک و در آن اوان که میرزا
اسکندر را از ضبط فارس فراغت یافت فروغ همت بلند همتش بر اندیشه تسخیر ولایت عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر
صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بدور زنده رفته مضبوط گردانیدند و میرزا رستم تهور اختصار شتافته بمجادله مشغول
شد و میرزا اسکندر از این معنی خبر یافته امیر توکل و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکریان بمدد محصوران روان نمود
و میرزا رستم توجه بشیرازیان را و استغنان باستقبال ایشان تافت اطاعت چون قوت مقاومت نداشتند پناه بقلعه
دستگیر بردند و در آن اثنا میرزا پیر محمد اگر حاکم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانیده و هر دو
برادر در موافقت یکدیگر در دستور نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بنفس نفیس رسید و میرزا رستم عنان بجانب
اصفهان انعطاف داد و میرزا اسکندر را از عقب او نهضت نمود و رسم فرخی شهر قال آن پادشاه بهرام قدر اتفاق افتاد و بعد از
پیشتر او نیز میرزا رستم از میرزا خلیل که در آن اوان که بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان شده هر چند قاصدان
نزد میرزا اسکندر فرستاده و از وی التماس کرد که برادر مصالحه نماید بجایی نرسید لاجرم از وی نومید گشته تا کنار اصفهان در آمد
در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا در غایت قصوی یافته میرزا رستم شهر
باز گذاشت و علم عزیمت بصوب اردوی قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل وزیر چند بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن
اثنا طایفه از لشکر را در شوال با جازه میرزا اسکندر بصوب شیراز در احتراز آمده و جناب اسکندری نیز ترک محاصره داده
بدار الملک خویش بازگشت و در اصفهان غلا رجوع و حرمت بمرتبه رسید که میرزا خلیل نیز از محافظت آن شهر بر آمده مراجعت
نمود اما چون میرزا رستم بحوالی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قریب ده فرسخ آنجناب را استقبال کرد و ملاحظه پادشاهانه
داده انجز وظایف و آداب خدمت بود بتقدیم رسانیده و میرزا رستم نیز پیشکشی لایق گذرانیده و آن دو پادشاه در خلوت با هم
صحبت داشته در باب تنظیم امور ملک سخنان آورده خود خاطر قرا یوسف مایل آن بود که یکی از ولایت آذربایجان را بسیورغال
میرزا رستم گرداند تا از آن ممر یراق سپاه رسانیده فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم این معنی را قبول ننمود
و پرتو توجه بجانب اصفهان ادرار فرمود و بنابر آن امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکمانان در ملازمت میرزا رستم
باصفهان روند و آنجناب بدانجانب در حرکت آمده و در اثنای راه ترکمانان بازگشت شدند و میرزا رستم با خواص خویش بجانب
اصفهان بشتافت خواجه احمد ساعدی موکب عالی را استقبال نمود و آنجناب بشهر در آمده مدت دو ماه بفراغبال گذرانید

وچون خواب اهل خلاف رای صواب نمای مهمات آنجانبی را بفیصل رسانید معروض تیغ سیاست میرزا پیر محمد گشت بنابران اعیان
اصفهان نقش محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و آنجناب مصلحت توقف ندیده بر اتفاق میرزا بایقرا عازم خراسان شد
و در ماه ... شهور سنه اربع عشر و ثمانمایه بسعادت دست‌بوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس
و عراق عجم فرمان فرما گشت اصفهان را دار الملک گردانید و برادر او میرزا اعیل سلطان در مملکت ری دو سه روزی پهلو بر بستر
ناتوانی نهاد و بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون این خبر بعرض شاهرخ رسید محزون و متألم
شده و منوز ... آن مصیبت الیم نیافته بود که والده میرزا اعیل ... مشهد مقدس رضیه علی ... علیه السلام والتحیة
... انتقال فرموده در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت ... واقع گشته جنگ کرد ... و ذکر سبب گفتار در بیان
نهضت رایت آفتاب اشراق بطرف مملکت آذربیجان و عراق و رسیدن خبر یاغی گری از جانب ... ازان زمان که خبر ...
پناه میرزا ... در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان ... رسید حضرت خاقان سعید پیوسته ... انتقام ...
خاطر ... و مترصد ... از جهت ... و وقایع ... آن ... از ... تنفل ... و در شهور سنه ست
عشر و ثمانمایه ... از ... قرا یوسف بر آذربیجان و
اران و عراق عرب و توابع و لواحق گرفته ... همایون بسید ... تسخیر ... بهرام صولت جهت اجتماع
لشکرهای ممالک محروسه باطراف و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی بعدد قطرات امطار ... تیغ زن و نیزه گذار
جمع گشتند ... اعلام نصرت ... بتاریخ ... رجب از دار السلطنه هرات بطرف مازندران نهضت نمود چون پرتو وصول بر
نواحی ... حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر ... و در مضمون آن ... عالیات ... فتح ... را
ترکمان متوجه آذربیجان ... آن فرزند ... اتحاد ... سلوک داشته ... فارس و عراق در نواحی ری بموکب
همایون پیوندد و ابو سعید ملک ... رسانید ... بجانب اصفهان در حرکت آمده همایون آن زمستان در جرجان قشلاق
نمود و حکام مازندران و ... بر سبیل ... بشرف ملازمت رسیدند ... انعام و احسان ... فرموده
ابو سعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید و جواب اسکندری ... آنحضرت
قصد مملکت ... آذربیجان را از جهت مصلحت وقت ... مضمون ... آن ...
... ابو سعید را ... اجازت مراجعت داده ابو سعید در قشلاق
مازندران ملازم میرزا اسکندر را ... خاقان ... رسانید ... عرضه داشت نمود آنحضرت ... آن
... فرمود ... میرزا اسکندر ... بوش ... آذربیجان ... لشکر ... را رخصت ...
... میرزا اسکندر بعد از ... شعار خلاف ... پادشاه ... ساخته ... همایون شاهرخی
را ... خطبه ... و بنام خود سکه زده ... و جوانب و رایات ... و کابل و غزنین و
سیستان ... احکام ... عبارت ... کرده
السلطین ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر ... المطاع ... سیستان ... میرزا اسکندر ... الاسلام ... داشت
مقید ساخت ... میرزا ... همایون ... لازم
... میرزا ... حضرت خاقان سعید ... آذربیجان ... میرزا بایسنغر ... دار السلطنه هرات
روان کرد ... سنه سبع عشر و ثمانمایه ... توجه ... آورد و چون خوارزم ...
... جمعی از نوکران میرزا اسکندر رسیده ... میرزا اسکندر ... لشکریان ...
... فرمود ... نصرت ... در قشلاق مازندران اقامت داشت ...
قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاده التماس ... قبول یافته ... آن زمستان شاهرخ ...
و این خبر ... میرزا اسکندر رسیده امیر یوسف ... بر لاس ... و عبد الله ... و ... شعاع ... فتح
پناه ... و چون ... میرزا اسکندر ... خاقان ... امیر حسین ترخان رسیده



... و ... امیر ... شنبه ... سوار ... نعمت ... میرزا اسکندر ... بتوفیق
لشکر ... میرزا اسکندر ... اعلام ... بالمرة ... اعتقاد
خاقان ... باتفاق ... همایون ... قلعه ... سعد الله ...
... موکب همایون ... در آن مقام امیر حسین ... امیر ... میرزا اسکندر ...
خاقان ... آنحضرت ... لطف ... در قفای ... ساوه ... فرمود ...
جانب ... اصفهان ... ذکر وصول موکب نصرت نشان بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود
دران اوان چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه ... رخصت ... در موکب همایون
... اصفهان ... خاطر ساخت و پس از قطع منازل ... آن ...
قدم آن پادشاه ... گلستان ... شیخ محمد ... امیر ... شیخ علی ... میرزا اسکندر
... در ... بعضی از احشام ... آن ... کیسان ... شتافته
در سلک ... آن سلطنت ... میرزا اسکندر ... صورت ... اندیشه افتاده
... دولت ... مسلوک داشت ... آتش جنگ و پیکار ... لشکر
چون فیض سحاب ... اصفهان ... فرمان واجب الاذعان
خاقان ... تقدیم ... لشکر ... باصفهان آوردند و بعد از ...
صفوف ... میرزا اسکندر ... لشکر خاقان ... عین الیقین مشاهده نموده
... آنحضرت ... و اتفاق ... فارس و عراق
... باصفهان آورد ... موکب ... شاهرخی ... تعاقب نموده ...
... میرزا اسکندر ... خاقان سعید در ... ربیع الاول سال مذکور
در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرمود ... محاصره ... فرموده و چون این خبر ...
... میرزا اسکندر شیخ محمد ... خطبه بنام ... شاهرخی ...
و پسر میرزا اسکندر ... امیر عبد الصمد ... شیخ ... میرزا اسکندر
... کیفیت این ... حضرت خاقان سعید چون
این خبر شنید ... لطف الله ... فارس ... تفویض فرموده ... ترخان و
... امیر عبد الصمد ... بعد از چند روز ...
... لطف الله ... پیش ... آنحضرت
لطف الله ... ساخت و سید علی ترخان ... فرمود که
... حضرت خاقان سعید ... اصفهان ... چند ...
فرمود میرزا اسکندر ... جمادی الاولی سنه سبع عشر و ثمانمایه ... سلطانی فرمود ... میرزا اسکندر
... و ... زره ... جوشن ...
... زمین ... جوشن ... سپاهیان
... سلاح ... آمدند ... سیف و سنان ... میدان رسید
و سرهای ... میدان ... سرهای ... دلاوران ...
و آن روز از وقت طلوع خورشید ... تا ... عالم ...
هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام ... گشته ...
... گرفت و ... اصفهان ... عاقبت ... موکب

همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و یکبار رکضت بر پرچم علم میرزا اسکندر وزید سپاه او منهزم
گردید و میرزا اسکندر با جمعی از خواص امرا و اعیان بقلعهٔ اصفهان در آمد و جنود نصرت ورود روز دیگر بپای دیوارهای شهر
سباه شدند و بعد از نصب نردبان و رومی و زنبورک و بار منجنیق مشعلها بر جدار برافروخته تفصیل آوردند در اثنا امیر عبد الصمد
از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و از انجمله میرزا اسکندر عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی
فرار نهاد علی الصباح که نقود شعشعه پیکران آسمان بجهت وصول موکب آفتاب نثار شد رایات نصرت آیات بنصرت
آثار در اصفهان ریخته آغاز نهب و تاراج کردند و خزاین زر و جواهر حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه بدست
ایشان افتاد و کار بجایی رسید که آن ثروت ... زر و لعلها برشکست و غایت نفاست آن ... ابواب نیاز بر ...
بت و میرزا شاهرخ فوجی از لشکر ظفر اثر بتکاپوی اسکندر رفتند و آن جماعت او را گرفته بپای سریر اعلی آوردند
و حسب الحکم بمیرزا رستم سپردند و میرزا رستم خاک پرانی در چشم آن نیت بکشید و میل آتشین در جهان بین او
کشید بیت تنگ بودن در کشش آرزو منزلت زمان خروش کی کین حدیث گفت و شنید فصل ... نماید

**ذکر تفویض حکومت ولایات شاهزادگان و چگونگی مهمات و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنهٔ هرات**

چون نیر فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نمود خطهٔ اصفهان بتسخیر خاقان عالیشان در آمد صباح امن و امان
بر مفارق متوطنان آن مکان گسترده مبلغ یکصد هزار دینار کپکی که وقف مزارات کرده بود بفقرا و محتاجان رسانید
و ثلث مال آن سال ... آن ولایت بخشید میرزا رستم را حاکم دار الملک اصفهان گردانید ایالت و قلاع ...
بمیرزا ابابکر ابن عمر شیخ عنایت کرده و میرزا ایلچی ... حکومت ری ... و بلده قم و توابع و لواحق بمیرزا سعد
وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاهزادگان از در رضای خاقان بلند مکان صحت آرایش ... بعد از انجاز امر آفتاب
اشراق از ضبط و نسق مهمات عراق فراغت یافت اعلام نصرت انتما ... بدار الملک شیراز شتافت و حکومت تحکیم ...
نمود ... در آن ایام ... جناب امارت ... 
... حضرت خاقان سعید ...
گردانیده زمام سلطنت ممالک فارس ... شاهزاده ... میرزا ابراهیم سلطان ...
آن قرة العین خلافت و جهانبانی را ... معدلت و رعایت رعیت وصیت فرمود ... 
کرامت انعطاف ... از فارس ... و از آنجا ... ولایت ...
رجب سنهٔ مذکوره ... هراة ... ابواب معدلت و مکرمت بر روی متوطنان آن دیار ... و اشراف و اکابر
بعد از وصول آن ... دار السلطنهٔ هراة ... دولت و اقبال ... 
باصناف الطاف اختصاص ... امیر بسطام ... قرا یوسف ...
... امیر ... عبد اللطیف ...
... 
من الله العون و التأیید **ذکر حالات بعضی از ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیگ گورکان** در آن اوان
که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیگ گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرزا ... و در جند حکومت می نمود فرستاد
او را طلب فرمود ... در اطاعت فرمان ... جناب الغ بیگ ... 
خواص و ... ایشان ... 
ارکان شد و میرزا ... الغ بیگ ... 
سپرد و ... بجانب ... 
... میرزا الغ بیگ ... امیر ...
آیین ... ولایت ... جناب الغ بیگ ...



ارکان انقضای ... بهمراه ... و اکثر ... بلاک انداخت و بقیة السیف ...
بقلعه ... رسانیده اطراف ... و بار ... میرزا ... روزی چند ...
... دار السلطنه ... میرزا الغ بیگ ...
... خراسان ... ماه مبارک رمضان ... سلطنت آشیان رسیده باصناف عطوفت و اشفاق
... معاودت ... از انواع عنایات خاقانی
مطلع مرحمت و مهربانی ... شاهزاده ... میرزا بایسنغر ... ولایت طوس و مشهد مقدسه و ...
... و توابع و مضافات ... تعلق ...
... میرزا ... خاقان ... حقوق ...
... 
پرداخت ... و در مطلع السعدین ... 

**ذکر ... وقایع ... عراق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحبقران ... دار الملک شیراز ... زمان ...**

... عالیات و ولایت فارس و عراق ... میرزا ... حکومت ری تعلق گرفته بود ...
در اواخر ... عالم ... دار السلطنه هرات رسید ...
... امیر ... 
... امیر قرا یوسف ترکمان ... امیر بسطام ...
... حصار ... میرزا سعد وقاص ... امیر بسطام ...
صورت واقعه ... خاقان ... امیر بسطام ...
او فرمان ... میرزا سعد وقاص ...
و بسطام ... امیر قرا یوسف ... 
... امیر بسطام ... 
... سعد وقاص ... 
... سعد وقاص ... میرزا ... قرا یوسف ... 
... قرا یوسف ... 
... میرزا سعد وقاص ... امیر قرا یوسف
... خاقان سعید ... 
... 
... شاهزاده ... میرزا ...
... میرزا اسکندر ...
تسخیر شیراز ...
... اصفهان ...
... میرزا رستم ... 
... 
میرزا بایقرا ... میرزا ابراهیم سلطان ... میرزا اسکندر ... 
... خراسان ...

شتافتند و نزد میرزا بایقرا مجال سخن یافته گفتند جهانگیری توقف برنتابد بار دیگر میرزا الغ عصوب شیراز در اهتزاز آمده و میرزا
ابراهیم سلطان با سپاه آراسته باستقبال شتافته در نواحی بیضا بنی لغان رسیده هر دو از دو طرف برقلب میمنه و میسره
مرتب داشته آغاز کارزار کردند برانغار و جوانغار میرزا ابراهیم در حمله اول دست چپ و دست راست مالغ امیرزاده
پیش برگرفتند امیر ابوسعید که ضبط میمنه تعلق بوی بود در اثنای گریختن بگ ران لطف قول افغان داده جا میرزاده
سپرده و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی باتفاق امیر حمزه ارباب جلالت برانگیخته بر قلب سپاه شیراز تاخت
و میرزا ابراهیم سلطان از روان حمله عنان گشته روی بصوب ابرقوه نهاد و میرزا بایقرا بر وفق فتح و ظفر بدار الملک در آورش
خرامیده در اوایل ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمایه کامران و اسپ از شیراز در آمده لوا بخشش و عشرت بر فلک برافراخت
و جامهای ملازم عراقی از دست ساقیان گلعذار درکشیده میرزا بایقرا بجهت شنیدن این خبر میرزا اسکندر را که در قید
هاتیران خبر بود بقتل رسانید و چون خاقان سعید قضیه فارس و عراق را شنید رای عالم آرای چنان اقتضا نمود که قبل
از آنکه میرزا بایقرا مزید قوت و قدرت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرف انتزاع نماید بنابران اجتماع لشکرها
نموده بتاریخ هفدهم جمادی الاخری سنه لوای کشورگشای اتفاق افتاد و چون توجه موکب همایون در قصبه طاق گنبد
کردون سمیره بر چند امرا میرزا بایقرا کیفیت وصول حضرت خاقان سعید را بوی رسانیدند تا از شرب مدام و مباشرت
خوبان سیم اندام اجتناب نموده ترتیب اسباب کارزار با تمهید جهات قلعه و حصار بپردازد بجائی رسید و جواب داد که خاقان
سعید پادشاه است در غایت جلالت بجهت تسخیر شیراز خود بدین جانب لشکر نخواهد کشید و هر کس از امرا و شاهزادگان را
که ارسال نماید مجموع شاهزاده اشتر سپاه ما منهزم خواهد گردید تا آنکه فاتحه علم ظفر پیکر خاقان سعید کشورگشا در سیم
مبارک رمضان از افق پشته استوا کبر طالع گشت لاجرم میرزا بایقرا اسپ سپیده شده بعد از تامل و اندیشه امیر سعید چک
رانده میرزا بایسنغر فرستاد و التماس نمود که از خاقان سعید درخواست نماید که از سر جرایم او تمام اودرگذرد و چون
میرزا بایسنغر نسبت بآن شاهزاده وافر مهر و محبت بسیار روا داشت متقبل این معنی شده فی الحال ابوسعید را منظور
نظر عاطفت گردانید و پیغام داد و فرمود که چون شاهزاده بیرون آید درباره وی عنایت و شفقت فرماید و ابوسعید مقتضی
المرام نزد پسر اعلی برخواسته تا در بارگاه و رفته بازگشت و زانو زده عرض رسانید که توقع جانشستگی از خدام
ذوی الاحترام نسبت با میرزاده بایقرا در مقام انتقام بخشند تخت بنده را با بار رسانید و حضرت خاقان سعید نوبت
دیگر سخنان شفقت آمیز بر زبان آورده امیر ابوسعید را مطمئن خاطر باز گردانید و جناب امارت مآب از مجلس همایون
بیرون رفته حضرت خاقانی فرمود که کسی را که مثل این فرزند کوکب شود اقبال استقلال نکند القصه بایقرا میرزا بعد از
مراجعت امیر ابوسعید در شب پنجشنبه هفتم ماه رمضان از شیراز بدر آمده و بمنزل میرزا بایسنغر شتافت و میرزا بایسنغر
دیگر او را بعتبه بوسی علیا برده خاقان سعید خانچه عده فرمود متعرض عرض و جان شاهزاده نگشت اما او را در مقام
حجر از اهل افغان و بند نهاد ونشسته و تا در قید میرزا قید داشت و بار دیگر بمحض عنایت معین کار سپرد دار الملک
شیراز در تحت تصرف خاقان پیروز در آمده گرفته ماه مبارک رمضان در ان بلده جنت نشان بپایان رسانید
و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول لطف و اشفاق گردانیده بدستور سابق زمام ایالت آن ولایات را در قبضه اقتدار
او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان و رستمدار تا حدود گیلان بامیر الیاس خواجه بهادر داد و امرا و حکام ولایات را رخصت
انصراف ارزانی داشت و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار الامان کرمان برافراشت ذکر نهضت خاقان
عالی مکان از شیراز بجانب دار الامان کرمان و معاودت نمودن از قصبه سیرجان بصوب بالغیس حقوق تربیت حضرت
صاحبقرانی و شمول عاطفت خدام بلند مکان خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون
شاهرخی زیب و زینت یابد والی کرمان سلطان اویس بن امیر اکو برلاس بملازمت پایه سریر اعلی شتافته و خود را در زمره
منظوران نظر التفات گرد آرد گردانیده در ارسال تحف و هدایا و قبول انواع اطاعت و طریق اجمال و انفعال مسلوک ندارد و
او چون بخلاف قاعده اخلاص عمل نموده درین مدت خدمتی شایسته بتقدیم نرسانید با آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب



او رفتند لطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاورده روی همت چهره از نور غیرت پادشاهی حضرت خاقان سعید را
بر آن داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق بدان جانب نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام
ظفر انجام و قوف یافته از نقص حال که اسلام قدوه اولاد امجاد خیر الانام علیه صلوات الله الملک العلیم العلام سید شمس الدین
علی را جهت تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبه سیرجان
با بستان اقبال آشیان رسیده زبان شفاعت گشاده و قبول فرمود که چون موکب همایون به دار السلطنه هرات شتابد
سلطان اویس بپایه سریر سلطنت مصیر رسانیده حضرت خاقان سعید تمنای سید را بسمع رضا جا داده و از آنجا بیامن و
شادکامی عطف گرمان باز گردانیده روی توجه بجانب اصفهان نهاد و گذار بر ولایات قهستان عبور نموده در اواسط محرم
الحرام سنه تسع عشر و ثمانمایه ساحت بلده فاخره هرات نزول اجلال فرمود و عنایت ربانی رسنوو حفظ حافظ و معین و عاطفت سبحانی از نزول
وارتحال رفیق و قرین والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین ذکر آل حال بعضی از شاهزادگان و جلوس
میرزا بایسنغر بر مسند امارت ایران و در آن اوان که خاقان عالی مکان از یورش فارس بازگشته متوجه سریر جاه و
جلال رسید میرزا امیرک احمد که سابقا با میرزاده الغ بیک کورکان مخالفت نمود و در اندکان جمعی از نوسان گشته بود اتفاق در کرم
خاقان عدالت شعار گرده به دار السلطنه هرات شتافت و منظور نظر عنایت بی نهایت شده با میرزاده الکه ابن میرزا ابابکر آغاز مصاحبت
کرده آن شاهزاده را خاطر بر مخالفت خاقان سعید قرار داده و معنی این شمه بعرض رسانیده مقارن آن حال هم پیش میرزا قید و بود
عالمپناه رسیده عریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا بطا بعیه از مردم عیند متفق شده قصد این مقصد نمود و خاوران
اوراق گرفته مقبوض ساخته اند تا امیر حاجی به فرمایند قیام نمایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قید و میرزا بایقرا را از آنجا بستند
بکشند الغ اقتصار هر جا خواهد برود و میرزا امیرک احمد روی بکوه معظم آورد و میرزا ایلنگر که در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم
ملازمان دو شاهزاده شده فتنه انگیزان را اتیان نمودند فرمان واجب الاذعان تکلیف کشتی نشستن را پیش اندازند چنانکه آنجا اتفاق افتاد
میرزا قیدو بجهة ملاحظه میرزا بایسنغر گرد دست میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب گذرانیده و در سنه عشرین و ثمانمایه که خاقان
عالمپناه را کر متوجه قندهار گشت بار دیگر روی همایون برگشت و حضرت خاقانی امیرزاده را با فوجی از امرای نامدار بسمت قندهار فرستاده و دیگر از وی
خبری پیدا نشد و چون رای ملک آرای خاقانی کشورستان آنکه از سلطنت را از غبار وحشت گسسته و اهل عناد به پیراست قبضه
امارت و ابوجا شریف غیاث السلطنه و الدنیا و الدین میرزا بایسنغر بهادر است اشارت علیه صدور یافت که آن
نوباوه گلزار دولت شاهی هر روز در دیوان نشسته قضایای فرق برایا بر منهج عدالت تفیصل رساند و حضرت همایون حکم چنین
الناس بالحق را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند بنیاد فرمان و فرمانروائی بدو دل داد و فرمان رسیده میرزا
بایسنغر موجب فرموده میرزا شاهرخ بنهاد و عمل نموده از شعشعات سحاب معدلتش بیضه دین و دولت نضارت گرفت
و از لمعات انوار مرحمتش مثال ملک و ملت تازگی حضرت پذیرفت و ریاض ملک شد از فیض لطفش خرم ذکر نهضت
سلطان اویس بن امیر اکو برلاس باستان اقبال آشیان بعد المکرمة الطاهرة المطهرة سید شمس الدین علی که
طریق مرده گشته رفیت بمیر کرمان قبول فرموده بود و چون آن سید جانب سلطان اویس آمد هر چند او را بر توجه بدرگاه
اعلی ترغیب نمود بجایی نرسید بنابران جناب مرتضوی صفات بدار السلطنه هرات شتافته کیفیت تمرد سلطان اویس را بعرض
وارسانید بسمع این خبر نیران غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر حاجی سیف الدین و امیر حسن صوفی ترخان و قوماری
و شیخ باتفاق حکام ولایات فراه و سیستان و جمعی از امرا با سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان شوند و امرا بموجب فرموده
براه آورده بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نموده سپاه نصرت پناه آغاز محاصره کرده و پس از انقضای ایام
روز سلطان اویس رسولان نزد امرا فرستاده و پیغام داد که از حضرت خاقان سعید گناه بنده را ببخشند و شما راحت نمایید قوم
بر سر ملازمت آستان رفیع الشان مبادرت نماید امرا کیفیت حال و قصه اثبات و به سریر اعلی کرده آنحضرت جواب داد که اگر
سلطان اویس در قول خود صادق است بید کیکی از منسوبان خود را بجانب ما فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند الامر
کرمان انجز نمود بر آن گردد امرای سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را که از اعیان ملازمان دولتش بود

تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاده و ایشان از ظاهر کرمان برخواسته عازم خراسان گشته و در اواخر رجب بشیخ ابو [illegible]
خاقان زمین بوس یافتند و او بزبان تضرع و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نمود التماس تاکید قواعد عهد و پیمان کرد حضرت
خاقان سعید ملتمس شیخ حسن را بحسن قبول مقرون داشت و قسم یاد فرمود که در حق سلطان اویس بد نیندیشد و رقم عفو بر جرایم و زلاتش
کشید آنگاه شیخ حسن بکرمان باز گشته خاطر سلطان مطمئن گردانید تا او [illegible] کعبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شده
بعد از طی منازل بپایه سلطنت مصیر رسیده به الطاف اصناف پادشاهانه و اعطاف [illegible] اختصاص یافته و در اواخر ربیع
الاخر سنه عشرین و ثمانمایه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اوان سالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی سنه ۸۱۹ خاقان زاده
نامور میرزا سیورغتمش را بایالت ولایت بدخشان فرستاده و در شب پنجشنبه غره جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمایه ولادت
با سعادت میرزا رکن الدین علاء الدوله ابن بایسنغر اتفاق افتاد [illegible] بدین بشارت
صبح چون زبان بگشاد ذکر شمه از حال سید فخر الدین وزیر و گرفتار شدن او بغضب خاقان آفتاب ضمیر وزارت
خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین احمد داشت و چون آفتاب سعادت
آب و در سال علم اقبال برافراشت خواجه غیاث الدین سالار در سلک اعاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت شان منتظم
بود و دار الفتح تبریز [illegible] اهتمام او [illegible] در سنه عشر و ثمانمایه سید فخر الدین [illegible]
معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شده و بعد از شروع در آن کار نسبت برعایا و زیر دستان مراسم عدل و احسان
بجای آورد و با امرا و ارکان دولت [illegible] خواص و مقربان [illegible] غیاث الدین سالار
چون [illegible] گشته و بسی از [illegible] از شروع در امر وزارت درگذشت سید فخر الدین مبلغ [illegible]
بروی تقریر نمود و بسید دیوان خیانت و جنایت بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امرای عظام تیغ انتقام
از نیام برآورده خواجه و وزیر را [illegible] روان کردند آنگاه سید فخر الدین از روی استقلال بر مسند وزارت نشسته
بتمشیت امور ملکی و مالی اشتغال فرمود و سید اگر چه بعلو همت بسمو مرتبت اتصاف داشت در فضای خاطر سادات و علما و
اکابر تخم لطف و احسان میکاشت اما جبلتش بصفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن داری بود و مردم از وی
ملول و متنفر بودند و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سی صد تومان بتکلیف و تعنیف و شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود
روز بروز پایه قدر و منزلتش ارتفاع می یافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک
خاقان عالیشان بسان احکام قدر و قضا نافذ گردید و درگاه او امیدگاه صغار و کبار [illegible]
و اشرار بدان و امصار آمد [illegible] ز ایوان قدرش فلک منظری [illegible] بدرگاه جاهش ملک چاکری [illegible]
[illegible]
[illegible]
در غایت حشمت و عظمت روزگار گذرانید [illegible] مواهب عطای خویش [illegible]
شهور سنه تسع عشر و ثمانمایه میرزا بایسنغر بعضی از اطوار ناپسندیده او را معلوم نموده و خواجه نظام الدین احمد بن داود
[illegible] بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بجودت طبع و لطافت ذهن اتصاف داشت اندک
[illegible] مهمات و معاملات سید فخر الدین وقوف یافت [illegible] و کلمات [illegible]
پرداخت و دست سید [illegible] سید فخر الدین
صاحب وقوف بود [illegible]
بایسنغر [illegible] مبلغ دویست تومان [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه [illegible]



سید بوده و مسکات [illegible] بنام خود [illegible] و مبلغ [illegible] بسید تسلیم کرده بود [illegible] زر طلب نمود و او هر روز [illegible]
[illegible] بحضرت رسید و کار از پرده پوشی [illegible] گذشت این مبحث معروض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس
خود در تفتیش آمده و سید را اقرار و انکار نموده پیر علی بموجب مسکات خویش اقرار کرده و میرزا شاهرخ [illegible]
[illegible] پیر علی [illegible] و بعد از آن هر کس [illegible] سید [illegible] خواجه پیر علی [illegible]
آن [illegible] وزارت [illegible] خواجه پیر علی و دیگر [illegible]
[illegible] سیاست [illegible] دیوان [illegible]
وقت [illegible] از اطراف [illegible]
[illegible] سید فخر الدین [illegible] مبلغ دویست تومان [illegible]
[illegible] مبلغ دویست تومان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] سید [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
حضرت رسالت [illegible]
[illegible] حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه
[illegible] سید فخر الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible]
سیاست وزارت [illegible] تومان [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible]
تومان [illegible]
[illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتار در بیان توجه

خامیر و قندهار و گشتن خواجه پیر احمد خافی بمسند وزارت خاقان کامگار [illegible] در سنه عشرین و ثمانمایه از جانب

[illegible] خاقان [illegible]
آن ولایت [illegible] خاقان
[illegible] قشلاق [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] دار السلطنه [illegible]
و چهاردهم شعبان [illegible] قشلاق [illegible] میرزا سیورغتمش [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] میرزا [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] غزنین [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] غزنین [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]

ابراهیم که بمنصب جلیل القدر صدارت مشرف بود بموجب اشارهٔ علیه بجانب هزاره شتافته تا ایشان را از خواب غرور متنبه
و آگاه سازد از مقام سرکشی گذرانیده بجادهٔ فرمانبری رساند و چون انفاس شریف جناب صدارت مآبی رؤسای آن قوم را بمقام
اطاعت و انقیاد دعوت نموده بسبیل [illegible] رفتار [illegible] بار دیگر ایشان سپر انداز ارسال داشتند و باج و خراج قبول کرده
و حضرت ظفرشعار از نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرموده در آن یورت روزی بر سمند گیتی نورد سوار گشته از نشیب [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] آمده آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاده دست همایون که بوسه گاه ربع مسکون بود شکستی
یافت جراحان [illegible] و همان [illegible] آوردن [illegible] شکسته
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
و چون ذات شریف حضرت خاقانی [illegible] خورشید [illegible] ترقی فرمود [illegible] منظور نظر انعام و
احسان گردانید [illegible] در یورت قشلاق [illegible] حضرت خاقان باستحقاق [illegible]
که مسند وزارت [illegible] وزیری [illegible] ملک و مال را در سلک نظام منتظم گردانید
[illegible] دستور [illegible] امور [illegible] خلعت وزارت [illegible]
غیاث الدین خوافی [illegible] زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صاحب دیوانی [illegible]
[illegible] امر خطیر [illegible] اموال سلطانی [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
و دولت [illegible] عدل و احسان [illegible]
با خواب و خیال [illegible] چنین [illegible] جهان چون [illegible] **ذکر [illegible] و بیان**
**معاودت خاقان آفاق** چون رایت خاقان [illegible] از جهت قندهار مراجعت فرمود در پانزدهم ماه مبارک رمضان [illegible]
[illegible] از جانب کابل رسید [illegible]
[illegible] امیر شیخ لقمان [illegible]
[illegible] امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی [illegible] بموجب فرمان واجب الاذعان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible] شاه [illegible]
[illegible] درگاه عالمپناه [illegible]
[illegible] دار السلطنه
هراة [illegible] بفرمان [illegible] موکب همایون [illegible] محرم الحرام
[illegible] سلطنت [illegible] گلستان ارم گردانید و در اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمایه جامع
[illegible] میرزا [illegible] از عالم رحلت نمود [illegible] از قندهار باز آمده میرزا قیدو
را [illegible] التفات [illegible] عصیان و طغیان [illegible]
استقلال [illegible] خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروزشاه و امیر حمزه [illegible]
سپاه قندوز و بقلان [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible]
شوند و چون شاهزاده [illegible] رسید [illegible]
تاج الدین حسن [illegible] اطاعت و انقیاد [illegible] شاهزاده
[illegible] حکومت [illegible] قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا قیدو [illegible] خاقان را
[illegible] میرزا [illegible]
شده [illegible] میرزا قیدو [illegible] اختیار الدین [illegible]



اختیار [illegible] پادشاه عالمپناه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا [illegible] و [illegible]
و [illegible] گردانیده [illegible] و در اوایل شعبان همین سال خاقان [illegible] اواخر [illegible]
[illegible] علی بن موسی الرضا [illegible] روضه منوره [illegible] قندیلی که از سه هزار
مثقال طلا ساخته بود [illegible] از سقف [illegible] آن مقام [illegible] بصلات و صدقات
[illegible] مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه عشرین و ثمانمایه [illegible]
[illegible] عالمپناه رسیده [illegible] پادشاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] الطاف [illegible] انعامات [illegible]
ایلچیان [illegible] سلطان [illegible] در سنه ثلث و عشرین
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] حضرت خاقان سعید امیر
[illegible] خواجه [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] سلطان احمد [illegible] غیاث الدین نقاش [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] امیر حسن [illegible]
[illegible] شاه ملک [illegible] خواجه تاج الدین [illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] سفارت [illegible] در آن مملکت [illegible]
[illegible] در سنه ثلث و عشرین خاقان [illegible] قشلاق [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] آذربیجان [illegible] **ذکر محاربه و مقاتله امیر قرا یوسف با امیر شیخ**
**ابراهیم شروانی و سر باز زدن عالم آذربیجان از حکم حضرت خاقانی** در آن اوان که امیر قرا یوسف ترکمان [illegible] سلطان
احمد جلایر [illegible] سلطان [illegible] عراق [illegible] آذربیجان [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] امیر شیخ ابراهیم شروانی [illegible] اطاعت [illegible]
شروان [illegible] آذربیجان [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] شروان [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] آذربیجان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible]
امیر ابراهیم [illegible] تبریز رسید و چون [illegible]
در مجلس قرا یوسف [illegible] امیر شیخ ابراهیم
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] شروان [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] شروان [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] تبریز [illegible] قرا یوسف [illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] امیر ابراهیم [illegible] تومان [illegible] قبول فرمود آنگاه قرا یوسف [illegible]
حکومت شروان [illegible] بلاد [illegible] مملکت [illegible]

بزم و امین مجلس امیر قرا یوسف بود و دیگر اعیان آذربایجان بروایت تقبیل و رابنام اخی قصاب و سایر ارباب کرخا من
شده بودند می کوشیدند و ایشان رخوت و اقمشه برات دارد و مادام امیر ابراهیم عوض مرسال شروانات زرات می ستاند
و ملوک زمانی همه ز هراس دولت تومان از هم گذشته و اول بهار امیر شیخ ابراهیم حضرت یافته بقوه و شتافته و چون
غلغله کوس استقلال و وفور شوکت اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان سعید دو [illegible]
نام نزد قرا یوسف ارسال داشته او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدق آن را کام آذربیجان [illegible] گشوده
و آثار عناد و سرکشی شامه کرده و روی بجانب [illegible] آورده [illegible] رسانید ساتر ان خاقان عالی مکان را
ظفرات ان مقصد تسخیر آذربیجان مرتفع گردانید **گفتار در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک**
**آذربایجان** همت بلند نهمت خاقان همواره بسر انجام عظمات امور گیتی ستانی مقصور بود و عزایم ارجمند زبده دودمان صاحبقران
پیوسته بر حصول [illegible] کامرانی روی میآورد و چون [illegible] فتح ممالک [illegible] ارکان
سلطانی و تمشیت مهام طبقات [illegible] حضرت اقبال در منزل اول [illegible] استقبال
موکب [illegible] بجای [illegible] اندیشه صورت [illegible] اسباب حصول بر
منصور نمایان شده در نظر انورش [illegible] جوان زمینه اورنگ شاهی [illegible] خواهی بهر سو
روی آورد [illegible] خلافت [illegible] معدلت
سیاق حکایات نهضت آن حضرت [illegible] امیر قرا یوسف ترکمان [illegible] قرا یوسف [illegible] ممالک
آذربیجان [illegible] فرمان همایون [illegible] اقطاع
ترکستان [illegible] نصرت اثر مجتمع گردد [illegible] اسباب قتال و تکمیل آلات
جدال اشارت فرموده [illegible] حضرت [illegible] فرموده [illegible]
دست دیگر [illegible] محافظت ترکستان [illegible] میرزا [illegible] ضبط
کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافته [illegible] حکومت دار السلطنه هراة مقرر گشت و رایات [illegible] همایون
پانزدهم [illegible] سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان در حرکت آمده [illegible] وجه
شدت حرارت هوا و مصلحت اجتماع لشکر [illegible] توقف افتاد و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک سپاه
خوارزم [illegible] رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گردید [illegible] امیر حسین صوفی [illegible] لشکر نصرت
[illegible] شده از پیش روانگشت و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد
آغاز قطع منازل و طی مراحل فرموده [illegible] عبور کرده میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] و از فر وصول موکب پادشاه [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] عید فطر پرداخت [illegible] در حرکت آمده [illegible] شوال [illegible] اقبال [illegible]
اجلال فرموده و در آن مقام [illegible] لشکرهای [illegible] کابل و غزنین [illegible]
شده و همچنین [illegible] اشراف و اعیان [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبور نموده [illegible] در آن مقام میرزا ابراهیم سلطان
با جنود فارس تشریف آورده [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] امیر
[illegible] لشکر
کرده و دولت [illegible] لشکری [illegible] ثابت و پایدار چون کوه [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] مقام [illegible] ثبات قدم نموده
[illegible] امیر غیاث الدین شاه ملک [illegible]
رسالت نزد قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاه [illegible] مقدار [illegible] مقام [illegible]



کسی [illegible] ان مغفرت شعار [illegible] ایشان زبان باعتذار و استغفار گشاده از امور[illegible] که سابقا بخلاف
رای شهریاری [illegible] واقع شده اظهار ندامت نمایند و قلعه سلطانیه و بلده قزوین را بدیوان اعلی باز گذارند تا حضرت
خاقانی را از مقام انتقام بگذرانند [illegible] ایالت آذربیجان و اران و بغداد تا حدود روم [illegible]
امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان و انصار و قوت بازوی شجاعت آثار مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت و
[illegible] و مجلس [illegible] مضمون این مقال بزبان راند که **بیت** بر چشم تا اسب اسفندیار سوی آورد [illegible]
[illegible] بمیدان [illegible] و چون [illegible] خاقان صف شکن [illegible]
ظاهر [illegible] حضرت [illegible]
ظفر و نصرت [illegible] بعد از آنکه کوشش [illegible]
پادشاه [illegible] قزوین [illegible]
امیر قرا یوسف [illegible] سلطانیه [illegible] و میرزا جهانشاه ولد امیر قرا یوسف [illegible]
قیام [illegible] امیر [illegible]
از اشراف و اعیان [illegible] اقبال [illegible] میرزا جهانشاه در سلطانیه [illegible]
[illegible] مطلع گشت [illegible]
تبریز [illegible] رسید و [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible] سلطانیه [illegible]
ظفر قرین [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
حضرت خاقان سعید [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان [illegible] سلطانیه
[illegible] خاقانی [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible]
سلطانیه [illegible] خاقان [illegible] حضرت سلطان الاولیا و
برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین قدس الله سره العزیز [illegible] علاء الدین خواجه
علی [illegible] نهضت فرموده در هشتم ذی الحجه [illegible]
آمده [illegible] قشلاق [illegible] در آن مقام [illegible] تحت [illegible]
**ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم [illegible] میرزا بایسنغر** چون امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثلث و عشرین و ثمانمائه [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
در آن زمان [illegible] ترکمان [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] تبریز [illegible] امیر [illegible]
رسانیدند و [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] خطبه و سکه و لقب [illegible]
رایت [illegible] امیر علی بیگ بن امیر قرا [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]

خویش امیرزاده یوسف اجازت یافته کنگ پرش بملازمت شاهزاده رسید و بصنوف مراحم و الطاف مخصوص و سرافراز گردید
و بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخته استدعای رخصت نموده نزد پدر خود رفت و چون میرزا بایسنغر از نسق مهمات
تبریز فارغ شد فرمان حضرت خاقان سعید بوی رسید که بطرف کاورود رفته امیر بابا حاجی ولد امیر شیخ محمد عراقی [illegible]
و جلادت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان میرزا اسکندر پرورش را امیر جهانشاه جاگرفته بود و اختصاص به امیر
جهانشاه را تعلق پیوسته و در زمان امیرزاده یوسف او را ترکمن مخالفات و مخاصمات بوقوع انجامیده با آوازه خود نزد امیرزاده یوسف
رفته و بایالت ولایت کاورود و حکومت دیگر سرافراز گردیده بنابر علی هذا در ین ولا که رایات اعلام خاقان گردون غلام [illegible]
قشلاق قراباغ انداخت امیر بابا حاجی و هم گروه برادر خود را با تحف لایقه به آستان خلافت آشیان ارسال نموده [illegible] خویش
پی در و امان تمکن و وقار کشید و این معنی بر خاطر خاقان [illegible] تا تبریز آمده میرزا بایسنغر به یورش کاورود مامور
شده در رکب شتاب کوکبه آن مقبول [illegible] بوده با جنود ظفر [illegible] بظاهر قلعه کاورود که موضع تحصن بابا حاجی بود [illegible]
و ایلچی سخندان نزد او فرستاده سخنان لطف آمیز و کلمات عنایت انگیز پیغام داد و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده امیر
بابا حاجی چاره منحصر در موافقت دانسته با قدم نیاز از قلعه بیرون خرامید و شاهزاده در باره او باصناف [illegible] وعده کرده بود انعام و
احسان فرمود و امیر بابا حاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشته در شانزدهم ذی الحجه
رسید و بعد لطف حضرت خاقان سعید نیز مخصوص و سرافراز گردیده در سلک امرای عظام انتظام یافت **ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ**
**بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرزن و تسخیر قلعه بایزید** چون حضرت خاقان سعید بتوفیق [illegible] و تایید [illegible] ذی الحجه سنه ثلث و عشرین
و ثمانمایه بقراباغ رسید و جهت قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبه بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید ملوک اطراف و حکام
اکناف باصناف تنسوقات و انواع پیشکشات متعاقب و متواتر بار روی کیهان پوی شتافته سر افتخار و مباهات باوج سماوات
برافراختند از آنجمله امیر خلیل الله شروانشاه که بعد از فوت پدرش امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود و آثار نجابت و علامات [illegible]
[illegible] و روشن [illegible] مینمود در جمله [illegible] مذکور بشرف ملازمت [illegible] منصور سرافراز گشته [illegible] عنایت شد و سوابق
اخلاص چند ساله خود را بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیه میرزا ابابکر را که در حرم سرای امیرزاده یوسف بود
[illegible] بوی در سلک ازدواج کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمایه میرزا ابراهیم سلطان که سابقاً بموجب فرمان
واجب الاذعان بکابل [illegible] رفته بود [illegible] انجام رسیده بشرف پای بوس [illegible] مخصوص و مباهی گردید و معتمدان
این احوال قاصدی از ولایت آمده [illegible] پیشکش [illegible] در ان دیار حاکم شده بود [illegible]
بعرض رسانید و چون ایام [illegible] گذشت [illegible] سپهر [illegible] خاقان عالی
مقام [illegible] ربیع الاول از یورت قشلاق عازم [illegible] و دو سه ماه در [illegible] نزول فرموده و از آنجا [illegible]
همایون [illegible] در موضع [illegible] رسید [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] تبریز [illegible] ولایت [illegible] اسفرزن [illegible]
بایسنغر [illegible] آن قلعه [illegible] سپاه نصرت پناه [illegible] محاصره [illegible] روزی [illegible]
[illegible] از حصار [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] موکب همایون از آن موضع در حرکت آمده [illegible]
جمادی الاولی [illegible] رسید [illegible]
[illegible] امیرزاده یوسف [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] قلعه [illegible] جمادی الاولی [illegible] حصار نزول اجلال
فرمود [illegible]



[illegible] بعزم مخالفت و محاربت پیش آمده [illegible] گذشته [illegible] بر داشته در افواه
روزگار [illegible] آفتاب دولت [illegible] تایید الهی [illegible] فتح و ظفر
جلوه گر گشت و اعلام سپاه [illegible] آفتاب اشراق [illegible] ییلاق [illegible] در حرکت آمده بعد از وصول
حضرت خاقان سعید [illegible] همایون [illegible] کوه [illegible] توقف نموده [illegible] پنجاه هزار سوار [illegible] تشریف برده [illegible]
مقام حاکم [illegible] امیر [illegible] سلطان [illegible] الدین [illegible] امیر علی [illegible] امیر قرا عثمان
[illegible] سلطنت آشیان [illegible] شانزدهم ماه جمادی الآخری خاقان [illegible]
[illegible] ییلاق امیر قرا عثمان [illegible] موکب همایون [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] مخصوص گشت و
[illegible] خاقان [illegible] تبریز روان شد **ذکر محاربه خاقان عالیمکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان [illegible]**
چون رایات [illegible] آق بلاق متوجه تبریز گشت [illegible] رسید که پسران امیر قرا یوسف
اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از [illegible] لشکر [illegible] تا [illegible] اعانت [illegible] خاقان
[illegible] عزم استیصال دشمن [illegible] قتال [illegible]
امیر قرا عثمان و امیر [illegible] مقدمه سپاه [illegible] روان شده و در [illegible] رجب سنه اربع و عشرین
[illegible] آق [illegible] صفوف [illegible]
[illegible] زمین و زمان [illegible] آن روز [illegible] میدان [illegible] در آن روز از وقت [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] کشتگان [illegible]
[illegible] شمشیر و خنجر [illegible] مقام [illegible]
خود [illegible] کشید [illegible] رعایت [illegible]
[illegible] روز دیگر خاقان [illegible] آفتاب [illegible] سوار شده خاقان [illegible]
[illegible] آورد و [illegible] سپاه ظفر [illegible] ترتیب داده [illegible] میرزا اسکندر
و امیرزاده اسپند [illegible] لشکر [illegible] در برابر آمدند [illegible]
[illegible] جان [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] امیر ابراهیم [illegible] شجاعت [illegible] اسفند [illegible]
[illegible] لشکر ترکمان [illegible] رسید [illegible]
[illegible] کنان [illegible] آمده [illegible]
[illegible] میدان آسمان [illegible] وقت طلوع [illegible] صباح [illegible] زوال آفتاب
[illegible] سپاه ظفر [illegible] جمعیت [illegible] آلات [illegible]
[illegible] در برابر آمده [illegible] آشیان [illegible]
[illegible] دو لشکر [illegible]
[illegible] خواجه محمد [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میدان [illegible] طهارت [illegible]
حضرت [illegible] و تا [illegible]
[illegible] زمین [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] دعا [illegible] همایون [illegible] بیرون [illegible]

بجانب قلب لشکر انعطاف داده بجای خویش بایستاد و درین محل امیر غیاث شاه ملک بمقتضای اولیاب جوعونه سری بنظر
رسید و فرمود تا نقاره شادیانه و کوس بشارت فرو کوفتند و آوازه درانداختند که میرزا اسکندر در بند افتاد و اسکندر
از شنیدن این خبر متحیر گشته ترک عنان از صف ستیز تافته روی بگریز گردانید و جوکی منصور دلیر شده یکبار از قول
و برانغار و جوانغار بریشان تاختند و اقدام ثبات اولاد امیر قرا یوسف تزلزل پذیرفته متوالیان بعضی فتح و
تاسف عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار بتیغ فتح و فیروزی ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بی نهایت
گرفتند یکپاره پادشاه هفت کشور مراجعت فرمود و حضرت خاقان سعید برسم معهود آلتی و پیشکش گذرانید و نوید پادشاهانه
فتح نامها باطراف ممالک محروسه روان گردانید و از آنجا نهضت بجانب تبریز [illegible] در نصف شعبان آن مکان از یمن
مقدم همایون غیرت کارگاه گردان ساخت و اهالی آذربایجان را [illegible] پوشانید لوای عدل و احسان بر
مفارق طبقات انام برافراخت **ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنه هرات و از دو سعدی بجود دست
ولایات** چون خاقان سعید از مهمات آذربایجان فراغت یافت عنان مراجعت بجانب خراسان فرمود و در راه طبرستان
از تبریز در حرکت آمده در اوایل ماه مبارک رمضان سایه وصول بجوانب سلطانیه انداخت اکثر حکام و ارکان ولایات را
اجازت انصراف ارزانی داشت و از آنجا نیز بنهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان و میرزا
رستم رخصت گشته بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب ظفر قرین بمملکت خراسان در آمده امیر غیاث الدین شاه ملک
نیز رخصت یافته بخوارزم شتافت و پانزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ
زاغان رسیده آن منزل را طراوت ریاض رضوان بخشید و درین ایام شیر محمد اوغلان و صدر الاسلام از مغولستان باستان
سلطنت آشیان میرزا الغ بیک گورکان آمده بنوازش بی پایان مستسعد گشتند و چند روز شیر محمد اوغلان و ستاق اوغلان
توقف در آنجا بگذرانیده بگروهی از اهل جته قرار نمود [illegible] جانب الغ بیک ایشان را تعاقب نموده در گنگیه [illegible] بگریختگان رسید
شیر محمد و ستاق را [illegible] و دستگیر کرده [illegible] بعضی را بریده [illegible] گرفتار کشیده و شیر محمد را
پادشاهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانید و در هفدهم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمایه حضرت واهب العطایا
میرزا بایسنغر را پسری سعادت اثر کرامت فرمود خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده ابو القاسم کنیت داد و
در سنه ست و عشرین و در سنه سبع و عشرین خاقان ظفر قرین در تربیت ولایات خراسان و رعایت
دولت و اقبال اوقات گذرانید و بساط عدل و انصاف مبسوط و حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنه ثمان و
عشرین شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک گورکان را نابوده انگاشته رایت خلاف و شقاق برافراشت بنا
بران شهریار کامکار از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده در رجب و دهم ربیع الاول متوجه مشتی [illegible] با سپاه فراوان
جته و عزیمت متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و مراحل در موضعی [illegible] سپاهی سپاه شیر محمد اوغلان نمودار گشت
و هر یازدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی در روی آورده صورت انتقام آمیختند [illegible] و عرصین نکوهای کوش
کرده و آماده ساختند و دلیران ظفر قرین دست تیر و کمان و سیف و سنان یازیده عرصه فضای میدان را مشتعل ساختند و غازیان
دلاور شمشیر تقدیم رسانیده بزخم شمشیر و خنجر سینه و فرق سپر بیکدیگر شکافتند و در آن اثنا شیر محمد اوغلان عنان انفصال ترکرده
جب و دست راست را با قول منقسم ساخته یکباره بر جوانغار لشکر سمرقند حمله فرمود و امیر ارسلان خواجه برآن جناح کوشش
قدم نموده بعد از آن افتاده پراکنده جانبی چند مغولان اهتمام کرده دلاوران از جای شوریده شکست یافتند و میرزا الغ بیک گورکان
توفیقات پروردگار را نیرو بخشیده انفعال را سال داشته شکست بر لشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان نکبت بجانب قرار نهاد
نصرت آثار شکست خوردگان را تعاقب نموده و در اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار افراخته بسیاری از مغولان را بتیغ بیدریغ
گذرانیدند و غنایم موفور و اموال محصور گرفته بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیک مظفر و منصور بجانب مقصد سمرقند باز گشت و بعد
از وصول ایلچی از میرزای کامیاب بحضرت عالیشان خاقانی فرستاده و حضرت خاقانی فتح مبین اعلام داده و قاصد را در اوایل شعبان بدار السلطنه
هرات رسید و کیفیت حال معروض رسانید و آنحضرت شکر آن نعمت الهی قیام نموده مبتهج و مسرور گردید و در آخر همین سال میرزا الغ بیک



عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده و در پانزدهم ماه ذی حجه دیده امید پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن ساخت و عنایت
عاطفت و عنایت اختصاص یافت روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا احمد جوکی را مصحوب نیز
گردانیده بسمرقند بازگردید و در عوض یک جنبه از ملازمت خود را بجاوره النهر بازگردانید و جنبه آن دو برادر در سمرقند بعیش و کامرانی
بسر برده و در جمادی الآخری سنه تسع و عشرین و ثمانمایه میرزا احمد جوکی از جانب الغ بیک اجازت یافته بدار السلطنه هرات رسید و
در شب دوشنبه یازدهم ربیع الاول این سال امیر برگزیده خصال غیاث الدین شاه ملک این قطعه بلوح بیان نگاشت اول
خسته و خاطر گرانم نیمی از گریه زار [illegible] هفت او رنگ دامن برچرخ واشد جدول من پرخون چهره مهر و انگشت [illegible]
تا آمد خبر تو نوبت [illegible] که در جنگ بحکمش [illegible] سلک [illegible] جنت جان بخش که بود پیش جو هوش کمر وصل جو سجاده
سپنک محمد [illegible] تاریخ وفات [illegible] چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بمسامع
حضرت خاقان سعید رسید تنگدل گشته اظهار حزن و ملال فرمود و پسر او میرزاده ابراهیم سلطان را نوازش کرده
حکومت خوارزم بوی تفویض نمود و نعش امیر شاه ملک بمشهد مقدسه استرجاع فرار فایض الانوار امام بزرگوار ابی الحسن
علی ابن موسی الرضا علیه السلام عليهما وهم درین سال پادشاه گیلان و سلطان محمد بود و احیان امیر رضی الدین سید رضا
که بکرامت الورد عطا بخشش مبسم و زر الود مشهور بود در روز نوروز از عالم محنت انزوا انتقال فرمود و در
شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمایه شاهزاده اقر تیمور میرزا ابو سعید حوش بر سفاق [illegible] اعکان جاودانی استقبال کرده
غره صفر این خبر محنت اثر بمسامع خاقان سعید رسید قرة العین سلطنت محزون گشته و لوازم تعزیت بجای آورده
تمامت مملکت را که سعید شاهزاده مرحوم بود بحکم صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرموده لقای اعلام
ممالک خدا **ذکر توجه میرزا الغ بیک گورکان بجانب سغناق و محاربه با جته از دوست بود لشکر قیامت اثر**
براق اغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ثمان و عشرین از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجانب الغ بیک بود شاهزاده او را
منظور نظر تربیت و رعایت گردانید و ملازم اسباب سلطنت و سیاق کار بجانب دشت بخوبی ساخت و براق بمعین عاطفت او
محمد خان که پادشاه او زبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوایل سنه ثلثین و ثمانمایه بقصد سغناق آمد
قاصدی نزد میرزا الغ بیک ارسال نمود و پیغام فرمود که درین ایام که ممالک قبچاق از ضبط اروس خان بیرون رفته
یافتم بعنایات بی غایت شهریاری مستظهر بوده و باین حدود شتافته بجانب الغ بیک چون شنیده بود که براق اغلان می گوید
[illegible] سغناق شهر آباء و اجداد من است و اعلان کرده است که ایلچی او را مواقف جواب نداده و مفارقت او را ایلچی ارسال خواهد
آن بسر بود و [illegible] که نوکران براق درین ولایات فساد بسیار می کنند و غرور او صاحب اختیار مطلق تصور کرده
لاف سلطنت میزند بنابران میرزا الغ بیک گورکان بیرق جنگ براق نموده در [illegible] از دار السلطنه هرات توجه نمود
حضرت خاقانی از نزاع و خصومت که موجب [illegible] است منع فرمود اما لشکری متوجه که در طلب میرزا محمد جوکی متوجه
ماوراء النهر گردید شاهزاده در هفدهم ربیع الآخر از هرات متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیک بطرف سغناق نهضت کرده و میرزا
محمد جوکی از سرعت این عزیمت خبر یافته و [illegible] توقف از عقب برادر عالی گهر در حرکت آمده خود را بوی رسانید و دو شاهزاده کامکار
بیکدیگر ملاقات نموده بنود مرتب تمام توجه بجنگ براق نمودند و چون براق بجانب مقابله و مقاتله پیش آمده و چون دو لشکر برابر هم صف قتال
بیاراستند براق تمامی اتباع خود را در قول مجتمع ساخت و یکبار بر سپاه ماوراء النهر تاخت و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده گشت
جاسات جمعی کثیر از دلاوران کار زار در دریای فنا گشته و خون چون رود جیحون در فضای دشت روان گشت منهزم
گوسپند و کور از آسیب تیر خیلکون در گذشتن از اسپ و پیادگان نمیتوانستند که زمین در زیر تک سواری سم اسپان چون شد میرزا الغ بیک
گورکان که بوجود و جود معجزه موسوم بود و بطریق کلمه یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بسپاه و لشکر خلاف اتفاقات بسیار رفته بود و
آن جماعت بمقتضای آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورت نصرت سپاه مظفر و لشکر ماوراء النهر شکست یافتند اسرا
عنان بوادی فرار تافتند میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی غالب شده و نتوانستند که بغیض قوم
دران معرکه بماندند و جمعی از امرا و ملازمان آمده از آنجا گریختند و از آن دریای فنا بساحل نجات رسانیدند

شاهزادگان بر [illegible] در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر قرا ایلی بسیار کردند چنین است رسم سرای درشت
گهی پشت زین و گهی زین به پشت

**ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد هرات از دست احمد لر**

حضرت خاقان عادل پیوسته در ادای واجبات و نوافل اهتمام تمام می‌نمود و همواره اوقات خجسته ساعات را صرف طاعات و عبادات می‌فرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی می‌داشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده ملتمس مناجات و عرض حاجات می‌فرمود و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که بمسجد جامع در درون بلده فاخره هرات نماز گزارده بود و بعزم سواری از مصلی برخاسته [illegible] شخصی نمدپوش احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان کاغذی در دست بر سر راه آمد و حضرت خاقانی بکسی اشارت نمود که از سخن او [illegible] معلوم نمای احمد لر فرصت یافته از اندیشه پیش دوید و کاردی بشکم آنحضرت رسانید اما چون حجاب قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارد کارگر نیفتاد و نکایتی زخم [illegible] نکرد [illegible] سلطان [illegible] حضرت قتل او تعیین حاصل نموده در ساعت او را بکشتند و امیر علیکه و امیر فیروزشاه در آن زمان بر در مسجد سوار ایستاده بودند نقاره‌چیان بدستوری که در آن زمان معهود بود آغاز نقاره زدن کردند ناگاه آن خبر وحشت اثر شنودند دستها از کار ماند از این جهت وهم و فزع بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه را طلب فرمود و او هم سواره بمسجد درآمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر حضرت منان گویا کرد [illegible] و حضرت خاقانی میل فرمود که [illegible] نشیند امیر فیروزشاه مانع آمده گفت اگر مردم حضرت را سواره نبینند در حیات و ممات تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد بنابر آن خاقان عالمیان پا در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت سوار گشت و نقاره [illegible] [illegible] آنحضرت از راه بازار بباغ زاغان تشریف برده اطبا و جراحان بمعالجه آن زخم پرداختند و در عرض چند روز شفای کامل بحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید

سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای نماز پیش
عجب واقع شد در خراسان ولی بشهر هرات [illegible]

القصه چون از وقوع این قضیه غریبه میرزا بایسنغر و امرا بتفحص احوال احمد مشغول گشته انگشتری در انگشت او دیدند و در میان رخوت آن مرد کلیدی یافتند [illegible] در خانه تیمچه یافت و مردم تیمچه گفتند که شخصی موصوف باین صفت در این خانه طاقیه دوختی و [illegible] از معارف پیش او آمد و رفت داشتی از آنجمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مردی بود با انواع فضل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع موصوف بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلای ایام بود [illegible] [illegible] سلطان احمد [illegible] او را [illegible] میرزا اسکندر [illegible] آن زمان حاکم آن بلده بود و جناب مولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتابخانه [illegible] کتاب فرموده و مولانا معروف قبول کرد که هر روز پانصد بیت کتابت نماید و در آن اوقات [illegible] کتابت ننموده و چون [illegible] بمجلس میرزا اسکندر [illegible] قبل التوقع بود [illegible] طلبیده از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواهم در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم و میرزا اسکندر [illegible] شده فرمود تا در موضعی مناسب خرگاه و سایه‌بان برافراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان خود را بقلم تراشیدن تعیین فرموده و تا نماز دیگر مشغول بود هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشته [illegible] اسکندر او را از انعام و احسان خویش محظوظ و بهره‌ور گردانید حضرت خاقان سعید بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهرات آورده در کتابخانه همایون کتابت فرموده مستعدان خراسان بعضی جهت تعلیم خط و زمره برای مصاحبت بصحبت مولوی میل کردند و او [illegible] بزرگ منش بود [illegible] میرزا بایسنغر او را جهت کتابت خمسه شیخ نظامی بود و او مدت زیاده بر یک سال نگاه داشته [illegible] و بدین سبب صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنغر نقش بست و درین وقت که آنجناب بدوستی احمد لر متهم گشت او را حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار برده عفو فرمود [illegible] در چاه قلعه اختیار الدین محبوس کردند این مطلع از جمله منظومات اوست

**بیت** ز رنگ چشم تو هر غمزه کآمد [illegible] [illegible]



[illegible] است اما خواجه عضد الدین که دخترزاده مولانا فضل الله استرابادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمد را مقتول بل محروق ساختند و در آن تاریخ بعرض میرزا بایسنغر رسید که احمد گاهی بملازمت حضرت منقبت [illegible] معارف شعار امیر سید قاسم انوار قدس سره میرسید حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشند و امیر قاسم عازم ماوراء النهر گشته [illegible] مطلعش اینست

[illegible] قسمت از قند [illegible] کزین درگاه میرانند مردم را بجور ما

و چون حضرت سیادت پناهی [illegible] بسمرقند رسید میرزا الغ بیک گورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و التوفیق من الله العزیز الحمید

**گفتار در بیان رفتن موکب خاقانی بجهت [illegible] سمرقند [illegible] نمودن [illegible] حضرت**

چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق اوغلان سپاه نصرت شعار میرزا الغ بیک گورکان را شکست روی نمود و [illegible] ذات فرخنده صفات خاقانی [illegible] صحت یافت [illegible] بجانب سمرقند نهضت فرمود و [illegible] شعبان [illegible] از دار السلطنه هرات در حرکت آمده [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیک و فرمان خاقان عالیجاه [illegible] مراجعت فرموده [illegible] پانزدهم ماه مبارک رمضان [illegible] جلال الدین [illegible] اردوی شاهزاده [illegible] میرزا بایسنغر بعد از قطع منازل و طی مراحل [illegible] نزول اجلال فرموده و خاقان [illegible] حضرت میرزا بایسنغر از آب آمویه عبور کرده [illegible] سمرقند [illegible] استقبال [illegible] آنحضرت [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] و میرزا بایسنغر [illegible] سعادت [illegible] دار الملک [illegible] رسیده [illegible] [illegible] مقدم شریف [illegible] رسیده [illegible] میرزا محمد جوکی [illegible] مولود [illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

قشلاق [illegible] شرف [illegible] اسکندر [illegible] سلطانیه [illegible] خاقان [illegible] روز پنجشنبه [illegible] رجب [illegible] در حرکت آمد [illegible] خیابات السلطنه [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] امیر شیخ لقمان [illegible] امیر علیکه کوکلتاش [illegible] از پیش روان شدند و حضرت خاقان [illegible] [illegible] مشایخ عظام اقدام نموده [illegible] و سیر و سیاحت [illegible] و چون در مملکت ری [illegible] اعلام [illegible] سپاه [illegible] و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز [illegible] توقف [illegible] ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز [illegible] از اصفهان و امیر [illegible] و امیر [illegible] بار دوی نصرت [illegible] خاقان [illegible] رمضان [illegible] وصول [illegible] سلطانیه [illegible] حضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را [illegible] شب [illegible] نزول همایون [illegible] روضه رضوان گشت و از تبریز [illegible] رفته [illegible] یورت [illegible] وصول اسکندر [illegible] بلشکر [illegible] و حضرت خاقان [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] فارس [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] خراسان [illegible]

وجود همایون زینت گردانید و میرزا احمد جوکی را با چندین هزار سوار شیر شکار مقرر ساخت که نزدیک بقلب ایستاده و میان ایشان تا
هر طرف که کومک احتیاج افتد شرایط معاونت مبذول دارد و از آنجانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمان را بنوعی
بیاراست که خیره ماند دیده اولوالابصار و صباح روز شنبه هفدهم ذی الحجه گوره دو جیش کینه ور از دو
فرق چو ماهی چند در آب بیشه موج بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بباد حمله نیران مقاتله مشتعل گردانیدند
و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفه از مردان شمشیر زن یلان که دران لشکر شکن بجوانانی فتان تاخت و بهادر اسکندر
امیر جانشاه بمدافعه پیش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرارش بحت تزلزل پذیرفت و اسکندر با وجود
بهادر مرکب برانگیخت چون لشکر بسیاری از مردان را بر خاک هلاکت ریخت و از یکجانب نیز جمعی از شجاعان بمعاونت میرزا ابراهیم
سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام در سر بر چابید که تیغ فرقت شمشیر و جسم جانان و دهان اجل
خندان گردید و اصابت پیکان بر چشم و دل سپاه سیلاب خون در بیابان آورد چنین بود حال یلان تا سپهر چون شفق
گلگون گردید چهره اشکانه و لشکر مه گلگون افتاد آفتاب تا صباح حارس و مراقب بودند و حفظ از تیرش آنکه ز ذوال یکی
خوابیده نغنود و روز دیگر که جوج اخضر سپهر زراندود آفتاب بر سپهر کشیده از برای خطوط شعاعی حشر کواکب بعزم
گردانید برآمد زهره صدای نفیر سیاست شد از مردمان کوشش کر خانان اسکندر ترکمان و اسکندر رستم توان در
برابر یکدیگر به ترتیب صفوف لشکر پرداخته غریو کوس و کوسان زلزله در کوه و دشت انداخت و حمله بهادران تهمتن تن شکاف
در صف اعدا افکنده رای نیکوی علم ظاهر ساخت و در حین روز و اول غالب صورت بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال
جلادت و مردانگی بظهور رسانیده اما چون سعادت نبود کوشش لیل نبود بوقت ایشانکه خاقان مظفر لوا از ادراک
جانشت و موقف سیاه درگاه کرد که پس از فارغ گشت باره دیگر ز اسب گوه پیکر سوار شده روی بسوی لوا آورده سپهر فتح و فیروزی
از مطلع تاییدات ربانی طلوع نمود و هما ظفر بر فرق نشان عالی که رخ جاه اقبال بگسترد و اسکندر چون حال بدان منوال دید پشت
از ستیزه آورد و بازداشته بی در وادی گریز نهاد و حضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح نامدار که از فتوحات سلاطین
ذوی الاقتدار تواند بود شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامه باطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا احمد جوکی بهادر بموجب
فرمان واجب الاذعان بجانب منهزمان توجه نمود تا از روم و اطراف عوکش رفته آثار تسلط ظاهر کرد و مراجعت نمود از
اشراف الفضلا و ابلغ البلغا مولانا شرف الدین علی الیزدی که دران یورش ظفر آسا ملازم موکب عالی سید الراهیم
سلطان بوده اند منقولست که نوبتی فرموده ماندند که از کمال شجاعت و لیاقت و وفور مردانگی در ظاهر سلماس برای العین
شاهد واقف و از عشره عشیران مسموع شد البته عقل بقبول آن نقل زبان نمی گشاید و در تاریخ شاهی ابوالفتح
بجنگ خوش شد جد بروز چون دل پلنگ این حال از کوههای سلماس پرس کز اجداد شرح دهند از دل تنگ
و تاریخ این واقعه عظمی از مضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می انجامد که اسکندر ترکمان جو طغیان ورزید
دارای جهان سزای او واجب دید از تیغ ابوالفتح چو بگریخت بجنگ تاریخ شد از قدر ابوالفتح بدید در خلال این احوال
قاصد میرزا الغ بیگ گورکان از جانب ماوراء النهر در ترکستان رسیده عرضداشت رسانید مضمون آنکه در مغولستان بجانب
سلطان محمود اغلان و براق اغلان محاربه اتفاق افتاده براق روی بعالم آخرت نهاد و هم دران ایام از خراسان ایلچی آمده
معروض داشت که شاهزادگان میرزا منطوب میرزا پسنجر بن میرزا ایرج کابلی و میرزا اقر شیخ بن میرزا پیرمحمد شیرازی از عالم مجازی
انتقال فرموده و خاقان بی همال از استماع خبر فوت دارای سپهرمداری اظهار ملال فرموده جهت ترویح روح ایشان بخیرات کلام
اطعام طعام شارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراء النهر پیکی رسیده خبر رسانید که محمد غازی با سلطان محمود اغلان یاغی
شده او را بجان جا داده و الی دشت داد گشتی که کشته شد تا ببر مکافات تا باز گشته شود آنکه ترا کشت ذکر نهضت رایت
نصرت اقتباس از ظاهر سلماس بصوب قلعه النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آن حصار و عنان عنایت ملک ملک خلیق
چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در هشتم محرم الحرام سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه از ظاهر سلماس کوچ فرموده
عنان بارگاه جهان نورد بصوب قلعه النجق تافت و پس از وصول بمقصد سلطان اسکندر که در آن حصن حصین بود نهد حصار



نثار و پیشکش بیرون فرستاد و چون آن قلعه در متانت بانند اسکندر برابر بست خاقان والا گهر بپیمان قرار مفتیان
اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرموده و نوزدهم صفر بان منزل رسیده مقارن آن حال امیر ابوسعید بن امیر
قرایوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت بساطبوسی استسعاد یافته عنایت چند و انواع شامل حال او گشت و حضرت خاقان
سعیدان زمستان در قراباغ از آن بپایان رسانید و حکومت تمامت مملکت آذربیجان را با امیر ابوسعید مفوض گردانیده در یازدهم
ماه شعبان بیمن طالع مسعود و بخت میمون فال عنان روی بسوی پایتخت عزت و جلال آورده و در سلخ رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده
ماه صیام در آن مقام گذرانیده و چون هلال شوال بسعادت و اقبال جمال عزت آورد و روز عید پرداخته حکومت ولایت فارس و طارم نگار
میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر قاضی شیرزاد امیر حقاق شاهی رخصت انصراف ارزانی داشت و دوم شوال چتر ظفر مآل بسلطانیه
بجانب دارالسلطنه هراة در حرکت آمده هشتم محرم الحرام سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای گلزار
جنان گشت خرم و عادل جمشید و شن با تانید همچو خورشید بجانب شرف خویش رسید اکابر ممالک محروسه و اعاظم و اسامی جهات
مراسم پیشکش و نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال و قال مضمون این مقال مؤدی گردانیدند بحمد الله بادت
تایید ایزد متعال وصول رایت شاهی بمستقر اجلال بهر مقام که آید بهر کجا که رود معین و حافظ او باد ایزد متعال ذکر رفتن غیاث
السلطنه و الخلافة میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که دران اوقات دست داد چون خاقان آرای جهان
کشور گشای جهت بعضی از مصالح مملکت جهان انتقای فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنغر بهادر در پسنده جیش و ثلاثین و ثمانمائه و رفت
جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از وجوه متقرر فرمود که دران یورش ملازم موکب
همایون شاهزاده بوده باشند و میرزا بایسنغر در منتصف صفر سنه مذکوره جهان بارگاه جهان نورد بصوب خطه جرجان معطوف ساخته قطع
منازل و طی مراحل بر را الفتح استراباد در آمد و اطراف آن مملکت را بجلی حکمت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و دران زمستان خبر کوچ
پیوست که اسکندر ترکمان دیگر لشکر با آذربایجان کشیده و بیاد رفته امیر سعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتاء درگذشت میرزا بایسنغر متوجه
خراسان شده بجستوس سیرده گواه شرف کشت و در پسنداشی و تلاش نشاط انگیز اسکندر و میرزاده بیار علی از زندان گریخته نزد امیر خلیل
شروانی رفت و کشته آنشاه امیرزاده را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقان سعید او را بمنظره ترتیب گردانید
در حوالی باغ زاغان جای داد و دران اثنا روزی آنحضرت جهت نظاره گان رصد که استاد فرخ ساخته بود و نشیمنگاه رصد بمنوی
انداخت سوار شده در شمال کوه و بلیکه در بجلی سینگ انداختن بود و جمله از خواص و عوام شهر بیرون آمده بودند و حضرت خاقان
سعید بر زبر شتر ایستاده تماشا می کردند که امیرزاده بیار علی بدان مجمع رسید و چون او جوان بود و بنهایت حسن و صباحت و ملاحت و
نظاره مردم عاشق پیشه از دیدار نظاره گان رصد او دو پسر در پی او افتادند و حضرت خاقانی از مشاهده آن صورت متغیر
گشت بعد از آنکه بارگاه جهان پناه مراجعت فرموده امیرزاده بیار علی را بند کرده بجانب سمرقند برده و در همین سال از دارالملک
شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری متولد شد و میرزا عبدالله موسوم گشت و در همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا
جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که بمصاهرت خاقان عالمیان مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضا امیر محمود در خوشه که با آنحضرت دعوی
خویشی میکرد و از روی اعتبار بود رخصت حضرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابوسعید تعلق پذیرفت ذکر شمه
از صفات و ماثر حضرت تاج فیاض السلطنه و الدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب و اوان
میرزا بایسنغر شاهزاده جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانتش بمرتبه که اعیان روزگار در بارگاه خلق
پناهش در صف نعال نشستن آن افتخار کردندی و رفعت شان ایشان بمثابه که نشینان عالم بالا دور رکاب سعادت انتسابش
غاشیه چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمانبری بجای آوردند های عدل و حسن سیرتش بر رعایای فضای جهان جنان پر و بال امان
گشوده که کبوتر و قمری در آشیانه باز و شاهین بیرون آمدی نمودند و هم در دست و پیش پرورش یافتن که هرکس هر شش
زمین از اشعه مهر سپهر برین بهرات در گذشته اعزای ملک آرایش اگر بهیکر قرار سیدی ساید نور تا صبح روز نشو و حرشید نشو
و بزمره پیراصحابت تیزیش جولان در شب دیجور حوادث طامع گردیدی ظلمت مصایب نوایب را بضیا استحصول فواد و تاریخ
مبدل گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و

وتحصیل اصحاب فضل و هنر در صبح وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمی‌نمود و خوشخوانان و فضلا و هنرمندان کامل از اطراف و اکناف ایران
و توران بهراة آمده در آستان فلک آستانش مجتمع بودند و از فوز است و ضمیر صاحب کیاست از اقطار و امصار طرق [illegible] رسیده از
بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت می‌نمودند و آن شاهزاده عالیشان در ترتیب و رعایت تمام آن طبقه گرامی کوشیده همه را
بوفور انعام و احسان مسرور و شادمان می‌ساخت و در کتابخانه خوشنویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی بسیار
نموده همت بکارش می‌پرداخت     بعقل و علم و احسان و شهره شهوری گشت سلطان بایسنقر آن شاهزاده عالیجناب در عنفوان
شباب بشرب شراب ناب شعف تمام داشت و مجلس کامرانی در اوقات زندگانی را بلب ساغر ریحانی و باده ارغوانی و [illegible] پیدا
هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب خوشگوار طلبیدی و هر شام که قدح سیم اندام هلال از
مجلس ثوابت و سیار بگردش درآمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام باده خوشگوار درکشیدی چون این معنی از حد اعتدال تجاوز
نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرف تمام کرده و اسباب مرض قوی گشته استیلا یافت ذات مجمع صفات روی بانحراف نهاد
و اطبای حاذق و حکمای مدقق هرچند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و آن خسرو جمشید آیین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین
و ثمانمائه از عالم فانی رمیده بجهان جاودانی منزل گزید حضرت خاقان سعید ازین حادثه هایله آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت شاهزاده
باغ زاغان [illegible] که منزل آن شاهزاده بود شتافت و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین [illegible]
نعش مغفرت مآب [illegible] و حضرت خاقان [illegible] توقف نموده امرای عظام و اکابر [illegible] تابوت [illegible] بمدرسه [illegible]
[illegible] و جمیع امرا و وزرا و سادات و علما و معارف و رعایا و کافه برایا پلاس کبود و سیاه پوشیده بودند
و [illegible] و شکل [illegible] اکثر صحیح بخط [illegible] تا چهل روز [illegible] آیات قرآن [illegible]
ناخشند نجات کلام می‌پرداختند و امرای عظام [illegible] و انعام [illegible] محفوظ [illegible]
بعد از آن پادشاه [illegible] خلایق را از جامه سوگواری بیرون آورده [illegible] فرموده [illegible] ناخشند
و چون این خبر [illegible] بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ [illegible] اطفال [illegible] اقامت مراسم تعزیت [illegible]
السلطنه هرات شتافته و سعادت دستبوس یافته بواسطه آن مصیبت تازه گشت و نوبتی دیگر [illegible] امیر و وزیر [illegible]
[illegible] فلک [illegible] و آخر الامر [illegible] مکان [illegible] تقویت [illegible] و حکام [illegible]
[illegible] بعیش و عشرت مشغول گشتند     آیین جهان همیشه بودست چنین     مدت حیات میرزا بایسنقر سی و
هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلا این رباعی در تاریخ وفاتش نظم نمود     سلطان سعید بایسنقر بهرام     [illegible]
عالم [illegible]     تاریخ وفاتش [illegible]     از میرزا بایسنقر سه پسر یادگار ماند باین ترتیب میرزا
رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت والد رشید منصب او را
بمیرزا علاء الدوله تفویض نمود و جهت میرزا سلطان محمد میرزا بابر مواجب تعیین فرمود

در اوایل سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه [illegible] امیر

خلیل الله شروانی بعز عرض حضرت خاقانی رسید که اسکندر قرا یوسف از ضبط آذربیجان فارغ گردیده و دست تطاول
[illegible] و از آنجا بهمت گردانیده بنابران خاقان سعادت نشان نامه‌ای را بگرد [illegible] آذربیجان نموده اکثر
امرای یورش را موافق مصلحت دولت قیام [illegible] و خاقان بلند منزلت [illegible] میرزا [illegible] جلال
الدین فیروز شاه [illegible] میرزا بایسنقر [illegible] بعضی از مردم [illegible]
و آنچه تصور [illegible] بافته [illegible] آذربیجان [illegible] این سخن [illegible] کشور [illegible]
گرفته فرمان همایون باحضار جنود ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر فرمان شیخ بحکومت هراة قرار یافت و امیر علی [illegible]
رمضان [illegible] بضبط اموال و دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام در دهم ماه ربیع الثانی در رفتن [illegible]
مستقر سریر سلطنت و جهانبانی [illegible] عادت آن پادشاه [illegible] بزیارت مرقد اولیا اهل الله مبادرت
مینمود و مجاوران مزارات را بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عباد و زهاد استمداد می‌فرمود و روز بروز احکام مزارات





باردوی همایون پیوسته و لوازم پیشکش و نیاز بجای آورده نوازشها یافتند و چون ملکت ری مضرب خیام چاکر حضرت انجام
گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف و باران بمرتبه‌ای که بیدگر مجال حرکت از آنجا ممکن نبود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت
امرا و ارکان دولت قاهره [illegible] و ولایات طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر وقوف
شد مملکت آذربیجان بازگذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه شهریار فلک قدر آورده
و امیر خلیل الله شروانی نیز شرف دستبوس دریافته باصناف الطاف اختصاص یافت و مقارن آن حال امیر جهانشاه بن قرا یوسف
بر حصول سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافته مشمول نظر التفات و عنایت بی‌نهایت گردید و در اثنای این اوقات
میرزا ابراهیم سلطان را در شیراز عارضه دست داده هرچند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر
روح شریف آن شاهزاده سعید از قفس قالب بآشیانه قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن
آداب و ترتیب اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان دانشور از سایر سلاطین [illegible]
و در باب تقویت امور شریعت [illegible] و رواج [illegible] اهتمام [illegible] داشت کتاب [illegible]
[illegible] مجلس از اهل جاه [illegible] التفات [illegible] چهره [illegible] بظهور رسید و اشرف
الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی را بسبب تصنیف آن نسخه شریف [illegible] منظور نظر انعام و احسان کرده [illegible]
در اطراف آفاق مشهور گردید الغرض خبر وفات آن شاهزاده صاحب [illegible] بحضرت خاقان سعید رسید [illegible]
شکیبائی آن [illegible] گرد [illegible] و اضطراب بسیار نمود لوازم سوگواری و تعزیت داری تقدیم رسانید
آخر الامر بقضای ربانی رضا داده [illegible] تقدیر یزدانی [illegible] اطعام طعام و ختم کلام ملک علام اشارت فرموده منشور حکومت فارس
را بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبدالله [illegible] و [illegible] شیخ جمال الدین ابو الخیر [illegible] تفویض نمود و
در آن اثنا [illegible] الدین [illegible] برادر امیر جلال الدین فیروز شاه [illegible] حکومت اصفهان تعلق
بوی گرفته [illegible] بعالم آخرت انتقال نمود و در همین سال [illegible] غلبه [illegible] بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت
آورده [illegible] بیست [illegible] هزار کس [illegible] فوت شده [illegible]
باردوی همایون رسیده موجب [illegible] واجب [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از عالم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سیورغال عنایت نمود

چون جمشید خورشید از تحویل حمل [illegible] منزل [illegible]
و [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] قشلاق
در حرکت آمده [illegible] میرزا [illegible] اسکندر [illegible] موکب همایون در زمان [illegible]
[illegible] مسافت [illegible] سعادت [illegible]
و اعیان [illegible] استقبال بجای آورده [illegible] بخدمت [illegible]
دار الملک آذربیجان [illegible] اقبال [illegible] زمستان [illegible] امیرزاده محمد جوکی بهادر
در جهت [illegible] اسکندر [illegible] آذربیجان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] امیر [illegible] میرزا محمد جوکی [illegible]
[illegible] امیر [illegible] اجابت [illegible] سلطنت
گردید و [illegible] ربیع الاول سنه [illegible] خاقان سعید رسید [illegible]
[illegible] بسیار فرمود [illegible] امیرزاده [illegible] دستبوس [illegible]
خاقان [illegible] ربیع الثانی [illegible] قشلاق [illegible] خاقانی [illegible]

آسمانی رفعت واز اهل فضل و عارف شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید کازرونی برسم رسالت [illegible] و پادشاه آن دیار
[illegible]

گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض نمودن حکومت آذربایجان با میر جهانشاه

[illegible]

کشته شدن اسکندر بدست پسر بد اختر

[illegible]

ذکر آمدن ایلچی [illegible] و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع شهور سنهٔ احدی و اربعین

[illegible]





[illegible]

گفتار در بیان نهضت خاقان سعید کامیاب بنشابور و سبب عصیان ملک کیان [illegible] سنهٔ اثنی و اربعین و رفتن میرزا سلطان محمد بن بایسنغر بعراق و تشیید سلطنت

[illegible]

شاه همت گمارانم اگر غرض از صحبت همایون انتقام و منازعت است بنده و فرزندانم را که محل ولایت و مملکت است بهر کس که فرمان
شود می سپارم امرای عظام شرح عجز و اضطرار ملکت را عرض کرده زبان چنین مقال نایره خشم خاقان ستوده خصال اطفا
کرده اند شد و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند در آن اثنا امیر جلال الدین فیروزشاه
گفت که درین اوقات شیخ بهاء الدین عمر از خوجاند بدار السلطنه هرات رسیده حضور نموده کرده ببلده قزوین بر سر تربت زبدة
العارفین شیخ احمد غزالی بر جانب ناظر گردیده کرامات او با میرزا بایسنغر از سلطنت عراق بروده شده و علم دولت آن شاهزاده در جوانب
و اطراف مملکت بر افراشته شد بنابرین خاقان منظور الحکومت ولایت سلطانیه قزوین و ری تا بندری بیچ گشور و پستانی ارزانی فرمود
و آن شاهزاده را بدین تشریف سرفراز ساخته رخصت داده شرف رخصت عنایت نموده امیر جلال الدین فیروزشاه در ملازمت میرزا محمد
سلطان تا سلطانیه تشریف برده و از آن مقام رفیق او از اقدام مراجعت کرده چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید و نوای عراق
مرتفع گردانید بسیاری از اوباش بجاده امن در روی امید بدرگاه شاهزاده آورده و سرداران کردستان و لشکرکشان بی‌دستور و حسن
در سلک سایر خدام انتظام یافته خاک قدم سراپوشش را توتیای دیده بصیرت گردانیده و خدمت شاهزاده بیخ و ابهی نموده و دست توقف بجانب
بود و آن مملکت در ارض محمود و این خبر بدار السلطنه رسید خاقان رخصت بر ادرونه داد که سلطانیه و قزوین پیرمحمد قلندر
سلطان محمود و سایر ولایت عراق رخصت نمایند و خواجه شمس الدین محمد بجیری بضبط ولایات آن که از شاهزاده بدیشان حمایت متعین
شده و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متاثر گشته مقدمات ... امید گشته مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن
و ابستناد ... کلک بود و قلم بیان خواهد کرد **ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروزشاه و مریض شدن حضرت خاقان سعید**
امیر فیروزشاه بانواع فضایل و بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بوده و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص
ملازمت خاقان سعید مینمود و روز بروز مهم او در اعتبار و اختیار ترقی میکرد تا بحیثیتی که باستقلال زمام تمامی مهمات ملکی و مالی
بقبضه اقتدار او آورده و بواسطه تکلف و تحمل در آن و در حسن سپاهیگری در ایام دولت و اقبال از بهر عظام سادات و علما
مشایخ و فقرا و صلحا و مساکین را رعایت بسزا لازم و واجب میشناخت و در رعایت احوال که در بنای مدارس و خانقاهات خیرات و
مبرات جاهد بوده تعالی بپیشتر همت عالی نهمت مصروف صرف کرده در بیرون و درون دار السلطنه هرات و سایر ممالک و ولایات
بقاع خیر در اسب خوانق و مساجد و رباط و حیاض بنیاد نهاده بتمام رسانیده و موقوفات بجامع و قوی بسیار در بقاع
بقاع را معمور و آبادان گردانید و پس از قضای روزگار و آسیب زمانه بسیاری خراب گشته دست امید از دامن حمایتش
کوتاه گردیده و از یادگارهای او در دولت بیست و ... نه وکلا محتجب راحت او اند و تمامی عمارات او که ... دریا که از دولت
شوکت خاصیت خشند ... و بعد از فوت امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش اقتدار و اعتبار امیر جلال الدین
فیروزشاه از پیشتر بیشتر شده بسایر امرا و ارکان دولت در هیچ امری از امور ملکی و مالی اختیار نماند پس آن جناب را بمحل
تعیین می نمود هیچ آفریده خلاف آن تقریر نمیتوانست نمود و این معنی بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون که ابی گران آمدی
چون از احسان و دیگری بود که مصالح امور ملکی پرداخته تعاقب پادشاه ماند تقدار و روزگار همایون آثار مساعدت داده
و در همین وقت امیر جلال الدین فیروزشاه و جناب مرتضوی سیادت پناهی امیر علاء الدین محمود جنابدی را که بصفت فضایل
و کمالات اتصاف داشت بضبط اموال ولایات بلخ مامور ساخت و سید از قبول آن عمل استعفا خواسته هر چند در آن مبالغه
نمود حامی بی سپاه سبب تمام موجب فرموده امیر عالیمقام متوجه قبة الاسلام گشته حضرت خاقان سعید در وقت او گفت
که تحقیق نماید که اموالی که در آن وقت از دیوان بلخ بهرات آورده بود نه بجمیع وجه مقدار بوده زیرا که از بلخ شنیده شد
بود که نوکران امیر فیروزشاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند القصه سید علاء الدین باوجود آن سعی بتمام کار بلخ
متوجه گشت و چون در آن سال عجب اتفاق میرزا احمد جوکی بهادر در حدود بلخ بود و حضرت خاقان سعید میدانست که در اموال
آن ولایات فوت و فروگذاشت بسیار واقع است و اکثر تعلق بنواب امیر فیروزشاه میدارد و سید حقیقت آنرا که در آن
مهم را تفحص بجد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که چون بقبة الاسلام بلخ رسند مشهور میرزا احمد جوکی تحقیق نمایند و حال
آنکه شاهزاده را نسبت با جناب امارت منقبت سوءمزاج تمام بود





وای بر حال کسی کش غم کند غمخوارگی

الغرض چون سید علاء الدین محمود بمقصد رسید
باتفاق میرزا احمد جوکی بهادر بتحقیق معاملات و افراغ محاسبات و ضبط اموال جهات را پیش نهاد همت گردانید و وقوف
تفتیش بسیار متوجه وکلای فیروزشاه شده دوران بیست دفتری منقح مرتب کردند و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید بمشهور ...
مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جاده اعتدال منحرف شده بر سبیل انحراف رسید و ضعف و قوت گرفت و بغایت ضعیف گشت و
این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصا بیابان خراسان آشفته و پریشان شد که شرح آن بمداد قلم ...
تیسیر نپذیرد امیر جلال الدین فیروزشاه اطبای مسیحادم و حکمای خضر مقدم جمع آورده و در ازاله علت و ... و صحت
... بسیار ... اشتغال نمودند و در ... حاذق ... دست تضرع و نیاز بر آورده اند که حکیم علی
الاطلاق شفا و افاضه البرکات ... آفاق را مسالت نمودند عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از
مطلع مراد طلوع کرده از پیادو مرض روی در انحطاط نهاد و مزاج موفور الابتهاج روی بسیر خدا اعتدال آورد و المنة لله الکریم
الحمد و الصلوة علی النبی البشیر النذیر **ذکر جامه پوشانیدن کعبه معظمه زادها الله تعظیما و شان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه**
در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد ذوقی را المعبر رشید اعتبار بود و از ملک الظاهر سلطان جقماق استجازت نموده
که جامه کعبه را جامه پوشانیده و سید آن ولایت برسته فرستاده از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنابران درین اوان که
ذات شریف خاقانی از شفاخانه لطف سبحانی شربت صحت چشیده بهمان تونین فرموده شیخ نورالدین محمد المرشدی و مولانا شمس
الدین محمد الابهری را مامور گردانید که عازم جهتانه شده بنوازم آن کار بر پرداخته بجانب شیخ الاسلام وجناب صدر ... جامه های کعبه
دار العباده یزد ترتیب نموده بهرات آورده بود بر اشتران بار نهاد و چون بمملکت شام در آمدند امرا و اعیان آن دیار
نسبت بدیشان آداب تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بمصر سلطان جقماق جمعی از مقربان و مخصوصان را از
بهر استقبال فرستاده آن دو بزرگ را باعزاز و اکرام تمام بشهر رسانیده در وثاقی بتکلف در آوردند و جناب شیخ و حضرت
مولانا پس از آنکه چند روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانیده و از احوال خاقان سعید
پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان تشریف رخصت ارزانی داشت و چون ایلچیان
بمکه رسیدند سعادت طواف رکن و مقام استلام دریافته با تمام شرف و حکام و خدام آن محل معظم الفا نام خلعت خاقان
عطایا را بیدیشان رسانیدند و کاری چنین بزرگ بهمت و ... خاطر خاقان عالمگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از اکمال
مناسک و آداب حج اسلام بازپرداختند عازم مراجعت بصوب خراسان گشته آن مسافت دور و دراز را قطع نموده
بدار السلطنه هرات بملازمت خاقان سرافراز گشتند و کیفیت حال بعرض رسانیدند و در بیشه مذکوره یعنی هشتصد و اربعین
و خمسین ... میرزا احمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بپایه سریر اعلی آمده شکایت محمود جنابدی را همراه آورده و تا کیفیت جمع
بلخ آن ولایات را شرح مستوفی واشته نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از مال وجهات آن سرکار مبلغهای کلی
سرکار جماعت ایشان اقربا و کلای فیروزشاه در میان آورده لازم انتخاب را مطلب ساخته بپرسش جواب آن سخن بپرداخت امیر فیروزشاه
را گرانی بسیار ... رسید که امثال این مقال باوی توان گفت بنابران متغیر گشته برخاست و دست بر دامن زده از مجلس
همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب بروانچی پیش جناب امارت پناه فرستاد و
پیغام داد که اگر امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع شده و در ضمیر همایون خطور نکرده بود که جهت تصرف اموال بلخ وکلا
و غلامان او را باز خواست کنیم اگر ترا چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون رود مبارک شیر با امیر
فیروزشاه از این پیغام آتش خشم را بآب انفعال فرو نشاند از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غموم آلام مفرط بر ذات شریفش
استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما فیما
نیفتاد و روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال فرمود و نعشش گنبد مدرسه که در ظاهر
دار السلطنه هرات نزدیک بمحاذات مسجد جامع گوهرشاد آغا بنا نهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب
متاسف گردید منصب او را بولد رشیدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و هم درین سال امیر سلطانشاه برلاس

امارت حضرت خاقان سعید میرزا او در رعایت احتیاط در ان کار وفق کرده **ذکر فوت میرزا محمد جوکی** میرزا محمد جوکی پسر کهتر
خاقان فریدون فر بود و آثار شجاعت و مردانگی و فور جلادت و فرزانگی در جبین مبین او معاینه می نمود و بمزید تربیت خاقان از سپهر
سپهر کشاورزی و حسام شعاعش در تیغ حضرت بر دل بهرام صد داغ نهادی و آنجناب همیشه در خدمت الغ بیک گورکان بسر میبرد و آنحضرت بسلطنت
بر الغ نامدار لوازم اشفاق بجای می آورد و اما با نوعی حظ کلی که حضرت آغا زماج شریف خاقانی بجانب خود میگذاشت امیدی بیشتر در [illegible]
شاهزاده سخن بعوض میرسانید [illegible] بادشاه مسکنت چشم میرزا محمد جوکی چاره در ناموس ملک و مال دخل مینمود و حال [illegible]
میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در رعایت عتبه اقتدار او وقت میگذرانیدند جابرین نقصی که لشکر خزانه و اموال در شهر [illegible]
برین شاهزاده سخن آورده و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت با وجود این حال میرزا محمد جوکی از غایت غیرت خود را بمی
انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان بسیر میفرمود تا در سنه مذکوره در نواحی سرخس مرغ روحش از قفس
قالب پرواز کرده با عندلیبان چمن قدس پیوست چه بسمع حضرت خاقان سعید از استماع آن واقعه بغایت مضطرب گشت از آلام
درد امان شکیبائی او کم گشت ایمن انا لله و انا الیه راجعون بر زبان گذشت و نعش شاهزاده مرحوم را از سرخس بهرات آورده در
گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن کردند و امرا عظام بموجب فرمان حکم اعلی شامل لایق [illegible]
بود میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا بابر قسمت فرمودند **گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد بن بایسنغر و عزیمت فرمای آفاق و نهضت رایات نصرت آیات بجانب ولایت فارس و عراق** مورخان پسندیده اخلاق و مستبصران موفور الاتفاق
چهره ایقان و ابرام بنقوش اوراق آراسته اند که چون فارس مقر رستهور میرزا سلطان محمد بن بایسنغر در مملکت عراق در پسر سلطنت
متمکن گشت بسیار از اطراف بلاد و امصار بدرگاه شاهزاده عالیجاه جمع آمدند و دخل آن جنبه در یاد دلخواه جنبش داشت و جباران
بعضی از مردم قاقان بعوض رسانیدند که ضعف شیخوخت بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بر شرف ضعیف شده و آن
حضرت را مجال حرکت نمانده فرصت را چه شمرده بلده اصفهان و شیراز را تحت تصرف در آورده و حال آنکه در آن زمان حکومت اصفهان تعلق
بامیر سعادت پناه خاوندشاه میداشت و میرزا عبد الله میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می افراشت الغرض میرزا محمد [illegible]
فتنه انگیز ان عراق را قبول نمود و بیکباره بر سر اصفهان و امیر سعادت شاه [illegible] رفتند مقید و محبوس ساخته اموال بسیار از آن
ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و بیورش فارس رایت شوکت نهضت گردانید میرزا عبد الله چون قوت محاربت
نداشت دروازه های شیراز را مضبوط و محفوظ کرده و قاصدی برق عنان بدار السلطنه هرات فرستاده و کیفیت حال شاهزاده
قلم آورد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر رسید با وجود ظهور امارات کهولت و فتور ضعف شیخوخت بواسطه
رعایت ناموس بادشاهی و محافظت جانب حقیقت خواهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور سنه خمسین و خمسمائه لوای نصرت
انتما بجانب فارس و عراق بر افراشت و میرزا رکن الدین علاء الدوله را در دار السلطنه هرات قائم مقام خود بگذاشت
چون ملکت ری مخیم سرادق بادشاه شد امیر سلطانشاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل بن امیر علیکه کوکلتاش
و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم برسم منقلای پیشتر روان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا
سلطان محمد از تحقیق این خبر متزلزل خاطر شیراز رها کرده روی توجه بجانب اصفهان نهاد و خاقان سپاه از شاهزاده را اسلیم فرموده
از منزل لکنه عنان انعطاف بصوب اصفهان معطوف ساخته و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را کمال
همراه آن میرزا سلطان محمد انتظام داشته موافقت و معاونت کرده بودند در اواسط ماه مبارک رمضان الکرام آن قوم را [illegible]
بیاسا رسانیدند و جناب اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی نیز جهت مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشته بود و چون
حضرت خاقان شنیده بود که توقیع مولوی بر شاهزاده میخواند که **بیت** تخت سرای قدر بخت تو نو جوان آن به که پیر دولت خود
با جوان دهد ... میگفتند که حضرت خاقان سعید متوجه اینجانب گردید آنجناب را طلبید که تو از کجا گفتی که من بر تخت نکویم
آمد مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی می گفتم بلکه لعل [illegible] از میداشتم زیرا که شاهزاده [illegible]
تحت ظلال بر چوب سایه دولت و اقبال بالا کشیده و افق چتر چرخ پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر شدن
هنگام که زمره خوف خیز و عالی که را از پای در انداخته و بیم مخالفت خاقان بروی بر از وحشت زوال دهشت که روی بسوی خود و میرزا



عبد اللطیف که خاطر متوهم در محفل جناب مولوی داشت بنا بر مصلحت وقت معارض آن جناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند
و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلا را بشاهزاده سپرده و آنحضرت جناب ملا را امیر اختیار دار السلطنه هرات بجهت تحصیل فرمود
و حضرت خاقان سعید آن زمستان را در شهر ری قشلاق کرده بعد از انقضای فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امراء عظام
سلطانشاه برلاس و شیخ ابو الفضل و امیر احمد فیروزشاه نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند تا بتواند شاهزاده را بعد از الغ بیک
استغفار بدرگاه عالم پناه آید و اگر بخطا حال از جانب متقبل [illegible] میرزا و تحقیق او را بدرگاه آوردند سلطان محمد رسالتی
شفقت بعوض رسانیدند و آنحضرت را بلازمت موکب خاقانی دلالت کرده اند لیکن ان اشاعه در آن حضور نیافت و از آنجا سپس با اردوی
بروی بطرف لرکرد **گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بجنات علیین و ذکر بعضی از وقایع اردوی همایون قرین**
حکم انه کل من علیها فان و قضای کل نفس ذائقة الموت حکمت محکم جمشید خورشید که بر سپهر مسند جاه و جلال
دولت از تیر زوال در حقیقت و سپه بیم در حصار شکوه و حشمت و اقبال بود شاه روی بزوال نهاد
خورشید از مستقر و جرخ برین داده بهمه روی زمین رنگین هر روز کنارش بنا به قرین چه پیشتر چنین بود جهان را آئین
تو گوی آن بنیت انگور ان و الاکرمین دولت جنین معدلت خاقان سعید مظفر لوا الکبر بعمره رسید چه ربیع سکون غیرت کار گاه گردون
بود که متقدم را از مقام حضرت مکمل الکمال الجلال نمود حکم بلا از جهت جهانگشائی و بتدبیر و اقتدار جانبی و تفصیل حاذق [illegible]
در آنکه در آن اوان از حکمت ری بمحل وقت خاقان صاحب حشمت بود که شاه زوره میرسیده و ضعف شکایت میکرد و در
جلا جک شب سیت و نهم ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق اوده و نوروز بشراب محفل اشتیاقی پای مبارک در رکاب سعادت
اشتیاب آورده و عهد خرت زدرت و اقدس در قشلاق کوه و عمان یکران بران طرف انعطاف داد و در آن اثنا امیر استر بکاری
آن شهسوار میدان حاصل بود آغاز مرکشی کرد و قوت تاسک باسک عنان و مانند جباران از آن در آمد و در محفه نشست
و بهمان طور در صدد و در رتبه مستولی ذات بنیاد برکات گشت که کار از تدبیر حکیم و طبیب در گذشت و بعد از آن بکرکینه
و از اجل الحکیم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بجایگاه قشلاق شاه عالم پناه مغفرت گرد
طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق حبیب فرا آن جهان شد و در حظایر قدس و ریاض ... و گزید ولایت اقلیم
بقای حیات که عالم ندارد قرار و ثبات ز پیش تخت و نخت ارباب کمال چو خورشید تا چند باید زوال چنانکه همه آنچه از ان
که جشید که بود و کاووس کی و در آن روز وحشت اندوز از شاهزادگان گیتی افروز میرزا ابو القاسم بابر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا
الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیره دختری خاقان مغفور در ان روز در اردوی همایون بودند و امرا عظام [illegible]
لقمان برلاس بیکی شرف حضور داشت زیرا که سایر تومانات نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه از روز و آن شب حقیقت آن
واقعه مرتب مخفی ماند مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه خاطر فرزندان ارجمند میرزا الغ بیک مصلحتی نزد میرزا عبد اللطیف
فرستاده و پیغام داد که فرمان فرمای بلاد و عباد از میان رفت و امان و امین امیر سرور ایشان حضرت شما است [illegible] لشکر کرد
نموده نگذاری که پریشانی بحال اردوی ظفر مآل رسد و میرزا عبد اللطیف ضعیف مشوش بود لی داشته از بدان خبر برای توافق [illegible]
شام شفق صباح روز دیگر که از هول آن واقعه محنت اثر شعار در گریبان افق چاک زده جهت سوگواری حضرت شهریاری
پلاس نیلگون گردون در بر افکنده افغان از جهان برآمد و تیغ صبح بخشش و قرع اکبر در عالم اضطراب گشت و ظلم و فتنه ایراد [illegible]
صنیع و کبیر از اوج فلک منظور گذشت ماه رویان پلاس فشر در کردند و جان آن طور و سیمرو بان رخسار خود بسید
آثار خراشیدند و سیلاب جان جاری میبود در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از امرای اجتماع بسوی که از محصوصان او بود
عزیمت بصوب گرگان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد
همت ساخت مادر آن زمان آن دو شاهزاده در ارد و بازار که رنگ از روی بود دست بغارت در آورده و غبار فتنه از
جهان آمده غوغای عالم برخاست و میرزا عبد اللطیف سوار گشته و در کردار ده آمد و لشکر را ایست فرمود و با
تیغ آتشبار گرد آن آشوب را تسکین داده و صبح روز دیگر رعایت سنن اهتمام بدارای رعیت و سپاهی پرداخت قاصدی جهت
اعلام آن واقعه بسمرقند فرستاده و نزد بیرون رکوا رود و روز سیوم نعش مغفرت مآب را در محفه نشانده و از یورت قشلاق

کوچ کرده روی بصوب خراسان آورد و بعد از قطع یکدو منزل جمعی از مردم شریر جاهل بسمع شاهزاده رسانیدند که عبد علی کوهرشاد آغا
با میرزا خان اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاهزاده از شنیدن این سخن [illegible] تمام داشت و [illegible] نسبت بمیرزا علاء الدوله
[illegible] این سخن را باور کرده بعیان [illegible] دست [illegible] ذی حجه [illegible] علیا و ترخانیان را بباد غارت و
تاراج داده و [illegible] ننموده او را بند فرموده از جناب مقرب حضرت سلطان امیر علیشیر استماع افتاده که میرزا عبد اللطیف
در [illegible] اسباب حشمت [illegible] مبالغه نمود که چون کوچ واقع شد آنجناب [illegible] سوار شود و عصایی بدست
گرفته پیاده قدم در راه نهاده و در آن حال یکی از نوکران امرا [illegible] بر آنجناب [illegible] کشید تا بعد علیا
شده چون میرزا عبد اللطیف باسفراین رسیده و دار [illegible] در شهر [illegible] اطفار [illegible] نمود شاهزاده [illegible]
[illegible] شهر [illegible] غارت عام [illegible] میرزا عبد اللطیف از اسفراین به بسطام رفته در انعقام [illegible] که میرزا
[illegible] امیر [illegible] که [illegible] جان [illegible] رسیده [illegible] لاجرم عازم آن صوب شده باز فتح عزیمت نموده اردوی
نصرت شعار بطرف سبزوار در حرکت آمد و در اثنای راه خبر رسید که سلطان شاه برلاس [illegible] میرزا بابر
[illegible] بود [illegible] عازم ملازمت اند مگر شیخ ابو الفضل [illegible] توقف نموده امیر نظام الدین احمد فیروزشاه [illegible]
[illegible] در روز دیگر امیر سلطانشاه [illegible] میرزا عبد اللطیف از سبزوار [illegible] امید در آن بلده شنید
که میرزا علاء الدوله [illegible] را [illegible] داده [illegible] آمده اند و شاهزاده از
[illegible] در آن [illegible] و از [illegible] صورت گرفتاری [illegible] در آن روز
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] کوهرشاد آغا [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] از [illegible]
ساخت و امرا و ارکان دولت را [illegible] بر آن قرار داده [illegible]
میرزا الغ بیک [illegible] ارسال [illegible]
از جانب اردوی [illegible] خبر رسید که میرزا عبد اللطیف [illegible] کوهرشاد آغا [illegible] میرزا علاء الدوله
[illegible] استقلال اظهار خلاف نموده [illegible] اختیار الدین [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا [illegible] ترخان و احمد ترخان [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] میرزا [illegible] اردوی شاهزاده [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف
[illegible] علیا [illegible] آورده [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] آن وقت [illegible] خواب بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] همه [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] مغفرت [illegible]
کوهرشاد آغا [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] شاهزاده را
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف جواب [illegible]



[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] خاص [illegible] تعیین نمود برای [illegible]
تعیین فرمود [illegible] میرزا [illegible] السلطنه هرات [illegible] شاهزاده [illegible] اختیار [illegible] ساخت و جمعی [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] گوهرشاد آغا [illegible] کلام [illegible] و خاقان سعید را هفت پسر بود
بدین ترتیب الغ بیک میرزا ابراهیم سلطان میرزا بایسنغر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی جان اغلان [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم سلطان و میرزا بایسنغر و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشته بود میرزا سلطان محمد
و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا احمد [illegible] و میرزا ابابکر و [illegible] خاقان مغفرت [illegible] بودند
[illegible] میرزا محمد جهانگیر [illegible] میرزا محمد سلطان [illegible] میرزا اسمعیل [illegible] احوال وزرا خاقان مظفر
[illegible] منظور میگردد و من الله [illegible] ذکر شمه‌ای از احوال وزرای خاقان مغفرت انتما [illegible]
[illegible] خاقان
سعید خواجه غیاث الدین [illegible] خواجه نظام الدین احمد [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] منصب وزارت [illegible] خواجه غیاث الدین [illegible]
خاقان [illegible] خواجه [illegible] وزیر صاحب [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] خواجه احمد
[illegible] خواجه غیاث الدین [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] عراق و خراسان [illegible]
[illegible] موقوفه وقف نموده [illegible]
[illegible] خاقان سعید گرفتاری میرزا عبد اللطیف [illegible] هرات [illegible] میرزا علاء الدوله
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] گذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] خواجه غیاث الدین [illegible]
[illegible] خواجه سیدی احمد [illegible] وزارت [illegible] مولانا
فصیح خوافی که وزیر میرزا بایسنغر بود [illegible] مولانا [illegible] خواجه
سیدی احمد [illegible] مولانا فصیح [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] دیوان
[illegible] خواجه سیدی احمد [illegible] خواجه سیدی احمد [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] خواجه سیدی احمد [illegible] شعبان [illegible] تاریخ
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] هرات [illegible]
[illegible] خواجه ابو الولید احمد [illegible] خواجه علاء الدین علی شقانی [illegible] حضرت خاقانی چند سال در امر
وزارت با غیاث الدین پیر احمد شریک بود [illegible]
[illegible] خواجه غیاث الدین پیر احمد [illegible]
[illegible] آنکه خواجه [illegible]
توابع هرات [illegible] مبلغ کلی حاصل داشت [illegible] الدین [illegible] عبد [illegible]

فراغ گشته بوده و در مجلس همایون نسبت با امرا و ارکان دولت مطایبه مینمود اجازت داده بود و امیر علی نیز
کیفیت توفیر آن را از اینچه تحقیق محصول قریه یحیی آباد پرداخت و در قریه کوره صفی الدین آن وزیر زیرک
را بجای خود فرود آورده و او از طبخ کرده حقه مفرح که یکی از اعاجیب مرکبات مجربات ملوک ساخته بود بنظر رسانید
امیر علی از تناول آن ترکیب ابا فرموده گفت یقین که بنگ داشته باشد صفی الدین سوگند خورد که این بنگ
نخورده ام و دوات برطبق گردید [illegible] و مرازی نموده جوزی از آن برگرفته بخورد و بنا بر آن خاطر امیر علی تسلی
یافته قریب نیم سیر از آن معجون بکار برد و در ساعت قی در رفته مرا آنجا [illegible] و صفی الدین سوار
گشته خود را بنظر میرزا شاهرخ رسانید و معروض گردانید که وزیر بی تحقیق است که در خواب بیخود افتاده
اول بمرتبه گرسنه نه قریب [illegible] آمده و آنمقدار بنگ تناول نموده که اگر عضوی از اعضای او را ببرند متنبه
نشود بادشاه دین و دولت از وقوع این معنی استبعاد کرده معتمدی بدانجانب فرستاد و تا رسیدن نال
امیر علی نماید و آن شخص بیحیی آباد رسید و امیر علی را بی شعور یافته بازگشت و آنچه بعین الیقین دیده
بود عرض نمود لاجرم بار دیگر غضب پادشاه مشتعل گردیده احتیاج بطلب او ارسال داشت و احتیاجی
در قریه یحیی آباد در حال که کل لا یموت فیها ولا یحیی بر امیر علی صادق می آمد او را بسیاست نزد شاه بیاوردند بر
اعلی رسانیدند و امیر علی مورد عتاب گشته و سبق بر سبیل مواخذه جواب گفته بعنایت بی اختیار شده و بعد از این
واقعه در فیصل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد را پیشنهاد همت ساخته و دیگر بسلوک طریق
می گفت بر اخفت آن کلمات صفحات مطلع سعدین فروغ این حکایات بنظر مطالعه کنندگان در می آید که
در روز چهارشنبه اواخر سنه خمس و اربعین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد و امیر علی از جمع و خرج مال
ولایت جام تخمی بعرض خاقان عالیمقام رسانیدند خواجه شمس الدین تا آخر بر خط اموال ولایت مذکوره
اطلاع داشت پیش آمده نسخه از آن معنی عرض کرده و میرزا شاهرخ تمامی اموال آن مواضع را استیفا
نموده خواجه شمس الدین علی بتحریر انجمن کیفیت وقایع که معلوم نموده بود بازگفت که با امیر علی شقاقی سخن
دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه تحقیق مهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر
خواجه پیر احمد شاق آمده در محاورات فیما بین افتاد و خواجه شمس الدین علی در یکدو مجلس انواع تقصیرات
بر امیر علی شقاقی ثابت کرد و کیفیت تقصیر بمسامع علیه رسید حضرت خاقانی رقم عزل بر ورق حال
امیر علی کشید **خواجه شمس الدین علی نافذ** بعد از عزل امیر علی شقاقی در سنه خمس و اربعین
و ثمانمائه بر مسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگ زادگان سمنان بوده بفنون فضایل
و کمالات اتصاف داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل علم و ادب میگماشت اما نصب خواجه شمس
الدین علی باین منصب خلاف مزاج خواجه پیر احمد بود لاجرم متأثر گشت مدت چهار روز در زمانه خود بدیوان حاضر
نشد در آن ایام عرضداشتی از جانب شیراز بپایه سریر اعلی آمد و خواجه شمس الدین مضمون آن منشور خواجه پیر احمد
در آن ایام که جواب عرض رسانیده و در باب احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد و هر چند وقوع
این حالت ضمیر [illegible] جناب وزارت مآب گشت اما از غضب حضرت شاهرخی ترسیده آن نشانها
مهر فرموده روز دیگر بدیوان نشسته [illegible] و خواجه شمس الدین علی سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی بر مسند وزارت
متمکن بود و چون واقعه ناگزیر آنحضرت اتفاق افتاد و از آن روی [illegible] بوطن خویش رفت بوضع
پیوست **ذکر صدور حضرت خاقان سعید** چنانچه از کتب تواریخ استفاده میکرده مولانا جلال الدین
لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین عبدالمجید و مولانا قطب الدین قزوینی و مولانا
شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در ایام سلطنت خاقان عالی منزلت بمنصب بلند صدارت
رسیده اند در باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام



تقدیم رسانیده **مولانا جلال الدین لطف الله** بر سایر شرکا در نسبت تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و ترتیب
و تحصیل جهت مصارف رایت سعی و اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در شهور سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه
اتفاق افتاد و از آثار آن صدر فضیلت شعار مدرسه ایست در ظاهر هرات که در برابر مجد خواجه ابوالولید
احداث نموده است **مولانا صدر الدین ابراهیم** بعلو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت
خاندان از اکابر اعیان سمرقند امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام دولت خاقان عالی منزلت منظور
نظر عنایت گشته رایت صدارت برافراشت همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و تربیت
اکابر و اماثل مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات کرده از مقتضای شریعت مطهره انحرافی و تجاوز
نفرمودی لاجرم تا آخر ایام حیات شایبه نقصان بکمال جاه و جلالش راه نیافت و روز بروز پرتو
انوار عاطفت پادشاه مکارم آثار بیشتر از پیشتر بر وجنات احوال آنجناب می تافت انتقال مولانا صدر الدین
ابراهیم بجوار رحمت پروردگار در حدود [illegible] شهور سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه روی نمود مدت حیاتش
هفتاد و پنج سال بود **مولانا عبد المجید** ولد مولانا قطب الدین قزوینی بود که مدتی در ایام دولت
امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و مولانا عبد المجید در زمان سلطنت خاقان
سعید چند سال بشرکت مولانا جلال الدین لطف الله در امارت این امر عمل میکرد و در سرانجام مهام ارباب
عمایم از اصاغر و اکابر شرایط اهتمام بجای می آورد **ذکر مولانا شمس الدین محمد امین**
بعد از فوت مولانا جلال الدین لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار
خویش مولانا صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت شعار
در غایت اعتبار و اختیار بمراسم آن امر خطیر قیام می نمود و چون حضرت خاقانی از جهان فانی بعالم
جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عزلت و گوشه گیری اختیار کرد و از غایت علو همت دیگر پیرامن
درگاه سلاطین عالیجاه نگردید و هر چند میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید آنجناب را
تکلیف منصب موروثی نمودند بجایی نرسید [illegible] وفات سید ابوالقاسم در شهور سنه سبع و ثمانین و
ثمانمائه و مدت حیاتش هفتاد و هفت سال بود و از آثار آنجناب مسجدی است که در درون هرات
ببازارچه قپچاق بنا فرموده و رباطی در جانب کرد و جانب کوتل قریه قلیچ که از قری ولایت
هرات است تعمیر نمود تقبل الله منه **گفتار در ذکر بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بوده اند با خاقان
عادل** بر ضمایر ارباب الباب مختفی و مستتر نخواهد بود که از ابتدای ایام دولت حضرت
خاقان سعید و کمال عدالت و نصفت آن پادشاه صاحب تایید در ایام سلطنتش جمع کثیر از سادات
و علما و فضلا و شعرا از ممالک ایران و توران در بلاد خراسان مجتمع گشته بودند و در ظلال مرحمت و عنایت
عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بتحصیل فضایل و کمالات اشتغال نموده اند و بیان حالات مجموع آن
طایفه موجب اطناب و تطویل لاجرم خامه نکته دان صحایف اوراق رقم نماید که مجملی از حال مشاهیر آن طبقه
عظیم الشان می آراید و هر کس پیشتر از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم میشاید
**خواجه محمد پارسا** ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بوده و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام
داشت و در ماه محرم سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه متوجه گزاردن حج اسلام و طواف روضه منوره حضرت خیر الانام
علیه الصلوة والسلام گشته از آب آمویه عبور فرمود و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسید سادات و علما و افاضل
مقدم او را باکرام و اعزاز تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول بمکه مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرض صعب مبتلا شد
چنانکه نتوانست که پیاده بگرد طواف و دلیل بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی بمدینه طیبه
در حرکت آمده و در اثنای راه روزی اصحاب را طلبیده و یکی از ایشان شاه فرمود که این کلمات را قلمی گرداند

که بسم الله الرحمن الرحیم ... الی سید الطائفه الجنید قدس سره فی سوء یوم السبت الثانی عشر من ذی الحجة
سنة عشرین و ثمانمایه عند انصرافنا من مکه المبارکه و ارادنا الله تعالی ... و نحن نسیر مع الرکب و انا بین النوم
والیقظه فقال لی زیارة و بشارة القصه مقبول محفوظ بهذا الکلمه و بشارت ... استسقطت من الی الرویا
المواقعه من النوم والیقظه والحمد لله علی ذلک و آن جناب روز چهارشنبه ... مذکور بجوار سید
روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری و اهل قافله بروی نماز گذارده شب ... در جوار مزار
بزرگوار عباس رضی الله عنه جسدش را ... سپرده و از مؤلفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب
و در آن نسخه بسیاری از مناقب و مفاخر ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم ما طلعت الشمس والقمر درج
یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب علمای امامیه است نیز در فصل الخطاب مکتوب گشته علمای شیعه آن کتاب
را منظور نظر التفات نکرده و بعضی از فضلا لفظ فصل الخطاب را بحسب تاریخ وفاتش شمرده اند و بعد از
فوت خواجه محمد پارسا ثمره شجره وی خواجه حافظ الدین ابو نصر که بصفت علم و عمل موصوف بود
قایم مقام پدر خود شده در نشر ... و بذل موجود ... در گذرانیده و فاتش در سنه ... و ستین
و ثمانمایه اتفاق افتاد ... الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید بیت
خواجه اعظم ابو نصر ... منزل دار البقا * ... ز سبب تاریخ
شد پسر خواجه خواجه لطف الله بن خواجه ... واعظ با علم و تقوی بود و سالها در مقصوره جامع
هرات بنصیحت خلایق مشغول می نمود و وفاتش در ثمان و عشرین و ثمانمایه بوقوع پیوست و در خیابان
هرات در جوار مزار علما ... مدفون گشت امیر غیاث الدین محمد ... سالکان طریق حق
و قدوه عارفان مناظر دین بود باطن خجسته ... انوار معرفت الهی و ... فیض ...
مظهر کمالات نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی و عنفوان ... در خدمت
اصحاب نقطه و انتباه بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات
مصروف گردانیده و چون بدرجه کمال ترقی کرد ... آن
جانب رحل اقامت انداخت و باندک زمانی در آن منزل ... زرع داشت
ثروات جاری گشته ... از زراعت و عمارت ... جامع گرفت و عظمت شان و علو
مکان امیر غیاث بمرتبه رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی باقدام
نیاز از دار السلطنه هرات جهت ملاقات آن سید خجسته صفات ... مقدسه می شتافتند و
حضرت خاقان سعید ... تشریف برده ... آن بوده نسبت بجناب سیادت
منقبت لوازم ارادت بجای آورد ... در آن روز که حضرت شاهرخ با امیر غیاث
ملاقات فرمود آنجناب از غایت ... امیر جلال الدین فیروزشاه را طلبیده ...
... فرمود که ... خاصیت ...
نمیتوانند آمد ... حال ... امیر فیروزشاه
برجوع ... خدمت ... حسب الفرموده ... در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا
... اولاد امیر فیروزشاه ... امیر عبدالخالق فیروزشاه صاحب
عمده آن امر بوده وفات امیر غیاث الدین در سنه اربع و عشرین و ثمانمایه روی نمود مولانا یعقوب و مولانا
نظام الدین ... در سلک مشایخ ماوراء النهر انتظام داشتند و همواره ... خواجه بهاء الدین نقشبند ...
... عالم و زاهد و متورع بوده ...
... شیخ الاسلام ... رمضان



ثمانین و ثمانمایه در گذشت یکی از فضلاء آن باب گوید ع وفات قطب جهان شیخ محی طوسی بیان ... رمضان
شیخ محی الدین الغزالی الطوسی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بوده و در پیش سلطان المحققین و برهان المدققین
مولانا سعد الملة والدین مسعود التفتازانی تحصیل فرموده و مهارتش در فنون منقول و علوم معقول بمرتبه رسید که حضرت
مولوی در اجازتی که برای آنجناب می نوشت ... مرقوم نموده که اگر تألیفات ... مطالعه ...
تأمل و اصابه طبع ... اصلاح فرماید ... ثلاث عشر و ثمانمایه که عمارت مدرسه شریفه و خانقاه معارف
پناه حضرت خاقان سعید ... درون ... قلعه اختیار الدین ... باتمام رسید آنحضرت تخت رقم
تدریس ... جناب مولانا یوسف کشیده و در روز اجلاس ... تشریف حضور شریف
ارزانی داشت و قوت قابلیت آنجناب را ... و ایضا حضرت خاقانی هم در آن روز مرجع علماء
... مولانا جلال الدین یوسف ... مولانا نظام الدین عبدالرحیم ... افادت
پناه خواجه ناصر الدین لطف الله ... مدرسه ... تعیین فرموده ... خانقاه ...
شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین ... تفویض نمود ...
مولانا شمس الدین محمد ... مقام ... در روز اجلاس ... شیخ شمس الدین
محمد ... اعاظم امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه ... تشریف آورد ... مولانا محمد ... تفسیر
آیت شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولو العلم قائما بالقسط را درس گفت ... بر حاشیه مولانا سعد الدین
التفتازانی ... بحث نوشته ... اعتراض وارد ... فارسی ...
... مولانا جلال الدین یوسف ... از حضار مجلس بود فرمود که ...
... مولانا محمد ...
... جلال الدین یوسف در مقام معارضه و جواب ...
... حقیقت آن ...
... مولانا سعد الدین ... حاشیه ... اعتراض ...
... عالم ... امیر فیروزشاه ... مولانا یوسف ...
که مولانا سعد الدین ... آنحضرت ...
اگر صد سال ... مولانا جلال الدین یوسف ...
... منقبت ولایت شعار امیر قاسم انوار ... هرات ... شعبان سنه
... و ثمانمایه روی نمود خواجه ناصر الدین خلیل الله ... ولد خواجه جلال الدین محمود ...
شیخ ... و جلال ... شوال ... و ...
... خواجه ... کاشف اسرار الهی سید نور الدین
نعمت الله ولی ... سادات ... کرامات و خوارق عادات ...
سادات ... سلاطین زمان و حکام ... فرمان ... ارادت ...
علمای اعلام و فضلای کرام ... کعبه ... حاجات ...
اشعار حقایق شعار آن سید ولایت ... مشهور است ... ابیات ...
... کرمان ... و
... بیت ... اشعار ... ابیات ...
زبان ... نعمت الله جان بجانان داد و رفت * ... داد و رفت * ...
... و رفت * چون ... از عشق او جان داد و رفت * ...

یاد می‌کنید تا چند اری گرفت از یاد او رفت مولانا نورالدین لطف‌الله المشتهر بحافظ ابرو در سلک
اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا و تالیف منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان
نشو و نما یافته تحصیل نموده حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان با آن فاضل عالیشان التفات بسیار داشت و پیوسته
او را در مجلس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضاء خاطرش می‌گماشت و جناب مولوی بعد از فوت آن
حضرت بملازمت سلطان سعید شاهرخ شتافت و در تربیت شاهزاده پسندیده صفات میرزا بایسنغر بحسن خدمات
اهتمامش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنغری که مشتمل بر وقایع و حوادث عالم و محکی احوال و اوضاع طبقات
بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون را بر سبیل تفصیل تا شهور سنه ۸۳۰ در آن
کتاب افادت ایاب درج فرمود بیت چو حافظ سخن را بمعنی رسانید سپهرش بساط سخن بر فشاند تاریخ وفات و
موضع انتقال حافظ ابرو از دار ملال در این بیت نوشته میشود که در بیت بال [illegible] سنه و [illegible] در شوال وفات
حافظ ابرو بشهر زنجان بود مولانا رکن الدین محمد الخوافی جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها
در دار السلطنه هرات بتدریس و افادت قیام نمود علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را
مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان صحبت شریف آن وحید زمان را تیمن و
تبرک می‌جستند و جناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم گزاردن حج اسلام فرموده از خراسان
بعراق و فارس رسیده و روزی چند در شیراز که در آن زمان مستقر اعلام پادشاه جهان مطاع شاه شجاع بود
سالک گردید و شاه شجاع بملاقات آنجناب بسیار میل کرده چند نوبت استدعای حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای
آورده و مولانا هر نوع که توانست رخصت حاصل نموده بحجاز شتافت و گزاردن حج اسلام گزارده بشرف زیارت روضه
منوره خیر الانام نیز رسید چون از آن سفر فرخنده بازگشت بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس هیچیک از سلاطین را
نپسندید و وفات آنجناب در بیست و هفتم شوال سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه روی نمود و آن صورت در ظاهر
بلده فاخره هراة بقبر [illegible] و روز [illegible] واقع بود خواجه ابو الوفای خوارزمی بتکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق
گشته بود و از مبادی ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود و از نتایج طبع نقش
در علم تصوف چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات بلاغت آیاتش بر السنه و افواه مذکور و این رباعی
از آن جمله است رباعی من از تو جدا نبوده‌ام تا بودم این است دلیل طالع مسعودم در ذات تو ناپدید میبودم
در نور تو ظاهر گر موجودم و خواجه ابو الوفا در شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه در گذشت و در خوارزم
مدفون گشت مولانا کمال الدین حسین خوارزمی در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت و از
مجالس النفایس [illegible] حضرت [illegible] امیر علیشیر [illegible] دیگر در اوایل ایام
دولت خاقانی غزلی در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست ای دیده عالم نهان تو پیدا تو هم در دل عاشق هم محل
[illegible] بعضی از ابیات آن غزل [illegible] جناب را
بکفر [illegible] کیفیت بعرض نواب [illegible] خدمت مولوی را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم
بهراة آوردند هر چند سعی نمودند مدعای خویش را بثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین آن ابیات را
بر وجه صواب نیز گفته از آن تهمه خلاص گردید مقصد اقصی در شرح مولانا کمال الدین حسین است و ینبوع الاسرار آن
کتاب افادت ایات در رعایت فصاحت و بلاغت نوشته و بعضی حکایات آن فضل خالی نیست و شرح مثنوی
مولانا جلال الدین رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آن جناب است شهادت مولانا حسین در خوارزم بر تیغ
طایفه از سپاه اوزبک که در آن ولایت استیلا یافته بود در شهور سنه [illegible] بوقوع انجامید قبرش در پایان [illegible] ابو الوفا
سید صدر الدین یونس الحسینی از جمله اجله سادات خراسان بود و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک می‌نمود و از
جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی استماع افادت کرده [illegible] حضرت رسالت



صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دیده و پرسیده که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شماست یا نه آنحضرت فرموده که
بلی فرزند منست و بعد از آن در تعظیم و احترام آن زبده اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار مهام
وزارت در قبضه اقتدار بود نگذاشت که هیچکس از اکابر خراسان بر آن جناب تقدیم نماید و سید صدر الدین یونس در سنه
[illegible] وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزگاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام سید مرتضی
[illegible] از عالم انتقال نموده و او را نیز یک پسر بود سید عبد الاول نام علیهما الرحمة و الرضوان [illegible]
بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مولفات شریف و رسایل تصنیف
نموده شرح فصوص الحکم و کتاب [illegible] و شرح قصیده ابن فارض از آن جمله است و وفات آن جناب در دار السلطنه هراة در
جمادی [illegible] سنه ۸۳۰ بوقوع پیوست خواجه ضیاء الدین علی اصفهانی والد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی برادر بزرگ
مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بود و در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق و سابق بود
و وفاتش در نوزدهم ذی حجه [illegible] اتفاق افتاد مولانا جلال الدین عبد الغفار عظمت شان آن سرور
نقابت و عنوان از آن زیاده است که قلم و زبان شمه از آن در این اوراق بیان تواند کرد و علو مکان
آن مرجع اصحاب کرامات و ایقان بدان مرتبه است که خامه بیان اندکی از بسیار [illegible] در قید تحریر
تواند آورد [illegible] خورشید جمال [illegible]
قاسم انوار [illegible] سالکان طریق ایقان میر سید قاسم انوار در
اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بوده و بعد از چندگاه بصحبت شیخ
صدر الدین علی یمنی رسیده نسبت بآنحضرت نیز در شیوه اخلاص سلوک مینمود و امیر قاسم بعد از تکمیل کمالات صوری
و معنوی از آذربایجان که مولد و منشا آن امام عالیمقام بود بدار السلطنه هرات تشریف برده بارشاد و فرق عباد مشغول
نمود باندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند و درگاه کعبه
اشتباهش را مرجع و ملاذ خود دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت خادمانش می‌شتافتند و چون بامیرزا بایسنغر
[illegible] در رعایت استغنا ملاقات مینمود و از کمال علو شان جناب [illegible] بشرائط تعظیم و احترام
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] آنحضرت قرار داده [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] امیر قاسم انوار [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] و چون میر قاسم انوار [illegible] بنواب [illegible]
صدور میرزا الغ بیگ [illegible] ملاقات
[illegible] بارگاه سلطنت تشریف آورد [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
حضرات امیر [illegible] سمرقند در آمده [illegible] اتفاق [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] آنجناب ملاقات فرموده میرزا الغ بیگ [illegible] آن مرجع اولیا
[illegible] مجلس
ارادت [illegible] چند سال امیر قاسم انوار [illegible] جاه و جلال [illegible]
[illegible] حضور [illegible] شهور سنه [illegible]

و وفات یافته در قصبهٔ قرار از ولایت جام مدفون گردید و از آثار قلم درر نثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار
حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تام دارد و الحق مثنوی مختصر انیس العاشقین نیز از جملهٔ منظومات آن قدوهٔ
اولاد خیر الانام است علیه الرحمة والرضوان من الله الرحیم المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن ...
بوفور علم و دین داری و مزید فضل و پرهیزگاری در زمان بایسنقر در خراسان امتیاز تمام داشت و همواره جواز رقم
فتوی بر صفحهٔ نقش افاده بر الواح خاطر طلبه معلوم میگذاشت و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنحضرت التماس
قبول مناصب شرعیه نمود او اصلا بتکفل امری از آن امور راضی نشده تعهد ننمود و مع ذلک حضرت شاهرخی اکثر
قضایای شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت ایاب فیصل میداد و مادام که از آنجناب استفتا نمی‌نمود
حکمی از احکام شرعیه بر زبان نمی‌گذشت و مولانا فصیح الدین در وقتی که عمر عزیزش از هشتاد متجاوز بود در بلدهٔ فاخرهٔ
هرات در منتصف جمادی الاولی سنه سبع و ثلاثین و ثمانمایه در گذشت و در گازرگاه در پای مرقد مطهر مقرب حضرت
باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادرزادهٔ مولانا فصیح الدین محمد مولانا عبد الحمید ...
بن مولانا یحیی نیز در سلک اکابر فضیلت انتما انتظام داشت و در آن زمان فرخنده اقتران چند سال در بلدهٔ هرات بلوازم
امر احتساب قیام مینمود و چون یک شعر از نتایج طبع آن مولانا بموقف الیه اتصال می یابد خامهٔ شکسته نگار
در توقیف قلمش زیاده از این مبالغه نمی‌نماید شیخ زین الدین ابوبکر الخوافی از جملهٔ مریدان شیخ نور الدین عبد
الرحمن مصری بود و علی الدوام در دار السلطنهٔ هرات بر سجادهٔ تقوی نشسته ارشاد می‌نمود و وفاتش در شب پنجشنبه
دویم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نعشش در قریهٔ مالین مدفون شد و از آنجا
او را بدرویش آباد نقل کردند و از درویش آباد بحوالی عیدگاه هرات بردند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی
بر سر مزارش عمارتی عالی ساخته و هنوز آثار آن بنا باقی است از حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاده
که چون در سال مذکور بیماری وبا در بلدهٔ فاخرهٔ هرات و توابع شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت
شیخ بهاء الدین عمر رفتند و التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از حضرت مجیب الدعوات مسالت نماید
و شیخ جواب داد که مشیت ... در قدرت که هیچکس نیست جاری می‌گردد و تیر چنانکه از زبان قضا جهد
گردانیدن نتوان ... بر کار می افتد و آنجماعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر نزد شیخ زین الدین رفته همان
سخن در میان آوردند و شیخ دعا کرده طاعون بر زبانش بر آمد و بآن علت وفات یافت قاضی صدر الدین
محمد بن قاضی قطب الدین احمد الامامی بعد از فوت جدش که ... در دار السلطنهٔ
هرات و توابع و مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام می‌نمود و در فیصل قضایای شرعی براه طریق امانت و دیانت
سلوک داشته اصلا میل و مداهنه نمی‌نمود و بجودت طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا اشعار رنگین
نظم کرده بر الواح بیان می‌نگاشت در ششم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بعلت طاعون در گذشت و در
گازرگاه بحظیرهٔ قضاة امامی مدفون گشت مولانا ضیاء الدین نور الله الخوارزمی عالمی بحر و فاضلی روشن
ضمیر بود و سالها در مسجد جامع بلدهٔ هرات بامر پیش نمازی و خطابت قیام مینمود و مشهور است که قوت و حیثیت
بلاغت آنجناب بمرتبهٔ بود که هر جمعه در آن مسجد جامع خطبهٔ غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید و او نیز در سنهٔ مذکوره
بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین بحق تسلیم کرد و تربتش در گازرگاهست در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه
عبد الله انصاری متصل بمرقد جناب مغفرت انتما مولانا فصیح الدین علیه الرحمة تعالی مولانا جلال الدین محمد القاینی
افضل متشرع و اکمل متدین بود و چندگاه در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بلوازم امر احتساب قیام مینمود و در سنهٔ مذکوره چون
از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند آنجناب آن طایفه را منع میکرد و با وجود علت طاعون بروی مستولی
شده روی بعالم آخرت آورد و مرقدش در قریهٔ خونت و از آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع



مشهور بمدرسهٔ پیش برد مولانا شمس الدین محمد اوحد مدرس مدرسهٔ ... و پیش نماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا
گوهرشاد آغا بود و در سنهٔ مذکوره بمرض طاعون از عالم انتقال نمود شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین
محمد الامامی برادرزادهٔ قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنهٔ مذکوره بعلت مسطوره از جهان فانی
رحلت نمود خواجه عبد القادر گوینده در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار همگنان
از ابنای روزگار با وی خیال مساوات بر این خاطر نمیگذاشت و در علم قرائت و شعر و خط نیز بغایت ماهر بود و در بعضی
کتب تواریخ مسطور میشود که در اوایل حال در دار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان احمد
پادشاه تقدیر نموده پیوسته التفات بسیار و لطف بیشمار میکرد و چون رایات نصرت قرین شاهان قضا و قدرت آرا بآن مملکت سلطان احمد را
در نوشته خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان میرزا امیرانشاه انتظام داشت و پرتو انوار عاطفت شاهزادهٔ کامکار
بر وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس چنان معلوم میشود که در آن اوقات که میرزا امیرانشاه حرکت خبط آمیز
مرتکب امور نالایق می‌شد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان تادیب او را پیش نهاد همت ساخته تعلق بدیگر
شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر مجال یافته بگریخت و بعد از چندگاه در لباس قلندران نزدیک سپاه ...
شتافته چون چشم صاحبقران بروی افتاد باز بلند آغاز خواندن قرآن کرد و از شنیدن آنحالت ...
متبسم گشته این مصراع بر زبان راند ابدال زبیم چنگ بر مصحف زد آنگاه قوت قابلیت خواجه را بخلعت عفو و
احسان آراسته ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش بگشاد و خواجه عبد القادر بعد از فوت
صاحبقران گیتی ستان در ملازمت شاهرخ سلطان بسر میبرد تا در سنه ... بواسطهٔ عارضهٔ طاعون آهنگ سفر آخرت
نمود سید نور الدین محمد بن الامیر الکبیر بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب
و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود و در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه در خطهٔ شیراز از تنگنای جهان گذران
انتقال فرمود مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شیخ ... بصفت ورع و دین داری و تقوی و
پرهیزگاری اتصاف داشت و پیوسته بسر انجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیر خواهی بر صحیفهٔ
ضمیر صفا ... مینگاشت در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شیخ محمد علی بعرض حضرت خاقان سعید رسانید که اهل
حمام بجهت منع مسلمانان از آن امر مشروع آنحضرت در آن باب عذری بر زبان آورد فرمود
مولانا در حضور پادشاه روی با سمان کرده گفت خدایا این شخص حکم ترا نمیداند و این مقول بمسامع
خاقان سعید مغفور رسید از شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که حمامها را براندازند و جهت ...
حمامیون رعیت را مواخذه نمودند و مولانا محمد در روز جمعه بیست و یکم ربیع الاول سنه ... از عالم انتقال نمود و اوقات عمرش ...
سال بود قدوهٔ مهندسان زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ آثار آن استاد و نادرهٔ کار در دار السلطنه
هرات عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغاست بحکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی حضرت شاه
ارزانی داشت و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت
آن را پیش برد حضرت خاقان سعید تبسم نموده این بیت بر روی خواند که تو کار زمین را نکو ساختی
که با آسمان نیز پرداختی انهدام بنای حیات استاد قوام الدین در غرهٔ شعبان سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه
اتفاق افتاد سرآمد علمای روزگار و اعلم فضلای فقاهت شعار بود و در اواخر
روزگار زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت سعادت زیارت خیر الانام علیه الصلوات والسلام
از خراسان توجه فرموده بعد از ادراک آن دولت عظمی مراجعت از یثرب و بطحا نمود و چون بولایت شام
در قریهٔ علا بتاریخ هژدهم رجب سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه رخت بعالم بقا کشید
در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره قلم گوهر نگار نقش تالیف و تصنیف
بر لوح روزگار می‌نگاشت منشورات بلاغت صفاتش رغبت انگیز خیال انگیزست و منظومات لطافت آیاتش ...

شاید رنگ آمیزی و خیال‌بندی در مجالس النفایس مسطور است مولانا یحیی محب تفاحی تخلص میکرد و بعد از آن تفاحی
را انفعاحی مبدل ساخت و بخاری و اسفراری نیز از جملهٔ تخلصات آنجناب است از غزلی که تفاحی تخلص کرده این
دو بیت بخاطر بوده ثبت افتاد  ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی  رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی
میکنی  بهر بلبل تا دعوی گل رنگین خواهد برید  مرغ روح از شاخ عمر تهی میکنی  و از جملهٔ غزلهایی که اطراری تخلص
فرموده غزلی است که در طرح خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزل است  اره [illegible]
تیز شد  و از جملهٔ رسایل منظوم مولانا یحیی [illegible] و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده که  ای برون
وصفت ز تقریر کلام  وافر سید ار روح لا ینام  و از مولفات آن فاضل پسندیده صفات شبستان خیال و حسن
و دل مشهور است و بسیاری از کتاب غریب و ران و در نسخ مسطور و فاتش در سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه اتفاق
افتاد  اشرف فضلاء ایران و الطف علماء دوران بود بکمال دانش و سخنوری
علم گشته و بجمال فطنت هنرپروری از امثال و اقران در گذشته عقود منثورش کانها اللؤلؤ المکنون فرح
بخش خواطر و درر منظومش در نقود دیده وران سبحه بهتر از عقود جواهر  روشن روان تیز زبان بلند قدر
مجلس فروز انجمن آرای سرفراز  و مولانا شرف الدین علی همواره در عراق و فارس نزد سلاطین عظام
معزز و محترم میبود و بتعلیم لطایف نکار مولفات بدایع آثار بر صحیفهٔ روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر مینمود
و از آنجمله یکی کتاب بلاغت اباب ظفرنامه است که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نزاکت
آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و آن کتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان
در شهور سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمایه باتمام رسید و حقا که کلام صیقلی شیراز بجناب جلیل از آن [illegible]
و حلل مطرز منتخب آن در فن معما و لغز و شرح قصیدهٔ برده و کنز المراد در علم وقف اعداد از جملهٔ نتایج اعلام
بلاغت نظام آن فاضل عالیمقامست و فاتش در تفت یزد فی سنه [illegible] اتفاق افتاده و در تفت خانقاهی
که ساکنش بود مدفون شد  والد مولانا عبد الله بود و نسبتش از
جانب مادر بقدوة المتبحرین فخر الملة و الدین الرازی می پیوست و مولانا شهاب الدین مرتبی جدید در کمال
اعتبار و احترام ملازمت خاقان سعید مینمود و بیمن عنایت آنحضرت آنجناب را چندان تمول حاصل
گشت که هزار غلام زرخرید داشت باقی اشیا را بدین قیاس باید کرد از جملهٔ آثار مولانا شهاب الدین
حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و کاروانسرایی که در بازار فیروزآباد طرح انداخته از ثقات استماع
افتاده که در روزی که حمام مذکور باتمام رسید و مولانا بآنجا درآمد یکی از مصاحبان که همراه مولانا بود پرسید
که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار همه و آن شخص تعجب نموده از حقیقت
این سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان خانهٔ من این حمام را ساخته اند و سایر مالک [illegible] و مصالح
آنرا ترتیب نموده بنابر آنکه غلام قلی که خادم این روز هشت دینار او هم که [illegible] ابواب این عمارت را قفل کرده اند
وفات مولانا شهاب الدین در روز شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سنه [illegible] اتفاق افتاد و مدت عمرش
شصت و سه سال بود  برادر اعیانی مولانا شهاب الدین بود و در غایت
عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و از فنون فضایل و کمالات بهرهٔ تمام
داشت و همیشه نقش تربیت و رعایت افاضل و علما بر صفحهٔ ضمیر منیر مینگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک
روش آباء و اجداد گفته شرف ملازمت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد و در کسوت سپاهیان
بسر برده بتجمل و حشمت سلوک میکرد و میرزا الغ بیک تقصیر و قصور که حال حالش بجهت علم و دانش محلی نیست بنابران
و امیر غیرت اختیار نموده و ازین جهت نسبت بجناب مستطاب [illegible] شده روزی بملاحظهٔ آنکه او را متاذی
سازد صحیفهٔ مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی و هیات بوی داده گفت مرا درین سخن دغدغه است و این سخن



مورد و تحت لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبهه نمائی و مولانا خطوط در آن صحیفه نگریسته و سخن را معلوم نموده از
میرزا الغ بیک پرسید که تردد این کار را خاطر اشرف عالی افتاده و در اصل سخنت یا وقتی بر غیر انوار که نوشته آنحضرت
جواب داد که مراد درین سخن شبهه ای نموده مولانا گفت بفرمایید و میرزا الغ بیک آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر
کرده مولانا جلال الدین آن دغدغه تقریر دلپذیر جواب گفت چنانچه میرزا الغ بیک بر جودت طبع او اطلاع یافته
و اسم تحسین تقدیم رسانید و فات مولانا جلال الدین در شهور سنه [illegible] دست داد او [illegible] حیاتش شصت
بود و بروایتی شصت و سه سال بود  سید مرتضی صاحب  در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت
خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی تقلد منصب احتساب نموده و پادشاه شریعت پرور دست تعدی او را
در تمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سبوی و خمها
بر انداختند و چون نوبت لشکر بخانه شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی انگشت [illegible]
اندیشیده بود در شهور سنه اربع و اربعین و ثمانمایه بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که حسن معدلت و شریعت
پروری خاص و عام [illegible] شهریاری و مستی [illegible] نوخطان خطای [illegible] مشاهده نمی توان کرد اما خمهای شاهزادگان
سعادت انتما میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامال است و اندیشهٔ وصول بانجا و ریختن شراب امری محال
اینکه مثال ورود جواب رسید  پادشاه اسلام بمجرد شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بر شراب خانهٔ
آن دولت شاهزاده تشریف برد و سید مرتضی و مولانا عبد الجلیل را فرمود تا محتسبان خود را بدرون رفته تمامی شرابها را
ریختند و بسیاری باده چنان در آن شرابخانه بود که از شراب [illegible] تا قوت غرابی در میان کوچه روان
گشت و در آن [illegible] می پرست از استشمام رایحهٔ آن از دست رفته در غایت حسرت کلمهٔ یا لیتنی گفت تا آب بر زبان آن
گذشت نقلست که بعد ازین واقعه بجهت کاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در قریهٔ از بلوکات هرات سوی خانه
طرح انداخت و صباحی که شاهزاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید
که بعضی از شاهزادگان واجبه [illegible] در بلوکات شراب خانه ساخته اند حضرت خاقان سعید فرمود که پس که برین امر
اقدام نماید بفرمایم تا دیدهٔ او را از زخم نیزه بیرون کشند میرزا محمد که این تهدید شنید [illegible] از آن اندیشه در گذشت و پس
از روزی چند به پل [illegible] رفته در کنار رهگذر رود خطه تجرع بادهٔ خوشگوار مشغول گشت و در آن اثنا [illegible] عقب
فرموده بدست [illegible] کشیده و از آنجا [illegible] گریزان شد و شاهزاده از عقب ایشان اسب [illegible]
در آنوقت سید مرتضی جهت مهمی متوجه پل [illegible] بود [illegible] میرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست
متوجه اوست لاعلاج [illegible] خویش [illegible] از مرکب فرود آمد و کلمهٔ توحید بر زبان راند [illegible]
چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرده و از اسب پیاده شده زبان باداء سلام بکشود و گفت سید
تو پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم [illegible] سید آنحضرت را دعا کرده [illegible]
تقریر شاهزاده [illegible] است که از اسب فرود آمده و طریقهٔ ادب [illegible] بجای آورد [illegible] غرض از این حکایت
آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غراء میکوشیدند
یوما فیوما ساحت مملکت سمت وسعت می گرفت [illegible] ریاض دولت صفت حضرت می پذیرفت
بیت  سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک  بی رشحهٔ عیون شرایع طمع مدار  لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان
بی یاری سیاست شاهان کامکار  مولانا عارفی نیشابوری  محمد بن عبد الله نام داشته و از جمیع شعرای زمان حضرت
خاقان سعید بلطف طبع و جودت تمیز ممتاز و مستثنی بود و در نظم اسالیب معانی غریبه بدیع مینمود و تخصیص در
قصاید و دیوان غزلیاتش بغایت مشهور است و در اکثر قصاید [illegible] مدح و ثنای میرزا بایسنغر
مسطور است رساله تجنیسات و ده نامه [illegible] عشق و ناظر و منظور بهرام
و گل اندام و محب و محبوب از جملهٔ مثنویات آن شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات ایشان بسیار [illegible]

در غایت لطافت و انتظام و مولانا کاتبی در شهور سنه [illegible] در ولایات استراباد بمرض طاعون مبتلا
گشت بر بستر ناتوان افتاده و در حال سکرات این قطعه نظم کرده و زبان بر بیان آن بگشاد بیت
ز آتش تب چهره و بازو کتابی خراب ۞ استراباذی که آتش بود خوشتر زانگشت ۞ اندر و از بیم [illegible]
باقی ماند ۞ آتش تیز رنجه چون افتاد ز تب نیز خشک بابا سودائی از ولایت ابیورد بود و نخست خاوری
تخلص میفرمود گاه هیزم بکوی کشید و مثل [illegible] و بار میزد در کوه و صحرا میکرد چون نوبت دیگر بحال خویش
خویش آمد سودائی تخلص کرد و پیوسته در مدح میرزا بایسنغر قصاید غرا منتظم می آورد گاهی بگفتن غزلی
نیز میل مینمود و همواره زبان بهوای سخن از هزل آمیز میگشود و چون عمرش از هفتاد متجاوز گشت
در سنه [illegible] جان بدرود کرد گذشت این مطلع از اشعار اوست که بیت عزت خال و رخت در دو خط
ریحانت ۞ دهنت غنچه و دندان در و لب مرجانست مولانا محمود عارفی از مشاهیر شعرای
زمان حضرت خاقانی بود و مثنوی سلیمان ثانی و دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در آن اوراق مسطور
که بیت عهد کردم که بیایم بدر از منزل تو ۞ دیدارم [illegible] دار شود پا نزند ۞ و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان
نظمی است در کمال جودت و این چند بیت در تعریف اسب از آن کتابست بیت چون گوی سپهر گرد گشتی
میدان میدان چو گوی جستی ۞ هرگاه که در عرق شدی غرق ۞ باران بودی و در میان برق ۞ او تخته [illegible]
کمر بخت آوراز دم او ۞ وفاتش در سنه [illegible] بدار السلطنه هرات اتفاق افتاد امیر شاهی موسوم بآق ملک
بود و چون نسبتش بسربداران سبزوار می پیوست و منصب [illegible] داشت شاهی تخلص میفرمود نوبتی میرزا بایسنغر او
را طلب فرمود که مناسب آنست که این تخلص را بگذاری و خود را بتخلص دیگر خوانی امیر شاهی این معنی را
قبول نکرد بنا بر آن حضرت بایسنغری با آن همه سخن پروری کم التفات بود و گویند روزی امیر شاهی باتفاق جمعی از ابنای
جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت میرزا بایسنغر آن جمع را طلبیده امیر شاهی را بار نداد امیر شاهی این غزل گفته
نزد آنحضرت فرستاد بیت ای که در بزم طرب شمع صفت دم نزنی ۞ خون دل ما خورده جدا از عاشق هم نزنی ۞ حیف زان نازی
که با اهل [illegible] میکنی ۞ [illegible] ۞ بازکن از خواب آن نرگس [illegible] ۞ میرود چون دور که ما چشم بر هم نزنی
میکشی بی چاره دلها [illegible] ۞ مینمای چهره و آتش بعالم نزنی ۞ میکنی محروم از این در شاهی را [illegible] دست رد بر سینه
یاران محرم نزنی ۞ استماع افتاده که امیر شاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم کشیده و از آنجمله هزار بیت اکنون
حالیا در میان فضلا مشهور است و دیوان ساخته [illegible] بیت و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع طبایع جمیع افاضل
عالم و مقبول خاطر اکابر فضلای بنی آدم افتاده و غایت هرکس که طالب لطایف اشعار و بدایع آثار [illegible] شده زبان بیان بتعریف
و تحسین گشاده و انتقال امیر شاهی بجوار مغفرت الهی در ولایت استراباد در سنه [illegible] بوده نعش او را از آنجا بر
ده معتبره آبا و اجدادش دفن کرده [illegible] سبزوار [illegible] میدان [illegible] گفت که یک
بیت از آن اینست ۞ گوشه زیر و زبر از اشک آهم سبزوار ۞ زانکه [illegible] شاهی نیاید بکار مولانا جعفر بایسنغری
شاگرد مولانا معروف خطاط بود و بسعی تربیت میرزا بایسنغر در حسن خط بمرتبه ترقی نموده که بسیاری از خطوط خوش
را بنام یاقوت مستعمل کرده و [illegible] این معنی را قبول نموده و در تحریر انواع خطوط درجه کمال نیز
حاصل داشته بتخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله آشپز و مولانا شیخ محمود
که این منقول است در آن وقت یاقوت زمان بوده اند در اینجا که مولانا جعفر سر فرق بر آسمان می‌ساید و راقم
حروف گوید که چون شمه از احوال اعاظم آن خجسته زمان خاقان عالمیان شاهرخ سلطان در سلک
تحریر انتظام یافت وقت آن شد که خامه سخن دان در تسوید وقایع ایام پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید
مغفور شروع نماید و ذیل این حروف را بذکر مجملی از احوال [illegible] دولت قرین بپاراید و منه الاعانة
والتوفیق والحمد لله [illegible] الواهب لمقاصد والامانی و صلی الله علی محمد و آله اجمعین



ذکر رکن السلطنه والخلافه میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا علاء الدوله ابن
[illegible] میرزا بایسنغر بود و [illegible] اخلاق و محاسن آداب [illegible] بعد از شاهزادگان خاندان تیموری ممتاز و مستثنی بود و ذات حمیده [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] الاستقلال [illegible]
[illegible] لطف و احسان [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] شفقت [illegible] حضرت خاقان [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] استقلال [illegible] سلطنت و اقبال [illegible]
نظم [illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
میرزا بابر [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] السلطنه [illegible] میرزا علاء الدوله را با برادرش میرزا ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] قرة العین سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه غیاث الدین [illegible]
مولانا جلال الدین [illegible] ذکر میرزا الغ بیک گورکان میرزا الغ بیک [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا معین الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible]
[illegible] کشته شدن میرزا الغ بیک [illegible] میرزا عبداللطیف
از جنس علاء الدوله میرزا الغ بیک [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ذکر ... میرزا ابا بکر ... السلطنة والدین میرزا بایسنغر

[illegible]

گفتار در بیان مصالحه میان علاء الدوله و میرزا ابوالقاسم بابر و ذکر فتح ... و تولد میرزا شاه محمود

[illegible]



[illegible]

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و معاودت نمودن میرزا الغ بیگ از آب آمویه جانب کشورستان

[illegible]

گفتار در بیان کار میرزا الغ بیگ و میرزا علاء الدوله ... بتقدیر حضرت مسبب الاسباب

[illegible]

[illegible]

جنه وضع شوکت میرزا علاء الدوله و میرزا ابابکر بطرف ... [illegible]

**گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیگ بجانب جام و خروج سلطان ابوسعید از ... و میرزا بابر ... ترکمان**

چون میرزا علاء الدوله در ولایت ... میرزا ابوالقاسم ... [illegible]

[illegible]



[illegible]

و از آب آمویه عبور نموده دست از ولایت خراسان باز داشت مصرع ...

**ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب دارالسلطنه هرات و بیان حال میرزا علاء الدوله و دیگر حالات و حکایات**

میرزا ابوالقاسم بابر چون در حدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیگ از ... مراجعت ... کرد ... ولایات خراسان و ماوراء النهر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] مخالفت میرزا الغ بیک با میرزا عبد اللطیف و [illegible] کشته شدن پدر بحکم پسر [illegible]

[illegible]



[illegible]

... خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین ...

ذکر فضلای زمان میرزا الغ بیک گورکان

چون پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیک گورکان به وفور فضل و علم از سایر اولاد امجاد امیر صاحبقران امتیاز تمام داشت و همواره [illegible] بر تربیت و رعایت علما و فضلا میکوشید در زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند [illegible] از آن جمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید [illegible] در فن نجوم عدیل و نظیر نداشت [illegible] مولانا معین الدین کاشی و مولانا صلاح الدین موسی [illegible] مولانا [illegible] [illegible] مولانا محمد عالم [illegible]

انجناب از سمرقند اخراج نموده بدار السلطنه هراة آمد و مدتی بوده مسافر گشت تا در هرات [illegible] گذشت و این مطلع از منظومات اوست شعر
[illegible]

**مولانا عصام الدین** [illegible] بر جاده [illegible] و اکثر [illegible] علما و [illegible] منصب [illegible] در ولایت بمنصب شیخ الاسلامی سمرقند [illegible] بر تقویت ارکان شریعت [illegible] **خواجه فضل الدین** [illegible] و [illegible] افاده قیام می‌نمود **سید عاشق** بصفت [illegible] و [illegible] موصوف بود [illegible] تمام [illegible] بر امیر زاده الغ بیگ [illegible] سمرقند [illegible] آن جناب [illegible] سید [illegible] آنحضرت [illegible] اوقات استماع افتاده [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] علم [illegible] مشغول گشته [illegible] بهر سو [illegible] روزی [illegible] اکابر و اعیان سمرقند در مجلس نشسته بودند سید عاشق در غایت [illegible] آمده [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] گفت [illegible] اعراض [illegible] بالغ [illegible] جواب [illegible] سیادت [illegible] بجواب [illegible] و [illegible] عصام الدین [illegible] سمرقند [illegible] آن [illegible] سید [illegible] عاشق [illegible] خواجه عصام الدین [illegible] گفت ای شیخ الاسلام [illegible] اسلام [illegible] مذهب [illegible] سید عاشق [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] استماع [illegible] سید عاشق [illegible] روز دیگر [illegible] مولانا ابو الفتح [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] بار اجازت [illegible] دار السلطنه هراة [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] سید عاشق [illegible] احکام [illegible] خواجه عصام الدین [illegible] شیخ الاسلام [illegible] فضلا و قضاة [illegible] مولانا ابو الفتح [illegible] شیخ الاسلام [illegible] ارکان شریعت [illegible] شیخ الاسلام [illegible] نکاح [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] مولانا ابو الفتح [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] سید عاشق [illegible] پادشاه [illegible] بنکاح [illegible] پادشاه مغفرت پناه [illegible] اجازت [illegible] سید عاشق [illegible] **مولانا محمد ارستانی** [illegible] مولانا علاء الدین [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] مولانا [illegible] گفت [illegible] پادشاه [illegible] طلاق [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] مولانا محمد [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] طلاق [illegible] **قاضی شمس الدین محمد مسکین** بصفت علم و تقوی و شریعت [illegible] موصوف بود [illegible] منصب قضای سمرقند [illegible] مولانا شیخ الاسلامی [illegible] استماع افتاد که میرزا الغ بیگ [illegible] تسلیم [illegible]





آن تا [illegible] جناب [illegible] از [illegible] موافق [illegible] قاضی شمس الدین محمد مسکین [illegible] پادشاه [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] بادشاه [illegible] قاضی محمد مسکین [illegible] فتوی [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] قصاص [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] بتوفیق و التایید من الله
عبد اللطیف [illegible] جناب [illegible] [illegible] سید و التوفیق و التایید من الله

**خواجه ابو الفضل اسعد ابو البشر** [illegible] بصفت [illegible] از اولاد [illegible] بستان [illegible] و این مطلع از منظومات اوست نظم
[illegible]

**مولانا علاء الدین علی قوشجی** اعلم علمای زمان و افضل [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] **خواجه عبد المؤمن** [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] استماع [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] خواجه عبد المؤمن [illegible] میرزا [illegible] خواجه عبد المؤمن [illegible] **مولانا خیالی** [illegible] بیت
[illegible]

**مولانا [illegible]** در زمان میرزا الغ بیگ [illegible] و این مطلع از جمله منظومات اوست بیت
[illegible]

**ذکر میرزا سلطان محمد ابن بایسنقر** میرزا سلطان محمد [illegible] نظم
[illegible]

و میرزا سلطان محمد در زمان حیات [illegible] ولایت [illegible] اصفهان [illegible] میرزا [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] میرزا [illegible] خراسان [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] خراسان [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]

او نهاد و چون میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ... [illegible] ... سلطانیه و قزوین را بتحت تصرف آورد و میرزا سلطان محمد از غایت طغیان پادشاه ترکمان

[illegible] ... حضرت خاقان سعید بابر میرزا جهانشاه ... [illegible]

[illegible]

**گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هرات و مراجعت نمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربت**

چون میرزا سلطان محمد بن بایسنغر ملک فارس و عراق را ... [illegible]

[illegible]



[illegible]

**ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک**

میرزا عبد اللطیف ... [illegible]

[illegible]

تاریخ: بابا حسین کشت عبد اللطیف را ... تاریخ قتل او ست که بابا حسین کشت

**ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب بدخشان و یاغی شدن اویس بیک برادر ... خراسان**

[illegible]

[illegible]

گفتار در بیان محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]

[illegible] لا تثریب علیکم الیوم [illegible]

[illegible] ذلك تقدیر العزیز العلیم

گفتار در بیان نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بهادر [illegible]

[illegible]



[illegible]

ذکر خروج میرزا علاء الدوله بار دیگر از قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از وقایع و حالات

[illegible]

[illegible] کل شیء هالك الا وجهه له الحکم والیه ترجعون

ذکر پادشاه صاحب تاج میرزا سلطان ابوسعید

سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید [illegible]

همت میمون و میرزا [illegible] حال ولسان مقال سعادت سلطنت و اقبال از ناصیه فرخنده جهانبانی چنان استماع نمود چنانچه سابقاً مذکور شد و در شهور سنه
ثلاث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبداللطیف ملک را بسبب جهان یکدیگر ضمیر اقامت بر افروخته بود و حضرت با سلطنت روز فتح
خروج کرده سمرقند را محاصره کرد و چون میرزا الغ بیک گورکان به میرزا عبداللطیف این خبر شنود از برابر پسر برگشته روی بسمرقند آورد و میرزا سلطان ابوسعید
[illegible] آن شهر را با اهالی [illegible] در آمد و روزی چند [illegible] امر [illegible] انتظار عبداللطیف [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible] بخارا [illegible] اتفاق [illegible] میرزا عبداللطیف
سمرقند [illegible] میرزا عبدالله [illegible] پادشاه کرد و میرزا سلطان ابوسعید [illegible] سلطان سعید [illegible] بخارا [illegible]
آنجناب [illegible] از [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible] امرا و اعیان [illegible] سلطان
سعید [illegible] آنجناب را از حبس بیرون آورده و بر مسند سلطنت نشاندند و نقد اخلاص [illegible] نثار [illegible] **نظم**
عزیز مصر [illegible] برادران [illegible] ز قعر چاه بر آمد باوج ماه رسید [illegible] و از آنجا [illegible] سلطان [illegible] وحیات [illegible] و اقتدار [illegible]
[illegible] بسلطنت [illegible] اقامت [illegible] لشکر [illegible] سمرقند [illegible] میرزا عبدالله [illegible] استقلال آن [illegible]
[illegible] استقبال [illegible] وقوع [illegible] سمرقند [illegible] سلطان سعید [illegible] انهزام [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] میرزا عبدالله [illegible] سپاهی [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] رسید و در [illegible]
لشکریان میرزا عبدالله [illegible] طریق سمرقند [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] میرزا عبدالله [illegible]
و [illegible] سلطان سعید [illegible] ابوالخیرخان [illegible] پادشاه [illegible]
ابوالخیرخان [illegible] میرزا ابوسعید [illegible] دو پادشاه صاحب [illegible]
[illegible] دارالسلطنه سمرقند [illegible] میرزا عبدالله [illegible]
[illegible] ابوالخیرخان و سلطان سعید [illegible] و آن دو پادشاه [illegible]
[illegible] میرزا عبدالله [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] میرزا عبدالله [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
سلطان سعید [illegible]
[illegible] ابوالخیرخان [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] سلطان سعید بسمرقند [illegible]
نزد ابوالخیرخان [illegible] دارالسلطنه [illegible]
بجانب [illegible] ابوالخیرخان [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible]
[illegible]
[illegible] ثلاث و ستین و ثمانمائه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]



پادشاه [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] سنه سبع و خمسین و ثمانمائه [illegible] آفتاب اشراق [illegible]
و [illegible] دارالسلطنه هرات [illegible] مراحل [illegible]
[illegible] میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] تفتیش قیام [illegible]
میرزا خلیل سلطان [illegible] شاهزاده [illegible] رمضان [illegible] میرزا ابوالقاسم
بابر [illegible] عید صیام [illegible] شوال [illegible] سلطان
[illegible] ایوان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] امیر [illegible] امیر علی [illegible]
[illegible] میرزا ابوسعید [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] رمضان سنه [illegible] و خمسین و ثمانمائه [illegible]
و [illegible] امرا [illegible] ذکر [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر
[illegible] سمرقند و محاصره کردن [illegible] میرزا بابر [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] در آمد [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible]
[illegible] عید صیام [illegible]
چهارشنبه [illegible] شوال [illegible]
و از آنجانب میرزا ابوسعید [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر
[illegible] امیر خلیل [illegible] مولانا احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر خلیل [illegible] مولانا احمد [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] امیر خلیل و مولانا احمد [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] سلطان سعید [illegible]

کالوه و حیران روزکار مقدم ازدرو از هیبت آن کشاده دست بانداختن تیر و روانی تیغ دراز کرده بود در آن روز از امرای بابری پهلوان حسین
بیوانه غایت مردی بظهور رسانیده خلق از سمرقند تا نایک هلاک انداخت و چون سلطان کواکب مواکب از نظاره آن عرکه [illegible]
مول کشته حصار جوب را قتل ساخت از طرفین خلق بازکشتند بتر کفویش شب قشقد در بیتی قیاس قریه حیلی بوده ایام مر
سمرقند بیرون نایره قتال التهاب می یافت و شیرانیقی بر جهت آن خاک بود و شیر بیرون می تافت و در آن ایام از امرای سلطان
سعید امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد اعظم با جمعی دیگر از سپاهیان با پهلوان گرفتار شدند حقیقه و مجبوس گشتند بعد از آن لشکر
بیرون سپه باسر آورده و بتدبیر مولوکیا اعتقاد چراغ سپاهیان الزای حرکت نمودند از هر دو جانب میل بصلح کشتند و متوسطان
آغاز گفت و شنید کرده مهم بآن قرار یافت که هر دو پادشاه عالی جاه سیرات را بگذارند سلطان ابوسعید مملکت ماوراءالنهر را متعلق
دیگر متعرض ولایت خراسان نگردد و برنیجله عهد و پیمان در میان آمده میرزا ابوسعید امیر خلیل و احمد سیاول و سایر اسیران گرفتار را
فرستاده بود چون شانزده حضرت داده میرزا بابر خواجه نظام الدین محمود و مولانا شیخ احمد تبرتی و سایر امرا از سپهر قدرلا [illegible]
پادشاهانه غایت کرده بشهر فرستاد و دولت پادشاهی باستقبال رایات نصرت آیات تا بدار السلطنه هراة در حرکت آمده در اوایل ذی الحجه مذکور ازاهم
لشکر ازمعرکه کبیر باز کشت جون دوره میرزا بابر جمعی را که در حماد سمرقند سر انجام شجاعت بتقدیم رسانیده بودند بنظر تربیت مخصوص گردانید
منصب ارجمند عنایت فرمود ایالت بلخ را بامیر شیخ علی تفویض فرمود و امیر علی فارسی بر حکومت ولایت میان و کالمک
شتافت و حفظ اندخود بامیر شیخ ذوالنون و برادرش شیخ احمد مشتاق تعلق گرفت و در شبرغان تولا در دولت امیر بابا کوکلتاش
رحمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملکی خصال قندز و بقلان را با میر سلطان بر لاس داده موکب همایون از راه توجه بدار الملک خراسان نهاد
و در بهار در جمیع موز و کرم حیلیه فاخره مراة رسیده زبان متوطنان آن دیار بمضمون این مقال گویا گردید بیت
سر او شکر که باز ز کر گلزار بصدای ل ⁂ رسید رایات شاهی مستقر جلال
ذکر عزیمت سلطان حسین میرزا بجانب شمال و اوسعته نیمن بهم و بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داده
در اوایل سنه تسع و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسید که والی استراباد سلطان حسین و الدرک علی بیک بغداد ام استاد
سپاه حشام لوازم تعظیم و احترام کماینبغی می‌شمارد و بخلاف آباء و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک میپیماید و نقش مستقل
رجعیه امیر خلیل برد غیا بران پادشاه عالیجاه امیر خلیل مبتدور ابا ملاعبه ازتراک بی باک نوع سیاست امر فرموده و امیر خلیل بجنابت [illegible]
واقف بوده و برقوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بیدای بی صفت مودود شاه و حسین مقاومت آن شیر بیشه شجاعت از میرزا [illegible]
تدبیره و قالات ملک میرزا در بابر که استمالت خان العصوب فراتافت و امیر خلیل مظفر و منصور بیت الاسم آمده اطراف آن ملک
مطبوع ساخت و حدود فتح و ضبط داشت کرد رایت استقلال برافراشت و هم در آن سال شاه حسین جمعی فراهم آورده عازم
امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انجام یافته بیکبار کی از سر حکومت درگذشت و بدست یکی از نوکران خود کشته شد
سر شش را نزد امیر خلیل بردند و بدار السلطنه هراة فرستاد تا بر دار اعتبار آویزان کردند و در همین سال میرزا ابوالقاسم
بابر بجهه نظر التفات رجال میرزا معز الدین سنجر اختصاص داد او را در ولایت مرو شاهجهان که سابقا سپهسالار امیر خلیل
بود حاکم و فرمانروا ساخت در خلال این احوال جمعی تدبیر سازان نام گذاران که میرزا امیر بابا حسن در قلعه عماد محبوس بودند
کامیرش را الیه در استراباد بود یکی از نوکران با خود متفق کرده خروج نمود و با جماعه بر سر داروغه قلعه رفته سلک نوکران او بانتظام
انتظام داشت تا خته او را بقتل آوردند و سر کین اتفاق ضد داشتند از حصار بیرون کردند و اطراف آن حصن حصین محافظت
کردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید بسیار متغیر گردید اما از کمال کلمه و وقار اظهار نفرموده چند کاه قلعه را
از متمردان نماند و آخر الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسن بکنار آن حصار شتافت و بعد از آنکه قوت
دولت روز افزون لطیفه سازند و سعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه در عالم بیرون مسجع شد اهالی قلعه در اوقات اشناع
که جلال الدین محمود بخدمت زبان و سایر اسباب قلعه‌گیری مشغول می‌بود بانند بیان آدم از اطاعت زده جمعی از ایشان آمده
بتمهید مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی از نوکران بابا حسن پیش رفت و با متمردان از مسافت اندک با ایشان خویشی
تنزدیک ایشان امید مختار صلح آمیز با یک دیگر گفتند و ناگاه از متمردان یکی تیری انداخت که در وقت بدست جلال الدین محمود



رسید و از جنس رتب بنده نامده محمود که سانید و جلال الدین محمود رفیق او بدست آن شخص را محکم گرفته تا پای آن کشیده او را شان
بانتهای رساند بکر عطا نشسته تفتیش رسید پدر و بقیه آن طایفه در اظهار سیخ خلاف بیشتر از بیشتر مبالغه نمودند و بعد از چند روز از آنکه بر آن
کرد در آن قلعه متولد داشت و از دست نامزدان بانگ نیک آمده نزدیک می‌آمد بیکی که بجلال الدین محمود و اولاد و متابع مطلق دست که بعد
سوی مصیبت نرویان کرد و حالا صعب روز است که من آن کار اکثر بر آیم بانزدیک رسول بیگ بیشتر منتظر باشید و چون ماردوشنی چراغ ببینید
بینید پی دفع بارکی بقلعه آید که فتح میسر کرده بوم جلال الدین محمود و اتباع او در آن شب موعود منتظر بودند چون روشنی چراغ بود
صبح امید ایشان از مطلع مراد طالع گردید و بزدیان نهاده بسته و حوالی حصار بجزم عالم بالا رفته بودند آنجا که در سپاهیان واقف شدند
و کنده او فرو گذاشته روز تب صد کس را بیان بیرون در آوردند از نامردان نیک ایشان جمعی کیان نیک با پیرون آورده جمعی دیگر جان بتیغ سیاست
در پیخته و امیر جلال الدین محمود سپاه تقلید فاطمه فرستاده بود میرزا ابوالقاسم بابر بر سر و کشته بنت آن صورت را بجهات مسرور اولاد
احسان و تحسین بتقدیم رسانیده منصب کوتوالی قلعه بیشتر محمود بامیر بابا حسن متوقف گشت و فضله ایشان فتح حسن بسبب این لطیفه
غیبی از ایوان کیوان در گذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمائه مزاج اشرف میرزا بابر از منهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب برذات
خجسته صفاتش استیلا یافت و اطبا و مسیحی انفس در امر معالجه سعی و اهتمام بجای آورده بعد از چند روز کاملاً صحت روی نمود و در خلال آن
احوال نذر فرموده بود که در غایت غفلت و مهابت در محافل فی بریج و شر سکون گشت و چون آن ریح طالع مراة است و منزلگاه طالع میرزا بابر بود
گفت و شنود در میان ارباب نجوم پیدا شده از آنجمله دفع فضا تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج و سپهر وزیر و وزیر و حقی و حقیر روایات
وعید از آن بادشاه زمانی انواع طاعات متوجه مردمان کشته از یا اصناف و انواع بر رخسارت ... چنانچه از سپاه وفاق
کلام آینده بر وضوح خواهد پیوست گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد و مشغول شدن در رمضان
حرف بحکم علی الاطلاق از دار السلطنه [illegible] ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ بمقام تعلیم مخدم ... ⁂
مرحمت معنوی خنین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در بیست و پنجم شعبان ستین
و ثمانمائه بعزم طواف مشهد معطره امام عالی که علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا است مرکب همایون بر متابعت رسید و ایام آن مقام
بادراک برکات وفضائل اوقات گذرانید و در روز عید بعد از نماز عید چنین پادشاه ترتیب فرموده و در شوال بادر حاجی باغ جایگاه زرتاب
و در اوایل ذی القعده الحرام فرمان از آنجا بیش کرده و حکم به تصویب مشهد مقدس آن اعطاف داد و چهار دهم ماه مذکور چهار رباع مشهد چمن مقدم ممالک
فیروزت آثار پادشاه یر ملکون کشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بطواف روضه رضیه رضویه قیام نمود و سه قرآن ختم کرده
بصلوات زکوه و دات نوازش کرد و در باب انتظام مهام رعایا و خورد و بزرگ و صنعت اشتر آبیه اهتمام بجا آورد و در آن دیرستان
قشلاق کرد ما نوازشیت فرمود و سپس مرتبت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه و کشت زار امید جوابیت انتظار اسمیر میرزا بابر ابراهیم
در بایزال یکجو در بخشش برکشاد و در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و این موجب ملال
خاطر آن سپهر سلطنت و استقلال کشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملامت فرموده بود و امرای عظام بصلح و صفا و مصلحت
از یکطرف امیر محمد خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادرش امیر حسین علی و خواجه وجیه الدین
محمد سمنانی بروضه منوره آمده رو بجوار الله بجبر آوردند از رحمات و از لوازم عهد و پیمان در میان آوردند و در شب العصر نسبت بیکدیگر شیشه
دوری مقام خلاف و نفاق نباشند که آتش همه حال بهتر از صحبت و میرزا بابر از مصالحه امرا مبتهج و مسرور گشته زبان بتحسین ایشان
بتعریف و توصیف ایشان گشاد و هر یک از امرا خلعت و بزم انس جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد و چون در آن اوقات خیابان
سلطنت مآب از ادراک شراب بیتاب بود اکثر اوقات ارباب ساز و گوینده که خوش آواز همراه داشت و در مترات مشهد مقدس
سیر می‌فرمود روزی بارامی و در مجلس رنگ و موسیقی و موج از افزوده آمده بودند که ناگاه درویشی ژولیده موی شکوی ترنیک بیاد پادشاه
برفراز سرش پیدا شده چنانکه در آن زمان ترجیعی آغاز نمود و در آن ترجیع بر سمع همایون پادشاه عالم افتاد و حالت شنوا داشت و ترجیع
ترجیع این بود شعر این مرحله طی کنی بیکبار بشکایت پی اصحاب پیش و خاطر را کار بود اهاز آن جمله من آن ترجیع را بوده
ایات مشکل گذشت بی پی و بیرون سپه دیده که چون درویش بعد از اتمام آن شعر نظام از نظر غایب شد چنانچه هر زمان
سلطنت آشیان هر چند او را در مشهد طلبید و نیافتند و چون آن اکثر بعضی ایشان ماند ایام صحبت و نشاط ⁂

بگذشت چنانچه بگذرد باد دشت ٭ میرزا بابر در سیم ماه ربیع الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه [illegible] آفتاب عالمتاب [illegible]
بود عازم النگ رادکان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بعیش و نوش پرداخته ناگاه [illegible] آتش [illegible] که شهزاده عالیمقدار را با کمال
او اهتمام بسیار بود [illegible] بر کران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت که بیت
تو بر نرگس خرم و آمد بهار ٭ ساقیا توبه بشکن آمد [illegible] [illegible] خدام بارگاه سلطنت را [illegible]
مامور کردانید و جماعه اطبا [illegible] [illegible] در صباح [illegible]
٭ در عین [illegible] از چهار [illegible] [illegible] ساقی [illegible] از مراجعت [illegible]
[illegible] بعضی امرا [illegible] کرده [illegible] [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] اقبال از برج جاه و جلال [illegible] آسمان سلطنت [illegible]
از اوج عزت و کمال [illegible] [illegible] [illegible] صغیر و کبیر [illegible]
[illegible] روان کرده [illegible] [illegible] بیت
برآمد ابری از دریای اندوه ٭ [illegible] از کوه تا کوه و روز دیگر امراء [illegible] پادشاه مغفرت [illegible]
وحید [illegible] مدفون ساختند [illegible]
[illegible] نظم [illegible] مولانا عبد [illegible] تاریخ وفات آن پادشاه حمیده
اطوار گوید نظم آفتاب فلک [illegible] ٭ [illegible] خورشید [illegible] است ٭ [illegible]
لاله [illegible] خون دل پیداست ٭ [illegible] ٭ [illegible] است ٭ این چه حالتست [illegible] تاریخ است
موت سلطان [illegible] پیداست ذکر جمعی از اعاظم مشایخ و افاضل اعلام که در زمان دولت [illegible] از جمله اعاظم مشایخ
کرام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و شیخ
بهاء الدین عمر خواهرزاده شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
شیخ بهاء الدین [illegible] شیخ رکن الدین علاء الدوله [illegible]
بهاء الدین عمر در زمان خاقان [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] اربعین و ثمانمائه [illegible] اسلام [illegible]
جنت مرتبت حضرت [illegible] دار السلطنه هراة [illegible] اعیان [illegible] مولانا شمس الدین محمد اسد
و مولانا سعد الدین کاشغری و خواجه زین الدین خافی و مولانا قطب الدین [illegible] و مولانا شریف الدین عبد القهار و مولانا [illegible]
حسن و مولانا سعد الدین [illegible] و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری [illegible] ملازمت شیخ [illegible]
طواف رکن و مقام و زیارت مرقد مطهر [illegible] علیه السلام مشرف شده مراجعت نمودند [illegible] مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل کرده که گفت شیخ بهاء الدین عمر [illegible] عارض شد
[illegible] [illegible] [illegible]
و چون [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شیخ
بهاء الدین عمر [illegible] و ستین و ثمانمائه [illegible] وفات یافت و میرزا ابوالقاسم
بابر [illegible] شیخ نور الدین محمد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
برداشت [illegible] [illegible] [illegible] شاه
[illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]



[illegible] قاضی قطب الدین محمود الاماهی
[illegible] [illegible] قاضی القضاة [illegible]
[illegible] مولانا شمس الدین [illegible] نظم [illegible] پناه شریعت [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] تاریخ اوست ٭ وفات [illegible] مولانا [illegible]
کاشغری [illegible] [illegible]
در سلک مریدان مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت [illegible] در مطلع السعدین مسطور است که [illegible]
[illegible] [illegible] مولانا سعد الدین [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] مولانا محمد [illegible] در مطلع السعدین [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] مولانا شمس الدین محمد [illegible] [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
و چون میرزا بابر [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] میرزا [illegible] [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] مولانا محمد [illegible] میرزا بابر [illegible]
و مولانا [illegible] مولانا محمد [illegible] این بیت از منظومات اوست
نظم [illegible] ٭ [illegible] ٭ قاضی عبد الواجب مشهدی [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] رباعی
وجیه الدین [illegible] قاضی عبد الواجب [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] ٭ وجیه الملک [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
مولانا جلال الدین ابویزید پورانی [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت رسالت علیه السلام [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
که مولانا جلال الدین ابویزید [illegible]
حضرت رسالت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین محمد کوسوئی [illegible]
[illegible] [illegible]
شیخ الاسلام احمد جامی [illegible] شیخ زین الدین خوافی [illegible]
بصحبت شیخ بهاء الدین عمر [illegible]
[illegible] [illegible] حقایق [illegible] حضرت رسالت [illegible] مولانا سعد الدین
کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین ابویزید پورانی [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] سلطنت [illegible]
شمس الدین محمد [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] وفات آن جناب [illegible] جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ثمانمائه [illegible]

و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه قطعه نظم فرموده قطعه شیخ اجل قدوهٔ اهل کمال ∴ این صورت را معین رحمون ∴
خواجه شمس الدین محمد کز فرش ∴ آسمان پوشید دلق نیلگون ∴ ساخت جا در ساحت قدس قدم ∴ خیمه زد از خطهٔ امکان برون ∴
چرخ رو تا پایهٔ قدرش بود ∴ سال تاریخش بپرس از چرخ دون ∴ مولانا شمس الدین محمد اسد بجودت طبع و حدت ذهن
در میان افاضل علما شهرت تمام داشت و در اوایل حال چند گاه بکسب علوم پرداخته بعد از آن همت بر تحصیل کمالات اخروی گماشت
و با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت می نمود در شب جمعه غرهٔ ماه رمضان سنه اربع
و ستین و ثمانمائه از عالم انتقال نمود قبرش در کازرگاه در پایان پای مرقد حضرت خواجه عبد الله انصاری واقع است ∴
از مشاهیر شعرا زمان خود بود در سن کهولت بسلوک طریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز رفت و بعد از گذاردن
حج اسلام و طواف مرقد مطهر خیر الانام عزیمت بطرف هندوستان نمود و سلاطین آن دیار جناب شیخ را رعایت بجای
آورده لوازم احترام مسلوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضی حدیث حب الوطن من
الایمان از هوس دار الولایه اسفراین این بیت در سلک نظم آورده نظم من ترک هند حیف جهان گفته ام ∴ با برهمنان چو بت بیجو نیم
بوطن آمد باسفراین شتافته باقی اوقات بطاعات و عبادات مشغول گردید وفاتش در سنه ست و ستین و ثمانمائه واقع شد و لفظ
خسرو بحساب جمل از سال آن تاریخ اخبار یافت و کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار از مصنفات اوست و دیوان اشعار
آنجناب در میان ابناء روزگار انتشار دارد و هم در سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی که در سلک شعرای مشهور انتظام داشت
قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز نمود مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر باو التفات و عنایات بسیار میفرمود و این
مطلع از نتایج طبع وقاد اوست شعر جانان که به سرو مشرق و قامت او روان است ∴ ز جان [illegible]
و مولانا طوطی در اوان جوانی بجانب خاوران شتافت و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر [illegible]
سید غیاث الدین فضل الله زاده کاشی بوفور کمالات و فضایل در میان فضلای [illegible]
و مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان [illegible] و خطوط را در غایت خوبی نوشتی [illegible]
و التفات سلاطین و حکام [illegible] وفاتش در روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه سبع و ستین و ثمانمائه
در هراة روی نمود و [illegible] در جوار امیر حسینی مدفون شد میر ابراهیم [illegible] از اولاد حجة الاسلام محمد غزالی
بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نمود و گاهی بنظم اشعار نیز مشغول میگردید و در قصاید [illegible]
بجا می آورد و در مجالس النفایس مسطور است که غایت قدرت میر اسلام را در نظم ابیات از آن قصیده او که در جواب
این قصیده انوری گفته نظم چو نام او خویش را با ملک ری کردم قیاس ∴ گفته معلوم می توان نمود و آن قصیده مشتمل است
بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست شعر شاه اجلال رای ملک او [illegible] ∴ بلکه اجلال از اجلال او [illegible]
و امیر اسلام در زمان حکومت امرا [illegible] بریع مقیم بوده [illegible] از عالم انتقال نمود مولانا شیخی از انواع فضایل
شعر و منشی [illegible] تمام داشت و در یکروز دو هزار بیت گفته نوشت بنابر آن این بیت [illegible]
نظم یکی از بیع شاه [illegible] ∴ [illegible] دو هزار بیت گفت و نوشت و مولانا یحیی نیشابوری الاصل بود
و بواسطه لطف طبع و حسن کلام [illegible] این حکایت مشهور است و [illegible] که مولانا یحیی [illegible]
[illegible] و دیگری از این معنی استبعاد کرده با هم مبلغی شرط بستند و [illegible] اتفاق در آن روز مولانا
[illegible] مرغ ذکر [illegible] معلوم کرد [illegible] نزدیک [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] ∴ ∴ ∴ ∴
درویش [illegible] درویشی پاکیزه روزگار و لطیف گفتار بود [illegible] میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات و نوازش بسیار یافت درویش [illegible] بصفت تقوی و زهد [illegible]
داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده [illegible] نقش فضایل و کمالات بر صحیفه خاطر [illegible]





مولانا یحیی سیبک بود و در علم لغت سند بی قصد علی جامی درست می نمود و در علم عروض رساله تصنیف کرده در جواب قصیده مصنوع
خواجه سلمان رسالهٔ ابهام بجا آورده و مطلع قصیده درویش اینست نظم پس دو دیده ام در هوای وصل یار
کس ندیدم آشنای اصل کار ∴ و از جمله منظومات درویش منصور این رباعی بیشتر مشهور است شعر موجود چو وره یکی و نتوان کرد
با ره حدیث یک و بد نتوان کرد ∴ ایجاد چو [illegible] محال بود ∴ آن که بقبول کرد رد نتوان کرد ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه
در ایام دولتش روی نمود ∴ ∴ در حالتی که آفتاب زندگانی میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه بلده هراة گشته [illegible]
امیر شیخ ابو سعید جهة بعضی از مصالح ملکت بطرف سرخس رفت و شیخ زاده پورنوام که عالی منصب صدارت سرافراز بود بمصلحت [illegible]
میرزا معز الدین سنجر را دو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از شش روز از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرمود و شیخ زاده
در مشهد و [illegible] رسانید که میرزا سنجر [illegible] و سپاه بتمامی [illegible] و از هراة تیز قاصد امیر حسین علی آمده [illegible]
داشت مولانا [illegible] که [illegible] بادشاه مرحوم بشهر مشهد میر [illegible] از مقلمات میرزا ابراهیم قافل گشته [illegible]
از مجلس میرزا [illegible] رفته و [illegible] حضرت اعلی رکاب جهان گرد [illegible] حضرت موکب عالی را از مشهد
شنیده [illegible] مرغابه [illegible] و لشکر فراوان بر وی جمع آمده [illegible] استماع این اخبار موجب ملال خاطر [illegible] و
میرزا شاه محمود [illegible] سپرده بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول و اجلال فرمود سادات و قضات و اهالی
و اعیان ملازمت شتافته مراسم پیشکش و تقدیم رسانیدند و [illegible] میرزا شاه محمود از باغ مختار
بباغ زاغان شتافت و معهود آنکه امیر شیخ ابو سعید از طرف سرخس با [illegible] سعید [illegible] حال هرو بایان تافت [illegible] اتفاق
آنکه امیر شیخ ابو سعید که [illegible] موصوف بود و از سایر امرا [illegible] و ملکت [illegible]
از سرخس میرزا [illegible] جهة مجلس [illegible] مصلحت جهان دیده [illegible] از متوطنان آن دیار [illegible]
تحصیلات [illegible] زمان امیر شیخ ابو سعید [illegible] و در سلخ جمادی الاولی
محصلان [illegible] و در صحن [illegible] رزق [illegible]
در دیوان خواجه محمود [illegible] موقوفات را تمام مستقر [illegible]
گرفته [illegible] و تحصیلات [illegible]
وجوه [illegible] در مردم [illegible] آثار [illegible] سلطان [illegible] و اهل و عیال
[illegible] اختلاف [illegible] صفت [illegible] و بسیاری از [illegible]
گفته [illegible] و خلق کثیر در زیر [illegible] مستورات [illegible]
[illegible] و خواجه [illegible] شیخ ابو سعید [illegible] اعلام [illegible]
نظام [illegible] بحیث المعظم [illegible] ∴ [illegible] دستگیری [illegible]
شیخ ابو سعید [illegible] امیر شیخ [illegible] شیخ ابو سعید [illegible] جمادی الاولی میرزا شاه محمود [illegible]
[illegible] دست [illegible] شیخ
ابو سعید [illegible] امیر شیر حاجی [illegible]
و در [illegible] شیخ ابو سعید [illegible] برادر [illegible] امیر حسین علی [illegible] امیر شیر حاجی با خلق
بسیار [illegible] امیر شیخ
ابو سعید [illegible] امیر شیخ ابو سعید [illegible]
سر امیر شیخ ابو سعید [illegible]
[illegible] خاصیت ظلم همین است ∴ [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین احمد فیروز شاه و [illegible] حسین [illegible]

و امراء ترخانی طریق مشاورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه ممهد یابد تا انوار رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تابد [illegible]

[illegible]

ذکر جلوس میرزا ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بمقابله [illegible]

چون مشیت حضرت احدیت [illegible]

[illegible]



[illegible]

بر مسند سلطنت پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی طبقات انام گشوده

گفتار در بیان وصول میرزا ابوسعید بدار السلطنه هرات و ذکر بعضی از وقایع و حوادث

سلطان سعید از بدایت جلوس بر تخت سمرقند [illegible] تسخیر مملکت خراسان [illegible]

[illegible]

در سلک حیات انتظام داشته باشد من ملازمت میتوانم آمد تاریخ در معقده سلطان سعید در شهر ماه مبارک رمضان تعلق [illegible] بعقیق
زمان فرمانده وان واقف شریف خانی بود که در دو مه دولت آن پادشاه و ستوده صفات ظهور نمود و گوهرشاد آغا بعصمت صفت و رفعت
اتصاف داشت و همواره همت عالی همت بر تعمیر بقاع خیر و انشاء مبرات میگماشت از آثار او در شمال هراة مدرسه و مسجد جامع است در غایت
زیب و زینت و در مشهد مقدسه رضویه نیز مسجد جمعه ساخته در غایت تکلف و مستغلات خوب و اسباب مرغوب بر آن بقاع وقف
کرده تقبل الله تعالی منها القصه بعد از عادت مغفرت شعار امیر شیر حاجی قلعه نره تو را یکی از ملازمان معتمد خود سپرده بطلب السلطنه
هراة فرستاد و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و در آن ایام در التحفا امری در غایت غرابت روی نمود کیفیت واقعه آنکه میان
محبوس میرک نام در خانه امیر گوسفندی چند بود قلعه بود و بار ربانان لعنت و سنگ زده است تا بسی بود اسب آنجا باشد و مجلس را متعهد افتاده
بجز سو بود در آمده و چون بامی از شب بگذشت بگمند بالا کرده و جمعی را از مردم خود بالا کشید و باتفاق ایشان تیغ بر آن آخته ماند علی بیگ کما
برسید کوتوال رفت و کوتوال چاره جز تیغ خورده فرار کرد و دیگر قلعه را مضبوط ساخته نام سلطان بر آورد و سلطان سعید چون این
عقده شنید و از جانب بلخ نیز خبر فرح او ده و میرزا عبد اللطیف رسید مصلحت توقف در خراسان ندید و در شهر شوال شمان عشر
و ثمانمائه متوجه گردانید و جمعی از امرا و لشکر را بجهت دفع اعدا از پیش روانه ساخت و رایت نصرت شعار بجانب بلخ میرزا عبد اللطیف
گر اسپ مخالفت در میدان عداوت می تاخت باز خورده از جانبین دست بستیزه آلات جنگ برده و امیرزا احمد مقتول گشته
میرزا محمد جوکی فرار نمود و سلطان سعید در رمضان حمایت ملک مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان در آن بلده قشلاق فرمود
اما امیرزاده ابراهیم که در زمان اقامت سلطان سعید در هراة بولایت خواف و باخرز اوقات میگذرانید چون از معاودت آنحضرت خبر یافت
چند منشور با رقعه شاه بدو میرزا داود و امیر احمد ترخان را بحکومت آن ملکه فاخره روان ساخت و امیر احمد ترخان در رعایت رعایا و حمایت
برایا و اظهار معدلت و مرحمت بتقدیم رسانیده و دو مهه آن کار و امانی را که از هر جانب حوادث تیرگی یافته بود باستقبال رسیده میر زبان لطف و احسان
صفت اصلحا تابت و قرار گرفت و پی القاعده خود بر عید اضحی جهت ترویح روح مشد عقد اخلاص گلام و اهل مقربان تیامیم قیام و اقدام
نموده بیاد و عنوبت معدلی رایند

ذکر توجه میرزا ابراهیم بجانب مملکت جرجان و منهزم گشتن از سپاه میرزا جهانشاه ترکمان

اکابر ارقام جنبر بر زبان فضلا اعلام این خبر بنام صاحب
اعلام میرسد که چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود خان قرویت بیگ ب جرجان تاخت
و حکام آن دیار امیر بابا حسین نسبت بشاهزاده عزیمت پسندیده بجا آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت
و حشمت مطلع شده از راه و باورد رایت نهضت بدان طرف بر افراخت و میرزا شاه محمود با جنود و سپاه باستقبال او غیرتکوار ترتیب
کرده مراسم رزم و جنگ بجا آورد اما در اثنای راه شنید که میرزا جهانشاه با سپاه و ادواتی از بایکان عقبه صدد و قتی تنگ رسیده و سبب
لشکرکشیدن میرزا جهانشاه بدان صوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبد الکریم از کلمات امیر بابا حسین خائف آمده بود و پیوسته دوام
به درگاه شهریاری از با یکان ارسال داشته پیغام میفرمود که چون در خراسان پادشاهی نمانده و فرمانفرمائی میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با یکدیگر
در مقام نزاع است اگر لوای جهانگشا سایه وصول بر صحرای این ولایت اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع امید جبین دو جهی روی نماید
و میرزا جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیر آن ممالک می پیمود سخن امیر عبد الکریم را بسمع قبول جای داده

نظم

زمین پادشاه شجاعت قرین ❊ بشتابیده و شد سوی جرجان زمین ❊ و چون از عقبه صدد و قتی تنگ گذشت و آنحضرت میرزا شاه محمود
محقق گشت و باتفاق امیر بابا حسین خان فیلم ایران بصوب فرار منعطف گردانید لیکن میرزا ابراهیم شیوع آن حکایات را برنگونه تزویر
اعلام حمل فرموده پیرست هر چه تمامتر طی مسافت میفرمود تا بیلقوچی استرآباد رسیده مرفه الحال و بیکباره اندیشه نموده و اشتغال
کرد چند آن توقف می بایست نمود که خبر میرزا جهانشاه بتحقیق پیوسته و بسمع رضا نشنیده و از آنجا بیرون کوچ فرموده موجی از دلیران را بر سم منقلا
از پیش روانه فرمود و چون آن مردم در میان جنگل و لای اندک راه رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان از جای خود در رفتند بنا یک فی
و آسانیان را چون لنگ و قوم رزم نموده ناگاه و از جنگل خلق بسیار بر سر ایشان ریختند و بر جمع قدرت سالک جمعیت خراسانیان را از هم مفرقه

نظم

ز بیم جو آمد برون ترکمان از کمین ❊ بلرزید از هول ایشان زمین ❊ تر اول ازان جمع کرده شتاب ❊ رمیدند چون سایه از آفتاب
دران اثنا میرزا ابراهیم با دلی از بیم دو نیم بمنقلا پیوسته ساقی دریا ابر اعدا دید باد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد چپ





اضطرار عنان بجانب فرار انعطاف داد و دلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ بیدریغ گذرانیدند
و فوجی از پهلوانان را اسیر گردانیدند امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه
از جمله آن مردم بودند که در آن کنگکاش گشته شدند و امیر ابوسعید و امیر سید و امیر سید خواجه را زنده نزد میرزا جهانشاه بردند و حسب الحکم
بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه احدی و ستین و ثمانمائه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه
فرار نمود در سرعت مانند سپهر قرطاط در هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه دهم صفر با معدودی از خاصان خود را بهراة رسانید از اتفاقات
اتفاق افتاده که چون میرزا ابراهیم در ماه ذی الحجه در آمده قلعه ای از کوه کشکه بر خواست کلفت عمرت را از جا که کرکی نورش و بخور میلی تحم جانها
از عالم برمیانده القصه امیر احمد ترخان که حاکم هراة بود چون از قرب وصول شاهزاده خبر یافت بلوازم استقبال استعمال نموده نقود
تا معدود و اسپان با برقع رهوار استران قطار در صحیه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اقمشه نفیسه و فرش ملاعه پسندیده پیشکش کرده سایه
اشراف و اعیان خراسان تشرف ایلغار نیاز و نثار بجای آورده و نوبتی دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا احمد سیاوول
از حصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض استسعاد یافت و چون محاکات مولانا با پادشاه ماضی میرزا ابوسعید مقاومت
نموده در محافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود از امیرزاده ابراهیم توقع از دیاد الطاف و عنایات میداشت و بخلاف توقع میرزا ابراهیم
بی التفاتی مشاهده کرد و از غایت غفلت آن مرد جلادت را نابوده انگاشت لیکن جان مولانا احمد بقلعه در آمده اظهار خلاف نموده و مرحبه احمد ترخان
چند عذر خواهی کسان نزد او فرستاده درخواست که بوعده واثق اهل اطمینان او را به آن صیه و حشی را رام گردانند بجایی نرسید و دیگر مولانا
احمد از قلعه بیرون نیامد تا هوم میرزا ابراهیم بهراة بود نقض از گریبان طلب باز داشت و حصار اختیار الدین را ازو بی اضطرار بتصرف او باز
گذاشت

ذکر توجه میرزا ابراهیم بجانب رسالت نزد ابوسعید و جانب باز آمدن میرزا علاء الدوله برادر بعطف مرادت بعد از همه شتی

چون میرزا ابراهیم روزی چند در بلده هراة بفراغت بگذرانید بنابر استصواب امرا
و ارکان دولت مصلحت چنان دید که با میرزا ابوسعید اساس موافقت مؤکد سازد و وصلت نموده بنیاد مخالفت برانداز و بنا بر آن
این ترجمه اختیار بنام سبزوار کار برآمد اول شیخ نور الدین سعاد الدین محمد دیدم خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی را با امیر برهان الدین
خاوندشاه که جمع اعلی مستوفی و اوراق است و امیر غیاث الدین خاکجینه الکه چه را امیر شیخ سرست مقرر ساختند که در آن سلوک بجذبه آن سیر کو
حالی که قیام و اقدام نماید و چون آن فرقه واجب التعظیم بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه شاید و باید در باب وصلت و موافقت
سخن را بعرض رسانیدند و سلطان سعید آن کلمات را بسمع قبول جای داده فرمود که در باب شهید موافقت و میثاق وصلت
مراتب سخن که میرزا ابراهیم گفته بود دست شد طاعه ماکه دار السلطنه هراة را بتصرف این جانب باز گذارد و ولایت از ولایات فرمانفرما
که خواهد در عوض متصرف گرداند و در مراجعت اشارت کلان طریق اتفاق مسلوک دارد و سخن بر بنیاد آرای فنه عرایم عظام مشغول او را کرام
و انعام و احترام مراجعت نمودند و آنچه از سلطان سعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند از نوادر وقایع و بدایع عجائب
آنکه درین سال در اطراف و ولایات و ممالک خراسان چند حاکم نافذ فرمان بوده اند که هیچ کدام اطاعت دیگری نمیفرمودند میرزا جهانشاه از استرآباد
تا سبزوار بقبضه اقتدار در آورده بود و میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ حکومت میفرمود و میرزا سلطان ابراهیم بهراة تشت
سریر بدیگری درو نمی آورد و مولانا احمد قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخته تمام سلاطین را معدوم می شمرد و میرزا سلطان سنجر در مرو شاه
درشت و میرزا شاه محمود در هوس نقش استقلال بر لوح خیال میتنگاشت و میرزا قزل قلعه تره تو را مضبوط ساخته بود و میر عبد الله میرزا در کار
حصار سپهر حضن می نمود و ملک قاسم ولد میرزا اسکندر ترک و یوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان تا آنجا که او را ضبط می نمود و
قلعه حصار شادمان شیخ نور لوازم سرداری بجای می آورد و قلعه طبس در تصرف اویس بنجار خان شاه بوده و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال
از دشت قبچاق باز آمده روزی چند در نواحی ابیورد خیمه اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع السعدین
به نوعی مبین میگردد که در زمان اوان که از سپهر و سپاه میرزا بابر و ولایت بلخ با ملکا نشسته رایت عزیمت بصوب بدخشان برافراشت
روزی چند در آن کوهستان سرگردان بود آخر الامر بدشت قبچاق رفته تا زمان استیلای جهر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان
اوقات گذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نساء و ابیورد در آمد و قاصدی جهة بشارت وصول مقدم میمنت
پیش میرزا ابراهیم فرستاده و شاهزاده اظهار نشاط داشته و فرموده سخنان محبت آمیز پیغام داد و تحف و هدایای شایسته و تبرکات

در سال ... اما علم الملک مقتضی آن آمد که ... مکرر شد و میرزا علاء الدوله از آنجا متوجه هرات گشته چون متعهد نزدیک رسید میرزا
ابراهیم با تمام استقبال اشتغال نموده ... آب سپهر میرزا علاء الدوله رسیده و به دیدار فرزند سعادتمند روشن گرد و مضمون این مقال بر زبان
آورد **نظم** منت خدای را که بعد از صبر و درد ... شد مرا باز دیده و بیدار تو باز ... و میرزا ابراهیم ... مرسوم ...
... ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر واهب العطیات بتقدیم رسانید **نظم** من که دیده بدیدار دوست آرام باید چو شکر دولت ...
... مصالح ملک و دولت ... و چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله
... رفته روزی چند از تعب ... بر آساید ... هرات آمده روز جمعه ... جمادی الاول سنه اثنی و ستین و ثمانمایه
... سادات و قضاة و موالی و اهالی ... استقبال موکب همایون نموده ... و از سوقه ...
... انعقاد ... از شهر بیرون رفتند ... آن ... **نظم**
... بدوری ... میرزا علاء الدوله ... بعد رسید ...
... بزم ... **نظم** مجلس آرای ...
... آن پادشاه ... چند روز ... جام مدام ... تمام
... فارغ نشده بود که خبر وصول پادشاه جهانگیر میرزا جهانشاه ... **نظم**
... گردون ... چون میرزا جهانشاه از ضبط ملک جرجان فارغ گردیده ...
... سلطنت ... بشکر ... متوجه دار السلطنه هرات گشت و میرزا سلطان
... پادشاه ... از آن ... پیغام ...
... میرزا علاء الدوله ... سلطنت کرده ... شعبان سنه اثنی و ستین و ثمانمایه
... سادات و علماء ... سپاه ترکمان ...
... بشارت ... تقریر ...
... میرزا جهانشاه ... استمالت ...
... میرزا ... 
... میرزا ... روزی چند ...
... امید ... میرزا جهانشاه ... 
... تعظیم و تکریم سادات و قضاة و علماء و اشراف و اعیان ... خاقان سعید ...
... دولت و شوکت آن خسرو صاحبقران ...
... الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین **ذکر رفتن میرزا علاء الدوله بار دیگر**
**بجانب ... بموجب استدعای میرزا جهانشاه ... دار السلطنه** ... میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم ...
... میرزا
... میرزا سلطان ابراهیم ...
... میرزا ابراهیم ... میرزا علاء الدوله گفت از جانب ...
... صورت ...
... میرزا ابراهیم
... میرزا ابراهیم ...
... میرزا ابوسعید ...
... میرزا ابراهیم ... میرزا جهانشاه
... میرزا علاء الدوله ... میرزا علاء الدوله ...





وبرت ... پادشاه ترکمان ... میرزا جهانشاه ... مجلس ... ترتیب داده امراء
... میرزا علاء الدوله را ... تمام پیش ... ترکمان آنجناب را تعظیم نموده ... زبان لطف و تفقد
... دقایق الطاف و اعطاف ... میرزا ... میرزا جهانشاه ...
... حکومت ... میرزا جهانشاه ... سعید ...
... **ذکر ... سلطان ابوسعید ... میرزا جهانشاه ...** چون میرزا سلطان ابوسعید
... میرزا ... جهانشاه ...
... 
... 
... 
... میرزا جهانشاه ...
... سلطان ... 
... میرزا جهانشاه ...
... میرزا جهانشاه ...
... میرزا جهانشاه ...
... میرزا جهانشاه ...
... سلطان سعید ...
... 
... سلطان سعید ...
... میرزا ابوسعید ...
... میرزا جهانشاه ...
... میرزا جهانشاه ...
... 
... میرزا جهانشاه ...
... 
... سلطان سعید ...
... 
**... میرزا سلطان ... دار السلطنه هرات ...**
**... میرزا سلطان ... سعید ...** چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت ... طلوع کرده ... دولت
... میرزا ابوسعید ... میرزا جهانشاه ... موکب همایون ...
... هرات ...
... 
... سلطان سعادت ...
... خلافت ...
... مسجد جامع تشریف برده ... خواجه محمد ... 

از من القاب آن حضرت و عالی نسب [illegible] سکه از شرف نام همایون آن زمان [illegible] کامیاب پر زیب و زینت آمد

تا همایون نام او در سکه بود نقش کرد [illegible] خطبه القاب او زینت گرفت منبری کو [illegible]

[illegible]



[illegible]

در طریق وعده را بادی سلوک نموده او را همراه بارگاه جهان پناه برد و سلطان سعید رقم عفو و بخشش بر جراید جرایمش کشیده امیر
خلیل [illegible] بر فلک [illegible] اقبال [illegible] و در سلک سایر امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت
سیستان بر شاه یحیی که از جمله ملکزادگان آن دیار بود قرار گرفت و آنجناب ملک موروثی خود را [illegible] اموروث و اقبالش بهمت
استقامت پذیرفت **ذکر بعضی از وقایع [illegible] و امیر خلیل در بلده استراباد**
در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمایه میرزا علاء الدوله که بعد از فرار موکب سلطان در اطراف کوه و بیابان [illegible] میگشت
تا در کنار دریای قلزم در خانه ملک [illegible] رحمت [illegible] درگذشت و شب جمعه بیست و یکم ماه صفر نعش او را بهراة آورده در مدرسه
مهد علیا گوهرشاد آغا [illegible] سپردند و صبیه آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که در حرم سلطان سعید بود بلوازم عزا و اطعام
مساکین و فقرا قیام نمود و مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا [illegible] امیرزا سعید که از جمله تربیت یافتگان
سلطان سعید بود رایت مخالفت برافراخته و آتش فتنه و آشوب در اطراف آن ولایت انداخته بنابر آن سلطان سعادت نشان
در بیستم جمادی الاولی بجانب ماوراء النهر روان شد و میرزا محمد جوکی [illegible] شنیدن توجه [illegible] طریق فرار اختیار کرد
و بحصار شاهرخیه رفته متحصن شد و سلطان سعید [illegible] از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند شتافت
و چند روز بعیش و عشرت گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت و بعد از وصول بنواحی آن قصبه [illegible]
نهضت [illegible] آتش [illegible] اشتغال نمودند و [illegible] از وقت دمیدن [illegible] تا هنگام [illegible] شفق [illegible]
ساختن مشغول بودند و [illegible] نزدیک [illegible] که صورت فتح [illegible] بطریق [illegible] جلوه [illegible] از طرف خراسان [illegible]
رسانید که پادشاه [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] جانب [illegible] نموده و عزم تسخیر خراسان [illegible] و سلطان سعید از استماع
این خبر [illegible] گشت و امیر سید [illegible] ارغون شاه و امیر [illegible] مراد [illegible] ضبط [illegible] آن ملکت [illegible]
از آب آمویه گذشته بخراسان درآمده [illegible] سبزوار [illegible] از تحقیق [illegible] میرزا سلطان حسین خبر یافته
[illegible] بجانب هراة [illegible] مردم [illegible] اسباب [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
در [illegible] آن [illegible] نزول نموده از جانبین [illegible] محاربت و مقاتلت [illegible] **جنگ** [illegible] مردم [illegible]
میرزا سلطان ابوسعید خبر [illegible] میرزا محمد جوکی صلح کرده [illegible]
و میرزا سلطان حسین [illegible] وصول آنجناب استماع نموده [illegible] هراة [illegible] آن پادشاه [illegible]
[illegible] از آن مقام [illegible] استراباد نموده و میرزا سلطان ابوسعید [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
[illegible]
استراباد [illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] امیر خلیل [illegible]
امیر خلیل [illegible] سیستان [illegible] بیان این سخن [illegible]
و [illegible] استقلال [illegible]
و [illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] امیر خلیل [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] از عقب [illegible] آنحضرت
[illegible] امیر خلیل [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] استراباد [illegible] امیر خلیل [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] میرزا سلطان
[illegible] خراسان [illegible] ربیع الاول سنه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]



خواجه معز الدین وزیر در بنیت موکب عالی [illegible] بسیار [illegible] رسانید
[illegible] پادشاه [illegible] لوازم الاشتغال [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] لطف [illegible] الدین بموجب فرمان واجب الاذعان قیام نمود [illegible]
عدالت [illegible] ریاض امید [illegible]
[illegible] هراة [illegible] مسجد جامع هراة [illegible]
[illegible] خواجه قطب الدین طاوس [illegible] خواجه اسمعیل [illegible] وزیر [illegible] خواجه مظفر [illegible]
[illegible] منصب [illegible] گشت [illegible] خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان [illegible]
خواجه معز الدین [illegible] خواجه مظفر [illegible] سلطانی [illegible]
**قطعه** [illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] میکند [illegible]
[illegible] معز الدین بسوخت
**[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] ذکر بعضی [illegible] وقایع [illegible] آن پادشاه [illegible]**
چون میرزا سلطان ابوسعید از یورش [illegible] بازگشته روزی چند در بلده فاخره هراة بعیش و عشرت و اقبال [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible] میرزا محمد جوکی [illegible]
[illegible] اقبال شاهزاده [illegible] جمادی الاولی [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible] اسلام [illegible] موکب همایون [illegible] روزی چند [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] شاهرخیه [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] سمرقند [illegible] شاهرخیه [illegible]
[illegible] میرزا احمد [illegible]
[illegible] سلطان سعادت [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] سلطان سعید [illegible] میرزا محمد جوکی [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] شاهرخیه [illegible]
سلطان سعید [illegible] شاهزاده [illegible] سمرقند بازگشت [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible] ربیع الثانی [illegible] سعید [illegible] میرزا احمد
[illegible] شاهزاده [illegible] روز [illegible] و چون مدت
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] خواجه قطب الدین طاوس [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] خواجه طاوس [illegible] خواجه اسمعیل [illegible]
و چون [illegible] خواجه [illegible] شمس الدین [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] وزارت معزول [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] معزول [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] فرمان [illegible]

ساینده و رایت نصرت نشان در اوایل ماه ربیع الآخر بجانب مقصد نهضت کرد و شاهزاده امجد میرزا سلطان محمد در هرات عالم گشته
روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روز در قصبه [illegible] توقف نموده در اوایل جمادی الاول در حصار [illegible] بیلاق
قشلاق رسید و آن زمستان در غایت اقبال و کامرانی گذرانید و در موسم بهار روز نمایان استوا لیل و نهار مانند خورشید فایض الانوار بجانب
بیت الشرف خویش نهضت فرموده در روز نهم شهر که آفتاب در منزل برج حمل بود بیلاق [illegible] رسیده بتجدید ابواب عدل و رعیت
پروری بگشود و در سنه سبعین و ثمانمایه روزی چند مزاج همایون از سر حد اعتدال بمقام انحراف شتافت و چون تقدیر حکیم علی الاطلاق
صحت یافت مال سر رفت [illegible] تمام ممالک خراسان بر رعایا و مزارعان بخشید و بهمین واسطه دو صد تمان دراهم لطایف انسانی کشیده [illegible]
ثابت و از فضایل الهی و عنایت نامتناهی بار ج [illegible] سدیم درین سال از فیض سحاب عنایت و دیدن و [illegible] ب متعال در چمن دولت و اقبال
گلی از گلستان سلطنت در عقد مراد پادشاه شکفته و جهانیان را از وردی کرامت ذیب و زینت گرفت و در اوایل شوال سلطان سعید را پسری خورشید منظر
تولد نمود و به بایسنغر موسوم گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت در جه کمال یافت حکم همایون پیوستن جشن بهار رفاق
شرف نفاذ یافت تا این تقریب بارادهٔ شاهزادگان سنت ختان بتقدیم رسانند در عالم امرا و زعمان بر حسب فرمان داعیه الاوقات در بیلاق
زرافشان آغاز جشن ساز رفاق کرده آنچه مذاهب آیین را عقبی درتیع وا[illegible] منبع کنند که در بیلاق بود چنانچه دوم و در ربعت حین آرایش
داده در محافل مناسب مرقد امور صحبت و جمیع ترتیب کرده هفته هفته خوبیش بر طبق وصف [illegible] آنچنان که صاحبان دیدار الملک از ساکنان
حاضر بودند و همه عقوبت زمین و روزی طبع امور و قبیح [illegible] از آن قبیله خواجه علی اردوی اصفهانی [illegible] و صحابت [illegible] صنعت چند را
که در کارخانه آن کسش موجود بود بامر [illegible] آن چنانچه می [illegible] و کان و کارخانه در کشور [illegible] دری [illegible] مشغول میکردند و بعضی از بیبو
که در صنعت برکت احتیاج [illegible] شد مثل خیاط و [illegible] و صحاف و [illegible] ایشان [illegible] رقم عقول بر گردانیده بود که در آن خیال صورتی
زیبا تر نمود و سلطان سعید آن قبیه را شاه بود و نور خیابات منتخب شده در [illegible] آن نادره دوران [illegible] و احسان بجا آورد و مجلس جشن و عشرت
آراسته شده نشر این جوع بخشش در [illegible] از باغ دلگشای [illegible] و ساقیان سیمین ساق [illegible]
ساقیان با سیمین ساق مجلس انس را از آب عارض چون آتش تاب [illegible] ایام [illegible] و نهال [illegible] چنگ [illegible]
[illegible] جوانان [illegible] جنبهٔ سلطنت همایون [illegible] مرد و زن [illegible] نوبت ترتیب نمود و در
و در اوایل شوال [illegible] جشن و سور [illegible] پادشاه [illegible] در آن [illegible]
و شاهزادگان عظام [illegible] دین اسلام محفوظ گشته [illegible] پادشاه [illegible] سلطنت [illegible]
و طرب در [illegible] سنه احدی و سبعین و ثمانمایه سلطان سعید غایت دولت و اقبال [illegible] السلطنه هرات [illegible] همایون فال [illegible]
و ترتیب و [illegible] التفات [illegible] امور [illegible] قطب الدین طارمی [illegible] دیوان [illegible] و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه
حضرت سعادت [illegible] عراق و [illegible] مملکت و جهانبانی [illegible] از سمت فارس [illegible]
و دیگر خبر فوت میرزا جهانشاه [illegible] و آذربایجان بر افراخت
در دولتهٔ [illegible] آمد [illegible]

گفتار در بیان سرانجام از احوال میرزا جهانشاه و میرزا ابو بکر و حرکت ایشان و از گذشته شدن هر دو بیرون و تقدیر مالک الملک

از مطالع آثار سلاطین آذربایجان و عراق [illegible] انجام [illegible] آن دیار [illegible] چون آفتاب اقبال میرزا [illegible] بایسنغر از اوج کمال [illegible]
روی با انتقال کرد و [illegible] اجل [illegible] آن سلسلهٔ [illegible] عراق [illegible] جهان [illegible]
جهانشاه میرزا شرف رسیده تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] و جمیع [illegible] اطراف [illegible] اطاعت [illegible] و لوازم خراج گذاری بجای آورده
[illegible] بعضی [illegible] میرزا جهانشاه و [illegible]
[illegible] استقلال و صورت استبداد [illegible] صحیفهٔ خیال [illegible]
جهانشاه [illegible] بواسطهٔ کمال [illegible] و حصانت قلاع [illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible] آن احوال [illegible] و رایات [illegible] و امنیت از مملکت
جهانشاه [illegible] و تفصیل این اجمال [illegible] بر این منوال [illegible] که میرزا ابو بکر [illegible] ارشد اولاد میرزا





جهانشاه بود و جانب پدر در حکومت فارس حکومت مینمود و در وقتی که سلطان سعید و میرزا جهانشاه در خراسان بصلح [illegible] از آنجا
[illegible] شیراز باز گشته و [illegible] باطل [illegible] از مقام اخلاص و متابعت پدر در گذشت و میرزا جهانشاه چند نوبت
رسل و رسایل [illegible] پسر [illegible] و اوضاع [illegible] و سلوک طریق رشد و رشاد [illegible] از دخامت عاقبت مخالفت
تحذیر نموده اما میرزا ابو بکر [illegible] امر [illegible] رضا [illegible] و مطلقا پای از طریق فساد [illegible] صلاح و سداد [illegible]
میرزا جهانشاه [illegible] میرزا ابو بکر [illegible] شیراز [illegible] فارس را باز گذاشته روی بمملکت بغداد آورد و میرزا
جهانشاه [illegible] ایالت و ولایت شیراز را به پسر دیگر خود میرزاده یوسف عنایت فرمود و میرزا ابو بکر [illegible] دار السلام
[illegible] بنیاد [illegible] عراق [illegible] و [illegible] ملک شیراز [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible] میرزا جهانشاه و تغافل
[illegible] از مقام [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
و دار السلام بغداد [illegible] میرزا ابو بکر [illegible] میرزا جهانشاه آغاز [illegible]
کرد [illegible] شاهزاده [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] میرزا ابو بکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه و میرزا [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible] میرزا ابو بکر [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] میرزا ابو بکر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] جهانشاه [illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible] میرزا یوسف [illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible] میرزا یوسف [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
حضرت [illegible] امیر حسن بیگ [illegible] میرزا یوسف [illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible]

یکی که از امیرزاده میرزا جهانشاه خبری داشته باشد و حسن بیگ اسکندر [illegible] الجنود علیه [illegible] این جواب [illegible] جهت توافق [illegible]

[illegible]

[illegible] و محمد [illegible] یوسف [illegible]

ساخت **نظم** [illegible]

**گفتار در بیان وصول خبر واقعهٔ میرزا جهانشاه بعرض حضرت سلطان ابوسعید گورکان**

چون آفتاب اقبال ابوالنصر حسن بیگ از مطلع [illegible] میرزا جهانشاه [illegible]

[illegible]





آن یا کنوز [illegible]

[illegible]

**ذکر رسیدن [illegible] میرزا حسین علی [illegible] سلطان [illegible]**

[illegible]

**نظم** [illegible]

[illegible]

آفتاب سپهر [illegible]

سلطانی تعلق گیرد نجات آن به بسیاری سپاه و جرار نیست بلکه بسته به ارادهٔ مالک الملک و ذو الجلال بتوفیق حضرت کبریا ستان
متعلق گردد جمعیت او و اصابت تدبیر عقلای کیاست آثار بی توفیق ربانی چه سود

نظم

اذا اراد الله تغییر دولت ٭ فان قضاء الحق لابد واقع ٭ فکیف بقاء الملک من دون حکمه ٭ ولا ینفع الله [illegible] ٭ بنظیر این تدبیر الحکم چون تقدیر ربانی

تدریج بانهدام بنای دولت روزافزون سلطان سعید میرزا ابوسعید متعلق بود با وجود اطلاق رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال او را در آن [illegible]
نصرت روی ننمود و نسیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر شقهٔ لوای [illegible] ابو النصر حسن بیگ وزیده دست عنایت سلطان
ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن [illegible] کامرانی بگشود شرح حال بر سبیل اجمال آنکه در ایام که [illegible]
زمان بوده و معسکر از کثرت [illegible] تنگ شده [illegible] عالم [illegible]
[illegible] سلطان سعید امرا و [illegible] را طلبیده [illegible]
[illegible] مشورت [illegible] قرار گرفت که امیر حسن بیگ [illegible] آن پادشاه عالیشان [illegible]
[illegible] هزیمت [illegible] اردوی همایون [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
خراسان [illegible] اردوی همایون [illegible]
اسپان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بود [illegible]
هر کس راهی یافته [illegible]
[illegible] موجب آن شد که موکب همایون از محمودآباد [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible] اردوی همایون سلطان سعید [illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر
غیاث الدین بن امیر جلال الدین بن امیر سید قوام الدین [illegible]
نزد امیر حسن بیگ فرستاده [illegible] سید صدر الدین ابراهیم [illegible]
و امیر حسن بیگ [illegible]
و مصالحت [illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible] سید صدر الدین [illegible] امیر غیاث الدین محمود [illegible]
[illegible] چون سید صدر الدین ابراهیم [illegible]

ذکر واقعهٔ [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]



[illegible] سپاه [illegible] امیر حسن بیگ [illegible] از امرای خراسان
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
و روز [illegible] آن پادشاه عالی [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
امیر حسن بیگ [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] امرای ترکمان [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]
[illegible] میرزا یادگار محمد [illegible] سلطان سعید [illegible]

نظم

[illegible] دریغا که آن شاه عالی نژاد ٭ که در عدل [illegible] ٭ [illegible] ٭ از وفر
[illegible] ٭ بجز خاک [illegible] ٭ بجز خون شاهان [illegible] ٭ [illegible]

ذکر آنچه بعد از قرار پادشاه سعید شهید با امرا و ارکان سپاه خراسان بوقوع انجامید

در آن زمان که میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] ابو النصر حسن بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسانیان [illegible]
[illegible] امرا و سپاه
[illegible]
پادشاه شهید [illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]
[illegible] امیر [illegible] امیر محمود [illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible]
و میرک عبد [illegible] عبد الرحیم صدر و امیر عبد الوهاب [illegible]
میرک عبد الرحیم [illegible]
یادگار محمد [illegible] خراسان [illegible]
سلطان سعید خواجه برهان الدین عبد الحمید [illegible] امیر حسن بیگ [illegible] دیوان [illegible]
شمس الدین محمد که در اصفهان [illegible]
[illegible] خواجه قطب الدین طاوس [illegible]

ذکر احوال اولاد امجاد سلطان ابوسعید [illegible] چون سلطان سعید [illegible] خراسان توجه فرمود [illegible]
[illegible] یازده پسر نیک اختر یادگار گذاشت بدین ترتیب میرزا سلطان احمد ٭ میرزا سلطان محمود ٭ میرزا
[illegible] ٭ میرزا [illegible] ٭ میرزا ابابکر ٭ میرزا سلطان مراد ٭ میرزا سلطان خلیل ٭ میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر
و از این یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبهٔ سلطنت [illegible] میرزا سلطان احمد میرزا
سلطان محمود میرزا عمر شیخ میرزا الغ بیگ و چون [illegible]
[illegible]

سلطان احمد میرزا سلطان احمد میرزا پسر اول و اکبر اولاد امجاد سلطان سعید بود و در زمان حیات آنحضرت بحکومت سمرقند قیام می‌نمود و بصفت نصفت و رأفت اتصاف داشت و در زمان حکومت رایت نیکنامی بر افراشت و چون ابو القاسم سلطان سعید را شنید بعزم تسخیر هراة از آب آمویه عبور کرد او در صدد آنکه خود هم بهراة رود میرزا سلطان حسین استیلا یافت بمقتضای العود احمد معاودت نمود و تا آخر ایام حیات سلطنت سمرقند و بخارا تعلق بآن پادشاه سعادت انتما داشت و در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه باجل طبیعی در گذشت میرزا سلطان محمود ارشد و اوسط اولاد سلطان سعید بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشید مراسم عدل و انصاف و استحکام قواعد ظلم و اعتساف سرآمد سلاطین سلاطین می‌بود تیغ تیزش در وقت سیر قاطع نهال اعدا دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای اولیای ملک و ملت بیرای عالم آرای خورشید صفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر صوابش چون ماه شب چهارده در شب دیجور حوادث لامع طبع پاکش مدارک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی لیکن باز دستش کاشف معضلات اذهان و عام انعامش شامل اشراف و اهالی گشت ملک از عدالتش معمور

نظم

علم شد از سیاستش مسطور ❊ دست او بود ابر گوهر بار ❊ جوهر طبع او نکو آثار ❊ ذات او بود چتر تاج و سریر ❊ بود رایش چو مهر کشورگیر ❊ و آن شاهزاده صافی ضمیر در روزگاری چند در خدمت حضرت داوری بحکومت خراسان نصفت فرموده و در زینت صحت و عافیت روز پنجشنبه دوم ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسیده بداران سلطنت جلوس نمود و روز جمعه سیم در مسجد جامع آن بلده فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابو سعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خوانده بواسطه خبر واقعه سلطان سعید تحقیق پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری باوج فلک زنگاری رسانیدند

نظم

بگرید عالم زآیین خویش ❊ که آمد عجب مشکل صعب پیش ❊ و صباح سه شنبه چهارم کوتوال قلعه اختیار الدین گشت و مردم جوق جوق متفق هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار از حیز تدبیر در گذشت ناچار همان وقت اسپ سلطان محمود میرزا باتفاق امیر یار علی جعول و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی از آن دروازه خوش بیرون رفت توجه بصوب سمرقند نمود و بعد از وصول بآن بلده فردوس مانند میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر گشاده چنانکه میان برادران طریق موافقت مسلوک بود آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی بهانه شکار از سمرقند بیرون رفت و باتفاق جمعی از امرا و خواص راه بیابان حصار و دهان پیش گرفت و در آن ولایت بر تخت سلطنت متمکن شده بالذک زمانی در ولایت حصار و بدخشان و قندز و بغلان و ترمذ و ختلان باتواج و اواحق در حیز تسخیر کشیده آن ملک را از غایت عدالت و رعیت پروری معمور گردانید و چند نوبت سپاه بجانب کافرستان و جیپال سیاه پوشان برده با کفار آن دیار لوازم غزا و جهاد بجای آورد و لاجرم بلقب غازی گشت و طغرای فرامین مطاعه خود را سلطان محمود غازی نوشت و میرزا سلطان محمود در اوایل ایام کشورگشائی با حضرت خاقان سلطان حسین میرزا چند نوبت جنگ و صلح اتفاق افتاد چنانکه در ذیل بیان وقایع آنحضرت قلم و زبان بتحریر آن حالات زبان خواهد گشاد و چون در ذیقعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میرزا سلطان احمد وفات یافت کوکب اقبال میرزا سلطان محمود بدرجه کمال رسیده بجانب ملک شتافت و بعد از وصول بدان بلده اکابر و اعیان شهر او را باستقبال بجا آورده مفاتیح شهر و قلعه را دوانیده تسلیم مقام استقبال سلطنت آنجا نمودند و میرزا سلطان محمود در دار الملک حضرت صاحبقرانی بر مسند کامرانی نشسته ابواب نصفت و رأفت بر گشاد و متوطنان آن مکان را فرود بیش از پیش بانعام و احسان و لطف و امتنان نوید داد و ماهی چند از این قضیه گذشته در شهر محرم الحرام سنه مذکور آن پادشاه عالیجاه متوجه ریاض جنت گشت وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر اوقات برای صواب نمای امیر الدین مسعود و اوراق خواجه حسام الدین بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و امر صدارت آن حضرت عالیجناب افادت پناهی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود و از میرزا سلطان محمود چهار پسر ماند بدین ترتیب میرزا سلطان مسعود میرزا بایسنغر میرزا سلطان علی میرزا سلطان ویس که مشهور بود بخان میرزا و ذکر سلطنت این شاهزادگان عالیمکان و سایر احوال ایشان در ضمن حکایات آینده سمت تسطیر خواهد یافت ان شاء الله وحده العزیز رفیق کلک

میرزا الغ بیک

اهتمام بتبیین وقایع ایام اقبال و ادبار ایشان خواهد تافت در زمان حیات والد بزرگوار خود بسلطنت مملکت کابل و غزنین و نواحی و توابع مختص و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال عدالت و رعیت پروری در آن ولایت بایالت مشغول میبود و چون سنه تسع و تسعمائه هجری از مهد در گذشت آنجناب رفعت آیین نیز متوجه ریاض جنت گشت و پسرش عبد الرزاق بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف رای امرا و ارکان دولت



او بعد از ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا مقیم ولد امیر شجاع الدین ذو النون ارغون از قندهار لشکر بکابل کشید و شاهزاده را بتر گریزانیده روزی چند آن بلده را بحوزه تصرف خویش گردانید و بالآخره ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بعد از مراجعت سلطان سعید میرزا ابو سعید خاقان اقبال توأمان بجانب کابل شتافت و آن خطه را بی جدال از میرزا مقیم گرفت چنانچه انوار معدلتش در آن ولایات سلطان محمود غزنوی را تافت

نظم

ملک محمود غزنوی بنوی ❊ شد زعدلش چو یثرب نبوی ❊ و ما فات که تاریخ هجری بنهصد و سی و هفت رسید ماه مبارک رمضان سنه سبع و ثلثین و تسعمائه رسیده آن خسرو معدلت آیین در آن مملکت بر مسند دولت و استقلال تمکن داشته و از شیم خیر اندیشی نسبت بخدام درگاه و سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد چنانکه شرح این وقایع بعد از این در سلک بیان منتظم خواهد گشت

میرزا عمر شیخ بهادر

بوفور شجاعت و وفور انصاف اتصاف داشت و در زمان حیات والد بعد از حیات پدر در آن جانب رایت سلطنت می‌افراشت و بیمن معدلت و حسن تدبیر آن خسرو مشتری ضمیر حدود آن ولایت محفوظ و مصون بود و دولتخواهان و هواخواهان مشمول انواع عواطف و مراحم او بودند و آخر کار بعد از تسخیر آن ولایت بغیر خطر نمود و میرزا عمر شیخ در شعبان سنه تسع و تسعین و ثمانمائه از بام کبوترخانه در افتاده روح شریفش از قفس قالب پرواز نموده روی بگلزار قدس نهاد و از آنحضرت سه پسر ماند میرزا ظهیر الدین محمد بابر که سابقا ذکر استقلال او در کابل ثبت گشت و میرزا جهانگیر میرزا و میرزا ناصر که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند

میرزا سلطان محمد شاه رخ

در روزگار حیات پدر در ملازمت حضرت سلطانی بدست علاء خان ایلچی بیک گرفتار شده مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافته باد بادها و پریشانی روزگار اوقات میگذرانید و در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میرزا شاهرخ عازم هراة گشته چون بولایت ماوراء رسید بجوار مغفرت حضرت باری منتقل گردید و نعش او را بهراة آورده در مقبره سلاطین دفن نمودند

میرزا ابا بکر

و بطریق سنت بکال رسید و میرزا محمد بعد از مفارقت پدر در مملکت می‌بود تا وقتی که از عالم انتقال نمود و میرزا سلطان حسین و شیخ اولاد سلطان سعید بود و در زمان حیات پدر در مملکت بدخشان نامبرده قیام مینمود و بعد از شهادت آنحضرت بخدمت میرزا سلطان حسین طریق مخالفت سلوک میداشت و بالآخره لوای مخالفت بر افراشت و چند گاه لوازم ستیز و کین بتقدیم رسانیده و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه در حدود استراباد او را گرفته بدست سیاست سپردند و تفصیل این حکایت اگر تحقیق میفرمود در ضمن وقایع سلطان حسین میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما خواهد گشت

سلطان مراد

در ایام دولت پدر در سمرقند بود و در خدمت آن شاهزاده کریمه ابواب اخلاص و اخلاق مفتوح داشته قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد پروانچی که صاحب اختیار مملکت بود و در خدمت آن شاهزاده بدانجانب نهضت برگشاد و در زمانی که سلطان سعید بولایت آذربایجان در آمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا متوجه گرگان گردد و شاهزاده بجانب استراباد توجه فرموده و در ولایت فراه خبر واقعه میرزا سلطان ابو سعید شنیده آمد و میرزا بجانب جرجان بیرون رفت و بعضی از احمال و اثقال میرزا سلطان مراد بیاد تاراج و غارت بر داده لاجرم شاهزاده بهراة رفته روزی چند اقامت نمود بعد از آن سلطان حسین میرزا قیام نموده بعد از آن سلطان حسین میرزا بقتل او فرمان داد و میرزا سلطان مراد از اخوان شفیق تر گرده بار دیگر روی بار دوی میرزا سلطان حسین آورده و آن شهریار عالم شاهزاده را در صفر سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه بقلعه تره تو فرستاد ❊ دیگر خبری از او بمردم نرسید

میرزا خلیل سلطان

در همان ایام که سلطان سعید بولایت آذربایجان نزول نمود در بلده هراة قایم مقام پدر رشد و آن بلده چون بدستیاری تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین در آمد او را بسمرقند فرستادند و شاهزاده در آن ولایت خروج کرده بدست یکی از امرا سلطان احمد میرزا اتفاق رسید

سلطان ولد

بموجب فرمان پدر در میان امرا اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید بالذک زمانی شربت ناخوشگوار هلاک چشید

میرزا سلطان محمد

در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چندگاه از قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده بافراختن علم فرمود و شاهزاده میرزا ابا بکر پیوسته در محل که میرزا ابا بکر در حوالی مرو از دست تیر سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا فریکه بود نسا و ابیورد افتاده در آن ولایت یکی از امرا او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاهزاده را مکحول ساخته با ایلچی محبوس کرده در رجب سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه بقلعه تره تو فرستاد ❊ دیگر خبری از او بمردم نرسید

ذکر بعضی از اعاظم و سادات و مشایخ و علما که معاصر بوده‌اند با سلطان سعید

در زمان فرخنده نشان سلطان ابوسعید گورکان بسیاری از این طایفه عالیشان در ولایت ماوراءالنهر و خراسان توطن داشتند
و اعلام دین داری و رایات پرهیزکاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است لاجرم بر چاپ نسخه از احوال زمرهٔ از
ایشان به طریق اختصار رکرده خواهد شد **مولانا فتح الله تبریزی** از صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی در ملازمت
سلطان سعید بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و با وجود اشتغال بآن شغل که مهم اسم درس و افاده میپرداخت و طالب
علمان را از نتایج طبع وقاد خویش محظوظ میداشت و در سنهٔ سبع و ستین و ثمانمائه که سلطان سعید بجهت رفع شاهرخیه
خاسته علم نهضت جانب عنوب برافراشت مولانا فتح الله را بحسب التماس مجلد ولایت هرات رو بازداشت و مولانا کمال الدین شیخ حسین را انفصال داده
بدار السلطنهٔ هرات شتافت و در سیم ماه ربیع الاول سنه مذکوره وفات یافت **مولانا محمد جامی** برادر مولانا افضل
الانامی عبدالرحمن جامی بود و نزد بعضی از علماء آن زمان در [illegible] علوم بر آنجناب فایق می نمود و مع ذلک در غایت تواضع و کسر
نفس اوقات میگذرانید و گاهی بنظم اشعار رغبت مشغولی میکرد و وفاتش در سنه اتفاق افتاد و جناب افضل الانامی مرثیه
جلالت در سلک نظم آورده و دو بیت از آن اینست **بیت** من بودم از جهان و گرامی برادری **ش** در مسلک اهل فضل گرانمایه گوهری
نادان برادری که در اطوار علم و فضل **ش** چون او نزاده مادر ایام دیگری **مولانا شریف الدین عبد القهار** حاوی علوم معقول
و مشروع و جامع اصول و فروع بود و در نظم اشعار از سایر بلغاء روزگار در میدان تفوق قصب السبق میربود و از کتب و در فن
انشاء و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی مجلس بترتیب اکسیر و تحقیق اسباب کیمیا میگذاشت و بنشستن [illegible] حج اسلام
و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه السلام مشرف و معزز گشته بود و در سنه [illegible] در بلدهٔ [illegible] از عالم رحلت نمود [illegible]
مولانا کمال الدین عبدالرزاق در مطلع السعدین نوشته که کلام [illegible] از شریف دین از تاریخ [illegible]
شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **معین الدین توسیفی** از اکابر علماء زمان سلطان سعید بمزید علم و دانش امتیاز [illegible]
و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینی می افراشت و جمعی کثیر از طلبه علم ملازمت درس آنجناب مینمودند و از نتایج طبع شریفش
محظوظ و بهره ور بودند و در شهور سنه
فوتش واقع شده و در [illegible] **شیخ صدر الدین رواسی** حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوایل حال چند سال در مدینه طیبه اوقات
گذرانیده و در ولایت مصر و شام اربعینات برآورده و چون از آن ولایت باز مراجعت نمود در ولایت اسفراین که منشاء و مولدش بود ساکن گشت
و بارشاد مشغول شده و در زمان سلطان ابوسعید از اسفراین بهرات خرامید و در محل اقامت اختیار کرد و آن پادشاه صاحب آن آنجناب را
منظور نظر عاطفت و احسان ساخت وفاتش در عاشر رمضان سنه احدی و سبعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید [illegible]
نموده بود [illegible] شیخ قطب الدین محمد رضا را فرا رسانید و شیخ [illegible] مرحوم خود را [illegible]
خانقاهی که ساخته بود مدفون گردانید **مولانا جلال الدین لطف الله کرمانی** از اصناف علوم بهره ور بود و سالها در مملکت [illegible]
بلوازم منصب قضا قیام مینمود وفاتش [illegible] در شهر ذی حجه سنه احدی و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنه هرات اتفاق افتاد و اولاد
فضایل شرف جهان مولانا جلال الدین عبدالرحیم صدر [illegible] امیر نظام الدین عبدالوهاب [illegible] بترتیب [illegible]
و سلطان سعید [illegible] مولانا لطف الله را از هرات [illegible] نقل کرده
در موضعی [illegible] سپردند **شیخ کمال ترشیزی** سرآمد ظرفا و خوش طبعان ولایت خراسان بود و از فن شعر
و معما وقوفی تمام داشت و در اواخر اوقات حیات سفر حجاز اختیار نموده بگذاردن حج اسلام و طواف روضه خیر الانام [illegible] فایز شد
و چون از آن سفر مراجعت نمود بقصبهٔ ترشیز که مولدش بود رسید و وفات یافت **سید کمال طبسی** در شعر مرتبهٔ
مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفهٔ روزگار نگاشت و او را قصیده ایست که دوازده هزار بیت مصنوع
ابیات آن استخراج می توان نمود و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم خجسته رقم
گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه [illegible] که در مرثیهٔ خواجه ابوالنصر پارسا قصیده در سلک نظم کشیده
که چند بیت آن قصیده از آن قبیل بود که از هر مصرع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد میشد و چند بیت تمام و کمال از آن تاریخ خبر میداد
و چند بیت دیگر آن صنعت داشت که [illegible] تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نمیشد و مطلع

از منظومات



از منظومات سید کمال است **بیت** ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جان را **ش** بر خاک لب شاهد [illegible] روان را
و سید کمال در [illegible] بوده هم در آن ولایت از عالم انتقال نمود **مولانا فاضل** در سلک افاضل علمای سمرقند منتظم بود و بر
شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود **خواجه مؤید دیوانه** در سلک اولاد عظام شیخ واجب الاحترام [illegible]
سلطان ابوسعید ابوالخیر انتظام داشت و بواسطه [illegible] جنون همواره نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفهٔ ضمیر می نگاشت و [illegible]
خوانین و میرزایان [illegible] ظاهر ساخته و ولایات خراسان را [illegible] میکرد و در این اوقات که میان حضرت [illegible] ابوالغازی سلطان
ابوسعید [illegible] بوقوع انجامید این مطلع نظم آورد **بیت** چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو **ش** که جهان را [illegible] روشنی از نور
و [illegible] سلطان ابوسعید رسیده فرمود تا [illegible] خواجه را [illegible] **خواجه مؤید مهنه** [illegible]
موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی می نمود و همواره [illegible] مشغول
میکرد و سلطان سعید نسبت به آنجناب شرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و انتقال خواجه مؤید بجنت موعود در شهور سنه
اتفاق افتاد و از منظومات [illegible] خاطر بود تقریر آن زبان [illegible] **بیت** از [illegible] تو آئینه جان ساخته اند
و [illegible] آئینه جان [illegible] ساخته اند **خواجه یوسف برهان** در سلک اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق
فقر و تجرد سلوک می نمود و از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی بنقش تالیف و نظم اشعار بر لوح خاطر [illegible] از مصنفات
[illegible] مشتمل بر [illegible] یوسف [illegible] مشهور است و از اشعار [illegible] این بیت در مجالس النفایس مسطور است **بیت**
[illegible] موسم شادی و ذوق و عیش و طرب **ش** [illegible] **خواجه مولانا سمرقندی** ولد رشید
[illegible] نظام الدین بود [illegible] شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود و از کسب علوم بهرهٔ تمام داشت
و در [illegible] سالک طریق [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطان سعید بر مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] تعظیم و تکریم خواجه مبالغه نموده ابواب لطف و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از
چند سال [illegible] سلطان سعید [illegible] مراجعت بوطن اصلی خود
[illegible] و در اواخر اوقات حیات [illegible] یکشنبه [illegible] شوال سنه ست و سبعین و ثمانمائه در مدرسه امیر
چقماق شامی وفات یافت **خواجه برهان الدین خاوندشاه** نسبت شریف آنحضرت [illegible] واسطه [illegible] و سید اجل
بخاری که در سلک ائمه سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال می یابد و سلسلهٔ آباء و اجداد سید اجل به سید زین
العابدین [illegible] منتهی میگردد [illegible] امیر خاوندشاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود [illegible] رضوان شتافت
سید خاوندشاه در صغر سن بود [illegible] قبهٔ الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و آداب [illegible]
فنون [illegible] محسوس و معقول [illegible] انتظام یافته بسلوک [illegible] مشغول گشت و از شیخ [illegible]
[illegible] صحبت شیخ [illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible] آنحضرت [illegible] داشت چنانچه در حق
[illegible] وصیت فرمود که امیر خاوندشاه [illegible] ایام [illegible] آنحضرت [illegible] گفت که سید [illegible]
که ما باشیم [illegible] سلطان احمد خضرویه [illegible] بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر [illegible] بلخ
مراجعت فرموده در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند امیر
[illegible] سید نظام الدین احمد [illegible] ملازمت سلطان [illegible] میرزا [illegible]
صدارت داشت و سید [illegible] مجذوب متولد شده [illegible] خوارق عادات از وی ظهور رسید **شیخ نور الدین**
**محمد** ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه بسیار مینمود
وفاتش [illegible] رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه روی نمود و [illegible] شیخ جلال الدین محمود شاه
[illegible] مدفون شد **قاضی قطب الدین احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی** [illegible] شیخ
**جلال الدین محمود الامامی** مرجع اکابر خراسان [illegible] بود و از زمان دولت خاقان سعید [illegible]

[illegible] اوان سلطنت حضرت مغفور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در فیصل قضایا و برایا
بدستور آبا و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک می نمود و همواره بامر تدریس و فتوی و نشر علوم دینی میپرداخت و همواره
طوایف خلایق را از فواید ذهن وقاد و آثار طبع نقاد مستفید و بهره ور میساخت وفاتش در شهر شوال سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه بخطیره
والده ماجده سلطان حسین میرزا [illegible] اتفاق افتاد و در مزار علامه تفتازانی مدفون گشت مولانا قطب
الدین یحیی ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی بود و در اوائل زمان اقبال خاقان سپهر احتشام
میرزا [illegible] اوان استقلال حضرت مغفور سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ الاسلامی مشغول می بود و از علوم دینیه اوفر بهره
بود و همواره نقش افادة بر لوح طلبه ثبت میفرمود و قضایای شرعیه را در کمال دیانت و امانت بفیصل میرسانید و [illegible]
بر صفحه [illegible] وفاتش در روز دوشنبه [illegible] ذی الحجه سنه [illegible] و تسعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار [illegible]
حضرت [illegible] خواجه عبد الله انصاری مدفون شد **سید صدر الدین ابراهیم [illegible]** در حلیه اعاظم سادات
صاحب سعادات بود و همواره با سلطان سعید مصاحبت مینمود گویند در روزی که سلطان سعید بقتل میرزا سنجر فرمان داد سید
ابراهیم در پایه سریر سلطنت مصیر سر برهنه کرده خون آن پادشاهزاده را طلبید و سلطان سعید بانگ بر آنجناب زده آن التماس
بسمع قبول نشنید و روز دیگر در حضور سید را طلبیده زبان بعذرخواهی برگشاد و گفت میرزا سنجر لشکر جمع کرده با اتفاق جمعی [illegible]
[illegible] متوجه استیصال [illegible] بود چون [illegible] در قبضه اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاقش سبب فتنه و فساد
میشود [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] در ماه مبارک رمضان [illegible] رسانید سلطان
سعید از شنیدن این سخن [illegible] از مجلس [illegible] سید ابراهیم [illegible] دولت
حضرت مغفور سلطان حسین میرزا در هری بود **مولانا شمس الدین علی الفارسی** اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود
و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات و عنایت بسیار میفرمود و چون [illegible] کشف کشاف میر سید [illegible]
کشف مشهور گردید سالها در بلده هراة در مدرسه [illegible] اشتغال داشت و نقوش دقائق طبع نقاد
و ذهن وقاد را بر صحایف خاطر طلبه علوم مینگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا جناب
مولوی چندگاهی بنوشتن تاریخ وقایع آنحضرت مشغول کرده بالاخره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده [illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمود [illegible] ولایت [illegible]
**مولانا عصام الدین داود خوافی** در علم و کمال یگانه زمان بود و مدتی در دار السلطنه هراة بلوازم افاده قیام
مینمود [illegible] فصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت [illegible]
میگاشت و در مجلس درس آنجناب [illegible] موجب رشک و حسد سایر علمای خراسان گردید
و در آن اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که [illegible] خراسان [illegible] سلطان محمود
میرزا [illegible] جواب داد که مولانا داود [illegible] سلطان سعید مولانا داود را [illegible] سلطنت [illegible]
هر چند جناب افادت مآب [illegible]
منسوب شد و تا آخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا می بود و [illegible] ولایت حصار شادمان [illegible] می بود
و از مؤلفاتش حاشیه شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است **مولانا قطب الدین نفیسی** در علم طبابت از اکثر اطبای زمان مهارت بیشتر داشت
و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بوده [illegible]
پیش از انقراض دولت آنحضرت [illegible] صاحب سعادت چندگاه [illegible]
چون از ان [illegible] نجات یافت [illegible] سلطان محمد [illegible]
[illegible] **مولانا [illegible]** بلطف طبع و حسن خلق از اکثر شعرا
ممتاز [illegible]





بردیف [illegible] مطلع **شعر**
ای ز زلف شب مثالت سایه پرور آفتاب [illegible] **مطلع شعر**
[illegible] مولانا عبد الرحمن جامی [illegible]
[illegible]
درویش [illegible] **مولانا شمس الدین محمد بخاری** [illegible] مشهور بود
و سالها [illegible] صدارت میرزا [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا صدر الدین محمد [illegible]
[illegible]
سلطان میرزا [illegible]
[illegible] **مولانا عبد الحی منشی** [illegible]
[illegible] **مولانا کمال الدین شیخ حسین** [illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا جلال الدین شیخ حسین [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
مولانا شیخ حسین [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] **خواجه ناصر الدین**
**عبید الله** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

انقضا دوره و در سر پادشاهی و [illegible] صف آرائی ساخته [illegible] در میان میدان [illegible] برابر نشسته و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا
عمرشیخ از صعوبت [illegible] جدا شده [illegible] نشسته در حضور خواجه عبید الله در میان آوردند [illegible] با یکدیگر در مقام وفاق بوده و میرزا
نفاق نکرده [illegible] و پیوسته بولایت خویش رفتند تا آخر ایام حیات بر جاده موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه عبید الله در
[illegible] و تسعین و ثمانمائه دست داد و بعد از فوتش [illegible] جمعیت مردم ماوراء النهر پریشان شد [illegible] صنوف محنت [illegible]
روی بدیشان آورد و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله گوید قطعه خواجه فخر احرار عبید الله
مرشد سالکان راه طریق ◦ شد بخلد برین و در فوتش ◦ سال تاریخ گشت خلد برین [illegible] ◦ چون [illegible]
قلم [illegible] از شرح [illegible] احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد و احفاد آن حضرت [illegible] بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما
و فضلا [illegible] کرده آید [illegible] که از تمام گلزار اخبار خاقان منصور [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] السلطنة و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا [illegible] بکمال [illegible]
[illegible] این صفحات [illegible] صفحات [illegible] آن پادشاه [illegible]
[illegible] آن خاقان [illegible] حکایات [illegible] و القاب [illegible]
[illegible] آن اسم شریف مذکور گردد [illegible] القاب [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] مطالعه کنند [illegible]
منصور [illegible] الفاظ [illegible] آن پادشاه عالیجاه [illegible] معارک و مقاتلات آنحضرت [illegible]
[illegible] ابواب ظفر و فیروزی [illegible] حکایات آینده [illegible]
و کیفیت فتوحات آن خاقان [illegible] بتوفیق من الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء ذکر مجملی از

اوصاف و احوال خاقان منصور مظفر و معز السلطنة و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا

[illegible] حکایات [illegible] خاقان منصور [illegible] آورد [illegible] سالک طریق [illegible]
[illegible] و توفیقات [illegible]

چو خورشید تابنده بود از عطا ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]

[illegible] سلطنتش [illegible] فی ایام [illegible] عدل و احسان
[illegible] سلسبیل [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] از تمام مکارم اخلاقش [illegible] آب کوثر [illegible]
[illegible] رستم [illegible] معرکه [illegible]
[illegible] اسفندیار [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] پیش طبع پاکش آب افسرده ◦ پیش [illegible] آتش مرده ◦ [illegible] بر تخت
سلطنت [illegible] عدالت [illegible] سیاست [illegible]
[illegible] آستانه خلافت آشیان [illegible] ارکان شریعت [illegible]
[illegible] لوازم سعی [illegible]
[illegible] رعایت جانب سادات و علما [illegible] و فضلا [illegible]
[illegible] احکام [illegible] روز دوشنبه و پنجشنبه [illegible]
[illegible] بتفحص [illegible] برای
و تعظیم و احترام مشایخ اسلام [illegible] واجب و لازم [illegible] مساجد و مدارس
و خوانق [illegible] بقاع خیر [illegible]





عمارات فرح افزای بسیار سعی و اهتمام کردی و در طرح باغات و باطین [illegible] و رسوم [illegible] لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی و از
اوایل [illegible] تا اواخر احوال [illegible] نقش جهانگیری بر لوح [illegible] ملاحت در صغر سن سلاطین [illegible]
و خواقین صاحب [illegible] و تا نه [illegible] پادشاه عالیجاه که در [illegible] خراسان
[illegible] بود [illegible] فوج [illegible] آن [illegible] بعضی از امرا
[illegible] در [illegible] و ثمانمائه [illegible] استرآباد را از [illegible] میرزا [illegible] بود [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible] و ثمانمائه [illegible] سلطان سعید
[illegible] السلطنه هرات [illegible] آن [illegible]
[illegible] خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و اطراف دیار خراسان [illegible] و در سنه اربع و سبعین و ثمانمائه میان خاقان منصور
و میرزا یادگار محمد در [illegible] مقابله و مقاتله [illegible] آنحضرت [illegible] میرزا یادگار محمد
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] سنه [illegible] و سبعین و ثمانمائه [illegible]
خاقان منصور [illegible] سال
[illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]
در موضع [illegible] میان خاقان [illegible] میرزا [illegible] آنحضرت [illegible]
میرزا سلطان محمود [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] مقاومت [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] سنه احدی عشر و تسعمائه خاقان منصور [illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] السلطنه هرات [illegible]
[illegible] ذی الحجه [illegible] آنحضرت [illegible]
خراسان [illegible] خواجه عبد الله [illegible]
محمد مروارید و خواجه علاء الدین [illegible] و خواجه [illegible] و خواجه غیاث الدین [illegible]
و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و خواجه [illegible] و خواجه افضل الدین محمد کرمانی [illegible] خواجه معین الدین [illegible]
علی [illegible] و خواجه جلال الدین [illegible] و خواجه [illegible] و سید [illegible] و خواجه جلال الدین [illegible]
[illegible] و سید نظام الدین [illegible] و مولانا قطب الدین محمد [illegible] و خواجه کمال الدین حسین [illegible]
[illegible] و خواجه غیاث الدین [illegible] و خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید و قاضی [illegible] محمد [illegible] جلال الدین [illegible]
مولانا شمس الدین محمد [illegible] و سید غیاث الدین [illegible] و مولانا غیاث الدین [illegible]
[illegible] صدر الدین [illegible] سلطان [illegible] صدارت آنحضرت [illegible]
خاقان [illegible] و التوفیق گفتار

در بیان شمه از طفولیت خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر دولت با سعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا

[illegible] از [illegible] بعضی از سلاطین [illegible] مکارم اخلاق
[illegible] ما [illegible]

می بوده اند و نسب شریف خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر بخلاصهٔ دودمان سلاطین صاحبقرانی پیوسته و نقاوهٔ خاندان خواقین
کشورستان زیرا که والد ماجد آن شهریار بلند اختر آن حضرت کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمر شیخ بهادر بن امیر
تیمور گورکان است و والدهٔ سلطان غیاث الدین منصور فیروزه سلطان بیگم بوده و پدر فیروزه سلطان بیگم امیرزاده ... بن امیرزاده اسکندر بود و قوم
الجکدای کرشش داسط بچنگز خان میرسد و مادر فیروزه سلطان بیگم بی بی فاطمه بنت امیر ... بن ... بیو د ... کیلکی ... جاتو
خان و والدهٔ بی بی فاطمه فیروزه خان بوده بنت ... تیمور خان که از اولاد ... خانست و مادر فیروزه خانم ... خاتون بوده که او را بی بی تو حتی بیز
می گفته اند و بی بی توحتی قدوة السالکین شیخ محمد سکینه و الجناب ولد شیخ ... خواجه عبد العادیه و الجناب خلف صدق آن
حضرت یاری خواجه عبد الله انصاریست و مادر بیک اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیک بن امیر موسی
که از قوم تاطوت بوده و امیرزاده سلطان حسین پسر عد علیا بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر بی بی فیروزه بیگم فیروزه سلطان بیگم بوده بنت
میرزا میرانشاه و مادر فیروزه سلطان بیگم او رون سلطان بوده بنت ... خان بن ... جغتای خان بن ... خان بن او کتای قاآن
پس را ... چنین ... در ... ولادت با سعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنهٔ اثنی و اربعین و ثمانمائه در میان مشرق
و شمال دار السلطنه هرات ... که ... آفتاب طلعت همایون و انوار کوکب
روز افزونش ... اصفات اعتدالات و نفحات دار ماه ... آرایش ... و ...
... از فروغ ناصیه ... سعادت ... آورده ... دوست ... اطفال ... و ...
بود که ... از احوال و اوقاتش ... ماه ... ماهی ... و ...
آثار سعادت ... از ... ظاهر میکردید

بیت

سوی او بوی ... مادر ... خانم ... بر ...
حاذم ... ازحق مدد ❋ ... از ... و خاقان منصور در ایام اوضاع و اوان ... در صدد رعایت ... تربیت
والده ... ساعات ... و اوقات ... و علامات سعادت و اقبال از ... اعمال و اوضاع
... ظاهر ... و ... ازاول ... آن آفتاب طلعت ... میدانست که منقریب
بر اوج کمال ... و ... اخلاق حمیده و اطوار پسندیده ... چنانکه ... بر دلها ... مفاتح
الحال مفاتح ابواب ... بر روی روزگار ... خواهد گشود

بیت

آن را که ز نخ ... اعلا است ❋ ... پیداست

## گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان جوانی و مشرف شدن آنحضرت بملازمت میرزا سنجر در عین نشاط و کامرانی

چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور ... در گذشت فی سنهٔ تسع و اربعین
و ثمانمائه سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن درتیم صدف ... هفت سال دیگر ... خویش
بوده ... که ... مقام ... در ... بحال ... زندگانی ... آن ... اقبال ... معالی ... کوکب

بیت

ای چارده ساله قرة العین ❋ بالغ نظر علوم کونین ❋ فارغ ... ❋ وقت ... ❋ با والدهٔ ماجده
خویش طریق ... سلوک داشت و بخدمت میرزا بابر ... صاحب قران بر روی ... و میرزا ابو القاسم
بابر آنحضرت را منظور نظر ... و مرحمت گردانیده ... در ... محمد ... در سنهٔ
که میرزا ابو القاسم بابر در مقام سمرقند با میرزا سلطان ابو سعید ... خاقان منصور ... قرابت ... سلطان سعید
... از میرزا ابو القاسم بابر جدا شده بسمرقند ... و روزی چند ... سلطان سعید ... احوالش
... و مقارن آن حال میرزا سلطان اویس بن میرزا محمد بن میرزا بایقرا ... میرزا ابو سعید ...
... خاقان منصور ... سمرقند ... سلطنت
می بایست ... حضرت ... سلیمان ... پی ... بیرون از ...
و ... میرزا ... و ... ❋ ... العقصه چون ...
... سلطنت هرات ... فیروزه بیگم ... جمعیت ... گردید و ...
وصول ... سلطان سعید ... آفتاب ... از عقدهٔ کسوف بیرون آمده ...





فوارس ان ... داود

شعر

منت خدای را که همایون رکاب ❋ از عقدهٔ کسوف برون آمد آفتاب ❋ و خاقان منصور ...
در غایت ... میرزا ابو القاسم بابر ... در ... آن فارس مضمار
... میرزا معز الدین سنجر ... بصیرت ... دولت و اقبال ... آن خاقان ... ❋
... و ... اشفاق و عطوفت ... و ... بود
و ... سلطان بیگم ... چند روز ... سرور ... بوده ...
و ... آفتاب ... و ... آن وصلت
همایون ... خورشید ... ساقی ... مطرب ... شراب ...
لاله زاری ... زهره ... فلک ...
... لعل ...
عشق و محبت ... کرده

بیت

خوبی ساز و خوبی آواز ❋ ... بدل ❋ ... ❋ کار ... مشکل
و در روزی ... میرزا سلطان سنجر ... امرا ... خاقان منصور
و آن ... حضرت ... سحاب ... خاقانی ... و ...
... آن حضرت ... سلطان بدیع الزمان میرزا ... ایوان کیوان ...
و چند ... میرزا معز الدین سنجر خاقان ... در ... مقام ... صورت مخالفت ... خوبی

## ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت با میرزا معز الدین سنجر

... سلطنت ... خاقان منصور ... بهنت ... آن ... مقتضی ...

سنجر

چون غایت ... صفت ... ❋ ❋
بر تخت سلطنت و اقبال ... و ... در ...
امری ... میرزا سنجر ... ملک ... صورت احوال ... میرزا ...
... خاقان منصور ... میرزا معز الدین سنجر ...
بن میرزا بابر ... میرزا ابراهیم ... میرزا ... سنجری بود ...
... مشهد مقدس ... میرزا سنجر ... خاقان ... از ... دولت سنجری ...
ارتفاع یافت ... آنحضرت ... خاقان کامکار ... سوار ... آن حضرت ...
... پیاده ... سوار ... خاقان ...
... خان ... و امر ... ساخته ...
... گذشت از آسمان ... ❋ و روزی ... میرزا

بیت

زین ... شاه ... ❋ ... گذشت از آسمان گفت
... خاقان منصور ... از مشهد ... بیرون
... شیخ ... از خواص خاقان ... ایوان ...
بود ... شیخ ... شیخ علی ... از خواص خاقان ...
شهادت ... میرزا سنجر ... در مقام ... شده
... خاقان ... آسمان ... خاقان منصور رسانیده
... از ... بر ... خورشید ... فایده متوجه
... از ... آنحضرت ...
... خاقان ... بر ...
... یافت و خواص ... خاقان ...
... خاقان منصور ... آمده ...
... آن حال میرزا سنجر
... خاقان ... میان ... استقلال یافته

خاقان منصور بضرب تیغ و سنان [illegible] غالب گشت [illegible] اجتماعی بر عقب سپاه حمله کرده [illegible] شهادت رسانیدند
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب [illegible] شکسته شده [illegible] بار دیگر [illegible] خاقان کامکار [illegible]
آن مرز [illegible] آثار شجاعت [illegible] از نیام انتقام آخته [illegible] تافت و چون لشکر
سلطان [illegible] بسیار [illegible] الکمال [illegible] تمام آنحضرت
از موکب [illegible] خاقان [illegible] بازگشتند و خاقان [illegible] باستحقاق [illegible] بجانب [illegible]
و مدت یازده روز در میان [illegible] موضع [illegible]
پرداخت و چون در آن وقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت از آنجا [illegible] سلطان [illegible]
فلک اساس [illegible] خاقان منصور [illegible] مبارک [illegible] سعادت [illegible]
[illegible]
در آن اوقات [illegible] میرزا [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible]

**گفتار در بیان توجه خاقان دشمن شکن بجانب [illegible] و ظفر یافتن بر امیر بابا حسن**

چون سلطان [illegible] ربیع که بواسطه هجوم [illegible]
[illegible] خاقان منصور
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر بابا حسن [illegible] سپاه میرزا [illegible]
در عقب موکب همایون [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا بابا حسن [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

**بیت**
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

**ذکر توجه خاقان منصور بجانب دار الفتح استرآباد و مفتوح شدن آن مملکت عنایت آفرین [illegible] بلاد [illegible]**

[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خاقان
منصور [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]



[illegible] آن جمع [illegible] سلطنت آشیان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] پادشاهانه [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور
[illegible] خاقان منصور
سلطان [illegible] میدان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]

**بیت**
[illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]

**بیت**
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

**گفتار در جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و بعضی از وقایع دولت [illegible]**

چون آفتاب عنایت الهی از مطلع آمال [illegible] پادشاهی طلوع نمود [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] جرجان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

**بیت**
[illegible]

[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

**نظم**
[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] آنحضرت [illegible]

این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجا آورده در طریق سلوک موافقت و معاضدت ایجانب [illegible] و معدود رفتار [illegible] آنکه مرو [illegible] که از تصرف
آن جماعت استخلاص نماید بعد از آن مسلّم بوده مجلس ابواب تعرض کشاید خاقان منصور [illegible] درویش را بانعام موفور نوازش فرموده رخصت
انصراف داد و [illegible] سلطان سعید [illegible] و تنسوقات لایقه فرستاد و [illegible] سلطان سعید رایات استقلال بر ممالک خراسان برافراخت
و خاطر عاطر از امر میرزا [illegible] فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب [illegible] روان ساخت [illegible] حضرت خاقان نصرت نشان
ارسال نمود آنحضرت بمقتضی کرم جبلّی محمد مشتاق را بانعام [illegible] و خلعت نوازش کرده مصحوب امیر سید [illegible] سلطان سعید روانه فرمود
و پیغام داد که با وجود آنکه محمد مشتاق ملاحظهٔ عهد و میثاق ننموده بود [illegible] شمشیر [illegible] گرفته ام [illegible] از شمول لطف [illegible]
[illegible] حرکت روانه ساختیم [illegible] موافات و [illegible] و چون محمد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه
رسیدند سلطان سعید اصلا رعایت حقوق [illegible] خاقان سعید [illegible] امیر سید را گرفته مقید و محبوس ساخت و در آن زمان باز میان
خاقان منصور و سلطان سعید [illegible] عداوت از زمین مخالفت بر دمید و روز بروز [illegible] تقدیر [illegible] یافت تا ثمرهٔ آن [illegible]
روزگار [illegible] ظاهر گردید

**ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استرآباد و متوجه شدن الی آن مملکت [illegible] خاقان منصور عالی نژاد**

در اوایل سنهٔ اربع و ستین و ثمانمائه [illegible] خاقان منصور سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible]

و در آن ایام [illegible] سلطان سعید [illegible] آنحضرت [illegible]
و ابواب تعرض [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] آنحضرت [illegible]
باسترآباد [illegible] ولایات آن مملکت [illegible] میرزا تفویض فرموده [illegible]

**[illegible] نهضت رایت نصرت نشان [illegible] مملکت [illegible]**

**ذکر [illegible] مخالفت [illegible]** چون [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] همایون [illegible]



[illegible]

[illegible] مرو [illegible] باسترآباد [illegible]
[illegible] دار السلطنه
[illegible] سعادت [illegible] **ذکر محاصره بلدهٔ فاخرهٔ هرات و بعضی دیگر**
**از حوادث آن اوقات**
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible] شوال سنه خمس و ستین و ثمانمائه

بولکات را بشهر درآورده و اسباب حصارداری با کمال وجهی مرتب گردانیده و امیر نظیر که در ... آن قلعه ... بود جنب دروازه ملک ما القصد نموده

امیر جبه النظیر دروازه نو عراق را مقفل نمود و دروازه فیروزآباد که کلید آن قلعه و امیر احمد حاجی تعلق گرفت و ... دروازه قپچاق با امیر احمد یار ...

[illegible]



[illegible]

ذکر فتح شهر وزیره و بعضی دیگر از سوانح [illegible]

[illegible]

سپهر و نور را همه سر کشیده بود به پایمردی از خندق گذشته مانند لکلک بر فلک برج صعود نمودند و [illegible] نسیم
فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله وزیدن آغاز نهاد و [illegible] مشکین فوایح ظفر و بهروزی از کلاه فرستنده آثار
یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها [illegible] با تمامی اتباع و لشکریان مصطفی خان [illegible] اختیار
نموده شهر و قلعه را باز گذاشتند و [illegible] موکب همایون [illegible] مفتح الابواب [illegible] رایات تسلط و اقتدار بر آن افراشتند
اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظلال عدل و احسان جای دادند و [illegible] مملکت را نامزد [illegible]
رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و در ان ایام [illegible] تیر لطف [illegible]
[illegible] اهتمام [illegible] درین احوال [illegible]
مالوف خطه خوارزم است مصطفی خان [illegible]
نیابت خاقان [illegible]
[illegible] معدلت آنحضرت [illegible]
زین العابدین [illegible]
درویش [illegible] سلطان سعید [illegible]
و اقبال کرده و موکب همایون [illegible]
آنحضرت آیات [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]

## گفتار در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با میرزا سلطان ابوسعید در ولایت ترشیز

در شهور سنه [illegible] میرزا سلطان ابوسعید از [illegible]
[illegible] ما وراء النهر [illegible]
منصور [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] ترشیز [illegible]
و سلطان سعید [illegible]
حاجی و امیر احمد [illegible]
[illegible] ترشیز [illegible]
رکاب ظفر انتساب [illegible] آنحضرت [illegible] متوکل علی الله [illegible]
غلبت فئة کثیرة [illegible]
دشمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
موکب همایون [illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible]





صحرا ابا بشته بر ابر شده بود و وحوش و طیور را امید [illegible] **قطعه** در معاقی که از دو رو نفس تیغ را
بکفش [illegible] صد قران وحش و طیر را بس ارزاق فلک از کشته میزبان بودی و خاقان منصور بعد از [illegible]
[illegible] گذشته صحرا [illegible] همایون [illegible] گشت و از آنجا [illegible]
زمره از امرا [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] موکب همایون [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] سوار گشته [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] از عسکر خاقان [illegible]
میرزا ابوسعید [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن ارغون [illegible]
[illegible] ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان صاحب [illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
خاقان منصور [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
همایون [illegible] موکب همایون [illegible]
[illegible] **گفتار در بیان رفتن خاقان عالمیان جهت استمداد**
[illegible]
**ابوالخیر خان** چون خاقان منصور [illegible]
[illegible] ابوالخیر خان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
و بعد از [illegible] ابوالخیر خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible] ابوالخیر خان [illegible]
[illegible] آنحضرت
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] ابوالخیر خان [illegible] آنحضرت [illegible] خاقان [illegible]

استشنا و درآمد و چون چشم ابوالخیرخان بر بشرۀ همایون و اسرۀ میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال
ذات در تقلد امور شهریاری دید حضرت اعلی مشاهده فرمود از روی شفقت و مهربانی آن مایل جهانبانی را در آغوش کشید
و در پهلوی خود جای داده لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانید و بترتیب مجلس بزم اشارت فرمود و در غرابت بموجب فرموده
عمل نموده جامهای شراب مالامال در گردش آمد و بعد از انکه دماغ ابوالخیرخان از نشاء باده خوش شد از راه
جهت امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان سپرده و هنگامه آنحضرت تجرع شراب بیابی نموده اصلا تفاوت در احوال و
افعالش ظاهر نشد و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شد و زبان بتحسین خاقان ظفر قرین گشود و بیا العهد دست آنحضرت را گرفته
تر و تکمیل میکشید تا هر روز ... یونس خان رسید و با آنکه در آن اوان ابوالخیرخان بمرضی گرفتار بود و در ساعتی که ... خاقان
سعادت انتساب بخدمت رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست معتقد بیا علی مراتب دولت
و اقبال ترقی خواهی نمود امیدوارست که بقدم همایون تو مرضی که عارض ذات شده بصحت تبدیل یابد و روا مجلس مرتبط الافاده
و مراتب نوازش میفرمود تا آنکه قبچاق ازین سفر برداشته و خاقان منصور را توجه کرده گفت تو چند روز وقت ملاقات تاریخ نکردی
ماحصل احترام تو باین کار قیام ننمودم و حضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال برخاست و رسم ... خانی
القصه خاقان منصور یک هفته در اردوی ابوالخیرخان معزز و محترم اوقات گذرانید و ابوالخیرخان داعیه داشت که لشکر بیارد و بصوب
موکب نصرت شعار جهت تسخیر خراسان نامزد کند اما
باستحقاق قدر دولت فتح آن مجال اقامت محال نمود کوتاه کرد و اینزو الوس از بک بمرتبه پریشان نشد که خاقان

گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از دشت قبچاق و متوجه شدن ممالک خراسان بعز حمایت پادشاه علی الاطلاق

سلاطین را بتائید الهی • مرتب میشود اسباب شاهی
رسد امداد شان از عالم غیب • مدد از غیر ایشان را بود عیب
اگر بخشی تقدیر خواهند • بجا نکار شان بکمی چه دربند
چو مخصص ایزدی یاری نماید • در دولت برایشان بر گشاید
نظیران تقریر و شبیه این تصویر حال خاقان منصور جهانگیر • سلطان مغرب بینش دشت و شرق ...
ابوالغازی سلطان حسین ... • فیروزی نصرت کام یابید
بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی متعلق آن گشت که اعدا و غیر ایشان بر سریر سلطنت خراسان متمکن باشد ابوالخیرخان پیش
از انکه حضرت آنحضرت ... بعزیمت شده و آنحضرت ... بنفرت ... از اعداد سپاه ... و از کمال ... فارغ ...
لامسه در آن ... فتح و ظفر معاون آنحضرت ... و عنایت یزدان فرموده ... و اذا عزمت فتوکل علی الله
اعتصام جسته و قدم توکل استوار کرده و دین ... فتح و ظفر ... از عنایت حضرت ... و رفت ... از بسیاری لشکر ... و
اقدم ... استعداد حرب و پیکار ... بمراحل کم تر ... موده ما بقی غیب ... و روش ... موش رسانید
بمرجان که در و ارکان ... • رکاب ... دولت ... • و از مرحله ... مفتنت ... اقبال باستقبال موکب ...

بیت

فال جهاد ... خجسته ... روحانی ... • بهر منزلی که دو علوه ... • شود دو ... شاهی ...
طوطی ... شیرین مقال ... کیفیت حال ... رقم می نماید که چون حدود ... از وصول موکب گیتی نورد ... اقسای منزل
مهر عالم ... ابوسعید میرزا ... سلطان سعید ... ابوسعید ... ماحصل
منصوری ... آمده ... و اشراف ... بلوازم ... قیام و اقدام ... و ... باد شاهی
زبان حال ... کشود ... حبیب ... امیر ... الدین ... علی ... که در ... حکومت ... داروغگی استقلال
داشتند ... مراسم ... صورت حال ... میرزا سلطان احمد با سپاه و یاران ... 
خاقان ... از جیحون عبور ... ابوالغازی سلطان حسین میرزا ... شجاعت ... نزدیک ... آمده بود ... ابیورد
بجانب مرو ... امیر ... الدین ولی بیک ... میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری ...
ارارن ... بیک رسیده ... صورت مقاتله ... روی ... شاهزاده منهزم ... روی ...
و القصه ... سلطان سعید ... مرو ... تحقیق ... انجامید ... گشت ... خاقان منصور ...
و ... آن ... آنحضرت ... میرزا سلطان محمود ... فرخی ... از روی ...

رفعت



رفعت طلبید و ابقدم جلادت پیش رفته میرزا ابوسعید پادشاه کبیر خاقان منصور از عنایت کرم جبلی بجریمه او عفو فرموده گفت بیت

چه گیرم سر راه سرکشته • چو برکشته بخت برکشته • و میرزا سلطان محمود از آنجا بعجلت و سلامت کجا دو آمده فرود آمد و از آب آمو به کنار
روان عبره نموده ... خاقان مظفر لوا چون از قصبۀ ... و کوچ کرده بعد از طی یک دو منزل امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هرات بموکب
همایون رسیده بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده و مضمون این مقال بعرض رسانید بیت تخت جمشید تاج افریدون
ارزومند پای تارک تست • آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابوسعید جاندار ... را ابنا ... مهرات ارسال داشت و چون شاه
بدان حال فرود آمد جمعی از اهل فتنه و فساد ... و ... حمایت شد فرمود ... بعدل و داد ... بعد از آن
و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ چیز ... متعرض کسی نشود و چنین ... آن سپه ... از جور و طغیان او باش و مفسد
نجات یافتند و در روز ... شنبه نهم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه موکب همایون خاقان منصور
بفرخی و ... ساعت ... ارکان دولت در رکاب • شمال کوه ... رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف به تهنیت از شهر
بیرون شتافته به استقبال مستعد شده و بانواع عاطفت و التفات سرافراز گشته زبان به ... گشودند و تخت حامی جلب ...
رشک افزای سپهر ... شده و روز ... شنبه نهم ... پیوسته بسعادت ... شرف ... گردید و روز جمعه ...
در مسجد دار السلطنه هرات خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزیین یافت ... و خطبۀ آن بقعۀ شریف ...
مبارک بدو تهنیت بوج ... رسانیدند بیت جهان ... سپهر ... رواج ... آغاز ... • ... کامکار ... نقش سکه
شاه عالمیان ... نوازد • چون قدم سوی سواد هرات • ... روی زمین ... • آتش ... خانه ... از سبب عدل ... عالم
یافت ازانم شاه دین پرور • ... آب تیغش ... آتش ...
گشت چون گلشن ارم خرم • والحمد لله علی ما انعم و الصلوة و السلام علی نبیه الاکرم ذکر وصول آنحضرت پیشاهبا فرخ شعار سلطنت و سریر
فرمانروائی بیاغ زاغان و مسند ... فتح و ظفر بلغ عدل و ... بر فاق ... بفرخی ... بموجب تجارب اهم ... 
سعادت مندی ... که چون ... دولتش از مطلع سلطنت • ... تخت ... عنایت ... • ... لیکن
... عالم
و استقلال طلوع نماید ... سرکشان ... بنام مرادی ... و ... لطف و الطاف ... آفتاب ... عدالت ... تشنه لبان
سالک ... و ... الطاف عدل ... احسان ... سیراب ساخته ... احتراز ... رسانید

... نقش ... کشور ... آئین ... خاقان منصور ... اوصاف ... شریعت آغاز ... بانوار ... کشور ستانی ... 
... مقصود ... گیتی ستانی ... رواج ... آغاز ...
... سالکان ... مسلمانی ... بود مقصود ... 
... رعیت پروری ... چو اعلام ... بر افرازد • کند تعمیر قصر عدل و احسان ... چون ... ابوالغازی سلطان
میرزا ابوسعید ... حضرت ... امیر ... خاقان ... ابوالغازی سلطان
پادشاه ... گیتی ستانی ... پادشاه ... کلام ... 
... مملکت ... سلطنت ... خراسان ... و اتفق ... کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة ... 
... رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه از تخت ... بیک ... بقدم مبارک ...
خاقان سعید مغفرت پناه ... پادشاه ... فیروزه ... دار الملک ... اقالیم ...
سحاب معدلت آن سلطان ... آنحضرت ... 
... امور ... و اشفاق ... امور ... 
برفاهیت طوایف انام ... تقویت ارکان شریعت و قواعد احکام ملت ... 
رعایت سادات و قضات و فضلا و ارباب ... عنایت ... بتقدیم رسانید • شد از انوار عدلش ...
زمین ... • ... عالم ... • ... از تیغش ...
... روی زمین ... چون خاقان مظفر لوا ... دست ... سپهر ...

يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا استوار داشت و غير نقش محبت و مودت حضرت طاهره خاتم النبيين
عليه و عليهم اجمعين صدق بر خاتم دل نقش نگاشت و در آن ایام که بر بسیط سلطنت فرمان نافذ یافت و شعشعهٔ انوار دین پروری بر اطراف آن مملکت
تافت رایات شریعت آرایش بنابر اقتضاء فرمود که خطبه و سکه را باسامی و القاب ائمهٔ معصومین مزین سازند و صیت دین پناهی در اطراف آفاق انتشار
داده آوازهٔ تجدید قواعد شریعت بنی هاشم از ایوان کیوان در گذرانند جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دار السلطنه هرات مناصب معتبر و

[illegible]

ذکر وصول [illegible] و رسیدن [illegible] سعادت ملازمت خاقان منصور و [illegible] سرانجام جمعی دیگر از [illegible]

[illegible]



[illegible]

گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربیجان بعزم تسخیر

[illegible]

میرزا الغ بیگ و امرا ایلغار خبر وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه و اوبهٔ ییلاقی پایان آمده در عقب میرزا یادگار محمد روان شده خود
خاقان منصور از در آمدن میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه میدان رزم جزم نموده و از جلگاه جنوشان ... 
کوس کرده در میان جنوشان و اسفراین ... در آمده و میرزا الغ بیگ و امرا ایلغار در آن منزل با اردوی نصرت آثار رسیده خبر میرزا یادگار محمد و سپاه
آذربایجان رسانیدند و خاقان منصور چون از حال دشمنان ... خبر یافت سید مراد ... و میر علی میر آخور با هزار سوار جرار ... منقلای
از پیش روان ساخت و آن شب ... [illegible]
کرده و میر علی خائب گشته امیر سید مراد بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند

## ذکر محاربهٔ خاقان منصور ... با میرزا یادگار محمد

صباح روز دیگر که ... [illegible]

[illegible]



[illegible]

## ذکر بعضی از امرای ... آذربایجان

[illegible]

بطرف بسطام و دامغان آمد و بعد از آنکه سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر مآثر بایلغار زمانی آن طبقه را در حیز
تسخیر کشیده [illegible] بیک را [illegible] از دست بیرون [illegible] و [illegible] امیر [illegible] بیک [illegible] ساسیر [illegible] فتح دار و باب آن
دیار رسید [illegible] کسکی [illegible] خواجه [illegible] که از [illegible] حضرت [illegible] بود با صنوف الطاف اختصاص یافته موکب شاهی
بعد از آن از سبزوار متوجه میرزا بایکار محمد شده چون [illegible] بایلغار [illegible] عساکر خاقان [illegible] گشت [illegible] سپاه
شاهزاده بیار علی ترکمان و بیرام ترکمان [illegible] ترکمان [illegible] که [illegible] ایلغار [illegible] رفته بود [illegible] خود [illegible] سپهر [illegible]
شعله [illegible] میرزا بایکار محمد منکوب شده امرا و اعاظم [illegible] عبد الله [illegible] دولت ملک را [illegible]
دیگر اسیر کرده [illegible] امیر حسن بیک [illegible] گشته [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] آمده [illegible] وصول [illegible] جاجرم [illegible] فلک [illegible]
کاری تمام ساخت ع کار فلک اینچنین بود و چو بیستی **گفتار در بیان [illegible] یافتن [illegible] معاودت رایت خاقانی بدار**
**جهت عنایت توم** دران ایام که جاجرم از [illegible] خاقان [illegible] بود [illegible] و سعید [illegible] آرام [illegible]
و در این خبر [illegible] عسکر ظفر اثر [illegible] که میرزا بایکار محمد [illegible] جمعیت امیر [illegible] شیخ تیمور [illegible] نشسته [illegible]
حسن [illegible] و بعد از چند روز [illegible] آمده [illegible] شاهزاده [illegible] اتشار [illegible] فوج [illegible] سپهداران صف
شکن از موکب خاقان نصرت [illegible] و روی [illegible] آورده [illegible] آنحضرت [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] اتفاق گشت و عنایت [illegible] عزم
روزی چند از [illegible] نزدم [illegible] گذشت و از جاجرم [illegible] و پس از قطع منازل و مراحل [illegible] مشهد مقدس [illegible]
و اجب الاحترام [illegible] علی ابن موسی الرضا [illegible] آمده [illegible] ریاض دولت [illegible]
[illegible] و بعد از وصول [illegible] دار السلطنه هرات
[illegible] داده [illegible] ملک [illegible] سپاه [illegible] آن دیار [illegible] در خلال احوال گذشته [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خواجه قطب الدین [illegible] گفته [illegible] مبلغ [illegible] دینار [illegible] خواجه عبد الله [illegible]
اشراف دیوان اعلی [illegible] خاقان منصور [illegible] خواجه عبد الله باتفاق خواجه نظام الدین
[illegible] مهام دیوانی [illegible] داشت [illegible] نرد [illegible] حواله [illegible] مطرفان [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] عوام الناس هجوم نموده خواجه عبد الله [illegible] میرزا [illegible] نشسته بود
[illegible] خلایق [illegible] یکی از [illegible] حیله [illegible]
این خبر [illegible] همایون رسید [illegible] سلطنت آشیان ابو سعید [illegible] گشته [illegible] خواجه عبد الله
[illegible] همایون رسانید [illegible] آن حال خاقان [illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible] و الطاف [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] آن دیار [illegible]
آن [illegible] آمده [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] اعاظم [illegible]
[illegible] دولت خاقانی [illegible] حضرت سلطانی [illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
[illegible] اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس [illegible] اشراف نشست بعد از آن [illegible] همایون [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
[illegible] که [illegible] بر [illegible] میرزا [illegible] موکب [illegible]
وقوف یافت [illegible] مملکت خراسان [illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] آسمان [illegible] خبر [illegible] طایفه [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible]
و مقابله خاقانی [illegible] خاقان [illegible] از موکب همایون [illegible]





جسته خاقان بصوب [illegible] انعطاف [illegible] و پیش از تمام [illegible] اردوی خاقانی [illegible] اعلام نصرت [illegible] آنحضرت [illegible] بصوب
[illegible] متوجه [illegible] گشت [illegible] امیر [illegible] روزگار
و مصونت [illegible] دار [illegible] جانب [illegible] توجه [illegible] بعد از وصول [illegible]
که [illegible] آن حضرت [illegible] تشریف [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] این سخن [illegible] خاقان [illegible] الطاف [illegible] مقصد رسید
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] علی [illegible] ماوراء النهر [illegible] سلطان [illegible]
سالک طریق [illegible] بر [illegible] جاری شده [illegible] جانب توجه [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible]
چون امیر [illegible] دولت [illegible] حضرت [illegible] اجتماع نموده [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] دولت خاقانی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] آثار [illegible] و امیر [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible]
و از [illegible] امیر [illegible]
و محصول [illegible] دولت [illegible]
[illegible] الطاف پادشاهانه [illegible] دولت [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] رایات [illegible]
مکارم اخلاق [illegible] حضرت خاقان [illegible]

**ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و ظلم و تعدی امرا**

بصوب [illegible] باز [illegible] میرزا [illegible] بصوب [illegible]

**دیوان آذربیجان** دران اوان [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] ابو المظفر یادگار محمد میرزا [illegible] طوس [illegible] شاهزاده [illegible] سلطان بیگم [illegible] امیر [illegible] سلطان [illegible]
چهارشنبه [illegible] آمده [illegible]
ماه محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام میرزا یادگار محمد خواندند [illegible] سلطان [illegible]
در سلک [illegible] **بیت** [illegible] سلطان [illegible]
و چون میرزا یادگار محمد [illegible] اعلی [illegible]
میرزا [illegible] امیر حسن شیخ تیمور [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] مقدم [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر [illegible] شاهزاده [illegible]
و ساتین سلاطین [illegible] خطبه [illegible] دولت
امیر حسین بیک [illegible] میرزا یادگار محمد [illegible] منصب اشراف دیوان
[illegible] قطب الدین طاوس [illegible] سلطان [illegible]
آن شاهزاده [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] امور مملکت [illegible] اطراف و ولایت خراسان [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] سلطان [illegible] امیر [illegible]
[illegible] گشت [illegible]

در خلال آن احوال امیر حسن شیخ تیمور که ضبط آن سرحد متعلق باو بود بواسطهٔ کم‌روزی که از امرا و اعیان در خاطر داشت از آن مرز حسن بجانب
سلطان و جرجان [illegible] توجه نمود و ظهور این امور موجب آن شد که گرت دیگر آفتاب دولت خاقان منصور از افق دار السلطنهٔ
هراة طلوع فرمود **گفتار در بیان توجه خاقان منصور بجانب [illegible] مرتبهٔ دوم و ذکر مراجعت بعد از تقدیم مشورت با امرای صاحب رای**
در آن ایام که قضیهٔ [illegible] از حیث مقدم معز السلطنة [illegible] بعنایت بی‌مشورت [illegible] شراب انگور کامیاب
و کامی مخمور است مرکز خیال [illegible] و در کار [illegible] میکند [illegible] نقش [illegible] کشور کشائی [illegible]
حضرت او صورت [illegible] هراة [illegible] دولت [illegible] شیخ شریف [illegible]
نزدیک رسیده [illegible]
بجانب دار السلطنهٔ هراة [illegible]
بود [illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
در خفیه [illegible] خاقان منصور [illegible]
جواب [illegible]
[illegible]
چو [illegible]
پس [illegible]
با مشورت [illegible]
موده [illegible]
سپهر [illegible]
[illegible] ذکر صفت بیت
بتوفیق حق پادشاهی کنند ✿ چو پاینده باشد از لطف حق ✿ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هراة [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
رساند [illegible] خاقان [illegible]
شرح این واقعه [illegible]
[illegible]
ثابت [illegible] بیت [illegible]
و بعد [illegible]
موجب [illegible]
[illegible]
[illegible]
و خاقان منصور [illegible]





ساخته بود موافقت کرده [illegible] خاقان منصور [illegible] اشارت [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] امیر علی [illegible]
[illegible] امیر مظفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و امیر علی [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
و خاقان منصور [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
شاهزاده [illegible] **گفتار در بیان جلوس خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و وقوع بعضی از اتفاقات** [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شبها میماکفه اینه بودند اقبال آسا بیارگاه سعادت انتما شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند و سوغات‌ها ... [illegible]

و ... [illegible] ... فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها

بر زبان ... [illegible]

بیت

جهان گشت از نو زر فلک یافت ❊ ز زر طلعتش ز رفعت یافت ❊ شد از بیخ ... [illegible]

[illegible]

ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ بحیطه تسخیر میرزا سلطان محمود و بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در یورت قشلاق روی نمود

[illegible]





نموده بود نزد غلبه کرده و میر محمد را زخم زده ... [illegible]

... سلطان محمود میرزا ... [illegible]

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چکمن ❊

[illegible]

جانب مفرد لشکر ادوم سهام خونآشام ایشان را بسپر امیر زاده آفتاب حجاب بر کشیده بیت چنان کمانداز رسیده ام جنگ کشاد و نفاذ شست تیر خدنگ
چنانک سپهر را باران تیره کرگ کهن کمان گشته از خطر و دران اثنا امیر حسن شیخ تیمور از غایت تهور با مردم خود سپاه بر کشیده اعدا در برابر اعدا استقبال
آن حضرت خاقانی منبر اعتماد اینجانب بر خیر خاقان منظور نوافر گشته چنانکه کاه دیگر چنین بر دشمنان زبان یکی و دو دلیرانه از تمام اسقام میرزا بی آرزو تا
برانجبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر درویش علی و امیر سید و محمد علی و شاه علی قلی بوستان را کوه ایمن از دوستان پادشاه زمین مکان آتشبار
و من حیات او را سوز تیر چون تیر علی میر آخور و موافقان او در معرکه در پر کشش جلادت در شمشیر انداخته و اسپان لشکر را در شمشیر نهاده ساختند
حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان معرکه نبرد مقرر نور الهی تیره از سپهر در انداختند و شمشیر زهر آگین از غلاف بر کشیده بمیان میر زبان گرد و حمله آوردند
در شستان آهنین حمیت ایشان که از پاشان مجتمع بود بدفع بیداد النفس متفرق و پریشان ساختند بیت بیک حمله آن شیر مردم شکار
بر آورد از خیل دشمن دمار و بر تیغ و یاس از جوانان لشکر ظفر اثر سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبد الله و امیر عبد الخالق و سک
میرانشاه سلطان و در لشکر اعدا و زنگی و قراولی امیر بابا حاجی با جمعی از جلادت ظفر اقتباس بر صف محمد آوردند و آثار روز رستخیز ظاهر گردانیدند و آن
جنگ که از غاز جلادت و مردانگی در آن معرکه آتش الحرب اشتعال داشت نیر زوبین دلیرانه بر هم زدند و مردم سلطان محمود میرزا تیر بلای ثبات افشرده و دست تهور از
آستین بیرون کرده جنگی در پیوستند کام بیک تیغ از دشت صدمت هم سپه دوران ضعیف حیا و خنجر آهنگ جو نموده فغان کوس
و آهنگ شقاق از کرنای در حمایت گرفت این جنابت ... خاب در رکاب ابر نیستان گشته چون کشوده بودند سینهای آتش افشانی دشمنان سوز
سینه خست دلیران سهام خون آشام برق کردار آتش ماتند رکاب و دزدان باولافت شمشیر آبدار از رگهای خون سیار غبار صحرای پیکار
نشد دلیران آن سپاه گرد و کردوی را از تیر ساخت آنانکه زنده برده زمین جمیز ساینده چنان شعله زد آتش کار زار
که دل سوخت ... از آن سو و آن ... چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت مبشر اقبال مژده و
ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات فیروزی بر صفحات احوال سپاه سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید
و جنود ظفر ورود خاقانی رایت فتح افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته شدند و آن جناب الحمد لله العالمین در عالم انداخته
و در آن جنگ قریب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسوقت بایقرا میرزا که با جمعی از لشکر فیروزی سنق را ایستاده بود
رسیدند و میرزا بایقرا جمیع ایشان را مستغول گشته ناگاه با پیرش خود آمد و آنجناب از پشت زین بر روی زمین افتاده یکی انگشت
پایش شکست و در این سپاه سلطان محمود میرزا که از غایت نزدیکی درگرفته بر او اسپ امیدند و چون تنی چند بطرف عساکر خویش رفتند
ناگاه خبر تیر پادشاه ایشان بتحقیق انجامیده دست از میرزا بایقرا باز داشتند پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را بطرف برادر کامیاب
رسانیده خاطر اشرف اعلی را از ان واقعه فارغ گردانید القصه خاقان منصور بعد از فتح چنان جلیل فتح و ظفر و فرار دشمنان در منزل دلکشا
اثر نزول اجلال نمود و امرا و سپاه ... آثار مردانگی و آنکه کفایت شجاعت و سعادت بجای آورده بودند باصناف اعطاف بادشاهانه و انواع
مواهب خسروانه مفتخر و مباهی گردانید و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلت ایشان را بلند فرمودند و
از آن جمله احمد مشتاق را که پای جرات و جلادت در میدان نهاده چند زخم خورده بود با یابت قبه الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چون لشکر
همایون در خان جایت قادر بیرون از منزل چکمن بنواحی اندخود باز گشته روزی چند در آن اقامت انداختند والحمد لله المنعم المتعال والصلوة
والسلام علی سیدنا محمد وآله خیر آل ذکر وصول میرزا ابابکر والد میرزا پیرمحمد مسیحا بملازمت خاقان صاحب
قرآن شاهنشاه ... در اثناء وقایع میرزا سلطان ابو سعید بوضوح انجامید که میرزا ابا بکر شاهزاده بلند همت بوده و والد ... آنکه
دولت بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت می نمود و بعد از قتل میرزا ابا بکر امیر جلال الدین مزید ... بدخشان رفته فا سند شاهزاده
رفته به او اسطه جمعی کثیر از امرای لشکر در آن ولایت جمع آمده محافظت میرزا ابابکر انتظام بذیرفت و چون در موضع چکمن بخدمت پادشاه و نزول خاقان
دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت میرزا ابابکر امید نمود که با خاقان طرح موافقت و مودت انداخته دم از محبت و وفاق زند
از رود و ... پادشاهی منتظم ساخته ... از بدخشان لشکرآرای آمده ... جایه سرپرای عالی نسب رسیده و دست از ضمیر منیر ... در دارگاه عالم پناه رسیده
و چون پیر توسط ... خاقان منصور بر حقیقت ... دنیا مشرف گشت و بعد از استمالت ... سلطان امیر نظام الدین
علیشیر که شاهزاده ... عنایت خاقانی امیدوار گردانید ... بملازمت ... امیر علیشیر
فرمان شد که شاهزاده ... از کمال ... آنجناب منصور بود ... فرمود و ... روز

آن



آن نقد و ... آن وقت آن نقد از بعرض رسانید که شاهزاده و باتفاق امیر جلال الدین مزید ... عازم ملاقات همایون شده از آب جیحون گذشته
در ده و ... شرف خدمت دریافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را بمزید اشفاق و انعام و شمول مواهب اکرام نوازش فرموده چند روز بگلشن
و مجلس ... حضرت ... و محفل نشین صحبت و مجلس سلطان جم بارگاه شاهزاده را خاطر بعیش ... ساخت و بعد از انقضای
مدتی ... میرزا سپه ... خلافت بی حضرتی امام عظام امور سلطنت ... میرزا ابابکر رخصت داده به بدخشان ... روان
و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسیده از امیر مزید ... جمعی از محلیان ... حضرت ... بولایت ...
او را بد ربط مشاورت رسانیدند ... اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود در تسخیر مملکت بدخشان ... شاهزاده
و امیر ملازمت خاقان منصور ... روزی چند در ... آنحضرت ... اوقات گذرانید و در حین مخالفت احمد مشتاق
فرار نموده ... بنحوی که ... چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور
و آمدن میرزا شاه ... عزم ... میرزا محمد ... واقع ... چون در آن اوان که بواسطه استیلاء میرزا ابابکر ... بعضی ... در ... خراسان ... هرات
موکب همایون خاقان ... مختلف نموده ... میرزا محمد عمر ... میرزا سلطان خلیل ... میرزا محمد سلطان ... میرزا محمد ...
تیمور گورکان باتفاق یوسف ... سپهر ... از اردوی همایون ... جانب ... روزگار
آوردند و بعد از وصول ... ولایت امیر نظام الدین احمد ... اراکان سلطان ابو سعید بوده ... بحکومت میمند ...
... او را ... میرزا محمد ... خاقان منصور ... میرزا
سلطان محمود ... میرزا محمد عمر ... شاهزاده
... خاقان منصور ... میرزا ابابکر ... جانب بدخشان
... میرزا محمد عمر ... خاقان منصور ...
... خاقان ... امیر ... آن
... فرمود ... شاه ... میرزا از ...
خاقان سعادت ... جمعی ... چند روز ...
... در ... ساخت ...
... از آن میدان جلادت ...
امیر ... سلطنت ... آنحضرت ... میرزا محمد عمر ... شاهزاده
... از سپاه ... امیر ...
... ساخت ... اختیار ... آنحضرت ...
و چون ... شاهزاده ... خاقانی ... آنحضرت ... السلطنة
هرات ... دولت و اقبال ... جانب ... مخالفت و احسان ...
... میرزا محمد عمر بعد از وصول ... بطرف ... هرات ...
حضرت خاقانی ... امیر مظفر ... از سپاه ... آنجانب ...
... شاهزاده ... خاقان ... آمده ... آن ...
تیرزوشت ذکر سرافراز شدن بعضی از کارپردازان دولت بمراتب ترمیت و کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد
چون خاطر خطیر ... متوجه آن بود که امیر علیشیر را ... خیرات و مبرات ... و صفات ... خیر ... و ...
... باعلی مراتب جاه و جلال رسانند ... سلطنت ... مخالفت ... همایون ... آنجناب ...
علیشیر بعد از چند ... التماس فرمود که امیر نظام الدین احمد ... سلطان ...
منصور ... در شهور سنه ست وسبعین وثمانمائه آن پادشاه ... آن امیر ...
عالی مراتب ... امیر علیشیر ... از ... رسانید ... سده ... مقام

استقامت ... صاحب منصب ... از جمیع امرا و عظام ... [illegible]

[illegible] ... خاقان مغفور ... [illegible]

عنایت بی‌غایت صدور یافت ... امیر ... مجلس ... امرای عالی اساس مقدم بر امیر علیشیر ... مقرب حضرت سلطانی

... خاقانی صاحب منصب دیوان اعلی گشته ... [illegible]

[illegible]

بیت [illegible]

[illegible]

بیت [illegible]

[illegible]

بیت [illegible]

[illegible]

فلک



فلک ... [illegible]

[illegible]

القصه ... [illegible] ... اکثر آن اوقات از ایام ...

[illegible]

[illegible] ... بعد از مراجعت امیر مظفر ... سلطان احمد میرزا ... سلطان محمود میرزا ...

[illegible]



[illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]

بیت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

**ذکر [illegible] میرزا ابابکر [illegible] شدن او بدست برادر خود [illegible]**

میرزا [illegible] ابابکر [illegible]

[illegible]





[illegible]

**ذکر مجملی از احوال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و [illegible]**

امیر ذوالنون [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ازدم رتق و فتق امور مملکت ...

در ایالت آن ولایت استقلال یافت ... [illegible]

... [illegible] ...

روح السلطنة ... [illegible]

بیت

... [illegible] ...

و چون امیرزاده ... [illegible] ...

... [illegible] ...

## ذکر طبقه رفقای ... [illegible] ... شاه مردان ... [illegible] ...

در شهور سنه ... [illegible] ... خاقان ... سلطان حسین میرزا ... [illegible]

... [illegible] ...



... [illegible] ...

## در بیان حال میرزا محمد سلطان که مشهور است به کیچک میرزا و ذکر انتقال شاهزاده ... [illegible] ... ازین سپنجی سرای دنیا

شاهزاده محمد سلطان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]



[illegible]

ذکر وصول بدیع الجمال بیگم ... السلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات

[illegible]

امرا و شاهزادگان در جنب رفاقتهای خود قرار گرفته بتجرع ساغر راح ریحانی و استماع الحان اغانی قیام می‌نمودند و در آن ایام فرح و سرور در خاطر جمهور
نزدیک و دور سرایت کرده مسند نشینان حجرات شش جهت و صفامان تنگ اندیشه انواع تعبیهای غریب و اختراعات امور عجیب بجلوه ظهور رسانیده در خاطر هر
صاحب وقوف خود صورتی نادر و هیکلی بدیع ماثر فام کرده انید و در آن اوقات از ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صباحت هر روز و
هر شب در مجالس ارباب عیش و طرب جمعی کثیر حاضر بودند و بنغمات دلکش و ترنمات روح افزا نشاط برنا و پیر و صغیر و کبیر می‌افزودند و از فروغ
جامهای بلورین که از شراب ناب مالامال بود بزم بهشت آیین را نور و صفایی می‌بخشیدند و ساقیان ماه چهره چون کواکب با نور آفتاب برابری
می‌نمودند محفل بهشت نشان را چون فضای سپهر برین روشن می‌گردانیدند **بیت** بسی چلکرنشان نغمه پرداز * که ای ساز دلکش از آواز
نوای عیش و عشرت می‌نمودند * نشاط باده نوشان می‌فزودند * و در آن ایام بهجت انجام بکاوون آستانه ملک احتشام هر ساعت مایده‌ای ملوّن جمع
جمع خیر و عام معد و مهیا می‌ساختند و از وفور اطعمه لذیذه و کثرت اشربه لطیفه رسم گرسنگی و تشنگی از روی عالم بر می‌انداختند **بیت**
بزم خسروی مردم طراز * شدی خانهای نعمت از وی پرور * مهیا بود هرچه انسان خواهی * و در روزی که طوی بزرگ بوقوع
پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند بنت سلطان حسین میرزا سلطنت خان بتقدیم رسید و دست غایت قانی
امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان سده سنیه راحت علیه پوشانید و بعد از انقضای اندک زمانی از آن جشن و سور وصول مظفر حسین
میرزا بجهت خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال شاه را با وی در سلک ازدواج کشد و زمان همایون ترتیب
اسباب آن کار رونق و رواج یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امر جشن و طوی و سایر مهمات سور و سرور بوقوع پیوست و ابواب
انس و تشعشع و شادمانی نسبت بامتن مسعود و زمانی محمود سادات و قضات و اهل درین مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف
احمد حفید تفتازانی آن دو گوهر گرانمایه را به عقد یکدیگر درآورد و در آن محفل نثارهای لطیف و نفایس اجناس حضار مجلس افشانده شد و چون شاید و بیقیق
رسید و هم در آن سال میان ابوالمنصور مظفر حسین کورکان و خانزاده خانم لوازم امر زفاف بوقوع انجامید **بیت** چو جان و تن بهم پیوسته آن شاه
که جان از تن نشد فرق و تن از جان * و چون سنت الله تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره متعلق آن بود که دوران ناپایدار مراسم
مقارن جراحتی باشد و حکمت مستلزم متفق هر سروری بقرین ماتمی و هر سپهرداری متصل جانگدازی در خلال این احوال پادشاه حمیده خصال
ستوده فعال بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق و جوار عالم انتقال نمود و این معنی موجب ملال خاطر ستوده ماثر خاقان بی‌همال
بنا بجهت رسم ... چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرموده بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ملک علام و الالام اولاد
امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان آنحضرت را خلع گرانمایه پوشانیده از لباس تعزیت بیرون
آورد و در زمستان آن سال بقشلاق مرو رفته در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام کرد **ذکر**
**تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی و ترتیب یافتن خواجه مجد الدین محمد کار شاهی** در زمستان سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه
که خاقان عالیشان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته بود رای ملک آرا چنان اقتضا فرمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر علی بیک والی
جرجان شده بود از آن مملکت بآستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر متقلد حکومت دار الفتح
استراباد گردد و چون مکنون ضمیر منیر را با امیر صاحب تدبیر در میان آورد بنابر دوری سلطان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت شوق
سلوک طریق حصول مرضات سبحانی نخست بقبول آن امر زبان نگشاد اما بعد از الحاح و مبالغه بسیار رضا بداده روی توجه بدان جانب آورد
و از ملازمان درگاه عالمپناه امیر نظام الدین بابا علی و امیر جمال الدین را همراه برد و چون نزدیک باسترآباد رسید امیر مغول متوجه ... گذاشته
علم عزیمت بصوب هرات برافراشت و ... اهالی استراباد از نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم گشته سادات و علما و اشراف
و اعیان و اکابر و کلانتران جرجان بمضاف الطاف آن امیر ستوده اوصاف مخصوص و مباهی شدند و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و الطاف
از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند حکام رستمدار و مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب
استماع نمودند رغبت بر ... اطاعت در آورده رسل و رسایل باسترآباد فرستادند و تحف و هدایا و تبرکات مایعتاد ارسال داشته جواهر اخلاص
بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطه استراباد مستقر سریر عزت آن امیر والاحشمت بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان
یعقوب بیگ میرزا چند نوبت معتمدان بتحف و هدایای نفیسه نزد آنجناب روانه گردانیده و مراسلات محبت آمیز و مکاتبات مرحمت انگیز فرستاده و کمال
محبت و مودت بظهور رسانیده و مقرب حضرت سلطانی تمام ایلچیان سالک مسالک مهربانی را بانعام اسب و جامه و زر نوازش کرده نزد





حمت خویش جهة سلطان یعقوب میرزا و حکام گیلان و رستمدار و مازندران چنگشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و
سرفرازی مدتی به نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن مملکت تمکن نموده جناب نقابت مآب سیادت پناه امیر برهان الدین عطاء الله
در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید **بیت** آن امیر علیشیر که دارد * از صفا بدون زحد تقریر * چون که دو قبول امارت باز
تاریخ شد امارت میر * و هم در آن زمستان که خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور نامیه منور داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد
قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آن زمان که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین
محمد کرمانی بر الکه مذکور نسبت بخواجه محمد سخنان تقریر آمیز بر زبان آورده و آنجناب از کثرت مشاغب معزول گشت و مدت نه سال شرکت
محمد علی توکلی سپه ... بوده در سایر مهمات سلطانی مدخل نمی‌نمود و در آن اوقات چند نوبت از خدمت حضرت خاقانی وداع ... استدعا
نموده خاقان عالیشان بنده نواز از خاطر نورپاش قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را بمراتب علیه و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و طلب فرمود
قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود
خواجه افضل و خواجه نظام الملک را گفت که مبلغ ده تومان کپکی جهة مهمی که روی نموده سرانجام می‌باید کرد و آن دو وزیر چنانچه بایدا این سخن را
جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید نوازنده عرضه داشت کرد اگر حضرت اعلی اراده فرماید
تومان که ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هریک هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوانی تصرف می‌نمایند فی الحال کفایت نمایند تا به ده تومان
چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متعجب گشته محل حمایت بر ترتیب امور سپهر حکومت مقصور گردانید در روز دیگر قاضی
تیغ کار فایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر منصب توقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت
و تشخیص مهمات داد و خواهان معوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و هیچیک از امرا و وزرا و صدور و مقربان معنی از مهمات ملکی و مالی سلطانی
و سرانجام جمیع امور سپه کار دیوانی را بی توقف و شعور آنجناب بوقف عرض نرسانید و رای صواب نمای او در تفصیل تمامی مهمات
عمده دانسته و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در فرامین مطاعه آن خواجه والانژاد را معتمد السلطنة و موتمن المملکه
نویسند القصه چون نام خواجه مجد الدین محمد در یک لحظه از بر تو عنایت خاقانی از حضیض الخطاط روی باوج ارتفاع نهاد و کوکب بخت بخشم
رفته صبح کن باز آمد خواجه زبان حال بمضمون این مقال بگشاد که **بیت** شب ظلمانی مرا شد اثر صبح پدید * یافت فعل
غم از عالم صبح عید * دل اگر خار جفا دید هذا ادرانت * که گلستان وفا باز گل بخت بچید * و چون خاقان منصور فصل زمستان در مرو شاهجهان
بپایان رسانید مانند آفتاب عالمتاب عنان عزیمت اشرف خویش گشته بصوب دار السلطنه هرات و خواجه در آن اثنا خواجه افضل الدین محمد منتظر فرصت
در آن که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام در آمده او را بعقید مواخذه و مصادره مبتلا خواهد گردانید و جهت تخلص از آن ورطه
اندیشیده با آنجناب گفت اگر مصلحت باشد بنده بجهت کار استراباد رفته محاسبات و ... سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بخزانه
موصول ساخته بخزانه عامره رسانم خواجه مجد الدین محمد نیز بنابر ملاحظه آنکه هرگاه خواجه افضل الدین محمد غایب شد معایب او را آسانتر خاطرنشان
پادشاه عالی گهر سازد او را اجازت داد و خواجه افضل الدین مانند تیر از کمان بجانب استراباد شتافت و در غیبت آن خواجه بموجب کوکب
و اقبال خواجه مجد الدین محمد بدرجه کمال انتقال نموده جمیع صدور و زرا و اکثر نوئینان و امرا کمر خدمت آن خواجه عالی گهر بسته در رعایا و مزارعان
و محترفات و پیشه وران از دست امراء زمان دیوان نجات یافته در ظلال عدالت و نصفت فارغ البال نشسته و خواجه مجد الدین محمد مال و
متعلقات اشتغال را در مصادره کشیده هرکس در وقت حشمت و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل الدین در امری از امور پادشاهی
دخلی داشت لباس و اطفال معتقد و مضبوط گشت و هرچه در دست قدرت ایشان می‌رسید فرو می‌آورد و اطوار ملایم ... زمانی قریب ده هزار تومان
کپکی از بابت وزرا و عمال و دیوان اعلی و بقایای تحصیل ایشان در خزانه عامره محروز شد و اکثر نویسندگان بتابی تمامی ... گشته کار ایشان
بجائی رسید و از فرط مطالبت هیچ علاج از پای در آمد که بیکد ... و لیکن بار از رعیتی رسپیل رشوه ستانده از کمال استیلای استغنا
هیچ حوالی زمره وزارت که متقدر سپهر موری آزار رسانیده را رسانده **بیت** پاس عدلش رسید تا حدی * که بری در دشت هیچ حیوان
خرده را از دست کس نیارد برد * مگر از دست زرگران سوهان * و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت نماز پیشین بمهمات و تفصیل
مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی مشغول بود بعد از آن تا قریب بغروب باخاطر لطیف از اقاصی روزگار و اهل دل و فضلای عصر صحبت می‌داشت
و در مجلس او تحفه‌ای ظرافت آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار می‌گذشت و هرکس درین باب سخنان نیکو میگفت نزد خواجه مقبولتر می‌گشت و در

در ایام خواجه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و آن جناب در ترتیب اطعمه الوان [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] بیگم سلطان [illegible] از عالم [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] خواجه افضل الدین محمد کاتب [illegible] و آمدن امیر نظام الدین علیشیر [illegible] خاقان

چون خواجه افضل الدین محمد چند گاه در استرآباد [illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible] آمدن [illegible] بیان شروع شاهزاده محمد معصوم [illegible] الغ بیگ میرزا و آذین بستن [illegible] هرات از پل مالان تا باغ جهان آرا

[illegible]

آورده و گردون متواتر مطلعی از جرب دست و خوان احسان اداران شیرین زبان میرزایان اغذیه لذیذه و اطعمه لطیفه از هرچه در حوصله خیال نگنجد آورده
و در آنچه با حافظه در دیده احتمال در آنکه بیرون و رنگ گلهها تنها تجدید ان و طعام چاشنیها کشیده و قافله جمیع روز از مقدم خواص و عوام ایام بر دیگران
گرد جمیع ممالک شهر **نظم** [illegible] آورده و حاضر [illegible] و [illegible] خاقان منصور [illegible]
در مجلس [illegible] لوازم جشن و سور قیام می‌نمود و چون از آن کار فراغت دست داد بعضی حافظ ملاحی و رضای [illegible] کرده بود از شرعیت حضرت
رسالت پناهی برکشاده **در سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او باشارت [illegible]**
**خلیل و رحلت [illegible]** سابقاً خامه واسطی نژاد [illegible] این کلمات نگاشته که چون امیر علیشیر از بابت استراباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر
حکومت آن مملکت را با امیر مغول تفویض فرموده و آن [illegible] اورده جرجان و در [illegible] مشغول بود [illegible] و تسعین و ثمانمایه علم حکومت
را بجانب [illegible] خواجه [illegible] الدین محمد [illegible] با روایت [illegible] بپایه سریر خلافت مصیر
و چون آنجناب بر حسب [illegible] دار السلطنه هرات رسید [illegible] بعضی از اهل شرارت [illegible]
آنگاه فرمان خاقان عالی [illegible] امیر [illegible] عباسی و امیر سلطان احمد [illegible] امیر درویش محمد [illegible] باستراباد [illegible]
خواجه فخر الدین [illegible] و [illegible] سعید [illegible] نظام [illegible] امیر مغول [illegible]
موافقت نمود [illegible] واسطه [illegible] عصیان [illegible] خواجه شمس الدین
[illegible] خواجه فخر الدین [illegible] [illegible]
[illegible] کمال الدین [illegible] سیادت پناه نقابت
[illegible]
از [illegible] کمال الدین [illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
حال [illegible] خاقان منصور [illegible] استراباد [illegible]
[illegible] امیر مغول [illegible] سلطان یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] میرزا [illegible] نظام [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible] میرزا بایسنقر [illegible]
**مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبه وزارت خاقان کشور گیر** **بیت** [illegible] **شعر** [illegible] **ذکر**
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] خاقان منصور
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] نظام الملک
[illegible] استحقاق [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] آغاز [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible] دیوانی [illegible]
[illegible] ثابت قدم بوده



با [illegible] خواجه نظام الملک [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] امیر نظام الدین درویش علی [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
خواجه نظام الملک [illegible] خاقان منصور [illegible] **گفتار در بیان ظهور آثار خلاف**
**از بعضی احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ و [illegible] حضرت [illegible]**
چون امیر نظام الدین درویش علی [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
حال [illegible] امیر علیشیر [illegible]
خواجه مجد الدین محمد [illegible]
میرزا [illegible]
آنحضرت [illegible] امیر درویش علی [illegible]
میرزا [illegible] امیر درویش علی [illegible]
خاقان منصور [illegible]
[illegible] امیر درویش علی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر درویش علی [illegible] امیر علیشیر [illegible]
[illegible]
منصور [illegible]
[illegible] خواجه غیاث الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان
[illegible]
[illegible]
[illegible] درویش علی [illegible]
و چون خواجه غیاث الدین [illegible]
[illegible] خواجه غیاث الدین [illegible]
[illegible]
و چون [illegible]
[illegible]
خاقان منصور خواجه غیاث الدین [illegible] درویش علی [illegible]
[illegible] درویش علی [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] امیر درویش علی [illegible]

[illegible]

**توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بر اقتضای قضای ایزد سبحانه و تعالی**

[illegible]

---

[illegible]

**ذکر مصالحهٔ خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت در زمان هدایت ملک معبود**

[illegible] وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا [illegible]

کشیده پرتو انوار عاطفت خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست عنایت خسرو پرورش پذیر خلعت عفو و امان در قامت قابلیت
امیر باتر پوشانیده جیغهٔ امیدواری و بهروزی خنجر طلا و زر نشان در امیر محمد باقر [illegible] اختصاص داده رخصت ارزانی داشت
و هم در آن ایام میرزا [illegible] با انعام اسب و زر و نفایس تبرکات دیگر مفتخر و مباهی گشته مقضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد و جناب [illegible]
در باب جمیع مسائل جمیله تقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه و نیز جناب سیادت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان
منصور [illegible] امور [illegible] یافت [illegible] بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار [illegible] امرا و لشکریان [illegible]
[illegible] روان شده [illegible] در منزل [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] امرا [illegible] خان [illegible] نوبت [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
منصور [illegible] قبة الاسلام بلخ [illegible] آن [illegible] ساختند و خاقان
[illegible] میرزا [illegible] امیر [illegible] محمد [illegible]
زمانی [illegible] در باغ جهان آرا نزول اجلال فرمود و بعد از آن [illegible]
و خاقان منصور [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
و حضرات [illegible] شاهزاده [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] سلطان محمد [illegible]
آن شاهزاده [illegible] خاقان منصور [illegible] ظهیر الدین محمد بابر میرزا است [illegible] ذکر معاودت خواجه قوام الدین

## نظام الملک به درجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذه شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر سبحانی

چون بسبب اتفاق امرا ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سر انجام
مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک به اعلی معارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبهٔ وزارت
برتر نهاده در روزی چند منصب استشراف دیوان اعلی مشرف بود بعد از آن [illegible] امرا [illegible] در دست [illegible]
[illegible] ممالک محروسه [illegible] امرا [illegible] و [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خواجه قوام الدین نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک [illegible] بودند [illegible] صورت
و سیرت آراسته [illegible] خواجه کمال الدین حسین [illegible] ذهن و فصاحت بیان [illegible]
و معروف بود و خواجه رشید الدین عبد الملک [illegible]
و این دو برادر [illegible] امارت و اختیار [illegible] خاقان عالمیان [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
و [illegible] الدین جهانگیر [illegible]
و چون خواجه نظام الملک [illegible] امیر محمد برندق و امیر
جهانگیر با سلطان [illegible] میرزا [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خاقان منصور را از امیر محمد برندق [illegible]
مذکور [illegible] امیر محمد و امیر جهانگیر را [illegible]





این دو امیر مهم خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیده [illegible] خواجه مجد الدین محمد از غایت
اندیشه [illegible] امیر محمد و امیر جهانگیر [illegible] صاحب [illegible] مولانا عبد الرحمن جامی [illegible]
جناب [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] باغ جهان آرا [illegible]
در مجلس [illegible] خاقان منصور [illegible] روزی چند خاقان
منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت [illegible] خاقان [illegible] باغ جهان آرا [illegible]
[illegible] امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد را طلب فرمود و امرا [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] امیر محمد برندق
و امیر جهانگیر [illegible] امیر جهانگیر [illegible]
خاقان منصور [illegible] امیر محمد برندق [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] امیر [illegible] خاقان منصور [illegible]
آن امیر [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] میرزا سلطان احمد و امیر [illegible] و امیر علی [illegible] و امیر [illegible] خواجه نظام
الملک [illegible] امیر محمد [illegible] خواجه مجد الدین [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] خواجه نظام
الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] امیر علی [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
خواجه نظام الملک [illegible]
که خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] خواجه مجد الدین [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible] مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible] مجد الدین محمد [illegible] خواجه نظام الملک [illegible] خواجه مجد الدین محمد
[illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]

دیم در آن کره نامه نظام الملک آن وجه را بتفصیل نوشت و در وجه بعضی از علاقه اتراک و شاگرد پیشگان و بنا بر آنکه سرانجام آن وجه متعذر بود خواجه
دیم [illegible] سرایت می‌کرد [illegible] ملوث شده امتحان گشت و [illegible] جماعتی کرده مصحوب [illegible] از مردم [illegible] پوشیده و پنهان
روان شده و در این سال نظام الدین درویش علی [illegible] یافته بجانب حجاز توجه نمود و آقا خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل [illegible] رسید فی [illegible] ذی القعده
سنه تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویش علی [illegible] اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت
بهراة رسید و نوبت دیگر بر مسند ایالت تکیه زد چنانچه در محل خود مرقوم قلم خجسته رقم خواهد گشت

### ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استراباد و بیان شمه از وقایع که دران اوقات اتفاق افتاد

چون زمام ایالت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاهزاده [illegible] تا استراباد شتافت و رایت دولتش [illegible] ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و رستمدار رسل و رسایل و پیشکشهای لایق بآستان سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت و انقیاد [illegible] و بدیع الزمان میرزا بسط بساط معدلت و رأفت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نمود و [illegible] ابواب انعام و احسان بر روی رعایا [illegible] و امیر شمس الدین محمد عباسی را از پایه [illegible] منصب امیر الامرایی و اختیار ملک و مال [illegible] و زمام امر امارت و صاحب دیوانی را بکف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن معز الدین شیرازی نهاده و مهم صدارت و پیشوایی ارباب عمایم [illegible] مسعود بن نظام الدین احمد بن امیر خاوندشاه مفوض گشت و چون [illegible] آن [illegible] یافته بود بسیاری از امرا [illegible] شاهزاده [illegible] شوکتش از ایوان کیوان درگذشت و بدیع الزمان میرزا بترغیب امرا [illegible] بقصد تسخیر آن ولایت [illegible] استراباد [illegible] برجان مراجعت نمود و از جمله [illegible] در زمان سلطنت او در استراباد [illegible] عالی [illegible] فخر الدین [illegible] نجات یافته بود [illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] امیر محمد امین عباسی و خواجه [illegible] معز الدین [illegible] سعادت [illegible] و چون [illegible] از مردم جرجان [illegible] خواجه [illegible] بیعت [illegible] اولاد [illegible] حضرت مملکت پناهی [illegible] خواجه سیف الدین مظفر [illegible] منظور [illegible] میرزا گشت و در سلک امرا [illegible] انتظام یافت و در [illegible] امیر محمد عباسی [illegible] خاقان منصور [illegible] بجانب [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] بسلوک طریق مخالفت و [illegible] و ترتیب آلات رزم بکار برداخته داعیه [illegible] و [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] امیر محمد امین [illegible] شاهزاده در امتثال آن مثال [illegible] اعمال [illegible] امیر محمد امین [illegible] امیر حسین قلی [illegible] امیر محمد امین [illegible] و چون خاقان منصور خبر [illegible] محمد امین [illegible] امیر حسین قلی [illegible] امیر حسین قلی رسید [illegible] و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ [illegible] امیر محمد امین [illegible] این بیت در سلک نظم کشید

### بیت

[illegible]

و چون خبر قتل امیر محمد امین باستراباد رسید خواجه شمس الدین معز الدین [illegible] بجانب [illegible] داشت متوهم شده [illegible] قندز [illegible] وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] السیف والقلم خواجه جلال الدین محمد [illegible] مفوض گشت و مقارن آن احوال رایات همایون فال خاقانی [illegible] بجانب حصار شادمان [illegible] و سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] امرا [illegible]

### گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند و حصار و نهضت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن حصار

درین نوبت که صورت [illegible] این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگ سلطان سعید بود [illegible] سمرقند سلطنت می‌نمود در [illegible] ذی القعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه [illegible] سرور ارتحال نمود و میرزا سلطان محمود از حصار [illegible] سمرقند [illegible] تسخیر [illegible] در ماه محرم الحرام سنه [illegible] آن پادشاه عالیجاه [illegible] بایسنقر میرزا [illegible] سمرقند پادشاه [illegible] میرزا سلطان علی [illegible] بسبب [illegible] شاهزاده [illegible] بزرگتر میرزا سلطان محمود





میرزا که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت وقوف یافت در آن ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده و تمهید اساس جهانبانی تمام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلک [illegible] امیر سید [illegible] اشتغال داشت و بیمن توجه سلطان محمود میرزا پایه بمدارج رفعت نهاده در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بقلان اعلام ایالت می‌افراشت بعد از فوت [illegible] پنداشته و اگرچه روزی چند نسبت بسلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت و فرمانبرداری بجا آورد آخر الامر [illegible] و استقلال مغرور گشت و از حکم و فرمان سلطان مسعود میرزا گردن پیچیده [illegible] نخوت و جبروت و عظمت [illegible] در گذشت و چون اخبار به دار السلطنه هراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایت گردید و بعد از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بود [illegible] صولت [illegible] بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و [illegible] بسلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] با سپاه جرجان عازم آن [illegible] گشته بموکب همایون پیوندد و [illegible] شاهزاده [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] رعایت حقوق ابوت [illegible] شاهزاده [illegible] متوجه اردوی همایون گردید و زمام امور ولایت جرجان [illegible] شاهزادگان کامکار محمد مؤمن میرزا [illegible] مسعود از استراباد بیرون آمده [illegible] خاقان منصور چون قطع منازل [illegible] شاهزاده [illegible] سعادت [illegible] محمد میرزا و امیر [illegible] استقبال [illegible] شاهانه [illegible] تقبیل انامل [illegible] مشرف گشته [illegible] بادشاهانه [illegible] معسکر نصرت [illegible] ولایت حصار [illegible] رسید که خسرو شاه [illegible] ساخته و [illegible] خاقان [illegible] عالیشان [illegible] داشت که بعضی از شاهزادگان [illegible] حصار شادمان [illegible] بدیع الزمان [illegible] و [illegible] خاقان منصور [illegible] سلطنت [illegible] قندز [illegible] فوجی از امرا [illegible] سلطان مسعود میرزا از [illegible] همایون [illegible] خاقانی [illegible] سپاه نصرت [illegible] اهل [illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible] وصول موکب همایون [illegible] حصار [illegible] امیر محمد [illegible] و بعضی دیگر از امرا [illegible] امیر محمود [illegible] اوقات [illegible] حضرت خاقانی [illegible] بجانب حصار [illegible] آفتاب [illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible] خاقان منصور [illegible] شاهزادگان [illegible] ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا [illegible] سلطان احمد میرزا [illegible] سلطان مسعود [illegible] و سلطان محمد [illegible] حصار [illegible] یکی از امرا [illegible] شاهزادگان [illegible] سلطان مسعود میرزا [illegible] بسیار بوده [illegible] تا آنکه [illegible] ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا [illegible] روز چهارشنبه [illegible]

و خاقان منصور از وقوع قتل سلطان محمد میرزا آثار تأسف ظاهر نموده از بادغیس و از پیشش بخوارزمش متوجه شده از آنجا رایات نصرت آیات بجانب حصار توجه فرمود و امیر جمیع بیک
و سلیمان ترکمان بموجب فرمان واجب الاذعان بجهة استمالت متوطنان آن حدود توجه نموده خاطر در و ترکمان ز قزلباش که ایشان را بعواطف جمیله و منحی
بخشید و بعنایات و عطایات خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان بخدمت شاه ولایت بنیان توجه نموده باردوی همایون
تافتند و التجا بعد از ادراک دولت ملازمت اعطاف و احسان سلطان از آفتاب حوادث ملجأ یافتند و احکام واجب الاتباع نفاذ یافت که جمیع
لشکریان از اعالی و ادانی بسپاه منظم چاره نکرده رعایا را بسخط حضرت کامران و از خلاف حکم نکشند و چون حرف منصوری سپاه
دلیر مرحوم بجانب تمهید اقامت و روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه مبارک رمضان از حوزه حصار نزول فرموده در موضع محل نزول
و نصب سرادقات سلطنت و استقلال شده بعضی از اعیان دولت با لشکری ابوالمظفر حسین میرزا را سلطنت بامیر اسماعیل میرزا
و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید از رعیت آن شهر بعوض سلطان بدیع الزمان میرزا بخدمت الحضرت از آنجانب
آب و مظفر حسین میرزا از طرف توجه قندوز ولی العهد در مقام اطاعت کنند و بایشان حیدر و شاه بعد از دو روز شنبه بیست و ششم
یکی از نوکران مظفر حسین میرزا پیشتر رسیده جرگه را بعرض رسانید و نصیحت شاهزاده را بعرض سلطان بدیع الزمان میرزا نوشته بود و
مضمون آنکه حضرت شاه هر وقت بحرارت و حرارت از قندوز بیرون نهاده و خاطر از مقابله و مقاتله سپاه ظفر دستگاه فارغ داده الموت بعد نوع که حکم قضا
مضا نفاذ یابد در انتقال ماهیات شوکت او هیچ اهتمام مسلوک دارد و چون بعرض رسید خاقان منصور بر آن صورت اتفاق نمود
که مظفر حسین میرزا تا از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق شود و شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر حضرت شاه روند صورت حیات او را
بپریشانی مبدل گردانند و در روز یکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان سیدک خان که از امرای دشت قپچاق و اکابر سلاطین بود
بنواب اقبال دارد و بدرگاه خاقان رسید و در رسیدن بتقبیل انامل فیض‌بخش بر مفاخرت افزوده در سلک حمایت شاهزادگان منتظم گردید و درهمین روز
مواجب و انعام امیر شیخ عبدالله که در دیوان امارت میرزا سلطان مسعود عمده میرزا بود بتوسط سلطنت آشیانی و شفقت و دعا
پیشکش کرده در سلک ملازمان خورشید انتظام یافت و در روز سه‌شنبه بیست و نهم موکب همایون از آن بیک منزل عبور نموده در موضع انتقال
قیام سالکان طریق ادب و تهیه کشت و روز دیگر تحقیق انجامید که چون میرزا مظفر حسین میرزا و سلطان بدیع الزمان میرزا بجانب حضرت شاه را
مقاومت نتوانستند عنان عزیمت بطرف قلعه حصار قندوز آورده و شاهزادگان نیز نوکران او را بقید فرمودند و میرزا را در میان گرفته از دو جانب
استقبال آوردند و در میان بدیع الزمان و ابوالمنصور مظفر حسین و ارکان امرای لشکر اتفاق را در موقع صحبت زیر ایلغار شاه بعد از آن سر دادند مظفر حسین
میرزا بدیع الزمان میرزا را از سر حرکت بر عزیمت فرار یافت مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا سبقت گرفت نه آنکه عبدالواحد حکم او در این
نقاره نوازی آغاز کردند و ابواب مساوات و برکات در پیش روی اهالی آن ملک مفتوح گشت و دارالملک حصار دارالصلح میلان داده روی توجه
بقندز نهاد و چنانکه مرقوم کلک بیان میگردد ذکر محاصره قلعه حصار در بین اوقات دو روز در نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود تا یک
میرزا از جانب حمایت که میر محمد باقر و محمود برلاس و درویش علی حاجیان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه مطاوعت در گوش کشیده و رقاشیه متابعت
بر دوش گرفته بجانب سریر خلافت مصیر شتافتند بلوازم جانفشانی و افتخار در سلک سایر بندگان منتظم شدند و اصلاح و انتظام بیندازند
رعایت حقوق سلطان محمود میرزا و اولاد او از اینکه مرتکب این امر ناهنجار شوند ابا کردند و از مرحمت پادشاهی تکلیف کردند سلطنت حصار رضا داده متوجه درگاه شدند
گردید تا عاقبت الامر روز پنجشنبه غره ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فراز برج گنبد گردون تحصنان قلعه استمداد چیزی ساخت و شعشعه
برق جمشید خورشید لوامع شمشیر حصار هیزم کار گردون انداخت فرمان قضا جریان واجب الاتباع نفاذ یافت که امرا با سپاه نامحدود
قمر بیک و محمد چلپی الکه و شاه حسین چاپار و عبداللطیف جان نثار و حسن علی قرق و امیر یوسف ایوب و امیر بیک ترکمان و سایر امرای حاجی
و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و جمعی کثیر از سپاه و سوار کرد قلعه حصار را محل نصب خیام ظفرانجام ساخته در حوالی قلعه کرده اند و
اهتمام تمام امر محاصره و کار بی پایان نموده اکثر اوقات از هر طرف و حصار شیب قلعه جیره دستی کرده حقیقت حقیقت بیان کرده اند
کرم و بعض و مهناوت بیت فغان کار بر خاک آنها را ز برج زحل ۞ بجا داد برآورده چندین نزول ۞ ته خندقش از زمین ورطهٔ خاک ۞ دو چندانکه از برج تاروی خاک
العقه سپاه نصرت پناه آن قلعه رفعت دستگاه را محاصره نموده و در میان قلعه و اسباب حصار داری ترتیب داده و دامن تحقیق بر نصب آورده
جانبین دست بانداختن تیر و سنگ گشاده و بلوازم سعی مجاهدت بجا آورده که از هر طرف آتش در دلهای جمعیت دلیران انداخت و تمامی
تیر از تیر شتابان ملک بر از نموده در رواج میلهای آن ساختن ساخت و چون چند روز در میان شد و از سر طرف طایفه کشته گشت کار بر اهل





حصار بافضلا را بجمعیتی صدری بر نجابت عرفان مآب خواجه حسن عطار که از اولاد و زمرهٔ مشایخ بزرگوار علاء الدین عطار بوده و در بخارا بیان به
مسند هدایت و ارشاد مطلق و آنجا تشریف آورده و التماس نموده که پادشاه سریر خلافت مصیر شتافته بزبان الهام بیان شفاعت بلوازم ایشان پکشاید
و خواجه حسن بر جانی آنکه در ترحم فرموده بار دوی همایون فرا رسیده و برسید اعلی در اعظم مجلس همایون خاقان کرده روان اعلام و در آمده بتقبیل انامل
نیافت سر افراز گردید و کتابها محصور از آن در خواست نموده خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول تلقی ساخت و خواجه حسن را تسلی
امن و امان و منصور و احسان رسانیده و متوطنان آن حصار فرحناک و مسرور گشته و اظهار اطاعت و انقیاد کرده و آنکه دست تکلف ایشان بجانب ثمر
بر ادراک انتقام و خان اروم محبوب میر محمود برلاس از قلعه بیرون تشریف آورده و درگاه پادشاه کردند در ساحات خاقان بموجب طلب متوجه گشته و بیوش شیدن
خلع فاخره سرافراز شده و دستگاه امرای دولت آنها بسایر حصاریان از اطلعت بخشش و بشایستگی پوشانیده و فرمان ملازم چنانچه و انقیاد و دکان دروغ بخارا
رونق نشانده و قاعده صلح و صفا مؤکد شده خواجه حسن از التفات الطاف بدیع الاختصاص یافت و امیر محمود برلاس بخدمت الشرف خاص کرده حقیقی
الدوام بعقبه بوس شتافت بیت سر از قبال دریا نشد دید ۞ ملقب نبود عرفان که الفتاح ظهیر ۞ و امرا حصار قبول نموده بعد از مراجعت
موکب ظفر آثار محذره و سراپرده عصمت کل سلطان محمود میرزا امیرزاده بعد محمد میرزا کرده بود بیراق نموده بدار السلطنه مرو توجه نمودند و میرزا
سلطان مسعود را بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد و باعث و حرص باشند و در وقایعی که در خلال احوال گذشته در وقایع سلطان امیر یعقوب
و الدامیر مظفر الدین یعقوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود الحق بسده اشرفیه آن گروه شرایط نیازمندی و پیشکش بجا
آورده و خاقان منصور او را منظور نظر لطف و اعتبار ساخته و در دیوان امارت مقرر داده مواجب مناسب تعیین فرموده دیگر آنکه قدوة القضاة
و الاعاظم میرک جلال الدین قاسم که از مولد قطب الدین محمد امین که از اعیان مشهور و مقتدی صدارت سلاطین بود آئین تو بتاریخ بالتمام شعبان
حق را لبیک اجابت گفته برباض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب بر فوت او تأسف کشیده اشارت معلیّ
یافت که جسد شریفش را بر نهج سنت سید المرسلین علیه السلام تجهیز و تکفین کرده در سواد حسنی و محل بانظر تحقیق دهقانی سلیم نقش او را
بیع سپرده در مزار خواجه ابو نصر پارسا بخاک سپرده و مدت حیات میرک قاسم هفتاد و شش سال بوده و یکی از فضلا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نموده بیت
چو رفت روز برات از جهان و جا خواهان ۞ چال سال وفاتش بغای روز برات ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت
حصار شادمان بجانب قندز و بقلان چنانچه سابقاً خامه سحر نگار در سلک تحریر کشید چون حضرت شاه وقت مقاومت شاهزادگان
در خیر مملکت خویش ندید حیا رد در ناراعله قندز را پناه ساخته اسباب حصار داری سر انجام داده نمید شاهزادگان و نوکران ایشان بعد از آنکه حضرت شاه
اطراف قلعه قندز را احاطه نموده از جانبین سنگها سر رعد و آتش او فرو شعله کشیده و از قلعه سپرده از رسانیده دو دست بجانب
ناوک و لعد و از آنجا و قلعه مواجب کمال متانت آن قلعه مدت سه ماه استعداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی محد و فزار
و امرای لشکر بیت بد العصوب نهضت و بهوای قبانیان از غبار موکب نصرت نشان عطار انشان گشته فرمان واجب الاذعان بتربیت جسر مکرر
در آمد و امرای کشتیها که در راه آب است بیج کرده دایره و بغار آن اردوی جهان چند کشتی دیگر رسانیده در معبری که با دوی آب بود آغاز بستن جسر کرد
دران اثنا شی کشتی بموضع بستن جسر رسید و شب نتیجه رسید ندر بر کشتیهای جسر خورده اکثر آنها را در شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از بیست
عدد سالم نماند بنا بر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشند تا عدد کشتیها که درست بود از یک دو آب بجزیره جسر
بلند شود و دیگر از جزیره تا آنکه آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از آن جسر بسته و یک وجهی نموده و حسن ایشان بای جسر ترتیب نمود
و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره رسیده شب فتد بجای آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسر را بطرف گذشته و از آب یکنوع
انفاق داد آن جماعت تشریف در آب انداخته با نجانب بیرون رفت لاجرم بموضع پل ستند و جسر بسته جسر از آن آب می توانستند گذشت و خاقان
جا رود از آنجا عبور نموده شاهزاده و امرا و لشکریان تیر باشند پاره از آب عبور فرمودند چنانچه در وقت فارغ و حق بمجلس در جزیره ماند و نزدیک
شب آب طغیان نموده آن جزیره را فرو گرفته و ملکان در علوم ملک افواج و آن شب در آب بحکم عنایت ملک رب و بکمال قوت دولت خاقانی
کامیاب بوده و او در آن شب اگر در جزیره مذکوره توقف می نمود خلقی بسیار طعمه نهنگ و امواج دریا از سر میگذشت و از عجب بیت
بود مر کرا لطف حق راهبر ۞ ز طوفان دوران نیابد ضرر ۞ القصه چون کشتیهای نشان آیات از خاقانی و قندز ساطع گردید سیلاب رعب و
هراس بنیاد فنا امیر خسرو شاه را از بنیاد برانداخته از مقام فرو دست رفته بر حواشی نمود و علی الاتصال قاصدان سخندان با کتابت خلافت آشیان
ارسال داشته بنا بر تحقق نیاز مندی بپیغام داد که قصد آن تا آن زمان که بخدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله در توقف آمده

[illegible]

گفتار در بیان پویه نمودن بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان و طغیان و ظهور آثار انواع فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان

[illegible]



[illegible]

ذکر وقایع ایام بیلچراغ و فرونشستن چراغ امنیت و فراغ

[illegible]

و از ماوراء النهر بدان جانب رسیده بود در ساعت اسب خویش کشید و بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف
داده و الحق مردی که بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت با پایان آمده از عقبش روان شدند ما مراسب را اشتر گرا ز انجا با پایان انداخته
چراغ اسلام را منزل ساخت و خاقان منصور بعد از وقوع چنین فتح و نصرت فتحنامها باطراف و ولایات خراسان ارسال داشته رایات همایون
فال بجانب قبة الاسلام بلخ بر افراشت و از نوادر وقایع آنکه شکست بدیع الزمان میرزا در چهل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنی
و تسعمائه دست داده و در روز دیگر که چهار شنبه غره ماه رمضان بود پسرش محمد مؤمن میرزا در میان تاشلوق و ک... و دست لشکر منصور شده بدست
مظفر حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب بمحل گذارش خواهد یافت بر توجه اهتمام بتفصیل آن واقعه خواهد آمد **ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم**
**محاصره و پیکار و رفتن بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر و قندهار** چون امیر نظام الدین شیخ علی طغائی که حاکم قبة الاسلام بود از وقوع قضیه چهل
چراغ خبر یافت برج و باره و قلعه و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید محافظت کرده و خاطر بتحصن قرار داده مستعد افروختن آتش جنگ و پیکار
گردید و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از چهل چراغ نهضت فرموده چون سایه وصول بر فضای آن بلده انداخت جنگ منصور
آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم شهر بانداختن تیر و سنگ و افروختن نیران حرب پرداخته لوازم شجاعت بجا آوردند و بعد از چندروز
ملکه بخش که امیر شیخ علی ضبط برج عملی چوره را بعهده او نموده بود نقش دولتخواهی بآب بیوفائی از لوح دل بشست و ملازمت خاقان منصور
مایل گشته قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده پیغام داد که باید در فلان شب عساکر ظفر سلب از جمیع اطراف
شهر جنگ پیش آرند تا من از آن برج بعضی بخشیان را بالا برم و بامچیندجی لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجا آورم و امیر عبد اللطیف
کیفیت این خبر عرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت در فلان شب موعود جنود ظفرورود را بجنگ سلطانی امر فرمود و بعضی شجاعت
از امرا که امیر عبد اللطیف در سینه داشت و میخواست که تسخیر شهر بوساطت او تیسیر پذیرد و صورت مواضعه را بر تیری نوشته
و آن نوشته بنظر شیخ علی رسید فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن ملکه بخش کرده او خط بجال مقاومت تامل نموده
از آنجا خود را از زبر برج چهل چوره در خندق شهر حاجی انداخت و بشت او بر زمین خورده بشکست و مخالفان اطلاع امیر شیخ علی بر حقیقت
حال اطلاع یافته کسی را بپای برج فرستاده تا سرش را از تن جدا کرد و از قولان ملکه بخش اگر گشته بقیه السیف خود را از باره در خندق انداختند
و با ردوی همایون شتافته صورت حادثه معروض داشتند و هجوم آتش جنگ در تفیر تاخیر افتاد و چون مدت محاصره بلخ از چهل روز در گذشت
در شهر قحط و غلائی عظیم واقع شد امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا چه تدبیر سیده درت در دامان عاطفت
خاقان منصور ... یکی از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از تلاطم امواج
محنت رساند و در آن اثنی **رباعی** از مطلع لطف ایزدی ناگاهی بخو در خوشروی زیبا ماهی ❊ شد سپهر
اوج بلخ عالی جاهی ❊ نی نی ز عدم بعالم آمد شاهی **رباعی** یعنی نیر وجود نابیض الجود شاهزاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از
افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین مبینش دیده دولت و اقبال روشن شد مخدره که بشارت ازدواج سعادت در گذشت
و امیر شیخ علی آنرا دری مرحج کار بیارد رتبه اطاعت و بزرگواری محل بر سر شفاعت نزد جد بزرگوارش فرستاد و خاقان منصور
شد جد جمال آن قرة العین سلطنت و شفقت در وکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار رعیتان بر گشاده و خواجه
جمال الدین و لد خواجه نظام الملک و امیر حاجی پیر بکاول را نزد امیر شیخ علی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود و امیر
شیخ علی از استماع الحکایات قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب مشار الیهما بدرگاه عالمپناه شتافت
و بسعادت تقبیل بساط خلافت مناط مشرف شده پرتو انوار عاطفت خاقانی بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخ علی تخلیص
روز در محل عنایت بعید بلخ بر بود رخصت حاصل نموده پادشاه زاده نور سیده و والده او که صبیه صلبیه شیخ علی بیک بود و سایر
مستورات حرمسرای بدیع الزمان میرزا و نیز قندز فرمود و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ را با توابع بابر حسین میرزا تفویض
کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد اما بدیع الزمان میرزا از معرکه چهل چراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان بطرف
قندز انعطاف داد و بعد از وصول بقندز و آن ولایت امیر خسرو شاه کمر خدمت و مبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده
و بارگاه و اسپان تازی و شتران رهوار و استران رکابی و قطار و نفایس اقمشه و ظرایف اسلحه و نقود نامعدوده مصحوب جمعی از
خواص خویش باستقبال شاهزاده نو سپاه و خود مترتب ملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت آنگاه چند





با امیر خسرو شاه و سایر امرا و شجاعت پناه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت بشرایط مشورت قیام نموده چنان مقرر شد که
بدیع الزمان میرزا بقندز شتافته امیر ذو النون را بخود ملحق کرداند و سپاه آن ولایت را فراهم آورده از انجا بجدود خراسان در آید
و امیر خسرو شاه از این طرف بالشکر قندز روانه شود و در این وقت امیر شیخ علی بملازمت رسیده دری از اوج سلطنت را بجاه بر کاه سپهر
اشتباه رسانید و آنحضرت دیده امید از شاهزاده روشن کرده و چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمند را با محمد
تشنه دو خدمت در قندز گذاشته رایات عزیمت بصوب گرمسیر و قندهار برافراشت و پس از وصول بآن مملکت امیر
شجاع الدین ذو النون و اولاد او شجاع بیک و محمد مقیم بر اسم استقبال شتافته بلوازم خدمتکاری و دعا نیر پرداختند و در آن ایام بدیع الزمان
میرزا مخدره امیر ذو النون که بنهایت اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نموده بآیین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید
و چند روز بساط سور و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط بگذرانید و بنای وصلت مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد و نسبت
بآنحضرت سمت استحکام پذیرفت و قواعد قصر اقبال شاهزاده صفت رفعت گرفت اما در آن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال
امری در غایت غرابت دست داد و با تواسط شیخ علی طغائی در بند گرفتار آمد و صورت حال آنکه در روزی که امیر ذو النون
بطواف یکی از مزارات زمین داور در اشتغال داشت هذا این الطریق داد خواهان پیش آمده کاردی بجانب آنجناب رسانید و خطا
کرد ... و در ساعت او را پاره پاره کردند آنحرکت را از تحریک امیر شیخ علی دانستند و امیر ذو النون و اولاد او قصد آن بیچاره نموده امیر شیخ علی بیک را دو
بدیع الزمان میرزا دادند و آنحضرت در ابراز امیر شیخ علی تغافل فرموده صبح رضا بشنود ... حاضر زاده بیانی قول کرده شدند که شیخ علی را که گشته بنفید
بدیع الزمان میرزا جواب داد تا ... از امیر ذو النون تسلیم نموده و بار دیگر از آنحضرت راضی گشته بخدمت بدیع الزمان نیست و امیر شیخ علی را کشتند
و یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده اجازت داد که بطرف خوا رود و آنجناب بدرگاه عالمپناه خاقان منصور شتافته در سلک سایر
امرا عظام منتظم شد و در آن ایام که میرزا بدیع الزمان در زمین داور بسر میبرد حادثه محنت اثر محمد مؤمن میرزا استماع نموده شعله آتش غم و اندوه در کانون
درون ملال آثارش زبانه کشید چنانچه بشرح مسطور کیفیت این احوال بتفصیل میپیوندد **گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا**
**بدست ابو الحسن مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن نازنین ...** سلطان محمد مؤمن میرزا شاهزاده بود که آفتاب طلعت رخسار جهانگشای
همایونش رونق پادشاهی ظلال دولت روز افزونش از آنگاه فرق رعیت و سپاهی بر فرق ... حالش شاینه اثر جوشنگی و ذات خجسته
صفاتش زیبنده دیهیم و اورنگ در میدان رزم چون شیر ژیان نامبرد پهلوانی و لباس ... حیات دشمنان را غم در سیر و در ایوان بزم ابر
ابرنیسان از رشحات کف گوهر بارش خجل آثار در دستان آنحضرت نجیبه ... فیض ملکی بپدر ... اورنگ
انوار عنایت الهی **بیت** کل بهار دولت در درج شاهی ❊ فروزنده شمع منور الهی ❊ ز الطاف و عدلش رعیت مرفه ❊ بجود و ...
سپاهی مباهی ❊ چو آیینه مرآت فیضش منور ❊ مصور در وی صورت خیر خواهی ❊ چون زمانه ستمکار و سپهر مردم آزار نمیخواست
که طوایف انام در ظلال معدلت آن در ... آسایند و در پناه معدلت آنگوهر کان عدالت آسایش نمایند در صفحات اوان
جوانی نهال زندگانی او به تند باد اجل از پای در آمد و در مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد متعال از اوج کمال بحضیض
زوال نهاد صورت بسبیل اجمال آنکه چون آن شاهزاده سعادت انتما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استر آباد خبر یافت میخواست که
بقدم اطاعت ... را استقبال نماید و علی رغم ... بجانب قبة الاسلام بلخ ❊ توجه فرماید مثل ... از امیر
بدیع الزمان میرزا ... سپهسالار ... از دست ... سپاه ... از ام آورده قدم ... مظفر حسین میرزا ... باران
محمد مؤمن میرزا با لشکر جرار از استر آباد بیرون آمد و امید و خان ... بطرف ... و از آنطرف مظفر حسین میرزا با ... امیر نجم
الدین محمد ... و ... در روز چهارشنبه غره ماه مبارک رمضان در میان تاشلوق و ... تلاقی
فریقین روی نموده آواز شیپور ... و ابواب طعن و ضرب بر گشوده **بیت** و لشکر ... آهنگ جنگ
کشیده شمشیر الماس رنگ ❊ ز ... باران ... ❊ ز خون یلان شد زمین لاله گون ❊ در خلال آن احوال امیر ... وفادار
از جوانان مظفر حسین میرزا ... محمد مؤمن میرزا حمله کرده و دست راست شاهزاده را بر داشته از پس آنحضرت ... محمد مؤمن میرزا
چون حال بر ... آن ... مانند سیلی که ... قلب سپاه ... و ... علامت ...
... و ... از ... خاک هلاک انداخت ... ان ... روی ... سپهر ... بار ... آن ...

از هم گسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاد و یکی از لشکریان خراسان با وی در آویخت و میرزا مظفر حسین [illegible]
محمد مؤمن میرزا [illegible] شاهزاده [illegible] آگاه [illegible]
[illegible] امیر محمد مؤمن [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]
اقبال و دولت [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
محمد مؤمن میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] **رباعی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد مؤمن میرزا [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]

## ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن بتعجیل [illegible]

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و هم شاهزاده سعید محمد مؤمن میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]





بیلران [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
میرزا [illegible] بدیع الزمان [illegible]
ذوالنون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ذوالنون [illegible]
بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] ذوالنون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نظام الدین [illegible] امیر علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]

## ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]

ترکمانان کنار آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور با سپاه استراباد مراجعت فرموده امیر محمد ولی بیک و امیر بابا علی را مشمول انعام
و احسان اجازت انصراف داد و در تهیه اسباب عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاد

**ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایه سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد و منتسبان بانی مبانی جهانبانی**

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر چهره این حکایت تافته که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه
از مشهد مقدس با سپاه استراباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته بملازمت قاضی [illegible] سر افراز شد و چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال
بفراغ بال در ولایت عراق و آذربایجان اقامت فرموده و چون مسموع او شد که خاقان منصور او را گاهی یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش
بتقدیم میرساند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت قرب وفات حکایت میکند لاجرم خاطر آنجناب مایل بوطن مألوف
شده بلطف حمید تعالی متوجه در سفر او از صفحه ضمیر این آیه برآمد و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم توجه
کرده روی براه خراسان نهاد و در حالتی که در آن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اعتبار و اختیار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او
در بارگاه خاقان عالیجاه در رتبه کمال داشت و نقش مرام ایشان نه تحت بی ساخت بقلم توفیق بر لوح مراد میگذاشت و خواجه افضل الدین
با وجود اسپاه [illegible] اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در کمال سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه مبارک رمضان سنه ثلث
و تسعین بدرگاه صاحبی ملجأ جهانیان آمده و ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند از آن تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان صاحبقران
ضمیر از وصول آن وزیر صاحب تدبیر بآستانه سپهر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطه سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد
مؤمن میرزا از وی کدورت تمام در خاطر داشت و در آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق بادغیس شده سایه اقبال بر حوالی [illegible] افکند
و در آن منزل تربیت خواجه افضل در ضمیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز پنجشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان بانفاذ پیوست
که او را با اسپاه [illegible] و خواجه نظام الملک بوده مدت بیست سال یا بیشتر در وزارت خاقانی قیام مینمود سمت انقیاد پذیرفت و این دل
مشوری بود و در سپهکار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون [illegible] از فرموده آن مهد [illegible] سپهر شکوه [illegible] کار او را در شد
و در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال دیگر در امور ملکی و مالی دخل فرمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت
و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در مقام تفتیش او با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه در مقام تفتیش و تفحص ایشان
و تتبع [illegible] در آمده هر روز امری که مستلزم تعرف یا تقصیری از ایشان بود از پیش برده و اختلاطی نمیکرد و کیفیت آن بتصریح و کنایه بعرض میرسید
موجب مزید سوء مزاج پادشاه و میل ارکان دولت خاقان منصور چون چند روز در منزل بادغیس بسر برده روی توجه بالنگ نشین آورد و در آن موضع
بساط حاجت و جلوس را مبسوط ساخته سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک ولد امیر ذوالنون ارغون سپاهی آراسته از چند و چون قلعه و ساخته
ولایت سنجت بطرف معسکر همایون پرداخته بنابر آن حسب الحکم زبده و نامور میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه عبد الملک و جمعی از سپاه
بنصرت پناه روی بقصبه اسپزار آوردند و مقارن آن حال بعضی دیگر از اصحاب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او ضمیر همایون واضح گشته رای
جهانگشای بر طریق مشورت سلوک داشت و خواجه را مصادره و مواخذه اتفاقات قرار یافته سر از اطاعت برون آورده امیر عبد اللطیف
شتافت و ایشان را سانید که در آن روز خواجه عبد الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان فرستند و بار دیگر همایون از حال وی واقف گشت حضرت سلطان
اجازت یافته بجانب او رفت و در صباح روز موعود حاکم شد میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز و تقی الدین حسین
که خواجه زادگان نظام الملک بوده اند در مقام کرده اند ایشان در سلک اتراکی خواجه اشتغام داشته اند و در هرات بوده گرفته بند کنند و در اواسط شوال
در بلده فرح شاد بالیم در هرات و خواجه عبد الدین را با اسپزار خواجه نظام الملک و خواجه نظام الدین را در النگ نشین مقید گشت و خواجه افضل الدین
محمد در مقام تحقیق حسابات و تملکات آن جماعت شده چندان از زر و جواهر و کتب نفیسه و اقمشه شریفه و اسپان راهوار و شتران بار بردار
و غیره از گله و رمه و اسپ و اسب و اره و مادیان های ابریشمین و زیورهای رنگین و اسباب معمور و وسایل [illegible] و چینی از ایشان تحصیل نمود چنانچه
که شرح آن تحریر بیان و تقریر خامه و زبان تعبیر پذیرفت و تمامی آن جماعت در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه
کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک را شبی در حصار مذکور ابو مستند و روز دیگر سایر ایشان را با تفریق بر نوبت دیگر آنحضرت ادعیه و زیارت
دیگر بر حالتند که در معرض سبب صاختند و چون کیفیت گرفتن و کشتن ایشان بعرض خاقان نازنین و زمان رسید آتش غضب
ثابت سب سر بفلک اثیر کشیده حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان بنام سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق

کرده بود نیز



کرده بود در شهر بود و صدور وزارت و جناب سلطنت پناهی و حضرت امارت دستگاهی در روز وصول آن نشان که در اوایل ایام اواسط ذیقعده
سنه مذکوره بود سوار شده در حلقه ایستاده و جلادی بجای قوز پسپاه امر کشت خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک را بعد از نظر پیاده کردن
زدند آنگاه خواجه نظام الملک را بدر حلقه آورده و بپیوست کشتند و ام در آنروز خواجه عبد السلام و خواجه عبد العزیز و نظام الدین خواجه محمود شاه
فرا حاد نسبت بپایه بدیع الزمان میرزا طریق دولتخواهی بظهور رسانیده بودند بعضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند **بیت**
بود دیوان ترتیب شاه و وزرا :: بران دیوان مرد بسیار باره :: که از تم جو از آن دیوان در وقت :: نه مراقی وه محکم از آتش :: اما خواجه افضل الدین
محمد بعد از دفع معاندان در رتق و فتق امور مالی بسیار کفایت کرد و از دیانت و حموری [illegible] عامه رعایا و کوشید و عنایت خاقانی شامل حال او گشته
آتش گشته منصب استیفای وزارت انتقال نمود و گرفت و چون دو روزی چند میان الامراء و الوزراء در امور بیشتر از پیشتر بر شرایط بندگی و نیکو
خدمتی بجای آورده بر طبق کلمه کرمه ولئن شکرتم لازیدنکم که مرتبه او را ترقی نموده منصب امارت دیوان اعلی بآنجناب تفویض یافت و ارکان
امرا و عظام و خزینه ان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی امور ملکی و مالی گشت و رای چون پسندیده خصال و نهاد
ربانیه قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت متشیان درگاه عالم پناه در عرض اوتویان انبار کاه فلک اشتباه در مناشیر مطالعه آنجناب را
چنین عبارات سپهر از زمیاحتمند کاذب الحکم قواعد السلطنة و الخلافة معتمد الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین محمد در کیش و خوی
افضل الدین محمد در اوایل آن اعتبار بوافقه از روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که در آن ایام از اکثر امرا تقرب بیشتر داشت در
موافقت و اتحاد سلوک نموده آخر الامر بسبب سلوک ناساز او با خانمان ایشان نامخالفت و منازعت دست داده و خواجه افضل الدین
جناب ارکان آب رای اختیار ساخت و سایر امراء و ارکان دولت و منابعت آنکس امیر و از شوکت راسخ قدم بر او بات قدم بوده و در استقلال
رای همراه فایل ایشان در جمیع امور کلی و جزئی از شریعت میرفت و وزراء و اعمال متابعت او بشغل مرجع و ملاذ خواجه بوده اتفاق وزرا کرم علاء الدین احمد سعایت
بسته در مقام ترغیب او دلی شستند و خواجه افضل از جمیع احکام و در پایه جهانبانی از آن مقام فرموده و مقام انتظام مهام برداخته و از قضایا و مهمات
خواص و عوام را امتیاز محققین اهل فضیلت و صدالت کفایت مقرون ساختی و در حفظ در شب در باره توقف کرده در آن حال با بعضی در موالی صحبت داشتی
در باب دانشمندان گسترده و معززی منوبت در فضای دل ملکان کاشتی و باشه خیرات و ساختن عمارات جانب مایل و راغب بوده و در ایام اختیار خود
خیرات مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرموده و بیوم فنایت سبحانی اشعار گشت و مقراضش را ماسند فوذ آفتاب با وج ظهور رسانیده و امام
**ذکر مبلغ الملک** خیرخواهی در بیگوی و برکت نه بنای روزگار باقی و پاینده ماند **بیت** چه خیر کوش که از کرده و اوراق روزگار اوست :: همانی خیراتی خیر بود نام آن
تشین وظفر یافتن خاقان منصور و نشیند خواجه و دانش که در آن زمان مرد و جوهر و خواجه بوده که چون سابقه عنایت ازلی مقتضی اقبال لم یزلی متعدی دوام الملک
فتح و فیروزی طالع گرد اند و حکم انعام موروث آنجناب انوار و چهره مقصود ملتمس نشو و نمای درگاه و رابطه اول دولت نیز از سمت رایت صاحب سعادت با او بر حال افق
و صدور سامانه تمام عیار نوایب انقاب را شعله صور مقصود و شرح کرده در بنگام قدوم مسموم بر طبق معلوم و آیات حلم کثیر و نهند قدم از جبار
فتوحات کرام غیب ندو دیده و در ایام اینده علام اعادی بر رونق متعلق و الله یؤتی ملکه من یشاء و آفتاب عاطفت ایزدی از افق کامرانی بر او پرتو
روز کارش تابید **بیت** لطف ازل مرکه باید نظر :: تو سیم مراد شد دید حزز :: جای بد نقصش آنکس ره :: ضیا نیشه از شکر بی عدد :: بوقت
و زورت زار و با سپه :: ترسد بسر اعداد او عاهد او همه :: چو از بر مدار از زمین تیره و دار :: جنید الغیب گفت گریه و داد :: حکایتی کرد قائد مسکین نخله حبیبی
آن زبان می کشاید نظیر این حقیقت و ظفر یافتن خاقان منصور با معدودی از سپاه و ظفر جاه که در النگ نشین بدولت و اقبال نشسته بود و معاندان
خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع او مشغول شده و خیز نوقه و پریشانی مسافران خطه بیابانی سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک
ولد امیر ذوالنون ارغون که در سبیت قتندهار و گرمسیر اقامت داشتند رسیده و فرصت غنیمت شمرده خاطر بجانب قرار داده که بمعاونت سپاه سوار تیغ زن
چیره شده ربی دولت همایون را غفلتاً دریابند بلکه آن دو موزد راهسپار نصرت اثر را بتابید بیست هزار مرد و اکثر ابو و بنج دیگر [illegible] بلکه بندند و غیرت
برابر بر او قرب سبزار نشسته و مات ملک الاملاک سامی الدین امیر با سوده در دفع تخته شش روز بنواحی اسپزار رسیده و تعقیب دستگیر میرزا
و امرا و اتباع ایشان مرد و در قلعه مضبوط کرده اینده و سپهر بدرگاه عالم پناه و رود آن ساخته و کیفیت حادثه بعرض رسانید خوشوقت شدند
جمعه بیست و چهارم شوال خبر بالنگ نشین رسیده بنابرآن سپاه مرحوم بارگاه و خاقان عالیجاه در تحیر اندیشه و اضطراب افتاد
حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده و اوراد محلات بدوران دیوان شدید که از عساکر نصرت آثار جای جای آنجا باشد با دو بار و بسته و امیر شیخم سهیلی
بعد از روزی که سعد آمده بموجب فرموده و علو و فرخنده بوده و اخر روز بسبب اتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر حسن بیک و امیر بابا علی با سپاه استراباد

و موجب اشارت آنجناب متوجه اردو گردیدند ما قبل از وصول ایشان [illegible]

[illegible]

بی آورده و نذر و صدقات بمستحقان رسانیده جلدو فتح نام نامی سلطان مسعود میرزا انفراد **ذکر شمه از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان انکه سبب آمدن سلطان مسعود میرزا بخراسان چه بود** چون فارس مضمار تقدیر [illegible] سلطنت

[illegible]





[illegible]

مستقل در ولایت قندز و بقلان [illegible]

خوا [illegible] **ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا** [illegible] بدیع الزمان

میرزا [illegible]

[illegible]

ایلچیان او نزد بدیع الزمان میرزا و امیرزاده الغ [illegible] باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح مایل شده خاطر جوانب
شاهزاده را پیش نهاد همت ساخت چنین اتفاق افتاد که قبل از وقوع جنگ تیشین روزی چند خاقان سعادت قرین جناب شیخ الاسلامی سیف
الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید غیاث الدین محمد را بنزد میرزا فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از
دو دلی الفت بی اندازه موافقت آورند ایشان چون بکابل رسیدند شنیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بسبیل ایلغار متوجه میرزا محمد مؤمن گشته و آن
جناب شیخ الاسلام خان مراجعت بجانب هراة انعطاف داد اما شیخ جلال الدین ابو سعید و سید غیاث الدین بنزد میرزاده ابو المحسن رفته و چون آن لشکر
دو شاهزاده سلطان بدیع الزمان میرزا در الکای تیشین شکست یافته با میرزاده ابو المحسن پیوست و شیخ ابو سعید در باب تمهید اساس مصالحه پادشاه زاده کلمات
شنیده متوجه آن جناب مراجعت کرد و حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی در آمده از کمال عموم اشفاق رعایت زیاده از حیثیت جمعی که ملازم رکاب
نصرت انتساب بودند بجهت سلوک طریق اطاعت و فرمانبرداری مبذول داشته تا شیخ جمهوریت و خدمتکاری بر ورش خود [illegible] و الا
فلا و شیخ اجازت یافته در روز چهار شنبه هفتم ذیقعده که هنوز خاقان ظفر قرین در الکای تیشین بود بیاری که حضرت آن رسیده و سخنان
میرزاده را بسمع شریف رسانید و جهت تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آن وقت در ملازمت بنده
سعادتمند بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نموده و او در ذیحجه بجانب هرات شتافت و حضرت امارت دستگاهی بازآمد
و حضرت اعلی چنین دانسته که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت بلخ بدستور سابق تعلق باو گیرد تا میرزا چون مخالفت نمود و آنحضرت از شیخ
بسمع قبول نشنود و از الکای تیشین کوچ نموده بجانب هراة روان شد و چون این خبر بمیرزا رسید که حضرت خاقانی بعزم
رزم بدیع الزمان میرزا بعد از آن برگشته از آن جانب ایران بطرف ولایت خود خواهد آمد مقرر بحضرت سلطانی گفت
خیر مطلع بنظر فرخنده اثر گردانیده در روز سه شنبه دوم محرم الحرام سنه اربع و تسعمائه بموجب فتنت امر مصالحه عازم اردوی
کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمه گوپایه بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آنحضرت را با ستیفا
بدیع الزمان میرزا ترغیب نمود و چون آن سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت
و حکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان ایالت ولایت سیستان و فراه را بنام بدیع الزمان میرزا در قلم آورده
و چون الحکم همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخ علی را اجازت داد که منشور مذکور را بدیع الزمان
میرزا برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام
مخالفت و منازعت درگذرد آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه بیستم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت حرکت آمد و در
روز شنبه شانزدهم بقصد وصول بباغ جهان آرا انداخته انوار معدلت روز افزون بر اطراف دار السلطنه هرات روشن ساخت
و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویش علی که بعد از مواخذه و مصادره بمکه مبارکه و مدینه طیبه رفته بود از راه بغداد و استرآباد
بازگشته بود بمقتضای الهام باز آمده نوبت دیگر منظور رعایت خاقان والا گردید و منصب امارت دیوان اعلی یافته پهلوی امیر
ناصر الدین عبد الخالق می نشست و اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از قندهار بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که در آن
آن ولایت بود بجانب غزنین بطرف دار السلطنه هرات آمد

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استرآباد و شکست یافتن مظفر حسین گورکان بتقدیر آفریننده و عباد

در اوایل سنه ثلث و تسعمائه محمد حسین میرزا لشکری فراهم آورده لوای عزیمت بجانب استرآباد برافراخت و ابو المظفر مظفر حسین گورکان از توجه برادر اطلاع یافته با سپاهی
باستقبال او شتافت و روز جمعه بیست و دوم از سنه مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده و دلاوران جانبین
کوشیدند و بالاخره گنبد قابوس رسانیدند و در اثنای اشتعال آتش قتال بواسطه ضعفی که در آن روز عارض ذات مظفر حسین میرزا
بود آن جناب راضی بنظم روی نموده شکست یافت بنابر آن امیر گورک بایزاد و ست اتکا بر بارزاده از معرکه بیچاره روی بوادی
فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدار الفتح استرآباد درآمده مظفر حسین گورکان تا ولایت سبزوار عنان باز
نکشید و چون این خبر در بلده فاخره هرات بموقف خاقان منصور رسید در اواخر صفر سنه ۹۰۳ امیر محمد برندق برلاس و امیر جلال الدین
حسین علی جلایر حسب الحکم روی توجه بسبزوار آورده تا موکب عالی مظفر حسین پیوسته در باب تدارک اختلالی که راه یافته بود مساعی
جمیله مبذول دارند و کنون حضرت همایون چنان بود که بنفس نفیس نیز متوجه آنجانب صواب گردد اما بسبب مخالفت ابو المحسن میرزا و توجه





درتاجیز انداد و خاقان منصور روی توجه بمرو شاهجان نهاد **گفتار در بیان سلوک ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقانی منصور بجانب مرو شاهجان** در اوان که خبر شقاوت محمد مؤمن
میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن امر آتش اندوه و الم بکانون درون دور و نزدیک و ترک و تاجیک تافت
هر یک از شاهزادگان که در ناحیه از نواحی خراسان حکومت مینمودند از مکر و خدیعت خود چه حکم آقا اندیشه مند گشته در سلوک طریق
تعقید بدیع الزمان میرزا اقتدا نمودند الحکمه حاکم مرو ابو المحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد
طرح اتحاد و یگانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمده و هر یک قصد جانب دیگری آوردند و خود اطوار مخالفت پدید
آوردند و این اخبار در اواخر سال نهصد و چهار بهراة رسیده خاقان ذوالاکرام بجانب مخالفت قاعده سلطنت ... 
امیر قوام الدین حسین ساربان را در ماه ربیع الاول سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزبان موعظه و نصیحت نایره عدوان
میرزا ابو المحسن را فرو نشاند و شاهزاده را با برادر دیگر پسری تزد برادر فرستاده او را از مقام عصیان و مکر باز دارد و امیر قوام الدین
حسب الحکم تقدیم نموده بهراة مراجعت نمود و ابو المحسن میرزا با جمعی از مخالفان که از سر عصیان و خلاف در گذشت جناب
خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود و افواج در روز دوشنبه پنجم ماه جمادی الاول از باغ جهان آرا نهضت
نموده در رکاب ظفر اعلام از موده اعلال [illegible] آنحضرت که محمد قاسم میرزا و امیر عبد اللطیف با جمعی از ابطال رجال
بر منهج استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر عبد الخالق و جاجی بیک در سرخس
توقف کرده رایات ظفر ماب روز جمعه هفتم از کنار مرو ابیورد بمرو سالقان رفت و سه چهار روز در آن موضع اقامت نموده چهارشنبه
دوازدهم رجب از آن مقام خاقان عالیشان بغیرت افزای روح الله را رضوان گشته آنحضرت از پیش قاصدی بشیخ مقدس توحید محمد میرزا
فرستاده و پیغام داد که اتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود اعظم در محلی ساخته بتوضیح محمد حسین میرزا الملک میرزا استمداد و ارد
متوجه ابیورد گردد آنگاه لوای ظفر پناه از راه دره قوش سیتیاب بصوب مرو در حرکت آمد و چون ابو المحسن میرزا از توجه موکب گردون مراتب
بر حج و باره مرو را مرمت نموده خاطر بتحصن قرار داده و محمد علم انجم حشم بعد از طی منازل بحوالی بیرون قلعه مرو آن بلده انداخته هما بحضرت
تا آغاز محاصره و محاربه کرده و لشکر ابو المحسن میرزا هر جماعت بر روی کشیده در کمانخانه شد غایت جد و اهتمام بجای آورده از طرفین سعی
آمده شد و بیشتر چکان موزون از شیشه های پر نبانه و جان لشکرگاهی صده و سنگ بر عبد بری از بروج قلعه را نزم ساخته صحبت
مبالغه ... تا در آن کشیده احیانا و صول گار در زده انفتاح آتش ... تا اخترها یافت ... مدت سه چهار ماه حال بر منوال جاری بوده بعد ... **ذکر نهضت موکب حضرت سلطانی بجنبت گذار دره ایلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نموده در آن ایام**
چهار ماه از زوال ایام جبت و خیل ل ... الخ [illegible] ... و [illegible] خواهد بوست
امیر صافی امیر نظام الدین علیشیر و الاب الدنیا قوم روایت دلیل ... والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ... از مرقوم ساخته ... سر ...
و دولت ... ضایع ... از شاه به شرف ... و در ... اسلام و سعادت ... خیر الانام ... احرام ... صواب ...
سر سلطنت ... خاقان منصور ... خالی میلان خاطر بصحبت شریف انجاب بشرف رخصت ارزانی فرموده
آن ... احتشام ... مرو ... مغرب خیام ... الغرت انجام ... ابو المحسن میرزا ... امیر صاحب توفیق ...
... نسبت ... مشهد مقدس رضویه علی ساکنها التحیة و السلام ... 
... مصیر ... چون امیر صافی ضمیر بمشهد رسید ...
... امیر شیخ احمد سهیلی ... میرزا ...
... شاهزاده ... شیخ ... 
... خاقان منصور ...
... امیر ... 
... 
بر رای حقایق ... خواهد بود ... مشهد [illegible]

کر مهیا بران منظور نیست الملاحظه رضای خاطر اشرف اعلی انفریت را موقوف داشته در جواب آیة محمد علامات مجسته صفات
تازه کرد و در درگاه هنر اهلیت صریح تحقیق پیوند و زینت فرمایند از کمال مکارم اخلاق جمیع رعیت نیست و چون المکتوب بلاغت اسلوب مطابق احوالهم
علیشیر رسید بانقیاد مسند انتخار آن جناب و افزوده اصحاب سعادت انتظار طریق صورت سلوک داشته بجمیع الکمالات متفق اللفظ والمعنی صلاح
دین و دولت در آن دیدند که آن جناب بصوب اردوی ظفر ایاب توجه فرمایند و [illegible] سازند که میان خاقان منصور و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه
روی نماید بنا بر آن [illegible] متوجه حضرت سلطانی در اردو [illegible] از مشهد امام [illegible] جانب مرو شاهجهان روان شد و بعد از وصول کبود
مرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از [illegible] مرو نهضت کرده متوجه **تقیب** است صورت القضیه الکر چون مدت محاصره [illegible]
مرو [illegible] اختلال [illegible] آینه مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی [illegible] گشت ابوالمحسن میرزا [illegible]
[illegible] میر نظام الدین [illegible] امارت [illegible] شاهزاده [illegible]
از خاقان منصور [illegible] گذشته [illegible] بصوب مرو [illegible] ترتیب [illegible] توجه [illegible]
[illegible] امیر [illegible] درگاه عالم پناه [illegible] میرزا ابوالمحسن [illegible] شاهزاده [illegible] قبول [illegible] موکب همایون
بجانب سرخس [illegible] حضرت سلطانی [illegible] مقالات [illegible] الطاف [illegible]
یافت و بعد از دو سه روز [illegible] القصه [illegible] خاقان منصور
[illegible] در مملکت [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سادات و مشایخ و علما و فضلا و اشراف [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] استقامت [illegible] درویش [illegible] استقامت
[illegible] وظایف [illegible] انعام [illegible] احسان [illegible]
[illegible] سلطان احمد میرزا [illegible] پادشاه [illegible] حکومت
[illegible] امیر [illegible] الدین [illegible] فیروزشاه [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] حضرت باری پرداخته

ذکر عقیدت امیر خسرو شاه و گرفتن [illegible] بهادر و حید القصه

[illegible] خاقان [illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible] امیر خسرو شاه فرصت غنیمت [illegible]
[illegible] حسین میرزا [illegible] رعایت [illegible]
خسرو شاه [illegible] خان [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] صبح تا شام [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم حسین [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میر [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ابراهیم حسین میرزا امیر [illegible]
[illegible] امیر [illegible] بهادر [illegible] خسرو شاه [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] رستم [illegible] امیر [illegible]
[illegible] حسام [illegible] رسانید [illegible]
[illegible] خسرو شاه [illegible]
حسین میرزا [illegible] امیر [illegible] الطاف [illegible] رسانید [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] خسرو شاه [illegible] میرزا محمد معصوم را
[illegible] جانب [illegible]
شاه [illegible] محمد معصوم میرزا کیفیت احوال
[illegible] حضرت [illegible] میرزا ابراهیم باشد





و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوسته و بعد از آن رایات عالیات بیلاق بادغیس توجه فرمود و متزل بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشته از عین معقدم همایون
عزت [illegible] امیر حید [illegible] امیر خسرو شاه [illegible] درگاه عالم پناه رسید [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] امیر حید [illegible] امیر سید [illegible] سلطان سعید [illegible] امیر علیشیر [illegible] امیر حید لطیف
[illegible] امیرزادگان خراسان [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] سلک الملیان [illegible] آستان خلافت آشیان [illegible] علیشیر [illegible]
[illegible] امیر حید [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] میر [illegible] امیر حید [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حسین میرزا [illegible]
[illegible] امیر حید [illegible]
[illegible] حسین میرزا [illegible] امیر حید [illegible]
[illegible] امیر خسرو شاه [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین [illegible] بابا خاکی [illegible]
[illegible] رعایت [illegible]

[illegible] ابوالمحسن میرزا و محمد حسین میرزا [illegible] مخالفت خاقان [illegible] ایشان [illegible] موکب [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]
ابوالمحسن میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] بابا خاکی [illegible]
[illegible] امیر [illegible] الدین محمد [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] ابوالمحسن [illegible] حسین [illegible]
[illegible] امیر [illegible] الدین محمد [illegible]
[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible] محمد حسین میرزا
[illegible]
[illegible] مظفر حسین [illegible] محمد میرزا [illegible] حسین میرزا
[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible]
[illegible]

بعضی از جوانان بسبب ... جام ... [illegible]

[illegible]

ذکر نهضت همایون خاقان عالیشان بجانب جرجان و مسارعت در مراجعت نمودن بدیع الزمان میرزا

[illegible]





باتواریخ و مضافات مظفر حسین میرزا ... محمد حسین میرزا رسیده ... [illegible]

رسالت بتقدیم رسانید آنحضرت ... استراباد ... [illegible]

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هرات و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات ظفر آیات

[illegible]

ذکر بعضی از وقایع سلطنت ... بدیع الزمان میرزا ... ابراهیم حسین میرزا ... خاقان منصور

[illegible]

[illegible]

گفتار در بیان ... سلطان محمد حسین میرزا ... نوبت ثانی ... جانب استرآباد ...

[illegible]





[illegible]

[illegible] قائم شد این خبر بهجت اثر در دار السلطنه هرات [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت سلطانی [illegible]

[illegible]



موکب حضرت سلطانی از منزل [illegible]

[illegible]

بیت [illegible] دنیا [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] یا ایتها النفس المطمئنة [illegible]

[illegible]

مرکوکب مسعود که نمود در جهان شد پس زود طالع او پذیرفت زوال شد و خاقان منصور را از صعوبت مهابت آن قرة العین سلطنت و جهان
شکیبائی از دست داده لباس سوگواری پوشید و والدهٔ مقدسه اش مهد علیا بدیعه سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی ارغوانی بر روی زمین
روان ساخته فریاد و زاری بایوان فلک زنگاری رسانید بیت زهرگان دیده هم جوی خونبار بیرون کشید خون تا بجگر کشید و زدست هر دو ان جهان
کی پسندید میرزا او بر روی شد آنکه از حکمان ورثت در حبس متین ... شاهزادهٔ مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسهٔ
سلطانیه دفن کردند و صبح تربیع ربیع ... خاقان منصور العلام ... و الحلال و الاکرام ... آورده در شوال همین سال سلطان
اسکندر میرزا که برادر زاده و داماد خاقان منصور بود در اختیار سوگواری اقدام نمود میرزا محمد ... بلوازم تعزیت و سوگواری
بتقدیم رسید در ربیع ... خاقان ... محمد باقر میرزا ... میرزا ابن میرزا ابو سعید
بن میرزا میرانشاه ... از جانب ... سلاطین آل تیمور ... حاکم ... عراق اعتبار تمام داشت از سلطنت
سپاه ... شاهی ... بدار السلطنه هرات رسید و خاقان منصور مقدم ایشان را عزیز داشته میرزا ابو ...
بمزید الطافت مخصوص و سرافراز گردانید و مهد علیا ... بیگم را که سابقاً در حبالهٔ سلطان اویس میرزا ... بود در سلک ازدواج کشید
شعر در دیر جهان ... پس ناگهان شد ماتم ... ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی
دیگر از صورت که روی نمود در آن اوقات در سیستان و توابع ... کوتوال قلعهٔ ... بود
... خاقان منصور ... حاکم سیستان امیر سلطان علی ارغون ... سیستان بجانب ... اهل آن ... الکه ارجات
... شاهزاده ... بسبب ... سیستان ... خاقان ... میرزا ابن حسین ... را بار دیگر
... و رایت ... شریف ... در اوق رایت اقامت بر افراخت و چون این
خبر بسمع امیر ذو النون رسید با اتفاق ... بطرف معسکر شاهزاده آورده ... مسافت ...
... ابن حسین میرزا ... دو النون ... آمد ...
شده ... سعادت ... اعلام گشت ... کوکلتاش
... ابن حسین میرزا ... بجانب ... بر
... ذو النون ... قوم ارغون ... بجانب دیگر ... که
شاهزاده ... در اقدام ... حرکت ... خان
... ذو النون رایت ... بر ... حسین
حسین میرزا ... ارک ... و ... کرد
و ... محمد حسین میرزا ... فاتح ... حسین میرزا
برادر ... سلطان حسین میرزا ... مقام ...
شعر چو مرگ ... ذکر بعضی از احوال ابو الفتح محمد خان
شیبانی و بیان ... از احوال ... در زمان ... شاه ... سالک مسالک ... محمد خان شیبانی ولد بوداق سلطان
بن ابو الخیر خان است و ابو الخیر خان از سایر خواقین الوس جوجی خان بمزید جاه و حشمت و وفور شوکت و عظمت امتیاز تمام
داشت و ما دام الحیات در ظلال دولت و اقبال رایت سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقاً مسطور شد سلطان
سعید میرزا ابو سعید را ... امداد آن خان ... فتح ... دست داد ... سلطان ... میرزا
ازوی استمداد نمود ... اتفاق ... محمد خان شیبانی ... در ... بود و
والد ... بوداق سلطان ... جانب
... سلطنت ... جمعی ... معین
... شوکت ... رافع ... حاکم
... سلطان احمد میرزا ... تعظیم و





... و پس از چند گاه که محمد خان ... فرام کشیده از میرزا سلطان احمد ... سمرقند ... و بعد از
وفات سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ... میرزا ... احوال ... فرام آورده ... ترکستان ...
و آن ... سمرقند ...
... سلطان علی میرزا ...
مهمات ملکی و مالی ... سلطان علی میرزا ... خواجه ...
و چون محمد خان شیبانی ... سمرقند ... سلطان علی میرزا ... خواجه
... شاهزاده ...
خواجه یحیی ... 
که ... شاهزاده ... سلطان علی میرزا ...
... محمد خان شیبانی ... سمرقند ...
... محمد خان ... شاهزاده ...
... خواجه یحیی ...
... خواجه یحیی ... سلطنت ...
چون ... محمد خان شیبانی ...
از ... سلطان علی میرزا ... سمرقند ... محمد خان شیبانی ...
... 
... خواجه ابو المکارم ... 
... بابر میرزا ... 
... شاهزاده ...
... سمرقند ...
... بابر میرزا ... سمرقند ...
... محمد خان شیبانی ...
... بابر میرزا ...
... خواجه ابو المکارم ... 
... محمد خان ...
... سمرقند ...
... 
... 
... بابر میرزا ... سمرقند ...
... محمد خان شیبانی ...
... بابر میرزا ...
... سمرقند ...
... محمد خان شیبانی ...
... سمرقند ...

بر افراشت و نوبت دیگر آن جلد و فرزند پس نشان در میرزا سنجر خان در آمده بحث با حفظ و قتل کابر آلکان لشکر داشت و رزانه انفایه جمعی که مجالس
با اطراف ممالک ایران و عراق در گذشتند و زمره و نوبت دوم تقدیر شده سپاه او زلبای ایشان خاک راه گرفتند و خواجه ابو المکارم مصلحت آنکه
مجلس شریف را شنیده روی با برکت نهاد و چون اجل رسیده بود آنگه نواع منقضا و جمعی از لشکریان خان او را دیده و شناخته ترخان
و چون چشم آن پادشاه بدان افتاد بر آنکه خود سنجر او سیر افتاد پر سیدکه ریش را چه کردی آنجناب در جواب این بیت بر خواند که چرانی را که ایزد
بر افروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد اما این لطیفه فایده نداده خان ظهیر رقم خان بسیاست خواجه را اعلام آوردت رواند فرموده رایت استقلال و استبداد
آن خان دوران تا آنزمان در اکثر بلاد ما وراء النهر صفت ارتفاع و استقلال پذیرفته سمرقند را دار الملک ساخته ولایت و رایت خان را او توابع امیر او در حقیقت
سلطان امارت فرموده حکومت مملکت ترکستان را با نام خود گرچه ارکلی خان دو سونچک سلطان ذخیره دختر میرزا الغ بیگ گورکان
تفویض فرود آنگاه خیال آن است مستقلان امیر خسرو شاه سنجر خان حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان بر نوع خاطر بگماشت و عمل ابن القاسم
و اتوال سپاه بی باک اوزبک را بغارت و تاراج الکاء مامور گردانید رایت سلطنت و اقتدار می افراشت گفتار در بیان بعضی از حوادث
سپهر بو قلمون در روزگار خان جهانبان سنجر محمد از حوادث چون بمقتضاء کل امر به کل من علیها فان و یبقی له الحکم و الیه
ترجعون ثبات و دوام خاصه ذات بیچونست و در کتاب تکوین است و اشغال دوران از دنیا و دون لازم وجود خلق هستند مستوفان آن ربع مسکون
در شهور سنه سبع و ستمائه امیرزاده الغ بیگ بن میرزا سلطان در روایت کابل بجوار رحمت خدا در دفتر عمل حوت و پسر او میرزا عبد الرزاق حاکم آن دیار
گشته بجای پدر بسند فرمانروایی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امراء او ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاده بشرح فرقه سپهر انجام بیان
جزئی و کلی را از پیش خود گرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از سنجر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند و صباح عید اضحی که مشرکم بود دیوانها
سلطانی نشسته تنی که ببیعت رسیده بر در مکی تا جز کابی دراند و بر بیش تاختند و تیغ از نیام انتقام کشیده فی الحال بنیاد حیاتش بر انداختند
در نتیجه پریشانی تمام با حوال کابلیان راه یافته این خبر در اکثر بلاد رسید جزو امیر ذو النون محمد مقیم را علمی فرستاده او در حرست خان دنیا
مزاده و محکوم او آورده سنجر کابلی در باش ساخت و با آن حضرت مراد امیر عبد الرزاق را برداشته روز او محمد مقیم بدولت
در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیگ را بحباله نکاح در آورده و بعد ازدواج که بدیع الزمان میرزا امیر ذو النون را از آب آمویه عبور داده
موجب فرح و ابتهاج مزاج ملکان گردید ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بخوارزم و خاطر ایشان و بازگشتن از کنار آب آمویه
بسبب عدم التفات امیر نظام الدین بفرستادن چون ناحیت کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در وراء النهر آفاق ممهود گردید و صوت سپاه او
جمعیت اشراف و اکابر سمرقند ابتدا رسید لکن امید خاقان منصور سلطان حسین میرزا بپسر بدیع الزمان میرزا فرستاده او را بدفع ایشان
خان ترغیب فرمود و امیر خسرو شاه و امیر ذو النون را فرستاده از پیشاور و از کابل استمالت نموده بنام ایشان را همراه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه
بندد و بانبوه معدود حصار شادمان و ختلان ترمذ و بدخشان قندز بود از کبیان ما چون بعون آورده بدین پرسش اقبال او را در بعضی از کتاب خواند که
خوام و جنابان بدیع الزمان میرزا رسیده در بیان حقیقت از وجه دیوان ساخته اعتماد اجابه ایشان خان بنام ذو النون او را در اخوان آورده
مضمون الکه علی اسیر الطال سپاه والکدو و اجمع آورده تقبیه ان سلطان بلخ آمیخته در ملازمت موکب عالی بدفع سپاه آوزبک و جمع کار دراه الغ حاکم خان
و امیر ذو النون لوازم اطاعت بجای آورده با دو سه هزار سوار ازکابل جانب بلخ مراجعت بدیع الزمان میرزا آن امیر نجابت پناه با جمعی حضرو آمده
و صوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراسم اشفاق بر روی روزگار بر کشاد و امیر خسرو شاه تیر لطف شایسته ترکات نهایت بغلان میرزا
فرستاده در باب توجه بکنار آب آمویه تعلل نمود و چون از ترمذ تا بپایان رسیده سپاه خسرو شاه و یاد اضعاف رجرجا ارادت افزوده شه
بدیع الزمان میرزا قوم بپرسش سمرقند جزم کرده در روز فرستاده خان و ستمگار با او ازدحام و ازنه و سوار رحمی و پرستش و نیز کند او را
بلخ بجانب ترمذ حرکت کرد و امیر عربیک با جارات برادر سلطنت و افرستاده او بعد ترکوار او استعداد نمود و چون بکنار آب رسیده و در برابر حضرة الرجال
ترمذ نزول اجلال فرموده خبر فراز کوس حربی و نائره زاری بگذشته سپاهیان رسانیده حاکم ترمذ امیر محمد باقر کبیر باقی را بشت دار دوات بی الطاف
مرتین جانب آب آمده تجلیل سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده نهایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین
ار خون را امیر ذو النون جمعه آنجا قرا قورتلغ با ترمذ امیر خسرو شاه که نصار شادمان فرستاده او را بمعرض موکب عالی کنار آب رسیدن قوم شیخ محمد خان
شیبانی پس از فوت فرزند او که در برابر معسکر کفار بعرض نمود تا سپیده الطال رفع اعدا ملک و وقت میسر گردیده امیر سلطان حسین و عبد الله قرا قولغ امیر خسرو
شاه و میرزا دولت امیر دولی و میران ملاقات کرده در امین که بدیع الزمان میرزا او را مطلوب امیر ذو النون را بجانب خان رسانیدند و ایشان را بتوجه بی سبب



اردوی اعلی ترغیب نموده امیر خسرو شاه بنا بر عدم مساعدت توفیق از اعانت فرمان گردن پیچید و نیز هر گه رسیده هرگاه بدیع الزمان میرزا
از شیخ محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید بقلع مملکت سلطان محمود میرزا لقمه منافات بر او ده مقیم بزبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد
و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا باز گشته حقیقت وعده امیر خسرو شاه را معروض داشتند شاهزاده در باب عبور از آب آمویه متردد شده نفاق
الکای امیر اعراب یعنی هر جا که از پایه سپهر اعلی باز آمده و از نقض وعده بیان نموده حقیقت سیرت گرفتار شاهان مقصود و بلخ اخذ شد بقیه مشغول شده بعد دوم
الزمان میرزا امیر ذو النون طریق مشورت مسلوک داشته خطبه را جهت فتح الملوک واجب دانسته و صول بیعت خارج ترمذ و اسلام بلخ در جهان تاریخ ابراهیم میرزا
منزل گزیده امیر شجاع الدین ذو النون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آنجناب علم همت بجانب مستقر خود بر افراشت نقصان
تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع پریشانی روی نموده محمد خان شیبانی بقلع آن ناحیه آورده رکشته از آب آمویه عبور فرمود و ذکر
نشستن اورا کرد از مسلطان بدیع الزمان میرزا بطلوع رسیده و بیان سبب محمد خان شیبانی را از آب آمویه عبور نموده متوجه
بلخ گردید در خلال احوال گذشته سید جعفر خواجه که در سلک سادات ماوراء النهر منسلک بود و نسبت ابو اقربین او زلک دریاب
محبت و اخلاص سلوکی می نموده و باراه ماوراء النهر بقیة الاسلام بلخ شتافت و شرف دستبوس بدیع الزمان میرزا را حاصل کرده چنان فا رساخت
که بسبب عدم وثوق محمد خان شیبانی از دوران خوارزم ده التی بیقلی نایب پادشاهی آورده او در کار بیعت نموده ام ورزی تقدیم مواهم رسانید سلطان
بدیع الزمان میرزا بران سید معزز را مقرون فرموده در سلوک انعام و احسان بلند آوازه نموده جناب سپه سالار اخفاء امر او با بی شاهزاده طریق اشتغال
سلوک داشته در خلوات زبان بمدح و ثنای خان می کشاد و به آنجا رأی بلند نهضت او را موجب گردیده و بقول او خواجه زینب سیاوه از قله امراء و خواص بلخ
الزمان میرزا سلطان ابو سعید دارانشاه ترخان و قرا چه محمد و حکمی کیلانی اوزبک بهم اتفاق نموده با سید خواجه جعفر بیعت کرده استحکام آن بیعت
و ستیز آن افزاینده ای در آن مخالفت بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب هدایت میان خان بیرون روز کار خویش کشاینده در آن شاه محمد از جانب ترخان
ارسال تقبل بواسطه اسپهید محمد سلطان میرزا از آن قطعه گرفته جانب سید بدیع الزمان میرزا آورده بود و منتظر ظهور عنایت شده و اندوه حکومت
سیستان را نظر داشت غایت مکرم و ضیع بهبود است که امیر محمد باقر که با صد هزار نفر محمد خان از سپاه در برقع پیغام داده که هر گاه موکب همایون خان از آب آمویه عبور فرماید
بنده ملتقای خود در آنجا بر آمده سپهر احتشام میر در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان نیکی به سپاهیان جبین امیدوار گشته و از سمرقند متوجه
کی رکاب شده تا اعلی جهت اجابت مذکوره بیش به جواب سید جعفر خواجه خاطر بدان قرار داده که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهت رفع محمد باقر کجا رود آن فوج
روز شمار خدا فارسیافته نوعی سازد که آنحضرت گرفتار گردد در آن ایام امیر محمد باقر ارغون از بدیع الزمان میرزا رنجیده و چند روز در خانه نشسته
از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید جابران آن قاب جاه ترخان و بعضی دیگر از ماحیان را بسطوح فتنه آن آنجناب را با تیر او ممتنع ساخته و با هم طلبیده
گرد کلمات ضمیر خود در میان نهاده امیر محمد باقر ترغیب قاسم خان و ایشان را با محسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب آنکه فرد اسپهر امرا و احباب منتظر
بار بیا مجمع شده معهود جان در میان آورم که طریق خلاف مسلوک خواهد تا ایشان تشییت نمود و محسن بی نقش قرار یافته هر یک بخانه خویش رفتند امیر محمد
باقر را بر رعایت حقوق تربیت بدیع الزمان میرزا امتناع کرده و صلاح شب در جهار باغ میرزا ابراهیم بملازمت شتافته کیفیت خیانت هواداران
معروض داشت و بدیع الزمان میرزا چون نسبت به تحکمات انواع شفقت و عنایت بتقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل کرده جواب بی باک
بسبع قبول نشنوده امیر محمد باقر عرض از کر خاتمه آنکه همی از معتقدان خود را مصحوب بجانب بسیر فرستاده خواجه ابو المظفر بر سار رسیده حقیقت این سخن
بر رای عالی بنده اختراع اراده آنحضرت این التماس را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که پهلوان حسین علی سلطان مصحوب امیر محمد باقر جبان هزار زر را آن کیت
سحر پهلوان حسین را در ربیعی از جای حجات خانه آن جماعت خفیه خود را منتظر احمد ب مصاحبان بر و مذارنشست و آن خاطر الکتاب
بدان مقام رسیده و بامکانات خانه رفته در مضیفه مذکوره آغاز گفت و شنود نموده سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان دعوه
سوگند داد و متوقف گشته آنگاه پهلوان حسین بخدمت بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر آن
حال خطا ثابت که تمامی امرا و ارکان دولت جهت مشورت بسم محمد باقر خان در درگاه و دیوان خانه جمع گردید بعد از اجتماع آن جماعت بدیع الزمان میرزا
اوراء عظام هر یک را شیخ علی خان و حاشیه محمد ارغون و دیگر دلار ابو اسحاق اتکو تاه محمد باقر ارغون و شاه منصور را مرتفع مصاحبان مامور ساخته
و امر احضار ساخت آنزمره ملک بدوام را موآخذه و مقید کرده اینه هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپرده در دیوان و حیات ایشان را بحیطه القرت درآورد
و از جمله گرفتاران شاه محمد دیوانه و آفتاب ترخان و قنبر کیلانی سیاست رسیدند و معرض شاه منصور ابراهیم بر سلطان و عبد الله مظفر
بر اساس و قرا چه محمد و سید جعفر خواجه گشته تکلم جانی با طلاق ایشان متعارف شد و امیر شاه منصور که سید جعفر خواجه بود گفت که هر بار مبلغ

این نسخه خواب بسیار ناتی بود که داشتن مصلحت دولت نیست و بخلاف رضاء بدیع الزمان میرزا [illegible] کشیده و مقارن آن حال [illegible]

از عسکر کرکی عبور نموده بدیع الزمان میرزا را [illegible] میرزا ابراهیم سلطان خان بایران بطرف جبال [illegible] معطوف گردانید ذکر طلوع رایات

نصرت آیت خاقانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن [illegible] در اوایل پاییز سپه [illegible] و استیلاء محمد خان

شیبانی رایات کشورستانی برافراخت [illegible] امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده [illegible]

[illegible]



[illegible]

محمد خان عبدالله آمو بگذشت ❁ خراب [illegible] ❁ تمام [illegible] ❁ ازان تاریخ [illegible]

ذکر [illegible] بدیع الزمان [illegible] مخالفت امیر نظام الدین عمر بیگ ترخان علیه الغفره والنیران

❁ ❁ ❁ ❁ در این ایام که محمد خان شیبانی [illegible] قبة الاسلام بلخ قیام [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالیجناب و مراجعت نمودن بسبب عروض مرض از منزل ترناب

[illegible]



[illegible]

ذکر توجه امرا [illegible] بزم ملاقات امیر خسروشاه و بیان اتفاق [illegible]

[illegible]

و در وقت موعود رایات اردوی عالی [illegible] رسانیده و از [illegible] خسروشاه بدرگاه عالی حضرت سلطانی رسانیدند و خبر ورود ایشان شنیدنی
خسروشاه در رفتن آن جناب را [illegible] ارادت [illegible] موکب عالی [illegible] سبوت [illegible] ضعیف
در [illegible] ملازمت مبارک گشت و کیفیت [illegible] امیر خسروشاه و [illegible] امیر ذوالنون را [illegible] بدیع الزمان میرزا فرموده که خبر ورود آنحضرت امرا
بقندهار [illegible] جانب قندهار [illegible] امیر ذوالنون در [illegible] قندهار [illegible] بتحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندهار [illegible]
و خاطر [illegible] محمد خان شیبانی [illegible] محمود سلطان [illegible] امیر ذوالنون [illegible]
مولانا محمد و سایر [illegible] از صورت سپاه و [illegible] پیغام فرمود که مناسب [illegible] نامی با سایر
امرا عظام [illegible] و اطراف [illegible] عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی [illegible]
بتقدیم رسانیم و مولانا محمد [illegible] محمد خان [illegible] قندهار [illegible]
امیر ذوالنون با سایر امرا [illegible] اردوی عالی مراجعت نموده [illegible] ملازمت بدیع الزمان میرزا [illegible] بدیع الزمان
میرزا [illegible] امیر [illegible] بدیع الزمان
[illegible] امیر سلطان علی [illegible] آفتاب اشراق [illegible]
[illegible] امیر [illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] حسین [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] امیر خسروشاه سعادت ملازمت استسعاد یافت
و [illegible] احوال موفور الاختلال [illegible] از سبب وصول امیر خسروشاه بدرگاه [illegible] بدیع الزمان
میرزا [illegible] کابل [illegible] پادشاهی ظهیر الدین بابر [illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] محمد بابر میرزا [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] محمد بابر میرزا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مصلحت دولت [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی [illegible]
او [illegible] **شعر** [illegible]
و میرزا محمد بابر [illegible]
واقع شد که امیر خسروشاه [illegible] حضرت پادشاه [illegible]
موده سعادت [illegible] سلطنت [illegible] محمد بابر میرزا [illegible] خسروشاه [illegible]
پادشاه [illegible] محمد [illegible]
[illegible] امیر خسروشاه [illegible]
بدیع الزمان میرزا [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] امیر خسروشاه [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا [illegible]
[illegible] شاهزاده و امیر ذوالنون [illegible] بدیع الزمان
میرزا [illegible] امیر خسروشاه [illegible]
[illegible] امیر ذوالنون [illegible] امیر خسروشاه [illegible] السلطنه
و الخلافه محمد بابر میرزا [illegible] خسروشاه [illegible] مقدم همایون [illegible]





[illegible] پذیرفت و دیگر محمد مقیم [illegible] مفارقت [illegible] گشت و بعد از چند روز که [illegible] کابل [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] محمد مقیم [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] محمد مقیم [illegible]
[illegible] محمد مقیم [illegible]
رعایت [illegible] محمد مقیم [illegible] محمد بابر میرزا
[illegible]
[illegible] حضرت پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] چون امیر خسروشاه
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
جناب شیخ الاسلامی [illegible] الدین احمد التفتازانی [illegible] جلال الدین ابو سعید پورانی [illegible]
[illegible] غیاث الدین محمد بن امیر یوسف [illegible] صدر الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا
[illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] بدیع الزمان میرزا
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
و بدیع الزمان میرزا [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] سادات عظام [illegible] امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر
خسروشاه [illegible] خاقان [illegible]

مضمون همایون ... تشریف ... بر زبان الهام بیان گذرانیده ... حضرت خاقانی و جناب سلطنت [illegible]

[illegible]

ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتی که بدیع الزمان میرزا در استراباد می بود

در آن ایام که بدیع الزمان میرزا ... [illegible]

[illegible]

امیر نظام الدین علیشیر ... [illegible]

ذکر رفتن بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خاقانی و رسیدن آن حال [illegible]

چون بدیع الزمان میرزا ... [illegible]

[illegible]



[illegible]

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب [illegible]

[illegible]

و نواب میر ذوالنون و بعضی از امرا در حوالی قندهار بر بدیع الزمان میرزا مصلحت دید دولت در آن باب آن حضرت داشت و در سپاه ارکان امیر ذوالنون را محقق الوام
با ذکر اینه مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار در حرکت آمد ذکر توجه نمودن سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت
قندهار و استقبال نمودن امرای آن ولایت و چون خبر عزیمت رایات نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار
بر سبیل ارسال رسید امیر شجاع الدین ذوالنون که او را شجاع بیگ میگفتند و محمد مقیم شیبانی بانه و سایر متعلقان خسرو پادشاه و بیرون از حضرت نصرت معرب جنود داشتند باستقبال
شتافتند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته نوازش یافتند و چون در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا علی التعاقب و التوالی
بار دوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که قاسم بیگ امیر زاده و سایر امرا و توابع و لواحق و وقعه کلی و فراوان و خشک رود و زمین داور
در حصار قلعه از تحقیق کرده و امرا اعظام جهة رسانیدن بار و تواب ان باطراف و ولایات مذکور روان ساختند امیر سلطان علی را مع جوق باسپاه سیستان ارجی
سرداران آن ولایت با جنود نامعدود و متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و وصول سپاه نصرت شعار و فتح
یافت صلاح در صلح دیده رسولان باردوی همایون شاهزاده فرستاده و اظهار محبت و الفت نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر شفقت و محبت آمیز پیغام
نموده و قواعد مصالحت ممهد گشته پذیرفته موکب عالی از قندهار را در زمین داور در حرکت آمد در منزل حصین حصینه امیر ذوالنون که در سلک
ارادت میرزا بدیع الزمان انتظام داشت باتفاق والده خویش که صورت حیرت داشت بود از عالم رحلت نمود و بدیع الزمان میرزا او امیر ذوالنون
را که در این دو مصیبت که در صحبت بود از اتفاق احوال و عوارض گشته جهة تعزیه ایشان اعلام از ولی نعمت و مستحقان دلداری
و عنایات کلام الهی بجا آورد و امیر الکاه در باب تعیین میرزا بیستون در آن مشورت مرای داشته خواطر بر آن قرار یافت که بیستون در قصر قرار
گرفته بعد از انفصال آن امر زمره سپاهی سعادت اختیاری رجعت بر طرف صلاح داشته در آن باب مرتبت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون
بخواستند چون از دیار او امرا سپاه در حال خان اتفاق کردند امرا و امیر ذوالنون امیر سلطان علی را با جمعی از امرای سلطنت و خلافت
محمد زمان میرزا تعیین نمایند شاهزاده با سپاه بر وجه حکومت بر مقتضای حال جمعیت داشت معارف و امرا امیر سلطان علی ارغون و بعضی از اتباع
مقرر و مبانی شده مواجب ملازمان پادشاهانه ترتیب کرده در روزی که شاهزاده ابو المحسن میرزا در جهانگیر بوده لوازم عزت و تمکین او را بجا آورد ذکر عصیان
لشکریان ارغون و توجه میرزا بدیع الزمان بهرات جهة طلب حضرت خاقانی
در اوایل سنه اسعد و تسعمائه سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت و در ممالک بلخ و توابع حاکم صاحب وجوه
که در آن اوقات بسپاهی دولت قیام مینمود و محمد خان شیبانی که بواسطه عالی همتش برسر انتظام امور کشورستانی مقصور بود و مفتون
و مستوفی جنود و جلادت خیر یعنی جانب میجون میرزا بهرام آباد قتل و غارت و ترتیب ستم و ولایت خاصه میکرد امید داشت از سیدان خانی بلخ
اقتدار از کوه مراد مقصود او حاصل نموده و اینجا سید مذکور و جمعی کثیر از آن اشرار از آن ولایت بسمت کهمرد و دیگر را بر افروخته بجانب ارغون
رفت و در حال خاطر دیده و احوال بسیار جمعیت گرفته رایت اسپاه و سلطان را ایران افراخته و امیر ابوالقاسم و امرا محمد بیکی کالم میرزا البستن از
جانب بادیه میرزا با امیر بیستون و بشرف معاصرت خاقان منصور مشرف بوده باتفاق امیر شیم جلایر و امیر بابا جان و امیر خواجه بیک
بهرک که در آن اوقات در آن دشت متوجه بودند متوجه گشته در بین الجانبین غبار جنگ و سستی در ارتفاع یافت و روز کار از صورت صلح و ظلم
روی نموده این سپه دار بعز شهادت فایز شده و لشکریان روی بجوب فرار آوردند خاص جانان متوقعان آن ولایت بیکبار بیک محتشم
گشت و جوانان لشکر تمام جلا در وطن کرده دو آه بیستم رسید که آن زمان تا حال از آن کرد گذشت و چون این اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور
صلاح مشارکت در بازار هیجان آن آن غریب جانب شهرباره کرده رحل اقامت انداخت و بعد از آن احوال و شیر اکثر ارکان اعیان دعا علی که در آن دیار بود
بدیع الزمان میرزا که مدتی بود پشیمان شده و باوامر ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار گرفت که میرزا بدیع الزمان
بدار السلطنه هرات طلبید و مراسم دلجوئی بجا آورده آن حضرت را بر سر سلطانی بکشایند در آن بمرغاب نوبت دیگر بنفس نفیس متوجه
اسد تا محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن جناب معالی ماب خواجه شمس الدین محمد منشی را که از معایبه نواب درگاه
عالم پناه و مجرب عقل و فراست و مؤید خصال و کیاست است امتیاز تمام داشت بر سم رسالت نزد شاهزاده بفرستادند و فرمان عنایت آمیز
ارسال نموده که فرمان مستطاب المطاع نظام داده خواجه شمس الدین محمد در قبول این کار اشتیاق تمام نموده بقندهار رسیده کیفیت اشتیاق خاقانی
منصور بعرض رسانید و عبارات دلفریب ادا رسالت نمود ضمیر آن جناب تا شاهزاده بر پیام عاطفت آمیز وی روی آورده و بدیع الزمان
میرزا آن کلمات را بسمع قبول جا داده عازم ملازمت پدر اعلی شد و خواجه شمس الدین محمد تا مصاحبت رسانید فا الخبر بشتر بهرات رفت



و امیر ذوالنون را حضرت رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتابد و تاکید فرمود که بمحافظت ممالک کرمسیر و قندهار سعی بلیغ بجای آورده در اوایل
بهار طغیان بیرون آمد در آب مرغاب قاصد موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره که بتوجه تسخیر ممالک خلافت و جهانبانی گشته چون به بلا
ارغونلنگ رسید امرا اعظام و ارکان بر ذمه ابرابسم استقبال از بهر آن شهر بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر بشرف ملازمت دریافته لوازم نیاز
و شکر بجا آوردند و بدیع الزمان میرزا بعنان دولت و اقبال بی مسافت گرده در سرمنزل برو ملاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور
رخ بر دیده مهربانی نهاده و شاهزاده کامکار را روشن ساخت غایت شفقت و عطوفت اظهار فرمود و بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده موفور
مبذول در منزل امیر عیشی بر ده نمود ذکر بیان تقسیم نمودن خاقان کامیاب در ولایت بدیع الزمان میرزا بیشتر از نصفت الخمس
کنار آب مرغاب همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت موازه بر ترتیب مهام و تقسیم ممالک مصروف بوده خان زمان قرابت آشکار و پنهان و
شامل رأفت بر پسته بر رفع فساد و در دفع حاد و امر نظم رسید امر معطوف بیت شه کامران عدالت نهاد ۵ خدیو جهان
و انصاف زاد ۵ چو اعلام همت بر افلاک بر افراشت ۵ بجز دفع بیداد کاری نداشت ۵ نباد اعلی چه در آن روز که خبر مرحمتی و نسبت و در اخ
بیع او در نموده شیر خانه و میمنه و قار رایب ارتفاع حلاوت تمام از زلف وقوع یافت بدار السلطنه هرات رسید نهایت توجه بر
و عنایت بی غیر و پسر گردان مستوفی مالک یعنی ارادت گرفته و معبد اقوی بر صحیح امید به خاقان منظور بود باوجود ضعف مزاج ساشرف اعلی انتقام
قوت حوالی دولت ۵ بادولت جوان بوده و آمد و در نور حمیت پادشاهانه قدم بزد مسالک طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم نمود
امرا اعظم و وزرا و ارکان دولت را با مراد سپاه و استعداد مرداد از شجاعت پناه امیر و میرزا بدیع الزمان را زیاده از بیست روز مدت هرات
در بیش کنار آب مرغاب مأمور گرده انیده شاهزاده عالی مقام رایات نهضت بر افراشت و در راه اسطه و در حفظ نه آه قوت روی بر اه آورده جهة شهرت بر
بهار روزی چند در منزل گذرانیده در تحت آنجا ماه مبارک رمضان در مقام گذرانیده چون هلال شوال روی نمود و آداب روز عید بتقدیم رسانیده آنگاه او اتاقها
بر نهضت نموده در قصبه مرجان علم آفتاب اشراق بر افراخت و در آن قریه امیر علی جان بابا آنکه چند پسر تحویل باتفاق بیک در موافقت قلعف جبه
در سرات توقف کرده بود از رایات شیر خان موازی که ده امیده از منصب ما بعوای بخواجه نظام الدین احمد معرض ساخت موکب عالی سلطانی از
مرجان ببسر چنانچه از آنجا باید و در آنجا در وصول چتر جایون حضرت خاقانی روزی چند در آنجا علاوه لب بنده معالی گرد آمد خاقان منصور
و در آن وقت غلو زده در ولی ۵ در اجتماع جنود و یمین و یسار توقف بر نهایت صلاح بوده و مکث کرده و دوازده هزار سوار خنجر گذار در آن و مواجب را
رونق ۵ از آفت برای بیگلوای ۵ بر واجب قلعک لوای
حشمت و جلیل روی براه آورد شعر برج حمل فلکند بر تو ۵ چون خیمه زمرد ازمرنو ۵
رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایات جناب جلال سبحانی از بلده هرات بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرمود و سپاه نصرت پناه
بیان جمال سبزه و لاله اطراف کوه و دشت را فراگرفته ترنزل و در زمین طهور نمود شعر بگنجینه چون بر کشد زر بیاض ۵ خلد پوشید
بستان رنگ ۵ ز سبزه زمین پا بر آن شد ۵ در آن جابجا لاله گلگون دشمن مند ۵ و در آن اهل شتابان در مراحل بسبب کثرت نهضت مرتب
خاقان روز بعد از ان مشرف گشت و بعد از وصول بمنزل باباالهی ضعف بر قید رسید که کار از مداوا آن وقت در حق بیمار انداخته
بیت و مانه کل حال تکون ۵ و نهایه کل ما ان اتیکون ۵ کل شی هالک الا وجهه ۵ له الحکم و الیه ترجعون ذکر انتقال خاقان منصور
از دار الفنا بسرای سرور قاطبه علماء عالم را معلوم است و کافه فضلاء بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حق تعالی و تقدس
کامله بارگاه بر واجب التعظیم جل شانه در نظم سلطانه بر پیوسته مقتضی آن بوده که سپرده برسم ربانی ﴿انی جاعل فی الارض خلیفة﴾ بانضمام صفات
من شأن آن سپه گردیده و بعالیت ربت از تثبیت ملک و دینی او بر داشته بمقام عاقبت انجام جوار مقصورات فی الخیام انتقال نماید
سنت حق آن جلاله جلت قدرت انه بعد جالسوا در رفع الدرجات یافته که اقدام همت انجام مردانه در حق دو دریاهای ربع مسکون و بساط
بسیط بقلعون تحت نشستند در حقیقت الکه خلائف فی الارض بشرف شود آداب اوامر و از شکل های سلطانی جهانی دست شرفت
بسات رحمت آثار جناب خیر من تحتها الانهار توجه فرماید ۵ بقای دینی را بودن مشقت ۵ و دوام امری محالست
نیاشد جز هوای جاویده ۵ نرو از ملک دنیا نیست امید ۵ چو شد جمشید بادار ملک رفت ۵ سکندر سوی اقلیم چرا رفت
کی شد شاه گیتی را پس و پیش ۵ کی شد ارد شیر و بهمن چه روز ۵ کی رفتند بهرام و منوچهر ۵ فریدون را چو برتافت اختر بر مهر ۵ چرا
در دیوان نیست بر تخت ۵ با تخت و چراغ زمان رفت ۵ بیشه مجلس را زندگی نیست ۵ به بقا عنقت اینجا کار نیست ۵ هر چند بر حیز
عارف مولوی شیند فا درست که از قبیه این بقاء باطل مقصود نیست و در فنا دوش این شیوه اتو کیفیت ما درین کیفیت

کیفیت حال را برین عنوان در سلک تحریر می‌کشد که چون منزل بابا الهی محل نزول آن حضرت سپهر پادشاهی شد و مرض [illegible] آمیزش
گرفت و الم [illegible] آن ذات [illegible] صفات [illegible] هرچند اطبا سعی می‌نمودند عکس مطلوب نتیجه می‌داد و ساعت بساعت ضعف
مزاج همایون [illegible] و از زیادتی [illegible] و شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام از شیوه اطبا و حذاق حکما [illegible]
[illegible] و اتفاقا [illegible] ملک التقدیر [illegible] که در آن وقت [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون
[illegible] مخالفت میان برادران [illegible] از خاقان منصور [illegible]
شاهزاده بدیع الزمان میرزا [illegible] و آن فرزند [illegible] در [illegible]
بدیع الزمان میرزا [illegible] از اطلاع [illegible] از امرا و خواص [illegible] نوبت [illegible]
بابا الهی [illegible] صباح روز [illegible] اردوی همایون [illegible] شاهزادگان عظام
مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا و امرای عالیمقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و [illegible]
و نظام الدین [illegible] و نظام الدین عبدالملک [illegible] استقبال [illegible] اقدام [illegible]
[illegible] موضع توقف [illegible] خاقانی [illegible] آن حضرت [illegible] ضعف
[illegible] رعایت [illegible]
[illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] مملکت و آسایش [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] بدیع الزمان میرزا و ابو المحسن مظفر حسین گورکان [illegible]
[illegible] شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر [illegible]
مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] امیر سلطان [illegible] امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغائی [illegible] ارکان دولت مظفر حسین میرزا [illegible]
برلاس [illegible] کلام مجید [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیت
ارکان [illegible] ز آن حسین اتفاق [illegible] [illegible]

بعد از [illegible] ساعت [illegible] سایر شاهزادگان [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] اردوی همایون تشریف آورده
[illegible] گذشت [illegible] بر زبان خطیب
[illegible] اشک [illegible]
عالم [illegible] دوشنبه یازدهم ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمائه [illegible] جمشید اوج سلطنت
و کامکاری [illegible] انتقال [illegible] از آن پادشاه [illegible] ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة شنید [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] معلوم شد [illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible]

شعر
آن سایه لطف [illegible] [illegible] [illegible]
و در آن شب [illegible] سلطنت [illegible]
و از [illegible] [illegible]

ذکر نقل نعش مغفرت قالب [illegible] [illegible] صباح روز دیگر [illegible] قضا و قدر



[illegible] خورشید [illegible] از افق مشرق [illegible]
دولت [illegible] مغفرت [illegible] رحمت رب العالمین [illegible] نوبت [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] اردوی همایون [illegible]
[illegible] امیر زین الدین علی [illegible]
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان [illegible]
[illegible] امیر زین الدین علی [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] اعلام [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] خاقان مغفرت [illegible]

ذکر اولاد امجاد خاقان منصور و ایراد شمه‌ای از [illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] عبدالباقی میرزا [illegible]
[illegible] محمد قاسم میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابو سعید [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] خدیجه بیگی آغا [illegible]
[illegible] فرخ حسین میرزا [illegible]
میرزا و محمد محسن میرزا [illegible] سلطان [illegible]
و ابراهیم حسین میرزا و ابن حسین میرزا و محمد قاسم میرزا [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] ابو تراب میرزا و محمد حسین میرزا [illegible] حسین میرزا [illegible] سلطان بیگم [illegible]
سید عبدالله میرزا [illegible] سلطان بیگم [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] سلطان بیگم [illegible] سلطان [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] فرخ حسین میرزا [illegible] محمد معصوم میرزا [illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible]
حسین میرزا ابو تراب میرزا [illegible]
[illegible] بیگم [illegible] سلطان بیگم [illegible]
[illegible] سلطان بیگم آغا [illegible]
[illegible] ذکر بعضی از احوال شاهزادگان [illegible]
[illegible] خاقان صاحب [illegible] ابو الغازی سلطان حسین میرزا

دو بار دیگر نیز رخت وجود و همواره جیب و کیسه ایام را از گوهر کرم و سخاوت پر ساختی و در ایام دولت آنحضرت بسیر خلافت جلوس فرموده بمنصب وزارت
مشرف گشته و ذکر بعضی از آن حالات در اثنای حکایات سابقه ثبت افتاده و اکنون باتمام رسیده از خامه ادب انتما گذشته در سلک رعایت این کار دخل نمود **خواجه قطب الدین**
**طاوس حسینی** بحسب حکومت و علو شان مقدم وزرای موصوف و معروف بود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان
سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر میرزا و سلطان ابوسعید مدتی مدید امر وزارت قیام می نمود و پس از وقوع قضایا بهرات رسیده مدتی بشاه بحر التفات
خاقان منصور بمنصب اشراف وزراء عظام دخل نموده اعتبار بسیار یافت و در وقت استیلاء یادگار محمد میرزا در جرگه امرا و دیوان عالی
محروم الحال گشته بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بار دیگر در منصب خود زیاده چند سال در غایت عزت
خاقانی بفراغت زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی میفرمود و در زمان او خواجه مجد الدین محمد خوافی مقدم برسید ... در جمیع امور
نسبت بخواجه طاوس سنائی ابواب ترجیح گشاده و خواجه طاوس از ازاله عرض و ناموس اندیشیده ... و آزرده
گردید و در اوقات تمیز خود را مرحوم بود تا در سن شصت سالگی نقد حیات در سنه ... رسید او در آن ... حاکم ... لقب احل ... شنید و ... روی
نوبت ... غالب ... **بیت** جانان بطاوس ... **ش** جان از رخ کاوس برداخت **خواجه شهاب الدین مروارید**
در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان اختصاص داشت و در زمان حکومت میرزا جهانشاه ترکمان بهرات آمده در حضرت میرزا سلطان ابوسعید
رایت وزارت برافراشت و در آستان اکرم سلطان سعید فرزند بیگ خواجه ... بموجب فرمان دار ... **قطعه** ... بستر
توجه فرمود در وقتی که خاقان منصور در هراة بر مسند سلطنت نشست از عالم ... بر کاهلی ... حضرت بر بیان ثابت ... زمانی
محروم و عنایت شده در امر وزارت شروع نموده از ... اشعار ... دو ... جمعی ... رعایت ...
رعایت عافیت طلب شده ... در ... مستغنی نموده ... در خدمت ... منصب شیخی ... تولیت ...
مزار فیض آثار متبرکه حضرت ... خواجه عبد الله انصاری ... ایشان ... چند گاه ... و تعمیر آن بقعه اشتغال
گرفت و در عنایت آینده ... اهتمام تمام تقدیم رسانید ... در ... ربیع الاول ... سالی که ... بجنات جلال ... تاریخ آن ...
روی نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی ... شمس الدین محمد جامی مدفون شد و خاقان منصور ... برداخت ... و در کار
خواجه جامی ... خواجه شهاب الدین عبد الله ... بنام ... **خواجه علاء الدین علی الصفا** **سبزواری** ...
در سلک اشراف ولایت با فخر ... اختصاص داشت و بواسطه آن ... بر یک ... رعایت ... می افراشت ... طبع
روشن و ذهن ... در نظم اشعار ... مرحوم ... موصوف و معروف بود ... اوقات سلطنت خاقان منصور ... التفات
منظور گشته در امر وزارت ... و بنا بر ... در صفت ... عاقبت ... برگزید ...
وزراء ... برادران ... شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر ... اوقات ...
صاحب عنایت در سلک ... **بیت** ... حضرت ... **ش** معلوم ... امیر علیشیر **ش** ... سبب ...
مروعت گشت و خواجه صاحب ... بود ... خاقان منصور ...
... بزرگ ... امیر علیشیر ... خاقان منصور ... چو با دو سه ...
بدارالسلام ... آورد خواجه صاحب ... گشته بعد از ... زندان ... و زمان حبس او
قریب بشش سال امتداد یافت و در آن ایام ... مقرب حضرت سلطانی ... این **بیت**
که ... **ش** ... بر خاطرت ... **ش** ... امیر علیشیر ...
در گذشت و خواجه صاحب ... در مدت ... کلام ... و ...
... قصیده ... خواجه سلمان ساوجی ... تتبع نموده ... قصیده ...
گشت **خواجه سیف الدین مظفر بتکچی** از بزرگزادگان مملکت ... بود ... خاقان منصور ... آمده بمنصب
وزارت دخل نمود و بعد از چند گاه جمعی از ... او را بعنوان ... و تقصیر متهم گردانیدند بنا بر آن ... خاقان منصور گشته در
بلده هراة محبوس شد ... در حبس ... نمود ... استیلا ... اتفاق ... امیر ... آن وقت
که بمنصب خاقانی مشغول بوده ... داشت ... خواجه ... خاقان منصور





فرمود که او را نیز امر وزارت ... و در آن روز که در غلو ... ایام ... سنه ۹۱ ... بود خواجه صاحب ... را از اطلاق ... خواجه مظفر را
بر دار ... چنین گشته ... از ... **بیت** ای دیده ... **ش** در خوابگاه جان ... **ش** از حالت
صاحبی ... **ش** در حال مظفر ... **خواجه امین الدین محمود** برادر خواجه افضل الدین ... از اوصاف
... تمام ... در ... دیوان ... و ... امور ... مطلع ... اتقاق
... خاطر ... و در سنه ۸۹۷ بمنصب وزارت خاقان منصور رسیده قریب ... آن ... ایام
... خواجه افضل الدین محمد ... التفات خاقان ... گشته ...
در امر وزارت دخل نمود و خواجه قوام الدین نظام الملک ... خواجه امین الدین محمود ...
... سال فرصت ... خواجه افضل الدین محمد ... چون ...
... خواجه امین الدین محمد ... میرزا ... اشتغال نموده ...
... در ... سلطنت ...
**خواجه علاء الدین علی سیمنانی** بصفت ... موصوف بود ... خط ... در دیوان خاقان منصور بمنصب ... اشتغال
... وزارت ... و ... سلامت ... و ...
... **خواجه نعمة الله سرخسی** در علم ...
... دیوان خاقان منصور ... خواجه مجد الدین محمد ...
... حضرت خاقانی ... خواجه نعمت الله ... پادشاه ... و خواجه
... خواجه مجد الدین محمد ... خواجه مجد الدین محمد ...
... محمود ... وزارت ... گردانیده ...
... خواجه نعمت الله ... محمود ...
... خواجه نعمت الله ... حال ...
... خواجه مجد الدین محمد ... خواجه نعمت الله ... خراسان ...
... **ش** ... **ش** ...
... **شعر** ...
... **میر زین العابدین علی** ... سید زین الدین محمود ... حکومت ... دیوانی ... داشت
... سیادت ... منصب وزارت
میرزا محمد ... خاقان منصور ...
... خواجه نظام الدین ... اختیار ...
... خواجه نظام الملک ... خاقان منصور ... خواجه افضل الدین ...
... خواجه افضل الدین محمد ... سلطان
زین العابدین ... منصب وزارت ... امیر ...
... زین العابدین ...
... خاقان منصور بدیع الزمان میرزا ... منصور
... محمد خان شیبانی
از ... خراسان ... سید زین العابدین ...
... زین العابدین ... **شعر**
... **ش** ... **ش** ... **خواجه**
**شمس الدین حسین** برادر خواجه سیف الدین مظفر بتکچی ... منصب وزارت خاقان منصور ...

سید ... تاریخ ...

حاجوئ قیام نموده آنجناب بصفت وقوف وکاردانی و سمت راستی وکوتاه دستی در اوقات شروع در امر صاحب دیوانی رایت کفایت
در حیث پروری برافراخت و تا اواخر ایام حیات آن پادشاه حمیده صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت کمر ملازمت در خدمت
بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت و کلاه
چنین ترتیب در حاشیه پرداخت و در روزی که محمد خان شیبانی بتیغ سپاه حضرت پادشاهی کشته گشت هم در آن کوه دست تلف اسباب خواجه مزبور
در نوردید بقای جاودانی یافت مکن خواجه جلال الدین عطاء الله در زمره فحول در رتبه علیا داشت و همواره سمت برادر اطاعت
طاعات و عبادات میگذاشت و در اوایل ایام جوانی کردن اشعار وکلام انشا و ارکتاب سنامی و علوی ملیحه در گذشت و روی بجانب دیوان
ومنشی کاری آورده در ملازمت درویش اهل گوشه نشیناش از خود تقصیر نمیگذاشت و در علم سیاق و تنقیح حالات بغایت صاحب وقوف
و در اواسط سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نموده بواسطه او وزراست و امانت کیاست روز بروز رتبه او در ترقی بود تا
زمام منصب اشراف را بدست آورده مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلع علیه توقیع می کشید و مهمات دیوانی و امور سلطانی قرار داده مکاتب
و کارها را بسر انجام مقرون میگردانید و با وجود اشتغال باشغال این اشتغال و دخل در مهام ملکی و مالی از اوراد و وظایف و نوافل ساعتی غافل و ذاهل
نبود و در سپهر دیوان بدرست گرفته و در انشای قیل و قال با اصحاب جاه و جلال بوردی که داشت مشغول میبود و در اواخر اوقات حیات
خاقان خجسته صفات منصب رسالت ربیعه از علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و قلم مناصب خاقان و ارزمت الغیب
در فرامین سلاطین مدة العلیا نوشت و بعد از فوت آنحضرت الکاتب صاحب سعادت از اولاد امجاد پادشاه رفعت و هم خان شیبانی
اصلا مهم قبول نکرد در ایام استیلای الوار خوشاوندی و خان شیبانی در خراسان از روی جنگ صمیمی و ادای انواع تحقیقات و قلقات متوجه
امور و او در اسلطنه هرات گردیده بصوابدید و وقوف و استصواب آنجناب بفیصل میداد و در توجیهات و تکلیفات و قرار مهمات مراعات شرع
روانی شیوه احایش را مقدور دانسته اما به شورت میگذشت و در دارالخلافه این سیستان آنجناب حکومت علاوه بر احسانات آنجناب اشتیاق
ملایک آشیان پادشاه عالیشان متعلق بامیر خان موصل داشت خواجه عطاء الله مرض موت مبتلا گشت و چون آثار ضعف قوت گرفته خواجه
را کار از معالجه درگذشت خاطر به حصول او مقدمات آرزی نماید و جابه دو نور جمیع امیرخان و ارکان دولتش را که معلوم داشت تمامی حیات و متعلقات
خود را مفصل ساخته مقرر ساخت که از اوجمه مقدار و مبلغ جثه اش امیرخان فایده در یکی از ایام او اوایش را چه چیزی رسید فرمود تا مفصل کردند
که از روز اول و فاتش تا هفتم جم کوسفند و چند من نان و حلوا و سایر مایحتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که یکی از اعیان وحفاظ و مولوی
و معروف را چه چیز رسد بعد از آنکه از اسباب و املاک و حیاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربا تقسیم فرمود و چون از امثال این امور
فارغ گشت مهمی از در و کشاد اشتر خواجه علیه الرحمه از عالم رحلت تا روز یکشنبه ربیع الاول سنه مذکوره وفات یافت سادات و قضاة و علما
اشراف و اعیان مملکت خواص و عوام بوظایف اتباع جنازه آنجناب را ساخته کرده در تکیه و مدرسه ... خاقان منصور بیرون ... آنجا
خاک گذاردند و جهت تشییع اساس مزار شیخ صوفی ... مستحق که ... نموده بود و دفن کردند و این قطعه که نوشته شد از تاریخ فوت خواجه
عطاء الله جنت سعید نیز تاریخ خواجه با سالکان عطاء الله ؛ کرد اشتیاق رحلت سوی جنان ؛ جانب خلد رفت و شد تاریخ ؛ میل خواجه
عطا کرد نیز جنان ذکر صدور خاقان منصور چون از زمان خجسته نشان خاقان منصور موقوفات خراسان به مرتبه رسیده بود که بیرون
از حد و دوری آن بیرون میتوان است آنحضرت پیوسته آن پادشاه عالیجاه دو سه کس از اعاظم سادات و مفاخر را بمنصب صدارت سرافراز
میساخت ... احوال ... از ارباب عمائم ... آن منصب مشغول نموده در این چهار ده ... اسامی ایشان مذکور میشود
از آنجمله بوده امیر سید جلال الدین محمد ابوالحسن در سلک اشراف سادات متمکن و از اولاد آل عبا سید برانست خویش آراسته
و آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسیده مقدم بر تمام صدور عظام توقیع کشید و بسبب علم ذوقی و کثرت
شغف بر کتاب شرب و خرب آنقدر باز پیش نتوانست بود و در کمال اختیار و سلوک میکرد تا زمانی که معزول شد و در روی لیوشته اتفاق افتاد
خواجه قطب الدین محمد الخوافی بصفت تقابت و نصیحت موصوف بود بوفور زهد و کیاست معروف در انشا و مکاتبات و فرامین
پر دو الکه مهارت تمام داشت و در تفصیل مهمات و ضبط موقوفات بر امثال او اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب در زمان
سلطان سعید با جناب مولانا عبد الرحیم صدر بود و بعد از آنکه رایات باغ دار السلطنه هرات آراسته خاقان منصور منصب صدارت بوی
تفویض نمود و چون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن امر پرداخت در بیست و سیم محرم الحرام سنه ۸۷۳ بسبب انقلاب ... جمله





گشت و در وقت بیست روز کمینه بجاه و دنیا را کلی فرو گذاشته در عاشر مه شنبه شهر رجب بالترتیب یافته خلعت صدارت پوشید و چندگاه
کمال استحقاق مهمات موقوفات و حاجات عوام و جناب جلیل بالکفایت مقرون میگردانید و فاتش در زمان اختیار و اقتدار معتمد السلطنه خواجه
مجد الدین محمد در سنه ۸۹۵ روی نمود و چون موده تعقب الدین معتمد السلطنه بود آنجناب را بوازم امر مصیبت اقدام فرموده ... جمیع و شام
امرا و وزرا و سادات و نقبا و فضلا و قضات و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هرات در آن تعزیت سراجمع می شدند و حفاظ تلاوت قرآن
بجا آورده خواندن در آن خواجه مجد الدین محمد علاوه اطعمه فراوان میکشیدند و چون از ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور شاهزاده کامکار
خواقین جمعیتی مکان منبع خانواده دولتخواب و از معتمد السلطنه و سایر اعیان بجمعیت فرستاد تا خواجه را بشرف پرسش و نوازش مشمول ساخت
حافظ معین الدین خلیفه در منصب صدارت خاقان منصور مدتی بود و بسبب انکه بامور مناسب بود اتفاق گشته در شهور سنه
سبع و تسعین و ثمانمائه در سر خیابان کشته شد خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین ... جده اطاعت و اعظام امیر کبیر مزکیت
و حشمت و افزونی جاه و ملاحت از سایر اعیان خراسان ممتاز و مستثنی میبود و چندگاه در غایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان
منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکباره ... باز از رسم الصدارة طمع نکرده رایت نیکنامی برافراشت و هر روز ملک حقیقی را بعضی
ومعه آنکو اجداد با تعقب و تصرف متم داشته تره حضرت خاقانی زبان بتعزیت و مراعات کشاد و آن عمدة السادات در مزاج حاجوی تاثیر کرده خواجه حسین
از منصب معزول گشت و جمیع کلی به جوانان فرموده آنکه بقیه اوقات حیات را با فراغت گذرانید و در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را
لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع هرات ساخته وبرد افتخار اوست مدفون گردید سید شمس الدین
محمد انجاجی منصب میر سیدی و سبب اطلاق این لقب بر آن جناب آنکه در اوقات جوانی خاطر آنحضرت خاقانی سلطان حسین و
لشکر سپاهی در بادغیس و هرات تا ... و بعد رفته ... پسر بود و تیراندازی سپاهیان ایشان ... داروغه کامل صاحب جمال ... در کوچه
و بازار ... از رباعی نظم می آورد و این رباعی از ... است رباعی ... از آن کار پسندیده خوش ... داده ... از جسم ... اندرو ...
لکن ... کلام ... ؛ خواهان ... تعلیم ... ؛ امیر سید ... ؛ و لطف گفتار و سرعت فهم و تیزی جمیع الفضلا و اولی
و ظرفا دوران را مستمال می داشت و همواره نقل شیرین و حکایات رنگین و کلمات غزل آمیز و سخنان ... خاطر تا ... بیانات می ساخت و چون از
جانب ترکستان ... بدار السلطنه هرات تشریف آورد خاقان منصور را شغف ... حضرت سلطانی شد بسبب ... از دیر ... شیخ
الاسلام برنده منصب گشته مدت بیست سال در ... فیض الهی بمنصب ... میپرداخت و هر سال صد و پنجاه ... از ...
الزمان حاصل ... بعد از آن اجمعی ... و آن سید امجد را با سیراف و ارقاب منسوب ساخته تره خاقان منصور ...
لکن ... بسبب ... سید ... ... حضرت سلطانی ... خلیل ... جواب ... صنع
بیت ... ای ... سخنور ... ؛ شاید ... فیض ... ؛ ... کشیده
آن ... نموده ... ؛ امیر علیشیر ... ؛ ... اللطایف ...
و آنکو ... معززت ... خاقان ... منصب صدارت خاقان منصور ... تفویض یافت
و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین ... تقدیم ... امیر علیشیر ...
سیادت ... خواجه حسین ... تقدیم ... اتفاق
تمام ... امیر ... حضرت ... سیاه ... جناب ... ایشان ... که
در مقام صدارت ... ؛ ... ؛ ... کمر بخدمت اقبال ... مقدم ...
بر توقیع کشیده بعد از چند سال ... آن امر ... استعفا نموده ... ساخت و بقیه ایام حیات را ...
... امیر نظام الدین علیشیر ... و ... سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه ... آخرت
منزل گزید خواجه غیاث الدین حارث در سلک اشراف و اعیان ولایت خلقان ... بوده و چند سال بامر صدارت
خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در ... بقیه ایام حیات را ... مصروف ساخت
مولانا میرک جلال الدین قاسم در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه ... مقام آباء و اجداد ... چهار سال در کمال
اختیار و استقلال ... منصب صدارت قیام نمود ... در ...

شادمان از عالم رحلت فرمود **قاضی برهان الدین محمد مروارید** در اوایل حال منصب قضا و تولیت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا
متعلق بوی بود بعد از آن بواسطهٔ سوء مزاجی که شاهزاده را نسبت با آن جناب حاصل شد از مرو بهراة شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی
گشت و بدرجهٔ علیهٔ صدارت صعود نموده [illegible] و ابوالمحسن میرزا بار دیگر [illegible]
که از جناب صدارت مآب در خیر داشت او را مواخذه و مصادره کرده [illegible] مریض گشت و در سنهٔ عشر
وتسعمایه درگذشت **سید غیاث الدین مشهدی** از افاضل نقبا و سادات [illegible] بود و بعد از فوت [illegible]
بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک بدرگاه خاقان منصور لوای اختیار و اقتدار برافراشت [illegible]
و در سنهٔ ثلث وتسعمایه که آفتاب اقبال خواجه نظام الدین [illegible] زوال رسید در خدمت شیخ [illegible] برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون
نامزد گشت و [illegible] مراجعت نموده بود که خواجه نظام الملک [illegible] سید غیاث الدین چون این خبر شنید [illegible]
رسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود و [illegible] بدیع الزمان میرزا سپرده سید چند گاه در ملازمت آنحضرت بسر برد [illegible]
[illegible] منظور نظر التفات گشت [illegible] برسالت [illegible] و چون بآن [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه [illegible] اسماعیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وفات یافت **مولانا غیاث الدین جمشید** [illegible] مولانا [illegible] قطب الدین
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] منصب صدارت رسیده [illegible]
[illegible] خواجه قوام الدین نظام الملک [illegible] ایام حیات خاقان
منصور [illegible] آنحضرت بدیع الزمان میرزا [illegible]
صدارت رسید [illegible] در رجب سنهٔ تسع عشر وتسعمایه اتفاق افتاده
[illegible] **خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد** برادرزاده و داماد خواجه قطب الدین
[illegible] وزارت و امارت [illegible]
[illegible] صدارت خاقان منصور قیام نموده [illegible]
[illegible] **امیر جمال الدین حسین** [illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible] در ایام دولت سلطان
یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] منصب وزارت [illegible] تاریخ آن [illegible]
[illegible] **رباعی** [illegible] صدارت [illegible] ای صدر [illegible]
تاریخ صدارت [illegible] شرح منازل السایرین [illegible] امیر جمال الدین حسین [illegible]
[illegible] **شعر** از این باغ جهان آرا چه سان بنهم قدم بیرون

که باشد



که باشد روضه [illegible] **خواجه شهاب الدین عبدالله البیانی** ولد ارشد خواجه شمس الدین محمد مروارید
[illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] علوم و هنر [illegible]
[illegible]
[illegible]

**بیت** [illegible]

و آن [illegible] خاقان منصور [illegible] منصب صدارت منصوب
[illegible] خواجه قوام الدین نظام
الملک [illegible] خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
آنحضرت [illegible] قرآن مجید [illegible]
[illegible] امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی [illegible]

**نظم** [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
**امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامینی** والد [illegible]
[illegible]
[illegible]
و الد امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبدالرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible] مشهد مقدس رضویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **رباعی** [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] منصب صدارت [illegible]
[illegible] امیر سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] صدارت [illegible]

سلطنت خراسان ارزانی داشت در زمان عالیشان ابوالفتح محمد خان شیبانی اشتغال یافت امیر سلطان ابراهیم امینی مانند سایه خورشید در روزی چند مرا افتاده
مولانا عبد الرحیم صدر اقتدار بود و بعد از نقابت خراسان نقیب در کوشه انزوا و فوت متوکل گزیده در سنه ست عشر و تسعمایه بجوار رحمت ایزدی پیوست
شاهی پیر توصلت بمملکت خراسان انداخت آنگاه بمنظور نظر عنایت نواب کامیاب گشته بمنصب رفاهیت و افادات مفتخر و مباهی شده
در سنه ست و عشرین و تسعمایه از دارالسلطنه هراة بار دیگر بجانب اردوی همایون رفته مجددا بصنوف الطاف اختصاص یافت و تالیف تاریخ فتوحات
شاهی برای عنوان ابواب القاب خاقانی و عالی و مصنف آن مراد آن است که در آن کتاب بکمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته
و لطف استعارات رقیقه ناموری نماید و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل دانا ترکیب بندیست که در مدح امیرالمؤمنین و منقبت ائمه معصومین گفته
مقتدای مشارق و مغارب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه سلام الله الملک الوهاب در سلک نظم کشیده و معانی ابیات آن از اشعار آبدار
کوثر آب حیوان در سواد حروف نشان میدهد و از جمله مولفات نتیجه صفات آن جناب دیگر رساله ایست که در ذکر معارف
مدون کرده و عبارات خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله تیر رایت بلاغت و کمال بر افلاک
گستری بر افراخته

**بیت**

طبع لطیف تو همه فکر کند ❊ ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم امیدوار که
ایام حیات آن فاضل محمود مقرون عافیت باد ❊ الحق ... مقرون تحصیل انواع آمال و امانی در سایه عاطفت و کامرانی روزگار بجهت آثار ...
و همواره در وزارت سحاب کلک گوهربار و قطرات اقلام فایده آثار ریاض فضل و کمال و گلزار جاه و جلال نامحرمان ... تبه و نقصان
و طول (... ) **ذکر بعضی از سادات و نقبا و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بوده اند بحضرت سلطنت و خلافت پناهی ابو الغازی سلطان حسین میرزا**
مقدم این طایفه و اشرف این جماعت متعالی مکان سادات عظام و نقبای کرام روضه مقدسه رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت
آن پادشاه خجسته صفات **امیر نظام الدین عبد الحی و امیر غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک** در آن مقام جهت انجام منصب جلیله
القدر نقابت منصوب بودند و چون جمیع سادات ... ایشان میبودند و ... آن امر قیام و اقدام مینمودند
نقیب واجب الترحیب از سایر سادات نقبا و موسوی بوده ... اسباب سعادات صوری و معنوی ... تمام داشته
همواره همت عالیه بر ترویج ... صادر و ... تقدیم ایشان ... رعایان مقرر بودند
بود و زمانی ... ایشان ... بر مسند نقابت آن سده ... بود ... داشته
بزرگوار رسید ... از سادات روزگار ... ایشان ... روز ... **سید غیاث الدین الفضل بن سید**
... از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بوده ... مراسم منصب شیخ الاسلامی و فیصل
قضایا ... اقدام مینمود **سید کاظمی** لطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه ... سلوک مینمود و
رایت جلادت ... سلطنت خاقان منصور ... مراجعت ... بموجب فرمان واجب الاذعان جهت
رسالت خواجه علاء الدین محمود ... بخواجه جهان ... در وقت مراجعت از ... رحلت
رحمن ... ازاحت ... عازم سفر آخرت گشت ... قصیده ... در مدت
اعیان ... دارالسلطنه هراة ... از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست

**شعر**

شکر خدا که شاهی ... ❊ در سلک ... **امیر سید اصیل الدین الحسینی** بصفت ... و
جلالت ... در زمان سلطان سعید ... از علمای ... الجناب ...
آورده ... علم حدیث و تفسیر ... و ... تصنیف کتب مفیده و تالیف رسائل
شریفه ... در مدرسه ... و نصیحت خلایق ... ربیع الاول ...
... حضرت رسالت صلعم ... از مؤلفات آن سید ستوده ... کتاب
... که ... در رساله مزارات هراة ... مشهور است و صحت روایت
و ... آن شیخ ... امیر سید اصیل الدین ... بهشت برین در شهور
ربیع ... فاطمه ... خاقان منصور ... سید ...
عنایت میفرمود **مولانا شمس الدین محمد تبادکانی** در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت ...





عبادات و عبادات میگذاشت سالکان طریق ... و ... از ... رشد و هدایت ... و اعتقاد
سلوک مینمودند و ... ساحت سعادت ... خوارزم ... و مباهی بودند از
آثار ... مولوی ... قصیده ... شرح منازل السایرین مشهور است و ... ابیات آنکه این مطلع در مجالس
**بیت** ... ❊ ... مولانا شمس الدین محمد ...
... هراة ... امیر نظام الدین ... خانقاهی ساخته ...
... مولانا عبد الحی ... مولانا ... در آن خانقاه قیام ... مقام و ... بوده ... غایت تقوی
و طهارت سلوک مینمود و ... اشتغال فرمود **مولانا کمال الدین عبد الرزاق** و مولانا ...
... خاقان سعید ...
... قرائت ...
کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت ... ربیع ... قاضی عضد الدین ... اشارت
تالیف کرده ... شرحی نوشت ... خاقان سعید ... مقتدر ...
حضرت خاقانی ... الحضرت ... بادشاه ... نشان داشت و در آن شهر
جناب مولوی ... خراسان ... خاقان سعید ...
فوت ... میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر و میرزا ابراهیم ... در زمان سلطان سعید ...
الاولی سنه ... خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت ... اشتغال داشت ...
... سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه ... خانقاه ... مطلع السعدین ...
... اول مشهور است ... سلطان ابو سعید ... شهادت
میرزا سلطان ابو سعید ... **امیر محمد بن امیر شاه قاسم** ... صفات
و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور ... منصب نقابت منصوب بود ...
قیام مینمود ... سادات و نقبای خراسان انتظام داشت ...
**مولانا محمد ابن حسام** سلسله آبای ... امیرالمؤمنین علی ...
در میان ... ابن حسام ... شاه ولایت ...
... مشهور است ... منظومات ...
... در سلک نظم کشیده ... امیرالمؤمنین علی ...
وفات ابن حسام ... ربیع الاول سنه ... و ثمانمایه ... خوسف ... قهستان ...
**خواجه مسعود سبزواری** از جمله اعیان ... بود و در زمان خاقان منصور ... هراة آمده ملازمت امیر نظام الدین ...
علیشیر اختیار نمود ... حضرت خاقان ... احوال خجسته مآل ... خواجه ...
باب ترک ... بسلک ... یوسف و زلیخا ... از جمله منظومات
اوست ... **بیت** ... ❊ ...
وفات خواجه مسعود ... **قاضی نور الدین محمد ...** ... ولد
قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین ... خاقان منصور گشته ...
... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... نوشت
[illegible]

درکار زکاه بخطیره از بیت همین مصلحت ساخته بود مدفون گشت [illegible] شیخ الاسلامی
الامامی صدر الشریعة والدین محمد و جناب [illegible] جلال الدین محمود [illegible]
[illegible] خاقان منصور گشت [illegible]
[illegible] بمنصب قضا منصوب شده [illegible]
[illegible] از دوره زمان امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] ممالک خراسان [illegible]
[illegible] منصب شیخ الاسلامی دار السلطنه [illegible]

[illegible]



[illegible]

دست داده و در قم حروف راقم این رباعی از تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد **رباعی** ای کس که شریعت به نظام از وی شد

ز علم تقضا بحجت قرش می شد **؎** از صفر دول چو مو شد نام نظام **؎** توضیح پذیرفت که فانی کی شد **مولانا معین الدین الفراهی**

برادر قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اختیار وقوف میبود و در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر خطوط را نیکو

بجودت بصحیفه تحریر میکاشت و در ایام جمعه بعد از ادای نماز در مقصوره مسجد جامع هرات وعظ [illegible] و در بیان معانی آیات و احادیث

[illegible]



بوده روز دویم ذیقعده سنه ... ثمان و تسعمایه از محنت آباد جهان به ریاض راحت افزای رضوان انتقال نموده و فوت آنحضرت در سیما

شفقت سالکی دست داده [illegible] **مولانا قطب الدین محمد آدم** علم ادب زمان و افضل

[illegible]

[illegible]

برادرزاده مولانا معز الدین طبیب بود و در زمان میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا ابوسعید از سایر اطبای زمان بود و در میدان حذاقت گوی مسابقت می‌ربود
و مولانا حبیب الله نیز در معالجه مرضی و ازاله علل بر ابنای آن زمان رفیقی بی‌بدل [illegible] تمام می‌کرد و ایشان در [illegible] ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات به علاج
آنحضرت روزگار می‌گذرانید و در خصوص تقرب بود [illegible] خلاف [illegible] و مولانا [illegible] حکمت [illegible] طبیب [illegible] مسیر باب [illegible]
تشریف می‌برد و از روی [illegible] رغبت بی‌تکلف در معالجه او [illegible] شرایط اهتمام بجای می‌آورد و در شهور سنه [illegible] از تنگنای [illegible]
و بعد از اسهال [illegible] بجوار رحمت الهی پیوست **مولانا حسینی** شاعری بود بلیغ شیرین کلام و از حیثیت قوت
[illegible] از افاضل شعرا و تمام مولانا و ابیات [illegible] بر [illegible] بیانی می‌نگاشت و در هیچ دقیقه از دقایق [illegible] و نکته [illegible]
نامرعی نمی‌گذاشت [illegible] بی‌تکلف در آن [illegible] زمان بود و چنانچه [illegible] این بیت نظم نموده **شعر** در شعر [illegible]
[illegible] **مولانا حسن شاه** در اوایل ایام جوانی ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر میبود و [illegible] لطف
طبع [illegible] از مرآت چهره ضمیر [illegible] کشور [illegible] در [illegible] روزی سخن [illegible] مولانا حسن شاه [illegible]
سلاطین ماضیه را [illegible] منسوب [illegible] میرزا سلطان محمد در آن مجلس از وی پرسید [illegible] جواب [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] مولانا حسن شاه [illegible]
میرزا سلطان محمد از شنیدن این سخن [illegible] مولانا [illegible] حسن شاه [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] سلاطین [illegible] اوقات [illegible]
سلطنت [illegible] خاقان منصور [illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
مقرب حضرت سلطانی را ملازمت [illegible] و حبه [illegible] ابیات [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] امیر علیشیر [illegible]
[illegible] مولانا حسن شاه [illegible] مقرب حضرت سلطانی [illegible]
[illegible] مولانا حسن شاه [illegible] این رباعی [illegible] **رباعی** در شهر [illegible] بر خود [illegible]
[illegible] امیر [illegible] مقرب حضرت سلطانی
[illegible] مولانا حسن شاه [illegible]
[illegible] امیر علیشیر [illegible] ایام
[illegible] این رباعی بر زبانش گذشت **نظم** [illegible]
[illegible] وفات مولانا حسن شاه در شهور
[illegible] **امیر حاج** [illegible] بشرف سیادت و صفت زهد و تقوی اتصاف
داشت [illegible] در منقبت شاه ولایت [illegible] ابیات [illegible] مجنون [illegible]
نظم آورده [illegible] بیت [illegible] **مولانا کمال الدین حسین** [illegible] در علوم [illegible] زمان بود
و در سایر علوم [illegible] و صوت دلکش [illegible] اشارات [illegible]
معانی آیات [illegible] کلام الهی [illegible] حضرت رسالت پناهی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر علیشیر [illegible] در مسجد جامع [illegible]
در مدرسه سلطانی [illegible] خواجه ابوالولید احمد [illegible] ایام حیات [illegible]
سلطان احمد میرزا [illegible] سنه [illegible]
مصنفات مولانا کمال الدین حسین [illegible] جواهر التفسیر [illegible] مواهب علیه و روضة الشهدا [illegible]
و انوار سهیلی [illegible] اخلاق محسنی [illegible] مشهور است [illegible]
**شعر** [illegible]
[illegible] **مولانا فخر الدین** [illegible] بزرگوار [illegible] بود





وصباح روز جمعه در مسجد جامع هرات که جامع اصناف خیرات و مبرات است [illegible] الحق [illegible]
[illegible] افاضل [illegible] سایر اقسام [illegible]
و از منظومات مولانا فخر الدین [illegible] لیلی و مجنون در سلک نظم کشیده [illegible] مشهور است [illegible]
رساله [illegible] **مولانا عبد الجلیل** در سلک دانشمندان [illegible] سلطان [illegible]
نقش [illegible] بر صحیفه خاطر [illegible] تاریخ [illegible] امیر سلطان
ابراهیم [illegible] **شعر** [illegible] زان عبد جلیل [illegible]
[illegible] تاریخ وفات او [illegible] **مولانا نظام الدین عبد الحق** از اکثر [illegible]
هرات [illegible] **مولانا سیفی**
در زمان خاقان منصور [illegible] امیر نظام الدین علیشیر
[illegible] سلطنت [illegible] ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] شاهزاده ابوسعید [illegible] میرزا [illegible] امیر خسرو
[illegible] مولانا سیفی [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] مولانا سیفی [illegible]
[illegible] **شعر**
[illegible]
خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] **شیخ صدر الدین** در سلک [illegible] شیخ زین الدین خوافی [illegible]
[illegible]
در خانقاه [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] خواجه جلال الدین عطاء الله [illegible]
[illegible] **خواجه منصور** [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] **مولانا نظام الدین**
**استرآبادی** [illegible] **بیت**
[illegible] **مولانا محمد بدخشی** [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
[illegible] **شعر**
[illegible] **مولانا محمد** [illegible] مولانا جلال الدین
[illegible] مولانا شرف الدین عبد القهار [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا نور الدین محمد [illegible] سلطانی [illegible] میرزا [illegible]

صدارت بدو مفوض کرده و میرزا بدیع الزمان این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را مرتبهٔ تمام دست داد
و کار بجائی رسید که از زیج ساقط گردیده بقندهار رفت و تتمهٔ اوقات حیات را در ملازمت امیر ذو النون بجا آورد تا در ... ساعت بقندهار ... وفاتش در شهور
سنه ... سبع عشره در قندهار وقوع یافته جایجا مدفون شد مولانا معین الدین اسفزاری عمدهٔ منشیان زمان خود بود و در ستم انشا
نیز مشغول میبود و از حسن خط تعلیق بهرهٔ تمام داشت و اکثر اوقات همت بتعلیم آن فن میگماشت از جملهٔ مولفاتش تاریخ هرات و ترسل انشا
و منشآت و مکتوبات در میان مردم مشهور است و از اشعارش این قطعه بالسنه و افواه مذکور نظم مصراع ... اکنون ... بچشم ... پیکر
که از خوف خاطر چشمش ... سیر رسید مولانا حاجی محمد نقاش ذو فنون زمان خود بود و پیوسته بقلم ... امور غریبه
و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود و در فن تذهیب و تصویر مهارت تمام داشت چند گاه همت بر ... چینی ... مصروف ساخت و بعد از
تجربهٔ بسیار در کتابخانه ... ساخت ... چینی ... شبیه ... اما در رنگ و صفا ... چنانچه میباید نمیشد و از جملهٔ
مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نمود و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی بدست
داشت و چون یک ساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را بنقاره ... میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت الی آخر
میکرد و علی هذا القیاس و حضرت مولوی مدتی مدید کتابدار امیر علیشیر بود و در آخر ایام از آنجناب رنجیده در مشهور سنه اربع و تسعمایه در پیش بدیع الزمان میرزا
بجا مرده مراد تشقیل ... داشت ... و با شاهزاده پیوست و بجانب ... منصوب گشت و در اوایل استیلای ابو الفتح محمد خان شیبانی
درگذشت خواجه میرک نقاش در علوم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن کتابه نویسی رایت ... می افراشت اکثر کتابه های
عمارات هرات بخط اوست و فاتش در زمان تسلط محمد خان شیبانی در دولتخانهٔ سمرقند وقوع پیوست مولانا بنائی ولد استاد محمد
سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر میساخت و از علم تصوف و موسیقی و ... وقوف تمام داشت در اواسط زمان خاقان منصور از امیر علیشیر
رنجیده بعراق رفت و مدتی ملازمت سلطان یعقوب میرزا مینمود آخر الامر بمقتضی حدیث حب الوطن بخراسان بازآمده چند گاه در دار السلطنهٔ
هرات متوطن بود و دیگر باره بعد از آن امیر ... بماوراء النهر شتافت و در سمرقند ... و در آخر ... از ... التفات
سلطان علی میرزا برخورد ... و چون ... محمد خان شیبانی در آنجا ملازم گشت در سلک خواص ... و ... سلطنت
ملازمت میکرد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه در ... و در ... امیر نجم الدین ثانی ... و ... حج
... قتل عام ... مولانا بنائی ... نیز ... غازیان عظام ...
اشعار ... شیراز ... اللهی ... مشهور است ... بر السنه و افواه طبقات انام مذکور است
... خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده ... شیخ الاسلام احمد
مولانا سیف الدین احمد علامهٔ عصر ... و ... بود و ... اوصاف ... موصوف ... جهات ...
معروف در علم تفسیر و حدیث و فقه ... و در سایر فنون ... از اکثر علما ... زمان ... آنجناب بچهار واسطه
بجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی ... شیخ الاسلامی ... قرب سی سال ... 
لوازم تقویت شریعت ... سنه ست عشر و تسعمایه ... احباب ... حمایت ... 
شامی ... آنجناب ... ایام ... پادشاه ... مدرسهٔ ... 
مسجد جامع هرات ... است ... جناب شیخ الاسلامی است و بعضی از ... امیر
مرتاض در علم حکمت و ریاضی ... علوم ... 
دو روز ... وظایف ... زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه ... تدریس
استغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسهٔ سلطانی ... 
نواب ... شاهی ... خراسان ... میرزا ... مذهب ... هرات ... قندهار
در ... وفات یافت خواجه عماد الدین عبد العزیز ... ابهری ... در علم حدیث ... 
میبود و در زمان خاقان منصور بحکم امیر نظام الدین علیشیر ... شرح ... کتاب ... 
... آن دولت ... در مدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسهٔ سلطانی ... 





و در جمادی الاول امیر ... از هرات بجانب قندهار رفت مولانا ... پیر ... و ... بعد ... چند ... گرفت مولانا نعیم الدین
صاحب دارا بجودت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق ... آداب ... استراباد ... بود و در فن شعر ... 
جائی که ... بمهارت تمام ... ظاهر ... و در نظم ... اکثر اوقات ... 
... ملازمت آستان ... خاقان منصور ... از جملهٔ ... اشعار مولانا صاحب قصیده
که در ... مقرب الحضرة السلطانیه ... در سلک نظم کشیده ... مصراع اول ... ابیات ... امیر علیشیر
... حروف مصاریع ... تاریخ ... از وفات آنجناب ... معانی ... اشعار ... مولانا صاحب ... 
... رجب ... آن ترک ... خورشید لقا
باشد ... ... مولانا محمد صاحب ... طالب علمی خوش طبع بود
و در ... صدارت ... بدیع الزمان میرزا ... 
خدمت ... مولانا ... رسالهٔ ... است شعر
... مولانا کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلا
و ... خراسان منتظم بود و در عنفوان ایام جوانی از ... تحصیل علوم مشغول ... میرزا
... شاهزاده ... سلطان ... امیر حسین
موافقت ... شاهزاده ... 
رسید ... سلطان یعقوب میرزا ... 
... امیر علیشیر ... امیر حسین ... 
... سلطان یعقوب میرزا ... مولانا عبد الرحمن جامی
... 
... امیر حسین ... 
... سلطان یعقوب میرزا ... 
... امیر حسین ... 
در ... سلطان یعقوب ... 
حضرت سلطانی ... 
پادشاه ... امیر حسین ... 
... امیر علیشیر ... 
... خاقان منصور ... بدیع الزمان میرزا ... 
... محمد خان شیبانی ... 
... امیر حسین ... 
... 
بسم ... بیت ... خواجه ... 
ابو النصر ... 
... 
... سلطان سعید ... 
... سلطان ابو سعید ... 
... 

نسبت با حلیه کرده متوجه عالم بقا گردید از اشعار لطافت دثارش این مطلع که طریق ثبت افتاد بیت نامهٔ صبر و طاقت آتش غم چون سوخت ترا
از آن چون شعله بجنبش درمی‌آمد بار دیگرم مولانا سلطانعلی مشهدی به وجاهت صورت و حسن سیرت موصوف بود و در خط نستعلیق
آنقدر مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متأخرین منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور او را به اشارت آنحضرت و التماس
امیر نظام الدین علیشیر کتابت نسخ نستعلیق می‌پرداخت و گاه گاه به نظم اشعار نیز زبان می‌گشاد و از آنجمله این مطلع که طریق ثبت افتاد شعر
گل در هجر یار از آن رنگ گلگون نموده ایست ❊ چون اشک من [illegible] در خون نموده ایست ❊ و آنجناب در سنه تسع عشر و تسعمائه در مشهد مقدس درگذشت
و هم در آن بقعهٔ متبرکه مدفون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی ولد امیر رفیع الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین
یونس بود که شمهٔ از نعوت شان در اوراق [illegible] در اثنای ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نمود و امیر صدر الدین یونس با وجود شرف سیادت
و نسب به وفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ [illegible] و مدرسهٔ غیاثیه به قلم و لسان نقش افادت بر صحایف
خواطر طلبه می‌نگاشت و در زمان استیلای محمد خان شیبانی بر دیار خراسان منصب احتساب متعلق به آن سیادت مآب گشت [illegible]
امانت و دیانت بلوازم آن امر می‌پرداخت بعد از آن [illegible] از سر آن منصب درگذشت و موجب [illegible]
توجه نمود و [illegible] منصب شیخ الاسلامی بلخ [illegible] فرموده و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت بلخ [illegible]
[illegible] سلطان انتقال یافت در کمال احتیاط و اعتبار روزگار به سر برده [illegible]
و حسن سیرت آن سید کبیر را با یک پسرش [illegible] دو پسر دیگر آن جناب امیر ابو القاسم امیر ابو البقا در بلدهٔ فاخرهٔ
هرات تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون معقول و منقول مصروف می‌گردانند امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی
قدوهٔ علمای زمان و زبدهٔ سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه و مدرسهٔ بدیعیه و خانقاه
اخلاصیه به امر درس و افادت قیام می‌نمود و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه رایت عزیمت به صوب عالم آخرت برافراشت [illegible]
امیر محمد امین و امیر محمد حسین نام این دو برادر فضیلت نشان به صفت صلاح و تقوی اتصاف دارند و همواره همت عالی بر افاده و استفاده
میگمارند امیر محمد امین در مدرسهٔ اخلاصیه به لوازم منصب تدریس اشتغال می‌نماید و امیر محمد حسین در مدرسهٔ [illegible] قیام می‌نماید و برادر میرزا
ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال به امر احتساب
اشتغال می‌نمود مولانا فصیح الدین محمد نظامی [illegible] و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی [illegible]
[illegible] فضلا دوران می‌نمود جمیع [illegible] مدرک تحقیقات مؤلفات علمای متقدمین و ذهن مستقیمش [illegible] مصنفات فضلا
متأخرین و مقرب حضرت سلطانی [illegible] و اکثر اوقات [illegible] مولانا فصیح الدین مطالعه کرده [illegible]
بجای می‌آورد تدریس مدرسهٔ اخلاصیه و مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ جدید [illegible] تعلق یافته بود [illegible] و آن جناب در شهور سنه
سبع عشر و تسعمائه به واسطهٔ بعضی از اسباب [illegible] مسافرت اختیار کرد و از هرات رایت عزیمت به جانب
بلخ برافراشت و چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس [illegible] و در اوائل سنه تسع عشر و تسعمائه [illegible]
[illegible] از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیه [illegible] و حاشیهٔ تذکره و شرح اربعین [illegible] و شرح مائة العامل و حواشی مختصر
و مطول و غیرها [illegible] امیر برهان الدین عطاء الله
در عنفوان اوان جوانی از بلدهٔ مشهد [illegible] به دار السلطنهٔ هرات آمده و تحصیل علوم نمود [illegible]
از امثال و اقران [illegible] و صنایع بدیع [illegible] در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه [illegible]
[illegible] شعر [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible]
[illegible] شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی
نبیرهٔ مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی بود [illegible]
آنجناب [illegible]



ارادت و اخلاص [illegible] محمد خان شیبانی
حضرت شیخ [illegible] دار السلطنهٔ هرات [illegible]
[illegible] سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی [illegible]
[illegible] خاقان
منصور [illegible] سید الفضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] سال فوت او
[illegible] خواجه آصفی [illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر
[illegible] بیت
[illegible] ❊ [illegible] وفات خواجه آصفی [illegible]
[illegible] تاریخ ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] شیخ فصیح الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نظام الدین عبد القادر [illegible]
[illegible]
[illegible] منصب جلیل القدر نقابت [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
مولانا عبد [illegible] شیخ نظامی [illegible]
[illegible] فتوحات [illegible]
[illegible] مولانا حبیب الله [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ تاریخ فوت [illegible] ❊ [illegible] امیر رضی الدین عبد الاول
[illegible] امیر نور الدین محمد امین بن امیر [illegible] امیر صدر الدین یونس الحسینی [illegible]
[illegible] مولانا کمال الدین عبد الرزاق [illegible] امیر رضی الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

میشود و کتابی جمیل مشهور است تاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول نیز همین قاضی رضی الدین که بوده ٭ زمره اولاد امی رسول
رفت از دار فنا سوی بهشت ٭ شد مقیم کوی ارباب وصول ٭ بهر سال انتقالش عقل گفت ٭ انتقال زمره آل رسول ٭ و این رباعی
بجهت ارتحال امیر نور الدین محمد امین **شعر** از علم قضا حضرت سبحانی ٭ چون گشت امین شد فانی ٭
از سال وی ار واقفی پرسید کسی ٭ گفتم که اوایل ربیع الثانی **قاضی اختیار الدین حسن** ولد قاضی غیاث الدین ترتی
بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضات ممتاز و مستثنی میبود و در اوقات جوانی از ولایت تربت به دار السلطنه هراة آمده
بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده و نوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات را پیشه خاطر همت ساخت و در آن فن
مشهور و معین گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده و به قدر منزلتش از امثال و اقران در گذشت
و بواسطه کمال دیانت و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت در امر قضا در دار السلطنه هراة امتیاز و اعتبار بیشتر یافت و بعد از انتقال
و وفات حضرت خاقانی بطالب و منصب و رجاء مراتب اعراض نمود قاضی اختیار الدین در وقت استیلای ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز بآن
امر منصوب بود و بعد از گذشتن آن پادشاه والیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمائه
بمرض سوء القنیه در گذشت و در قصبه تربت مقبره آباء و اجداد مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارتسام قاضی اختیار الدین اختیارات
و صحایف و اختیارات در میان فضلا روزگار مشهور است و در تاریخ منبر که از خشت پخته امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بوجه
احسن انشا فرموده **قطعه** از همت بی زوال شد منبر کامل ٭ کز غایت ترفع بر اوج سر کشیده ٭ هرگز کسی ندیده منبر بسان او هم
تاریخ شد چنانکه هرگز کسی ندیده **شیخ نور الدین محمد** در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و بمزید فضل و کمال از
علما سیتو و صلحا ممتاز و مستثنی میبود از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم فراغت یافت و آنگاه
در مدرسه اخلاصیه بتدریس اشتغال نمود و بر صیقل احوال طلبه علوم همت گماشت و در اوایل سنه ست و عشرین و تسعمائه از وطن مألوف
و مسکن معهود عزیمت حج کرده در راه سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و بجانب کرمسیر رفته از آنجا بشرف ملازمت حضرت ظهیر السلطنه
محمد بابر میرزا رسید و چندگاه در سلک ملازمت آن پادشاه والیجاه بسر برد و بموجب فرموده در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بجانب هرات
آمده و آنجا توطن جسته و بدان پرداخت و بشرف صحبت امیر ملازمت مشرف گشت و در آن آستانه سعادت آشیان سر بر افراشته منظور نظر التفات شده
بود و بسبب تقریب ملازمت اوقات صرف میکرد **مولانا شمس الدین بردعی** در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم
و در اندک زمانی در مدارج کمال ترقی فرمود و در سلک ملازمان مقرب حضرت خواجه عبد الله صدر انتظام یافت و بمنصب قضا منصوب شد و در مشهد
مقدس و آن اطراف توجه آذربایجان نمود و چنان مسموع میشود که حالا در شروان بافاده و تدریس اشتغال دارد **مولانا اسمعیل تبریزی**
در علم و کمال از اقران و امثال ممتاز و مستثنی بوده و در اواخر دولت آن خاندان از تبریز بدار السلطنه هراة آمد و در آن بلده رحلت نمود **مولانا حاجی محمد تبریزی**
در سلک علمای محقق و فضلای مدقق انتظام داشته و در مدرسه مذکوره بدرس و افاده مشغول بود و در اواخر ایام از آن دیار روی بجانب ترکستان آورد و
بمنصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چندگاه از تکفل آن شغل استعفا نمود و حالا در آن بلده سالها است که بدرس و افاده اشتغال دارد
صاحب عصام — **مولانا عصام الدین ابراهیم قدس سره** ولد مولانا عربشاه اسفراینی است و نبیره حضرت مولانا عصام الدین خواجه
خافی که صدر و والی سلطان محمود میرزا بوده و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع و حدت ذهن و تحصیل علوم منقول و معقول
در فنون منقول و معقول سرآمد علما ایشان است و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده از آن مرتبه ترقی فرموده در
مدرسه شریفه شاهرخیه مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه گشود و در ماه رجب سنه ست و عشرین و تسعمائه بواسطه حدوث
بعضی از امور که ذکر آن مناسب این مقام نیست از دار السلطنه هراة بجانب ماوراء النهر رفت و در آن ولایت متوطن است و از وفور
انعام و احسان عبید الله خان محظوظ بوده روزگار میگذراند **امیر جمال الدین عطاء الله** سیدی است عالی نسب و فاضل اکابر
و اشراف انام است و عتبه علیه اش مجمع افاضل انام و مرجع اهالی و موالی و ضمیر مهر تنویرش مطلع انوار کتب الهی و صحیفه خاطر
عاطر عالی مقدارش مهبط انوار حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینه سینه اش مخزن جواهر علوم و معارف و در کلمات دلاویزش
اطلاق تحقیق سیادتش تزیین سخن نبوی از آن جهت جمال که بحسب انشاء الله مسطور آمد و در صنعت قوافی مرتضوی از مطالع صفات لطیفه علم کلامش
از مقابل مطالع آثار ریشه افکار اسرار معانی مرتبط است و مع شکل صفات مختلفه و موافق شرعیه **شعر** زبان نظم اسرار حقایق

صاحب روضة الاحباب





ضمیرش مطلع انوار توفیق ٭ جمال دین فرید ابن تحقیق ٭ علوم شرع واضح از کلامش ٭ ز توضیح جمالش گشته روشن ٭ باعلام
مشکل غرفی شد آنحضرت بمقدم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینیه و
انواع فنون یقینیه از محدثان با استحقاق در گذشته چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه که گنبد مبارک خاقان مغفرت پناه است
و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشته و در وقت کتابت در مسجد جامع هراة بقلم هدایت ارشاد تحریر
و ترویج خواطر انام و اشراف آنها به تبلیغ مشغول بوده در حالیا بنابر حسب وقت و گوشه نشینی با ایشان این امور التفات نمینماید و تمام
اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته بافاده مثوبات اخروی مشغول میباشد سلاطین ایام و حکام اسلام
باقدام ارادت و اخلاص ملازمت آنحضرت بر ذمت همت واجب میدانند و ترفیه حال و فراغ بال خدام عالیمقامش حقیقه اشفاق
مبذول میدارند چنانچه می توانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی و الآل
و الاصحاب در لطافت و اشتهار تمام بی شایبه شبهه عقل مدرک نظیر آن کتاب را در وقت تحریر در آئینه خیال ادراک نمیکند
و ولد ارشد اکمل آنحضرت **امیر نسیم الدین محمد** که به میرک شاه مشهور است او نیز در تحصیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانه زمان و
در این اوقات در مقبره مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بعلوم درس و افاده قیام مینماید و زمره از طلبه ملازمت
درس نموده از نتایج طبع وقاد آنحضرت مستفید میگردند **خواجه عبد الرحمن** والد ماجدش قاضی نظام سالها قضاوت در ولایت
تالوه در هراة با بعد از خاقان منصور بعضی قضایا با شرعیه میپرداخت و تمامی ناقد الکلام بوده تا مرتبه علمای اسلام
میرفت و بعد از گذشتن خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی در سال منصب قضا منصوب شد قائم مقام
پدر بزرگوار خود بود و در مدرسه گوهرشاد آغا بدرس و افاده قیام میفرمود الحق خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و فنون فضایل بهره تمام
داشت و با اسباب علو همت و عدم مساعدت بخت در این ایام در کمال پریشانی و بی سامانی اوقات میگذراند **مولانا صدر الدین
محمد** در سلک افاضل علمای زمان انتظام داشته در مدرسه شیخ الاسلام در مدرسه غیاثیه بدرس و افاده علوم مینماید **مولانا شمس
الدین محمد** بواسطه طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم در مباحث محسوس و معقول عدیل زمان بوده
و در حال زهد و تقوی روزگار میگذرانید و از رشد و دیانت و دین داری و دقیقه نامرعی نمیگذارد تدریس در مدرسه شریفه سلطانیه متعلق
بآنجناب است و اکثر طلبه هراة بآن درس تردد مینمایند از نتایج افکار افادت آثارش حواشی محفوظ در میان است **خواجه ضیاء الدین میرم**
پسر خواجه علاء الدین بهادر برادر خواجه افضل الدین محمد کرمانی بوده و سالها وزارت بعضی از حکام و سلاطین قیام مینموده و
از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع و حدت ذهن و نظم فضیلت و در سلک ممتاز و در علم سیاق مهارت
دارد و همواره همت بر سر انجام مهام مرام دیوانی مصروف بوده از مزاح و لطافت مشهور است و با حسن اخلاق و مکارم آداب معروف
است این رباعی از خواجه میرم بسبب الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیتش که در نعت حضرت رسول صلعم گفته شده بالسنه و افواه جاریست
**شعر** از زلف المعقش ماه را ٭ مطلع خورشید و کرده مولانا کمال الدین شاه حسین کاشی
در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل و کمالات نفسانی مشغول گشت و پایه قدر و منزلتش در نظم شعر و معما از فضلا سخن آرا
درگذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش میگشود و مولانا
کمال الدین شاه حسین در تقلید او به وقوف دارد و از مرزدات همت بر کسب وجه معاش میکوشید و این مطلع از جمله منشآت اوست **بیت**
چنان بود شب فرقت زمین چنان باشد ٭ هر که روز چنین است شب چسان باشد ٭ و این مطلع نیز از نتایج طبع
بلاغت سمات آنجناب است **نظم** رفته ز اهداف نیز ای صنم ٭ عاقبت ز شیوه او بر جانم **مولانا نور الدین محمد**
خود از بیت که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استیفای ابو تراب میرزا منصوب بود و حافظه
عالی تیز و لطافت ذهن و جودت طبع موصوف و اکثر خطوط را خوب می نوشت و علم موسیقی و ادوار و معارف بسیار دارد و چنانچه قصیده
مصنوع خواجه سلمان ساوجی را به سه چهار نوبت تتبع نموده و چند صنعت بر صنایع آن افزوده و مطلع یکی از آن قصاید اینست **بیت**
حریم و حرمت کوی تو جنت ابرار ٭ شمیم نکهت مو تو رایحت اعطار و در صنعت مقلوب مثنوی که مشکلترین صنایع است این مطلع
سلک نظم کشیده **شعر** دلدار ما یار در دو در آن کام داد ٭ داد ما کام آر ز در دوری ما را دلدار ٭ و در صنعت مقطوع و موصول بهر حرف

روضه الصفا

و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحهٔ جان نگاشته که رباعی ای دوری زادم زده دوست آمد ٭ خالت برخت بگل تو نافه تر
خفت بسنبلش شکن شکن ٭ چشمت چو پشم گیسو عنبر مولانا حسن شاه در سلک فضلا فصیح زبان منتظم
طبع بیان انتظام دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار ملیحش همواره منظوم فرموده از آنجمله این رباعیست که حسب الحال
برآتش بریان گفته شعر تا آتش عشقت بدل افروخته ام ٭ چون شمع گره سوختن آموخته ام ٭ ای آنکه دلی چو سنگ
و آهن داری ٭ میلی جنه از دود دل سوخته ام مولانا شهاب الدین محمد الطبیبی بلطف طبع و صفای ذهن موصوفست
و عبارت در فن شعر و معما معروف اکثر مقدمات را باستحقاق مطالعه نموده و در متین و ترصیع قواعد رساله در غایت بلاغت نظم
فرموده در نظم غزل و قصیده نیز رایت مهارت می افراشت و درین اوقات همواره مدح و ثنای حضرت فلک بنای حبیب الله اشعار
و ابلوح مینگاشت و این مقطع از آن غزلیاتست که غزل مارا غم تو همدم جان حزین بس است ٭ دردی تو مونس دل
اندوهگین بس است ٭ گر با تو ام نماند گمان وفا چه باک ٭ مشتاق من بتیغ جفات یقین بس است ٭ گر بر فلک نشود سر بر
جاه حشمتم ٭ روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است ٭ گو در زمم مباش ز آزادگی نشان ٭ داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است
در سلک بندگان کمین سگان خویش ٭ ره داده مرا شرف من همین است ٭ مارا چه حاجتست که شیم بجیب ٭ مسکین تو را بیگانه
ورش عشقین بس است ٭ ز آشوب روزگار حقیر جانپناه تو ٭ ظل ظلیل خواجه دنیا و دین بس است ٭ و ایضا این معما باسم
ملک از جملهٔ معمیات آنجنابست رباعی در سلک تو مست ای بیخ مطلع نور ٭ صد داغ بجان عاشقان رنجور ٭ چار ریخ ماه
خویش تا کی باشند ٭ زان نازک دلکاره و عذاران مجور مولانا عبدالدین جمالی از زمرهٔ شعرا و زمان و در زمرهٔ علما و دوران است
و قصاید و غزلیات و مثنویاتش در اکثر اوقات در کمال سلاست و لطافت بر صفحهٔ ظهور می آید بر موجب احکام آنجناب بر بسط الله معنی از
متداولات نیز یافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان زمرهٔ انام باستشعار تمام یافته از نتایج افکار او شاه و درویش و لیلی مجنون و
دیوان قصاید و غزلیات بغایت مشهورست و این مطلعش که نوشته میشود بر السنه و افواه مذکور بیت ای که هر سو پی زخمی مانده دل ما را
منزل کجاست ٭ منزل او و دولت ما نیداند منزل کجاست ٭ و این رباعی نیز از جملهٔ منظومات آنجنابست رباعی
ای که نامت از ملک ریخته اند ٭ وزات وجودت زنگ جز آنکه آمده ٭ با شیره و جابی که ما آمیخته اند ٭ تا همچو تو صورتی بر انگیخته اند
مولانا زاهد بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت ذهن و لطافت طبع موصوفست و در میان شعرا زمانه بمکارم اخلاق و
آداب معروف بوسته از رشحهٔ صافی ضمیرش زلال اشعار لطافت آثار مترشح میبا زد قصیده دوانی هم از شعرای اقسام شعر بیرون در افکار
سایر شعرا مضمون الذی من الطبع را منظور داشته از شیوهٔ طبع پیوسته اجتناب مینماید و طبعش از نظم شعر بار مشعر یقین باشد منظر بوده
مرکوب بطلب مثلث یک قصیده بال ترصیع را ختم نموده الحق در آن قصیده داد سخن داده و معانی دقیقه بر رنج فرموده و سه بیت از آن قصیده
مذکور اینست شعر خور رو بی رنج و شاب رو طبع بدن ٭ تا بدر آمد زچاه یوسف گل پیرهن ٭ کرده زلیخای صبر پیرهن صبر
راز دوستش فاش گشت بر سر مرا انجمن ٭ داد بزال سپهر طرهٔ زرتی عهد ٭ مرد کر شده تر تیغ برف از تیغ زن ٭ و این مطلع نیز از جملهٔ منظومات
دوست که بیت گو ای گرد باو رخار خار سینهٔ چاکم ٭ که مرو زمانی که گرد و دامنت خار سر خاکم مولانا کوپکی و مدعو مولانا محمود خیلی نستعلیق
خط را بلطف طبع اتقان داشت و مولانا مجنون ان بغایت درویش و رضا فاضل مشرف است و همواره و استعداد شش ملیس اتفاق می افتد و این مطلع از
جملهٔ منظومات اوست که شعر بیوفا بودی ز اول من ترا نشناختم ٭ حیف اوقاتی که در عشق تو ضایع ساختم ٭ و این مطلع قصیده نیز از جملهٔ
منظومات اوست که نظم فیروزه سپهر در الکثیر نیست ٭ روی زمین تمام بزیر نگین است استاد کمال الدین بهزاد
مظهر بدایع صورتست و منظور مؤثر اوراق قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و نیام محجزشمش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم شعر
موی قلمش ز اوستادی ٭ جان داده بصورت جمادی ٭ و جناب استادی بمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر بدین مرتبه
ترقی نموده و حضرت خاقان منصور نیز آنجناب التفات و رعایت بسیار بوده حاضر آن نادرالعصر صاحب اتفاق و منظور نظر سلاطین است و مشمول عاطفت
حکام اسلام بیت شبیه حیثیت ایجینی خواهد بود مولانا سلطان علی محمدین مولانا نورالله ٭ در نستعلیق زیبا و نزاکت و رعیّن کرد و بلطف الحق تربه
اعیان و روزگار مولانا سلطان محمد خندان بود و هم حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حقه در عهدهٔ فارغ نیز
ترقی دارد و کاه محبت بر کتابت نسخ شعر نظر میکند و توفیق رفیق حال او باد ٭ پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلا اکثر





وظایف
شعرا و مردم و انشورر در درا و ابسط عنایت مراتب وسایه و عایت جمعی کثیر مشعوف بوده اند و در سایهٔ تربیت و رعایت آنحضرت بلوازم
مشغول بوده از مجموع ایشان بر حسب تقریب در آنجانب احتیاط از مضیق شیوع مستورهٔ ایام خامهٔ سخن گذار همین جماعت را بعیب ذکر نمود از اطالت
از ره اعادی آن پادشاه و مقالات شاه و عطایات سید جم و کیفیت استیلا و لوای دولت محمد خان شیبانی در ولایت خراسان طبقی
رقم می شد مثنوی کو بسیار است در پیش قلم ٭ نکته یکان فرصت تحریرکم ٭ با دالطاف الهی رهبرم ٭ خامه توفیق یا ور آورد
تا برم این داستان تا اختتام ٭ روزنم سوی درگه حسب الکرام گفتار در بیان شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور
مظفر حسین گورکان در منصب سلطنت و عیاشانی و اتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی
بر مرآت ضمیر انور فضلا و عقلا و دانشور حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ اشتراک بادشاه و حشمت که مرتبه درگاه
الوهیت صفت دقوع می پذیرد و منوطه الله درجه کار سلطنت صورت وجود میابد و بسبب عجائب که ذات بادشاه حضرت حق از ملاحظ
ازو حدت شارکت منزه و مبراست می بایدکه ذی تخت بادشاه نیز از زیب مساهمت معرا باشد تا سایه در جمیع آیین الهیه و سبحانی بود آن
سلطان یکی بسند چو خدای جهان یکیست ٭ و اگر خلاف این معنی در کسی یا بیشتر پیدا شده و کشور در دوران یکی سپاه و وایت
خواهند داشت بلکه باشند مراتب بر طبق آیهٔ کریمهٔ لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اعلی اسیج الحال انتظام ملک و حال
اختلال یابد و شرارفته در فضای بر و حیات اموال الدرک صاحب و قرآن مجدداً به مصرع حوزه بود و دو پادشاه افزوده یک
که قضیه این بی سلطنان بن علی و احد مؤید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیرزاده مظفر حسین گورکان بعد
از فوت خاقان منصور حضرت اتابان جلانه مبرا سرح ودالقه آنکه چون شاهزاده گان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از قوت خاقان
منصور باز پرداختند مصلحت آنکه سلطان بدیع الزمان میرزا را باستقلال متصدی منصب سلطنت سازند آنکه میرزا مظفر حسین
بارین امر با آنحضرت بشارکت کرد اند آنجناب ساختند بعضی از عقلا که مرتبهٔ وزارت و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف
تقریر لوح خاطر حاکمان نگاشتند که اسب امکه سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشد اولاد خاقان منصورست حیثیت بی حیلتش و حمیده
اساس مکرمت و احسان منصوب پر استقلال بادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت مسلوک داشته یکی از امهات
فرمانروایی و بسیاری در سایهٔ شاهزادگان که در اطراف ولایت بحکومت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده فیا اله استقلال بر لوح ضمیر
نگار رند و برخی از مردم کوته نظر این رای را پسندیده بجانب تفیض گرفته گفتند مناسب چنان مینماید که هردو برادر موافقت یکدیگر
متصدی امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه نام مظفر حسین میرزا نیز مرافق باشد تا بی المانیه اسجابیت اهل خباثت صورت مخالفت روی
ننماید و بکار زار در مملکت منجر نشود مصرع آری باتفاق جهان می توان گرفت و درین اثنا بتقاله قتیل سبب عدم تقول عقل
محمد علی چند چهلی آغا که والدهٔ مظفر حسین میرزا بود و دست به اختیار تمام داشت و اولاد امیر نظام الدین محمد برندق برلاس سپهسالار
علی بیک احصلا با نیکی راضی نشدند سلطان بدیع الزمان میرزا استقلال متصدی امر پادشاهی گردد و چون در اوقات الذکر شکر تاریخ محمد علی و ظاهر
و امرا بر کسیا بوده و جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه از صحبت او از فاجعه سنه احدی عشر و تسعمائه در مسجد جامع دارالسلطنه
مرات خطبه بنام هر دو خواندند و ایضا در یک سکه اسامی ایشان را نقش کرده وجوه بیحیات آنکه مزین گشت و بیوتات و محقرات آن عده
فتور را صاحب جمیع تقسیم نموده نصفی تعلق بسرکار بدیع الزمان میرزا گرفت و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت
و سایر ولایات که در تحت تصرف دو شاهزاده بعنوان الحقیقت یافت و صنبط نصفی از موقوفات ممالک محروسه در عهدهٔ صدور بدیع الزمان میرزا
نصفی دیگر در حیطهٔ تصرف صدور مظفر حسین میرزا درآمد و منصب صلوات و دواتک و امرا از قبل بدیع الزمان میرزا با امیر نظام الدین علیشیر
تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش ابو مظفر حسین میرزا در آن منصب بادی و شارکت جست و محمد کلور بنیابت امیر شیخ علی و محمد ولی
ایشارت امیر یوسف علی بامر خطیر منصوب گشته امیر نظام الدین و ویش بیک ترخان که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت
کوتوال قلعه اختیار الدین شده زمام اختیار حصار بقبض قدرت در آوردند و نواب مظفر حسین گورکان در ولایت امیر نظام الدین علی قرار گرفته
جمعی از امرا و وزرای خاقان مغفرت انتما ملازم بدیع الزمان میرزا گشته و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین گورکان مستاثف شدند
و فایدهٔ مردم پادشاه و ارباب دولت بودند خواجه خاتمی بهم رسانیده خواجه ملک نظام الدین توقی در دیوان میرزا بدیع الزمان معرز و ذو منصب
شرافت ایشان بخواجه معزالدین و خواجه کمال الدین محمود صدر مثبت شد و صدارت بدیع الزمان میرزا القاعده مستمر و مسعود اوراق و خواجه جمال الدین

جای تعلق گرفت و در امر صدارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی [illegible] و جهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین

جعفر مقرر گشت و منصب صدارت اکثر کارها بامیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین [illegible] مخصوص شد [illegible] باین ترتیب

و آئین آن دو پادشاه و سعادت قرین در دار السلطنه هراة [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ [illegible] حضرت [illegible]

خاقان [illegible] امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ [illegible]

[illegible]





امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قایم مقام شد و امیر محمد ولی بیگ [illegible]

[illegible]

ذکر عبور نمودن [illegible] محمد شیبانی [illegible] امیر شجاع الدین ذوالنون

[illegible]

گفتار در بیان وصول پادشاه و جمعیت [illegible] محمد خان شیبانی

[illegible]

وجهه امضاء این عزیمت بر آن رای قرار گرفت ... الهی گذشت ... از کابل عطف عنان بصوب خراسان نهضت فرمود شعر

باقی آن شاه فرخنده صفات ◦ ز کابل روان شد بسوی هرات ◦ ظفر همعنان نصرت اندر یسار ◦ رفیق ... لطف پروردگار ◦ سلطان بدیع الزمان

میرزا و مظفر حسین میرزا چون این خبر بهجت اثر استماع نمودند بطلوع دولت اقبال از مطلع امانی و آمال امیدوار گشته امرای کبار ...

عالی عقیده از روی استقبال پادشاه عظیم الشان ... بعد از قرب وصول حضرت پادشاهی ... استقبال فرموده ...

تعظیم و اجلال و نیاز و نثار ... امیر نظام الدین علیشیر ... حضرت پادشاهی ...

بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان ... پادشاه عالیجاه ... انواع تبرکات و تنسوقات ...

... امیر سلطان ... بلخ ... محمد خان شیبانی ...

... امرای اعظم ... رعایا ...

[illegible]



[illegible]

بر جناح استعجال از آن رود عبور نموده بطرف لنگر آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول میرزا جاق کوتوال قلعه داران آن قصبه در اطاعت و انقیاد ابواب
انقیاد ابواب مفتوح گردید و تا غایت که بدیع الزمان میرزا و ابو المحسن میرزا مظفر حسین گورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه نشنیده
بود و پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین و امرا را از بنیاد منهدم ساخته غریق بحر حیرت و اندیشه
گشتند و [illegible] دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذو النون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق برلاس بالحصن در شهر هرات
مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر یکی ازین دو صورت قرار گیرد صباح روز پنجشنبه منتصف محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه آثار تقریب وصول محمد خان
شیبانی با سپاهی از حوادث آسمانی ظاهر گشت و مقدمه آن سپاه ظفر کوکبه که سرکرده ایشان محمد خان تیمور سلطان و عبید الله سلطان
بن محمود سلطان بودند بنقاره و بوق از آب [illegible] بمیدان قتال رسیدند و بدیع الزمان میرزا بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را [illegible]
بحقیقت خاک [illegible] انداخته گردد و سیلاب [illegible] خار و خاشاک از رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند **بیت**
دو لشکر رو بروی صف برکشیدند ⁂ بقصد یکدگر خنجر کشیدند ⁂ خروشیدن نعره مردان تهمتن و آواز نقاره و نفیر و شور نای زلزله در زمین و زمان
انداخت و در خشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان و [illegible] آیه تکاد سنا برقه یذهب بالابصار بر ساحت **مثنوی**
در آن معرکه شعله تیغ ⁂ چو در بیابان برق در میغ ⁂ عقاب تیر جهت قطع حیات بر [illegible] پر بر افراز کرده و اژدهای سنان الطعن زهره صغیر و
کبیر زبان در ازکرده **نظم**
در آن میدان سنان آتش انگیز ⁂ ز بیم کرده ان سند زبان تیز ⁂ عقاب تیر آهن مرغ منقار ⁂ ز خون
پروانان در روز پیکار ⁂ از جمله امرای لشکر خراسان امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین علی مغانی با جمعی از شیران بیشه رزم
آزمائی در آن روز در مقابله سپاه اوزبک جنگی [illegible] تحرک ساختند و بضرب شمشیر [illegible] تاثیر طغیانی بسیاری از [illegible]
پهلوانان را از مرکب حیات انداختند اما چون لشکر اوزبک با صفوف خراسانیان [illegible] مانند دریای بی‌پایان موج موج از عقب
یکدیگر میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته خان [illegible] از تربیت تافته [illegible] وی ساحل فرار [illegible]
خراسان ناشتافته اما امیر ذو النون که در آن حال وقایع مرو و [illegible] این بیت مترنم بود **بیت** ز جنبد زمین و دشمن بیه گمان ⁂
بجز زور شمشیر پشت کمان ⁂ مانند شیر زیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیر و خنجر خاک معرکه را بخون پهلوانان زنگین ساخته
نهایت جلادت بجای آورد و آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب در آمده [illegible] میدان [illegible] از اسب پیاده کردند و خواستند که
دست و گردن بسته او را نزد خان برند امیر ذو النون تن بدان در نداده بدستور جنگ میکرد تا شهید شد و امیر شیخ علی طغائی با جمعی دیگر از [illegible]
خراسان اسیر سر پنجه تقدیر گشت و سپاه قدر قدرت اوزبک تا حدود [illegible] رباط [illegible] در تعاقب نموده [illegible] گرفتند و
بیان [illegible] از تعقید [illegible] ... از آن ... **مصراع** ما خوفت از شرح آن انشا قلم ⁂
و الله تعالی اعلم **گفتار در بیان کیفیت تولی و تزلزل حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت آیات محمد خان
بالنگ کهدستان** چون از مهب عنایت حق عز و جل در میان رباط امیر علیشیر و منزل ... علم محمد خان شیبانی وزید بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان الزاما [illegible] ... در یک [illegible] بمتوجه گردید [illegible]
امرا بمشهد مقدس [illegible] میرزا [illegible] میرزا و امیر محمد برندق پس از چند روز از راه بابا حسین [illegible] گشتند و سلطان بدیع
الزمان میرزا [illegible] در [illegible] ... **مصراع** ... عالم [illegible] کو ...
متوجه [illegible] زمین [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] در آمده بباغ شهر خواجه و شیخ الاسلام [illegible] سیف الدین احمد التفتازانی
و امیر غیاث الدین محمد و امیر جلال الدین یوسف الازی و قاضی اختیار الدین حسن و الطبیبه در باب محافظت هرات از ایشان استعانت جست
ایشان جواب دادند که [illegible] ... مظفر حسین میرزا ... زیاده از سه روز که
باین عهده در نتوانند اکابر [illegible] با سپاه اوزبک مقاومت [illegible] عالیشان [illegible]
وداع ملک و مال و اهل و عیال کرده بعد از وصول صبح با جمعی از خواص [illegible] از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه
باسترآباد نهاد و صباح روز جمعه [illegible] محرم الحرام سادات و قضات و اکابر و اعیان [illegible] هرات در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در
[illegible] مشورت در میان انداختند و خاطر ها بر اطاعت و سلوک طریق اطاعت محمد خان شیبانی قرار یافته [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] از ... مولانا [illegible] بمکتب ... ساخته





و مولانا زاده [illegible] متوجه گشته در سر خیابان ملازمت یافت و پیاده ... تبقور ... امیر محمد خان شیبانی رسانید کیفیت واقعه
گرد و محمد خان بعد از اطلاع بر مضمون وقیعه مولانا زاده ... که [illegible] سرادقات دولت و اقبال ساخت و خاطر سلطنت
خراسان را از [illegible] ... سبحان من هو الذی بیده ملک الارض ... تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
**ذکر وصول [illegible] بدر دروازه هرات و عزیمت محمد خان شیبانی بعد از حصول در دولت خانه و
بچرب شانی** روز دیگر [illegible] از محمد خان شیبانی در [illegible] ابواب فتح و نصر ... مفتوح
[illegible] بودند [illegible] در محلات هرات ... غارت و تاراج مشغول شدند ...
در رعایت ... و در قتل [illegible] ... اتفاق افتاد و کیفیت [illegible] خواجه ... چنین شد ...
و خواجه [illegible] امیر محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان و [illegible] خاقان منصور که از ... شب در [illegible] هرات مانده
بودند در [illegible] ... مسلح و مکمل بر اسبان [illegible] سوار گشته آواز بر آوردند
که دولت دولت [illegible] میرزا ... گفتند ... محمد محسن میرزا با سپاه بسیار ... رسید ...
پادشاه اوزبک ... [illegible] ... از لشکر ... محلات ...
هرات بطلب ... مشغول بودند ... بعد از ... کذب ... آن حکایات ...
خواطر اکابر و اصاغر ... در بحر حیرت افتاده ... [illegible]
دعا و ثنا ... [illegible] ...
و صباح روز شنبه ... مولانا ... [illegible] ... آستانه سلطنت آشیان
نام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین ... رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات ... بدیع الزمان میرزا
از صولت سپاه کشور گشا منهزم گردید و ذو النون ارغون ... سر ... که ... سپاهیان ...
نوبت ... خراسان ... [illegible] ... خاطر ... پادشاه
[illegible] اشراف و اعیان ... [illegible] ... مضمون ... صدر ... و احسان خوشدل و شادمان
گردانید و [illegible] شیخ الاسلام ... امیر جلال الدین ... امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید
صدر الدین ... و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد ... و سید ... و خواجه جلال الدین عطاء الله
و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار ... بدستان ... نزدیک ... بحضرت ... خواجه نظام
عبد الرحیم ... در بارگاه محمد خان شیبانی ... و کمال الدین محمود صاحب ... عبد
الرحیم ... محمد خان ...
اشراف و دیوان ... [illegible] ...
... [illegible] ...
و خواجه کمال الدین محمود [illegible] ... رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنکه ...
[illegible] ... تمام مبلغ بیست هزار تنکه ...
[illegible] ... عبد الرحیم ... محمد خان شیبانی ... سلطنت ...
عظام و امرای ... محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان و مهدی سلطان و جانی بیگ ... میرزا ابو الخیر ...
اشراف ... سلاطین ... تعظیم ...
رخصت ... حکومت ...
گشته ... عبد الرحیم ... امیر غیاث الدین ...
[illegible] عبد الرحیم ... **گفتار در بیان ... عظام ... هرات ...**
**[illegible] صعوبت وقایع ...** چون ... صاحب ... آن ...
[illegible] محمد خان شیبانی ... سلاطین ... ایشان بود ...

تمیز فرمود کلام حکمت انجام و ملک الوزرا جلال الدین [illegible] با عالی اصلح نظر در شکایت [illegible] تفصیل احوال و مهمات خاص و [illegible] الا [illegible]

کفایت خواجه جلال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که خواجه موزه [illegible] بطایفه از تفصیل [illegible] تاریخ [illegible] عموم الالزام [illegible]

مراد در آمدند تفصیلات نوشته شد نام مرکس [illegible] و تمام وجوه [illegible] از کابر و رعایا طلب [illegible] و وصول [illegible]

و مهمات و معاملات [illegible] طاهرات [illegible] صفات و متعلقات بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان را

تمام گرفته [illegible] همایون فرستادند [illegible] خاقانی [illegible] محمد علی [illegible] احمد خان [illegible] خاقان فردوس

مکان و مملکت مظفر حسین کورکان بود [illegible] خان مستحق [illegible] مظفر حسین میرزا تقبل

از این تاریخ مراجعه [illegible] طلاق گفته و جمعی از اهل دولت [illegible] سعادت [illegible]

خان انتظام یافت [illegible] مظفر حسین کورکان [illegible]

[illegible]



که چون [illegible] تسلیم نامه به مجلس [illegible] ایشان نقصان [illegible] منسوب خان عقد اختیار الدین [illegible] و [illegible]

خراسان [illegible] عاشق محمد و شیخ عبد الله [illegible] و احوال و مهمات [illegible] عاشق محمد کوکلتاش در خراسان [illegible]

کرده عاشق محمد [illegible] شیخ عبد الله [illegible] بدیع الزمان میرزا آورده و خواجه جلال الدین [illegible] بواسطه خواجه جلال الدین محمود [illegible]

[illegible] میرزا کوکلتاش [illegible]

[illegible]

خوش [illegible] محمد خان [illegible]

امیر زین الدین علی [illegible]

[illegible]

ملازمت آورده خواجه شمس الدین محمد [illegible]

[illegible] امیر زین الدین علی [illegible]

و جناب [illegible]

ذکر بعضی از احوال مولانا عبد الرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و جان آنچه در آن اوان نسبت بعید و بر جناب شریف او اتفاق افتاد

[illegible]

[illegible]

ذکر تغییر [illegible]

[illegible]

ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نماید و امیر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبدالقادر تفویض فرموده و افتی القضات فی
ممالک خراسان را علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد امامی را بقاعده پیشتر از منصب
قضا باشتراک بدستور سابق و امر احتساب را باشتراک میرزا بیگ سید صدر الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را
بامیر برهان الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید زین العابدین مرتاض و خواجه علاء الدین عبدالعزیز ابهری متعلق گردانید و رقم
بر صحیفه احوال دیگر مدرسان آن بقاع که از زمان وقف منصوب گشته بودند نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر مبنی علی الخصوص
و صدر رفیع الزمان میرزا و مسلط حسین کوکه از ادارت خویش باز داشته زمام اوقاف بدستور سابق ایام مهام اوقاف ممالک
افزون مسند و آنجانب را بتخفیف و ایلغار و مرحمت ملازمان مهمات زیاده حضرت عظمیه و با وجود آنکه بواسطه کلفت بسیار
بعضی مقام درآشفته بود که امیر سلطان ابراهیم امینی و مسعود وراق از سایر امرا و وزرا امتیاز تمام داشتند اوقات
چندان محنت و مشقت متوجه گشت که شرح آن بنوشتن و گفتن درست نیاید از جمله در مبادی امر الکومه فاعبدالرحیم از ثبت
و ادرار خود بیابان آمده بر منازل خان بن میرزا بیگ تردیک جهره وارد شد کلفت حتی گذشته روزی امیر سلطان ابراهیم و خواجه
مولانا جمشید جلالی را خود را از کوسفندان که از خوان به امانت گرفته از مشقت مرتبه ... بعد ها و کوسفندان صحیح
نگاه داشته فار تبریزی باشد جواب گوید در افشت معقول بود بعد و جمعا و چون روز دیگر جمع بود از صحن نزول کسی صراحتاً
التماس نمودیم که اکثر کوسفندان در یمین ... نماند صباح که ... زیاده حاجی خود به مهربانی کرده بر جواب اولا و این ... 
بتوان یافت ... آن ایام صدارت بیرون ... ساختیم در محاجه مولانا ... داشته کوسفندان ایشان ... 
ساز لدم ... چون مردم ... بعد روز ... از مواقب اخوه ... آقای ...
عیب کن ... امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را تیز ... مولانا غیاث الدین جمشید ... چون از روی ...
کسب ... جواب ... روز ... و این ضعیف آستین ... ایاز ... بو ... 
گشت **نظم** زر وزر که از این عالم ... لقا ❁ گر خواب ... ❁ بر ... صحیفه ... خورشید ❁ نگاشته
حرفش و ... ❁ گاه ... ❁ ... ❁ و بعد از آنکه ... صدارت ...
مولانا عبدالرحیم ... در ... میر صدر الدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را موافقت
و ... رشید ... موافقت ... و با ... میرزا ...
دو سبب ... سایر صدور ... امور اوقاف ... واسطه ...
و مع ذلک بعنایت الهی ... جناب مولوی ... اوقات ... 
واو ... از خاص آن ... رسم الصدارة ... رسم تحصیل ... 
و بر او ... مولانا ... اوقاف ... 
در حین ... زمان ... وظایف ... موقوفات ... 
خیر ... ❁ ... تاریخ هجری سنه ۹۲۵ رسید ... صاحب دولتی ... 
... موقوفات ... انشاء الله تعالی من بعد ... 
این ... ابواب ... 
**و شهید شدن آن والا نژاد بتایید المتعال ذکر جلوس ابو المحسن میرزا بامملکت مرو**
❁ فردوس ... معین الدین ابو المحسن میرزا
پادشاهی بود بصفت ... موصوف ... محمود ... 
فامر ... از آثار سعادت ... آرایش ... مشکل کشایش ... 
صورت ... سلطنت ... **شعر** ز رای ... ❁ ز تدبیرش ... 
و چون آن پادشاه ... مروت و عدالت و احسان ... 
معمور و آبادان ساخت ... محمد خان شیبانی در ولایات ماوراء النهر ... ابو المحسن میرزا ...





قلعه مرحین ... عمارت ... بعضی از نفایس ذخایر ... ماوراء النهر ... سپاه ... 
بدیار خراسان ... آنحضرت ... مشهد مقدس ... محمد محسن
میرزا معظم ... استقبال ... تعظیم و تکریم ... 
... ساقیان ... مطربان خوش آواز ... ناهید ... 
**نظم** شراب ... ❁ ... ❁ ... ❁ ... 
در ... ابو المحسن میرزا ... 
میرزا ... آن ... سلطان ... 
... خراسان ... 
و سلاح ... محمد خان شیبانی ... محمد تیمور سلطان ... 
سلطان ... **نظم** ... ❁ ... 
اعلام نصرت ... مشهد مقدسه حضرت امام ... 
یکی ... ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا ... 
... محمد خان شیبانی ... 
محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان ... 
... ابو المحسن میرزا ... 
و ... 
و ... محمد محسن میرزا ... 
**مصراع** ... ❁ ... 
... 
... 
... ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا ... محمد تیمور سلطان ... 
... عبید الله سلطان ... 
... 
... 
... ابو المحسن میرزا ... 
... 
... ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا ... 
... 
... ابو المحسن میرزا ... 
... محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان ... 
... 
... 
... 
**بیت** ... ❁ ... 
... ❁ ... ❁ ... 
... 
...

[illegible]



[illegible]

[illegible]





[illegible]

چنانچه گذشت در استرآباد فوت شد و او یک دختر داشت مسماة ... [illegible] ... در ان ایام که محمد خان ... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... فرزندان

حسین میرزا بعد از انکه از حصار ... [illegible] ... محمد خان شیبانی ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ابن حسین میرزا چند سال ... [illegible]

نواب کامیاب شاهی ... [illegible] ... سلطان

بدیع الزمان میرزا چون ... [illegible] ...

... [illegible] ... سلطان بایزید ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... سلطان سلیم ... [illegible] ... بدیع الزمان ... [illegible] ... سلطان

بدیع الزمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ... یا ایتها النفس المطمئنة ... [illegible] ...

... [illegible] ... رباعی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون ... [illegible] ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible] ...

السلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... محمد زمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... میرزا محمد زمان کامیاب و کامران

... [illegible] ... خواجه غیاث الدین ... [illegible] ...

سیف الاسلامی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...





خواجه نظام الدین محمود ... [illegible] ... میرزا محمد زمان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... محمد زمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... میرزا محمد زمان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... محمد زمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ... میرزا محمد زمان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ... خواجه نظام الدین محمود ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... محمد زمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... سیف الاسلامی ... [illegible] ... محمد زمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ... میرزا محمد زمان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... میرزا محمد زمان ... [illegible] ... بدیع الزمان میرزا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]



[illegible]

هشتم ودویم رفت و خاطر امیر اردوشاه را مطمئن گردانیده او در صباح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاول سنه ثلث وعشرین وتسعمائه بجمیع [illegible]

[illegible]



[illegible]

## [illegible]

و چون بموافقت رفیق توفیق صاحب [illegible] اخبار و آثار [illegible] کامکار [illegible] آرایت در سلک عبارت کشیده از [illegible] سلطان [illegible] مراجع [illegible] ایام [illegible] معلوم گردد امید [illegible] مساعدت [illegible] و مساعدت [illegible] کیفیت فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در [illegible] عبارات و این استعارات [illegible] رساند **مثنوی**

چون بعنایات خداوند کار ٭ بخت موافق شده و توفیق یار ٭ کلک سخن پرور معجز بیان ٭ گرد عیان ذکر [illegible] نهان
بار دگر ابر کرم بار شد ٭ [illegible] آثار شد ٭ تا کند از ذکر شه [illegible] ٭ جیب فلک پر ز در شاهوار
گرچه مرا قوت این کار نیست ٭ [illegible] سزاوار نیست ٭ هست امیدم که بفضل خدای ٭ کلک چو بر [illegible]
فیض سحاب [illegible] ٭ کوکب طالع [illegible] ٭ تازه حدیث [illegible] ٭ [illegible] اسے
صیرفی [illegible] شناس ٭ [illegible] اقتباس ٭ از [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ مرجع ارباب شرف [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] نام اوست
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

[illegible]

